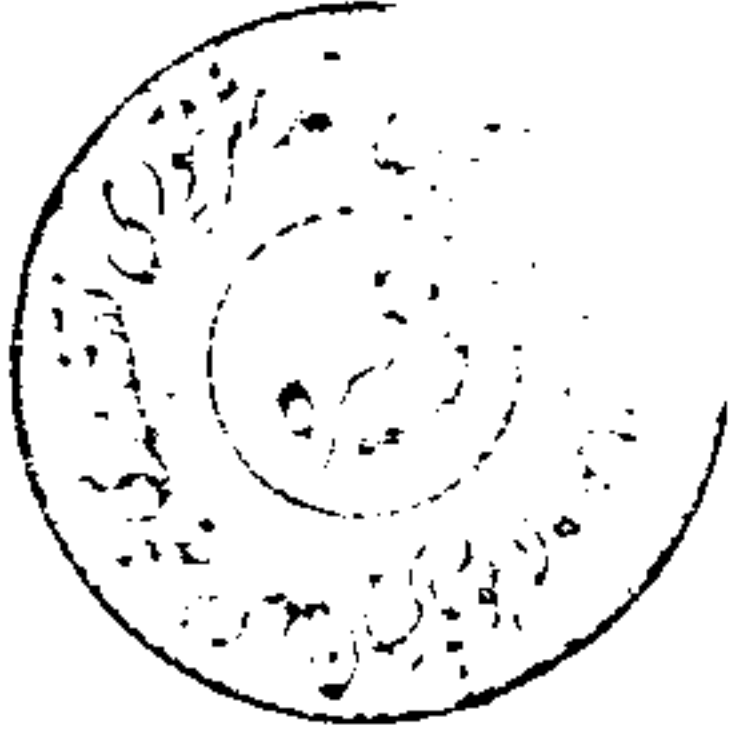


33 1/2

الْقَوْلُ الْجَبِي أَثَارِ الْوَلِيِّ



در بیان ملفوظات و مکشوفات سمعارف حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ

بہ اہتمام

ابوالنصر انس فاروقی جلیہ طباعت پوشیدہ

۷۵

شاہ ابوالخیر اکادمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

86468

الْقَوْلُ الْجَلِي

86468

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اصطفى نوح الانسان عيا سائر الخلق وفضلهم تفضيلا وقصص الكل منهم
 بمعرفة اسماء وصفته ومجته كنهه وانه اجالا وتفضيلا فاوليك من الان ان كان عينا
 من العين تشبهها وتوحيها وافاض علوما بمجته في سويدار قلوبهم من آيات قدرته واسرار حكمته
 ونزلنا نالك تزيلا وابر عيا لخواهرهم وبواطنهم آيات يعرفون بها وعلمات يميزون بها
 انه كلم تكميلا وجعلهم وسالط جوده وسحاب توده ومنهم تزل البركات وعلبي ايدهم لظ
 الكرامات وتلك سنة الله ولن تجد لسنة الله تحويلا وصيا الله عيا افضل الرسل كل
 الكل ماوي الخلق من عوايات الطبيعة ترغيبا وتوبيها الذي جار بالثمة الحنيئة السمحة
 سمحة والناريت الجنة الجليله الضاحا وتبيلاد على الله واصحابه الذين اخذوا سنة
 السنية في نافع امورهم سلكا وسبيلا ووارثوا بالفتح الاووي والسهم الاثني من
 علومه ومفاتيحه وحصلوا تحميلا چون شمس ازباب علم والجان واصحاب معرفة ووديان

ثابت و محقق کشف کرده که هرگاه حق سبحانه تعالی اراده ظهور توپی خود در باب هدایت نماید
 بوجود وی از کمال و رتبه اینها متغیر ماید و اینها را غیر از جوارح خود ساخته مصدر آثار و
 اقوال که مبنی و مویث کمالات خودش باشد میکند اند تا مردمان او را شناخته
 بدو گردانند و بدلالات وی پی بمقصود خود بر بند و وی را این فیض را گمانا نرسد می باشد
 هیچ چیز از اینها خارج نیست و حکمت در این باب آنست که هر چند نسبت وی با سایر
 ناس نسبت شمس شمار ثابت است که اگر چه شمس در آسمان است و اما تاب او چنانچه
 می شود لیکن چون کسی را در وقت بوجود وی حاصل شود در کمالات او اطلاع دست دوم
 لایب ترش بفرض وی زیاده تر صورت بند و که علی حسب سنته الله از جانب قابل
 هر چند اقبال لغیاض بیشتر قبول او مرفض را که کمتر تا برین غیر الی رحمت الله الوالی
 محمد عاشق المنجلیب بالعباس الشیخ عبدالعبار عوی الیهی کان الله لهما و اصلح لهما
 الخفی و الجلی عن محمد اردو که شب یازدهم شهر شعبان سنه اربع و اربعین بعد الاثنت
 و الیمایت بمنزله بالغ که مرطبه عامه از که موثر جانب مدینه مطهره است در وقت فرا
 از مدینه مطهره باین کلمه برین را حضرت مرشدی و مولای او صدر زمانه و مدآر او نه جامع کماله
 الانسان الای قادی امهات خفای الوجوبی و الامکانی المکنی فی الملکوت باین
 الفیاض المسیم من عبد الله النبی صلی الله علیه و سلم با زکی و حکیم الامنه الوارث من
 حبه الفاروق الاکبر سران الله یملق علی لسان عمر القود با الله الشیخ ولی الله ^{قلوب} ^{المدین} ^{عندنا}
 احمد با سایر محل تلمذ که مرکب خاص انجباب بود کشیده بودند و که شیخیم البندار ان
 اعجاز بیان سخن در الهام بوجه اسرار عارفه و معارف دقیقه خاصه ایشان میرفت
 در این اثنا بر زبان فیض ترجمان جاری شد که اگر کسی تدوین بعضی آثار که در

در وقت ۱۳۰۳

نمر



نما

در وقت ۱۳۰۳

اوراک اکثر الناس مستند بر دل و پرايه در ضمن ان سرى مندرج بايد و و ايد عظيم
 مشاهده و نمايد زيراک اکثر کتب مصنف مرتبه الهلاران بلندتر است که اوراک علامه
 الناس بان تواند رسيد که الهانصيب خواص اند بل بعض از اينها خط احسن الحواس
 پس اين خاک را بمقتضاي ان در کتب في الایام و حکم تفصیلات الاقصر صوابا نوحش باين
 نعم الهیه واجب و بدوین نفس رحمانی پر نور عظیم داشت که در ضمن این بخش و باب
 منعام علمی بر این خاک را مفضوح ساخت که بر فی ازان مقدم نسبت که اولاً تمهید
 و نصیم غم مدرا لوقت باين امر حلیل القدر کرد و خامس عشر ششمه نور در کتب منظم
 شروع در این کار سعادت بار واقع شد شکر این نعمت عظمی الی ازا حاطه تحریر
 و تقریر برون است که توفیق تحصیل این سعادت هم کرامت فرمود چنانچه شرف جمع
 و تبیین اکثر کتب اسراریه انجباب نصیب این خاک را نمود الهمد لله علی ذلك
 حمد اکثر اجداد و معلومات السد و ایما بدوام الحمد و این رساله را بنزد کتابدار و کاتبی که از اتمام
 و لذت با سعادت بطور آیده بودند اتمدا نمود و انرا تقسیم مقرر ساخت قسم اول
 در کلمات از کثوف و شرافات و واقعات و تصرفات و قسم ثانی در باره از
 کلمات ارشاد سمات موافق آیات و قسم ثالث که بمنزله ذیل قسم
 اولین است در بیان بعضی احوال و اقوال اشخاص که با انجباب نسبتی دارند بعضی با ان
 معانوات و بعضی با اذات و قرب معنوی و بعضی خیر درین رساله بقیه قلم نیامده
 بلکه بر انجباب مکرر عرض شده و بشرف اصلاح تشریف یافته و هم چنین در قسم
 ثالث احوال کسب که تحریر نمود یا بروی گذرانیده یا بروایت ثقة اعما کرده محرر کرده
 و چون مفسود ازین تحریر و تقریر افاده نماید کسری طرفت و نماید عظمی حقیقت است

اعمال

نام کتاب

مرطالین را بنابر آن برقصه را معنون بلفظ افاد کرده اند و شمسیمیا بقول الجلی فی ذکر
 ابوی و موسی و لم الوکین قسم اول در کلمات از کثرت و غیره افاد پو تشبیه نماید که قبل
 از ولادت حضرت ایشان یعنی از آثار کمالات شان مثل شایستگی وجود
 شریف ایشان از طرف ارواح یعنی اولیا و کبار طاهر میشدند چنانچه روزی امام
 الطریق و قطب الحقیقه اعنی والد ماجد حضرت ایشان شیخ عبد الرحیم قدس العالی
 بتقریب زیارت مرقد نور حضرت خواجه قطب الدین بخیار کجا که قدس سره تشریح
 برده بودند چون بفرمان بر سر راه خواجه توبه شدند روح شان طاهر شد و گفت شمارا
 فرزندی پیدا خواهد شد او را قطب الدین نام کنی ایشان ملاحظه کن که سن ایلد مقتضی آن
 امر نبود این معنی را بحسب امور عادی و طبیعی استناد نموده طنز فرمودند که شاید مراد
 از آن ابن الاین باشد یعنی شیخ صلاح الدین را که فرزند مسین ایشان بودند سیری تولد استنباط
 گردد حضرت خواجه بر این فطره شرف شده فرمودند که این مراد من نیست بلکه از
 شما پیدا خواهد شد چون مدتی برین برآمد با وجود آنکه کمال توحید متصف بودند و احوال از دنیا
 و دنیا با کمال میباشند و بسبب شرف هم به سیری رسیده بود لیکن سر این معنی که لفظ
 موسی اندر درخت آتش دیدیم بزرگتر میشد از آنرا شهوت و حرص مرد
 صاحب دل هم چنان دان و هم چنین الکافه تلمیح بر پوست و داعیه ترویج دیگر پیدا شد
 و حج عسکت و اختر برج عفت و فرکان قدوه ارباب ذوق و وجود عمد اصحاب
 کشف و شهود میان شیخ محمد قدس سره که خلیفه بزرگ ایشان بودند این غصه صورت
 پس حضرت ایشان تولد شدند و بعد از آن برادر خورد حضرت ایشان شاه
 اهل الله که کمالات ظاهری و باطنی موصوف اند پیدا شدند پس اولاً انواراً

و اموشن کردند و حضرت ایشانرا شاه ولی المدینوم ساختند و بعد از آن
 بشارت مذکوره را یاد آوردند و قطب الدین احمد میرسیح نمودند الحمد لله که دست
 مبارک ایشان مصداق هر دو اسم آمده پیش از ولادت حضرت ایشان
 حضرت بزرگ قدس سره یعنی والد ماجد حضرت ایشان و والده مشرفه
 که علم شریعت از تفسیر و حدیث عالم و آباداب طریقت متاد به و ما یسیم ^{قله حقیقت}
 عارف و مصداق اسم خود خواند بودند و در این بیخ از بس رجال سبقت نموده
 شبی نماز تهجد بر خاسته بودند و قریب یکدیگر نماز ادا می نمودند چون از صلوة فارغ
 شده دست بدعا برداشتند باین هر دو مصیحا قدری فاصله بود در آنوقت
 ایجا دو دست دیگر از غیب پیدا آمدند و بدعا مرفوع گشتند و الهه ماجده از مشاهده
 این حال متعجب شدند پس حضرت بزرگ قدس سره متوجه شده فرمود اند
 که این هر دو دست وزندماست که تولد خواهد شد و بی با مادر این صلوة حاضر است
 و شریک در دعا ما و من بعد ان حضرت ایشان تولد شدند و در بیعت ساسا
 در نماز تهجد شریک والدین گردیدند و بعد از آن باین هر دو دست بدعا برداشته
 بر هر وضعی که پیش از آن بسین مشاهده افتاده بود و انشی بی تفاوت صورت گشت
 پس والدین ماجدین از روی این صورت ان واقعه یاد کردند و شد حضرت
 قحسبانه بجا آوردند حضرت ایشان در بطن ام چنین بودند که روزی والده
 ماجده ایشان بسمت طعام بر اهل بیت مشغول بودند و در آنوقت حضرت
 بزرگ قدس سره قریب ان مقام طعام تناول میفرمودند در انثناء آن مسکنه سالیله
 آواز داد و بنام خدا که مان طلبید حضرت بزرگ قدس سره بدست خادمه اولاد

در ان زمان

ویرانمان و شاموند باز از میان راه خادمه را باز طلبیده تا نیا نیه باقیه نیز عطا کردند
 و هر روز که این طفل ضعیف می گوید که در راه تمام مان باید دادند اقتضای بر نیه باید کرد خدا
 فصل ولادت با سعادت حضرت ایشان در قریه سلیمانیه کمانه جدید یعنی ام الامم روز
 چهارشنبه مطابق چهارم شوال طلوع شمس سنه اربع عشر از قرن دوازدهم صورت
 منجم اختر نشانان بصاعت نمودارات حکم کردند که طالع ولادت با کرامت دوم
 درم از حوت بود و شمس در درجه طالع وزبره در هشتم ان و عطارد در سبت و یکم
 آن در صل در دوم درجه حمل و مشتری در پانزدهم ان و ان سال سال قران علوین بوده
 است و ان در اول درجه ثوره و مریخ در دوم درجه ان و راس در سرطان و از جمله اعظم
 کرامات ایشان است که طالع نشانان با طالع انحضرت صیاح المد و علیه وسلم که اصل نجیم
 با استخراج ان موافق شدند درین معنی که شمس و عطارد در برج حوت بودند موافق افتاد
 و گویا پس جهت ولادت کمال نبوة علی الوجود الکل ایشانرا حاصل گشت بویضا از اصل
 سعادت تاریخ ولادت عظیم الدین یافته و مولوی محمد اعظم کشمیری که از مریدان با ^{حصص}
 حضرت ایشانند قصیده مدحیه ایشان نمودند بهیچیکه اگر از سر بر مصراع ان حرفی نکرند مصرع
 مشتمل بر تاریخ میلاد کرامت بنیاد که ابرکرم بحر حکم عالی نسب و الامکان پیدا اید
 و همین را مصرع اخر قصیده گردانیدند سید علی که از یاران خاص ابوام حضرت
 ایشان بودند نقل کردند که چون حضرت ایشان تولد شدند در روز سوم برای ^{تخت}
 و مبارکباد از مقام خود بخدمت حضرت مرشدی آمدیم چون شرف ملازمت حاصل
 مراسم تخت ادا نمودم حضرت مولای و مرشدی بی نهایت فرح و نشاط
 تلقی فرموده بزبان کرامت بیان رسانیدند که فلانی این مولود عجیب طفلی پیدا شد و که ^{چون}

متولد گشت در قاطب پیچیده پیش ما آوردند هرگاه بخوانند و بر روی وی چشم
 خود شادوم بنسبت خود توجیه کردیم در آن لحظه خویش را در ترقی یافتیم و در سستی
 که در ششم نیاوتی احساس کردم و آن معنی بزرگت این مولود بود از ابتداء
 قطرت طبعیت ایشان نهایت صنایع دوست و لطافت سپید افکاره بود
 چنانچه در ایام طفولیت که هنوز ان غیب تر جان شان غایب ایشان شده بود
 از او احساس و احساس نمودند و شب تو ششم چه بر خود چه بر کسی
 که با آنها اصلاحی قوی میداشتند نمی پسندیدند و بتاسل در اشغال این امور رافیه
 نمی بودند پس بعد از آن ایام وقتی بحسب اتفاق بر حضرت بزرگ قدس سره
 پوشاک ملین شده بود حضرت ایشان چون در حجر مبارک ایشان نشسته
 از بس که زبان کلام نمی کردند و امن را بدست گرفته بخلع ان اشارت می نمودند
 و کس این معنی را فهم نمیکرد چون این قضیه مکرر شد در این صورت قوی دل تنگ شدند
 و گریه آغاز بیدند و ناله می نمودند و کس نمی توان سر نمی برد لاچار هر کس با داء حیل تله
 میداد اما سود نمیداشت از آن روز دیگر هم چنان معض خاطر ماندند چون یوم ثانی شد
 بحسب اتفاق حضرت بزرگ قدس سره پوشاک پاکیزه و لباس خوب پوشیدند
 حضرت ایشان هرگاه مشاهده این صورت فرمودند نهایت منبسط خاطر گشتند
 و همه کلال و طلال که میداشتند با لطفه رایل شد و فرج و سرور هر چه تا متر روی آورد
 پس حاضران بملاحظه این حال غایت اشغال او نکته را در یافتند و تعجب کردند
 فریب نظام حضرت ایشان والده ما بعد شان را همیشه روی نمود
 که گویا سریری تمکینه دار گسترده است و برای سر بر حضرت بزرگ قدس سره

الله
 خواب والده یوم
 مفر از نیاقت نبوت

بنا بر شمول اند چون از آن شغل فارغ شدند طایری قاضی ربک که فقار سرخ دارد و این
 بر کشته یکدیگر ان سر بر نشست و از فقار خود یاره کاغذ پیش ایشان از اخت پس
 انحضرت کاغذ مکرر برداشته چون ملاحظه فرمودند دیدند که بران اسم اندید سبب
 نوشته پیش از آن ان طایر در هوا پیران نمودن وقت ان جانوری طویلی رنگی که با
 سبز و سفارش سرخ بود آمده هم در اینجا نشست و بر طریق طایر اول پاره و طاس
 در مقابلش پیش ایشان از اخت امر انیز برداشته تا مل فرمودند در وی هم سبب
 مرقوم بود در سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و در سطر ثانی این مضمون که اگر نتوانم همیشه
 ما این را بنی میگردیم و آله ماجده حضرت ایشان بیفرمودند که ما در آن وقت مکان
 آن شد که این بشارت در حق حضرت بزرگ قدس سره هست لیکن همدان
 ساعت ایشان ان پاره و طاس را ملاحظه نموده بطرف ما متوجه گشته فرمودند که
 ما نمی گفتم که فرزند تو در کمال و بزرگی جنین و خیاں خواهد بود این بشارت هم موید این
 پس از کلام صدق نظام شان در همان نام معلوم شد که این بشارت در حق
 حضرت ایشان بوده و بعد از ان بوضوح پوست که طایر اول امیر حضرت بزرگ
 قدس سره بوده که اسم الله دلالت بر شهوات صرف دارد و قاضی ربکی طریقی
 ایچکی و صدق لمن در بیان معارف و تاثیر در تنوس و این منی و روایات با بر کمال
 ایشان اظهر من الشمس بود و طایر دیگر امیر کمال حضرت ایشان بود زیرا که بعد
 بذات صرف و همدان کثرت مراتب حضرات و احکام نشات از کمال نبوده
 میزد و طویلی که در سایر طویر بفضاحت و بیان امتیاز دارد بتقریر ان حقایق مشهور
 و این معنی از ادولق و مواجید و حقایق و وقایع که در منضمات حضرت ایشان

پسین شده اند کاشمشن فی طریقه انصیف روشن است و دلیل این سخن گفتار اولی
 دلیل اثبات لوار اولی بی غلبه لصفق فاروق اعظم که بمنصبت لوکان بودی
 نبی لکان عمر مخصوص بودند المین است که با این شادت بشر باشد و الحمد لله علی ذلک
 در ایام طفولیت حضرت ایشان شیخ از مردان حضرت بزرگ قدس سره
 که بطرفی از لواجی و بسیار از جانب سلطان مدتی است برای حضرت ایشان ثیاب
 طلاکاری بدید و استاد مردمان خانه ملاحظه آنکه یوم عید قریب بود پوشیدن آنها در امور
 مستی شایسته ثیاب مذکوره را از ایشان مخفی داشتند و حضرت ایشان را با نمینی
 اطلاع ندادند ایشان از راه کشف کیفیت آن پارچه معلوم فرمودند و تحسین آنها نمودند
 مردمان در افعای آنها ملاحظه کرده الکار آوردند حضرت ایشان با لکارشان التماس
 نمیکردند و با خرج آن مبالغه می نمودند و می نمودند که آن پارچه مازنی سبزی است و مقتضا
 صا که میگردند احرار لا چار شده آن ثیاب را بر آورده باشان در پوست شایند
 شیخ عبدالکریم هندی نقل کردند که روزی خدمت حضرت بزرگ قدس سره
 شرف اندوزی ملازمت میداشتم که شیخ ذیشان بیاید و بعد ادای مرتب
 نیاز تواضع در صف النوال نشست و عرض نمود که مرا جمعی عارض شده توجی دارا
 ان مندول شود در وقت حضرت ایشان که میوالسن بودند در اینجا بازی طفلان
 شیخ داشتند بان غیر متوجه شده فرمودند که یک چیره رنگ و یک جامه از لوا
 اسوری برای ما بیاورید پیش دفع خواهد شد التویرها وقت برخواست و چیره
 و جامه موافق فرمایش حاضر ساحت همان ساعت شفا یافت در ایام
 صبا حضرت ایشان در قره بلیت روز عید بود حضرت بزرگ قدس سره

ذکر قوت کاشمشن و
 عالم صبا مثل حضرت

ظهور حق عادت
 ایام صبا

لوی

بروی بیجا تشریف نوردند و حضرت ایشان را بر پستی شیخ اسوات باره
 نیاز کرده بود سوار سخته روانه کرده بودند و فادمان از بر طرف مضبوط گرفته بر شند
 در آشنایی راه مبارک نام صوفی که از میدان جد حضرت ایشان بود بر لطف از اسرار
 لثرف اطالعی مبداشت استکشاف پاره از ان اسرار نمود حضرت ایشان
 اب ان پس خفایی و وقایع بیان نمودند بوحی که اسامان بحیرت افتادند و خیال
 شاه غامضه بزبان کرامت ترجمان در سنگ بیان آوردند که از حوصله سایل خارج شدند
 چنانکه بقوت حافظم ضبط ان توانست کرد اما هر وقت این منی یاد می آورد او را
 حیرت میگفت و تعجب میکرد اخوند محمد دلیل که مردی فاضل و عارف از یاران حضرت
 والد ایشان بودند از جد حضرت ایشان روایت کردند که فرمودند که ایشان چار ساله
 بودند و روزه بود سواری پانگی برای حضرت بزرگ قدس سرتیار کردند و در تپه
 وضو شدند حضرت قبل از سه وضو سخته آمده پانگی نشسته و قدری نشسته بر
 برسیم که باباکی میروید جواب دادند که وضو منقض گشته برای ساختن وضو میروم
 بسبب استوار این جواب سوال کردم که وضو از چه چیز منقض میشود ایشان لواقص که
 در حدت وارد شدند و امام شافعی در مذمب خویش انرا اختیار فرموده بیستی
 تیزم را بیک بیان نمودند تفصیلی که ما را هم در لوقت یاد نمود این صورت موجب
 از دیاد تعجب و حیرت گشت در ایام ما حضرت ایشان روزی در بملوی
 حضرت بزرگ قدس سره بر اقبه نشسته در حال غیبت قویه حضرت ایشان رو
 و در ان غیبت حبت و دیگر اشیا از معیانت مشاهده نمودند و بعد از اوقات
 بخی اسرار از آنها بقدر اقتضای الوقت تقریر نمودند در ایام صغر حضرت ایشان

جسب
 ارسی مستفاد است که
 اسلای سافر بوده اند

مشاهده حبت با ایام

شیخ فیروزشاه که از مشایخ صوفیه نقشبندیه عصر خود بودند بحسب ملاقات
حضرت بزرگ قدس سره آمدند و مشربشان بخویر رویه نصیری در دارو
بود درین مسله با حضرت بزرگ بختی بمیان آمد حضرت ایشان با وجود صبا که ایام
نفس طفلانه بود قطع بخت نموده شیخ فیروزشاه توبه شده فرمودند که بصیر مایان
در رعایت صفت و نالواپی است چیزی که حلف مایانست نتواند دید بلکه اگر چه مفا
باشد بسبب بوج مسافت نتواند نظر کرد بل ایچ بالای سر باشد نتواند نگاه کرد
بل اقرب بصیر از نفس خود چیزی نیست نفس خود را نمی بیند پس با وجود این
نالواپیها چه امکان باشد که لطیف اللف را معاینه نماید ازین ترقیات ارادنی با علیا
که در تقریر ایراد فرمودند شیخ در نهایت ارضاح و انقاش آمده ترک ان مباحثه
نمودند بعد از ان یکی کلامشان ستایش حضرت ایشان بود و اکثر میفرمودند
که ما در زادوی که دیدم این طفل است محبت بلده شاه جهان آباد
که معلوم صوفیه عالم بود و در خدمت درویشان آمد و رفتی میداشت نجاب
حضرت بزرگ قدس سره اکثری آید و اشکالات تصوف استغاری نمود
روز بی چند از اشکالات توید و سوالات مشکله پییده آورد و بخدمت حضرت
بزرگ قدس سره شروع در تقریر آنها نمود حضرت ایشان الوقت در اینجا
بازی طفلانه مشغول بودند چون وی تمام اشکال تقریر کرد حضرت ایشان شغل
خود گذاشته بوی او توبه شده قبل از آنکه حضرت بزرگ قدس سره
جواب و مانع خود متصدی جوابش گشتند و جوابی وافی کافی تقریر فرمودند
چون سایل از ان اشکال جواب شافی یافت اشکال دیگر پیش آورد

جواب ان ہم مفصل لکھیں ہم جنین یکیشکال تشریح میزد و جواب ان بی یانت
 پس چون ان اشکالات پیش وزیر قوی صوب بودند از اجوبہ شافیہ حضرت
 ایشان بان حدیث سخت حیران ماند و تعجب تمام پر رسید کہ صاحب حسن
 شما مقصود ان نیست کاین اجوبہ از کتابی معلوم کرد باشند زیرا کہ این سخنہا بان شبانہ
 نیستند کہ یہ بیان سن و سال از کتابی اور رک تواند کرد یا از کسی استماع نموده
 قوت حافظ انہا تواند نگاه داشت پس این جوابہا از کجا فرمودند حضرت ایشان
 در جواب وی فرمودند کہ پیش ازین مجلس از معانی مذکورہ صحیح معلوم مانور کہ شما
 بی پرسیدند و البس بدل مای افتلاوی کفتم وی ازین حال تعجبہا کرد و کمال حضرت
 ایشان اعتراف نمود در ایام سابق حضرت ایشان سبق می خواندند در ان مجلس
 فضلا و علما و صوفیہ عظام حاضر میشدند حضرت ایشان در اشائی سبق مباحثہ میکردند
 و کالات دقیقہ پیش می آوردند کہ صل انہا مشکل می افتاد و روزی طالب علم در
 ملکہ دکنیہ در مجلس درس ایشان حاضر شد چون سخنہای حضرت ایشان
 استماع نمود نجاتش افتاد کہ درین محفل مہ علماء و فضلا هستند و مقصد ایشانند
 پس پرسچ کہ ایشان می گویند امر از ہر طرف تاہید و تقویت نموده درست میدادند
 ازین خیال در کین فرصت و لصد و نجس آمد چون جای تہا باید امتحان این منی نماید
 از منضامی خورد سالی چون باری برخواستند در جای تہا یافتہ خید سوال و دقیق نظر
 امتحان پیش کرد حضرت ایشان جواب شافی بر یک تحقیق تمام بالبدایہ تہا
 فرمودند انتم شخص از خیال باطل و ظن فاسد کہ داشت حالت کشید و نہامت
 وزیر و توہ نمود روزی در بلکہ مکتبہ در مجلس بزرگ حضرت مدرسہ

بہن

یک
 در مجلس در ہر روزی از انہا کہ از کسی شیخ مابہ تہا درس از انہا فرمودند

و تہا از وی در ہر روزی از انہا کہ از کسی شیخ مابہ تہا درس از انہا فرمودند
 کردہ ہر روزی از انہا کہ از کسی شیخ مابہ تہا درس از انہا فرمودند

انما س نمودند که در این معنی چه سرتوان خواهد بود زیرا که شیخ با زید از اولیا بودند پس
 چرا بموجب شرعی ان علیوار را کشند حضرت بزرگ قدس سره در تامل شده
 و در فکر جواب بودند که عمده نامی قلیخ ان بلده که در ان مجلس حاضر بود و در علم و نما
 و با صفت کبیر را بطرف خود نمیداشت گفت که ما خبر داده جواب این اشکال من میدیم
 از من بشنویید که فیض الهی از عرش نبوی شیخ با زید می آید علیوار از امر اعلیٰ که روید
 ازین معنی ایشان غضب بوی نظر انداختند پس بلاک شد حضرت سید
 فرمودند که عجب است فیض حق سبحانه که می آید و بر عرش و هم افلاک مع کبریا
 و دیگر اشیا حاجب نشدند این یک مشتت پر کلونه حجاب او تواند شد این امر را
 پیر عاقلی تجویز نمی نماید چون حضرت ایشان این جواب دادند و بار دیگر مجال سخن
 نماند و خجل شده ساکت ماند حاضران از تدقیق نظر حضرت ایشان با وجود شدت
 سن ذکر تعجبها کردند در ایام حضرت ایشان در مجلس حضرت بزرگ
 قدس سره ذکر ربای مشهور که عاشقی حقیقت بجان بنده جلایان بودن دل
 بست در ان دادن و حیران بودن سوی زلفش کنی کردن در پیش دیدن کلاه
 کاوشدن و گاه مسلمان بودن افتاده بود و در معنی ان تامل می کردند حضرت
 ایشان فرمودند که مصراع اول معنی اسلام و چه عبادت حقیقی است که خود را تمام
 صرف کردن است برای تعالیٰ شایسته بی مخالفت صح لطفیه و صح حقیقت و ثانی
 اشاره بدوام توبه بحضرت حق است که مواداب طرفیت است و ثالث یغزاه
 مشاهده تجلیات جلال و جمال در لعل از و رآید آنها و تاثیرشان اصل در لطفیه ان سیم
 چون این را بیان فرمودند سامان را این معنی صورت چیرت کردید حضرت

ایشان

ایشان در شش هفت سالگی کتاب زنجانی در صورت می خواندند و آنگاه سستی
 حضرت بزرگ قدس سره اشکال توفیر نمودند و فرمودند که ملا سعد الدین نشان زاینده
 جواب این اشکال داده و تفرود بان مناخرت کرده حضرت ایشان فرمودند که جواب
 سهل است و باید البته امر را تفریر نمود چون مردمان انجمنس جواب ملا سعد الدین را
 تجسس نموده بر آورده تامل کردند معترمان بود که حضرت ایشان بلا تامل بیان فرمود
 پس همه سامعان بر علو طبیعت و سرعت فهم و صفای زوهر که حضرت ایشان
 تعجبها کردند زنی بود که زوهرش دیر نمی خواست و نزد خود نمی طلبید و حضرت ایشان
 در آن ایام صغیر السن بودند آنرا در وقت در خدمت ایشان تماس میکرد که صاحب
 در حق ما دعای طلب دعا مطلق میکرد و الهام مدعا نمی نمود و سخن حضرت ایشان
 متعجب شیخ قرین هم نبود و در حقیقت مع قرین چه قایم بود چه عالیه منتهی بود پس ویرا
 حضرت ایشان فرمودند که ما را تک دل کنی و تو ایس نه بی قاید و دعائیت
 که روح تو را بر کمر خود طلبید و در حقیقت عرض از استعدا همان حضرت بود پس
 هم کس از حاضران از کشف این معنی قرین حیرت شدند و هم چنان صورت گرفت
 که زوهرش طول العمر وی التماس نمود در ایام صغر حضرت ایشان حال کبر
 ایشان در پیشرو دیدند که کو با مردمان از جانب پادشاه حقیقی یعنی حضرت قائم
 الانبیاء صلی الله علیه و سلم پیش حضرت بزرگ قدس سره آمد و گفتند که شما
 پادشاه می طلبید پس حضرت بزرگ قدس سره اندک آنرا فرمود و تحمل
 در دیوان پادشاهی حاضر شدند و حضرت ایشان نیز بر آمدند و چون از احوال
 یافتند و خلعت از جناب رسالت ماب غایت شدند یکی برای حضرت

ظهور خرق عادت با ایام صبا

مطلب

جواب عجیب

بزرگ قفس سوره و دیگری بجهت حضرت ایشان پس حضرت متبارک
 ان شدند و هنوز نه پوشیده بودند که حضرت ایشان لبرعت هر چه تمام تر شایب
 اولی خود طلع نموده ان طاعت را پوشیدند سن شریف حضرت ایشان و
 دوازده رسیده باشد باغیری بتقریب فرمودند که آنچه از باب ریاضات ما
 از کشف و اشرفات حاصل میشود مردم صافی فطرت را بی عمل ریاضت است
 میدهد انوز کفایت که این را مصداقی باید تا مسلم شود حضرت ایشان فرمودند که الا
 انشاء الله تعالی چیزی بطور خوابید پس با نوز نماز ظهر یا عصر میخوانند صورت عملی که پیش
 از ولادت با سعادت حضرت ایشان بهست سال یا زیاد از آن عمر بمقتضا
 جوانی بوجود آمده بود در سردا خایان می کشید پیش حضرت ایشان حاضر
 که صورت را مایه فرمودند که وقت دوپهر است واقاب کرم شده و
 بگوشه آرام گرفته در خانه که شبیه دالان است از زنی دراز قد میانه عمر نه نهایت
 جوان و نه پیران عزیز در خور است نفسانی کرده چون حضرت ایشان از نماز فارغ
 شدند صورت حال بانو نیز ظاهر ساخته وی اولاً از اینج انکار و زید حضرت
 ایشان فرمودند که آنچه بر من ظاهر ساخته کفتم ام و العلم عند الله پس انوز معروف
 و اقرار نمود که واقعه مذکور هم چنین بود که فرمودند و بعد از دو سه روز ازین واقعه انوز
 نیاز یکی از اعتبار رفت و با وی در طوی صحبت تا طلیم اتفاق افتاد چون از اینجا باز
 بخدمت ایشان آمد از آن ماجرا هم ویرانته نموده فرمودند که این شاید تانی است
 پس عزیز مذکور از اوقت معتقد قولی حضرت ایشان شد و وی پیش
 این فقیرم انچه نقل میکرد که قصه که پس بران اطلاع نداشت و بران

خون عادت

انشاء

خون عادت

مدت که گذراند برآمد و بود بی کم و کاست بیان فرمودند و از فقه دیگر که بماند آن امیر
 تفاق افتاد نیز خبر دادند و تفصیل این واقعه از زبان کرامت ترجمان حضرت ایشان
 استماع افتاد حضرت ایشان در عمر پانزده سالگی از تحصیل علوم متعارفه فرا
 حاصل نمودند با حضرت بزرگ والد ماجد بیت نمودند و با اشغال صوفیه خصوصاً طریقه
 علیقتبیه مشغول شدند و از حقیقت توجه و تلقین و تعلیم ادب طریقه و بیس خرقه
 صوفیه ارتباط درست کردند و همان سال روزی بزرگ قدس سره طعام دارو میساخته
 عام و خاص را دعوت فرموده در حق حضرت ایشان فاتحه اجازت درس خواندند
 و سال هفتم از عمر شریف حضرت ایشان حضرت بزرگ قدس سره از بیخ عالم
 بدار بقا اشغال نمودند و در مرض موت بجزرت ایشان اجازت بعثت و ارشاد
 دادند و کلامی نگذارد مگر فرمودند: حضرت ایشان فرمودند که در ابتدا رسولک
 خواب دیدم که حق سبحانہ مضمون ساخت بر من مقامی بس رفیع که عبارت از
 حضور مجرد از زبان و مکان باشد پس با کلیه مایل بوی گردیدم و همه چیز را در روان تر
 دوام و یقین شد که فوراً طلب اقیه میسر آمد و باز روشن نمود بر من چیزی دیگر و آن
 حقیقت تمامه اسماء حقیقه بود و این مقام کمان کردم که حق سبحانہ بین امرایه است
 بعد از آن منکشف گردید امری از آن هم لطیف تر که بلکه این افاضات بود پسر
 واضح فرمود که بوی امری شایع است و تمثیلیه تشریح بلکه عین حقیقت سلوب کائنات است
 و بعد از زمانی بوی استعدادی است که انتباه سلوبات از دست پس از آن
 ظاهر نمود امری بسیط حق الباطن که در وی اعتبار تعدد و کثرت لوجه من الوجود در محال
 است و در وقت ظهور هر مرتبه ازین مراتب رزمه نداشتی میروم در زمان ترقی از آن

لمنظرة الاحب الالفین بلیدمیشد بعد ازین حق سبحانه و تعالی تعلیم فرمود که این سوره
 نمای لطائف بود حضرت ایشان فرمودند که هم در مبادی سلوک
 روزی قریب هزار بار سوره حضرت بزرگ والدیما بقدر سوره سوره براقه نشسته
 بودم که الهام کرده شد مرا بطرکین که بچه چیز اوراک میکنی رب خود را کفتم که نه
 کسین ظاهر و نه باطن و نه نفس نااطقه گفتند پس بچه چیز اوراک می نمایی
 کفتم متبقر و وجود خود امر شد که تا مل کن در حقیقت تقر خود که آن چیست که
 ان امر لابد و رای بدن و جو اس و سوای نفس نااطقه است پس تا مل نمودم
 در ان بویا فتم انرا عین الله سبحانه کفتم که بدرک و بدرک هر دو یکی است پس
 ماور شدیم با فزار این مقابله و مسامحه علیه و ایجا همان ذات سبحانه با و صده
 صرزه و علم حضور بی بیط فحصل الفار التام و جرت بحر المعارف و منکشف
 مقام انحضرت صیحه الله علیه وسلم و مقامات اولیا و علم اخره و علم شریع
 و علم کون و علم الیهات و غیر از علوم عجمیه و مکشوف کردید حکمت ربانیه و ادب
 ان و متحقق شدیم بانها و الحمد لله رب العالمین حضرت ایشان فرمودند
 که در درو واقف بودیم که کویا داخل شدیم بمقامی رفیع که خدم و زواران از حد زیاده
 ظاهر مسجد کول الله صیحه الله علیه وسلم است و در انجا یک قبه عالییه است
 که در حوالی انرومان بسیار نشسته اند از انجمله شخصی است که در دست خود
 تصویر گرفته مردمان را می نماید و بدین چیده را بوی خود متوجه مبارک دما از او
 بسیار ناخوش شده از انجا برخاسته و اصل ان قبه ششم و بیستم انجار مسجد
 و بر صدر نشسته پس در ان وقت حائلی عجیب در من ظاهر شد یعنی

وحدت وجود

فی الزم

حق کو دیدم کہ او سجانہ بمن نطقی میفرماید و بمن غضب می نماید پس بسوی اشخص
 بزحمتم و کفتم انت من علماء زمرہ الحیوة الدنیاء و این کلام الہی است کہ اللہ تعالیٰ
 بان باطنی شدہ بزبان من پس اشخص سر خود بریزد احت و عظیم خیل و منفعل
 کرید و من از ان تہ بیرون آمدم و در ان حال خود را دیدم کہ زبان من عربی است
 و لباس من عربی و مردمان کثیر را ہنیتہ این حال کہ حق سجانہ بزبان من نطق فرمود
 می گویند و تجہای می نمایند و تبرکاً با منصفی میکنند و در ان حال بمن الہام فرمودند کہ
 این کلام بیان است کہ حق سجانہ باطنی شد بیان برسان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 و آتہ وسلم در حق انجی ابن عباس را مانند بود و اید امیداد و تعبیر این رویا طہرشت کہ معانی
 من بودم من حیث حقانی و معاتب ہم من بودم حیث لطائفی اما ہیئت عیب
 مناسبت بود بر رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ بر من قرب و انصاف فرمود
 اما بیع الہام نبایہ من بود از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین معاتبہ و ابن عباس
 ہم من بودم من حیث حقانی فی الدین و برادر او ہم من بودم من حیث جسمانی
 و تعلیم فرمود مرا حق سجانہ تجالی کہ این بشارت وصول بمقام قرب و انصاف است
 و الحمد للہ علیٰ ذلک حضرت ایشان فرمودند کہ حق سجانہ تعلیم فضل
 و وسیع امتنان خود اطلاع بخشید بمن بمقامات ثنویں مجاہد و مفصلاً و عطا فرمود
 طریقہ کہ در ان امتثال رسل است صلوات اللہ و سلامہ علیہم در احوال و معامات
 ایشان و نمون و قوانین ان بیان نمود و تشریح طریقہ مذکورہ بدور است سبب است
 کہ تمامی یکی بشروع دیگر یاد دانستہ است دورہ اولی اہل ان حقیقی است و ان علماء
 از طہارت و خلوص شہد است از شرور و نسبہ کہ بسبب طہیان قوفا عاقلہ

و حدت رجور

و عالمه ویرا لایق میگردد و نمودن آن کف است از سرس بالند عبادت و استقامت
 و کف است از ملکات سو که بعلم آنها شیخ مطاع و هوای بیخ و اعجاب بر این
 در خصوص و عند و عهد و کتب در حدیث است و لقدام بر عبادت است
 نبشاط و حسن راجحه و نسقه است با و سکنه و هو الذی ادا و قبل کاشته
 القلب لم یخرج و هو الذی کانت له بضع و سبون و هو یزید و یفرض دوره
 ثانیه شرح صدر است و صفت آن انک انسیه است در جوهر خود از عبادت
 جذب الهی و اماره وی بجانی از در انور و امانه لوی دار الخلود است و در تمام
 آن بعضی توحید محبت و بعضی دوام حضور میر شود در تمام این دوره بعضی او کبار افتاد
 لطایف سه رویی نماید دوره ثانیه قرب و اوفل است قال رسول الله صلی الله علیه
 قال اللذی ال عبد ی تقرب الی بانوافل حتی اجبه فاذا اجبه کنت سموا الحدیث
 و کذوی انکار جوهر نفس ناطقه است و این چند نوع می باشد یکی انکه حق سبحانه
 تجلی فرماید در صورت نفس ناطقه وی تجلی متحقق خارجیا و این مقام حضور شیخ عبد القادر
 جیلی است دیگر خوب جذب معاد و نماید صلابت نفس او را تا انکه او را کرامت
 الهی شش گرداند که حقیقه وی با کلیه برود و مانند مکر صورت ان و این مقام خواب نقشند
 است دیگر سنت که با عطا شد که مضمحل گردید توتر من و زادت الهی پس لامع
 گشت که این تقرر از شروع و تمایل ذات سازج است و این مقام منزه بطوح
 سینه حسین این تصور است و حقیقه عبادت درین مقام حضور ذات براهه لذاته
 است و هو المسیح بانجلی الذی و دوره را بوحکت است قال الله تعالی و من
 یوقی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و همان است قرب و وجود و کف اشش تقار عبادت

بر مری

برین بیگین ثابته وی بران بود در اول مقتر با بالبد و نرا من السور و الفحش و رو برین
 مقام حصول علوم سابقه و عضیه کامله و وجوبه سابقه است و چون اقامت
 بخشیدند در این مقام نکشت کشت برین علم کسما و علم کون و علم قرب بالبد
 و علم شریع و علم معاد و علم عجایب اللسان و ارتیا کاسا و اقامت لذة ما کما علیه
 از لا و جلالتا و انواریه بنافی التشریح و لما انتهت بنایه الدوره امرنا لب انما
 ان ندعو الخلق الی المد سجان و یفتح لهم و ادنی ما یجب ان یتحقق به العبد فی هذه الـ
 سكون القلب عن سر القدر و دره فامه قرب و الفیض است در حدیث قد
 ما تقرب الی عبیدی شیخ احب الی ادای ما افرقت علیه اشاره بدان است
 و کنه ان تجلی فرمودن حق است در عین ثابته عبدتیا و جوی متحقق خارجی فشیخ انما
 اول ما یشریح اسم شمس لاله و تمیز من المکنات القیده تم ربانی حل جلالتا
 جانیه و جلالتا اما الجلال و کما دان یدیب غیب و تقطعت السمته و اکثرت
 و اما الجلال فیتع فیها کما یفتح فی الرق و کمانت اوسع ما یكون فیها تمت و انعمت
 السمته و عم الهم و صار مطلقا لا یندره و لاند و لما انتهت بنایه الدوره احدیها
 المیثاق عیا لهور کبکی تفریح قلب و قالب و ایم برای طاعت دیگر بدایت ناس
 بوی مقامات قرب و حدیثان از عباده نجر و استعانه تفریح دیگر یا همکس رطل
 محبت مانند بضع المد و دیگر سیره لبیا علیهم السلام بر آمدن و مبتدیه سن
 دیگر از علمای زهره الحیوة نباشتم که میل بدینا دارند دوره ثابته قرب ملکوت است
 که در حدیث او را احب المد عبد ادعا جبریل فقال انی احب فلانا فاصبه الحمد
 اشاره بدان است و کنه وی الصادق اسم وی است که طالع از صدوی گفته

پس تجلی الہی کہ در عین شایہ اشس محقق گردیدہ با اسمای کہ از صد و مرادیکہ مقربین و از
 مریسین طلوع نمودند و انکاس انوارشان و تحقق کمالشان در ان دوران و لا
 ندہ الدوزہ وضع فی کفنا العالم کذبہم و تسخیر اذ اطلعنا علی نبع الشریعہ و شروع
 الایثار لہا تفضیلا و تفسیر اولما انہت الخس فی ریح کل کمال کان و سیکون من
 لدن لوم الی اخر بل یوجد عند قرب الیقانہ فابتحت اہما جاکل کمال و تحلت
 علومہم و احوالہم و مقاماتہم حمد و صودہ و حقیقت بالمجوبہ کتبہ جمیل پس جمیل و جلی
 جمیل تم راہ من رای فدیت من نفسہ و لم یبر یومہ من امہ و قیل فی انما و لیک
 فی کل امور کلیاتہا و جزئیاتہا طابرا و باطنا و ارحم لک من کل جمیم رحیم فایاک ان
 فصل عیا من سواک و دورہ سابقہ دورہ کمال است و در حدیث کل من ارحال
 کثیر الحدیث اشارہ بدان است و کہ اشس یوجد عند است کلمات متشبیہ متوجہ
 الی اللہ و سوال وی بیان است و پس عطار نوعی افراز کمال است کہ کو با از امتزاج
 دورات ستمہ حاصل شدہ و افاضہ صورتہ تعدسہ است بران و ازین دورہ است
 ابتداء انتشار حضرت صبا اللہ علیہ وسلم و فاصیت وقع بدین دورہ لباس
 حقانیت است یعنی قدح نظام ہر ملکہ از ملکات است و طور حق و رجع صفات
 و قدح ہر نسبتی از نسب وی حتی بکون کل من اوجہ فقد احب اللہ و کل من العقبہ
 فقد العقبہ اللہ و لا ابتدرت بنا ہدہ الدوزہ رایت و انا جالس بعد العرکانہ
 سلب غنی لباس حی مرت مجرد او یا نام حضرت خیا من تجلیات رسول اللہ
 صبا اللہ علیہ وسلم فقام عیا یاری و البتہ لباس الحقایقہ فصاقت
 الستمہ و قالت حی حی حی تم اطمانت مکان ہذا افاضہ الحقایقہ مجلہم فیست

ارایل المسند من قونی کسوم عن عینی ومن عن یساری بما قد کلت اللسان عن
 عن لینه وضاقت الصدور عن وصفه والحمد لله رب العالمین حضرت الشان
 از ترقیات سلوک خویش ارشاد میفرمودند که کتب عبرت کلیا بدتیا و سرالحد
 و میدان بد میدان تا که حصول باشم رعن که اصل تجلیات است متحقق گردید قبله
 فیه رایت کل مقام و کل علم حاصل الاول الافراد الانانیه است اقول به الاوادم
 بل اول الاوادم ای احرصل بوضوح الفصار الزمان و فضاک الاضلاک حاصل له
 فی هذه الدار اونی الفیرونی الحساب اونی الخیة احطت بها کلها بحیث الاتساع
 امرار و وذلک لان هذا التجلی احاط بكل تجیا و کل مقام و کل علم و انا عاشت
 هذا التجلی بحیث سری فی سریان (پارسی) اورد او اقول صرت انا هو و صبار هو انا
 بل لا احد لفظا یظہر یاروت اطاره پس دریا قدم که کدام تجیا پیش آمد در قمر
 و کدام تجیا ظهور یابد در صاب و کدام تجیا روی نماید در جبهه و جمع این تجلیات
 حاضر اند نزدیک من و قد احطت بها احاطه الکلی للبری و احطت لکمال الانا ک
 و المعادن و الاشجار و الہایم و المن و الملائکة و اللوح و العلم و السرائیل و کل ما دخل
 الوجود احاطه تامه و شاملة و چون تجلی بدورد حصول بوجه بدورد بحصول پیوست حضرت
 تعالی شأنه ظهور فرمود بوجه و شانه و قد احاطه بالوف الوف الون تجلی مثل الرحمن
 بل بالنسبة للتناهی الی غیر التناهی فحصل نایک معامله اظیب من کل معامله و رحمة الله
 و علم اشمل من کل علم فرقت فیه کب کبلی و قال لا عود بعد من فتشینی لم یجد
 کمال بل انا کمال و فی الکمال و سوا الکمال الایه ی و رحلی و وحی و صدی و قلت بی
 و غنی علوم الالکاد کبیطا سمار و لایر و بحر و ساحل و لکن انا زمان و جد تم تا

رحمتهم

دیدیم غافل تم غافل حضرت ایشان فرمودند که در واقع دیدیم حضرت لقمان حکیم
 پس از ایشان سوال کردم که حکمت چیست فرمودند که عین الیقین مراد ایشان
 ازین لفظ آن بوده که حق سبحانه و تعالی بفرمود که این علم حضوری مقدس
 کفتم که ایشان حکمت اعظم و برهان ان اتم است از آنچه که بآن اشاره فرمودند
 اری ما هم میدانیم امر او تو خواهم گفت حضرت ایشان فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین
 علی کرم الله وجهه را دیدم که مرا مخاطب ساخته فرمودند انت ائمانا و هذا منتهی ما و اشاره
 فرمودند بوی معانی که در کتاب غیر کثیر و غیره بقیه کتابت در آمدند عالم غافل عارف
 کامل شاه نور الله که از همین خلفا حضرت ایشان هستند نقل کردند که روزی حضرت
 ایشان سه اسبیل خیر کثیر بیان میفرمودند در سینه ما از ان اصلاحی راه یافت و قلب
 ما بدان ایمان میآورد چون مجلس منقطع شد بر ماستم که خواب کنم بگفت باین
 مایل شدم سر ما بران هنوز قرار گرفته بود که غنمی آمد و مرا خواب در رزود و در آن حال
 دیدم پیغمبر خدا را علیها السلام که ایستاده اند و بدان اشارت کرده میفرمایند
 که انا قول و قوی الحق همان ساعت آگاه شدم و مایل کردم فلش از دل دور
 بود شاه موصوف نیز نقل کردند که حضرت ایشان روز یکشنبه در
 مسایل تصوف بیان فرمودند دل ما بدان اطمینان گرفت پس خواب دیدم
 که کو با مقبره سیت کلان که در آن حال فر حضرت ابراهیم و حضرت موسی و دیگر ایشان
 است علی نبیا و علیهم الصلوه والسلام و یک نبی دیگر در آنجا نشسته است
 بروی سلام کردم خواب و او فرمود که ان مسئله حق است و اعتماد این اهل قیوم
 بود ایشان نیز نقل کردند که در مسایل خیر کثیر و در دل ما غایت پیدا شد و در دل ما

نحوه این خبر را میفرماید

صالح

خطور کرد که لوپا رکیار مثل شیخ عبدالقادر جیلانی و خواجہ بہا الدین نقشبند قدس اللہ
 سرارہم باہمیا کلمہ کرده اند اعتماد بر صمت انہا کیونہ باشد شیخی بخواب و دم
 کہ کو با شیخی مزایج نورانی استادہ است از حال وی استفسار کردم گفتند کہ صفت انصاف
 حضرت غوث الاعظم است و نام ایشان شیخ عبدالرزاق است پس شیخی نام
 پیشش رفتم و سلام کردم و مصافحہ نمودم و گوید در آن حال در فعل ما کتاب خیر کثیرا
 پرسیدند کہ این کدام کتاب است عرض کردم کہ فلان کتاب است پس امرالہ
 گرفتہ قدری مطالعہ نمودہ فرمودند کہ ہمین بود عقیدہ پدر ما و عقیدہ دیگر الکا بر کو کہ
 بیان فرمودند در ایامی کہ سن شریف حضرت ایشان بمشرف رسیدہ ما
 روزی بی سابقہ توفیق بدل اسرار فرس ل ایشان دغدغہ سرفاقد و غم
 ہجرت از یار و دیار مصمم گشت و چون در نشا نا کوئی سیرالی المدسفرالی
 الہ است انوم راجعت حجاز متین گشت اما چون دیدند کہ خویش و اقربا لایما
 والدہ ماجدہ دست از دامن ایشان نخواند داشت و بسیر و سفر خوانند گشت
 با خفای این غمیت کوشیدند و از مملکتان این امر را پوشیدند و بسیر حتی دیگر
 توری نمودند و در باطن توجہ بقبلہ مقصود فرمودند و بموجب اذاجار زب اللہ لعل
 تہریم رعایت حقوق جمع و وی الحقوق از نظر بر انداختہ راہ دیار محبوب
 پیش رفتند وقت رحیل با اصحاب کہ گرفتار گشت بر میان بستہ بودند رمز
 از غمیت مبارک خویش بمیان آوردند چون مملکتان پرورش یافتہ جذبہ
 بودند با وجود آنکہ صحیح یک از اہل طاقت پیادہ روی میکردہ ہم مد
 سعادت ہم رکابی غنیمت دانستہ بی زاد و راعلہ راہ متالعبت بالثوق تمام

پیش گفتند و در این سفر پطر از حضرت ایشان گرامت مقدوره بطور
یکمی آنکه وقت رحیل بزبان غیب بیان فرمودند که حق سبحانه و تعالی تکفل مع
امور ما شده در این سفر کس نه خواهد داشت و صحیح و سالم باز خواهد آورد این
معنی هم چنین متحقق گردید که با وجود قلت زاد که وقت کوچ از خانه بخیر جاری
پیش فرمودند و تمام سوکای فاقه میآید بلکه همیشه طعام مرغین همه اصحاب میبردند
و در بعض ایام چون بعض یاران نظیر قلت خرج راه کرده جنس ارزان
از عله خرید نمودند و در آن روز به بعض تقویات خرج بنفایده زیاده از روز مره
اتفاق افتاد پس حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه چون بر تکفل وی اعملا
کرده ایم رنج نیست که در طعام تنس روی اختیار کنیم تا کفایت خرج باشد
بلکه برای برکنس از یاران بر چه رعیت دارد از طعام باید بخت دویم آنکه وقت
بخت با اصحاب فرمودند که مرا رعیت خود و در از مصمم گشته هر که بر خاورد
مشقت اختیار نماید فیها و الله الزام نیست لکلیف نکند پس جمع اصحاب
با وجود آنکه هر یک ناز پرور خانه خود بود و احتمال سفر یک منزل پیاده یا از طاعت
اوسرون می نمود و السو طویل بر خود کوارا کرد و چندان مشغول بخت گشته گردید
و دل از یار و دیار برداشت که اگر وطن خود را تصور می کرد نفرت میکرد
و وحشت می نمود بیوم آنکه حضرت ایشان با وجود آنهمه نعم در فاه که در احوال
خود از مشاق و مشاعب بود و بی منزلتیش از همه زفا سبقت می نمودند
و در شدت و زحائم خانی بیان معارف و اطهار اذواق و مواجید که بدو تمانه
میفرمودند بی تفاوت تقیر و قطیر می نمودند و مکنان را این معنی موجب شتاب

و استجاب می نمود که با وجود همه نازنی در ضمن سخن و مشاق سفر مزاج تا امید به
 برهان نصارت و طراوت باقی است و در میان ادواق و معارف همچو
 فتوری نه و این امر از حوصله بشر خارج می نمود چنانکه چون بسا اصل بر رسیدند
 از ریس که موسم رحیل مراکب فارغ شده بود و مری که بجانب حجاز روانه
 شود نمانده بضرورت در شهر کنهائیت که یکی از بناور است خیر و زرافانت
 فرمودند و در آن ایام روزی بعد از عصر مراقبه نشستند در احوال استوار
 تمام روی نمود و بعد دیری افاق حاصل شد سر مبارک از مراقبه برداشته
 ارتداد فرمودند که واقعه عجیبه رویداد دیدم که گویا چیزی از من بر کشیدند و نفس
 ماطه من عالی محض حیران و شش باند ناگاه روح پر قوت انحضرت صلی الله علیه
 و سلم حاضر شد و خلعت خفایه بمن در پوست انداختند و نفس ماطه من بلفظ
 حق حق ذکر شد و تلج و الهمیان دست داد پس معلوم چنان میشود
 که غرض ازین سفر تحصیل همین مقام بود که حق سبحانه حصول هر چیز را موقوف
 بر اسباب ان گردانیده و اکنون دل ازین سفر سرگشته است همان لحظه دل
 بر اسباب نهم از سفر برگردید و داعیه ان مطلق مقصود شد پس با وجود آنکه
 طالب اصل بحر رسیده بودند بی تحصیل حج و غنیمت وطن فرمودند پس چنانکه
 انحضرت صلی الله علیه و سلم بر وعده فتح که اسباب بسیار ساخته اند
 که مؤمنان حضرت فرمودند پس در آن سال صلح حدیبیه واقع شد و فتح
 منظور دست نداد اما ان صلح مفتاح چندین فتوح گردید و بعد مدتی ان مقصود
 هم حصول انجا امید همچنین در این سفر اگر چه میسر نیاید اما ان سیر و سکون

مورث قنوجات عالیات باطنیہ کر دید و بعد از آن سال مفہم دولت حجیم
 میرگشت از بسکہ کمال متابعت سنت سرور جهان علیہ افضل الصلوٰۃ
 والتسلیٰات ظاہر و باطناً از طفولیت پیش نهاد و محبت عالیہ حضرت ایشان
 بودہ و گویا بر این امر مجبول و مقطور شدہ بودند حتی سجانہ این سنت را ہم فی احوال
 از ایشان بود و آوردیم اندک وقت مراجعت ازین سفر پر طعام بمقام مفہم
 و محدثہ کہ حدیث نبوی کا لورانی الامم السابقہ معہمون و محدثون ان کان فی
 امتی اصیبون عمر و کما قال علیہ الصلوٰۃ والسلام از ان مع خرمیدہ مشرف شدند
 چنانکہ سرار و علوم ان مقام در قہیات الیہ کہ از رضائیف حضرت ایشان
 دست و بر کلہ از ان کچھ جوہر سرار و معارف است بہ ترقیم کلک کرامت
 سلک در آمدہ و ہر یک تفہیم از ان معنون بلفظ نفی رنی کشتہ شمیم اندک ہمدار
 سفر حق سبحانہ و تعالیٰ بحضرت ایشان الہام و مود کہ دل فلاکس از اصحاب شما
 بسبب توفیق در تقسیم امر الہی یا نفی عظیم پر شدہ ویرا امر یا تبید کہ در یاد نفس
 فوراً و الا فاسد شد دین و بی پس حضرت ایشان بی توفیق ظاہری تیر
 غضبناک شدہ باین امر ضرر دادند پس انور معرفت شدہ بعضی خطرات
 کہ ازین قبل اورا عارض شدہ بودند و از ان توہ کہ در قناب الی علیہ مفہم اندک وقت آبا
 یکی از اصحاب از غایت صفت بیہ طاقت پیادہ روی نہ داشت در حالت
 مرض شدہ اورا دریافت چنانکہ و طاقت نشستن ہم نماند و سواری موجود بود
 ازین جهت خاطر فغانستگشت گشت حضرت ایشان بعضی بار انرا بطلب
 سواری بجهت از زمین لطیف بعضی قری و رساندند چون شب گنہام شدہ این

ظن

فکر

خاک را که کاتب در دست جناب حضرت ایشان موقوفه داشت که وعده
 الهی است که جمع رفقا ازین سفر سالم و عام بوطن باز رسند و اکنون بحسب کیفیت
 رویداد که نه پای رفتن و بی رای ماندن این عزیز مرضی از نهایت ضعف
 تاب قیام نماید از ناخوشی چه رسد و رفقا هم تحمل آن نمی توانستند و در این ملک
 را حیوانات که نام کوفستان است کب اشکای بیست که از وی توقع تدبیر سواری با
 کما کنه دعای و مایند و وحی و معنی مبدول دارند تا بود که همین این عقیده منحل گردد
 فرمودند حاضر باش و وقتی که نماز غشا بخوانیم این مقدمه را با و پی تا در این باب
 دعا کرده شود این خاک را وقت موجود امر محمود بوض اقدس رسانند همان
 وقت دستهای کرامت پیمای برداشتنند و دعای و مودند ما خدا دمان این میگردد
 چون از دعا خارج شدند قی سجاد بجزرت ایشان الهام فرمود که دعای شما
 شرف اجابت یافت و در بسته شاده شد پس باین معنی با صاحب اعلام
 فرمودند همه را ازین تروه سروری عظیم حاصل کردید و از ما وقت بران مرضی
 آثار شفا ظاهر شدند و روز دوم یارانی که بجهت سواری رفته بودند یک ترکا و
 از جای که حصول آن مقصود بود و در پس از آن روز انور مردم بدیم روی
 میباشد و هر روز فوق بدی تا همیشه تا آنکه در پنج شمس روز قوی با
 که سه چارگروه پیاده با قطع راه میکرد و درین سرت معاودت قوت خرق
 عادت حضرت ایشان مایه میشد و حضرت ایشان باز ملهم شدند که این
 آتوت مقصود گشته بود شفا برای این مرضی محض ممت شما حاصل کردید و دعا
 این قصار را در کرده اما طور این قضای جمله از ضروریات است یا بصورت

ردتضا از دعا

موت شیخ باشد یا ضیاع شیخ و در حق ان شمار اختیار است حضرت
 ایشان با اصحاب این معنی بیان فرمودند این بنده عرض کرد که ما عاخران قلم
 این بار نداریم زیرا که اگر موت باشد هر یک از رفتار دیگر عزیزتر است و ما
 نیست که ضیاع ان اختیار کرده شود مگر دعای فرامیگویی منبذول و ارتداد
 که روی آورده بود در ظهور ان معنی مقصود کافی بود حضرت ایشان با دیگر متوجه
 شدند و دعا کردند پس بشارت قبول یافتند و ما خدا و ان شکر باری
 جل و علا با او رویم و با وجود انکه راه بس پر خطر بود و غنیمت طریقی را بر مردمان
 ساخته اما بمن توبه حضرت ایشان بوطن سالم و غلام باز داریم فالحمد لله
 ذلک مدیونانی نعمه و بیکانی کرمه در انهای سفر مذکور چون عبور حضرت ایشان
 با حمد و افتاد در انجا دو نوار طلبه علم بدارست کیمیا فامیت حضرت ایشان
 شرف شدند و با اول ملاقات نوشتن از ادب صحبت فیض مومیت
 در بود خواست که همه چیز را گذاشته شرف مرا فقت اختیار نمایند حضرت
 ایشان بنا بر مصلحت وقت ازین معنی اشاع نموده بوطن مبارک تشریف
 آوردند انرا الهام هم ترک داده شاه جهان اباد رسیده سعادت استانه
 بوی مستعد کنند و انما س شیخ از اشغال طریقت نمودند حضرت ایشان
 انما س شان اجابت فرموده و هر یک را مقدار ترقی کمال وی بیان فرمودند
 که اگر همه تقدیم خواید رسید باین مرتبه خواید رسید و زیاده از ان ترقی در حد
 است و شما نیست پس شغل تعلیم فرموده هر یک را بران معنی مقید ساختند
 یکی را از ایشان بعضی اولی حسب الارشاد روی دادند پس وی ازین جهان

الارشاد

الارشاد

معلت نمودن دیگر اولاً بطلب ترقی از موقوفه سرکردانی بسیار کشید و بدین کرد
 رجوع نمود و بی فایده کرد و از آنجا پس شد و فزونی کرد و بر همان من موقوفه است
 و نیز پس ثمرات آن ظاهر شد و از وی در ملک سنده در لواجی ^{شان} ^{مرد}
 استناد و کردند و نقد استعداوات بهر گرفتند و ششخص از ^{شان} ^{است}
 باره بطلب دو کی از امر که از قبیله ^{شان} ^{بودند} بقصد نوکری در شاه جهان
 اباد رسیدند پس اولاً بحجاب حضرت ایشان آمده عرض نمودند که ما بابر
 استدعا بر این پروا میر آمده ایم که هر یک بحد و تاکید تمام ما را طلبیده و یکی از آن پروا
 درین شهر است و دیگری بجای دیگر برجا که صحبت ما مقدر باشد ارشاد
 فرمایند حضرت ایشان فرمودند که جواب سوال شما و کفایت خواهد شد پس
 بی الصبح باز مروضه داشتند که موافق وعده منظر جواب مستیم حضرت ایشان
 فرمودند امیری که در شهر است در اول ملاقات شما جواب صاف خواهد داد
 و آنچه بیکم صحبت معلوم نمیشود پس آن پروا عرض نمودند که ما را بخوابش تمام
 طلب داشته اند مع هذا توقع مروت قرابت هم منظور است باز فرمودند که
 سخن همان است که گفته شد انقضای عمر را روز رفته با میری که در شهر بود در خورد
 وی بجز ملاقات گفت که اکنون کنی ایش نیست پس در اول صحبت از آنجا
 مایوس گردیده باز آمدند و قصد جای دیگر نمودند و انجام آن امیر بر خرید سینه کرد
 و در باب نوکری ^{شان} ^{نمایشها} نمود سی وی بجای نرسید و صحبت رد
 نمود و بدست محنت پاسبان حاصل کرده نماز خویش باز آمدند و این قصه
 از آن پروا بر پیش این فقر نقل کردند روزی حضرت ایشان

حق عادت

در مجلس ششم بودند که بتقریبی شیرینی در آنجا آورده بودند پس انرا مباران قسمت
فرمودند و قدری از آن حصه خود گرفتند ناگاه مردی آمد و در مجلس نشست
قاسم و بر اہم نصیبی بداد و از وقت بخاطر آن شخص افتاد کہ اگر حضرت ایشان
شیرینی کہ پیش ایشانست مرا عنایت کنند یقین کنم کہ ایشان از اولیا ^{است}
و از ایشان را ہذا استفادہ نمایم حضرت ایشان بر خطره وی مشرف شدند
اما بخاطر مبارک آوردند کہ اگر بحسب خاطر وی عمل آورده شود این فعل خالی
از خود نمایی نخواہد بود پس از وی اعراض فرمودہ ان علاوہ را بر خلاف عادت
یکبارہ بدین مبارک انداختہ بخوردند و بعد از آنکہ آن شخص از آن مجلس
برفت با اصحاب مخصوصین این قصہ را بیان نمودند پس از آن ظاہر شد
کہ ان مقدم ہم چنان بود کہ بزبان غیب ترجمان اطہار فرمودند انادہ روزی گنا
بس ما در بیع پیش حضرت ایشان کہ آورد چون نسو مجیبہ بود و تمین حقی
بہت می آمد میل با شتر انان فرمودند اما چیزی از نفوذ موجود نبود کہ بقیمت
ان داده شود پس بانزدرون محل شریف برودہ فرمودند کہ کہ انقدر
مبلغ بدید و برا وعدہ می کنم کہ حق سبحانہ اورا بیوض ان چیزی عنایت فرماید
تا دمان حرم مبلغ مطلوب از جای تماشیدہ پیش تو رود پس ان کتاب
اشتراف فرمودند بعد از دوسہ روز شیخ اراہل دول یک حفت پارہ پوت
زمانہ قیمتی پیش حضرت ایشان نیاز آورد انرا اندرون محل برودہ فرمودند کہ
این پارہ همان بدل موجود است انادہ روزی در ماہ شعبان خانہ فیض آشیانہ
حضرت ایشان چیزی میباید کہ برای خرج فقرا و طلبہ علم لکار آید خدمت محل

عادت
رفیق

عادت

این معنی بحضور کرامت حضور مروض داشت حضرت ایشان قدری تأمل نموده
 فرمودند که حق سبحانه مقدری از مبلغ عطا فرموده انشا الله تعالی عنقریب برسد
 فادمان استان انتظار امر موعود میکشیدند که شیخ قدری مبلغ که موعود
 بود پیش حضرت ایشان نیار آورده که بر صدام حضور صرف نموده آید حضرت
 ایشان بوی فرمودند که ای عزیز ترا چه بخاطر افتاد که این نیار آوردی وی التماس
 نمود که بخاطری بود که در ماه مبارک رمضان برای فقرا طعامی خواهم بخت امروز
 فلور کرده عرض طعام فقر است تخصیص رمضان چیزی نیست باز بدلم افتاد
 که حاجت طعام بخت نیست این مبلغ را بجا ب حضرت باید بر دتا هر دو صبی
 که باشد چرخ فقر افتاده شود که ازین امر چیزی احسن نیست پس این را بحضور
 آورد حضرت ایشان فرمودند که ای عزیز عمل تو قبول افتاد زیرا که حق سبحانه
 قبل ازین مرا الهام فرموده بود که مبلغ که او که او ستاده ام خواهد رسید پس
 ما انتظار آن میداشتم اکنون از دست تو ستاد انوریشکر این نعمت
 و رحمت الهی بجا آورد افتاده بر قرینه بهیبت که وطن کاتب و دولت قطع
 طریق اکثر حاجت می آوردند و بهیبت اموال و قتل نفوس اهل آن قریه را از
 میرسانیدند ازین معاند ممکنان به تنگ آمد با نوع تدابیر و حیل تثبیت می
 نمودند و سود نمیکرد پس خدای اگاه شاه نور آمد که وطن شریف ایشان نیز
 همین قریه است بحضور کرامت صدور حضرت ایشان این قصه را موعود خدا
 التماس دعا و در بوزه تمت دوباره رفع ان بپیکر کردند حضرت ایشان
 التماس شان مبذول داشته در ان باب دعا فرمودند و گوشه خاطر کرامت

ذخایر انبوی داشته پس از خباب الہی الہام یافتند کہ مواشی ان قرہ را
مخروط داشتیم پس از الوقت تا این زمان کہ مدت قریب یک قرن بر آید
نقصان یک ترکاوم از اموال نشدہ و با وجود آنکہ با طراف و جوانب قرہ
مذکورہ بزوری و دیہات قطع طریق و مفیدین فی الارض زیر شہابی باشند
و عارتہای کنسہ بمن ہمت خادمان حضرت ایشان مردمان قرہ ہمہ وجوہ مان
می مانند و الحمد للہ علی ذلک افادہ محمد قطب ربکی را کہ از عقیدتہ ان خباب
حضرت ایشانست دو لہر تو امان تولد شدندی از ان ہر دو یہ یکہا ملقب است
و دویمی را کہ بی گفتند روزی حضرت ایشان با محمد قطب فرمودند کہ کیا
دلالت بر محمود یعنی مکیند با وجود آنکہ این سخن از اداب محاورہ دور بود و نیز
این کلمہ مورث حزن مخالف کشت اما نوعی از بی اختیار می برسان غیب
ترجمان حضرت ایشان جاری شد محمد قطب الحرف را استماع نمودہ بسیار
مخون خاطر کردید پس عنقریب این باور انور نزد وی وفات یافت و عادت
مدت بار حضرت ایشان بقصر زنگ شریف بردند و برای اطفال مخلصان
ای تئوید نالوشندہ در ان اشارتوں محمد قطب توجہ نشدند دیدند کہ وی طلب
تئوید نمیکند وی نرسد کہ مباد ابا از بر زبان ایشان کلمہ جاری شود کہ موجب
اندوہ کرد پس در الوقت نیز نوعی از بی اختیار می زبان غیب ترجمان
باین کلمہ کو باشد کہ فلانی تو را از ما تئوید در خواست نمی کنی چون محمد قطب این
کلمہ را بشنید اثر اندوہ و حزن در وی پیدا شد کہ تئوید مشورست نوعی ارسل
و مروض داشت کہ ہمت خاطر عالی کہ در حق این بندگان مصروفست تئویدین

خون عادت

خون عادت

و دنیا ایشان است بخونید دیگر حاجت ندارند پس چندی بر نیامد که طفل ^ی
 بیمار شد و محتاج بخونید گشت و من بعد شفا یافت افاده حضرت ایشان
 فرمودند بخواب دیدم خولج محمد سلطان را که امیری بود از مریدان حضرت بر
 قدس سره و ازین جهان انتقال نموده که با شیاب رثه و هیت نامایم آمده
 و استعدا مکانی قریب مزار پر الوار حضرت بزرگ قدس سره برای سکونت
 خود می طلبید و اصل ان موضع مضائقه با وی می کنند چون بیدار شدم دلم
 بسیار بگوشید پس سوره یسین برای ثواب ان بخواندم و در حق وی دعا کردم
 شب دیگر باز در خواب دیدم با شیاب فاخره و هیت جمیله کو یاد و چیز
 که شکل از بلور صاف بدست دارد وی گوید یکی ازین مرد و مجرد انتقال
 از دنیا مر از جناب حضرت بزرگ قدس سره غایت شده و دیگر این
 نوبت ازین جناب رسیده افاده عبد الرحیم نام کشمیری سبب ناخوشی
 از بعضی اقارب خویش زهر خورد و مملاک شد و بموت منکر جان داد
 و از بعضی امارات معلوم شد که بزور حال مملاک گردید پس خویش و اقربا
 وی بخواب حضرت ایشان الحاج و راری نموده التماس دعا و شفقت
 کردند و حضرت ایشان در حق وی دعا فرمودند و هیت علیا کمال او مقرر
 در گشتند پس شب یکم در خواب دیدند که حضرت بزرگ قدس سره
 باین کلمه مندی تکلم میفرمایند که بنایی کی بابت و باین لفظ مراد طلایع وی
 میدارند و بشارت بجا تش می بخشند افاده حضرت ایشان فرمودند
 که بر من حالتی بس عجیب ظاهر شد که بمردم ازین عالم شمار و باقی ماندم نغیرین

خواب شاه ولی

تصرف بعالم دیگر

اظهار مقامات غریبه
 از موت خدمت
 بعالم خواب که موت
 بعد موت و ان شده

دوران تا دم بومی هیچ چیز انعامت نبود الا تجلیاتی که کسب کرده بودم و فرست
 از من قوه اکل و شرب و هر شی که متعلق بجهت نمود و در الوقت یافتم مردمان را
 که بعضی نایم اند نوم غرق لایقند و بعضی بیدارند اما قاسف و بعضی کز انشد بومی
 عالمی که از وی رحلت کرده اند پس باز بروم از عالم روح و باقی ماند انان ^{منت}
 و در آنک عرشش و کج نیست که باقی ماند انجا بلکه مکان تقای بعضی حسین شکر
 عرش است و قوی را تجید ان در برنی در و انما شش و مره آحرار نفس و انان ^{نست}
 هم بروم پس شتم چنانکه بودم درازل فرصت جنید لانا و لا هو بل الانا و هو انان
 و تفصیلاً پس باز بروم فدیت فی الداعین الی الداعیه قصت عیون مباءة البرل
 فی حبدی ان لبس بیتی که عین و لا اثر بعد از ان زنده ساخت مرا الی ان ^{نست}
 یعنی ایجا در بود مرتبه دوم و صرت رجلا الی انما سویتا جاما للوصیفین پس اگر مشغول
 شوم بیاکوت ضرر رساند مراد اگر مشغول کردم بالالبته غافل نکر داند مراد انان
 و این واقعه خرابی نبود بلکه موتی بود حقیقی الا ان است که ان هر دو نوع می باشد
 نوعی است که عام است مرقاطبه مکانات را و ان بانفکاک شمه باشد از بران
 که از وی بنیادینه منتظر شود و قسم دیگر خاص با فردا کل است از ادلیا و ان
 انفکاک روح است از بدن بچستی که از وی انتشار بدن لازم نیاید و انجا همین
 قسم اخیر مراد است افاده روزی مجلس حضرت بزرگ بود قدس سره
 حضرت ایشان بر مزار اسرار شسته بودند که ناگاه حق سبحانه بحضرت ایشان
 ایام فرمود که این توفیر را بروم برسانید و چون این فقیرانند شیخ و از روی
 سان وی المدین عبد الرحیم است و بدیگری ایشان است و بدیگری حیوان و بدی

بالمجموع انان

دعوی غریب
دور از شریعت

بانی

نامی و بدیکر جسم و بدیکر جوهر و بلبان آخرت است و باعتبار ان لسان
 هم جسم هم شجر هم فرس هم فیل هم بعیر هم غنم هم تعلیم اسما مراد هم را من بودم
 و آنچه بر نوح طوفان شد و سب نصرت او شد من بودم آنچه بر ابراهیم گذار
 من بودم تو ریت موسی من بودم اجیا رعیست را من بودم قران مصطفی
 صلی الله علیه و سلم من بودم و الحمد لله رب العالمین پس بر حضرت ایشان اظهار
 این کلام بر کران آمد که عادت شریف انحصاری اشغال این امور بود اما معلوم فرمودند
 که عدم اظهار این معنی موجب نوعی از چیزی خواهد بود مضطر شد ابراهیم و فرمودند
 و در آن حال انکار شدت و کلفت در روی مبارک حضرت ایشان مشاهده
 می افتاد و چنانچه بعضی اوقات در حال وحی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شدتی
 طاری میشد پس سر را بلند تعالی هم چنین کل ورثه در بعضی احوال از ان معنی
 نمی باشند افاده حضرت ایشان را الهام شد که تو از گمان هستی که سوال کرده
 نشود از روی روح حساب و داخل شوی جنت را با حساب و لا کتاب و چون داخل
 شوی قبر را بگذاری هر علم و هر تجلی را سوی تجلی ذاتی که ان فوق اسم رحمن است
 پس مفصل شوی از همکاران تمام و این معنی است کبری که دست امید از فوق ان گواه
 است و وقتی که داخل شوی جنت را انجام مردمان و وصفت خوانند بود یکی ارباب
 علم و تجسبا و دیگری اصحاب عمل و احوال و تو از اهل تجلیات هستی و فرق در میان
 حال و تجسبا است که تجلی امر الی است و حال امر است تا کوئی و الحمد لله علی ما نغم
 افاده حضرت ایشان در بعضی مشاهده دیدند که بدست مبارک ایشان
 علمی است از نور و بوی بیست آمد میروند انا فانا ان علم بلند می میگرفت

دعوی غریبست
 عصمت و بالاراد

و شمعان الی او زیاده میشد تا که با سمان رسید و از آفتاب روشنی نبرد
و نورش بزم شد که ز بانها از بیانش عاجز آمد پس مردمان لغاد کردیدند و صفا
و علما استفاده نمودند و نعم الی طاهر و باطنی ز بریش فرمودند و این واقعه سید اعظم
سفر حسین شریفین و یکبار کردید و آنچه مشاهده فرموده بودند همه بوقوع انجامید و
بجای دلگشاده چون داعیه فرمایید حسین شریفین را در ایام شرفا و عظیما استوار
یافت و غمیت این امر مصمم کردید تا من بر سع الثانی ستمت و اربعین و مایه
و الف با ثانی حال کبیر قدوه اصحاب المعرفه و لایبیه عمده ارباب حقیقت
این سفر پرفخر مرگبار صاحب بوی بود بروی میکشیدند و ساعتی ایجابی
پس آنچه ویر باقی سیمان نشی می بود منگش میشد از افضل بیان فرمودند
اولا چون در شهر پانی پش رسیدند بر قشاه شرف بوعیا قلند و شاه
شمس ترک و شاه جلال قدس الله سرار هم گذر نمودند باز در سه روز مرار
حضرت محمد شیخ احمد شهزده قدس سره زیارت فرمودند پسر در لاهور
مرقد پیر عیاشی بوی را قدس سره دیدند بعد در ملتان بر اثرتهای محمد و مبارک
و شاه رکن العالم قدس الله سرار هم رفته نشستند و احوال ترک از ارباب
زارات بیان فرمودند و در بلده ملتان اکثری از طلبه علم بحجاب حضرت ایشان
شرف بیعت حاصل نموده شغل طریقت استفاده نمودند بعضی از آنان در یک
نوبه مرتبه بخودی رسیدند و بعد بی بافاقت آمدند و بعضی بی اختیار نوا میزدند
و وقت رحیل از انعام اکثری از آنها از سکندرم صحبت و گردنشان

غزیت دوباره بسفر

لغادید

افتاده می‌گشتند که هم یار و یار گذاشته در رکاب سعادت این سفر اختیار کرده
 اما حضرت ایشان بحسب مصلحت وقت نیایشان فرموده از آن بیخه موقوف
 داشتند و چون در ملک سنده عبور نمودند از همه جا علما و طلبا خبر قدوم فیض لروم
 ایشان شنیده می‌دیدند و بیجهای می‌نمودند یعنی بحسب قسمت بدولت دیدار
 فیض بار فراموش شدند و بعضی محروم می‌ماندند و چون در نوای اضربور که از مصافقا
 بلده^ط است گذر نمودند چندی از علما باستماع این خبر بیعت ایشان از اوطان خود
 برآمده دویدند و بر مسافت پنج شش کرده بوقت شب رسیده شرف ملازمت
 حاصل نمودند و همان ساعت خود را منظم سبک بخت ساختند و شیخ گرفته
 بقدر استعداد بهره برداشتند و وقتی که در بلده^ط شرف نزول فرمودند جمیع
 علما و صوفیه^ط الشهر بملازمت حضرت ایشان شرف شدند و جماعه سعادت
 بیعت مستور گردیده اشغال و اکاب طریقی تصوف استفاوه نمودند مخدوم
 مدعیین که از اعالم علمای راجا بود و در جمیع فنون و علوم کتاب و سینه و معقول و منقول
 تجرئی تمام داشت و از اصطلاحات قوم نیک واقف بود و در ادراک علم
 تعالی ذوقی ثاقب یافته صحبت حضرت ایشان را غنیمت گری شمرده شیفته
 جمال باکمال ایشان گردیده بی فیما افتد نمود و شرف اجازت یافتند و درین
 میان سبب رفاقت قانده چون در سیر و فقها واقع میشدند و موسم رحیل می‌را
 بر نزدیک رسیده بود اما فادمان را اکثر اوقات اضطراب کلوگر میشد که مباد
 قبل از وصول ماباصل بحر مرکب روانه شوند و دولت حج امثال روی تمام
 حضرت ایشان بفرمان کرامت بیان میفرمودند که انشا الله تعالی امثال حج تمام

پس چون در بند رگورت داخل گشتند از آنکه در آسای راه درنگ واقع شده بود همه مرکب چهار روزه گشته بودند و موسم رحیل از گشته مگر یک مرکب که انهم از حجاج و تجار پر گردیده و دروغی میدان کنایش دیگران نمانده و اکثر اهل آن فافله از جهت عدم وجدان مکان آن سال در شهر خورت رفت اما انداختند اما چون فضل الی شام حال بود عده ما حضرت ایشان را در آن مرکب جا بردست آمد پس چون قصد رکوب آن فرمودند اکثر دستداران بوضوح ساینده و موسم رحیل از گشته بلکه مطلق نمانده خوف آنست که این مرکب تباهی شود بل یقین این امر توان کرد زیرا که اولاً این مرکب بس که راه دست دیگر از چند سال مرمت نیافته مع هذا ایام سفر مرکب منقض شد مصلحت در توقف است و اصل جازیم اگر چه از شرط خصوص سوار اختیار کرده بودند اما با هم می گفتند که اگر چه شهر صده که بندر حجاز است میداریم اما باید دید که چگونه خواهد رسید اگر یقین عدم وصول اینجا خواهد شد به بندر دیگر خواهیم نزد حضرت ایشان بسلام بیکس اتفاقات نموده بر مرکب سوار شدند و میفرمودند که انشا الله تعالی در کمال حاج خواهیم کرد انقصه چون نگردد داشتند مرکب روان شد و با وجود وقت نمود تا که در مدت جمل و پنج روز بجزه رسیدند لکن انداختند پس ازین معنی بجهت میگردند که این مرکب کاپی در اول موسم هم باین سرعت سیر نموده و فاسد شد و بی فواید داخل مکه موطن گشته عمره تمتع بجا آوردند پس در کعبه حج ادا نمودند و چون در مکه اقامت فرمودند همه علماء آن مقام فیض نظام حضرت ایشان ملاقاتی شده اول بطریق امتحان از علم سوا الهما کردند چون پرسیدند راجعاً

مستال

شانی

شانی یافتند و در جمع علوم معقول و مقول ایشانرا از همه فایده دانستند
 خدمت شریفشان التماس درس نمودند و تلمذ اختیار کردند پس حضرت
 ایشان و مردمان بسبب اقراچشان در مسجد الحرام قریب مصیاضتی درس
 شروع نمودند چنان هجوم کردند که مجال فرصت تنگ شد و در صل و وقایع کشف
 تعلقات چنان شهرت گرفتند که علماء رئیس انجلیزیری که مشکل میشد پیش
 حضرت ایشان می آوردند و صل آن درخواست میکردند و مفتی ضیفه و شافیه
 مقدمه مشکله ایشان رجوع می نمودند و در ایام معدود چندان مغموم و معظم ان دیار
 شدند که همه اکابر صحبت شریف ایشانرا عنایت دانسته با انواع تعلیم و تکریم پیش
 می آمدند و با هم می گفتند که والد با لید از همه اهل مکه اعظم و اتم حضرت ایشانند
 و اکثر التماس میکردند که همین جا وطن اختیار نمایند و با شایع صوبه انجلیزیری
 بر شیبی بر فرد میگرفت و حضرت ایشان قبول این بیغی می فرمودند پس اکابر انجلیزیری
 می گفتند که اگر حق سبحانه با اهل مکه خبر داده کرده که شمارا اینجا خواهد داشت
 روزی یکی از علماء اهل سودان که از مدت مجاور مکه تعظیم بود جواب دید که عزیز
 دیر می گوید اگر خواهی که عقیده اطلب بیاموزی از شیخ ولی الله استغاده نما
 پس عالم مذکور بعد ازین روایات شرف بحیث شرف شد و اضطراری نمود و بعضی
 اسرار استغاضه کرد و مردمان کثیر از حرمین سعادت بحیث حاصل نمودند و اشغال
 طریق افند کردند و چون بعد از حج در ماه ربیع الاول بطرف مدینه سوره برای پیار
 رسول صلی الله علیه و سلم غمیت نمودند و در آثار راه بی اسرار حضرت ایشان
 نکشف شدند و هرگاه بشرف زیارت مرقد مقدس علی صاحب افضل الصلوات

والتسلیات مشرف شدند غایبات و کرامات می غایبات آنجانب غایب
 برایشان بندول گشتند و هر روز که در مواجهه شریفه جلوس می نمودند سراسر
 جدید استفاضه می نمودند چنانچه بیح مجلس از آنجانب غایب میرفت و قبل از وصول
 بدین منوره شیخ عبدالکریم الصاری از اولاد آنس رفیع العتبه که از اکابر اهل
 مدینه بود حضرت ایشان را در خواب دید و در مواجهه نوبی علی صاحبها الصلوات
 آنها و من التسلیات اکلها علمت و فحمت ایشان معلوم نمود تا بر مشرق قدم
 میمنت از دم ایشان بی بود پس چون داخل طیبه گشتند از مردمان فافله
 تجسس کرده بحضرت ایشان ملاقات نموده و قصه رویای خود بازگفتند و مد
 سلسل بلا دلیله قریب روضه منوره در مقام اصحاب صغیر رفیع العتبه سندی
 که او را رسیده بود روایت نمود و اجازت روایتش داد و از مدرسین حضرت
 نوبی شیخ طیب نام که از مشایخ فضل و استاد شهر بود حضرت ایشان را دعوت
 کرد چون تجانه نوبی تشریف بردند و در مجلس نشستند در آنجا علما و فضلا جمع
 بودند بحضرت ایشان گفت که شمار الکلم بک ان عربی هم می آید حضرت ایشان
 تواضع را کار بسته فرمودند آری چیزی می آید بعد از آن وی گفت که اکثر مردمان
 دعوی بتوح علوم وصل و ثانی می کنند اما بعضی مسایل هستند از معقول که آنرا
 کیس نیک بیان نمی کند و جای وصل بجایی می ماند چنانچه مثله تجد و امثال که اشاعه
 در اعراض بدان قابل شدند و در جواب هر لغز جویری تا بنید تحقیق این چیست
 و موجب توفیق بهما چه پس حضرت ایشان بزبان عربی چنان فصاحت و بلاغت
 انرا تقرر فرمودند که هر که فضلا عرب از آنجا حاضر بود از آن فصاحت بجزها نمود

در تحقیق آن مسلمه اچنان نکات دقیق و تدقیقات عمیق بمیان آورند که ان غیر را
 هم آنچه را غنیمت گری دانستیم به جای دخل و اعتراض پس از اوقت کاتبی
 ذکر علی پیش حضرت ایشان بنام آورد و بعد از آن ایام شیخ از قول حضرت عوث
 الاظم رضی الله عنه در غیبه الطالبین که در باب و حقیقه فرموده اند خدمت حضرت
 ایشان سوال کرد و تحقیق آن آنها پس نمود پس حضرت ایشان ان مقام را بر
 تحریر فرمودند که همه علماء اچنان پس نمودند و بعد از سوال کرد و سالی از قول امام الطریق
 قلب الحقیقه شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه جایی که ذکر فرموده فرق غیر با حیه را در غیبه
 الطالبین که تقسیم نموده مرجه را بدو ازده فرق و حقیقه را آنها مدو و سافه و در فصل
 فرق مذکور فرموده و اما حیفه و اصحاب این حیفه نعمان اند که زعم کرده که ایمان همان اورا
 و تصدیق است و اوار با اند و رسد و با ما بر من غده حیا نچه ذکر کرده است بر سون
 در کتاب الشجره و بر این قول بدو وجه اعتراض وارد می شود یکی آنکه حیفه از اصل است
 بانفاق کانی که بر قول شان اعتقاد است پس چه طور صحیح باشد شما انها از
 و تفصیل ایشان و حکم بعد ثبات شان دیگر آنکه فرموده عقاید را که موجب تسمیه
 مرجه شد و حیفه را در ایشان داخل نموده پس مقینه کلام ان شد که حیفه بان
 عقاید فایز کند و اعتقاد ان میارند و حال آنکه این جنین نیست زیرا که بیان فرمود
 که وجه تسمیه مرجه است که زعم می کنند که اگر یکی از مخالفین گفت لا اله الا الله محمد رسول
 الله بعد از ان ترکیب هم معالج شد داخل نشود بدو رخ و شک نیست که حیفه با
 و بری هستند ازین اعتقاد پس در جواب ان بگفتم که رجا و قسم است قسم
 که قابل بدان خارج می شود از سنت و قسم دیگر قابل ان از سنت خروج نمی نماید

ذکر فی لغت شیخ عبدالقادر
 جمله با ابو حنیفه گویند

اما قسم اول السنہ کہ اعتقاد نماید کہ ہر کہ اقوال ربان کرد و تصدیق بدل نمود
 اور اجماع معصیت ضرر نمیرساند ہر کہ وقت ثانی ایک معتقد باشد بائیکہ عمل و فعل
 ایمان نیست اما ثواب و عقاب بر اعمال مرتب میشوند و بر تحطیہ و تفصیل اہل
 رجاء اول اجماع کردند صحابہ و تابعین و اما رجائانی پس ظاہر شدہ است و در
 اجماع از سلف بلکہ دلایل متعارضہ اند بسیاری از آیات و احادیث و آثار و کلام
 می کنند بر آنکہ ایمان غیر عمل است و با دلایل وال بر اطلاق ایمان است
 بر مجموع قول و عمل و در حقیقہ این نزاع لفظی است زیرا کہ اتفاق است بر عدم خروج
 علیہ از ایمان و بر استحقاق ان عقوبت و عذاب را و دلایلی کہ وال بر حقیقت لطلاق
 ایمان بر مجموع اند ممکن است صرف اینہا از ظاہر باونی توجہ و امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ
 از قاطبان با این قسم است و از کبار اہل سنت است و امام الشان اما پیدا شدند
 و در اہل مذہب وی رضی اللہ عنہ و تابعان او را یہا مختلفہ پس بعضی از ایشان معتزلہ
 شدند مثل جیائی و ابوالشام و زمری و بعضی مرجع گشتند و بعضی غیران و ہمہ اینہا تابع
 بودند امام ابن حنیفہ رضی اللہ عنہ و در فروع فقہیہ در اصول اعتقاد و دیگرین عقاید باطلہ
 خود را نسبت میدوئند با امام مجتہد ترویج مذہب کاسدہ خود و تعلق می گرفتند
 بہ بعضی اقوال امام و چون اہل حق از حنیفہ مثل طحاوی و غیرہ این فتنہ را اوراک
 نمودند بیان کردند مذہب امام را در اصول و دفع ساختند اچہ نسبت کردند متذہب
 بوی وی رضی اللہ عنہ چنانچہ نقول کثیرہ شاہد این منبع اند و این امر ظاہر است بر شیخ
 کتب جمع مذہب پس بعد تمہید این مقدمات باید دانست کہ شیخ رضی اللہ
 عنہ ذکر فرمود در فرق صالحہ مرجعہ را کہ اہل از جہار خارج اند از سنت و لہذا وجہ تسمیہ

شان ذکر فرموده بیان عقاید اینها و داخل فرمود در آنها عنقه را یعنی قومی که تابع امام
 این صیغه اند در فروع و دعوی می کنند که امام موافق ایشان است در این سبب
 پیتر ذکر نمود آنچه بدان تعلق میگیرند از اقوال و بی رضی الله عنه و فرمود که زعم کرد اسکند
 ایمان همان اقرار است و بدین تفسیر مرد و اعتراض مضمحل گشتند و ظاهر شد که
 حضرت شیخ رضی الله عنه متمسک بوده است امام را و آنچه نسبت فرمود بان قوم مرید
 و خود را منسوب می کنند با امام در فروع و تعلق میگیرند بطایر اقوال و بی رضی الله
 و محل می نمایند کلام او را بی غیر مجاز و لحد حدیث یا انتم باطنی و چون از محفلیت
 پیش نهادیمت علیا حضرت ایشان خدمت علم حدیث بود و بدین مظهره
 منبع این علوم آمده و استند که از شیخ که عالی السند است کتب حدیث روایت
 نمایند و سندان اشد فرمایند پس شیخ ابو طاهر کردی مدتی که مروی معراج علوم
 ظاهری و باطنی منقوشه مکتوب بودند که در حریم کعبه ایشان بحیث
 استاد عالی تر نبود رجوع این طلب نمودند و تجاری را تمامه در نگاه مجلس سردا
 گذرانند بعضی از آن سماعا و بر فی ازان قراوه و مسند دارمی تمام و رسمه نبوی
 قریب محراب عثمانی در پشت مجلس سماع فرمودند و باقی کتب را از او ایل خوانند
 اجازت گرفتند شیخ مذکور روز ختم تجاری مجلس ترتیب کردند و طعمای مسما
 ساختند و تعظیم و توفیر زیاد الوصف بجا آوردند بسایمی بود که در اشائی قرار
 شیخ تحقیق خواص معانی از حضرت ایشان میکردند و با بدها تمه جوایبای بلند
 شافی می یافتند و فجهای می نمودند که با این حدیث سن این علوم از کجا حاصل
 کردند اخرج چون بر بعضی اسرار باطنیه حضرت ایشان اطلاع یافتند متعجب

بجاری را تمامه

و با وجود استنادی و اقیقیت کلامی پیش میگردند و بعضی اشکالات تصوف
 و غیره که از حضور والد ایشان که یکی از علمای محققین بود لاصل مانده بودند از حضرت
 ایشان کشف آنها در خواست نمودند پس بآبهای شانی یافتند و حل گشته
 حاصل کردند و چون حضرت ایشان پیش شیخ می رفتند بمردانک نظر نگاه
 برایشان افتاد و سر و قد تعظیم بر میخواستند و بدست خود سجاده گسترده و بکیه نهاده
 به توفیر و تکریم تمام می نشاندند و خود بلینید و ارد در مقابل می نشینند و چون حضرت
 ایشان اجازت نامه در خواست کردند گفتند که ما قایل انیم که برای شما اجازت
 نامه نویسم که ما از خدمت شما استفاده نمودام اما چون از حضرت ایشان صدور این
 امر معلوم کردند بالضرورت را نوشتند و در اینجا اظهار این می نمودند خایه بعضی اشعار از ان
 اجازت نامه که در اینجا مرقوم می شوند مشربان هستند ابریک لکنی مشکلم من بحرینی
 ولم یستغفنی ولكن تصیبتی و اکثر ما و یتینی فی است فی و غنی غم بل فی طبعه است
 ففتنی حکم حکمکم تصفها ولم یستغف منار ما فدا قد تینی و ما کنت اهل ان اصر
 انما دعوت فلیت التدا و دعوتی و حکم لود و الا مانا الی اهلها لا اجازات
 طریق کثیره مثل شطاریه و شمر گوید و کبرویه و شادویه و رفاعیه و حدویه و مدینه
 و غیره که از والد ایشان شیخ ابراهیم کردی قدس سره که از مشایخ صوفیه و محدثین
 زمان خود بودند شیخ موصوف رسیده بود و حضرت ایشان داوند و خرقه کلاه قرپ
 منبر نموی پس ایشان پوست شایند و بنابر در خواست شیخ حضرت ایشان یک
 رساله ورود و فقهیه بنام شیخ نصیف فرمودند و انرا بالمقدمه النسبیه فی الاله
 انزه النسبیه موصوف ساختند از فصاحت و بلاغت عارث ان از اهل عرب

نگاه

الکلیه

میدید تعجیباً میکرد و شیخ آن رساله را بخط این فقیر که کاتبِ حروفست نویسانده
 پیش خود داشتند و رساله دیگر میسج بالقول الجلیل فی بیان سوار السبیل که
 در بیان اشغال و دیگر فوائد طبعی ثلثه جیلانیه و تقشیری و حشیه تصنیف حضرت
 ایشان است و دیگر مشاهده و سر از که از جناب رسالتی استفاضه
 نموده بقید کتابت آورد و بدین شیخ آنها را بدست خود تحریر نموده پیش حضرت
 خواندند و چون حضرت ایشان رضت شده بطرف مکة معظمه توجیه شدند شیخ
 از خانه خود برآید تا بمبافت بعبیه شایسته نمودند و در این شیخ و دیگر اعماره
 مال کرده بر کباب سعادت را پی شدند و در آن اثنا هر جا که حلوس میفرمودند تا
 خویش تقدیم مبارک حضرت ایشان می انداختند و بدان ترک می بستند
 و وقت رضت برفوت فیض صحبت تا شنبه میکردند پس فاس عشر سنه
 اربع و اربعین بود الالف و ایامه بکه رسیده عمره بجا آوردند و در شهر رمضان عمره
 متعدده ادا نمودند و در عشره اخیره در مسجد الحرام بواجبه کعبه شریفه با عکاف نشستند
 و تا که بکه موطبه بودند مردمان انتقام کرامت نظام از جناب ایشان فیوض طاهره
 و باطنیه اخدی نمودند و عم الجاک رساله مسیح فیوض الحریین تصنیف نمودند
 و روی آنچه از سخانی و وقایق و غوامض اسرار در حریین شرحین ظاهر شده بودند
 بیان فرمودند اگر چه اکثر مطالب رساله مذکوره از آن عالی تراند که ادراک
 هر کس ملکه و عدان بر اهل معرفت بر اموں ان بگرد و اما نقلی چند از بعضی مشایخ
 این فقیر موافق قلم قاصر خود مجرد از تحقیقات اسرار سهیل الادراک استجاب
 نموده بعد از اتمام این قصه تمکنا خواهد نوشت تا خوانندگان این رساله هم بهره

سید عثمان

از اسراران شرف اطلاق یابند و یکراکه رساله القول الجلی فی بیان سوار السبیل رساله
المقدمه السنیه فی انصار العرقه السنیه در حریم اشکها تمام یافتند و رساله
ایلیار ازین هر دو بدیار مغرب و کبره و مصر و فلان و غیره مرومان فصل کرده بودند
و اجازتها گرفتند و رساله ثانیه تا ملک تا آتار که انطرف روم است رسیده
و نسخ فیوض التوحید نیز بعضی اهل خصوصیت عنایت شد پس حج ثانی ادا نمود
و بیت وطن کرامت موطن فرمودند و در ایام مجاورت بیت السکاه گاه این
بقره میفرمودند که چون هر گاه بوی خانه خود تو بوی کرده می شود یک کوه تیری غم داندوه
و تشنیت نظام تیری نظمی آید پس بعد ایام حدود جزوفات والده ماحده حضرت
ایشان رسید عظامی مکه به آمده مراسم تهنیت تقدیم رسانیدند پس حضرت
ایشان^{لنا} ایام بیان فرمودند که ان تیری که معلوم میشد شبش همین بوده و چون
وقت ایاب مرکب بخواستند شرط بوزید تا که آنکه مرکب ساتی ارجع
مرکب در عصبیت و سه روز به بندر مبارک شورت رسید پس همین کت
در ایام فرود آمده چند گاه توقف فرموده از راه دکن بوی وطن نهضت فرمودند
در آسای راه به کشمیری که بخور نمودند هر کس که ازین علماء و شیخ ازین منی اکای
یافت با نوع نعیم و یکم پیش آمد چون شهر کو ایبار رسیدند مراد خواجہ خانو
و شیخ محمد ثوث رافدس اندر چهار یارت کردند و نسبت هر یک معلوم
کرده زبان نمودند و مستقر الحلافه اگر آداب بر مراد بر سر امر ابویا رسیده و زیارت
حاصل کرده احوال فیض شمال آن دریافت نموده بر بیان غیب بیان اظهار نمود
و رابع عشر شهید حبس و اربعین و ایامه و الف باخرو فونی در دار الحلافه

شاه جهان آباد کثرت نزول نموده مردمان این دیار را مشرف ساختند تا یخ ^{بدن} بر
 از وطن بقصد ادای حج و تاج مراجهت که حضرت ایشان خود لطم و نمودند سه روزی
 بر آمد علی بنی حج در هشتم صبح از بیخ دویم، هزار صد و چهل و سه سال بوده که این داعیه
 با فعل ضم و بی چون پس از حج بدین رسید و سر آمد سفر منقطع گشت پنج و بیست
 رابع عشر از رجب: ز سال و هزار و صد و چهل و پنج: و تاج اول که خود بود آن ^{للام}
 توانان یافته اند و شاه اهل برادر خود ایشان آنرا منظم بسته اند این است سه
 بدل میداشتم عمری که در احرام حج کوشم محمد ابد و المنة بدان مقصدم اغوشم نزد
 سال تاج خستین طوف می خستم: قبلت منک طاعتک رسید از غیب در کوشم
 اکنون مشاهده نموده مرفوم می شوند افاده آرا بجد است که حضرت ایشان از عالم
 فرمودند که بحجاب دیدم جمعی را از اولیا که دو ورقه اند یکی از آنها اصحاب ادکار و یاد
 بودند و موجودی اعتقاد داشتند بر دهبای ایشان نوری و بر روی شان
 سوری و کرده دیگر معتقد توحید و جود و مشغول نوعی از فکر مابین معنی بر قلب ایشان
 خجالتی فی جنب الحق القایم تدبیر العالم و بر چهره شاه غیری پس بر دوزخ با هم
 محاجات کردند قول و رفتی اول آنکه ایانی بنشیند این اواز بر ما سخن ابدی طریقه منکم
 که این اوار از ثمرات اهدار لبراط مستقیم است و رفتی مابقی می گفتند که اضمحلال
 جمع وجودات در وجود واحد امری است مطابق واقع پس ما را علم سبری فاعل
 که شما بدان جاہل هستند بدین معنی فصل مابان رست نه شمارا و این مشاeret
 با تمدا و کشید ارا بر دوزخ ما را حکم گرفته و رضا بر قول ما مقرر کردند پس بزحام
 در میان ایشان و کفتم که بعضی علوم صادقان هستند که نمره ان تہذیب نفس است

و برخی از علوم اگر چه نفس الامری و واقعی هستند اما از آنها این معنی حاصل نمی شود
 زیرا که حق سبحانه و تعالی را بر استعدادات شتی مخلوق ساخته و نفس را
 مشربی خاص از علوم داده و در همان عالم متوقف کرد و نفس وی تهذیب یابد
 و اصلاح پذیرد و اگر در وی خود را متوقف سازد از این معنی محروم ماند و بر تهذیب
 نفس است و این مسأله توجید وجودی اگر چه نفس الامری است و مطابق واقع اما این
 علم مشرب هیچ یک ازین هر دو ذری نیست بلکه مشرب هر یکی از شماان است که
 بسوی حقیقت جامع شود و موافق و مناسب توجیه ملائکه ملائجه یعنی توجیه منصف
 و متلون تعظیم ربوبیت و این کرده که اهل یاد است هستند اگر چه از ان مسأله جهل
 کردند اما مشرب خود را خطا نموندند لهذا نفسشان متهدب شده اند و شغفشان
 انوار شمه همان است اما اهل وحده وجود اگر چه مسأله قابل شدند اما مشرب
 خود را خطا کرده اند که چون بکار ناقص خود در سران وجود مایل کردند تعلیم و محبت
 و تشریح که ملائجه بدان حق سبحانه را شماضه از دستشان رفته و این موقت
 ملائجه سرب است که عالم از ان مالا مال گردیده و این علم وحده وجود مشرب انکس است
 که در وی وجه حق سرب است مودع در بر انان تر و تاره باشد یعنی در احکام
 نشات مخلوق نکتشته و سر وجود او را که درت ترات قراکه گفته نگرده باشد
 و در شماان چیر بر نصارت و طراوت خود مانده بلکه مسوخ گردیده پس فهمیدند
 این امر را و اذعان باین معنی نمودند و کفتم که این از سر الهی است باین مخصوص نمود
 ما الله تعالی که حکم کنم باین در میان شما و الحمد لله رب العالمین افاده و از ان جمله است
 که حضرت ایشان ارتقام نمودند جواب دیدم بید عاشره از خصوصه اربع و اربعین

نحو اب دیر حیدر

و بابت و الف که کو با حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما خانه من شرف
 نزول کرامت شمول فرمودند و در دست مبارک حضرت امام حسن قلمی است
 کلمه اللسان پس دراز فرمودند دست مبارک خود را تا آن قلم من عنایت فرما
 و بزبان فیض نرغان فرمودند که در قلم جدی رسول الله صلی الله علیه و سلم باز فرمودند که با
 تا که امام حسین دست کند این قلم را پس حضرت امام حسین رضی الله عنه امر اصلاح
 فرموده من عنایت نمودند پس ازین مرحمت سروری که مرا حاصل شد زبان
 از وصف آن قاصد است باز یک روای مخطوط آورده اند که در وی یک خط سفید است
 دیگر سبز و امر پیش امامین رضی الله عنهما نهادند پس حضرت امام حسین رضی الله عنه
 ان یاد را برداشته بر زبان غیب بیان رانند که در روز جدی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم در پوست اندازند امر من پس نهادم امر بر سره تعظیم و تکریم و شکر این
 نعمت عظمی بحباب الهی بیا آوردم باز بیدار شدم افاده آرا بجد است که از قام فرمود
 که رسیدم روزی بروج شمس و دیدم او را و با هم مکالمه کردم و او را دیدم فیاض با طبع
 و هم چنین دیدم ارواح افلاک با هم چیده و موافق در علوم و تمم و تفصیل کلام شمس
 و زفیوض الحرمین مرقوم است افاده آرا بجد است که از قام فرمودند که دیدم هر
 از شایر اندوژی که بالایی او ظاهر است و حقیقت ان نیک در یافتن و مردمان
 چون بان شایر قیوم میشوند انتفاع بعضی به نیت است فقط یغی با اعتقاد آنکه این از
 شایر اندو است و طالع را صدقی رومی مفتوح شده پس ان نور و ادراک می
 نماید و بسبب ان قوه ملکاتشان غالب می شود بر قوه بهمیتشان و فرق چون در آن
 نور احوال نظر کردند و اصل شدند تبلی الهی که اصل ان نور است و این فرق را بسیار

واکل اند افاده از جمله سنت که ترقیم فرمودند مطلع گردانیدم الله تعالی بر حقیقت
 تدبیر عظیم طبل خود که توبه است بنوع بشر تا ممکن شود ایشان را وصول و قرب با و سبحانه
 وان تدبیر قمشل است در عالم مثال و کما هی ظهور می نماید بصورت انبیا و صورت کتب و سخنان
 و اطلاع یافتیم بر حقیقت نبوة و حقایق انبیا علیهم السلام عموما و حقیقت خاتمه عیاشیا
 افضل الصلوات و التسلیمات خصوصا و حقایق کتب الهیه عموما و حقیقت قرآن عظیم
 خصوصا و حقیقت کعبه و حقیقت صلوة و مطلع ساخت مرا الله سبحانه بر فکرت ظهور آنانند
 بصورت این اشیا مفصل و التفصیل لطلب من فیوض الحزین افاده و از جمله سنت که
 تخریر فرمودند که نفث فرمود الله سبحانه در روع من اسرار عظیمه که میباشند از انبیا
 من بیخ از انبیا کیفیت و طریقی تحصیل کمال ملائیکه و طریقه کمال ملائیکه
 و من آنرا و الاطلاع علیه فلیبرح الی فیوض الحزین افاده و از جمله سنت که بقید
 کتابت آوردند که چون زیارت کردم شهباز در رابعه المدینم و شامی و باب
 بظرف دیده منوره و اشناده شدم مقابل قبور کرامت ظهور ایشان ساطع
 انوار از در آفتابان سوی من دفته و فاعده مثل انوار محوسه حتی که تتردد شدم در اینکه
 این انوار را کس نمی تواند درک کرده می شود یا بصر روح و چون تامل در حقیقت ان
 انوار واقع شد مشکف شد که انوار رحمت بودند افاده و از جمله سنت که ترقیم
 آوردند که چون زیارت کرده شد قبری را که منسوب بانی در عنقاری است ریخ الله
 در ضوا که نسری است در راه دیده مطهره و مشتم بمواجهه آن و توجع نمودم طاهر شد
 روحشان مثل طلال بیل نالیت و چون تامل واقع شد در این دیدم انوار محیط انوار
 اعمال و انوار رحمت اما انوار رحمت اغلب و اظهر بودند افاده و از جمله سنت

فضیلت ابا در عنقاری

در روع

که مرقوم فرمودند که در مکة معظمه روز ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مولد شریف
 مردمان جمع بودند و بصلوة و ذکر معجزات و ابرقعات آنجانب مشغول بوده ناکهان در آن
 بقعه کریمه الوار ساطو دیدم و نزدیکش در ادراک آنها که بسمیر است یاقه نصیرت
 و چون تامل کردم یافتیم آنها را الوار ملائکه که موکل بدان مکان متبرک بودند و نیز فرج
 بودند با آنها الوار رحمت و تفصیل فلک الالوار فی فیوض الوارین افاده و از آنجمله است
 که ارتقام فرمودند که چون بدین منوره داخل شده بشرط زیارت روضه مقدسه علی
 صاحبها الصلوات و التلیات مشرف گشتم و دیدم روح پر فتوح الشهد در ظاهر و با بر
 امانه در عالم اجساد و نه در عالم ارواح فقط بلکه در شمال که قریب بحسن باشد پس معلوم
 سر آنچه عوام از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوات و غیره نشان میدهند
 که از همین جهت است پس متوجه گشتم بر قد مقدس مره بعد از بی و ظهور منور نمود
 اندات قدسی صفات در صورت غلظه کای در لباس میت و مجرد عظمت و دو
 بینی عذب و محبت و انس و زبانی در صورت سر بیان و چنان تجلی میشد که بافضا
 امکان تمیاز است بروج آنحضرت جلی الله علیه وسلم و موج میزند بوج رخ عاصف
 حی که ناظر در وی نفس خود را کم میکرد و ظاهر میشد مرا صورت کریمه لوصی الله علیه وسلم
 که در عالم مائوت بود با وجود آنکه همت من لبوی روحانیت متعلق می بود پس تعظن
 کردم که از خواص روح شریفه است تقویم صورت کریمه و همین معنی اشاره است
 ان الانبیاء لا یوتون و انهم لصلون و یحون فی قبورهم و کای سلام کردم بر آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم که انبساط فرمودند و ظاهر شد برای من و ذلك لانه رحمه للعالمین
 افاده و از آنجمله است که مرقوم فرمودند که چون یوم ثالث از دخول بدین منوره

زیارت جناب رسالت
 چشم ظاهر

سلام کردم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر صاحبیه رضی الله عنهما عرض کردم یا رسول الله
افاضه فرمایند یا ایچھی سبحانه بر تو افاضه فرموده که جناب تو محتاج ایدم دانست رفته للجان
دیدم که انبساط فرمود بوی من اینصالحی عظیم و پوشیدم را بکوشه چادر مبارک خود و در
ساختن بمن اسرار عظیمه اید او فرمود مرا دشناش کرد مرا بکفیت استمداد نبات مبارک
خود صلی الله علیه وسلم در جمیع و بکفیت بواب فویش مرصبین را و بکفیت انبساط
خود بوی کی که با نومی کند در مدح نفسین وی صلی الله علیه وسلم و دیدم مطهره
آنحضرت علیه افضل الصلوات والتسلیات مرتباً الی الی را که انرا صوفیه حقیقه محمدیه و
الانبار میگویند و دیدم همه ندایب ایچھے شریفه و طاق صوفیه پیش وی صلی الله علیه وسلم
صیالوا بی ترجم کی بر دیگری و مشاهده نمودم بر آنحضرت لباس عظمت و ظهور و
نصورتی بحسب تعدد کالات فویش و بحسب توجه ناس بدان جناب استعداد
مختلفه و عطا فرمود مرا در آن مجلس مقام مجدیته و وصایه و قطیبه و ارشاد دیدم کردید
مرا امام و تصویب فرمود طایفه و ندیب مارا و دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
حصص حصص فیض نمانند مشایخ بر مریدین خود و این همه مقدمات در یک مشهده بود
و اسرار غامضه این مشهده در فیوض الوهین مفصل بین مرقوم اند افاده و ارا کلامت
که تحریر فرمودند که سوال کردم جناب خاتمیه صلی الله علیه وسلم افضل الصلوات والتسلیات
از منی فدیش شریف که گنت بنیاد آدم مجمل بین الارو الطین پس نمودم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صورت کریمه ثالیه خود و کیفیت انتقال ان از عالم مثال بعالم حاد
و نمود صور و اشباح انبیا علیهم الصلوٰة والسلام و کیفیت افاضه ثبوت بر ایشان از
حضرت تدبیریه الهیه و ایچھے مفاصل شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عالم مثال

مشاهده دوباره چشم سر

برای بدون مدار
ایچھے نشت رود
اثر نشت

و عوسی حصول است

انوار

از حضرت تفسیر الهیه و نمودار نمود صور اولیاء و کیفیت افاضه علوم و معارف بر
 عبودیت علیہ الصلوٰۃ والسلام پس واضح شد بر من حقیقه الامر و معلوم شد در ادب علی
 اله علیہ وسلم ازین غایبها و تحقیق الاسرار فی فیوض الحرمین افاده و از انجمن است
 که ارتقام نمودند که بروقت که توجیه شد مبرقہ مقدس انحضرت صیاح اله علیہ وسلم
 میدیم اندات مطر اسرار و آیات را ظاهر و بازر و توجیه شد روزی و سوال نمودم
 از حقیقه آنچه بر من ظاهر شده از اسرار و معارف پس ظاهر نمود حقیقت الهی در روز
 نمودار شد در نور بی مثل الوار ملائکه سافله و دیدیم که ان لوز از فرقد نور پوشد افاده
 و از انجمن است که ترقیم نمودند که روزی نماز میگذاروم صلوة ضعی در محراب نبوی صیاح
 بنور و روضه مقدسوی صیاح اله علیہ وسلم در ان اشاطا هر شدند اسرار قرب ملائکه
 و سر قول وی صیاح اله علیہ وسلم اما السجود فاجتهد و انی الی عار و ظاهر گشت حقیقت
 حدیث شریف هل تصارون فی القربیة البدر قالوا لا قال وکذک ترون بکم و لا یحلین
 علی الصلوة قبل طلوع الشمس و صلوة قبل غروبها و دیدیم در الوقت برات را در صحنه
 بحر موج که اگر تخریر خوا مضکی از انها کرده شود محبتات ضمیمه حاصل شوند و بعد از ان بطور
 فرمودندی اعظم غیر شبانیه الارجال و باقیم نفس ناطقه خود را نیز غیر شبانیه که مقابل نمود
 ان تدبی را و در گرفت لبر پس حیرت موی نمود از عظیم نفس ناطقه خود و چون از ان
 حالت لغایت دست داد دیدیم خود را ملان از نور که میریزد از فوق و تحت و بین
 و شمال من نور و جوشش میریزد از دل و چشم و دست و پای من افاده و از انجمن است
 که تخریر نمودند که روزی تجیاب نمود بر من روح مطر انحضرت صیاح اله علیہ وسلم مجرب بود
 البه پس با هم تراشیدیم از روح خود صورت روحیه مجرده علیات کلمات و اش

بنا بر آن حضرت
 پنجم

تقابل روح مصاب
 با روح تقدیر ان سرور

نمودم از انجذاب و شمع که زبان از زبان ان قاصر است افاده و از انجذاب است که
 فرمودند که افاضه فرمود انحضرت صیحه الله علیه وسلم بر من تا که وسیع گردید نفس من مملو
 و لاقی کشتم بپوراست انجذاب علیه الصلوة والسلام بصوره مثالیه تدلی اعظم که متصل
 شده است بانفعال وی علیه افضل الصلوات والتسلیمات لبوی ناکوت و متصل
 شدم بآن و مملو گردید نفس من بوی تا که خود را یک شیخ دیدم وسیع فرمودم
 از وقت با اسم و با اسم از نقاط العلم والحمد لله عیاً ذلک افاده و از انجذاب است که ترتم
 فرمودند که استاده شدم روزی در مواجهه مقدسه و سلام کردم بر انحضرت و نظر
 نمودم پس ناگاه ظهور فرمود از انجذاب سیری از سرار مثل برق و در گرفت از
 روح من تمام در لکه واحد تا که تعجب آمد سرعت تلقی وی و اطراف باصل و فرج ان
 در آن واحد ان بارقه تجلی حقیقه ان بدل مدود بود که تمام عالم بسته است و اصل
 و نسخ ان حقیقت تدبیر الهی است و ان تدبیر است که تمام عالم تفصیل است و اصل
 که مع قطب محدث و نبی تکلم است مگر که اورا خطی و نصیبی است از وی که مابعد است
 این خاک که کات روف است در وقت ظهور این شهید نجیب حضرت نشان
 استاده بود و بعضی آثار بر ایشان مشاهده میکرد و الحمد لله عیاً ذلک افاده و از انجذاب
 است که مثبت فرمودند که سلوک گنا بندم را انحضرت صیحه الله علیه وسلم نفس
 نفیس خود و تربیت فرمود ما را بدارت مبارک خویش پس ما او شیخ انحضرت
 و علمیه وی صیحه الله علیه وسلم بلا واسطه بی و بینیه و تفصیل سلوک مذکور است
 که اولاً نمودن روح مکر خود و شناسان ساختن بان پسر افاضه فرمود بر من تجلی
 از تجلیات حق که در عالم مثال ظهور نموده بود و بودی صیحه الله علیه وسلم و متروک

اتحاد و عسر صیحه الله علیه وسلم
 آن حضرت اعنی اتحاد و در صبر

ایضا ایضا

هم مانا بداند

بدر

کردیم در آن تجلی تا که فایز کلی در وی دست داد و بقایوی حاصل شد بارافا
 نمود آن اصل تجلی که آن نظر و در شیخ افعال و تدبیرات الهیه است در عالم وفا
 کردیم در آن و باقی کسبم بدان بعد از آن مفاسد کردید نقطه دایره الهیه مع لون من
 الجبروت و در وی فایز تمام زوی نمود و بقای کلی همیشه پس از آن القادر بود
 نقطه منقده در روحانیات که آنها کون اندراج الهیه فی النهایه در آن هم فایز بقا
 محصول پیوست بده عطا نمود نقطه منقده در احوال شمه می آوی آن نقطه روحیه که
 گویا همان است و دانستم که آن حقیقت اصل قوه تا بشرات بس تمام شد صعود
 و هبوط و الحمد لله رب العالمین افاده و آرا جمله است که ثبت نمودند که عطا نمود
 مراقی سبحانه تعالی طریقه در سلوک بواسطه انحضرت صلی الله علیه وسلم و روح کریم
 انجذاب مباشر این عطا کردید و اطلاق بخشید بر حقیقت آن و در این طریقه علیه اول
 کی که بشرت بعیت انجذاب و لایست ماب مشرف کردید این عاجز بود که کتاب
 حروف است و کانت تلك اليقينى النصفت الاخير من ليله القدر بالحطيم تحت
 ميزاب الرحمة والحمد لله عبادك افاده و آرا جمله است که در سلوک تحریر کشیدند
 قال انبي صلی الله علیه وسلم مشایره نمودم در اینجا الوار غالب تر از همه الوار مشهور
 کردید که هر که در امکان نماز میکند و مشرق می شود در آن آرا افاده و آرا جمله است
 که مرقوم ملک فیض سلک کردید که دیدم حق سبحانه و تعالی را نظری خاص بر آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم که لولاک لاصلقت الافلاک کویا تغییر از همان نظر نهست و مشتاق
 کردیم بان نظر پس طغیان شد منجانب را و ملاحظ کردیم خود را و منزه عرض
 کسبم از هر چه رساممت ان نظر شد و منتظران کردیم و کنه ان ادراک نمودم

والله یعلم ذلک افاده و آرا جمله السنه که ارقام فرمودند که دیدم تشیع بوی انحضرت
 صلی الله علیه وسلم اخبار حدیث و توسل بدخول در عباد ایشان و توسل بعلم حدیث
 و حفظان عروہ و نفی و جعل ممدود که انقطاع پذیر نیست پس لازم است بر مومن
 که یا حدیث شود و یا طیب ایشان افاده و آرا جمله السنه که ارقام فرمودند که منظر
 بود منعی حدیث را که سیل رسول الله صلی الله علیه وسلم این کان ربنا قبل ان یخلق
 الخلق قال کان فی عمی الحدیث پس افاض فرمودند بر من این سر را و تمثیل شد نوری
 عظیم بر عیالی بعد یولایی که ان نور جمیع اورا احاط نموده بخط شاعیه متمدن جمیع نواچی
 و بی گفته شد که همین حقیقت است در قول انحضرت صلی الله علیه وسلم کان
 فی عمار که این بعد یولایی عاست و این خطوط شاعیه ان قدر است که از ایمه کریمه
 و هو اتقا هرق عباد مضموم می شود پس شیخ و الهیام حاصل شد و شبیه باقی
 مانند افاده و آرا جمله السنه که تحریر فرمودند که افاض فرمودند بر من انحضرت صلی الله
 علیه وسلم کیفیت ترقی از غیر طبیعت بخیر قدس که قدم صدق عبارت از است و
 افاض فرمود کیفیت احد از ان قدم صدق بخیر طبیعت و مشاهده نمودم در میان این
 ترقی و سبب تولد لفت و خاطر و در بارها و در راسته و ادراک کردم میزان و تقدیر
 بر یک افاده و آرا جمله السنه که مرقوم فرمودند توبه بودم بوی انحضرت صلی الله علیه
 وسلم پس ناگاه ظاهر شد نوری بس عالی که پر کردید و مال مال گشت از ایمال من و تخیر
 ساخت مرا شمان او و گفته شد مرا از باطن من که این نور عرش است و اثر از علی
 عظیم است در نوره ان جناب و موقت حقیقت انحضرت صلی الله علیه وسلم
 موقوفت بر معرفت این افاده و آرا جمله السنه که مرقوم فرمودند که توبه کردیم

ک هرده نور عرش

توجه بر اقدار صلک

فهرست

بقور شجاع العزیز اہل بیت رضوان اللہ علیہم اجمعین پس باقم اشارہ طریقہ موفقتہ
 کہ ان اصل فرسخ و طرق اولیا اللہ است افادہ و ازراجملا السنۃ کہ مکتوب فرمودند
 کہ طواف بیت اللہ میکردم کہ از نفس ناظمہ من نورین تعلیم پیدا شد کہ ہم عالم را از ذکر
 و ادراک نمودم کہ صیغہ قلبیہ ارشاد و بیابین نورین باشد و دیدم بیت اللہ را کہ
 ہم ملائکہ و ملائک متعلق اند بوی بر شمال تعلق نفس ناظمہ بدن و دیدم ان
 بیت را مالامال از ہم ایشان چنانچہ بر کمال از کلاب افادہ و ازراجملا السنۃ
 کہ ترقیم فرمودند کہ مطلع ساخت مرا حق سبحانہ برانچہ معالہ خواهد فرمود و عطا خواهد نمود
 از نعم ظاہرہ و باطنہ و عطا فرمود مرا عصمت از مواضعہ در دنیا و آخرت و منت
 و شہت بر من ازین نعمت کہ گم کیے باین دولت فایز شدہ و عطا نمود مرا برود
 و گردانید برای من از سعادت نصیبی و خطی مقدمہا و در پوستانید من خلعت
 صافت باخیزہ افادہ و ازراجملا السنۃ کہ مثبت فرمودند کہ باقم روح خود را کو بادوہ
 و عطیتی بی اندازہ یافت و سچی بی پایان گرفت و ادراک نمودم سران کہ شمر این
 عظمت و وسعت حلول اسرار حضرت الیہ اند کہ منعقد شدند و در ملائکہ و
 نزول برکات اسماء الیہ کہ تعقد گردیدند در مدارک کلیدہ افادہ و ازراجملا السنۃ
 کہ تجریر آوردند کہ مطلق شدند بر من اسرار مباد و معاد و سر الباس اہل جنیم سر اسرار
 از طوفان و سر الباس اہل حنبت سندس و حریر سر اسرار و جوہ اہل نار و سر لظاہر
 اہل بہشت افادہ و ازراجملا السنۃ کہ ارقام فرمودند کہ افاضہ نمودند بر من اسرار
 طہور طرق کرامات و فوق در میان کرامات اہل بر دیار و سر قول علیہ الصلوٰۃ
 والسلام لای رافع لا طلب منہ الذراع فی المرۃ الثالثہ فقال یا رسول اللہ انما

معاملہ با جناب ایزدی
 ملا تو صفا داد غوی
 عصمت

مشاهده صراط

لشاه ذراعان اما انک وسکت نمودنتی در اعاب و ذراع افاد و از آنجا است
 که ترقیم فرمودند که داخل شدم اندرون بیت المد و توجہ شدم انجا بوی باطن خویش
 پس تجا کرد بر من حقیقت صراط مستقیم و یافتم صراط را که منسوب است بر طهر ضم
 تمثالی از تامل همین حقیقت دیدم که جوف بیت المد را خصوصیتی است بان
 حقیقت نام شدند مشاهده موعود و اسرار و غوامض پرشده بتفصیل در فیوض
 الحزین مرقوم کلک کرامت سلک کشته من سره ان یطلع علیها فلیبرح الیه افاده
 چون حضرت ایشان از سفر مبارک حرمین بخانه فیض ایشان تشریف آوردند
 حقایق و معارف اگاه فصایل و کمالات دستگاہ شاه صدر العالم که پیر عم بزرگ
 حضرت ایشانند نقل کردند که چون مطالعه کردم اول مشہد از فیوض الحزین بخاطر
 افاد که کاشیک اطلاع یابم بر مقام صاحب رسالہ پس توجہ شدم بوی حق سبحانہ
 و این باب بعد الصوة الصبح توجہ نام و فروع اکل پس نازل فرمود اللہ سبحانہ بر من این
 عبارت کہ اقامہ فی مقام الصدیقۃ الکبریٰ پستہ ندا کرده شد در سر من کہ واسط
 اقامت در این مقام روح بر فروع انحضرت صیغہ علیہ وسلم بود چنانچہ جبریل علیہ
 السلام واسطوی فیما لہ ثم وطوبی ثم طوبی بعدہ مطالعه کردم بقیہ رسالہ پس یافتم
 جمیع مشاہد مقدسہ ان مطالی واقع ان والحمد للرب العالمین افادہ حقایق و معارف
 اگاه شاہ نور اللہ نقل کردند کہ در ان ایام کہ حضرت ایشان بطرف حرمین شرفین
 تشریف برده بودند درین دیار روپاش شد و قیظ افاد و امساک باران روی نمود
 چنانچہ مردمان عاجز شدند و دعا و مالہ میکردند و نوبت میداد و در ان ایام روزی بمراقبہ
 نشسته بودم بمجاہد دیدم کہ مردی آمد و گفت کہ حضرت ایشان از حجاز این طرف

شرف اعراب المربط

در آمدند

نوم فرمودند اکنون پاران خواهد بارید پس بعد از ایام باران خاطر خواہ زیرش نمود
 و زراعت بسیار پیدا شد و قحط بر طرف گردید و چون حضرت ایشان باین ملک
 شرف نزل فرمودند تحقیق واضح گشت که در همان ایام که این واقع روی نموده
 بود حضرت ایشان از همین قوم این طرف فرموده چهار سوار شده بودند افاغده
 عزیز محمد یوسف نام که مردی عالم و درویش و متدین بود نقل میکردار شخص
 نام که آن نیز فاضل و صالح است که وی گفت ما اکثر اوقات پیشش عزیز می که
 مشهور مصون بودیم و معلوم است که آن عزیز عقاید سیمه داشت و در شخص
 دیگر که تاثیر صحبت میداشت و بظاہر یکیش شرح می نمود و نیر آمد و رفتی میکردم و هر دو
 عزیز مرا اعتقاد تمام بود و روزی برای ما ریح بر فاستم و همه مردمان مستعد صلوة بودند
 و ریح بود که اقامت کف نشود خواستیم که دو رکعت سنت او نموده داخل حاجت
 شوم پس قصد تخریب سنت کردم آن هر دو متمثل شدند و حاضر آمدند و مرا از نماز منع نمودند
 هر چند می خواستیم که از آنها اعراض نموده نماز بگذارم اما این منع میسر نیامد که یک شخص
 از آن هر دو بجای سجده نشست نمی گذاشت که سجده بنارم و دیگری محبت استاده
 مرا منع میکرد و چون عقیده حقیقت ارکان شرعی در دل راسخ میداشتم ازین
 معامله پر شک ایدم و چاره نبود مضطرب شده لاجول می خواندم شود نمیکرد و اضطراب
 بر اضطراب می افزود که میدانستم که نماز از دست میرود بزرگان سابق را از انبیا و
 اولیا نام می بردم و از آنها استمداد می نمودم نفع نمی بخشید از امام مراد اید که روز
 حضرت ایشان فرموده بودند که وقت صحبت مراد میگردد یا شنید پس در آن
 حال ما حضرت ایشان بروم و استمداد نمودم بجز این معنی دیدم که حضرت ایشان

نقل عجیب و غریب

حاضر شدند و بیک دست خود کوشش و بیک کوشش دیگری گرفته ان هر دو را از سینه
 ماراندند و ما را از ان بلیه نجات بخشیدند پس شکر سجانه بجا آوردم و نماز گزاردم
 و مشاهده این حال موجب ارباب عقیدت بجانب حضرت ایشان گشته فواده
 قاطع عبد البنی که از خواص مریدان حضرت ایشان نقل کردند که شبی برویت
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مقام شرف شدم قصد کردم که سر خود را در قدما
 مبارک انجناب اندازم دیدم که حضرت ایشان بودند فواده حضرت ایشان
 در زیر پهلوت که وطن فقر کاتب حروف است تشریف آوردند وقت عصر
 در مسجد نشسته بودند فرمود که در این مکانا الوار مشهود می شوند شبیه با الوار طایفه
 سیفا که محیط اند با سبب این لقبه وار شاد نمودند که چنان معلوم می شود که در این روز
 حضور را در جانبیت بلکه انتشار این قسم الوار از محض اعمال جدید است که گویان
 اعمال با الخاصیه مشار این الوار گشته بعد از حد بر مرار کرامت انار جدا الوام خود
 تشریف برده طلب نموده فرمودند که در اینجا الوار مشهود می افتند
 تراز قسم اول و ذوق میان هر دو نوع الوار ان است که نوع اول گویا از اشیا
 این عالم است و بانی گویا از اشیا عالم اخر است افاده حقایق و معارف آگاه
 شاه نور اند نقل کردند که جواب دیدم که جای است مرتفع مردمان می گویند که در اینجا
 پنجم است صلی الله علیه وسلم رفتم و از دور مشاهده شدم دیدم که کودکی که
 طاقت نشستن بر قامت ندارد گفت همین است پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام
 در این آسمان مری با هیئت نزول کرد گفتند که این خداست شکر
 کردم که خدا را می دیدم پس انمورد رفتن ان کودک را بگرفت و بطریق خاصیت

اتحاد و ایمان حضرت

دین خدا و کول
بوضع عزیز

باطفال

با طفل معامله کرد یعنی طعام و شراب داد و بدست خود گرفته استاد کرده و بعد انمود
 برفت خواستم که نزدیک رفته زیارت بکنم چون قریب تر شدم که دیدم که مرشد
 و مولای ماست یعنی حضرت ایشانشادام الهدی لاله ارشاده اناده حضرت ایشان
 بگرتبه در رمضان در سیه تشریف میباشند چون بیل سابع و عشرین
 رسید در آسمانی نماز تراویح بطرف این فقیر که کاتب حروفست توجه شده بگوش
 این مدحش القا نمودند که این وقت استار روحانیات است و باین کلمه
 کتابت از ظهور لیلته القدر فرمودند مجرد این اخبار کرامت آثار مقصود خطاب
 ازین قریب باس عظمت برداشته خلعت حضور در پوشش آیدند و ازینا وقت
 آثار دیگر نیز ظهور نمودند چون بعد از صله در شد اصحاب حلقه را الشرح تمام حاصل
 و بر بعضی وجه و کما غالب آمد علی الصباح ان ارفع ان کلمه که فرموده بودند این فقیر
 استفا کرد از زبان غیب ترجمان ارشاد نمودند که معنی ان ظهور حقیقی است که از
 در حدیث نبوی علی مصدر الصلوات والتسلیات نفع الواب شمانیرفته است
 که از خواص ان ظهور احتیاط طلبیده و روحانیات سموات است بروحانیات ارضیه
 و این معنی از وقتی که قریب نصف تراویح خوانده بودم ظهور کرده بود تا آنکه چهار دو
 ادا کردیم باقی بود بعد از ان انمع منحنی کشت و الواران باقی ماندند اناده حضرت
 ایشان فرمودند که قبل از حدوث حادثه امری از خطیره قدس نزول می فرماید
 و از عالم شمال بوی ارض منتقل میگردد پس احکام وی در ارض مبسط می شوند
 و این معنی وقتی مشاهده افناد که قومی با هم مشاجرت کردند خایه عداوت کینه
 یکدیگر بر سر حد غایت رسید بر تبه که مصالحه شان بحسب جری عاده محال می نمود

که بعد از متداوله و از منتهی بقاعده پس در باب رفع موادّه ایشان بجا حضرت
 حق سبحانه انجا نموده شد دیدم که یک نقطه نورانیه مثالیه از خیره القدس لوی
 ارض نزول و مودت و شایسته است با طبعی نمودند و بحسب ان موجب نزول حقه
 ایشان میشد تا آنکه از ان مجلس برخواستیم که با هم ملاطفت کردند و گفت
 وزیدند و مضمون آیه کریمه و هو الذی انزل بین قلوبهم لولا نفقت فی الارض با
 بین قلوبهم انه عزیز حکیم متحقق گردید الحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان فرمودند
 که بعضی احوال و امراضی عارض شد خاطر ما با نظرف مشغول گردید پس نماز ظهر میکردیم
 در ان اوقات مشاهده افتاد که موت و بی از عالم مثال نازل شد بعد از ان چون شب
 رسید وفات یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار مراب نسبت شیخ
 انقباض خاطر ظاهر شد و این حال قریب یکدو ساعت تمتد گردید و در طرز
 این معنی خود را کالجوری باقیم پس در اوقت معلوم شد که این انقباض موجب
 هلاک کس شده تا گاه شیخ بگردید و او بسلامت ماند و کان ذلک
 بسودق لا یکن اظهار فی هذا المقام افاده حضرت ایشان فرمودند که شرور
 بنی آدم مجتمع می شوند و در عالم مثال نزدیک حقیقه انسانیه که در ان عالم تمیل دارد
 پس اولاً شرور مذکور تمیل می شوند بصوره جوانی ضعیف پس همیشه با وی لا حتی
 می شده باشند عصاه زمانا بعد زمان و بحسب ان صورتی بتدل میکردند تا که
 از الصوره انان ظهور می یابد و همان است حقیقه و حالیه که بصوره ماسویه وی
 متحد خواهد شد شبی بجا دیدم که قومی در شرور افتادند و بافعال از کتاب
 وزیدند تا آنکه الشرور تمیل شدند بصوره جوانی از حشرات ارض نجیب و با

من الله الف سیم ص

که بنظر پس غم قتل ان محمود مردمان گفتند که کشتن ان فایده ندارد زیرا که اگر ان
 مقتول خواهد شد از روی ظاہر خواهد کرد و بد بخت آنکه هر گاه این امر خود می آید
 زوال ان ممکن نیست پس ازین معنی مرا خوف عظیم روی نمود و از اینجا بطرفی توبه شدم
 دیدم که حضرت لوط علیا بنیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام در اینجا نشسته اند بخدمت ایشان
 اظهار این معنی نمودم و نمودند که ما همین انداز میکردیم ایشان را یعنی قوم خود را پس از بر
 صحبت شریف ایشان ان خوف را بیل گشت و اطمینان حاصل آمد و در الوقت واضح
 که سر قیامت نیرین است افاده حضرت ایشان نمودند که یکبار وینبار در تمام
 بصورت زنی دیدم که مردمان فوج فوج شقیقه و مقتول او شدند بعضی از ایشان در شقی
 او لباس جوکیه برآید اند و بعضی را روزگار کشته و او را بسوی شان اتنا بی نه و کویا او با سوز
 شده و مرا بسوی خود می خواند و طلب او پیش ما حقت و شفقت وی بیان می کنند
 و در از او اعراض و نفرت تمام است و چو حالت ازین معنی زیاده از بیان و چون طلب
 از طرف وی بسیار شد از غایت نفرت از اینجا که بران شدم و تا بمقطع ارض رسیدیم
 و چون حضرت جبریل علیہ السلام مرا از اینجا برداشته تمام ما رسانیدند و ان زن را قتل
 نموده مرده آخری زنده ساختند و بعد ما در آوردند و گفتند که اکنون توبه ضرر کو آید کرد
 پس ان نفرت و وحشت از من را بیل گشت افاده در ایامی که سید عبدالمدحان
 قلب الملک سلطان رفیع الدرجات را بر سر سلطنت نشاند بعد چند گاه و برا
 مرض صعب روی نمود بیماری او داشتند و یافت حتی که امید جیات از وی منتقطع
 گشت پس خان مذکور فکر کرد که کب و دیگر را از سلاطین پادشاه سازد و خواص
 محمد سلطان بجناب کرامات مآب حضرت ایشان مروضه داشت که پادشاه

زول جبرئیل

و مکالمه

خرق عادت

را و بسیارند معلوم نیست که از ایشان سلطنت نصیب کدام خواهد شد امید داریم
 که نوبت و حقیقت بطرف کشف این معنی مبذول داشته بشود اخبار از حقیقت الامر مشرف
 سازند حضرت ایشان بزبان غیب بیان فرمودند که تحت سلطنت سلطان
 روشن آخر است و پادشاه مستقل وی خواهد شد چون و احوال محمد سلطان
 نوکران قدیم بدو خسته آفروده ازین بشارت اثر نهایت فرمان و نهایت مسیح
 این معنی را بخدمت پادشاه برانده مگر التماس داشت و وی از الوقت امیدوار
 این امر جلیل انقدر شد پس چون بعد رفع الدرجات بحسب اتفاق اولاً رفیع الدوله
 که برادر او بود بر تخت نشاندند این معنی موجب اضطراب و افسوس ایشان گردید اما
 بطور ان بشارت می بودند از آن بعد ایام محدود وی عمر و برکت نفس نفس ایشان
 جلوه کری نمود و روشن آخر که اکنون ملقب بپدر شاه است بر سلطنت
 مستقر و مستقل گردید افاده در آن ایام که سید حسین علیجان را مجلیه شدند و پادشاه را
 با خود گرفته اجماعی نمودند و سید عبدالمذخان برای تقابل پادشاه و مقله فوجی
 عظیم هم آورده و سلطان ابراهیم را بر تخت نشاندند مستعد حرب گردید خواه
 محمد سلطان بجناب ولایت ماب حضرت ایشان بروض رسانید که درین موعده
 فتح و نصرت گرا خواهد شد حضرت ایشان متوجه شده فرمودند که مرا نمودند که همه
 فوج عبدالمذخان متفرق شده فیل او تنها در میدان مانده است پس معلوم شود
 که فوج وی بر عینت خواهد یافت و نصرت نصیب محمد شاه خواهد شد از آن چون
 فیما بین محاربه واقع گردید همان صورت که بیان غیب بیان اظهار فرموده بود
 بر منصفه ظهور آمد افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در منام حاتی الهیه وارد

خرق عیار

دینی

وکنتی بچی روی نمود در آن وقت این شوخیزان بی اختیار جاری گشت سه راتیک
 ربی فی المواطن کلها : فبالقلب اورا کا و بالین الصاراء و باین عبارت تفسیر آن
 حالت رفت چون از آن خواب بیدار شدم بیت مذکور پیدا بود و این فقر بجانب
 ولایت ماب موصداشت که آن حالت بیان واضح تر از شاد شود فرمودند که آن
 حقیقت الحقایق بود جامع تجلیات او در آن و اندکیتی که اگر آن ادراک را احاطه توان
 گفت دور نباشد افاده حضرت ایشان فرمودند که شرک بچند دم است یکی از
 شرک عبادت است و آن عبارت از رعایت تدلی است که ناشی می شود از اعتقاد
 کمال قدرت و تدبیر عینی کل من السموات الی الارض در معبود و خصوی و تدلی که نشأ
 ان این جن اعتقاد نباشد داخل شرک نمود شبی خواب دیدم که قومی پیش زینور
 زینر پاک سجده می کنند و وی دم خودی جماند و باز و میزند پس حق سبحانه و تعالی
 لغت فرمود در قلب من که ایایی یابی تو در این قوم ظلمت شرک را دایا فر گرفته است
 ایشانرا حقیقت چنانکه می بایی ظلمت انرا در بت پرستان کفر نمی بایم در ایشان
 ان ظلمت را زیرا که ایشان اگر چه این زینور را قبله خود ساخته اند اما غلط کردند
 اندر جهت اال را که ان عبادت است تدلی که ان عبادت نیست پس فرمودند مرا که
 مهدی شدی بوی سر عظیم و در انروز قیامت شد دل ما بلباس این علم و کردیم
 عیا بصیره من الامر افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون کسی از جا
 صعب پیش می آید و در باب انجام ان بجانب الهی تصریح می نماید جو د الهی خوش فرزند
 پس گاهی باشد که بدل مردی که صاحب استخوان باشد اهام فرموده می شود
 تا سده وی کند و بروقی ان رضا الهی منقبت میگرد و برکات از رحمت

فانص می گویند و روزی می گویی از من سوال کرد پس یافتم در دل خود الهام الهی که
 با عطار حاجت وی مرا در منویاید و با جبرئیل در دنیا و آخرت بشارت میدهد
 پس روا کردم حاجت وی و مشاهده نمودم آنچه موعود بود از پروردگار تعالی و
 دیدم قرع باب جوده تعالی و انبیاث الالهام و مرولہ فی قلبی و ظهور الامر پس ہم
 امور منظر بصیرت مشهود ما شدند و الحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان
 فرمودند که روزی ظاهر شد کروی از ملائکه سفیده متشکل با شکل مختلفه یعنی مدور
 و بعضی مربع و بعضی مثلث و بعضی مدس و بعضی متشکل بشکل خارجی از اشکال متعاقب
 و مزاج ایشان شبیه مزاج معدن یافتم افاده شیخ طالب علمی و صالحی از مریدان
 حضرت ایشان در عنوان شباب داعی اجل را بلیک گفت حضرت ایشان
 بعد از مدتی بر قبر وی تشریف برده ساعتی متوجه شده فرمودند که قرآن مرد
 نورانی است و این وزیر مصداق عصفور من عصافیر الجنة گفته است افاده
 حضرت ایشان یکبار شاه نورالدین را برای کاری بقصه صون بیت رساندند
 در اینجا بحسب الاتفاق اقامت شان ممتد شد در آن ایام حضرت ایشان
 باین فقره فرمودند که حق سبحانه مرا تعلیم نموده که میان نورالدین مشر شده به بشارت
 کامله تمام در حق من پس بعد چند گاه چون شاه نورالدین آرسون بیت مراجعت کردند
 حضرت ایشان استفسار این بشارت از او شان نمودند ایشان بیان کردند
 که شبی امام ناصرالدین محمد را که در ابرو او شان در اینجا واقع است خواب دیدم
 که گویا استاده اند و حضرت ایشان و ما باین فقره بشارت کردند بر سر شیخ
 طوایمی میخویم پس امام فرمودند که این طعام از اطعمه دنیا نیست و در از اطعمه است

ظهور ملائکه

بلکہ صریحاً کہ فی سجاہ شمارا با این فرخاص گردانیده است و سہران شب ہین رویا ^{مغنیہا}
 نو جوانی از اہل صون پت نیز بدید الحمد للہ علیہ ذلک آفادہ توری حضرت ایشان
 فرمودند کہ لثب یعنی از سوزانہ میخوانم و ران اشما الو از ملکک طہور نمودند و شمشان
 ان قوت گرفت کہ محوس می گشتند معلوم شد کہ ایچہ در حدیث لفظ حفتہ اللالیۃ واضح
 شدہ تیر ازین چنین الوارم میواند شد اگرچہ معنی ان بویکریم بودہ باشد و نیز در الوقت
 توجہ ارواح طیبہ لایما روح مقدس انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر گشت و واضح
 کہ طہور این معنی علامت قبول این عمل است و فرمودند کہ بعضی اوقات قبولیت درین
 اصدار فعل ظاہر میشود آفادہ حضرت ایشان فرمودند کہ روزی در واقعہ جامعہ را از
 مسلمانان کہ توجہ اول حضرت عیسیٰ علی نبیا علیہ الصلوٰۃ والسلام بان جناب بیت کنند
 وصیحت دارند و کسب فیض نمایند نظر در آوردند الگاہ و ردول انداختند کہ این قوم
 نصاری ملت اسلام اند و متکلف ساختند کہ اگرچہ ایشان در شریعت تابع اسلام
 و متکلف ساختند کہ اگرچہ ایشان در شریعت تابع اسلام اند اما بر ایشان در فیض
 طریقت از جانب حضرت عیسیٰ علیہ السلام داشتہ است و نسبت ایشان
 از انجناب ما خود است و استدلال ایشان در ظاہر مقبول فیض حضرت عیسیٰ است
 و قلوب شان بر اتباع علیہ السلام ویی مجمع است و دنیائی الشیخ بہ نسبت انجناب
 دارند اگرچہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام ایچہ فرمایند موافق شریع محمدی است و نیز واضح
 کہ چیز است کہ در شریعت محمدی صیاحا الصلوات و التلیات خطا تھا
 مخصوص بود بجای از اہل العصر و علما مجتہدین این را نہ دریافتند و انرا از علم نتر
 پنداشتند یا چون بر ایشان مشتبہ شد براہ احتیاط فرستند و مماند کہ بشرایع

میگردند نسبت به انبیا یا آوردند حضرت عیسیٰ علیه السلام آمده تیز رو و سوزانید
 بیضی از عمامه این نکته را فهمند و مکان کنند که این مخالفت شریعت محمد است
 را همین فی العلم این را ظاهر سازند و اشکال براندازند افاده حضرت ایشان و نمودند
 که باری در ایام طفولیت امام این خیفه ریض البدنه را در واقع دیدیم در آن قامت کندم
 کون سیاه ریشش کو یا استاده اند و این بیت می خوانند حافظه علی الصلوات
 والصلوة الوسطی و بما خطاب کرده فرمودند که مراد از صلوة وسطی نماز عصر است
 و مراد از محافظت آن است که بعد از ای نماز عصر تا غروب شمس بگذرد مشغول
 بایستد و بعد از آن واقع شخیص بیت مالکابی داد که درین نسخه احادیث مذکور
 امام این خیفه جمع کرده شده است و نام این شعراست افاده حافظ عبد الباقی نقل
 کردند که عادت شریف حضرت ایشان آن بود که بعد نماز شب، بحال مستغیضین توجیه
 میفرمودند شبی تومی پیش آمد که بحمل می بالست که بر خیزند و فرصت توجیه
 قبیل بود در الوقت بر این یقین لکمی توجیه شدند دیدم که کو یا در من گری بود که توجیه
 حضرت ایشان امر آن محل ساخت و از من روح من برآمد که کو یا لوری است متعین
 در آن حال بدن خود را دیدم که محض خالی است و ظلماتی یا کو یا پاره تویی است گفته
 وطنی در آن حال فوق هر چه تا متر میباشتم و از روی می بروم که کاشش با این بدن
 باز ما دوست تمام و این حال قریب ساعت بدین موال بود بعد از آن دیدم
 که روح بدن باز غلط گشت و چون آب مگرد شد افاده حضرت ایشان و نمودند
 که روزی بزرگانی که با ایشان ارتباط واقع شده خواه بطریق بیت با وصول خرقم
 یا بطریق اجازت بواسطه یا بواسطه توجیه روح هر یک از آن اکابر در خود مشاهده

نمودم و ثمره انبیا بعد از یاقم و مفصلاً بر یک را ادراک نمودم افاده حضرت
 ایشان فرمودند که ایام که فدای دخت خواهم بود سلطان قریب رسیده بودند و بحکم
 تجنیز اسباب شادی مبلغی عظیم مطلوب بود و بیشتر آن در آن روزها متذکر بود
 درین باب چند بار دعا و توبه خواست ششی بقوی خلافت عادت بسیار میزار
 مانند ازین سبب پاره کسل و ماندگی روی آورد پس میان خواب و بیداری
 بودم که قرب حصول تمنایش در دلم شمی عجب روی نمود عیناً ان مهم بسیار کجا
 یافت افاده حقایق آگاه شاه نورالدین نقل کردند که روزی کتاب انفاس
 الحارثین که تصنیف حضرت ایشان است دوران احوال حضرت بزرگ قدس
 و شیخ ابوالرضا محمد قدس سره ذکر فرمودند مطالعه میکردم چون بحال حضرت حافظ
 عبدالقدس سره رسیدم در آن حال مرا خواب بر بود و کتاب مذکور بر سینه ما بماند
 در واقع دیدم که کویا زیر نام هر بزرگ که در آن کتاب مذکورند روح ایشان حاضر است
 وزیر بر لفظ از آن رساله نوری است عظیم و الفاظ بنسبت آن ارواح و الوان مثل
 عینک هستند و قریب دو ساعت در این مشاهده مخطوط ماندم بعد از آن
 بیدار شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که مرا از عطره القدس بلفظی یاد کردند
 که مشو بحمیت ظاهر باشد افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقع دیدم که
 برکناره دریا شورال شیلده ام و انجا شنبلیله است دیوانه طور و بر نه که در مزاج وی
 لعب طفلانه مرکب است و حرکت انگشت یا پانگه زار منی و صخره کبیردی پرتاب
 و با و جاع از حرکات عجیبه وی متعجب درین اثنا ناگاه مردی از عرب که شکل صالحین
 مصون است از وسط بحر نما میکند که فافو افوادا نسبتیم که بغرار از انجا میونان

از آنجا که شیم و در آن فرضه آن بحر فتنه در و از آنرا مسدود ساختیم تا در میان ما و آن
 شخص دیوانه جانی واقع شدن آن دیوانه از تفرق ما منحسب شده و شبهه کرد و در
 بحر غوطه خورده است از غوطه او آبی که بر فاسته است آنچه هست تصور بصورت
 قیل مسیب بعد از آن نوشتند و ما بود شد در آن حالت میختر شدم و از مبدای این
 کشف حال آن طلب کردم الهامی فالض شد که این شیخ از عفاریت جن است
 که از زبان نهد بگوید و قوی در ورقه مشابهی نیستند یکی این ورقه که حلیت نفوس
 ایشان مقصود است که هر چه تصور شوند انشد توجه از برای تو اندک در خلاف نشان
 که شیخ مسلمانی تواند برداشت ضعف آن نمی تواند دیگری ورقه کل که هست ایشان
 مدعی ندارد که پیش از آن متذکر ایشان نباشد و ورق عظیم است میان این دو
 ورقه از جهت که فی نفس الامر در کل قوی نیست همه قوه شخص اگر است که نزد
 اجتماع اسباب و انحصار مصلحت کلیه اوقات درین صورت در و از این کامل
 طور میفرماید و قوه این عفاریت و دعوت است در نفوس ایشان و نیز الهام و مودت
 که چون عبیدی را از عباد می خوانند که از دست تعدی این قوم خلاص شدند نظر این قوم
 از آنجا است مصروف میبازند و هم چنین خواندن قرآن و اسما اعظام نیز ازین جهت
 تاثیر میکند نه از جهت مصادره و مقابله و معلوم شد که حقیقه سخن توجه این قوی است
 بسوی ایدار شیخ بوجهی از وجوه تلاوت الفاظ باشد یا تجلیم یا بهمت یا بوسی
 دیگر و این فقیر از لفظ سخن توجه این قسم قوی اراده می کند افاده ردی حضرت
 ایشان باین فقیر زبان غیب بیان فرمودند که چنان معلوم می شود که در نظام منزل
 مانی الجمله ظلی پیدا خواهد شد پس ازین واقعه بعد از یک سال کسری زیاده

اینج صورت گرفت افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بطریق وصال
 بر ما محقق گشت که کپس سوخته است و آن شخص ششید است و آنکه علاج آن شیر است
 پس زود انرا اختیار کرد و شد چون بقصه بر می رسیدند آمد روز جمعه ساعت سه
 حالتی عجیب روی آورد و احساس همه یک جهت و یک روش شدند و خطابی بیج
 نزول فرمود که باز گردانید ازین شیر مقصود بود حصول پوست صبح آن از ان طرف مواد
 واقع شد و از آن وقت که خطاب نزول نمود اثر نقیانی که فیض و وزن بود چون
 بحباب تدلیات الهیه با نور منصوبه در عالم مثال یا ارواح سلف توجه نموده شد
 فی الجمله مضمحل میگشت و باز ظاهر میشد در نقصان روی نهاد و زرقه زرقه بالکلیه
 مرتفع گردید و اثر خارجش هم ابریل گردید و الحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان
 فرمودند که روزی بتقریبی چیزی اندک خورده بودم شب بخام بخاطر حافظ عبدی
 ناکهان افتاد که برای من شیر مایه پس آورد قدری از آن بخوردم و قدری شیخ
 دیگر ادا دم ویرا اثر آن خورد و بر سخت همان ساعت بروضو خواب رفتم پس
 آنحضرت راجع الیه وسلم بصورت روجه در واقع دیدم که بروش کلام
 روحانی میفرماید که این را با او شناده بودیم پس شیخ که آن عطیه عظمی را قبول کرد
 از آن سعادت کبری محروم ماند افاده حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه
 حقیقت بخت را از من منگفت ساخت در صورت نقطه نورانیه در نفس
 ناطقه که ششخان او احاطه می کند هر که با نسل آن متوجه میشود و بسین سمت او را محرم
 و معظم میدانند و بوی احسانها می نمایند و غایت و عظمت وی در مقامات
 و واقعات می بینند افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بتقریبی از خانه

خود بر فاسم و بجای قصد کردم پس در شمار راه یکی از ذکور و انماش مواجبه واقع
 که ظلمت عیان در روی مشاهده یافتند و الا ماشاء الله افاده شخصی از خلوات
 حضرت ایشان در وطن فوک که بسافت سفر بعد از استانه فیض ایشان حضرت بود
 بار بعین نشست در آن ایام کسب می بود که از هر چه کمال کردی قبل از بلوغ و نصیب وی و با
 ان از انجباب رتبه صدوری یافت و آنچه که تحصیل ان از احوال امر سفر نمودند در ضمن
 ان کلمات افاضه انجالی می نمودند که در عین مطالعه سر او از نامه ان حال ظهور میکرد
 حضرت ایشان فرمودند که در دو روزم ربع الاول بحسب دستور قدیم قرآن خواندم و در
 نیار حضرت صیحه علیه وسلم قسمت کردم در زیارت موی شریف نمودم در ان
 تلاوت ملا ایما حاضر شدند و روح پر فوج حضرت صیحه علیه وسلم بجانب این
 فقره دستداران این فقره نجابت انفات فرمود و در ان ساعت دیدم که ملا ایما
 و جماعه مسلمین دوری است که باز و نیایش ایشان صمود می کنند و برکات
 و نعمات از انجا نزل می فرمایند و تم افاده حضرت ایشان باری فرمودند که
 در زیارتش منطری آید که در عالم ناموت مدخلت کرده است و جوارش عظام
 ظاهر خوانند شد که چه در غیب و اعیه نصرت مله محمدیه است که ساعتی مثل
 قواره جوشش میزند و التی هم ضمن فنن در امور ملت و دولت پیدا شده اند که علاج
 آنها جز از تا بیدغنی منطری آید افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقع دیدم که
 حضرت قبله کاهی قدس سره بجان این فقره نشسته اند و مجلس توجه است و مقابل
 ایشان میان نور اندشت اند چشمان حوراکشاده که داشته است و در ادنی تاثیر
 که بروی ظاهر شود حرکت می کند و سری چنانچه چون مجلس توجه بروی قریب و از رسید

مشاهده آن حضرت
 بدون خواب

ان فرم

این فقیر آمد و بعد از فراغ آن سوال کرد که چشم ز ستن و سر جنبانیدن با من حضرت
 بود و نمودن این را من نگفته بودم الگانه تا نوشتی و ملال کردن گرفتند این فقیر گفت
 که منتب ب حضرت است توجیه بحال وی لازم است و توجیه حضرت بحال این فقیر معلوم است
 که زیاده از حد بیان است یقین است که بعد از اینی مبدل برعت خواهد شد الگانه
 التماس فاتحه کردم تا که خواندند تا شاد فاتحه گفتم در حق عبد انبی نیز الگانه گفتم بلکه عبدی
 انبوی کو با همراه وی دیگری نیز نشسته الگانه عناب سید فرمودند بر شخص که در مجلس
 توجیه مذکور بانی مشغول است و این فقیر چند اورا منع نمود متع نشد الگانه کو با در طاعت
 رفتند و چون باز بر آمدند جای که مبارک ایشان از جای نشسته بر نور الهدی باز
 توجیه فرمودند این با چشم خود با بنید و سر فرو افکنند و مطین نشست کو با در عین مجلس
 توجیه این فقیر در آمد خود است که بتواضع بر خیزد با ادبی حرکتی کند دست و سر شارت
 کردم که حرکت مکن افاده شیخ محمد عابد که مردی الگانه است و صوفی با منی در اصل
 از مردان ابوام حضرت ایشان است بعد از رحلت شان در خدمت حضرت
 ایشان مدتی فیض صحتها اندوخت تا که ازین جناب شرف اجازت ارشاد
 یافته وی نقل کرد که شبی در مقام شرف رویه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشسته
 گشتم دیدم که مجلس است بس عالی دوران مقام بس از صحابه کرام و اولیاء عظام
 مجتمع اند و دوران میان حضرت ایشان نیز حاضر اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 با کلیه ایشان توجیه اند کو با یکدیگر اتعانت نمیفرمایند در الوقت کو با حضرت
 ایشان برای کاری بر فاسته اند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه را بقیام
 برای تعظیم ایشان امر فرمایند و کو با آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در آن مجلس

خواب منضم کمال
 عظمت

خواب بر عقلت
برادرش عیب

سواي ترغیب مردمان بر نفی و توفیر حضرت ایشان کاری دیگر نیست افاده
حضرت ایشان فرمودند که شبی والده خود را بخواب دیدم که اشارت می کنند
بچشمه آراب که سبکی منفرست و گویا از عین بهشت است که اگر فلان کسی شیخ
اشارت کردند میان اهل البدر که برادر خود حضرت ایشان هستند ملاحظه کند
این چشمه و یاد بند و الایند افاده حضرت ایشان فرمودند که از بسیار فیاض گشته
که نفس ناظمه این فقیر را صورتی داده اند و علوم ان صورت علم تدبیر و علم خلق و علم
ابدا و علم تدبیر است که کلمات اربعه الیه اند و علم تهذیب نفس است و این علوم
ایمان نیستند که بیک دو صفحه نوشتن است آید بلکه هر یک علمی است بر که افاد
شیخ اعراب احمد بار جانام بیمار شد تب ریزه و مرض وی ممتد گشت وی شبی
بخواب دید که گویا برایت سید عبدالرحمن سفاف که یکی از کبار ساده آل با علوی است
در حضرت موت مدفونست زنده و حضرت ایشان تیز در ایام حاضر اند و سوره
ببین خواب ان بزرگ خوانند و اینکس سوره ملک خوانده پس هر دو فاتحه خوانند
و حضرت ایشان قدری صلوا بوی عنایت نموده فرمودند بخور که زوال مرض تو در
خوردن این صلوات بعد از ان بیدار شد پس بخدمت تبع برکت حضرت
ایشان آمده واقعه را تمامها بیان کرد پس حضرت ایشان تصدیقاً تلک الواقعه
سوره بسین تلاوت فرمودند و رای مکرر سوره ملک خوانده بنامه ان بزرگ
فاته خوانند و صلوا حاضر نموده بوی فرمودند بخور زوال مرض تو در این است پس
وی امر آورده خانه خود رفت بعد چند روز باز بهارفت ایشان رسیده آنها
نمود که اکلت الخلواد رالت البوی افاده شیخ اعراب سید محمد قاسم در ای

عرب

عرب که در شاهجهان آباد است سکونت میداشت ذکر کرد که بفتح عرب از
 ساکنان سرزمینی مذکوره در باب امر او ضعف سلطنت متفکر همان شب خواب
 دید که یاور درگاه شیخ نظام الدین اولیاء قدس سره حاضر است و گویا جماعه کثیر
 از حاضران در همان قضیه مذکوره متفکر اند و حضرت ایشان گویا صاحب اختیار اند
 و اشغال این امور بحضرت ایشان تعلق دارند پس انجماء بحضرت ایشان رجوع
 کردند و کمال نمودند حضرت در رقبه مزار حضرت شیخ قدس سره در آمده و با ایشان
 درین باب مشوره کرده قدری تبرک بفرستید بیرون آمدند و بهم کفایت
 کم یوم بگذریدی انفضاضم بحصل اللطیف الشان العالی افاده حضرت ایشان
 نمودند که در واقع دیدیم که خدمت آنحضرت صیحه علیه وسلم رسیدیم و مقابل
 آنجانب علیه الصلاه والسلام نشستم تحت آنحضرت صیحه علیه وسلم
 سه صوره مشابه افاضه فرمودند یکی صیحه که جنب عیسا و اسفل او بر دوپهن دارد
 و اعلا و ان عرض است از اسفل و در میان (عیسا) تا اسفل تدریج است چنانکه
 در جسم مخروطی می باشد و ان شمال نسبت خاصه آنحضرت است صیحه علیه
 وسلم دیگر صیحه مدور مثل طبق مستور زمین و در وسط آن عودی در کوز است
 و ان نسبت سالکان است که از جذب چندان بهره نیافته اند صیحه شنبه
 الا لکن ان عود بزرگین قائم است و ان طبق بروی مقعد و ان شمال نسبت مژده
 است که از مراتب سلوک چندان بهره ندارند و در ضمن نمودن این صورتها
 سه کانه الفاظ فرمودند که نسبت خاصه آنحضرت صیحه علیه وسلم است که
 طبقات مجرده روحانیه و مراتب سفلیه جسمانیه همه کمالات شماسیه خود

در آن آنحضرت عالم
 رویا و سعیت بطرقه قرا

متصف باشند و مراتب روحانیه قوی تر بود و پنج چیز از مراتب روحانیه باشد
 الا که او را در عالم نسیمه فلیفه و نمودی است مانند آنکه محبت ذاتیه را نمونه باشد
 و آن محبت افعال است و انصیا در روح را خلیفه باشد و آن سجده ظاهره
 و آنکه اینجا محبت را نیافتند و قسم اند قسیم مجدد و مانند که تکمیل مراتب
 روحانیه کرده اند دون ال مراتب النسیمه و وسعت ایشان در جانب فوق است
 فقط و قسیم سالکانند که تکمیل مراتب سافل کرده اند دون ال مراتب الروحانیه
 و وسعت کمال ایشان در جانب تحت است و پس چون این مؤلفه جلیله کمال
 جا گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تبسم کنان سر از صیب مراقبه بیرون آوردند
 و دو دست مبارک خویش برداشتند و اشارت فرمودند به محبت
 و مصافحه و این فقیر بر جاست در انوار الواسع سافه و دوست خود در میان
 دو دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهاد و محبت کرد بعد از آن از محبت
 چشم فرو بستند و این فقیر در حضور مبارک چشم بسته متوجه شد نگاه همان نسبت
 خاصه که سبب تفاعل آن داده بودند عطا فرمودند فاحصت بها علما و حالاً و الحمد لله
 و درین واقعه بیخ کلمه و کلام در میان نبود افاضه روحانیه بود با اشارت و فعل باید
 دانست که اول کلمه که بعد از این واقعه شرف محبت بان جناب حاصل نمود این
 فقیر بود و این محبت ثابته بود فالحمد لله رب العالمین و ایما بدوام الله افاده شیخ صدر العالم
 ابن شیخ فخر العالم ابن شیخ البکیر العارف بالله شیخ ابی الرضا محمد قدس الله
 التوبیر در واقعه دیدند که گویا مجلس است تبرک در آن حالت بدل ایشان از جانب
 حق سبحانه امری اتفاق شده که شیخ ولی الله مصافحه کن و حدیث مصافحه ایشان

فاحصت

مؤلفه

میفرمودند که مرا پیشتر ازین واقعه علم نبود که حدیث مصافحه با تسلسل مصافحه از
 روایت حضرت ایشان است پس در آن واقعه ان حدیث از حضرت
 ایشان شنیدند و مصافحه کردند و صبح آن شب بخدمت حضرت ایشان
 آمدند و واقعه را ذکر کردند و حسب الامر در شهادت پیران حدیث شنیدند و مصافحه
 نمودند افاده شیخ کمال الدین نام از اهل سنده بخدمت حضرت ایشان اعتقاد پیدا
 روزی بحضور کرامت ظهور حضرت ایشان رسید در آنوقت انجاب بر دل
 وی رنگی غیر ملایم که از جنس نجوم باشد یا معقول ملاحظه فرمودند بعد از آن چون
 تحقیق این معنی نمودند معلوم گشت که در آن ایام یعنی کتب کلام می خواند لکن تمام
 ولادت آن بروی غالب آمده افاده شیخ از اهل سنده مدتی در تلاش
 خدمت افنای بلده سه سربرد و از مراد بوی بمشامس رسید بنجاب حضرت
 ایشان آمده نیایش و اتجا کرد و توجی بحال او مبدول و شتر شارح حصول
 مقصودش دادند پس در چند روز خدمت افنای ویرایت آمد و بطرف
 بلده مذکوره مرخص گشت و از انجا دو جلد سنن کبری بهی بنجاب حضرت ایشان
 نیاز و استاد افاده فصل المدخان که مردی عالم خوش طبع است و در کثرتون
 مبارکی تمام میآرد و یکی از استادان سلطان وقت بود بنجاب حضرت ایشان
 آمده انماس نمود که برای مطلبی عرضی نوشته بخدمت پادشاه گذرانیده ام
 و امید قوی است که زود این کار سرانجام یابد زیرا که پادشاه صید بار پادشاه
 از خود فرموده که طبع بکنید و خود مرکب این امر شده اند لکن نردوانست
 که بر تمام مقصد دستخط خوانند شدیانه حضرت ایشان فرمود که چنان معلوم

که دستخط بر تمام خوانده شد اما در بسیار میجواید و پیر ازین منی استوارت رو نموده
ازیکه قرب حصول ان تیقن بود از این تقریبات واقع شد که بعد از ان
طویل حصول ایجا بیدار الوقت اعتقاد وی بحجاب حضرت ایشان دو باره کردید
افاده بکرو مردمان گفتند که اقاتب در شرف است و این منی را از اهل نجوم
نقل میکردند حضرت ایشان فرمودند که از روی وجدان این امر صدق ندارد
چون روز وقت دوید آمد فرمودند که اکنون این منی متحقق گشته بعد از ان چون از
اهل نجوم که کامل النفس بودند تحقیق کردیم چشم خیال واضح گردید که وقت شرف
از زمان ساعت بود که بخبر کرامت اثر اطلاع بخشیده بودند افاده حضرت ایشان
فرمودند که روی بطریق وجدان کشف خیال معلوم شد که افاضه صور الواع و ظهور
احکام آنها بر وجه آنم که درین عالم است خوانده ان کوکب مشتری است و افاضه امور
که تابع احکام انواع باشند بوجود عرضی لودیتی او مثل دلک مبلغ و خزانه ان زهره
است و کمال نفس ازین قبیل است پس نکشف گشت که از ادراکها تخلص
و خصوصیتی باز بره می باشد بعد ازین چون از طالع خود بطریق قواعد نجوم حسبت و جوی
واقع شد معلوم گشت که زهره را مدافعتی تمام است و استفاضه ده فرور زهره
باقول بعض صوفیه که می گویند همه اشیا مستفیض از ایشان کامل می باشند
شایان نیستی دارد زیرا که استفاضه جمع اشیا از وی بحسب ان وجود است
که فوق مرتبه روحیه است و استفاده وی از بعضی اشیا من حیث الوجود الروحی
المجسی فاده حضرت ایشان فرمودند که در ایام عاشورا جانب ائمه است
رضوان الله علیهم اجمعین مکررات معلوم شد که چیزی برای فاتحه ایشان

تحقیق

ذکر ایام عاشورا و فاتحه

باید کرد تا بران روشی پیروی از طراوة حاضر کرده شد و قرآن ختم نموده فائز ماند
 پس سرور و ابتهاج در نزد روح طیبه ایشان مشاهده افتاد و تیز ارشاد نمودند
 که چون در نزد روح طیبه اهل بیت رضی اللہ عنہم با معان نظر نامل واقع شد بحضرت امام
 جعفر صادق رضی اللہ عنہ امتیازی و کمیتی و عظمتی مشاهده افتاد که بان دلگ در دیگران
 معلوم نشد و حیان واضح گشت نسبتی که مخصوص اهل بیت است کویا از ملائقی افکار
 در آنحضرت تمام و کامل گشته بعد از ان اشیاء همان نسبت و تلوون بان ماند و پس دور
 اولیا اللہ سلطونی و الهی که در غوث الاعظم قدس اللہ سرہ العزیز معلوم میگردد و در
 یافته نمی شود افتاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در واقع دیدم که مجلسی است حاصل
 از ملائکه سفیله و ارواح بیغی مشایخ کویا در باب شیخ که سوای کلمه زبانیه از احکام اسلام
 بهره ندارد و اختلافی دارند که این را مسلمان توان گفت یا نه ما گفتیم که بیغی ایمان تصدیقی
 قلبی است و دل او را ازین بیغی مرکز خیر نسبت بزبان گفتن لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ
 چه سود دارد دیدم که ازین حرف من جمیع اهل المجلس تکدل و منقبض خاطر شدند
 و گفتند اگر کلمه توحید بزبان می راند چرا مسلمان نباشد که در اسلام انبیا هم کلمات
 می کند و معلوم شد که سرور این بیغی ان بود که ملائکه سفیله را بصورت اعمال و اشباح آنها
 میل و توجه تمام است و همین صورت و اشباح را منظور میدارند و بار و اج اعمال عبادان علم
 و اطلاع ندارند مگر آنکه از ملائکه علویه برایشان این علم ترشح شود که ملائکه عالیه را اکثر
 توجه ما برواح اعمال است افتاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار در باب حاجی تمبی
 در دل آمد دیدم که اکثر ارواح از ملائکه وغیر بزرگ ان تمبی تلون شدند و در آنها
 این بیغی سرایت یلغ کرد پس بیغی از ان ارواح صیغ گشتند که این بیغی بکس اظهار

ارواح
 مشاهده ملائکه و

نمایند بزودی وقوع آن صورت بنده و معلوم شد که گویا ارواح از اظهار آن در
 عالم منفذ گشته منقص و منقبض می شوند و همچنین روزی بتوفیقی از شیخ فی الجبل
 فاطر روی نمود و پاره کدورتی بهم رسید دیدم که قریب ده هزار ارواح نیز باین رنگ
 برآمدند و به نسبت آن شخص ناخوش و طول فاطر گشته افاده حضرت ایشان
 فرمودند که یکبار می دادم بر ذمه مالکیاری شده بود در باب قضای آن دعا کرده آمدند
 شب اتفاق افتاد که یک تراکت بی مان صند داده شد صبحی از وقت مراقبه دیدم
 که از جانب تجلی الهی که در خطره القدس است یک رعیف بدست مبارک
 روح کریمه آنحضرت صیال الله علیه و سلم باین فقر عنایت کردید در آن حال مشاهده
 میکردم که آن رعیف از فوق نازل می شود و آمده در من غایب شد و مقارن آنحال
 الهام فرمودند که یکسے نیاز باید کرد و برکت این فیضان شمر و باقی خواهد ماند بعد از
 فراغ مراقبه امثالاً للامر کیسے ستم پس ہمارو ز توحی رسید کہ قرض تم تمام ادا شد
 و دیگر نفعات و اجزایات را نیز کفایت کرد و امید است کہ طہور برکت ان ستر بیا
 افادہ یکبار شیخ از اہل ہوات بخدمت حضرت ایشان آمد و بیز فرمودند کہ با میان
 الوائقا سم ملاقات کردہ وی عرض نمود کہ ملاقات کت کردہ آم ان عزیز در ان لواجی
 بہ ہر رکی و شیخی مشہور است حضرت باو شان در ایجا ملاقات نمودند یا انجا لرعب
 بردہ بودند حضرت ایشان فرمودند کہ از نام و نشان شان واقف بودم تا ملاقات
 یہ رسید ہمین دم در دم انداختند کہ از احوال او شان استغفار کنم افادہ واقوعہ
 نقل کردند کہ شبی وقت عشا چون وقت مراقبہ شد حضرت ایشان فرمودند
 کہ ہر کہ مراقبہ می کیند در این مجلس نشسته ماند باقی سہ ہر چیزند کہ الوان مختلفہ قلوب

تا شتر صمدہ

خروج عادت

مادہ

حاضرین خاطر را موشش منیا زند پس مردمان از انجا بفرستند را وی گوید که شیخ سادہ
 لوی آتم در ان مجلس حاضر بود و بر این نیز گفتیم که تو ہم بر خیز حضرت ایشان ارشاد فرمودند
 کہ این را تکلیف نکنند کہ از طرف وی هیچ فعل نیست از شیخ کہ این کردیم حالت معلوم است
 اما تفسیح لاتی بیست شتر مناسب است افادہ شیخ بیست اندام از اہل تہ از
 وطن خود بطرف شاہ جهان آبادی آمد چون قریب بلدہ اجمیر رسید شیخی در واقعہ دید کہ جای
 است و در انجا مسندی رفیع و وسیع گسترده اند و مردمان التیادہ پر سپیدم کہ این سنہ
 کسیت گفتند کہ این مسند قطب زمانہ است و تو نیز بخدمت او خواهی رسید باید کہ از حد
 وی مستفیض شوی پس شخص در شاہ جهان آباد رسید و کیف ما اتفق کردیم
 حضرت ایشان آمد و مشرف بہ موت شد و موافق استند او خود فیضیاب گشت و
 خروج وی از وطن ان بودہ کہ ویرا با یکی از برادران خود کہ توبی و شروٹی داشت ناخوشی
 میان آمد و بود خواست کہ از وی جدا شد سرایہ حاصل نماید چون شاہ جهان آباد رسید
 در ایٹیا اول بکس کہ در جزر دو پیر رعایت خاطر ان بر او روی واجب بود ملک کو با از اتباع
 وی بودہ و در این ضمن از انجا بترکب عدم سعی در حق این عزیزیم بود آمد پس ازین
 جهت توقع ضرر از وی بفرماستہ بود این واقعہ را بحساب حضرت ایشان موصفا
 فرمودند کہ کار توانہ سلانجام خواهد یافت بستر اریکہ کہ متوقع بود حاجت او صورت
 گرفت و در وقت مراجعت بسوی وطن در شمار راہ بیض از اہل دول ملاقات العا
 افتاد از وی بکراس سب و مسلمانی از نفع غیر مترقب بہت آمد پس سالانہ
 بوطن خود رسید افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ در عالم شمال یکی از فرزندان خود جا
 و شروٹی تمام و عظمتی و اورا نتی عظیم مشاہدہ نمودم امید است کہ این معنی ظہور نماید

اصم

انترتقر

و در بعضی از فرزندان علمی وسیع معلوم میشود و از بعضی دیگر تقای نسلی اورا که نموده اند
 افاده اهل خانه حضرت ایشان را بیماری صعب عارض شد بعضی از خدا و رب
 رفع ان التماس دعا کردند حضرت ایشان فرمودند که حصول شفا مقدر نیست
 و عافانده ندارد صاحب مرض هم مکر مستندی این معنی نشدند حضرت ایشان
 همیشه در جواب تعلق میفرمودند تا دل شکسته نشوند اما خواص اصحاب ازین سرگناه
 بودند تا آنکه در چند روز همان صورت روی نمود که فرموده بودند و دو سه سال قبل از
 بیماری هم روزی تقریبی فرمودند که اعتماد بر حیات نباید کرد که این را مدت و دراز
 ازین کلمه مخاطبه سخت منقبض و ریخته خاطر گردید فرمودند جای بخش و نافرین نیست
 که این امر بدست ما نیست در این کلام محض اختیار از جای دیگر است افاده مصطفی خان
 که یکی از امداد وقت بود بیمار شد در آنش پیشش عزیزان اهل دل فرستند استعدا
 دعا و محبت و رباب شفا او میدادند پس بحاج حضرت ایشان آمده بلغمی دعا
 شدند حضرت ایشان فرمودند که موت وی ازین مرض محتمل شده بحالت ازو
 ممکن نیست فرزندانش مکرراتجا نمودند باز همین جواب فرمودند ازوا عرض نمودند
 که بر نفس این امر چگونه اظهار نمایم که در صورت کسر قلب او می شود فرمودند تا
 سیده باشند اما تلبیس نباید کرد پس در ایام معدود موعود موافق ارشاد ازین
 عالم رحلت نمود افاده شریف پیش حضرت ایشان آمده عرض نمود که فلانی میگوید
 که در ماه که او کذا انقلاب سلطنت خواهد شد درین باب حضرت چه میفرمایید
 فرمودند بالفعل خبری معلوم نیست که اگر اطلاع خوانند بخشید گفته خواهد شد پس
 بعد روز دیگر فرمودند که در واقع دیدیم که کو مادر و ازه البیت عظیم الشان و بالارکان

ایوانی رفیع دریا محمد شاه و دو کس دیگر از اسل قبله او نشسته اند و باو شفیع که
 چیز غریبی میدادیم و آن شخص قصد ایندای محمد شاه میداد و باوی گفتم که
 درازا این فایده نیست که درین هر دو هم غیر معلوم نمی شود پس محمد شاه را گفتم که این
 شخص عدولت این را برین و در آنوقت که یا محمد شاه سلاح هم در کمر خود میدارد
 اما حمله نمی تواند و از روی می ترسد و آن شخص نیز می خواهد که بروی حمله بکند مگر نمی تواند با
 محمد شاه در آن مجلس از صدمه وی محفوظ ماند پس چنان معلوم میشود که در این ایام
 که انکس وعده کرده انقلاب سلطنت هرگز نخواهد شد پس هم چنان واقع شد
 که فرموده بودند افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی مشاهد باطایفه روحانین
 که در ایشان قوای علمیه غالب اند اجتماع واقع شد از مذاق شان ادراک نمودند
 که میان معارف و حقایق محض تفریق و چرب زبانی است هیچ فایده ندارد و کار عمل را
 باز قوی دیگر که در آنها قوای علمیه غلبه میدارند نظر آمدند که میدانند آنچه مورد سلب
 کمال است همین تحقیق حقایق و معارف است و درای این همه قشر و پوست است
 بالجمیع لکل وجهه موهولها افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی مشاهد یکی را از
 روحانین دیده آمد که صورت روحیه نجابت نیکو بانصارت و طراوت میدارد
 باز برور زمان اجزای شیمی او روی با کمال آورد و این رونق صورتش بقدر آن
 پذیرفت تا که رقیق و باریک بماند چنانکه شکل گانندی است که ضخامت بزرگی
 جزو پیش ندارد یا تنها به ان است که از او شان چیزی برابر باشند پس اجزا
 صغیره او بر روی اب مشتمل بیکدیگر بی ایام با هم واقع شوند و از روی شکل تراچی
 کرد معلوم شد که سبب بقای انصورت تحصیل وی است در خیال و شش

مشاهده روحانیت

مشاهده روحانیت

و پس که پیش از ظهور او در ماسوت شده بود و اکنون هم چنان در اینجا متمثل است
 و همان را قوت ثنایی می نامیم پس اگر لحظه تعلق وی از اینجا منقطع کردی الحال شیوازد و در
 از هم پاشد و عقده هستی متفک کرد و نفاذ روری عبدالدنایی که بر تیری قانکی و نفا
 علم از ساکنان بخارا بود بحضور حضرت ایشان آمده عرض کرد که در واقعه دیدم که با شخصی
 بر ما دعوت کرده گریان ما گرفته مسجدی بر زد که در گوشه آنحضرت صیحه الله علیه وسلم است
 و گویا ما را از آن دعوت کرده ما را هیچ نحو چیزی و اطلاعی نیست پس پیش آنحضرت
 صیحه الله علیه وسلم را خواستند از باب اجتناب از مباحث ارت استعاره مقدمه نمودند
 و چون در خیال ما کذب ان دعوا ممکن بود پس سبب اینکه اگر آنحضرت صیحه الله علیه وسلم
 می بودند بحضور شریفشان این اقرا چه معنی میداشت مرا تردید شده پس عرض کردم
 که شما پیغمبر هستید فرمودند که اری پیغمبر هستم پس عرض داشتم که یا رسول الله ایچ این
 مدعی می گوید ما نمیدانم و ما را ازین مقدمه اطلاعی نیست فرمودند که والده رافع کن پس شلم
 نمودم و از مواجهه شریفه مرجع قهقری برگشتم در آن حال دیدم که بر منبر این مسجد که آنحضرت
 صیحه الله علیه وسلم در آنجا ایستاده اند حضرت ایشان ایستاده و عظیم فرمایند
 و با نفاذی که در خطبه ناموس واقع شده ند لکلم می نمانند چون ایشان را دیدم در این
 که بی شبهه این مجلس آنحضرت است صیحه الله علیه وسلم وان تردد بالکلیه زایل گشت
 افاده نسبت چهارم شهر شعبان سه خمین عبدالالف والایه حضرت ایشان در قریه
 بسیار تشریف آوردند و نسبت هم شهید مدکور شیخ غلام احمد نام از ساکنان
 قصبه بدانند که بر مسافت ده کرده از قریه بیست است جانب غرب در خواب دید
 که دوی و چند کس دیگر نزدیک مقبره شاه محمد راه که در قصبه مسطور ایستاده اند

و غنائی از جهت اساک باران که در آن سال بود میدارند و ازین بیخ حرف است
 با هم میزنند و میخوانند و میگویند طویل القامت خوش و جانانه از طرفی که چشمه بدین جاری است
 آمد و گفت که غم نباید خورد و اندوه نباید برد که دیر زوی زمانه در قریه سلامت آمده و
 ملاقات کرده می ایستادند تعالی در این ضلع بمن مقدم شان باران خواهد بارید
 و دیگر بركات نیز ظاهر خواهند شد داعی بعد بباری این خواب را بر فقهای خود اظهار کرد
 و مقتضای حسن عقیدت این رویار از مشرات الکاشفة منظر بركات قدوم منقین
 لزوم حضرت ایشان شد پس حسب دعای فدویت کیشان انجا میر تشریف از را
 داشته بعد دو سه روز رای بدکور میافتاد و آن حضرت ایشان کرد همان شب باران
 بمیاس بارید و در آن ایام خیدان اساک باران شد و بود که مردمان بالو شش شده
 بودند و فرار عان توکلایع المد تم در زمین خشک انداخته بودند چون باران رحمت بارید
 گویا تقابل مرده جانی تازه و میدارند شده این برکت عقیدت سرستان شکرانند
 بجا آوردند و منظر فیوض دیگر شدند فادامه در آن ایام حبه فرحام خان کبیر حضرت ایشان
 حضرت شیخ عبدالسلم الدنالی که والد فقیر کاتجروف اند و بودند که در واقع دیدیم
 که حاجتی از سر و جوان در قریه سلامت آمدند از آن میان شیخ بزرگ از ما استفسار نمود
 که در اینجا کدام است آنکه بر که اورا بنی بنی را صیال الله علیه سلم بنید در الوقت بخیر
 ایشان کیس را در دل خود نیافتیم گفتیم که سوای شیخ ولی الله که از انبیای فطرة در عباد
 و علم معرفت نشو می یافتند و علوم ظاهری و باطن را با عمل جمع نمودند کی دیگر را با این
 منزلت نمی شناسم وی گفت که نایان بدین ایشان آمدیم بعد از این سوال و جواب
 متنبه شدیم افاده در آن ایام که فوج منلیه میاید سادات بر آمدند بطرف باره معلوم

و قریب قریب بملیت آمد و نیزه زد پس ارانداشته نیست و غارت اضطراب
 بر فراط مستوی گشت حضرت ایشان فرمودند درین تکرر وقتی ظاهر شد که روح مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم داخل بیت انجباب توفیق حال فقیر و جمیع اطراف فقیر
 و نیز روشن شد که نور الهی در عالم اجسام بروقت ظهوری نماید ظهور تشریحی و ظهور
 تکوینی ظهور تشریحی مبتنی بر ضبط قواعد کلیه شریعیه است و ظهور تکوینی مبتنی بر اقامت
 مصلحت کلیه غیر مرامات قواعد کلیه و علمی که متعلق باول باشد علم ظاهر است
 و علمی که متعلق ثانی است علم باطن است بالجمله حسب لزوم تکوینی و علم باطن روح احدی
 بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم قوی تر نیست و یا ملا علی
 که سایر احکام عالم بر آنهاست ایشان از اعظم الفرقی اند و حسب نسبت او بدیشان
 متوجه شدن تریاق مجرب است اناده حافظه عبد الباقی نقل کردند که مدبران ایام که فوج
 علیه نزدیک قریب بملیت رسید ازین فرودشت اثر هم مخلصان مضطرب خاطر
 شدند چون شب ششم بعد نماز عشا وقت طلوع بجناب حضرت ایشان عرض
 داشتیم که حال بملیت چه خواهد شد از زبان کرامت بیان فرمودند که بملیت را
 هیچ دوکاس نیست و هم چنین بحال کبیر خود این عبارت ارقام فرمودند که انشا الله تعالی
 همه اجباب انجباب از جمیع افاضات محفوظ و مقنون باشند پس هم چنان واقع شد
 که با وجود آنکه حکم قریب ابادی قریه مذکوره اتفاق افتاد و از اطراف و جوانب عالم
 نقل رسانید و بشارت رفت این قریه همه وجوه محفوظ ماند چنانکه هر که ازین معنی
 اکراهی یافت تعجب نمود و بمحافظت حافظ حقیقی مشرف گردید اناده حافظ عبد الباقی
 نقل کردند که مدبران ایام که سید محمد خان سنهدی در خدمت حضرت ایشان آمده

تخصیص

تعمیل علم مشول شمال شرف ملازمت شرف نشده بودم روزی سید را ملاقات
 اتفاق افتاد گفت که از فحوائی بعضی کلمات حضرت ایشان چنان مفهوم میشود که
 ایشان صاحب باطن اند و لم می خواهد که ارادت بعیت کنم کفتم که خبردار باشید
 که این مقام شاه جهان آباد است و مشایخ اینجا چنین و چنان هستند شود که عیب
 العمی بدست کی افتد که اثر کار موجب حضرت شود بعد چند روز چون باز ملاقات
 سید گفت که و لم البته می خواهد که ارادت آرم همان جواب سابق دادم و اثر
 کفتم که اختیار شماست آخر سید ارادت پیدا کرد و مشول کردید چون آنا رحمت
 و شوق دریافت با ملاقات نموده گفت که فلانی آنچه می جستم یافتم پس کفتم که
 دانی زور خدمت ایشان سپرد پس ما را همراه خود آوردند و عرض نمود که این شخص
 نیز می خواهد که در سلک غلامان مسلک کرد حضرت ایشان همان لفظ بر زبان
 نیک تر جان را نندند که مادر جواب سید اول بار گفته بودم که شاه جهان آباد است
 بسیار مشایخ هستند لو شان را ببینید و این فقیر معلوم کرده متنبه گردید و قصد جا
 نکرد و بعد چند روز در سلک فدویان انتظام یافت و الحمد لله عیب ذلک اناده
 شوی سلطان حسین خان که مرید حضرت ایشان بود سپردی سخت بیمار شد
 و مرض و باقی عانت رسید وی بکناب کراست ماب آمده در باب دفع
 مرض لو تبصرع تمام در یوزه تو م نمود می نمودند که در ان باب در واقع دیدم که
 پیر زنی پیش ما آمده برای مریضی استند عاود معالجه نمود با مرا ای او بر او ندی
 یا بلوری چیزی از ایاست قرانیه و اسرار الهیه و شتم بوضعی که هیچ جا جایی نماند
 پس کفتم که پنج روپه نقد نماند بزرگان چنانچه یک روپه برای خوابه نشند مع جمع

اہل سلسلہ ایشان دیکھو برای حضرت غوث اعظم دہمہ اولیا سلسلہ ایشان
 ویک برای خواجگان چشت ویک برای اہل سلسلہ شہد درویشہ ویک
 برای ارباب سلسلہ شادویہ و شطاریہ مقرر کن و بجائہ خود لکھا ہوا این طرف منی را
 باب شستہ ویرا بنوشان روز دیگر نیز نیاز مقرر کرد ہم چنین کن و ایضا ہم ثانیست
 بکہ ایس از شفا پارسوہ رو بہ بان باز کردہ پیشس ما بیمار کہ شفا پی مریض نودران
 پس این واقعہ حضرت ایشان بوی نقل فرمودند سلطان حسین خان ہم جہان عمل آورد
 و طریقی نوشتہ عنایت فرمودند ہمین کہ سیر او دور و نزدیک شفا پی کامل اورا حاصل
 کردید پس نیاز مہود پیش حضرت ایشان آورد انعامہ شیخ شمس الحقی نقل کرد
 کہ یکبار در شاہمان اباد طالب علمی و سباطت والدین شیخ بدر الحقی از خدمت
 حضرت ایشان کتابی عازیت بردہ بود روزی حضرت ایشان مرا فرمودند کہ
 از ان طالب علم کتابی را کہ عازیت بردہ بیارید و مباحثہ تمام و تا یکید تمام درازند
 ان نمودند و فرمودند کہ اگر وی تعلق کند و عذری آرد ویرا کہوسید کہ اگر حاجت
 خواہد ماند بعد سے روز انشا اللہ باز دادہ خواہد شد پس صاحب اللہ شاد پیش
 ان شخص رفتیم و از وی تفصیلاً کتاب کریم دی در الوقت از مدرسہ برآمدہ
 قصداً خواند کردہ بود گفت کہ الحال نگاری میروم و کتاب نیز نمودن فرار شدہ
 کہم حضرت ایشان فرمودند کہ اگر باز خواہید خواست بعد سے روز باز دادہ خواہد
 اما الحال البتہ باید داد طالب علمان دیگر گفتند کہ این چہ معنی آرد کہ بعد سے روز
 باز دادہ خواہد شد کہم کہ ہم چنین فرمودند و سران ہمیدانم بالجمہ کہ تمام کتاب از ما
 گرفتہ آوردیم و وی چون بجائہ خود رفت و شب بہام مریض مہینہ گرفتار شد

و همان وقت وفات یافت پس روز سوم و از زمان وی در مدرسه آمده
در جبهه او بر چه یافتند از کتب و غیره آنچه از آن وی بود یا از آن دیگری که بخانه
آورده بود همه را از ملک وی الگاشته بردند و مالکان کتب عاریه هر چند داوطلب
کردند سود نکرد و نفع نبردند پس آن مقام همه طالب علم مدرسه گفتند که حضرت
ایشان محض کرامت فرمودند که کتاب خود طلبیده بودند افاده حضرت ایشان
فرمودند که نشی بی بی احوال جن ظاهر شد از آن جمله آنکه بی بی جن را از آن فرج پیدا
می شود مثل جنون پس منجذب می شوند بالطبع می اطاعت می آید و عاقل او محبت و عقاود
القیام و الشجره بی بی اوم چنانکه آنجا اب بی بی اوم بوی جن حالی از آن فرج در این
حالات نمی باشد شاهدت تلك اللیلة جماعته من الجن قد اعراضهم الجیون فاحر
و جمهم و خرجت من الانسظام و کاتبهم و ترکم عشا تریم کما تیرک بنو ادم مخالطة الی شین
و المجدورین فعلقوا عند ذلك نبال من الشجره و از آن جمله آنکه در عافرت آنفس جن
حاضر نمی شوند و لیکن تو هم ایشان بی بی اوم و غلبه ایشان بر ارواح بی بی اوم مشیخ
افاده حضرت ایشان باری زبان کرامت تر همان فرمودند که بنطری آید که در بارش
در عالم نابوت حلول نمود و جلوت عظام پیدا خواند شد تا نیار شد نمودند که
در عالم تغییر کلی شد بی است بدان معوره مثل دیهات و قوی و نسل و حراب
خواند شد و قوی مانند بودی خیره بالجله و اسپه کبری روی خواهد نمود که علاج ان از
ارکان سلطنت نخواهد شد مگر رفع ان همت صاحبه لان باشد و چنان بنط
یا آید که در شهر و بی که قاعده سلطنت و مستقر طاقت است افت زیاده تر
از همه جا است و در اولت وقوع این بیع پیش عامه الناس بسیار مستعد

سخنه

دگر بنامه دافا

می نماید نمود اگر چه عقیدتمندان روحیت نهاد این فرمودی اثر را کما لومی میدارند
 بالجمله چون سنه ثمان و اربعین بعد الالف والایه رسید فرمودند که شروع ان واد
 روی نمود پس بدایین عظیم شد تمام یارید که قصور شیده مندم گشتند و عالی
 تلف گردید بعد از ان روز بروز دواپی نرول میند و نذ و غینم و کهنی آمده میرشی عظیم کرد
 و خلقی را تا راج ساخت با وجود آنکه خود الهیت امو و سلطان وقت مقابله اش
 برآمده بودند همه را میگوید آشته قریب شاه جهان اباد رسیده قصد غارت ان کرد
 ازین منبع بر اهل شهر تنگه هر چه تا فریاد واقع شد و جری شدید بر کنار بلده روی نمود و مرد
 بسیار مقتول گشتند از ان برود بسیار از ان اوقات بحالت حاصل شد بعد وقوع
 این حادثه بعضی عقیدتمندان بحجاب کرامت ماب حضرت ایشان عرض نمودند که ان
 اوقات موجود بر این شهر همین بود که روی نمود و دیگر خوانند و پس بزبان الهام بیان فر
 مودند که این نبود بلکه ان دیدار است بعد از ان اتفاقا که شاه نورالدین روزی در شاه جهان
 اباد و تبریزی در شوق سلطانی رفته بودند چون از انجا مراجعت نموده بخدمت حضرت
 ایشان مشرف شدند حضرت ایشان فرمودند که حال اهل بازار چگونه دیدید ایشان
 عرض داشتند که بالفعل خود ما مون بستند ابانی الجمله وحشتی بنظر می آید حضرت ایشان
 لبان غیب تر جان فرمودند که این بازار ابلان حال می گویند که در اینجا جوهای خون
 روان شوند ازین خبر وحشت اثر سامان و بسیار استراب روی نمود زیرا که شوق
 سلطانی همه وجه ما مون بود و هرگز مظنه این چنین خوف و خطر نبود پس بعد یک سال
 از ان مقدمه فتنه ماور خراسانی برپا شد بجملا قصه اش است که وی اولابا هزار
 هزار شاک هجوم نموده کامل را که سرحد ولایت نهند و شان بود تاخت و تاراج کرده

اوف اوت مروان را بجان گشت و بعد از چینی بعضی بسیار با مروان ان و با حمله
 شاه مقدونیه کتلهای ضیق بدست آورده برهند وستان زیرش کرد و برودید و
 که رسید امر را بجا کرده خراب مطلق ساخت که قریب شهر کمال با محرش سلطان
 هندوستان مقابله اتفاق افتاد و مهاجرات تقایمی صیفین واقع شد مروان ایام بعضی
 معتقدان فدویت بنا و چون بباب حضرت ایشان استفسار مال کار این فتنه
 و ما عرض داشت نمودند بزبان قلم کرامت رقم باین عبارت ارشاد فرمودند که
 توشیح عظیم پیش خواهد آمد از حال امر سلطنت محمد شاه بجا خواهد ماند و سید
 کمال خان نیز درین باب عرض داشت نموده ویرا باین نظم جواب عنایت فرمودند
 که سلطنت تموریه رست پس نقل عظیم واقع شد تا که از فوج سلطان هند بچاه و
 نیل بوار شربت شهادت چشیدند تا بدید سپاه چه رسد که از حد حساب بیرون
 بودند پس ازین دست بردن ساکنان او بی باقی شدند بطور رسید بر بقیه اسب
 از شکند رعیتی تمام مستولی گشت اکثری که فرار نمودند با طواف و جواب غارت
 شدند و کشته گشته و باقی ماندگان را عساکر قتل با کشتن محصور ساختند درین
 میان عالمی اگر کشیکان برادر و سلطان وزیر مرد و اسیر شدند پس از آن
 سو که گاه کوچیده شاه جهان اباد رسیده داخل قلعه و قصر پادشاهی کردید و در
 افواج تعدی لب بلاد محورو غارت شدند شهر پائی بیت که بر دلق و خوبی تماشا
 گاه خلق بود و قتل عام شد و مردمان بشمار کشته شدند و خراب مطلق کردید
 حتی که چنگاه دران و یار دیاری کوای کرک و شمال بود پس مصداق ان کلمه
 که بلوان مثل دیهات و قری مانند وادی حرب خوانند شد و قریب یافت

و بعد از دخول شاه جهان اباد زور سیوم حکم قتل عام نمود پس از وقت صبح تا وقت
 سه پاس سپهر سواران فونزیری پیش گرفتند و هر جان داری که یافتند از آن
 و حیوان همه را جمع کشیدند تا که سک و کوه را بگردان میان نگذاشتند و شهر را
 داده بازار را راو گوشتها را پاک بپوشند تا که از گشتگان بپوشند تا برپا شدند
 و در بازار را مخصوصا در شوق سلطانی که بماندنی چوک مشهور است جوای چون روان
 گردید و قیامت موعود روی نمود و آن آنکه که بنظر خلق محفوظ تر از آن مکانی بود میان
 خرم موشه گشتند که مردمان را در روز از رعایت خوف عبور در آن جا شکل افتاد
 بستر تمام شهر را محصور ساخت چنانکه تنفس را امکان آمد و رفت و خروج و دخول
 شهر نماند و درین ضمن عالی از صوبت جویم مرد و از شدت تعفن و با افتاد و در آن
 میان خلقی جان بداد و جهانی روز با فرقت نهاد و آنها اخبار غیبیه که بر زبان الهام ترجمان
 جاری شده بودند بطور رسیدند و چون کار باید میرسد انجامید تحقق تشریفات
 ثبات سلطنت تیموری از عقول خلق بس بعد گشت و در آن اوقات چون ذکر
 انجین بیان می آمد هیچکس از عوام تصدیق آن نمیکرد بلکه از محاللات عقیده می انگاشت
 و از قبیل اقباء نقیضین میدانست و اکثر مردمان مورد و طوائف هم قد کند و گوید دیدند
 تا که قدرت قادر مطلق جلوه گرفته و آن متعجب سفاک تمام حراین و دغان جدید
 و قدیم چندین سلطنتها از جوهر زور و نوره و عروض همه را از پادشاه و امر گرفته و سلطنت
 بر محمد شاه مسلم داشته خود را در خراسان پیش گرفت و آن امر موعود بود آمد
 و الحمد لله عیادک و در ایام فتنه که جهانی در اضطراب و تزلزل بود اکثر عقیده تمندان
 در باب امن و حفظ خویش از اجانب در یوزه دعا و توبه و سبوت کردند همه را

عنایت فرمودند چنانچه بجانب حال کبر خویش از قام نمودند که انشا الله تعالی ما عاثران
 وان مهربان محفوظ خواهم ماند و شیخ محبت الدین بدلولوی را ارشاد فرمودند باید
 که بطرح و اطمینان تام باشند اگر خود تمام عالم آتش شود امید داری از کم حضرت
 باری انت که سلامت مانند و آرد و آید کیداً فجلاً هم الاخرین پس از فضل الهی
 بمن توفیق نفس نفیس جمع و البتہای انجاب ظاہر و باطن محفوظ و مومن مانند
 و محکمشک ضرور که ممکن و مقام حضرت ایشانت بهم و جوہ محفوظ ماند و
 در تمام شہرہایی که از صد مہر ان مفیدین فجار مومن مانند من مقام برکت نظام بود
 بسبب ظهور این آیات بنیات عقیدت فدویت کیشان و سوخ ارادت
 اندیشان بذروه حقیقین ارتقا پذیرفت و الحمد لله رب العالمین انما ہذا حضرت
 ایشان فرمودند از حوادث عظام این عصر یکی انت کہ در اواسط شوال و النعم اعلم
 قضای نازل شد عظیم و اموات و اجیالم شد بدعا عنایت و رقی محمد شاہ
 و شیح محمد زبیر شہیدی وفات یافتند و ہذا اول اشراط الحادۃ المستطیرة
 الی ثانی عیال کل شیخ و صوفی فی ہذا الزمان انما ہذا حضرت ایشان فرمودند قد
 کوشفت مراراً ان فی عبادہ سراً عجیباً یفضل فی تسلیم الی یوم التیامتہ او الی ما
 اللہ تعالیٰ کما امضی فی ابراہیم صلوات و سلامہ علیہ حکما فبری فی ذریۃ فلم یزل
 فیہم الکتاب و الحکمۃ و النبوۃ الی یوم القیمۃ و کما امضی فی افریدیون حکم فلم یزل
 فی ذریۃ اللک و السلطنت الی ما اشار اللہ و کما امضی فی مدحکرخان و تمور
 سوا فلم یزل فیہم اللک و السلطنت الی ما اشار اللہ و کذلک کوشفت ان فی
 و فی کتب و فی ذریۃ سراً مضاہاً اللہ تعالیٰ فہو یفضل الی یوم القیمۃ انشا اللہ الحمد لله

کہ این منی روز بروز ظہور می یابد و امید قوی است کہ عیال الوم الکل عروج و ترقی
 فرماید اقا حضرت ایشان فرمودند کہ شبی در منام دیدم کہ نسخہ توراتہ حاضر است
 بمقامی کہ ذکر در آن حضرت است صی اللہ علیہ وسلم مرقوم است کہ از ایشان
 در یک وقت جدا و مخالفتہ ارواح وقوع خواهد یافت پس ما کفتم کہ فی این کلام
 ان است کہ این ہر دو صفت در ذات ایشان کمال تواند بود نہ انکہ در یک
 ساعت صدور این ہر دو فعل خواهد شد و مثل همین تاویل تطبیق کلماتی کہ بظاہر
 مخالف قرآن مجیدی شناسند می توانند شد افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ
 در رمضان یکبار تلاوت قرآن کردم بازی خواستم کہ بجا تلاوت پیری از قرآن
 حفظ کنم درین اثنا از حقیقت قرآن قائلین شد کہ ہمہ قرآن حفظ در دل تو مرتب است
 اما خروج و ظہور او بفعل شرط بیک شرط است کہ یکبار قرأت کردہ شود بر یک
 کہ سلسلہ قراۃ او متصل باشد تا با حضرت صی اللہ علیہ وسلم و چون این شرط
 متحقق گردد در حفظ حاجت بخت و شقت تو ابد شد افادہ حافظہ عبد الباقی نقل
 کردند کہ روزی یوم السعیل بود و در سس مشکوٰۃ بی مردم بحضور حضرت ایشان
 حاضر بودند سخن در ذبیحہ شیعہ افتاد فرمودند کہ اہل قبلہ اند و پیغمبر ایشان در است
 باز فرمودند کہ در باب شیعہ خیری ما را معلوم شدہ است کہ بجناب آنحضرت صی اللہ
 علیہ وسلم سوال کردہ شد از آنجناب امر شد کہ از تامل در لفظ امام کیفیت ان
 واضح میشود تا قل کہ بید کہ من در وقت لکلمہ باین کلمات چشم سر دیدم نوزی ار سنیہ
 مبارک ایشان ظاہر شد چنانکہ افتاب از ابر بر آید و شعاع ان تمام در دو لویار مارو سنا
 میزند جنین ان نور منتشر گردید و تمام اہل مجلس در گرفت و ہمہ را نور گردانید

در شیعہ و امام

وہم یولم

و با هم میبخشد و تمام قلق و کدورتی در دل ما بود همه را ذایل ساخت و این از قبله آید
 قلبی نبود بلکه مشاهده بود برای العین و الحمد لله علیها و کلت انا نحافظ عبد البنی نقل
 کردند که شبی در واقع دیدیم که در کوچه و بازار انبوی عظیم است و سوار برای بسیار میکردند
 چنانچه پادشاه برای شکار و غیره برمی آید و از دعای میشود پس ما یکی را از آن
 سواران پرسیدیم که این از دعای چیست و بی گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 برای دیدن شاه ولی الله تشریف آورده اند پس از استماع این سخن ما را نه تنها
 سرور و ابتهاج حاصل شد که سبحان الله ما را دولت دیدار بر الوارث و روزگار
 است و ما قدر آن نمی شناسیم بعد از آن بشوق آمد بدیدار فانیض آثار آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم مشرف شوم بزحمت پس در همان حال بیدار شدم افاده حضرت
 ایشان فرمودند که در عالم شمال توبه واقع شد بمقابر خواجگان حقیقت که در توبه
 حقیقت مدنون اندان قدر سخنان و نورانیته دید شد که در میان نیاید کویا عباد
 شان عین صورت ذات است بجز بسیار روی نمود که این طهارت و عبادت
 اثری است در نورانیته اما این مشابهت لکن کویا این سخنان از جوهر نفس بر آید است
 بشرط طهارت و کل میر لاطنی که افاده حضرت ایشان فرمودند شبی در واقع دیدیم
 که برای زیارت حضرت شیخ نظام الدین اویا رفتم کویا ایشان نفس خود را دور کرد
 روی پر آوردند اسمراللون سفیدی کسن و فرمودند که غریب بخواهید در آنوقت بجا
 آمد که غزل خوانی بصوتی که ایشان را خوش آید از خود صورت نمی بندد اما امثال
 للامر ابابا ایها الساقی ادرکاس و ناولها تا دعبیت بر خواندم بسیار
 مخطوط و خوشوقت شدند و سرت تمام در روی مبارک و ایشان مشهور

گشت در وقت فهمیده شد که غرض ایشان آنست که گاه گاه اشعار با صوت
 حست باید بشنید افاده حضرت ایشان فرمودند که غم مصمم بر آن شد که که اخذ ای صبه
 باید کرد و در آن میان طعام و غیره آنچه لوازم شادی است بوفور بر چه تا قریب
 سرگام باید داد اما از اسباب آن سوای اطمینان قلبی بوعده الهی که بر تیسیر آن فرمود
 بودند دیگر چیزی نبود چنانچه لطف بر اینصورت انداخته یعنی از جوان استعدا و این عالم
 می نمودند پس حتی سمانه و تالی بفضل خود چنانکه دل می خواست هم چنان تمام آن
 وعده تا فرود و هر وقتی که حاجتی می پیش آمد قبل آن قدری که ان مهم را کتابت
 کند بی سرودی رسید کویا محاسبی آن ضروریات را شمرده و تعیین کفایت
 امر فهمیده میفرستد تا آنکه در روز فراغ کار غیر یعنی حاجات پیش آید و سرگام
 آنها در آن وقت صورت میسرند است پس همانروز یکصد روپیه فوج شد و آن
 حاجات بکفایت رسیدند و پیش ازین در این باب دور و یادیده بودم
 یکی آنکه کویا من بجانه برادر عزیز میان اهل الله بر نیل سوار شده متوجه شدم ناگاه
 چهری بر من افتاد و از مرد فرغ کردن من تقویت یکدشت ان چهر را بر گرفتیم
 و دورتر بر تانم و دید که کویا در این امر تامل و متفکر ناگاه و فینه از اموال حضرت
 والد قدس سره ظاهر شده است و از آنجا اسباب چربانند و رش و زور پیدا
 آند و از آن سبب ابتهاج تمام حاصل گشته افاده حضرت ایشان فرمودند که بعد از آن
 ایام روزی در واقع دیدیم کویا برای ملاقات مردی عطا الله نام که سالفه شمای
 بوی بود سواره رنم چون با وی ملاقات دست داد اسم اللون قریب بصورت
 موکل رسم یا و اب که از سابق او را دیده بودم دریافتیم پس حصول ملاقات

وی از پیش من بر خاسته جای بر رفت و مراد اعیادن خانه خود میداشت و پیرا
 چندرت بنام عطا الله ندا کردم تا که حاضر شد و دو روپه نقد نیاز ما آورد پس
 از وی یک روپه قبول کردم او مبالغه نموده دیگر را نیم نیاز کرد پس با لوقت بخاطر
 که چیزی فتوح خواهد شد اما بدو دفعه در تحصیل آن تلاوت اسم و نام را دینی
 پس در چند مجلس بعدوی که در کمال نداننده بودم بر خواندم و فتوح عم بدو دفعه
 افاده حضرت ایشان فرمودند که خواب شبی خواب دیدم که گویا وی
 در صحرا هست که در اینجا اشجار رزدا و الو بسیار اند و در تهیاد ضر و نماز استاده
 ناگاه او از بی از غیب نشیند که بجهت نماز توقف کنید و انتظار کشید که آنحضرت
 صیحه الله علیه و سلم تشریف می آرند پس دو سه ساعت توقف کرد و آخر تا تحمل
 یعنی حضار نماز گذارد و بعد از آن نشیند که آنحضرت صیحه الله علیه و سلم تشریف از آن
 داشتند و تنها نماز عصر خواندند در وقت نماز تمام بر تحمل ادار صلوة داشت
 لا کلام بر وقت شرف اقتدار با آنحضرت صیحه الله علیه و سلم روی آورد و بعد از آن
 چند دانه رزدا و الو گرفت و بجانب آنحضرت صیحه الله علیه و سلم از آنجمله چهار رزدا و
 برداشته اشارت فرمودند که باندرون بفرسید و مراد ذات خانه خود داشته
 دوران ضمن نمیده شد که میفرمایید برای دختر دوست محمد باید فرستاد حضرت
 ایشان فرمودند رانمی ندکور این واقعه را با ذکر نموده و بحسب نمیده خود بعبیران
 هفت روپه و چهار عدد ماشپانی نیاز آورد و ما بعبیران مجمل کفتم و دلالت باعمال
 خبر کردم و عرض ازین اشارت من بعد بطور پوست که ایما با عانت بود در کار
 خبر همه چهار اشرفی پس انویرنی اینکه این تعبیر فیه تشریب چهار اشرفی و ستاد

وكان ذلك تعبير روياء قد جعلها ربي حقا افاده جوامع محمد بن كراهض الخواص اصحاب
 حضرت ايشان نقل کردند که روزی حضرت ايشان از قیلوه لصف المبارک
 شدند و اثر سرور و محبت بر شیره مبارک درختان بود و بودند خواب دیدیم که
 بهما و کفار زقیم و مقابله کردیم ولیکن تو در انجا شبیه شدی و از ان سبب بسیار نام و
 مکدر بخاطر راه یافت و کویا لاشه ترا بر چار پای گذاشته و برادر عزیز میان اهل الله
 نزدیک تو برای محافظت مقرر نموده خود در تکفین و تخریب مشغول شدیم و زین اشک و
 اشکهای نظام الدین نام در رسید و مبارکباد نیست فتح و نصرت داد که شما کاری
 بزرگ کردید که بهما و کفار متوجه کشیدیم کفیم آری اما فلانی از ان ما شبیه شد ازین جهت
 حزن توی لاتی کردید و در این حالت می بینم که حق تعالی تر از زنده ساخت پس حجت
 و خوری نمود حیات تو موجب استعاط شد از نام بعد از ان بجای از تعیر این صاحب
 ارشاد فرمودند که موت و حیات عبارت از فنا و بقاست و حضور نظام الدین
 کتابت از رقیه علمی است که موجب رواج دین باشد و الله اعلم افاده حضرت ایشان
 فرمودند که باری در بلده شاه جهان اباد مرض چک بر تبه کمال رسید در ان ایام شبی
 در واقع دیدیم که کویا در خانه عزیز از سادات وارد کشدم وی گفت که شمار بر تبه
 برابر اسرار امیر المؤمنین حضرت رقیه علی کرم الله وجهه بر من کفتم بگو باشد پس
 مرا بوی مقبره برده در ان الیتاده شده گفت که درون این مکان بروید مرا
 کرد و خود داخل نشد پس چون در ان مقبره در آمدم تقص نمودم که زار شریف حضرت
 امیر کرام است پس کویا شریف جانب سردان مقبره اشارت کرد چون توبه نظر
 کردیم در انجا قبری ندیدیم لیکن روح مبارک ایشان نمودار شد و فرمود که ما شمارا

ذکر جناب امیر

: نه

چیری تعلیم بجایم که چون جایی جن ظاهر شود کویاران اشغال چمک مراد میدارند پس در
 دفع ان باین وضع توجه باید نمود وان یک طور نسبتی هست بود که تعلیم فرمودند و در وقت
 کویا چینی است که ازان طور توجه منجز میگردد بعد ازان ازین واقعات روی نمود
 پس در ان ایام بر که درین باب استمداد نمود بفضل الهی ازان آفت نجات یافت
 قریب صدکس بر جمع نمودند و شفایافتند اناده فاطمه عبد البنی نقل کردند که بعد از ان ایام
 سپهر من بعلت چمک مبتلا شد و مرض بروی شدت تمام غلبه نمود پس مفسط
 شده بجانب حضرت ایشان التماس کردم بحسب اقتراح ماتویدی غنایت فرمودند
 پس شفایافت باز بار دیگر باین مرض مبتلا گردید تا آنکه روزی دیدم که در روی جانی
 مانده و لطن من روح از روی مفارقت نموده ازین جهت اضطراب سخت کلوی
 من شد تا که کرمان داشک ریزان بحضور ^{حضرت} است ظهور ایشان آمد و طاقت
 اظهار ان نداشتم چون حالت ملاحظه فرمودند تمام تمام بخاطر مبارک راه یافت
 باز تویدی نوشته غنایت فرمودند پس برکت ان بعد دو ساعت حسن حرکت
 در روی ظاهر شد پس شفای کامل یافت اناده حضرت ایشان فرمودند که شب
 عرس حضرت شیخ ابوالرضا محمد قدس سره که در مقبره شان مکهام و سرودی و
 بردمان شوقی و وجدی بود در مسجد خویش بعدت نشسته بودم که یک پاره نور در دژ
 و گفتند که آنچه در انجا ذوق و شوق و برکات توجه روح مبارک شان بود هم
 شده این صورت گرفته که ارسال یافته و در همان اشغال نفس ناظمه را سریان در
 تمام عالم ظاهر شد و واضح ساختند که ان نور تابع ازان منبع است ازیه از انجا مکرر
 هم هست اناده حضرت ایشان فرمودند که یکبار چیری بی کیفیت از غیب ظاهر شد

و در صورت تمثل گردید یکی بصورت نور سیاه و آن در من حلوان گردید چنانچه در تمام
 اعضا و اجزای آن با حن انکشتان دست و پا برایت کرد و تمام بدن از آن تمثلی
 کشت و از روی جمعی و اطمینانی اتم روی آورد و دوم بصورت قطره مایه و آن نیز من
 در اندام فاده بدستخط مبارک حضرت ایشان این عبارت مرقوم یافته شد که
 وقتی این فقیر در بعضی خلوات صیفت شد و حواس پرکنده شدند در آن عت
 این دو سبب در خیال تمثل شدند بغیر سی و نعل بعد از آن نسبتاً اولیہ پوشش زد
 و غلبه آورد و ضعف را بکشت ستری بارکول المدخری و حاجی و وضعی و
 وضعی فی هواک دعائی - اما ان تری من قد اصابه علیل الهوی نیک و نار الصابہ افاده
 حضرت ایشان فرمودند که خادم اسم المد و باب را مشاهده نمودم جوانی اسود
 لباس صلی و صوفیه که مروی از راری است و در دایمی هر گاه که با و باب نداری
 نمودم من تنهیت می گردید و کویا عین لفظ صح می شنید و در آن ساعت معلوم
 کردم که خدام اسمارا با تمارت با بی خاص است و واضح شد که ایشان حاضر نمی شوند
 مگر در ساعتی که سیرت در موضع مشهود از فلک اتفاق افتد و با است که خدام
 اسماندایی آدم را سماع می کنند اما انبائی در ایشان پیدا نمی شود الا بعد رسیدن
 تر در موضع مشهود از فلک و معلوم شد که در دعوت اسماء حاجت نیست بموقع او
 فلک سوای اوضاعی که آن کافی است اناده خواهد بود محمد این که از خواص اصحاب
 حضرت ایشان هستند در نوایدی که ایشان مع کردند و آوردند که روزی مراقبه
 بعضی حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز در مراقبه برکات کثیره شامل حال
 ظاهر و باطن مشاهده انما و در علوم و اقهاران و نشر علوم و تصانیف خود و سستی

عظیم

عظیم مہمانیہ کروید الحمد للہ عیادہ بزرگ افادہ پیر در فریاد آوریدند کہ روز دیگر ناوقت بعد از
 فرمودند کہ امروز محبت الہی راجل نشانہ شاہدہ کریم کہ محیط جمع اطراف طائر
 و باطن است و استوائ این شاہدہ موجب وطو الجمان و و فوراً راحت کروید الحمد للہ
 عیادہ حضرت ایشان فرمودند کہ در واقعہ دیدیم کہ در مقامی حضرت والد صاحب
 قدس اللہ سرہم الویر تشریف میدارند بخدمت ایشان رفتم و کاتب الحروف را
 فرمودند کہ گویا تو ہم در آن وقت حاضری پس حضرت والد لطیفی قصہ و حکایت
 میفرمایند کہ صورتی از قصہ ساختند و در وی صورت قلب بغایت براق ظاہر کرد
 دوران قلب بھی است موزون نہایت خوشنما پس ہر کہ بوی تو ہم شود از وی صفا
 و صفا استفادہ نماید پس ما کہیم کہ باین قباس ہر شخص کہ لطیفہ انا در وی متیقظ باشد
 خیاچی انانیہ کری در آن ظاہر شود ہر کہ بوی تو ہم می نموده باشد وی ہم بزرگان
 زکین کرد و گویا از آن قصہ مراد میں بودہ پس در آن ساعت از رعایت کثوق
 بکامین غالب آمد و حضرت والد قدس سرہ نیز اشکبار چشم مبارک نمیشد
 پس ہمدان حال بدیدار کردیم افادہ سست و حسین بعد لائف و المایہ حضرت
 ایشان اعطاف اربعین قصد فرمودند در آن ایام فیض انتظام معارفی بس عظیمہ
 و حقایق نہایت رفیعہ از تحقیق احسام و نفوس املاک و ملائع و عقول و عوالم
 جان و ابدان ثمالیہ و اربعین حقایق لطیف بارزہ و کمانہ السانیہ و بیان کمالات
 نما و تقابیر یک و تفصیل کمالات السانیہ بحسب ان لطائف و از توضیح احکام
 توحید ذاتی و حقیقہ توحید وجودی و تفصیل حقایق طب ارشاد و قلب مدار
 و رجال الیب و از حکایت مقالات ملائع و از تفصیل مرارات حضرت

تجسس اعظم که از انحضرت معارف است در آن اوقات فیض سمات که افاضه فرمودند
 و انهارا در سبک تحریر انظام بخشیده داخل تفهیمات الهیه نمودند چه بیان نموده اند
 که زبان را طاقت بیان آن نیست و ممد در آن ایام برکات ایام روزی این عالم
 که کاتب حروف است شرف اندوزی حضور میداشت بزبان کرامت ترجمان
 خطاب فرمودند که این علوم ما از علم حدیث و غیره چنان معلوم میشود که در اولاد و مالی
 السباقی خوانند ما ندوم چنین در اولاد و الویاء روزی خطاب فرمودند که در بعضی اولاد
 السابیه نقطه از اقصای نقاط محسبیت در رعایت شعثانیه محادی برزیه اولی
 از برزات تجسس اعظم بلکه انموضوع ان برزیه می باشد و در حقیقت توان نقطه موجود
 است و تطفلی میدارد و باین بشارت فخر که شکران از حوصله استعداد برو
 نوارشها فرمودند و میربشی باین العاشین که این عقیدت کیش سجادت حضور
 مستعد بود خطاب شرف ساخته فرمودند که در پروردیوم جمعه که ثالث عشر
 رمضان بود بعد نماز عصر قبل مغرب ساعت مرجه تکشف شد میخواستیم که در آن
 وقت باین منی اطلاع بخشیم اما ساعی لطیف بود که آن شد که این امر را وقت
 نخواهد کرد پس این را موقوف داشته در باب ظهور تاثیر و حصول ثمرات دعائی
 که تبارکی مصنف شده و با اعتصام الاین بحمل الدبذریه توسل وی الی اللد موموم
 کشته و رقی متصمان سوال نمودیم و در باب اجاب خصوصا و عموما در حق اولاد
 خویش و بعضی اصحاب دعا کردیم و از انجمله خواج محمد امین و این خاکسار را منصوص
 فرمودند پس ازین بشارت عظیمه ارادتگندان فدویت نهاد را اعبیدای قویه
 روی نمود و ممد در آن ایام محبت فرجام شب اولی از او تار لیالی عشره کثیره رمضان

مصنف

قریب

قریب نصف لیل حضرت ایشان در استراحت بودند فرمودند که در تمام دل خود را
 انجذابی تمام یافتم و در همان حال معلوم شد که ساعت برکات و وقت قبول
 و اجابت است و همین منی سب بیداری از خواب کردید پس در وقت دیدم
 که ساعت صغیر است اطلاع دیگر از دوست ندارد و وقت این امر را برنجی
 نماید لهذا از آن امر عرض نموده بدعا مشغول شدم تا جایی که ازین منی مستمندان
 حضور را شرف اطلاع بخشیدند سبحان الله که کار محبوبان خدا از کار اهل عالم است
 اگر در خواب هم باشند خود بیدار فرموده از ایشان دعا طلب اند و سوال کنند پس از
 اجابت فرماید لکنه لذیذة من لم یبق قلبه بیدار و وقت ارشاد این منی فرمودند که در لیل
 ایتم برکات معلوم می شوند پس لیل ثانیة من اولاد و مار حانط عبد البنی که از جناب
 حضرت ایشان ملقب بجا فط عبد الرحمن اند و از خواص اصحاب آنحضرت اند از
 اعتبار شب نشان ظهور برکات دادند و حاج محمد امین را در ساعتی که خواب زفته
 بودند برکات و جذبات آن شب در گرفت و حاجی عجیب روی نمود بیدار شده
 خطها گرفته باز استراحت نموده در عین خواب فیوض و حیثیات و خسته ها و خوش
 خوابی بیداران خوش بود کارهای بکیان و نقل کردند که دیدم در عین خواب
 گویم حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم حاضرند و من کیفیت برکات شب قدر
 بیان می کنم و حضرت ایشان تصدیق فرمایند پس چون این ماجرا را بجناب حضرت
 ایشان عرض داشتم فرمودند که حالت شما صادق است و حافظ عبد الرحمن
 از کیفیات آن شب نقل کردند که هیت فیکم شود شد و بود و آثار ارواح افلاک
 و نجوم ظهور نموده و نوبه حضرت تجلی اعظم در ضمن افلاک وقوع یافته و تولد امور

خبر این واضح شد و وقت سحر ظهور روحانیات منتشر شده بود حضرت تجلی عظم
روحانیت را با سعادت نسیم فرمود و گفتند که بدعا دینی اصحاب حضرت مشغول
شدم و خواهم محمد این را دیدم که فیض ایشان را اعطاء کرده است که با مسقئ انداز
دعای ما و فرود آوند که چنان معلوم شده که شبی عظیم و بیکرم باقی است پس تاریخ
سبت و ششم رمضان بعد عصر حضرت ایشان را قب نشسته بودند و استغراقی عظیم
داشتند و این خاک سرد و خواهم محمد این سجادت مواجبه مستعد بودند و دیگر یاران در
حلقه جلوس میداشتند پس قریب بمغرب سربارک از مراقبه برداشته بزبان
فیض ترجمان فرمودند که این شب آینده نیز مورد برکات است و این خاک را رابه
تشریحی که فوق از قابلیت و بیات وی است نواختند پس آن شب که
سبت و ششم بودند چون در آمدن امتباران اوزار و برکات ظاهر و باهر بودند و بركات
سارک خود اختیاران فرمودند و از فیض توجیه آنحضرت هر یک از اصحاب بمقدار
استعداد و پیش از اوزار و برکات آن شب خطی حاصل نمود و حافظ عبدالرحمن که
بجرب استدعای این فقر در آن شب دعا در باب اولاد و اجاب این نیازمند
می نمودند در الوقت معاینه کردند که کویا نوری ازین فقر ظاهر شد و بصورت درخت
که در شاخ دارد مثل گردید و همگی آن نور در بر و در شاخ ظهور نمود باز یکی شده
افتاد گرفت و در همان آشنای صورت دیگر ظاهر گردید که یک سلسله است ممتدا
(نقطه الزمان و قیام قیامت و حلقه ای ان سلسله با هم پیوسته اند و در هر حلقه ^{صلیها})
متشعشع و در ضمن ان فهمیدند که این سلسله اولاد و غیره است و این فیلهای غیا
شایسته آنهاستند و این فیلهای عظیم است و در بعضی شان مع ذات بخت

سعد

وجه اتم موجود است دوران وقت نیز معلوم کردند که در اتصال آن سلسله فیضان
 و صباح آن باین شایسته این فیرا مفاخرت بخشیدند و چون این قصه حضور حضرت
 ایشان مروض شد و نمودند که این حق است انشاء الله تعالی هم در آن ایام فیوض آرام
 خواجہ محمد امین در مراقبہ صبحی بواجب حضرت ایشان مراقب نشسته بودند کہ باین بیمار
 مہم شدند کہ تجا و رکاعیدی کہ کلام حق در وی نوشتہ شود و بہتر بندہ کہ صورت ما
 در وی ظاہر شود و بجانب حضرت ایشان مروض داشتند و بتصدیق آن از اینجا
 بیاجی کشند و ہمدان بیای متبرکہ شبی بعد تجدد خواجہ محمد امین قصیدہ الطیب النعمانی
 مدح سید العروب و العجم کہ تصنیف حضرت ایشان است بصوتی یلح خاک کہ نامش
 معتقہ است می خواندند از استماع الوقت حضرت ایشان بسیار خوش شد
 و چہچہان بزجمع مجاوران استمانہ جوہ شریفہ میگذشت کہ ہم جمعیت حضور ہایاقتند
 عیا الصباح ان خواجہ موصوف مورد عنایات بگردان شد و دریلہ افرہ بعد تجدد خواجہ
 محمد امین حکم آنکہ خوشتران باشد کہ سردبران گفتہ اید در حدیث دیگران در
 آیات مسنوی مولوی مغوی اشواق قلبیہ خود بجانب حضرت ایشان بصوتی بسحرین
 مروض داشتند وقت حضرت ایشان نہایت خوش شد و وجدی تمام روی نمود
 در آن حال برکت اشمال خواجہ مدکور راوارشہای بس عظیم فرمودند و دوران ایام
 کرامت الیام اچہ بر این صنیف از علوم و معارف ظاہر و باطنی افاضہ فرمودند
 شکران از حد و عد برون و افزون است فذلہ الحمد علی ذلک حمد کثیرا طبیا مبارکافہ
 بالجلد ازین اربعین فیض آئین ہر روز دل او فرود و ہر شب روح را پمانہ طرب
 خلاصہ عمار و زبیدہ روزگار جہہ سایان استمانہ مکتف منع الشرف آمدہ

بر فغلی خوانند

الحمد لله علی الآله والشکر علی الخلق افادہ خواجہ محمد امین ولی اللہی نقل کردند کہ روزی منو
 مولوی روم برای مطالعہ حضرت ایشان با نذرون محل سرای برودہ بودند وقت
 شام ان مراد اعیہ مطالعہ آن پیدا شد اما طلبیدن ان مناسب ندیدم پس ہمالو
 نسخہ مذکورہ غایت فرمودند و این مرحمت نمودن محض از راہ اشرف بر شوق
 بالود افادہ خواجہ محمد امین ولی اللہی نقل کردند کہ در بعض ایام خیابان اتفاق افتاد کہ کسی
 در محل سرای حضرت ایشان بعضی نوان را پی ترساید حضرت ایشان فرمودند
 کہ شبی بخاطر رسید کہ بر فاستہ وضو ساختہ چیری بہت دفع ان خواندہ دوم کردہ
 پس چون باین تیرہ بر فاستہ نمود وضو کردہ بودیم کہ چیری تیرہ و سیاہ ظاہر شد و در
 یکزیر ہاد کلونی بدست آوردہ دنبال او رفتہ وی پیشش پیشش میرفت تا کہ بدروازہ
 رسید و آواز واکردہ در بکوشش آمد و لو بدر رفت چون دروازہ را تفحص کردہ شد
 بستہ بود بازار الوقت ان ریب بحکس را نوشتن نداد افادہ حضرت ایشان
 فرمودند کہ بر بابانی فتح نمودہ اند و یکبارگی اسماء حسنی و آیات عظمی و داعیہ تیرہ را در
 کنار من نهادند کہ این عطیہ ماتست در تصرف اما ہر آیتی و کسی و دعای مشروط است
 بشروطی کہ در قاعدہ نمی کنی بلکہ قاعدہ ان انتظار عالم غیب است چنانچہ در حالت
 استخارہ می باشد تا از عالم غیب بکدام آیتہ و اسم اشارہ می رود همان آیتہ و اسم بطوری
 از اطوار مقررہ نزدیک اہل این فن تلاوت باید کردہ افادہ حضرت ایشان فرمودند
 کہ چنان واضح ساختہ اند کہ برکات عظیمہ با ولادما و اصحاب ما شامل شدہ اند
 و معلوم میشود کہ این مینے شرفی سلسلہ الی ما اشارت تعالی باشد و حضرت
 والد قدس سرہ بار بار فرمودہ اند کہ سلسلہ ما تا قیام قیامت خواهد ماند غالب کہ

ادعیہ

ادعای بقای نسل

اشرف نفس

اثر نفس شریف ایشان بهین وضع ظهور یابد افاذ حافظ عبدالرحمن نقل کردند که وقتی
 در واقع دیدم که گویا حضرت ایشان متصل محراب مسجد نشسته اند و ما بشرف حضور
 مشرف هستیم پس سویی یا متوجه شده فرمودند اولت طریقتا فعلت ثم
 دولت و پروردست مبارک با اشاره بیعت گشتاوند پس فی الحال دست
 خود را میان دستهای مبارک ایشان در آوردم و در آن حال میبایستتم که ازین
 بیعت خصوص خاصه اراده فرموده اند زیرا که از سابق بشرف بیعت مشرفم
 پس در آنوقت دیدم که صورت خوابه نقشبند قدس سره بر سر حضرت ایشان
 حاضر است و گویا حضرت ایشان در این داعیه مغلوب اند و غیر حال هویدا است
 و آن تغییر در من هم اثر بلوغ کرده پس در آن حال دهن مبارک خود را بر دهن بنده
 نهاده مگر فرمودند اتریب اتریب و در آن وقت بیخ ازین لفظ چنان مفهوم نمود
 که فرود برانصیوره را پس باین تصرف دیدم که انصورت درجه بدرجه پایین می آید
 و من اثر از ایشان کشیده و روی برم و ایشان القا میفرمایند تا که از راه هم داخل شد
 تا اینکه رسید پس از آن هنگام بدتاست که تاثیر آن تا حال در خود می یابم و الحمد لله رب
 العالمین افاذ حافظ عبدالرحمن نیز نقل کردند که روزی وقت نماز فجر که حضرت ایشان
 از صلوة فارغ شده براقبه نشسته بودند در مسجد رسیدیم و دیدیم که حضرت ایشان
 خلاف معمول چشمهای مبارک و کرده نشسته اند و سجه بدست گرفته و الوار ثغاب
 در شان از زمین بسین و سایر اعضا حضرت ایشان می جوشند چه گویم که لوردا
 الهی بودیم در نهایت عظمت و فحامت که چه وجه تعریف و توصیف آن
 ممکن نیست با وجود آنکه بی اقسام الوار را می شناسیم و باصناف آنها آشناییم

مبدیستم اما کاهی انقسم نور منک شده کرده بودم از غایت لمان همین که یکبار نظر
 من بر ایشان افتاد باز طاقت نظر مگر نماند در آن ساعت اندیشه کلویک شد
 که اگر همین صورت خواهد ماند ما را امکان حضور بی نخواهد شد و چنان ظاهر گشت که
 دعای حضرت ایشان در حق هر که مبدول شود برکات کثیره مینماید اگر مصادقه وقت
 باشد یک دعا کافی است که مدعوله را برکات محوسه محیط میکند و در اکثر شیخیه
 سعادت از بی بربری کرده توجیه در دل ایشان جادو چنانکه استخوان وی بخاطر مبارک
 صد بار گذشت و مطلوب و مقصود او محفوظ خاطر شریف گشت لامحاله این معنی
 در آن عالم سببی قوی جهت انجام مطالب وی میکند و دیگر منظور نظر کما اثرات
 باشد در کس باشد زرد اما بشرطی که اولاد دور گوشه دل فیض منیرال راه یافته
 باشد و با شغال طریقی مشغول و محبت اجناب مشغول و مشغول افاضه و منبیا جزئی
 که سبب ان شرف قبول خاطر باید گشته باشد و الله اعلم بالصواب افتاد حضرت
 ایشان و مودند که باری در شرف رهبره و در ساحت و در اکثری اتفاق افتاد
 و بدو کس از سوان و اله نمود آه بعد چندان بر دو مرضی شدید هر چند معالجه مداوا کرده
 سودمند نمیداد بلکه روز بروز آزار آشنه او می پذیرفت و سبب این معنی معلوم
 اخرا روزی آن هر دو اکثری پیش ما از آنها شکایت اعازیدند و کلاه از مد
 گذرانیدند که ما را بی شرط طهارت استعمال می کنند و حرمت ما با نجی از ندم ما از
 معنی نجاست قنادی هستیم و سبب مرضشان نیز همین است پس آن سوان را
 بخلع آنها کردم و از او شان گرفته با خنیاط و پاکیزگی داشتیم بعد از آن هر دو شفا
 یافتند پس تا کبید کبید نمودیم و بشرط کردم که بدون طهارت برنگردانگشت

ندارند چون شرط بجای آوردند یکی از آن هر دو قائم که بابت شرف تملک مصداق کرد
 و سال پیش گرفت اما آنچه بابت زهر بود و شکایت وی از دیگر زیاده
 نجاج و بی بمصافه میل نکرد چنانچه چندی از قائم کم شد و بعد ایام محدود در حسب
 بعضی اصحاب درآمد و کویا رافع بماندن پیش متعلقان اندرون حرم بود بانظور
 با خود داشته شد و شخصی دیگر هم مثل این قائمی ساخته و در استعمال آن احتیاط
 بجای آورده ان قائم نیز بابت شکایت وی کرد و چنان معلوم گشت که روحانیت
 گوئی که در شرف آن قائم ساخته می شود در آن مورد میگرد و واضح شد که در حقیقت
 ان میل لطهارت است افاده شخصی میرافضل نام نقل کرد که زیارت حضرت سلطان
 المشایخ بسیار میرسیم و نزدیک فرار شریف شان بی شستیم یکبار ما را در میان
 خرقة عنایت فرمودند و تبرکی دیگر رحمت نمودند پس ما عرض داشتیم که در طریق
 جنتیه کدام بزرگ بیعت کنیم فرمودند که پشاه ولی الله پس از مردمان ارحام
 و نشان ما حسابین نام استغفار نمود مردمان ما را نشان حضرت ایشان دادند
 و نیز خبر غیری از محمود را و ابی سهند که بهین نام موموم بود دادند پس ما را تردد
 واقع شد که کدام کس ما را اشاره شده درین نشان غیر سهندی ازین
 جهان در گذشت و باز از جانب سلطان المشایخ اشاره بطرف حضرت
 ایشان کشید پس ما قریب بجناب حضرت ایشان شرف بیعت حاصل نمود
 و بمقصود حسب استعداده و اصل گشت افاده سه الف و مائت و سبع و بیست
 حضرت ایشان قصد اعطاف اربعین فرمودند و صفائی آگاه عرفان پناه شاه
 نورالله از قصبه بدانه که اقامت گاه شان بود و این عبودیت زمین را که گاه

حروف است از موضع بهیبت که وطن وی است بجز به کرم و لطف کشیده
 باستانه و شش شاه مسکنت بیع الشرف باخیشیدند و خازن نورسین خواجہ
 محمد امین و بی اللہی خود ملازم این بیت اشرف بودند و خواجہ ابوالخیر شیرازی نیز
 مشرف بشرف ان اعکاف کشند و عزیز می دیگر الضیاء مستعد این سعادت شد
 پس چون وقت جلوس اعکاف حضرت ایشان برای رحمت زیارت
 مزار پر اسرار از والد ماجد حضرت شیخ بزرگ قدس الدرہ العزیز تشریف
 بردند و ساعتی بواجہ قبر مشغول شده ایستادند این عقیدت نهادیم در آن مقام
 شرف صنوبری میداشت در آن ساعت در مجلہ صورت کریم حضرت شیخ
 بزرگ متراپی شد کہ گویا بجوی است بی کیف و در آن بحر حجاب و ارا انصاف
 نمودار است و جان است کہ محض صوز پی است جوہ یعنی نمودی است بی بود
 بر چه است آن بجوی کیف است و پس اولد اعلم بحقیقہ الحال پس در شب
 اول یامانی از اعکاف شاه فرامد در مشرہ دیدند کہ گویا حضرت شیخ بزرگ
 قدس سرہ قدیمی کلان پر شیر برای حیافت متعکبن و ستادند پس حضرت
 ایشان لول از ان شیر بیات امیدند بعد از ان دیگر ان را عنایت فرمودند
 پس بر یک اشامیده سیر شد و بقیہ در قرح بماند پس حضرت ایشان
 خواجہ ابوالخیر را مرحمت نمودند کہ سیر شده بنوشند پس خواجہ مذکور بنوشیدند
 و سیر شدند و قدری باقی ماند باز تا کید فرمودند کہ تمام بنوشید اولد اشامیده
 عند سیری آورده بار ما اتفق تمام را در کشید پس تعمیرش خان طہور یافت
 کہ خواجہ موصوف در اول اعکاف شریک شدند چون دوسہ روز بر آمد مرض

متمم

با ایشان

یاوشان عارض گشت لاچار مضطرب شده بزرگاسته بخانه خود فرستند و بعد چند روز
 بفضل الهی شفا یافته باز آمده از مصنف رمضان فیض اندوز اعتراف شدند و در
 بعض شایعات به تنفیض تشریف یافتند و در مبادی اعتراف شاه لور آمد
 فرمود که در عین ادای صلوة المغرب عالمی از عوالم مثال که لون ان ایض فحلط بحرۃ است
 مشاهده کردم که در ان علم حقایق اشیا و مابیته منبها و صفایق عقاید حق و حقایق
 احکامی که به تبدل ظل و ادب ان تبدل نمی شوند بغیر اعتبار صور خارجیه مشاهده افتاد معلوم
 که در اینجا تکلیف متعلق به چیز نیست و گویا از مشاهده همان عالم بعضی برفع تکلیف
 قائل می شوند و رابع رمضان وقت ظهر خواص محمد این نماز مشغول بودند که شاه لور آمد
 مشاهده نمودند که یک نوز است که بخوابد کورا حاطه کرده و بقوت همان نوز جمع
 حرکات ایشان بجایگی و نوری ظهور می نمایند و ظن کاتب حروف است که ان نوز
 رحمت الهی است که بسبب سی ایشان در بیض مودات حضرت ایشان
 و سرانجام اکثر خدمات انجمن مشمول شدند چنانچه کلمه حضرت ایشان که در بعضی
 اوقات خواص موصوف بان شرف خطاب یافتند که شمارایی شبه جوارح خود را
 بشارت ازین منبع میدهد و العا علم بالصواب و نیز در ان ایام سعادت و کام شاه
 عرفان نیاید گفتند که در یکی از صلوات مغرب بعضی اطلاق جمیده و شمایل جمیده حضرت
 ایشان منظور شدند و ازین جهت اطمینان و سرور در قلب دور تمجید قرار یافت
 من بعد در تمجیل آمد که حضرت مقدس مرتبه جامعیت میدارند شاید که استمداد
 از جناب ایشان در هر امر خیرتی چند ان مفید باشد باز در دول العاشد که استمداد
 از جناب معظم ایشان در هر امر فایده میدارد و در انجام هر مقصد که باشد اثری

می باشد که توبه عالی بدان معروف باشد یا نباشد باز عقب این معامله عالم
 ملائکه که توبه بر عالم موکل اند متصور شدند که فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان صدای
 می آید مانند صدای بنگاه که از بید مسیح می شود بی آنکه کلمات آن مفهوم شوند پس
 کوشش خود را در او داشتیم که بشنوم آیا از ان نظام عالم هم چیزی ذکر می کنند یا نه پس
 لفظ اصل در کوشش افتاد و بس و شی حضرت ایشان بشاه موصوف توبه
 شده نمودند که در شما نظری بجانب تجلی اعظم یافته می شود و این نظر دائم و مستقر
 می نماید و اگر مشق توبه بحال طالبان سلوک طریق میگردانند باشد طرفین را فایده باشد
 و در بعضی آن ایام فیض نظام این فدویت کیش که کاتب حروف است از خزان
 حال و بی جمعی قلب خود بحضور کرامت کبیر مروض داشت جناب عالی کوش
 فاطمان آوردند پس از ما وقت امانت روی آوردند تا اینج بوجه اتم
 حاصل شد و بعضی اسرار سبب و حقایق معاد و ظهور حقیقه الحقایق بعضی صورت
 خصوصیت این زمان واضح شد و از جناب مقدس به بشارت اصابت و حقیقت
 آنها بشارت و الحمد لله علی ذلک و تاریخ بیستم رمضان ثانی عشر حواله محمد امین
 بخواهم حضرت ایشان را بگفته بودند که بر خواهم غیبی واقع شد و در آن میان
 مشاهده نمودند که کوپا غسل تناول نمودند پس شخصی ابرقی بدست گرفته آورد
 تا دست بپوشید پس حضرت وی بگفت و امت بر کاهتم آن شخص را یکوفرموده
 ابرقی را بدست مبارک گرفته خود مقصدی اعمال شدند بعد ازین معامله خواهم
 موصوف با فاققت آمدند باز غیبت روی آوردن یا مشاهده نمودند که حضرت
 ایشان پاران ملت را بزرگوار فرمودند شخصی در آنوقت با انگار چهره پیش آمد

حضرت

حضرت ایشان فرمودند که در کتب معتبره حدیث منع نیامده است پس باران
 بزرگ فوق الحقیقه دون الی مشغول شدند و خود بنفس نفیس خویش بگریز
 تمامت بنهایت ارتفاع صوت مشغول شدند بمرتبه که کس را طاقت ذکر نماید و حاجت
 سرخ گشته و از شدت ضربات محاسن شریف تاب بر که میرسد و همه حیران این حال
 شدند و کویا در آن اثنا شعلی نماز در پیش آمده پس فرمودند که شما بیدارید
 که این نماز چرا در پیش آمده برای آنکه در مرتبه که ما یم کی می تواند که برسد بعد از آن
 افاقه واقع گشت پس چون از نماز مغرب فارغ شدند حضرت وی بیعت
 بی سابقه تقوی خواجگ موصوف را بمحکف طلیده کلاه سربارک عنایت
 فرمودند و باین کرامت سرشان بزرده ایسا رسانیدند و بعد از آن فرمودند که
 الوار و برکات درین وقت ظاهرند معلوم نیست که الوار طهارت اند یا از برکات
 این میل هستند پس ای شب را که از یالی او تار شب اول بود ایجا نمودند پس بر
 از مستفیضان صورت خطی از رعیت قلبیه و اخراج حوصله خود اندوخت و صبحی ارکشا و
 فرمودند که در این شب الوار تجی اعظم روح را احاطه کرده بود و از راه لطیفه روحیه برقا
 نیز برایش نموده چنان که قالب هم بان رنگ زکین گشته و این چنین حال سباتی
 ازین کم ظهور یافته بود و حافظ عبدالرحمن از حال ان شب نشان دادند که ابواب
 مفتوح شده بودند و دیده شد که طبقهای نور برایش می تابید و بهر که ادبی تو حیی
 هم تجی سمانه مینار در رحمت کثیره احاطه کرده و در ثلث و عشرین رمضان ختم
 کتاب مشکوة که از بدنی در یوم عبودت شنبه مدارت میشد و عالی از الواران
 نشر میشت اتفاق افتاد و مردمان عمومی عجیب کردند در آن ساعت که حضرت

الحفیه

ایشان دعای میفرمودند و خوب کیفیت ظاهری شده بود و ما در برکات نازل
فرموده که زبان از بیان آن قاصر است و در آن روز مدارس فتح الرحمن فی ترجمه
القرآن کار تصانیف حضرت ایشان است شروع کردید و در آشنایی درس
تمه مشکوه ارشاد فرمودند که مردمان مجازات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
قدر میدانند که محدثین و مورخین در اوراق معروده نوشتند و ما میگوئیم که اگر کسی
امعان نظر کند در هر حدیثی که کل باب که فرمودند و در حق هر یک که چیزی بربان
اعجاز بیان را نداند معجزه علیحده باید زیرا که از مبدأ و معاد خبر دادند پیش شیخ که از علوم
نشات و مواطن شرفی یافته محقق می شود که اینقدر تجاوز اسرار و احکام نشات
از مقدور شرف خارج است و بخورد مطهراتم علام العیوب نمی توان یافت و هم چنین
از حکمت بلی و تشریح و سیاست است که ارشاد فرموده اند اگر همه عقول جمع عقلا
فحول جمع شوند از انبیا تعقل آن عاجز آید و یقین دارند که اظهار این مراتب حکمت
سوازی از مجلای اکمل علم الحکیم که برای تهذیب جمهورانام از خواص دعوام معبوت باشد
مکن نیست و هر کلمه که در حق احدی از آنحضرت صادر شده در حقیقت که از اصل
خلق و خلق تا آخر کار وی احاطه فرموده خبر دادند که بی کم و کاست آثار آن از وی بطور
آمده گویا آن کار خلقی است که بر قامت اشخاص دوخته اند و اینقدر احاطه کمالات
استعدادات نفوس انسانیه بجز از ضمیمه اعظم لطیف جزا که نیاید و این قسم
اگر ذوق صادق داشته باشد در هر امر ادراک اعجاز میکند و وقتی حضرت ایشان
فرمودند که در قوای علییه خود ناستی تمام بقوای علییه خائب خیمه عیا صاحبها
الصلوات و التسلیمات می یابم ازین جهت هیچ کلمه و نکته از آنحضرت صلی الله علیه و سلم

علیه السلام نمی یایم که از من بوقع بیع نمی افتد و سراسر آنرا کاملی می بینم و فرمودند که
 بعضی مردمان دعوائی نفسیه خلافت از آنحضرت صیحه علیه و سلم در حق حضرت
 امیرالمومنین کم کرده و وجه وضع ایچه اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین میکنند و ما را
 می آید که از آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام درین باب بیخ صادر شود و بر آنصورت
 در خارج متحقق شود و حال آنکه چیزی نیست که در حق کسی فرموده باشند که هم چنان
 بلا خلاف صورت وقوع نیافت و شب سبت و نیم رمضان که میل و سبلی از بساط
 قدس بود حضرت ایشان بسبب کسی که فی الجمله مزاج شریف و عنصر لطیف عارض
 شد و بوجه عارض تراویح برای رفع ماندگی بر بستر قدیمی در آن کشیدند و اصحاب هر
 اجایی آن میل کردند و خواب محمد این تواتر قرآن در صلوة مشغول بودند تا که نصف
 آنرا بیدار پس خواب مقدس با وجود کسی مزاج بر ناسته وضو ساختند و در آن
 آنها نبران غایت تر جان بخواب محمد این ارشاد فرمودند که شما همه برکات این
 میل احراز نمودید پس خود نفس نفیس در صلوة خاص صلوة قاعده مشغول شدند
 و دیگر محققین آن استانه در سحر بیرون مکتف شریف هر یک بکار خود مشغول شدند
 که یکبار بهتر از ری عظیم و شب سستی تمام از مکتف بیرون تشریف آورده در سجده
 و بطرف ملازمان که در آنوقت بشرف حضور بی شرف بودند بکمال انکسار توجه
 نموده نبران غیب بیان خطاب فرمودند که در آنوقت حق سبحانه و بجا بفضل عظیم
 قولش در حق یاران حاضر و شارت داده خصوصاً خواب ابو الجردین شارت
 شریک اند که معاد این یاران آن باشد که بعد طع جلیاب بدن در تجلی اعظم
 مضمحل شوند بوضعی که انانیات خاصه ایشان معدوم مطلق شوند و همان انانیت

تجی اعظم جای انانیات ایشان کرد و اما اصمخلال و نوع است یکی آنکه ظهور است
تجلی در آن بتوسط باشد دیگر آنکه بواسطه فردی که حامل آن بلاصافه شده و نیز
نموج ان تجی کشته بر شمال ظهور قمر بواسطه مرآه و اینکه موعود است از همین قسم
اخر است و بعد اصمخلال تعیبات و شخصیات ایشان چنان شوند که گویا چیزی
بود که رفت و امید است اگر خدا بی تعالی خواهد در حق بعضی درجات دنیا نیز این
معنی متحقق گردد اما در مواد البته البته متحقق شدنی است بلا تکلف طلب جستجو
این امر کنند یا نکنند که درین بشارت یاران بنمونه اهل بدرند که چنانچه حصول
موعود در حق شان موقوف بر چیزی نمانده بود هم چنین حصول این مامل نیز موقوف
بر چیزی نیست و در حق این همه یاران حاضر وقوع این معنی متحقق است اگر بعضی را
و لو بعد صین باشد از هم افتان و غیران تمیقات برسند و فرمودند که مواد نفوس
بر انواع خواهد بود چنانچه مواد سابقین نوعی باشد و مواد اصحاب الیمین نوع
علیه و هر یک ازین انواع اضافه لائقه و لایحه دارد و این مواد که بان مشرب شده
اعظم مواد آواذ انسانی است که فوق ان مواد بی نیست در انوقت این کار
معرضه شدت که از شر شام خطره در دل این مستهام چند بار خطور کرده بود که بخاک
گرامت ماب رسد عاود نماید که قرب و اتصال و اتحاد باین نورم میسر آید
و فرودم تبصره درین باب دعا میکند ارشاد فرمودند که ان خاطر از ان اصوات
همین بشارت بوده بعد از ان دستهای گرامت پیمای برداشته دعا فرمودند
که حق سبحانه انما راین معنی را در حق یاران مبشر در این عالم هم ظاهر فرماید و در ان
جهان بوجه اتم جلوه ظهور بخشد و در ان حال نام حافظ عبدالرحمن بزبان مبارک

راشند

رانند که او شان اگر چه دین وقت درین مکان نیستند اما بمعنی حاضر اند و شریک
 این امر و این بنده عرض نموده فرزندم عبدالرحمن را مشمول آن دعا کنید
 و بعد از آن در حق بعضی دوستان صمیمی دعا شرکت در آن بشارت استند عا
 نمود پس این التماس نیز شرف اجابت یافت و دعا مبدول شد و الحمد لله
 علی ذلک و در حق بعضی از اولیائمان که در آن ساعت حاضر بودند هم دعا فرمودند
 که درین بشارت فخر و اعلیٰ باشند و بعد از آن بلبان بعضی نشان فرمودند
 که در حق اولاد خویش بشارتی و لطفی می یابیم از فضل و بی نقایب امیده قوی است
 که آن لطف اتمه جلوه خواهد شد در ظاهر صورت تربیت در حق بعضی متحقق شود
 یا نه آن لطف کار خود خواهد کرد و مرئی خواهد شد در آن وقت عزیز می عرض کرد
 که درین بشارت هم باران حاضر و غایب داخل شوند فرمودند اما منت است
 که خیانتی ظاهر شود هم چنان اطمینان باید کرد اگر بالا جمال اجمالاً و اگر با تفصیل تفصیلاً و خدا
 هم چنین کند که همه مخلصان را چه بلا واسطه و چه بواسطه باین کرامت مکرر نماید بالجمله از غایت
 فرج این بشارت کیست بجز شریف لایقی بود با کلمه زایل گشت و در آن مین سجاد
 اکین بجهت و مسرت که با زسر اپای حضرت ایشان جوش می زد و بر می نمود
 که میان حالتی که روی آورده بود در تقریر و تحریر نمی کند القصه شب موعود اینان بود
 که باین چنین بشارتی که از غایت عظمت و کرامت بین الارض و سما بگذر محض
 از کمال رحمت اتمانه بی شرط استعداد و توارش یافتند و چنانچه صحابه کرام
 رضوان الله علیهم اجمعین بلبان افضل الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه دروا
 بدر میسر شده بودند بی فضل بی علت او تعالی شان به یک هزار و یکصد

و چند سال این فدویت گیشان بزبان اکل الاولیا بشرف تشبیه با بلبل
 شرف شدند باین منقبت کلاه فرکر و عرش برین سائیدیا است و باین
 کرامت اگر بلا یک مقربین نیارند سزایت کنون چون شه را برداشت از خاک
 سز و کر بگذرانم سز از فلک و از ابتدا بریل کو وقت عشا بود دل این کمترین فرد
 بود در تحسن الوار و برکات افتاده بود حتی که در انشای نماز تراویح بجانب
 حضرت ایشان بنوی از بی اختیار بی عرض نمود که خاطر مبارک را بوی این سز
 این شب توبه باند نمود و قبل ازین معنی این فدویت کرین راه بشارت و تشبیه
 معلومات وی مکر افقار و مہمات بخشیدہ نمودند و مجیر انہا تا کید اکبہ مامور
 ساخته فرمودہ کہ تحریر نمودن کویا انہا را وجود دادن است و ہم در ان شب
 مبارک یکی از فادمان سجاد تمند در مشرہ دید کہ کویا جرحہ البیت شرقی مسجد
 شریف حضرت ایشان کہ رو بقبلہ دلرد و مراقبہ نوری کوسید و در ان قبہ
 انحضرت صیبا اللہ علیہ وسلم و در جرحہ مسجد کہ ہمان علوۃ الکائنات بود کویا
 حضرت ایشان ہستند و سخن مسجد و سببی تمام می دارد و مردمان در انجا بسیار جمع ہستند
 چنانچہ وقت درس حدیث اجتماع میشد پس انحضرت صیبا اللہ علیہ وسلم
 از ان قبہ حضرت ایشان را بنا فرمودند باین کلکہ کہ چون از وضو خارج شدہ آید
 بیرون آیند پس کویا حضرت ایشان از اندرون جرحہ بیرون تشریف آورده
 در باب اوسط مسجد التیادند و بر لب حضرت ایشان حقایق اکاہ شاہ
 نور اللہ التیادہ شدند و این عنودیت کشش را نام برد کہ بر عین حضرت
 ایشان است پس ان حضرت صیبا اللہ علیہ وسلم از ان قبہ انور بیرون

تذریف

تشریف آورده پیش محراب مسجد جلوس فرمودند دوران وقت مردمان هجوم نموده
 شرف پای بوس حاصل می نمایند رای کوبید که ما هم دست یمن خود بر قدم مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم مارسانده بر روی خود مالیدیم و در آن شب از وقت
 شارت کینتی روی نموده بود که بیان نمی آید و صبحی آن حافظ عبدالرحمن را از اجتماع
 این گروه عالی دست داد که حرکات مستانه میکردند و نظیر که برایشان می افتاد همان
 رنگ منلون میشد و حضرت ایشان را هم از رعایت ذوق دشکها از چشم مبارک
 میخیت و تبارخ بست و ششم صبحی وقت ارشاد فرمودند که چنان واضح شده که
 در بیل آتیه که بست و نهم است در بین نصف اللیل وقت استیامت دعا که از آن نفع
 ابواب السماء تفرمی شود ظهور خواهد یافت و در وقت عصر امروز نیز همان کلمه بر زبان
 بیان رانند پس آجبار آن شب اتفاق افتاد و چون نصف اللیل رسید حضرت ایشان
 از خلوة برآمده در مسجد نشستند و بعد یک ساعت دستهای گرامت پیمای برداشته
 در حق جمیع و البکان قباب چه بواسطه چه بواسطه فیض بایب حاضرین و غایبین
 برای مقاصد ظاهریه و باطنیه و مطالب صوریه و معنویه دعا فرمودند و جمیع مدام که فیض
 اندوز حضور بودند این میکردند و تا زمان دراز باین امر حلیل القدر مشغول بودند و بعد
 فرج ارشاد فرمودند و نفحات الهیه حسب الاوقات اطوار مختلفه دلرند در وقت
 مناسب یک لطیفه می آید و در وقت دیگر موافق لطیفه اخری که جز بطیفه روحیه مبارک
 که اثراتار مخصه ای انس و الفتن است موافق ادراک آن نفوس سیر می آید و درین
 وقت نفوس ولروده مناسب است اولاً آن نفوس را برای دیگر حسب و جو کرده میشد احوالاً
 معلوم گشت که موافق روح است پس بان لطیفه ادراکش واقع گسردید

و تائیداً ب تعظیم و عاف فرمودند و در حق بعضی تخصیص و تفضیف نام و تعیین مطالب و هر
از شرف اندوزان حضور مقام مدعا خویش و دوستان و متعلقان خود عرض
میداشت و بعد عا و ثوبه سر او از بی بی یافت و این فاکس را اجالا و تفصیلاً برای
اصحاب و اولاد خویش در پیوزه همت و دعا نمود و بمثل ان سیر افتخار با سمان
غنت شود و از جناب وی بیمنت و اصحاب اهل قربت در حق فرزند عبدالرحمن و
عبدالرحیم فانی بشارتها یافت جناب حضرت بزبان کرامت بیان فرمودند که در
فانی چیزی یافته می شود که انشا الله تعالی ظاهر خواهد شد و در باب عبدالرحمن بشارت
برکت لطیفه روحی صادر شد و در ان وقت خواج محمد امین وی الهی در حق خود کوا
حصول شرف کسب است دعا نمودند تا به کار خیریت ذات منبع کرامات و ترقی
درجات حضرت و در استکان جناب علمیان ماب خدمت کرده باشند
پس دست مبارک برداشته دعا فرمودند بعد از ان ارشاد نمودند که در لطیفه
روحی خواج برکت نامه است و شجاعت و عا هم از شرف برکات لطیفه روحیه است
انشا الله تعالی انار ان برکات ظهور خواهند یافت پس ارشاد فرمودند که در
افراد سابقه بر لطیفه از لطایف موجود است اما در بعضی افراد یکی از انها غالب
و ذوالسوی و ذوالبرکت می باشد و در بعضی دیگر لطیفه اخروی و یکی از علامات
شناخت این معنی است که چون اثری از انار لطیفه غالب در شخصی ظاهر شود
راحت تمام و لذت مالا کلام و بیاروی نماید و از ظهور انار لطایف اخروی اینقدر
ارام نیاید اگر چه شرف و اعیا از ان انار باشد با جمله تا زمان در از همین مجلس
و عا بود پس خود جناب حضرت هم بنفس نفیس خویش اصحاب و مطالب

انهارا

آنها را پای و فرموده دعای نمودند و حاضران را هم هیچ مطلب در دل نماند که در آن با
 در یوزه دعا کند و بنیل آنها س وی کرم نفرمودند از آن ساعت کینتی عجیب
 و حالتی فریب وار شده بود که هر یک از حضار آن مجلس بقتن میدانست
 که در تمام عمر کای این چنین وقت میسر نیاید و اتفاق چنان افتاده بود که قبل از آن
 شب وقت خواب محمد امین و خواهر ابوالخیر مطیع و وای بر آنجا ب مشغول شدند و در
 باب اتهام تمام بکار بردند وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند
 که سابق ازین بدتی دراز شد که یکبار در خانه با چیزی از طعام بدید میر آمده بود
 و میان نور آمد منضد بی سر انجام بعضی اسباب ان شده بودند تا بر آن نماز منوب
 پیش از جماعت ادا کرده امر اس انجام دادند پس نماز شان بنماز الهی محل
 قبول رسیده بودیم چنین امروز عمل این هر دو عزیز قول گشته بعد از آن فرمودند که کای
 عمل قلیل بود و می آید که در عرف از آن چندان حسابی نگیرند اما بدرجه اجابت و محل
 قبول مرتقی میشود و از آنجا دوازده حقایق آگاه شاه نور آمد یقین عین لیل القدر
 که در سوره القدر جز آن آمده همین شب سابع عشرین ان رمضان را میداشتنند و چون
 شش میل کثری کم باقی ماند شاه موصوف فرمودند که ان ساعت بسر آمد و حاج
 عبدالرحمن را در میادوی ان شب اتفاق شد که بیده الابهتال است و اثر این کلمه در آن
 وقت ظاهر و با هر بود و حافظ مکرر در اکثر اوقات ان نماز مشغول بودند و در وقت
 آیات ایهتال و تصریح نگار می نمودند و حالتی و کینتی عظیم میداشتنند و گفتند که درین
 قرارت آیات تصریح دعای که میکردم از زبان همه یاران بود و چنان معلوم شد که
 شرف اجابت شرف گشت و الحمد لله علی ذلک و نیز حافظ موصوف بردا

که چنان بوضوح پیوسته که برکات این ساعت تا مدت مدید لغایب دارند اگر چه این
ساعت منقضی شده اما از اثر دعای حضرت ولی نعمت در ظروف قلوب
و استعدادات حضار آن مجلس باقی ماندند و شب سبت و نهم ما در کیفیت داشت که
بجز شوق و وجد و انجذاب چیزی دیگر را کنجایش نبود و تقریبی فیض نعمهای طیبه که در روزگار
مکان اتفاق افتاده بود نیز منبع آن کیفیت شده بودند بالجملة تمام شب همین رنگ
گذشت در ملت آخر وقت حضرت ایشان نهایت خوش بود از شوق و دودق
سرایای املائی عظیم داشت و مستی و خوش از برین موی مبارک می تراوید و اثری
عجیب در شرف اندوزان حضور در گرفته بود در آن وقت نهم سر امانت حافظ
شیراز که سه تا از میانه دمی نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر معان خواهد بود
اغاز بیداران لولذ پر روز و گذار دل و بگر یک می باشد و هر کس از قدویان نی
اجتبار می خواست که خود را پروانه وار بران شمع الهی قدس سازد و هر کدام به پی جدا
در سر خود می نهادند و در آن حال معاری بلند و اسراری نهایت از جنید
که از آن مظهر اعظم سر میزند هم سامان علو ادراک آنها بر عرش اعیان می نازید
و خوش و خوش بنده که از آن بحر مطلق موج میزد و عقل و خوش حضور بیان را عوق
سینه سی میگردانید با لجه سبت از آن ایون که ساقی می در افکنده حریقان را نه
مانند دستاره ارشاد فرمودند که درین اربعین یک حال چنان در گرفته بود
که حال دیگر را کنجایش نگذاشت و آن حال تلون لطیفه ابا بود تلون خاص تجلی اعظم
بلکه جمیع قوای حتی که قالب هم بهمان رنگ رنگین گشته و آن تلون در جمیع اجزای سلطانی
تمام نموده و از آن منبع زیاده ازین بیان نمی توان کرد و هر آن وقت خوشش فرمودند

برای

کہ برای ایران دعای کنیم کہ در میان این کیفیت و ایم باشد و باطن شان از خود
 زمان تفرقه پذیرد پس دستهای کرامت پیمای برداشته دعا و مودت قصه بر لب
 ازین اوتار رنگی جدا داشت و کیفیتی علاصده کہ گویا کیفیت یکی را با دیگری آمیخت
 دوران اعتکاف بجهت فیض اسباب چیزهای از تحریر معارف اتفاق افتاد اگر چه
 قصد اینجی از ابتدا فرموده بودند و ادوات تحریر مہیا نموده از آنجمله آنکہ میفرمودند کہ اولاً
 نقطہ ہم لطہارت میگردند نسبت طہارت و الواران چنان احاطہ می کنند
 وستی می بخشند کہ ہر چند غم کرده می شود عبارتی کہ باید میسر نمی آید و در بنیادی اعتکاف
 شبی فرمودند کہ انتشار جن در عالم معلوم میشود و با خود افتاد پس صحابہ چنان وقوع
 یافت کہ عالمی بیمار گردید و بسیاری ازین عالم انتقال نمودند اما از مخلصان و معتقدان
 حضرت ایشان کہ در آن مرض مان خباب التما آورد و دستہ او در سلامت ماند
 و عمری از بر بدن حضرت ایشان در آن ایام بیماری صعب کشید حتی کہ از جنات
 امید منقطع کرده بود حضرت ایشان بطرف وی خاطر گذاشتند و ہمتی مندول داشتند
 از ہمین توجہات شہایافت و ہمدان ایام نخستہ فرعام حافظ عبد الرحمن باین فقیر
 کہ کاتب حروف است بشارتی دادند کہ فیض تجلی اعظم کہ ارتقا اسم رحمت
 شاملہ بجهت اہل این بندہ نزل فرمودہ تا بہ ولایت شان گشتہ بود باین خاکسار
 در گرفتہ و محیط شدہ و تزلزل ان تجلی کہ بواسطت حضرت ایشان تمار شدہ
 نازل گشتہ این فقیر امع الاولاد احاطہ فرمودہ و فتح این سردر حق اولاد و مستفیدین
 انشاء اللہ تعالی خواهد شد کہ گفتہ کہ شبی وقت سحر خواب دیدم کہ مرا امر میفرمایند کہ
 ہمراہ بشارت خان یا پیشان بشارت خان کہ پادشاہان پیشین اورا بشارت

وادند برایش تا چارلی اسیار و ویدہ می روم و نمیدانم کہ وی کہ ام است چون سید
 شدم تبیین واقعه اشاعت بہان اشاعت یافتم و تکین حاصل شد پس
 این خاک را این اشاعت بحباب حضرت ایشان عرض نمود و فرمودند کہ راست
 درست است و مطابق واقع پس این تصدیق را اشاعت دیگر انکاشت
 و الحمد للہ علی النعمانہ و الشکر علی الایہ و الصلوات و السلام علی افضل الانبیاء و آلہ
 افاض در قبضہ ربکہ کہ بر سافت دو نثرل از در الخلافہ شایمان اباد جانب
 غرب واقع است یک مشورہ از دست دراز بیماری صعب میداشت و اطباء از
 از علاج وی عاجز آمدہ بودند مرضیہ مذکورہ جناب ایشان را در نقطہ بحضور خود مشاہدہ
 نمود کہ دست برداشتہ در حق وی دعا حصول شفا فرمودند و حضرت ایشان در
 شایمان اباد تشریف میداشتند پس از بہان روز رو بصیحت آورد و شکر
 کار بہای لطف خداوندانہ حضرت ایشان می نمود الحمد للہ علی فضلہ انوارہ سبحانی
 حضرت ایشان بہرمان معارف بیان ارشاد و فرمودند کہ ایچہ کمالات نفس کلیہ اند
 تمامہ ان در نفس جزئیہ نثرل می کنند ذرا کثر نفس بالاجمال می باشند و در بعضی
 انہا وسعت ان نفس کلیہ نیز یافتہ می شود پس ہرچہ در خارج وجود گرفتہ است
 ہمہ را ان نفس در خود می باید اقل نسبت کہ بوجد بعضی موجودات کہ اورانی نفس
 است این نفس را استہاج حاصل می شود کہ یا ان موجود کمال وی است پس از
 نمیدانم مقدمہ ارشاد نمودند کہ وقتی لہوی صغبت تفریط افتاد و در باقی
 این فن لائقہ و لائقہ کہ در صورت و صورت بردوی آمدند ملاحظہ رسیدند کہ در
 قدرت کی نیست کہ احصای ان تواند کرد بعد از ان استہاج و سرور بوجد ان فن

همین حیثیت که از قوه فعل آمده و از کون استعدادی برود و تحقق خارجی گرفته روی آورد
 و چنان غالب شد که طبیعت مغلوب آن گشت بعد از آن بطرف سر و طرف راست
 از این غیر غیبی الازجاریافت و منظر آمد که آنچه در مد و متداوله تملاتی افکار صورت
 گرفته اگر یکس از اهل این فن یک فلسفیم تو اند بر روی کار آورد و سر این
 یعنی همان بود که مذکور شد افاده در سنه یکبار و یکصد و پنجاه و هشت حضرت ولی
 ادوم الله بر کاتم اعکاف اربعین فرمودند و بنده کاتب الحروف و عرفان پیاده
 شاه نور احمد پیر بیدیه فضل بی علت و جاوید عنایت خاب ولایت ارواگان
 رسیده مشمول فیوض و برکات ان اربعین کرامت اکین گشتند و خواجہ محمد امین و
 الهی خود بحیث ملازمت شش و روزی از مخصوصان این کرامت بودند پس
 بعد از ان ایام فیض ایام حضرت ایشان ارشاد فرمودند که در ساعتی که داخل مکتف
 شدم حالتی عجیب روی نمود که حقیقت خود را دریافتم که در تجلی اعظم اضمحلالی قوت
 میداد و ان حقیقت را بازاو پرستی و کمالی صورتی و شیخی جدا گانه ادراک نمودم
 و انکه این صورت و اشباح را که باعتبار ان نسب و کمالات بحسب اوقات تکمیل قیام
 با عکس ان حال متفاوت شود بان حقیقت میگویند مزاجی نیست وی هم چنان
 بر اضمحلال و استوارق خود است بعد از ان فرمودند که انوار عبادات و فیوض ارواح
 و برکات اسما برائی خود کمالی علییده اند و در کمالات نفسیه و شیبی از بیانی اعکاف
 بزبان حقانی بیان ارشاد فرمودند که شخص را کامل نمی گویند تا که در وی سه چیز
 جمع شوند اول آنکه مدنی العجت باشد یعنی در کتب وی مقدم بر ناس و ریاست
 مردم و تسخیر و تدبیر نظام و اصلاح معاد و معاشش عالم مودع باشد ثانی آنکه

بشمی

گفت که صورت مدنیہ کو باطل نفس اوست دوم آنکہ احوال و مقامات الیہ از
اعظم بنفس او وارد و فالص باشد سیم آنکہ نظامی کہ عند المد و در طایع انقا
یافتہ است لطائف کمانہ ویرا اطمینانی و ثلثی و بروی کتشد یعنی از راه لطائف کمانہ
در لطیف عقلیہ علم ان نظام ترشح کرد و بروی ثلثی حاصل شود و حصول تلخ از خواص
لطائف کمانہ است حتی کہ اگر کسی را بحسب لطائف بارزہ حصول الہی حاصل باشد
و لطائف کمانہ لو اکاہ نباشد قلق باقی ماند و تلخ و اطمینان روی نماید پس این چن
کامل اگر من عند المد معیوس ہم شود و بدعوت مامور کردنی باشد والا کامل فقط و مع
کاملی ازین عالم نمرود مگر آنکہ اشروی کہ طریقہ باندہی یا چیری دیگر باشد باقی می ماند و در
حقیقت محل بقای آن موطنی باشد از موطن نفس کلبہ کہ بحسب آن معانی جمع صور
موجود است قبول می کند پس از ان موطن اشرد کور در این عالم ہمیشہ ظهور می کند الی ماشا
اللہ تعالی و وقتی دیگر ارشاد فرمودند کہ نفس ناطقہ کامل چون نور قبول و محبوبیت
طایع متورک در آن نور را در عالم می گذارد و انرا بسط می نماید پس بعضی اشخاص
بلون ان متلون می شوند و بد جهت رنگ قبول و محبوبیت طایع حاصل می نمایند
و لون این قسم نور سفید است مایل بر روی یعنی چون در عالم شمال ان نور متمایل شود
باین رنگ صورت گیرد و لون نور یادداشت سفید محض است بہمان معنی و میرا
فرمودند کہ اگر نفس کامل لون تجی اعظم غالب آید علیہ تمام و نفس مذکور ان لون را
در این عالم گذارد و چون بحسب سبب منقوہ ذنوب عصاة کرد و روزی ارشاد کہ
وقتی ارواح اکابر طرق قدس المد بسرار ہم ظاهر شدند و فرمودند کہ نور این عالم
نورہ مایان استی پس باید کہ فتوح و نذورات طرف مایان میگرفتہ باشد و دیگر ارشاد

فرمودند

و نمودند که وقتی ظاهر گشت که حضرت امیر المومنین علیاً عمر فاروق ریح اللہ غیبی
 عظیم نازل شده بود و در هر روزی در شنبه مودع میشد و هم چنان محفوظ فی شخص
 بعد شخص منقل و ثعلب می نمود تا که در اینجا قرار یافته ظهور کرد و در اوقات نفس
 خویش نمودند و ارشاد نمودند که ازین مقدمه تاویل حدیث شریف که ان اللہ
 اصطفی من ذریۃ ابراهیم علیہ السلام اسمعیل علیہ السلام و اصطفی من ذریۃ اسمعیل
 بنی کنانۃ و اصطفی من بنی کنانۃ قریش و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفی من
 بنی هاشم فاما خیریم نفسا و خیریم دارا و کما قال معلوم گشت که مراد از اینجا اصطفی
 خاص سر صفت مصطفوی علیاً صاحبها الصلوٰۃ و التسلیمات بود که ان نور خاص ازین
 راه ثعلب و منقل می نمود پس حدیثه در این حدیث از ریکدز آنکه اصطفی خاص
 ذریۃ اسمعیل علیہ السلام چگونه متحقق شود حال آنکه در هر روز انبیا در ذریۃ حضرت
 اسحاق علیہ السلام پدید آمدند ساقط گشت و روزی از ان ایام برکات
 ایام جناب حضرت ایشان این نبده کاتب حروف سوال کرد از حال نبی
 که فی الجمله موفقی و نسبتی با خدا میدارند و وقتی از حال ذمی و غلطی روی نماید باز
 بیک نگاه از ان نسبت آگاه می شوند و ان قبض به بسط مبدل میگردد و عقب
 ان خطای و جرمی از انها بوقوع می آید باز همین ماجرا روی میدهد و از مکر این چنین
 حال دل شان ظهور ان نسبت را از مقدمات ظهور خطای فهمد و مجرد طور بسط
 یقین بوقوع خطا روی می نماید و مطابق ان واقع شود سردر این امر صحت و این
 خبر مقدمه شرکونه می شود پس ارشاد نمودند که گاهی نفس شهوی برورش
 خود می آید و اولاً از روح انبیا علی مقدس که در اوج جهت معرفت حاصل است

استراق می نماید و از ان انبساط مسترق با کید کی یافته باستیغای مقصود خودی
 پس در حقیقت انبساط روحی مقدمه ذنب و جرم نمی باشد بلکه ان انبساط
 مسترق نفسی است که مقدمه ارتکاب خطا میگردد و شبی از ان شبهای
 فیض انبساطی حضرت ایشان در تاویل ایه کریمه و بحل عرش ربک فوهم یومید
 تا نیه ارشاد فرمودند که مراد از عرش عرش تکوین است یعنی حقیقی که مصدر
 و مطرفه تکوین است و حاملانش حقایق اربعه انواع انسان و بهائم و سباع
 و طیور اند که در حدیث نبوی بحسب تمثیل نشان در عالم شمال بوجه من الوجوه و بوجه
 معبر شدند پس تاویل ایه است که چون از نفس کلیه احواد ظهور نمودند او را این
 منبع الشراعی و انبساطی روی نمود و این الشراعی بحسب کثرت آن ظهور انام و احوال
 پذیرفت و چون کثرت بسبب قرب انقضای دوره ازین عالم مرتفع گشت
 ان حقایق نوعیه را که حاملان عرش تکوین بودند بار از الشراعی نفس کلیه که منصف تکوین
 است یعنی بحصول انبساط که تبصافت از ان تغییر کرده شود و دیگر شبی ارشاد فرمودند
 که صدور و ظهور جمع موجودات از نقطه و ایه از راه کلی اعظم واقع شده پس
 ازین جهت هم موجودات را نوعی و انبساطی و اجزائی بوی تبی اعظم و اصل
 حلیت و دلالت است و سر تکلیف و مواضع همین منبع است مثلاً شری
 که همه اعضا و اوراق و از ر و شماروی از راه یک قوه فیاضه ظهور یافته پس
 در حلیت هم این اشیا انبساطی و اجزائی بوی ان قوه است چنانچه اگر علمی و نقی
 یابند به شادوی زبان کشانید و اظهار منت او نمایند و اگر در حق او باشد تراک
 با تشبیه قابل گردند مستوجب نکال و عقوبت شوند هم چنین تمام موجودات بمنزله

لطفی

در ذمه

درخت است که افاده جمع افرادان از راه تجی اعظم است و چون در نوع انسان
 براه افاضه وجود افاضه علم و اختیار و اراده و دیگر صفات کمال هم فرموده اند از
 جهت تکمیل این اجناس موع مکلف گشتند و از اشراک و تشبیه متوجّب غنا
 و عقاب اند و در شب اولی از او نمار عشره اخیره رمضان قریب نصف اللیل حضرت
 ایشان باین خاک راز شاد فرمودند که در این شب ظهور برکات معلوم میشود
 و فی الواقع که در آن لیل بعضی اقسام نورانی و نشاط و در طاعات ظهور بوفور
 درشت و در لیل ثانی از او نمار وقت شروع نصف اخیر حضرت ایشان فرمودند
 و در خصوص آن اشیا بر این غیب بیان فرمودند که امتیاز این شب ظهور حکمت
 معلوم میشود بطور انوار بخلاف شب اول و تری که در آن ظهور انوار و توجّه بوی تجی
 اعظم بود پس مدت دراز مراقب گشته سر بر آورد و لبان کرامت تر جان
 فرمودند که اوقات راضویات است و این شب مخصوص است به میل بوی نقطه
 و هدایت ذات صوف که جامع است مروج و امکان مادیان حقیقت در عالم اشیا
 تنقطه سیاه تمثیل می شود نه بمیل بوی تجی اعظم پس این داعیه و میل مکرر شرح
 و منفرد بهمان نقطه میگردد و اصمحوال جمع خفای در وی رویایی نماید پس شاد و رازنده
 و این بند خطاب فرمودند که شما در بوقت چه ادراک می نمانید ایشان انما س
 نمودند که شبیه این معنی از نیم روز گذشته بمن روی نموده و حافظ عبد البقی از وقت
 عمرشان ازین چنین امر می آید و در حضرت ایشان مراقبه فرمودند تا که سر رسید
 در اعمال برکات شب است و نیم ارشاد فرمودند که بطور ملکوت و توجّه ارواح
 خصوصیت در آن دور الوقت همه منتبان استمان فیض ایشان و اولاد این

عبودیت نشان را بدعا تو اخواستند الحمد لله علی ذلک و در بیل رابع و تریه در
 نصف ارشاد فرمودند که این شب را امتیازی بحیث تو در ربط تجلی اعظم معلوم
 می شود پس انرا احیا فرمودند خود بذات مبارک در معکف منع اشرف بودند
 و همه مجاورین عتبه علیه در حوالی استکان فیض اشیاک چون مقدار ثلثین برآمد از غلو
 بسبب شریف آورده جا کفان استکان ارشاد فرمودند که این شب بشهد و بخوا
 فوق عبادت خصوصیت بیدار دوز بطهور الوار و ملکوت و قهر عبارت از است
 که هر موجودی را از موجودات که از مبدأ صادر شده لابد تمناز است بحیث صدور خود
 از جانی که نشیون پیدا آرند و از راه همان جهت حفظ حقیقه وجود او منافی شود
 و حفظ وی از جهت مذکور همان قهر است که در برسل علیکم حفظ شیخ و تمیل وی است
 پس از آن باین فاکار خطاب فرمودند که تو هم چیزی ازین قبیل ادراک می نما
 این بنده عرض داشت که زیاده از نوعی انقیاد معلوم نیست فرمودند که این انقیاد
 از طلال همان شهد است که اینچنین دو صورت بیدار دوز یکی بطور عظمت و دیگر
 انقیاد و ارشاد فرمودند که فیها تعرق کل امریکم امر این عندما اشاره بهین قسم
 بیل است و آن در تمام سال یکی باشد متعین چنانچه متزل اللایکه و الروح بیان
 آن بیل است که بطهور الوار و بطهور ملکوت تمناز باشد و گاهی هر دو جمع می شوند
 چنانچه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در آن شب نزول قرآن واقع شد
 و ارشاد فرمودند که هر دوره از او در فلکی نوعی از حفظ تقاضای کند و تشخیر
 کلی می نماید پس آن حفظ که قهرمان است بصورت اواد همان نوع بطوری کند
 ماکه آن دوره منقح میگرد چون دوره دیگر گردد و تقاضای نوع دیگر کند آن حفظ

بصورتہ افراد مہان نوع جلوہ گر کرد و این بندہ عرض نمود کہ پس بیل را لیلیۃ القدر
 توان گفت و مہان است کہ بیان ان فیہا بفرق کل امر حکیم است فرمودند کہ از
 بیۃ القدر توان گفت و امر ثانی خوب واضح نیست کہ خالص مہان است یا این
 ان وارد چون فریب شود دستہا کرامت پیما برداشته در حق جمع شہان
 جناب ولایت دعائی خریدنیاد و فرمودند و ہر یک را از حاضرین بدعا مطابق
 خاصہ شان نوارش فرمودند و شب بست و ہم را نیز اجاب فرمودند و فرسیدار شلا
 نمودند کہ درین شب زیادہ از ملاوت مناجات معلوم نمی شود و دیگر کاگان استن
 نیز سکوتی و راضی اوراک نمودند و خواہ محمد امین گفتند کہ بعد و تر و از شب
 رو قبلہ نشسته بودم بگو شم او از بی آمد کہ مردم پہلیت سح محنت نمی کنند درین
 اما حضرت ایشان فرمودند کہ قلوب مردم پہلیت بر شرف اقیاب است
 و الحمد للہ بآن ذلک کلمہ افاد و بخانہ خفایق اکاہ شاہ نور الدین فرزند بی تولد شد
 بودند فقیر کاتب حروف از ایشان پرسید کہ مویہ سود را چہ نام مقرر فرمودند
 کہ برای تسمیہ بی جناب حضرت ایشان عرض داشت نمودیم مرچہ ارشاد فرمودند
 اما یقین است کہ بہتہ اللہ مقرر خوانند فرمود این فقیر پرسید کہ این میں از کجا معلوم کردید
 نقل کردند کہ روزی خدمت حضرت ایشان نشسته بودم کہ بہا توجہ شد و بران
 کرامت ترجمان فرمودند کہ عطا اللہ و بہتہ اللہ چہ خوب نامہا ہستند در انوقت یقین
 دانستم کہ این بشارت بامی دہند کہ ما را دو فرزند متولد خوانند شد و این مقدمہ
 قبل از ان لب الہا بود کہ تروح کنم بعد از ان بعد بی تروح صورت بست و بعد چند سال
 از ان پسری متولد شد و ویرا حضرت ایشان لبطا اللہ موسوم فرمودند و این مولود

ان فرزندی است یقین است که بهیچ وجه در سوچ خوانند و مرد پس بعد چند روز
 ازین ماجرا چون از اجباب سرا و از نامه عنایت شد نام مولود همان بیته الله انعام
 فرمودند افاده در بیامی که حضرت ایشان در قریه پلست تقویب فاتحه خالی صغیر
 خویش حسیب المقدس سره شریف آورده بودند روزی بعد نماز عصر بمقره
 شریف بروند و بر مار منع اسرار جدید بزرگوار حضرت شیخ محمد قدس سره جلوس
 فرموده فتوجه مانند پس از انجا بر فاسته بمقام برکت نظام خویش شریف
 آورند و از نماز خوب فارغ شدند بنده کاتب و چون مرود شدت که امروز
 شریف برون بمقره بنا بر تقریمی بود با اتفاقی ارشاد فرمودند که اولایح تعویب
 منظور بود اما چون انجا رسیده شد تقویب مخطوشت این در باب این مطالب
 که متعلقان شیخ مرحوم میدانستند توجه بقبر ایشان نموده شد تا از طرف نشان
 دران باب چه واضح شود پس ایشان چنان وانمودند که مقتضای حال ماحول نام
 نیابران امام ان مطالب بنظر نمی آید پس این فقر عرض نمود که در میان نسبت
 این هر دو بزرگوار چیست ارشاد فرمودند که نسبت حضرت جدی بمنزله ^{عشک}
 است بر حقیقت جامع و در نسبت شیخ مرحوم انوار فیض اعمال مداخلت میداند
 افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که نسبت اهل الله که در روح ایشان
 بعد از موت مستقر می ماند کیفیت است که بحسب اصل صیغه از لطایف ایشان
 نواره صفت جویش میزند حکم لطیف غالب غالب می باشد و حکم لطیف معلوم معلوم
 و نسبت حضرت هدمن ابوامن نسبت سیران حقیقه الحقایق است در میان
 موجودات و در یک گوشه از نفس ناطقه ایشان حیرت است در تجلی اعظم و انوار

در این مقامات و باید بیستی مستوفی مانده بود از ان از انجا
 بر فاسته برابر ان شیخ حسیب الله قدس سره جلوس

علامه ایزدین

حکم چیست است و در کشته و دیگر حتی ترازان میل بسوی او است بحجت و ارشاد
 فرمودند که دل بی اختیار بر اوست برایشان منجذب می شود و سرس ان می توانند
 نمود که این بنده کاتب حروف بیاد می دارد که روزی حضرت شیخ بزرگ والد
 ملحد حضرت ایشان نزدیک بر او ام ایشان نشسته بودند در آن وقت ذکر بسیار
 علوم و معارف فرمودند و بعد فراموشی فرمودند و حضرت ایشان خطاب
 کردند که این همه ذکر بسیار بود که او ام شما با گفتند که بشما خطاب نموده ذکر علوم
 و معارف باید کرد که از جواب و سوال ایشان نهایت اجتهاد حاصل می شود و نیز
 این همه یاد میدارد که چون حضرت شیخ بزرگ قدس سره الویر بعد وفات جد او ام
 حضرت ایشان بحجت فائمه و بیبا ماتم زدگان در بیست تشریف آوردند
 وقتی که قدم کرامت زوم فرمودند اولاً بمقبره رسیدند و این بیست خوانند سه
 ای کل بی خار ما و ز خاک پنهان گشته و دیگر امر اسحقی خود در چنان آوده در آن وقت
 بر حاضرین عجب و جدی و بجای غالب آمد پس در آن ساعت همه را بیک جهر امر
 فرمودند و خود مراقب نشسته و بعد فراموشی کرامت ترجمان فرمودند که روح
 ایشان ظاهر شد و گفت که از غایت شوق می خواستم که باین از قبر برآمده استقبال
 نمایم و این قدرت و قوت فدای تعالی بکرامت فرموده و چون این امر لعلت
 سینه آمد و زین جهت اختیار کردم و الله اعلم اعاده حضرت ایشان در قریب بیست
 که بکته فائمه حال ضعیف تشریف آورده بودند چون از اینجا قصد وطن فرمودند در آسمان
 راه ارشاد فرمودند که مردمان در حق بعضی اوبیا که می گویند فلانی صاحب ولایت
 فلان جا است شرط صاحب این مقام است که بعد فنا و تقاضا و حصول نسبتی

از نسبتهای قوم همت اشخص را در اشترال برکات و دفع بلیات تا شری
 عظیم باشد و دیگر آنکه همت وی در عالم مثال تمثل کرد و بحیثیت است
 نسبت اهل ان دیار و از آثار ان این است که غاشش وی مخدول باشد
 و ناصح وی تصور و الحمد لله که ان همه شروط در این زمان در این دیار در ذات
 کرامی صفات عالی الیکیر شیخ عبدالمدلسه الله تعالی موجود اند افاده در شهر شبان
 از شهر سمنه نجاه و نه بدینار و صد از بیست بشاه جهان ابا و حضرت ایشان
 تشریف بردند و این فقر برکات است انتساب آنحضرت بود و از عشره
 اخیره شهر مذکور قصد اعطاف از بسین فرمودند در شب اول از این ارشاد
 نمودند که یک داعیه بر مخیرد که کفایت تحقق با سمار الله الحسبی بطریقی که در خود یافته
 می شود مخیر نموده آید پس امر از نه مخیر بخشیده در سبک نصیبات الهیه منظم
 فرمودند و تاریخ نسبت و هم شهر مذکور بعد العصر حلقه مراقبه بود که خواه محمد امین در میان
 دیدند که گویند شاه نور الله یک شیشه با خود دارند و از سینه مبارک حضرت
 ایشان یک ربلی که بان رشته مصور گشته بان شیشه پیوسته و شب است ششم
 شهر مذکور شاه نور الله واقعه دیدند در ان میان آنحضرت راجعاً الله علیه و سلم بصورت
 حضرت ایشان مشاهده نمودند بعد از ان واقعه گفتند که درین چه سر است که آنحضرت را
 علیه الصلوة والسلام بصورت حضرت ایشان می بینم که با شیشه بایشان گفت
 که این صورت را جواب ان از روی شست که بیکدی و ان چنان بود که وقت
 بهار در دل شان از روی گذشته بود که درین اعطاف در و بسیار باید خواند
 تا باشد که آنحضرت راجعاً الله علیه و سلم بخواب دیده شود پس اشاره است

بالم

بانکہ ہر گاہ حضرت ایشان را ہر روز دیدہ می شود یکبار این از رو چہ را باید کرد کہ رویت
 حضرت ایشان کو یاعین رویت انجباب است ہمدان بیابانی شاہ موصوف
 در واقعہ دیدند کہ کو یا مجلی است عام و در آنجا آنہ آورند پس شیخہ اران میان
 مقصدی قسمت انہا شد و تقسیم نمود و وضعی کہ ہم را کفایت نکرده چندی را بداد
 و بسیاری را محروم گذاشت پس ایشان گفتند کہ قسمت نیک نکردی از
 معجزہ انحضرت است صیغہ علیہ وسلم کہ برکت ظاہر میشود ہمہ انہ را جمع کردہ پیش
 ما بیا رید کہ ما قسمت کنیم کہ ان معجزہ نبی در ما است پس جمع کردہ پیش ایشان
 آوردند و ایشان قسمت کردند بہمان مقدار کہ وی دادہ بود ایشان ہم ہمدان
 بدادند چنانکہ ہمہ اہل مجلس را حصہ رسید و چیزی باقی ہم نماند باز کو یا طعانی آوردند
 و اولایمان شمش قسمت کرد بہمان وضع کہ بیغہ را رسید و بیغہ محروم ماندند باز
 ایشان بہمان سخن گفتند و انرا جمع کردہ خود ہمدان دادند کہ بہمان رسید و با
 ماند و ایشان گفتند کہ این معجزہ اران حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام خید بار
 ظاہر شدہ و بہمان در من موجود است و ہمانا کہ ہمہ این برکات و کرامات از
 صحبت و قوم حضرت ایشان ظاہر شدہ ہمدان بیابانی شاہ مذکور شدی جواب میدند
 کہ کو یا خواجہ بزرگ حضرت خواجہ محمد باقی و حضرت خواجہ قطب الدین و حضرت
 شیخ نظام الدین اولیا قدس اللہ اسرارہم بر سر بزرگ یکجا مجمع اند و مجلس طعام
 در ای و با با عثمان کہ یکی از بزرگ زادگان کشمیر است و شیخہ دیگر از اہل کشمیر
 نیز شریک ان طعام شدند پس صباح ان شاہ موالدہ کتاب حضرت ایشان
 اتہاس نمودند کہ در دستہا را این ہرستہ بزرگ چہری فرق ہم است

حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اربی نسبت خواب محمد الباقی آن است
 که از راه لطیفه خفی و لطیفه روح ایشان از اصول نقطه ذات است و حضرت خواب
 قطب الدین را از لطیفه روح است و انس تمام دارند و در لطیفه روح حضرت
 سلطان المشایخ نمونہ تسبیحی اعظم مرعالم ریا فتمی شود باز شاه نور اندر عرض
 داشتند که به نزد نسبت کدام بزرگ از ایشان اقرب است فرمودند که نسبت
 حضرت خواب بزرگ و خواب قطب الدین ابن بیغ زیاد تر معلوم میشود ایشان
 نمودند که ما نیز هم چنین ادراک نمودیم که در نسبت هر دو خواب بجز تمام است و در نسبت
 حضرت خواب بزرگ یک سو شدن ازین علم نیز مفهوم می شود و در نسبت حضرت
 سلطان المشایخ که با این عالم همه ملحوظ است و ما را نسبت آن هر دو خواب آنکه با
 تمام روی نمود بلکه ایشان کو یا مرا بگوید کشیدند و اندر علم بالصواب و درین اعتقاد
 چون این خاک رسین العشائین در خلوة خاص باری یافت و بشرف حضور مشرف
 می گشت بارشادیه از اسرار عظیمه می خوانستند و باین نورش از جمله فدویان
 جناب کرامت ماب تمنا می بخشید چنانچه نسبت پنجم از رمضان بن العشائین
 این بنده شرف اندوز حضور بود در احوال که می بینم الی در مقام خاص خویش شرف
 اطلاع بخشیدند و بر این حقایق بیان چنان ارشاد فرمودند که گاهی فردی از اولاد از
 متاخره متاخره مرتفع میگردد و در شان اہی که عبارت از اقتضای ذاتی وی است
 جمیع اجناس و انواع عالم را که در مرتبه ثبوت است و قیام است بذات صرف و
 تعالی و تقدس فانی شود و بہمان شان باقی کرد و چنانچه حرف ان اقتضا و محض ان
 شان کرد و قیام ان بذات بخت است و نشات متاخره ہم معطل شوند چنانچه

پیشتر

صحیح کرد و روی و علی مانند پس شخص با این معنی ابدی باشد و تمیل ان فرمودند ^{بمنش}
 که بزینین قائم کنده اند پس قیام ان نقش بر زمین است اگر چه حسب توایل مستقر
 البته کثیره است اما این البته در قیام ان نمکین غلطی نیکنده و دوران تالیس رسانده
 و امر در این امر محقق بوضع انجامید و این چیزی است که بزور اشخاص متعدد از اسما
 عیا اندزه معلوم می شود فالج مدعی ما لعم و پیرار شاد فرمودند که در برزه تکی اعظم که
 حسب احوال زینیه افلاک بروز فرموده ناصل در وجود و تعالی از زبان کویا از روی
 جوشش میزند و همین معنی است که بقدم معبر شود و وقتی از سان حقیقت بیان از
 فرمودند که چون قومی به نسبت قری از انیا و اولیا محبتی و اعتقادی بهم رسانده
 بر تبه که ویر از شرط محبت بدرجه معبودیت الکارند یا ولی خواص رسالت اعتقاد
 نمایند غیرت الهی جوشش میزند و محبتی و الطال ان توبه می شود اگر چه بان مقرب ازین
 معنی تالیس رسد و بمقام وی خللی راه نیابد لیکن صورت ان عقاید باطله که حتی پیدا کرد
 و چون کیفیت ان میباشکشته باشد ان غیرت الهی در این محو میزاید کماکان عقاید
 انصاری فی حق عیبه علیه السلام و اکنون هم فی حق اصحاب الفضل که محبت را بر تبه
 عبادت رسانده اند و معتقد را بمنزله رسول اکرم الکا شتند غیرت الهی جوشش زده
 و حیثیت نمحبتی شان در ملکوت متحقق گشته اما خداوند که در ماسوت کی ظهور فرماید
 و همچنین است که اول قضا در ملکوت منعقد میگرد و بعد زمانی در ماسوت بروز
 می نماید و درین ضمن فرمودند که مفسرین را در تفسیر و اذنا دن ربک ترو و افتاده
 زیرا که تا دن در لغت بمعنی مشوره فی القلب و مقرر ساختن چیزی در دل قبل
 از اظهار آن آمده و این معنی در حق حق سبحانه و تعالی چگونه صورت بند و پس لاچار

تاؤن را یعنی اون یعنی اعلم تاویل نموده اند و بطا بر پیش ما الت که اشاره لبوی
 همان محقق و تفسیر است که اولاً در ملکوت می شود قبل از آنکه در ملکوت ظهور یابد و تا
 کنایه از زمین تقدیر و تفسیر ملکوتی است پس بدون تاویل و حرف از ظاهر معنی درست
 کشت و وقتی بزبان اسرار ترجمان ارشاد فرمودند که شیخ از اولاد تبیین عمر خود
 معلوم نمود که پنجاه و پنج خواهد بود پس یکبار در امری صعب روی نمود در آن میان
 مشاهده کرد که یک قابی است کهنه و پوسیده و از آن یک رشته از دم و اگر در
 و دره ذره و بر آن تحس و تقصص نموده از آن یک جزو صغیر ثبات براق که در وی
 میراث زهره بود بر آورده بر بالای کوشش آن شخص نهاد و بدین وجه قدری از عمر
 بر آن عمر مقرر افزود که تا قریب شصت رسید و این زیادتی از جهت زهره روی نمود
 بعد از آن بر آن قدر هم چیزی از جهت برکات بعضی ارواح باین وضع که ارواح کبره
 نفس این شخص را گویا ذکر خود قرار دادند زیاد کرد این که دو سه سال از شصت
 او ن کرید و یکبار ارشاد فرمودند که وای یک الفی خاص نسبت بجانب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در یافته می شود و متعلق آن حب و الفت جهت
 نورانیت آنحضرت است جمیع ملائیکه را پس بدین طریق گویا همه ملائیکه متوجه است
 دیگر ارشاد فرمودند که عیسا الوم البقین چنان معلوم می شود که بخلصانی که درین عالم
 انشی و انبساطی تمام است در آن مقام که بعد اشغال ازین جهان مفری خواهد بود
 هم چنین اجتماع روی خواهد نمود و بهر وضعی که خواهد انشا الله تعالی در آن مقصد صدق
 با هم خواهیم پیوست و شاید که درین عالم صورتی از اشباح این معنی ظاهر شود و دیگر
 ارشاد فرمودند که وقتی بر اهل کمال می آید که خیال و احادیث نفس وی حکم رویا

پیدا میکند

پیدا میکند که هر یک را تعبیری و مندرجاتی می باشد زیرا که همه آنها قضایای تقدس
 می باشند که در مرآة این کامل بصورت احادیث نفس نموداری شوند بیت ان خیالاً
 که دام لویاست: عکس مه زو بان لیثان خداست و در روزی ارشاد
 فرمودند که یکبار مولوی روم را در واقع دیدم کوتاه قد سفید رنگ ضعیف الخیه و
 وقتی شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی را دیدم مردی از عرب اما طویل القامه
 تندرست برهنه مردمان پنجاب در روزی بوی بسیار بسیار را دیدم مردی سیمین و از
 قیافه وی می بینم اسلام ادراک نمودن میشد و پیرانشینم که در آن خوب می خواند
 و تبارخ نور دم رمضان حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز اسم الله العزیز چند
 تلاوت کردم این معنی تحریک یکبوع نور در قلب نمود که معنای ان عزت بود
 که در مرتبه و جوب است و از راه تعین اسم العزیز ملون بلون ان نزول نموده
 بازار شاد فرمودند که کس را با صورتی شبیه اسماء ایشامی شود او را محافظت
 نمود و شترالطی که احباب فن دعوت وارد آوند حاجت نیست لیکن ملائکه سفلیه
 که موکل آسمانند مان امور اغتیار کلی است چنانچه روزی اسم الله الوهاب را ملا
 نمودم در الوقت ملائکه سفلیه موکله را دیدم در صورته بارانی چنانچه معنی که گویا هوایا
 محو گشته بحسب مشرک مشاهده نمودم بعد از ان حال طعامی حاضر شد که در ان میان
 گوشت هم بود دیدم که ان ملائکه از ان گوشت نفرتی دردم انداختند تا قریب
 دو نیم ماه از ان تنفر میداشتم و از بواعث خارجی چیزی نبود و در شب اول از
 اوتار که جان شب ختم قران بود ارشاد فرمودند که در وقت ختم برکات از پیچ
 که از اعمال ظاهره ناپسند می شوند بی ریب و شک محسوس میشدند و جمع جان

ذکر اسماء الله

مشمول آنها بودند و شب بیت سیوم ارشاد نمودند که درین شب نزل برکات
 از بهان قسم معلوم میشود اما بان وفور و کثرت نیست که بلیه القدر توان گفت و شب
 سبت و منعم ترا ایضا فرمودند و چندی از اصحاب حضرت ایشان معکفین و غیره در آن
 مسجد صلوات و اوکار قیام نمودند و در آن اثنا شاه نوزاد را خواب در برود
 در آن حال ایشان را کیفیتی و در حدی روی نمود که حاضران آثار آن را مشاهده نمودند
 بعد افاقست چون از ایشان استفسار بجمع اتفاق افتاد گفتند که حقیقت توبه
 و استغفار واضح شد و صورت قبول انرا معاینه کردم و خود را بان تحقق یافته
 در آن حال شوق تمام مناجات میکردم و از صلوات ان جوشی میروم و نیز دیدم که
 گویا از جبهه شریفه که خلوة خاص است چیزی از قسم فاکه بصورتی بسیار بر می آید
 و در مسجد نود و بسیارند و جمع حاضرین از ان می خورند و می گویند که این فیوض حضرت
 ایشان هستند که بدست خادمی خوشحال نام و ستاده اند بستر حضرت ایشان
 وقت نهم از خلوة بمسجد شریف آورده نشستند و دستهای کرامت پیمای برداشته
 در حق حاضرین خصوصاً در باب غائبین دعا فرمودند و باز بمسکنت شریف بردند
 پس هر یک از عا کفان استانه فیض ایشان بر در خلوة ایستاده شده التماس
 دعا و خاص در باره خویشند و دوستان میکرد و التماس وی از آنجا ببدول
 بیشتر صباح ان شب این بنده از کیفیت ان لیل استفسار نمود ارشاد نمودند که
 برکات ملکیه نزل میداشتند و الوان طاعات ردی نموده بودند و قریب فر
 شاه نوزاد در واقع دیدند که شیخ می گوید که اکثر مردمان که بر صورت صلوات
 اند و خطاط هستند از مقدار سبید و شفت پانزده کس ناجی اند و باقی مسوئ

و صورتی که کس را از فدویان فباب حضرت ایشان که مولوی محمد اعظم کشمیری
 و حافظ محمد مقیم کشمیری بودند دیدند که قابل می گوید که اینها هم از جمله بانزوه کس ناجی
 هستند و شان عشرين رمضان وقت صبح این خاک را بر در خلوة خاص رسیده
 منظر او آن نشسته بودند که بمقتضای رحمت امتانیه در حجره را داخل فرموده بانزوه
 خلوة خاص طلبیدند و چون این فدویت نهاد داخل شد باز دروازه مضبوط ^{شد}
 وقتی که عقیدت کرنی شرف مواجهه دریافت و بحضور فیض کبیر نشست حضرت
 ایشان خود مراقب شدند و در احوال اشتراتی عظیم روی نمود و به پرتوه انجاس
 بر این صغیف کیفی طاری گشت که در آن حالت کواهی نقطه ذاتیه جامه کالات
 اسمایه و صفاتیه بیخ ماند و از غیر و غیره و عین و عنایت نامی و نشانی نیافت در آن
 اثنا حافظ عبدالرحمن در مسجد تبارده احسن القصص بصوتی حزین مشغول شدند این
 محک الحاقدم زمار را بتلاطم آورد که ساعت ساعت موج بر موج میرود تا که حافظ
 مذکور بایه است و بی فی الدنیا والاخرة قوفی مسلمان الحقیقی بالصالحین رسیده اند ^{یا}
 تکرار می نمودند پس این معنی آن بحر موج را بشورش آورد که به بیان راست نیاید
 و این مسکین را بطریقی خاص کبیتی عمیق کشید و بوجدی رسانید که تا بان حال
 فایز نشوند اورا گشت تواننده ذوق این می نشاید بجز انباشت و این همه
 حال و استعراق بر این سوال تا قریب یکپاس ماند و چون از آن جوشش پاره ^{افت}
 روی نمود دستهای کرامت پیمای برداشته دعای فرمودند خداوند گمان چه بود
 و بعد از فراغ این بقدر در باب شاه نوره در خواهم محمد امین دعا التماس نمود و با ^{داشت}
 ان مشرف گردید بالجلد ان فدویت کرنی ان ساعت را حاصل تمام اربعین در ^{نیت}

بلکہ خلاصہ عمر خود الکاثرینہ شکر و حمد الہی بجا آورد و چون شب سید و مخلوقہ خاصہ باز
 یافت باستکشاف اجمال جرات نمود بمقتضایا کریمی کہ پرورش نموده است
 رفیری ازان بیان فرمودند کہ اولاً لوز عرت آرد سن مشاہدہ افتاد و بمقابلہ ان
 صفت خویش بملاحظہ درآمد پسترن لوز ہمہ تمیاض کشت کا کیون فی المرآة پس حلاوت
 ان کیفیت مستی بخشید ہمدان اشما این محک فارمی میدا کردید و شد ایچہ شد
 دارا عظم نم الہی بر این عبد ضعف کی است کہ در این اعکاف تحصیل شرف
 اتصال سلسلہ قرآہ تمام در ان عظیم تہارۃ حصص تا با حضرت صالح اللہ علیہ وسلم از
 جناب حضرت ایشان دامت برکاتہم فراتر و سماغاً موفی شد و در آثار ان
 بعض اسرار جلیبہ تفسیر لہیات کریمات از زبان حقایق ترجمان استفادہ نمود
 و از اعتبار حوصلہ ہم خود بقید کتابت آورده تذکرہ الاوقات فلک النعمات
 ہمدان افتادہ شد کرد ایند و از فنس صحبت منع برکت بر غوامض اقوار فاتح الکما
 علی جمع علوم اتوان شرف اطلاع حاصل کرده انرا تہذیباً بنور رب الوالی الہی علی سبیل ^{حال} الا
 والایکار در در تیات پارہ سودات خود کہ با حضرت ولی نعمت دامت برکاتہم
 جمع ساتھ و بدریات الاسرار موسوم کرد ایندہ تحریر نموده و از جملہ اسرار و انیسہ مؤثر
 این است کہ حضرت ایشان در تفسیراتہ کریمہ و بلا سبقت من ربک یقین بنہم الایہ
 ارشاد فرمودند کہ تدبیر تشریفی مقصود اطلاق عصاۃ میشود لیکن مصلحت کلیہ کہ فوق
 از مرتبہ است بر غایت بعضی جہات کہ در ان مصلحت مبرکشہ مقصود بقا و اہمال است
 پس این قضیہ شبیبہ بان است کہ پادشاهی بی خواہد کہ بر شیخ امضا غضب خود
 نماید اما لورا وعدہ کہ سانی بان شیخ کرده مانع ازان امضای آید پس پادشاہ

تذکرہ الاوقات
 فلک النعمات

میفرماید

می فرماید اگر سابقاً وعده نمی کردیم فی الحال ترا پاک می نمودیم دیگر در تطبیق آیه من
 کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واصل سبباً وایه رب لم حشرتی اعمی وقد کنت
 بصیراً وایه لقد کنت فی غفلة من هذا فاشفناک عطارک فبصرک الیوم جدید
 که بظاهر در میان آنها تناقض می نماید چنین ارشاد فرمودند که اشتقاقاً و آن است
 است که ملکیه او را بهیچ او احاطه کرده باشد نمبره طایری که او را در قفس از جدید که منفذ
 مثل سوراخ سوزن هم ندارد کرده باشند و همان است و هر چه یعنی قاعد علوی که بحسب
 اصل حلیت در وی مقطور اند بمقتضای میباید که بوی مبدأ و اصل قطره نهند از
 میل بوی قیظ او است و قیظ و این معنی باشد میگرد از اعتقاد و تصوف باری ^{ضار} الصوری به
 و اراده و از اعتقاد مجازاً برای اعمال پس کسی که منکر رب نمائید یا با وجود اعتقاد
 وجود او در اعطال داند و هر چه باشد پس این چنین کس چون ببرد حجاب منشی
 بسبب صغیری که در آن شاه او را روی نماید شفاف میگرد و آن ملکیه وی فی الجمله بروز
 می نماید و این میل مقطور متحرک متعدد اما آن موانع علییه و غلبه که به نسبت باری داشت
 او را از وصول مانع آیند و وحشی بیظم در نفس او جان می کند و با انواع عقوبات و تغذیات
 متمثل و متشبه میشوند پس بصرک الیوم صید ارشاد بان اطلاع اجالی است که من
 و رار الحجاب او را روی نموده پس الوقت انقدر می داند که چیزی هست که ما را
 بدان وصول ممکن نیست و من کان فی هذه اعمی الابه ارشاد بعدم علم تفضیح است ^{مبتدأ}
 حقه و در آیه رب لم حشرتی اعمی و کنت بصیراً قال کذلک ایکنایا بنامند
 و کذلک الیوم تنبیه ارشاد بوی است که وی ان هنگام بگریست در ماند و در دنیا
 بعقلی که مورث بنیاست همه چیز را می بیند الیوم الیوم است که بان آدرک

نفسی روی نمی نماید و نمی داند که آن عقل معاشش بود که بدان بعیرت در امور دنیا
روی نموده عقل معاد که دیدن شاه شکر بصیرت باشد و الله اعلم بالصواب و در

تفسیر و تلبیة لقمان الحکیمه ان شکر الله من شکره فانما لنفسه ومن كفر فان الله غنی
جمیده چنین ارشاد فرمودند که چون انبار رحمت متضمن قول بود میان آن ان شکر واقع

بغی انبار حکمت همین قول ان شکر الله بود و معنی شکر است که حقایق و کمالات
نفس الامر بر یک از قوای علییه و علییه که در انسان و دلیت هستند دانسته نظر

انها با کمال مناسب نماید و بهندریات خاصه بر یک را منتهی سازد تا که کمالات خود را
فایز شوند و همین فواید اشاره است و فی قوله قافی و من شکر فانما شکر لنفسه و اگر

امر کما یبارد و جوار کمالات محروم ماندند آنکه نقصانی بحد در فیاض عاید کرد زیرا که کمالات
عالم امکان همه بالقوه اند و حصول آنها مشروط بشرط الطبی و کمالات واجبیه هم بالفعل هستند

همین معنی است اشاره در قول قافی شانه و من کفر فان الله غنی جمیده پس ازین تحقیق
معلوم گشت که حکمت مرکب است از علم مقدار کمال هر یک از قوای و از عمل که نظر

انهاست تا منتهی شوند و کمالات حاصل کردند و در بابتی سوره لقمن هر جا که ذکر
وصیت لقمن آمده همه بیان جزئیات همین حکمت است یا نسبت مبادی و یا نسبت

نفس خویش و یا نسبت افاق و در تفسیر آیه یا ایها النبی انما اهلک ازواجک
اهلی الی قوله و نبات فالانک الی باجرن محک چنین ارشاد فرمودند که در قصه

نبات اعم و نبات و نبات قال و خلاصت پیغمبره که است که زمان اجیه چون در
کلمه رجلی شریف دیده اند آنها را بی کوه جبال همسری ان رجل نمی باشد کلمات و

نای که از قبیل وی باشد و قرینه با و دلزد که آنجا جیب وی می باشد پس حق

تجلی بکلیه آنها مشروط به فرموده تا بقیم عمل صالح از آنها بوجود نیاید ان امر جیب نسبت
 سید عالم از نهاد آنها سترند و در تفسیر آیه سبحان الذی خلق الارواح کلهما چنین ارشاد
 فرمودند که در تقدیم تسبیح بر خلق جمیع مخلوقات اشاره بان است که خالق مخلوقات
 تنوع لازم است که از جمیع تعقیبات مطلق باشد و از همه احوال منزه که نسبت او با جمیع
 تعقیبات و احوال مساوی بود زیرا که اگر تعیدی خاص مقید باشد از وی همان صادر گردد
 که بان قید خصوصی و تناسبی تمایز داشته و صدور جمیع اشیا با تنبای و اضلابی که در آنها ثابت
 و کاین است از همان مبداء تواند بود که نسبت او با همه یکسان باشد و این معنی بدون
 شریک و بی از جمیع کیفیات صورت نه بندد و در تفسیر آیه کریمه سبحان الذی بیده ملکوت
 کل شیء و الله ترخون چنین ارشاد فرمودند که شریعت هر نوع در تربیت و افاضه و احوال و
 وجود آن و ایصال وی بکمال طبیعی و کسبی او و انتظام جمیع احوال و اطوار وی علیحده است بلکه
 شریعت بر فرد و خاص است پس ایصال هر شیء از انواع و اشخاص بمیان کلام و
 و انتظام جمیع احوال وی از ابتداء از انضام وجود تا بلوغ کمال همین است بلکه یعنی پادشاهی
 ان شیء و ملکوت بمالوت ملک است و این معنی مخصوص بمعرفت عیال الاطلاق است
 که بذات خود مطلق و بصفات خویش منزه از جمیع کیفیات بود و نسبت او با همه
 کاینات برابر باشد و در تاویل آیه کریمه تفسیر نموده جلوه دادند که چون بهم تم یسین جلوه دم
 و قلوبهم الی ذکر الله چنین ارشاد فرمودند که درین آیه اشاره است بآنکه وجد از احوال ابتدا
 و الهی و سکون از مقامات آنها که از خواص لطیفه روحیه است و ان از خواص لطیفه قلبیه در
 تفسیر آیه کریمه لعلت الله اکرم من فضلكم انفسکم از تمدن الایمان فیکفون چنین ارشاد فرمودند
 که چون در حقیقت پر انسان نقطه قدسیه موجود است که همان نقطه مقبضه حصال فطره کشته

از تعبد و عبادت اما از راه الهامک شهوات و اتباع شیطان عیبان آن می ورزند و بوی
 مخالفت و بی بی گیرند و همین است مفت ایشان بر نفس خود پس چون وقت
 کشف عطا خواهد شد همین یعنی رادرات حق خواهند دید پس همان مفت ایشان است
 که مفت حق خواهد بود بدان حال زیرا که همان گیر است بوی نامرضیات فقط قدسیه
 که بصورت جز کمال بوی تار که اشباح نامرضیات حق است برآمده و چون ان عالم
 دارالشیوع است از انجهت اگر خواهد بود در تاویل آیه کریمه ثلثه من الاولین و قبل الاخرین
 که در باب یقین وارد گشته من ارشاد فرمودند که این تقسیم مومنین بین الیقین و یقین
 ایمن که در روایات و در مقام دیگر که فرموده هم ظالم نفس و هم مقصد و هم سانی یا غیر
 با عباد کمال لطائف ثلثه بارزه است یعنی عقل و قلب و روح که در جوه افاضه بند
 همین لطائف با اصواته معضود افاده به باعتبار کالات لطائف کامله که از کالات
 ولایت است پس یقین ان طایفه هستند که اهد باشند از مقامی که قضا انجا منعقد
 میگردد و بوی از جوه سبعه جوه از امامت و خلافت و حکمت و غیره که در حجت با فیه

به تحریر آمده فهد الاضدان کان بالاصالة فهو انبی والمحدث والمهم والافان اهد بشهادة

قله فومن تامل مولد لکن من زمره اصحاب الیقین و ان اهد بادی مناسبت

اول صرف تعلیه هو ایضا من تامل مولد پس چون بطور ان حضرت صیبا علیه وسلم

تبدلی الی شای بر و فرمود همه مستعدین اهد ازین تبدلی گشته الا اهد من کمال و راتہ صلی الہ

علیه وسلم فانهم باذون بوراتہ علیہ الصلوٰۃ والسلام من منع القضا را ندی ہومن احکام اللہ

الذی ہو یقین کسب الاجار لہتمہ للملا الاعیاء و ہو فوق التبدلی الی شای پس بنا بر این سر طایفه

سابقین ثلثه من الاولین و قبل من الاخرین گشته لیکن بعد بطور تبدلی شای تبدلی لطائف

کانه بوجه اتم بر روی کار آمده و باب ولایت مفضوح شد و باب نبوة معلق گردید کما مرده
 پس هر که جمیع لطائف بارزه و کانه وی لاسیما جبریه است و انانیته کبری بکمال است مجلی
 وی بالفعل قایل شد که جاره الهی گردد در ظهور و اناضه جمیع کمالات و مناصب الا انکه
 ویرایا بالفعل نمی دهند مگر آنچه مناسب مزاج و وقت باشد پس کاپی در غنوت سابقین
 نشیند و کاپی در اصحاب الیمین و فی الحقیقه او از همه بجا است و در همه است الا انکه در
 بگرد و مثل اعیت ان عروف اقتضای ذاتی جوشش زنده پس اتمثال این اجازتیه را در
 یعنی وظیفی باشد و الله اعلم بالصواب افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که شبی در آن
 دیدم که در من آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهرند باز چون تامل کردم خود را عین انجذاب یافتم
 پس در آنکالت نظر افتادم بر اسلیه ذنیر هها الله تعالی که در گوشه نمازی که وارد و بیایه صالحه
 بروی هویت و تعلق از روح او با انهم فبای کلی در ذات وی صلی الله علیه و سلم و تقیای
 اکل بوی علیه الصلوة والسلام در خود می یابم و ازین معنی محبت می آید که با وجود انهم اتحاد کجاست
 فتمیله بار صوته این قلی چسبیت همدان اتمثال طر اند که این تعلق مثل تعلق آنحضرت است
 صلی الله علیه و سلم باز منیب ریح الله عنها که بسان طار عیا حکم زو جها که ابران مرتب شده و در معنی
 این است در انحال واضح شد که در حق کل معاضلت در امور شهویه و نبویه بمقتضای ستمه حقیقه
 و جامعیه او بر جمیع حیاتی و جوییه و کونیه رایجی باشد بخلاف سایر ناس که انند ایشان
 بمقتضای قوای بدنییه است و واضح الحقیقت و در دار دنیا استیجاب ندارد از بوجه اول
 مذکور می کنند چون در عالم قبر رفت بسبب عدم مطاوعت ماده که مطیبه نفس طامعه
 او بود و در انحال عطل روی می دید باز چون در موطنی اتمثال نماید که فمخلط از مثال و صبا
 مطاوعت ان ماده بسبب قاعدیت موطن عود کند بلکه بروی اتم باشد زیرا که نفس ناطقه

نقطه و مدینه است که منجیح احکام صورت انسانیه می تواند شد و این ماده که جامع است
 در قوه ثانیه و صمدیه امتناع ندارد از هر مکانی که صورت تقاضای آن کند پس در آنوقت
 آن استیغای عیب الیه الاکل ریح نماید بلکه در آن آن سربان تمام حقیقت و میرا حاصل شود
 اگر جانب شیون ربوئیه نظر کند با جمیع اینها خود را یابد و هم چنان و باقیها را ملاحظه خویش ادرک
 نماید و اگر در حقایق آن امکانیه بیست نفس خودش را در جمیع جزئیات شاری یابد و بهم
 توای و عکس التناذ مناسب آنها حاصل نماید با لجه رالطه ان مرجمه و وجه اختصاص و امتیاز
 کلی با خود در آن عالم ظاهر گشت و بعد نقل این بویا ارشاد فرمودند که وی در چهار اند تجلی بار
 بصورت صالحات و البته فاضلات مستند با عبادات نظر آید و در این کیفیت طهاره بسیار
 ستودند تا آنکه فرمودند که اکثر اجهان در خاطر علجان بی نمود که فرودن حضرت صیبا علیه السلام
 در حق حضرت عائشه رضی الله عنها که بر میل در لحاف وی رضی الله عنها نزول می فرماید و بر او
 عائشه تبلیغ دینی می نماید و در غیر اینها چه دارد موجب خصوصیت چیست تا آنکه
 ترویج رجوع بر دوره مذکوره صورت گرفت البته مرقع گشت که بینه طهاره و نور انوار خود با
 در هیچ حال هر چند که چنگلی با طهاره داشته باشد فتوری ندیدم و وجه آن ظاهر شد که عکس طهارت
 جلی ان عقیقه بی بود که در آن مین هم که دره حال از منافی طهاره را از مدافعه باز میداشت
 و سران واضح گردید که هر چند که بکلیه طهاره منصف باشد چون احوال طاریه که صدان باشند
 از طرف ثانی بر تواند از نذجال ان علت را معور کیفیت خودش میکرد اینه مکررین صورتها
 که جانب دیگر نیز نور طهارت و منصف بصفه لطافت باشد بیات خارجیه نسیم
 داخل نمیشد پس سر اختصاص حضرت عائشه رضی الله عنها نزول بر میل در قرانشان
 همین معنی بوده است و الله اعلم انما در همه شصت بعد از او صد در ماه شعبان چون رمضان المبارک

که میعاد

که میباد اعتکاف بود و قریب رسید دوران ایام از بسک شده بارش بود بسب طمان و بریا
 جن و غیره که در لوائی باره و شاه جهان اباد واقع اند سپرد سفرها متقدری نمود این بنده را که
 کاتب شرف است بملاحظه این امور نجابت اضطراب کلویکرت شد که اما در بیوقت چگونه سعادت
 حضور شرف مجاوره کشانه منع المنور حاصل خواهد شد پس قصه این صوبت و اضطراب
 بنجاب قدیمی حضرت ایشان مودعت داشت از انجانب سرازیر نامه باین عبارت غایت شد
 که تمام سال در همین خیال می گذرد که در چله رمضان با دوستان خای کدیا نیم دیبا سیم هر گشت
 خود را معاف نباید داشت فدای تعالی راه را سهل خواهد کرد ایند امیدواری از فضل بی علت او
 همین دارم اینی پس وقتی که این کرامت نامه که هر شرطش کند جذب قلوب بود شرف نزول
 اندازی نمود دل فدویت منزل را چنان جو آساخت و چندان در قفق انداخت که از غایت
 شوق و وله سر از پانی شاخت و اندیشه صوبت راه بخاطر هرگز راه نیافت پس از زمان
 که احرام طوف کعبه مقصود است نفس مبارک جلوه گری کرد و موافق ارقام قلم کرامت تمام
 بی کوکاشت طهور نمود باران که هر روز بلاناغمی بارید از زیر برشس بالیتاد که محفوظ و مامون
 نرشد ابد راه در ان مقام فیض نظام رسیده جین را از خاک آستان دمایت آشیان نور اکین سا
 و چون شرف تقبل اقدام مبارک حاصل نموده بجمیعت خاطر در مواجه شریفه نشست همان
 مطاب شده هر چه تمام تر بارید کویا انتظار وصول بمنزل مامول بیکدی پس یوم تابی ان شرف
 اعتکاف و مجاوره عبیه علیه شریف یافت دوران ایام آنچه از فیوض حضور کرامت مدور
 نصیب این بنده میشد بیان ان وادای شکر بران از صد و عد بیرون و اقرون دست ه شکر
 فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گل همه پرورده است اکثر اوقات که در وقت
 خاص یاری یافت بارشاد و سرازیر بلند و معارف از جمله سرازیر میفرمودند روزی نماز

فرموده کلمه بزبان فیض تر جان کلمه جاری نمودند که این فدویت کیش از حاصل تمام اعطای
 الهی است که فلانی از بودن تو نهایت انس می یابم و راحت تمام حاصل می شود سه کون
 چون شش ما برداشت از خاک سزد که بگذرانم سزد از خاک روزی این خاک رسواست
 حضور مستحق بود ارشاد فرمودند که بعضی اوقات ملائکه سفید نظری امیند مانند طوایف از این
 امام بوصفی که نه محسوسه بکاره فقط باشد و نه بویوم و خیال بلکه بین بین هر دو توان گفت و مسامحه
 توان قایل شد که چشم دیده شود و حقایق آنها معلوم می گردد که چنانچه خشرات هوایی باشند
 که هوای اتعین مناسب بهم میرسد که استعدا و افاضه نفوس ضعیفه می یابد پس همانوقت نفوس
 مناسبه آن ماده مفاض بران میزند بانی و بدان ارضیم صین در عنصری که اینها هوای غالب باشد
 و دیگر خاصه منسوب تیزی لطیف و تعین شریف در اوقات مجوده و قرانات مبارکه
 مسوده اتفاق می افتد پس برای ماده نفوس نوریه مفاض می شود و آن ماده اگرچه تعینی و نور
 که حد و مطنه آن نفوس نمی تواند شد و قتلایش بگذرد لیکن شکل نوع خاص را قبول می کند
 بلکه اشکال نامشخصه بر میدارد و در پادمانت باشد خواه مسکس یا سطح و در وقت افاضه
 آن نفوس هر شماره را که حکم می باشد این ملائکه از خود همان خواسته بود پس بعضی بحد و لفظ
 خصوصی دارند و موکل آنها باشند و بعضی بجزئی دیگر و بحسب اشکال و احوال و حقایق آنها نیز
 اختلافی بهم میرساند و اقسام لا تعد و لا یحصر بطوری امیند که دانای علم خود ربک را با او اشاره
 همان تواند بود و این قسم ملائکه را جبری از علمی و تجلی معلوم نمیشود بلکه همین یک نورانی می باشد
 از قسم نور طهارت که از اوزار معنوی است و آن ملائکه که قسم جن اند و قسم علییه اند و ایجاد آنها
 بمنزله ایجاد انسانی و حیوانی است و آنها که در ائمه مبرکه و ذکر طوایف می کنند همان قسم اول اند
 و قسم دیگر در مرتبه نبوت از بحد و حروف تعیانت بطوری یابند که نور محض اند و همان را عقل

می باشد و این قسم از لوازمات عالم ایجاد و اند مانند آنکه کسی که سازد پس لاچار است که ای
 ان مقصود ای و منقطه و محور خواهد بود و حقایق کل احوال انسانی هم در امر تبه متور و متورند و بحسب
 ازین اوردنی باشد که بوی تربیت نشاء از نشاءات مربوط بود و بوجه من الوجوه زیر که در
 زین از وسایط خود و ایادی باشند و دیگر ارشاد فرمودند که قس از دنیا است الهی ان
 می باشد که چون در حق شیخ داعیه مقدر در ضمن ملا ایضا منعقد شود که در این صورت الهی خطا
 کرده آید پس ان هنگام از بعضی اجزا که قبضه هوایه ماده شفاف انجا پذیرفته میوار صورت
 الهی سرد و گویا ان حسرت و تپا الهی نفس ناطقه وی می چینی که چون کسی را در ان حدیث نظر نماید
 و نظوی در ان فوض کند از راه هم ملا ایضا نافر میگرد و تا بذات بخت و سبب این قسم
 اینجا بر ماده هوای است که ماده هوا تا شریعت را زودتر قبول می کند و ارشاد فرمودند که خا
 محم حضرت موسی علی بنیاء و علیه الصلوٰة و السلام که قصه ان در توره مذکور است که با طلوع بود
 که حق سبحان و تعالی فرموده بود و برای استسرا و استظهار بین قسم تجلیات و این از اعظم مناسبات
 حضرت موسی بوده و الله اعلم شیئی بین العالین بنده کانت الحروف شرف صورت است که
 ارشاد فرمودند که نقطه تجلی ذات که بر ان قوم جاری است اگر ان شهود نقطه ذات
 صرف که فوق اعتبار نبوت و وجود است مراد داشته شود ان خود دوام ندارد و کالبرق الی
 می باشد و اگر شهود تجلی اعظم فی ملاحظه اسما و صفات مراد داشته آید دوام این می تواند
 الا آنکه گاهی از ان ذلول روی و بدوارشاد فرمودند که در باطن یعنی از راه حرمت بان است
 هست اما لطیفه سیر در وقت شهود و بر مقصد بقیدی می آرد لیکن این تقید از جانب حق
 لطیفه میزد و سبب است که حقیقت در نهایت نازکی و باریکی است زیرا که همان نقطه صفر
 است که در نفس کلیه تدلی نموده و ارشاد فرمودند که ان تجلی اعظم این اجازت است و آنکه نمونها

تکرار تجلی اعظم

ان تجلی لذمودوع در حقانی کمال عدا خود میبازد یعنی این اعجاز بود بعضی تعلقات سیریه شعاع
 و نشوند کویست و لباس دیگرند پس این معنی سبب برودان تجلی به بزرگات مختلفه می شود و ارشاد
 فرمودند که چون فردی اندازد و بخت مجربست و در این معنی را مقام خویش یابد همه علوم و معارف
 پس شست می اندازد و در طاعت اطوار العلوم بفرستد توحی که حاجت نشا و توکل نماید اینست تحقق کرد
 که آنکه جان تجلی اعظم علی را از راه این شخص اظهار فرماید پس در آن وقت سکان وی بدان
 جاری کرده روزی ارشاد فرمودند که در حدان تجلی اعظم که اگر انرا بر روی تمبر کرده آید بعد است
 چنان که استیلا یافته که بسبب ان اکثر احکام و کیفیات قلبیه صغیف گشته زیرا که ان احکام رنگ
 و کیفیت با نقاص می کند و بی کیفی و سیرگی یعنی نفعی (نهایی نماید و همین حال است در مسائمت
 و واقعات که غلبه ان حال اینها را متلاشی میبازد لکن در کیفیات الطبیعه ایضاً قیام
 ارشاد فرمودند که در نظم ظهور کالات تجلی اعظم که بحسب مجاز است لزوم کمال می باشد تری
 منظر افاده است و این معنی از لزوم وجود این شاه است چنانکه اکنون که مستخدم است مرکز
 و منطقه و محور نقاط را با بایت اتی واقع لیس لکن پس اگر شایب و کجانی از کالات تجلی اعظم
 با سطر مجربست فردی کامل از قسم احوال یا علوم و قیام ظهور نمود پس اگر بعد از ان کاملی دیگر بود
 آید لازم است که علم و معرفت یا بر غیر ان از قسم کالات باشد که از حقیقت این کامل بانی
 پوشش زد متفرع و مرتب بر حقیقه کمالیه کامل اول و اید بود مثلاً علی که تجلی اعظم را با مقتضای مجربست
 حضرت موسی علی بنیاد علیه الصلوٰه و السلام ظهور فرمود ان بود که حضرت تجلی اعظم در کور ناسوتیه
 بر فردی نمود و احکام خود را اظهار میفرمود باز چون حضرت عیسی علی بنیاد علیه الصلوٰه و السلام
 بود آید ان حقیقت مقدس نفس ناطقه ایشانرا منزه خود فرموده اظهار احکام خویش
 نمود چون ایشان ازین عالم مرتفع شدند ناهمی غالب آمد فکان ماکان و بعد از ان چون دانست

جامع کلمات قائم الانبیا علیہ الصلوٰۃ والسلام بطهور آمد ان عقیقه کماله الیه باوجود ظهور آن بر
 نفس ناطقه کماله نقاب عبودیت بر روی خود گرفت بعد از آنکه مبارک ایشان مصدر آثار مرد ^{و آمد}
 مباح البحرین ملتقیان بنیامریخ لایحیان و چون دوره نبوة متحقق گشت و باب ولایت
 مفتح شدیم چنین طبقه بعد طبقه حقیقت کماله بصورت مرتبه متفرقه بطهور آمد و این حکایت از اولاد
 کمال است اما بود و مجدد همان کمال اول رونق و نصارت می کردند کمال علیجده بطهور آید دیگر در
 بیان اسرار الهیه که بینه نام افتده چنان ارشاد فرمودند که هر یکی از انبیا سابق صلوة اله
 و سلامه علی نبیا و علیهم سلیک کمالی مخصوص بودند و در آن کمال روحی و ماصلی داشتند
 پس زمان فیض توامان وجود اکل الرسل قائم البین صیبا اله علیه وسلم رسید و نفس کماله که خلوا
 ان جمع نفوس موصوفه بکلمات خاصه بود با کمال است و شمال خویش بصورت نفس ناطقه
 متدرجه حضرت منزل نمود پس ان جمع نفوس متضمنه رقابتی این نفس کماله در گشته
 و هم کلمات الهیه است اجامیه در این نفس مودع شدند پس بالضرورت جلی (اروی) و ^{نص}
 قضی و عمل بموجب همه آنها مامور شدند و چون هر یک از این اشخاص کمال در آن کلمات در
 سابق زمان ناصیه پیدا کرده بود در این نفس تعقدس بود از آن ظهور نمود این معنی را بلفظ
 ائمه از تفسیر موده شد دیگر ارشاد فرمودند که در وقت اشراق روز چهارشنبه چاردم
 رمضان المبارک در جوه اعکاف غنودگی حاصل شد حضرت موسی علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ
 والسلام در خواب دیده شد بر قیل کواری اند اما عماری که بران سوارانند بر طور عاری ^{ملا}
 نهایت مثل زمین چسبیده است که نزدیک کردن او بستند و جمعی همراه ایشانند و بر همان
 فیل شنیخ نشسته است گوشت را در روغن بریان می کنند چون این صورت مشاهده کردم
 بخاطر من می کنند که هر قوم را رسید جدی است و شعار سخاوت بحسب رسم قوم ایشان

همین بود که طعام همراه ایشان بخت میسند بعد از آن از فیل فرارند و با بی و شش نمودند و سفور در میان
 آوردند در آن اشیاء و وقتی که چیزی گوشت بریان کنند و تیار نمایند پیش ایشان می گذارند و عادت
 حضور ایشان بان و همان گوشت بریان میبردند و میسند من هم بخدمت ایشان رسیدم آنوقت
 فرمودند و در صحنی که خود از آن می خوردند مرا ایشاه کردند که بخورم بخورون شروع کردم بود مجلس
 طعام مرا حظه پیدا شد که من زبان عربی میدانم نه عبرانی اگر حضرت موسی زبان عربی میدانستند
 طایق افاده و استفاد و مضمون می توانستند و الا عبرانی نگویند من زبان عربی کم میدانم بعد از آن گفتم
 که چیزی از تورات بران گذارم لیکن در مامل شدم که تورت عبرانی است و من زبان عبرانی را نمیدانم
 باز بدل خود گفتم خوب دو سه کلمه از همان زبان باید خواند و تورا و تورا که بعد از آن نسخ تورت حاضر شد که
 عربی بود از آن نسخ از قصه تولد شد حضرت اسماعیل و اسحاق برای حضرت ابراهیم علیه السلام چیزی
 خواندم بعد از آن شیخ از برابری آمد و شکایت مسلمانان که المال بر بلاد هند و سکنان قسطنطنیه اند در میان نهاد
 باین تقوی فرمودند چون درین شهر رسیدم طرف مردم دیدند و بعضی بی باکیهای ایشان ذکر کردند فقیر
 که در ملت مصطفوی فرق و ابیت کهصال مفصل اند بسیار پیدا شده اند این همه بی باکیهای از مردم است
 از جمله رفقه در هندوستان بسیارند یکی رفقه زیاد و ملاحظه که قران را بر منج باطنه عمل می کنند چنانکه
 در قران عظیم قصه حضرت موسی علیه السلام و غرق شدن فرعون بر زبان ایشان مذکور است این فرقی
 که منی این آیه است که قوت بلکه نفس ظاهر شد و قوت همه را ملاک ساخت چون ایما را رسیدم حضرت
 علی بن ابی طالب و علیه الصلو و السلام سبب کردند و رفقه دوم شانه شیره کمی گویند بعد آنحضرت صبا علیه السلام
 خلیفه این اعم آنحضرت عیا مرتفع بود بعد از آن بازده کسی دیگر با شانه بی کشند و درین تجربه دارند بعد از آن
 بیدارم در دل دادم که یکوم رفقه نماند قوی که در رفوع علو دارند و مجتهد را یکی حاجب شروع دانستند
 اما این رفقه سوم را مکرر زکرده بودم که بیدارم دیگر چون بیل تابی از او مار عشره اخیره یعنی نیل ثالث و

رسمی از ایشان با حال ربات ره از در و در و در این قول
 طاعت صوفی دارد و روزی شده این همه از طب قریب
 شکایت این رفقه در دشت و در دشت که درین یکی اعم از
 ضایع است برای فضا

ایشان عشره
 طاهرین
 سبک است

دلش

داشت و مقتضای این کیفیت قبول طاعات بوده است هر زمان وقت تفریح
 پربان اسرار باین بابی جاری شد که کل چون ازین دار اشغال می نمایند قصد و همه
 عادت از ایشان سلوب می شود پس همان تجبیا اعظم بهر زبانی که بر می آید در ایشان
 سرپا نمود و تصرف می نماید و پس دیگر در لیل اوسط از او تار این خاک زمین
 العتاین شرف اندوختی حضور داشت که یکایک ارشاد نمودند که فتح ابواب
 السمار و نزول ملائکه که در باب شب قدر وارد شده عباره از ظهور قوه ثابله
 درین عالم و از تمیل عبادات و طاعات عالم در محل قبول است و این معنی است
 تحقیق دآر و پس در الوقت این بنده الوار معنوی را محسوس یافت تا که چهره مبارک
 مشاهده میکرد که گویان الوار ثواب حاجب از البصار میشوند و عجب سکونی
 و انس بآن می یافت و چون از نماز تراویح فارغ شدند فواجبه محمد این که امام جماعت
 بودند نقل کردند که سه دوکانه از تراویح باقی مانده بودند که مرا حال عجیب در گرفت
 چنانکه گاهی مثل آن کم روی داده بود دو زمان ساعت چون بوی چون گاه کردم انرا
 از الوار مشحون یافتم و حافظ نقل کردند که از آن ساعت قوت علمیه را در خود نصفا
 می یابم و معرفت دو بالاشته پس جمیع اصحاب فیهما اجبار شب شده نماز اشغال
 نمودند و خود حضرت ایشان نفس نفیس ساعتی دراز کشیده برخاستند
 و وضو ساقه اندرون متکف مشغول شدند و این بنده حافظ حوچو بر در حیره
 نماز مشغول شد و در انحال حافظ جو گفتند که این حرد را از الوار و فصوص مملو
 مال می یابم و ازین معنی استغواب و استغواب می نمودند و در خاطر این بنده خطور کرد
 که اگر حضرت ایشان برانداخته اند ما بنده هم در نماز اجابت نیام تا گاه چون عیم بنام این

نده اند و نمودند که فلانی بس زودتر بر درجه رسیدیم و حضرت ایشان است
 مبارک در راواز نموده درون خلوة خاص در مواجهه بجلوس ایشان نمودند
 و این قدر ارشاد فرمودند که یک نحو تجلی ظهور پیدا آورد چون آن حال استکشاف
 تفصیل را بر نیافت جرأت نه نمود و خاموشی در مواجهه نشست و زمانی در از
 شرف حضور مشرف ماند تا که وقت سحر رسید چون روز شد و در خلوة خاص
 باریافت شرح آن کلمه را از جناب مقدس در یوزره کرد ارشاد فرمودند که یک
 کتاب برزه شاید تجلی اعظم بر وجه ام و اوجه ظهور میداشت و شیخ محمد مراد حدیثش
 که از مستفیضان جناب ولایت بود و در محراب مسجد خاص معکف بعد از آن شب
 بعضی علامات لیلۃ القدر در واقعه مشاهده نمود و تحقیق آن تعیین گشت و چون شب
 بست و نهم رسید و بیل تم القرآن نیز همان بود مردمان کثیر از طلبا و علما و فقرا و امارا
 جمع آمده و هجوم آورده از دعای جناب مقدس تبرک جستند و حضرت ایشان
 آن شب را اجاز فرمودند و اکثر ارادتمندان نیز از مجاورین استان قمیش ایشان در نهم
 بشرف اجباران بیل مشرف شدند و آنحضرت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند
 که درین شب انس و راحت بسیار از بسیار یافته می شود پس وقت تجدد استهبای
 کرامت پیامی برداشته بدعا خیریت برود جهان و حصول مطالب ظاهری و باطنی
 هم را نواخته و چون شب بست و نهم رسید فرمودند که این بیل از او تار است
 اجباران باید کرد پس خود بنفس نفیس اندرون حجه خاص مشغول شدند و جمع
 مجاورین حوالی خلوة خاص لطاعات و عبادات قیام نمودند و در سحر چون این
 بنده اندرون خلوة باریافت ارشاد فرمودند که امشب قوای روحانی ظهور نموده

بودند قوای شبلی و این لیل برکتی تمام داشت اما آثار ظهور قوای شبلی را هرگز
 بخلاف آثار قوای روحانی که دریافت آن مخصوص به بعضی می باشد و چون رود
 ارشاد فرمودند که قبل طلوع صبح غوطه روی آورد در آن بیان مشاهده افتاد که مجلس
 بس عالی که در آنجا اجباب هم حاضرند و دیگر مردمان اجنبی نیز و گویا احوال آن مجلس بر
 عرض می نمایند پس اکثر یاران خود را نادید و با حضور یافتیم و بعضی که حیدان حضور
 ندارند نیز از صورت ایشان بهره میدارند و دیدیم که دو بار هستند یکی از آن و دیگر
 بزنگ سبزه سفید اما هر دو ضعیف اللون پس آن حواجه ابوالخیر مان برد و مار اشاره
 کرده می گوید که این برد و مار فلان شخصی است و یکی را از اهل دنیا نام برد و گفت که چون
 بیرون خانه بر می آید این زنگ دارد یعنی از آنم و هر گاه اندرون خانه خود میرود سفید
 و سبز میشود و گویا از اهل آن مجلس شخصی است که گاه گاه پیش می آید چون بوقت
 عرض آن رسید عزیزان از یاران ماوی را میگوید که این بچه شخصی است که چون در آنجا
 رسول در میان می آید سینه خود را می گوید و می گوید که بی این چنین کردند و اینچنان کردند
 و هم از آن میان شخصی است که از آن مجلس بر فاسته بجهت گوشه مشغول شده چنانکه
 لوازان بگوشش برسد پس این خاک را فرمودند که گویا تو کلمات او را گوش
 و خونت می گوئی که این چه بدکار است و چه بد وضعی است که این شخص اختیار کرده
 بعد از آن بیدار گردیدم و ارشاد فرمودند امروز که شنبه یوم عید است وقت دوپه
 در خواب دیده شد که شخصی سوال می کند که علتی که موجب قیام قیامت و نبش
 رسل باشد چیست خدا تعالی در آن ساعت علی علیه السلام در دل انداخته است
 و با و از بند تو بر میکنم میگویم که وجود عدم متناهی است از خیا و چو در آن الهی یک انصاف

که تفصیل آن وجود عالم است هم چنان اورا اقتضای خواهد بود که تفضل آن عدم محض
 است پس وقتی بودنی است که عدم محض روی دهد و چنانکه چون افتاب نزدیک
 بطریق رسد واجب است ظهور تابش بر صحن هم چنان چون عدم نزدیک رسد واجب است
 وجود قیامات یعنی وادئی ظهور رسد که قریب گردانند عالم را عدم محض و این را
 سبب قیامت و واجب است که برای مردمان دلبری باشد که هم با جمع خلع جلیبا
 بدن نموده انجا روند یعنی عالم بزرخ بعد از آن داری باشد که قوای تنالیه در اجسام
 حلول کنند یعنی عشق و چون مردمان را در بزرخ و شتر سعادتها و شقاوتها روی خواهد
 داد که مشار آنها افعال اختیاریه ایشان باشد واجب شد در حکمت حکم حقیقی
 تشریح شدن این علم بر خلق نا حصه عطییه از ایشان سوار شوند بسبب قهوه
 عاقله ایشان بر قوای سبیه و بهمیه و امتلا قوه عاقله ایشان بان علم حق و چون برود
 قابلیت ظهور این علم ندارد واجب شد اختیار شیخه که در اصل فطره رفیقه از روی فنا
 وارد تجلی اعظم و رفیقه از روی مناسبت دارد و بلا عیب تا این علم کمال دروی
 تشریح شود و قوه عاقله او ظاهر باشد بر قوه سبیه و سبلیه بر همیه او برای درجه
 یکی آنکه غالبی ازین قوای در تشریح این علم بطور رسد دیگر آنکه صورت سعادت
 نوعیه کمال در روی ظاهر شود و باید که در طالع او غلبه بر او ان و قدر عالم دوست
 نهاده باشند برای آنکه تا علم را مقهور این علم بگردانند پس غایت الهی این شخص را
 ذکر لطف خود ساخت و بر ایشان او علمی که بجز از عالم بزرخ و شتر باشد اتفاقا
 فرموده تا علوی و اعلائی که سعادت بران موقوف است تعلیم فرماید این است
 سبب رسل اناده قواص محمد بن و بی الهی در قواص آورده اند که حافظ محمد فصل

انام مسجد اکر آبادی کہ از میان نبی حضرت ایشان است روزی شوی مولوی روم
 قدس سرہ بیوانہ قصہ بلال مودن بیضی الہ عنہ و مشاہرات او بازوم اش عند
 الاعتقاد کہ مستغنی است از میان انار نمود و در اشای ان آثار و بعد و لجا پر حضرت ایشان
 نمودار شد این بیغی نظر بر کمال رتبہ ممکن نبی حضرت موجب استواب حاضرین و غایب
 کردید کتانی نموده کشف این سرانما س نمودم فرمودند بر لطیفہ استیاضہ مقتضای
 تمام خویش می نماید و حالت وجد و شوق کہ مخصوص لطیفہ قلب است در حال کسای
 داستان مذکور بر دل غالب آمد و باستماع قصہ بلال بیضی الہ عنہ خاصہ شوق در غنی از
 قدیم داریم و ہم در بعضی اجالہ نسبت خاطر رجوع بطیفہ قلبیہ واقع می شود و انما مقتضیہ
 ان طوری نماید و در مقام احمد خان افغان کہ بر اہل مدبرہ شاہ جهان آباد نجات
 اضطراب بود و ہمہ کس بر نفس و احوال خود خالی بیغی مخلصان حضرت ایشان
 چنانچہ خواہ صیب الہ کشمیری و عرفان مقوری از کمال اندیشہ بنیاب کرامت ما
 عرض نمودند کہ درین فتنہ و فساد سباب خود کجا بریم حضرت ایشان تبصریح فرمودند
 کہ ما و ہمہ مخلصان ما بلکہ تمام اہل شہر درین شور فتنہ انشا الہ تعالی محفوظ خواهیم ماند
 و خدا تعالی لطیفہ پیدا نماید کہ در امن از جمع وجوہ بطور خواہد آمد پس ہم چنان واقع
 کہ افغان از لشکر سلطان شکست خورده از راہی کہ آمدہ بود برنت و شہر از مد
 ان محفوظ ماند افادہ در ایامی کہ محمد شاہ بر سر بر سلطنت قائم بود جمع ارکان دولت
 لکار با بی خود مشغول اما صورت فتنہ نموداری بی داشت حضرت ایشان بعد از
 کشمیری گفتند کہ صورت این دولت بر ہم خواہد خورد درین ہیات مجموعہ تعیر کلی
 خواہد شد و در جمعیت شہام ظلی راہ خواہد یافت اما از فضل خدا تعالی امید است

کہ بروی محفوظ ماند ما ہم داعی بالبحر در حق شما هستیم پس غنیمت ازین ماجرا و نیز ازین
 عالم انتقال نمود ولی امر در ملک افغان کشته شدند و بعد از ان پادشاه قضا کرد
 و ختم وفات یافت تا کہ یکس از ارکان قدیم بایم ماند و خدایکی کہ بعد المجدد
 تعلق میداشتند در اول جلوس احمد شاه هم بد بکران موقوف گشتند و شیراز و قتی
 کہ روی میداشت ازیم پاشید اما بمن توجهات عالیہ جناب کرامت ماب با وجود
 عزل موز ماند افاده روزی خواب محمد صالح سمرقندی ده بیدی کہ با میر علمه فرخ سیرکی
 قرابتی وارد جناب حضرت ایشان آندہ اداب نیاز مندی بجا آورده مروضه
 کہ فرزند بجا دارم کہ ویراندر حضرت کرده ام و علام این جناب ساخته ام و قصه
 انست کہ روزی شرف ملازمت حضرت حاصل کرده بودم و در ان ایام مرا سیرکی
 متولد شدہ بود و قریب بست پنج روزہ چون از خدمت رضت یافته بمانہ خود رفتم
 دیدم کہ ہمہ مردمان خانہ در کربہ و زاری اند چون از انحال استفا رکردم گفت کہ طفل
 شیر را کدشته است نمی نوشد و عاتی بیع دارد چون لحاف از روی وی برداشتم
 دیدم کہ چشم بای وی بر کشته است و نظر بر شفقت دوخته و صورت مزج بروی
 نمودار است در ان ساعت حال ویرا جناب حضرت عرض داشتم حضرت
 قدر بجا آب دم کرده عنایت فرمودند چون امر در طلق وی چکانیدم بین کہ قطره
 بکلوشش فورقت کو یا تا لبش جان در آمد و پویشیاری یافت و شیر نوشید
 پس از انوقت ویراندر حضرت کرده ام اکنون چارده ساله شده ان شاء الله تعالی
 خدمت رسیده شرف ملازمت حاصل خواهد نمود افاده ستمت نصت و یک
 توالیف و انما یہ کہ حضرت ایشان در ماه رمضان قصد اعکاف اربعین فرمودند

برای افاده در وقت وقت
 آمد است

نهده کاتجروت نیز از غایب غایبات جناب کرامت ماب که ظاهر از راه مکاتبات
 و باطن از روی توجهات شامل حال وی بودند بدین مصلحت الهی در وایل نصف اخیر شهر
 شعبان از وطن رسیده بشرف زمین بوسه ماسیه نشینان انجمن ولایت مکن
 شرف گردید و در سلک متکلمان حوالی محکمات منع الشرف که مصداق هم قوم
 لایستی طلبیم بودند سعادت انشاک یافت و کرامتی که درین ایام سعادت
 ایام نصیب خاک ارشد این بود که هر وقت از ریل و بهار که می خواست بخلوة خاص
 باری یافت و با قاضی و ارشاد و معارف خاصه و اسرار غامضه مختصر از انجمن
 مشرف میشت و انهارا تذکره لیلک الاوقات المبارکات بقصد کثابت در آورده
 سرمایه سعادت خود انکاشت جمع تمام ذوی الاقوام که شرف مجاوره در یافته بود
 هر یک بحسب استعداد خود از فیض ظاهر و باطن بهره اندوز گشتند خواه محمد امین نقل
 کردند که وقت جلوس اعکاف ارشاد فرمودند که درین ایام در توبه شغل باطنی زیاد
 تر قیید باید نمود که انشا الله تعالی در این سیم کشتایش بسیار خواهد شد پس نشانی
 لامر وقتی توبه شده نشستم بجز توبه حاتی روی آورد که ما از ازار بود و نامقدار کما
 و کسری خوبی غلبه داشت که طاقت چشم و کردن نگذاشت و بعضی اسرار که در آن
 ایام بر خواجیه موصوف و نصح شد در قسم ثالث در بیان احوال شان مثبت گشتند
 و حقایق آگاه شاه نورالدین ایام در واقعه حضرت شیخ محمد قدس الله سرهم
 دیدند که میفرمایند که با با عارف است که هر که ذره از وجود او عارف باشد
 و میتا از محبت الهی و در هر قول و فعل وی تاثیر بود روزی از آن ایام برکت
 ایام وقتی صبحی بنده کاتجروت در خلوة خاص با ریافت در انحال جناب حضرت

الحبارکات

شرح حج بیت

ایشان را دیده که استواری عظیم دارند سعی در مواجهه شریف مشیت و بمقدار
 حوصله استعداد خود از فیض خاص مینیا کرده بجهت مقام خویش باز آمد چون بن العفایین
 شرف حضور حاصل شد ارشاد فرمودند که چون داخل خلوة شدم و دانستم که متوجه
 شوم نه قلب را یافتم و نه روح را که بان توجهی نیامم مگر کیفیت اجمالی جبریهست حاضر بود
 همان متوجه شدم اصمغلابی قوی جبریهست را در تجی اعظم روی نمود با ارشاد فرمودند
 که در نفس کلیه که تجی اعظم ظهور نموده نمونه ان تجی در هر نفس خریته که تملکات
 ان نفس کلیه اند موجود شده و همان است جبریهست و چنانچه در ظهور نفس خریته
 تملکات طبعه واقع شدند که از معدنیه به نباتیه و از نباتیه بچواینه و از ان بان
 رسیده هم چنین تملکات کسبیه و ریاضیه واقع میشوند تا که جبریهست با تجی اعظم
 پیوند دوران مضمحل شود و ان تجی اعظم را ندای خود سازد یعنی این متوجه غن
 خود را که درین نفس خریته وی را عارض شده بود از خود افشانده مطلق مشعاع
 ان تجی کرد اما مع هذا و بر این نفس که مشاعرین وی گشته بود ربطی نفس الامری
 باقی می ماند و همین علاقه راه مناسب تجی اعظم با اولاد امکانی است و ازین
 راه نزول سراج دلوا میس و علوم الهیه میشود بر اینها و اکل اولیا و همین رابطه است
 که بقرب الهی تعبیر کرده می شود و مثال این میخ است که نسیم چون موجود شده
 در وی لطیفه و بنیهست که ماده شعله می شود که صورت دران موجود است و همان است
 مثال جبریهست که نمونه نور انوار است و شعله مثال نفس ناطقه و فیه و چراغ و لطیفه
 و بنیه بمنزله استعداد ارضیه و جدیه نسیم است که مستوجب افاضه نفس ناطقه
 شده پس تا که شب است و اهاب در پرده اشفا است چیا سراج بیعتی

که در است

که بر است براب و تاب خود است و این بازی تمام می آید و چون زورش شد و او را
 بر آید و هنوز نمود و صور آن شرح در آن متلای کشت و از اشته وی کردید چای او را
 بچگونه این بازی نماید اما با وجود این هنوز متلای را بان شرح که منش یقین وی
 بود و بلی فی نفس الامر بانی است و ارشاد فرمودند که این چنین کامل را اگر نفس
 ناطقه و جمع قوای بسبب اضمحلال جسمیت متلای میگردند اما این نیست که قابل
 نعیم خایه نموده بلکه افاضه ان نعیم بر آنها بر وجه اتم و اکمل خواهد بود زیرا که الحال احاطه دو
 دیگر یافته اند که قبل از متلای نبود و دیگر ارشاد فرمودند که حضرت سبح اعظم را با حجاب
 بهینه کل کسب اقتضای طویرات مصلحت کلیه نسب مختلفه میباشند مانند
 نسبت ای شمش با کواکب که گاهی بر مثال مقابله است و وقتی محاق و زمانی
 ثلث و یاتیس و ساعی نظر مودت و مقتضای هر یک از این نسبت
 وجهات و نظرات علیحده است پس در بعضی اجزاء بهینه کسب ان نسبت
 که با وی است ظهور صورت تنوع لاهوت در ناسوت است و در بعضی عبادت
 محضه و یا بعضی مودت و الفت و یا بعضی ازین اجزاء تجلی اعظم را نسبتی است
 بی کیفیت در این نسبت مذکور و سوار این جهات و نظرات مشهوره گویا
 نظر او از غیب حروف فیلی جتی محض می رود و به تعینی و به سیرکی حاصل می شود
 و نور او چنان است که گویا پیری نبود ناگهان احکام او ظهور می یابد و دانسته
 نمی شود که از کدام جهت آمدند و مقتضای ان پنج حرف ثقیل است و در
 سه بر جنبه و نکته نمی و بر کلام و همین است اصل حکمت و بهین جهت اشخص
 بنصب خاص تعیین نمیشود و دیگر ارشاد که چون در حقیقه کامله آنحضرت صلوات الله علیه

خویشی واقع می شود عجب عمومی ادراک کرده می آید که از کمال عموم دست جمع
 حقایق را احاطه نموده گویا عنوان تمام حقیقه تقدس نشدند و انا فتی الک فی اینها
 اشاره بهین است بعد از آن در تدقیق حقیقه چیرلیه معرفتی بیان فرمودند که نام
 از ادراک آن قاصرند و بنده کاتب الحروف از آنچه که از پرده فیض خاص
 بروی روشن شده بود عرض نمود که چنانچه هر فرد از افراد موجودات از راه اسما
 و صفات بر جمع مراتب تزلزلات مرور نموده درین نشا و مشخصه متعین
 گردید پس این راه و سابلط است موصول سالک را تا نباتات دیگر آنکه
 انا کبری که درانی انا العدا اشاره بدان است و ان چیرلی که فوق از ثبوت
 و وجود است و این انانیات جزیه ظهور و انوار همان نقطه فوق الوجود است
 همان حیثیت صافه و همین است وجه خاص که توجیه بدان موصول نباتات صرف است
 معنی امیرش اسما و صفات چنانچه سلوک براد اول موصول با سما و صفات
 پس توجیه وجه خاص که مصطلح قوم است همین است یا چیرلی دیگر است از
 فرمودند که این معرفت صحیح است انا آنچه مصطلح قوم است عبارت از محافظت
 صورتی است مقدس که بر لطیفه سنازل می شود و این معرفت که ذکر نمودی غایب
 است و از شعبان معرفتی است که سابقا ذکر شد و هر کس بدان شیئی بر
 و نیار طریقت بر صحن سمارت غامضه نمی باشد بعد از آن در تحقیق توجیه وجه خاص
 که مصطلح اکابر نقشبندیه است قدس العباد کبرایم ارشاد فرمودند که چون نفس
 ناطقه از شهود حقیقه مجردی کیفیت تمیای می شود صورتی مقدس و بی رنگ از انجا
 در و هم این شخص فایز میگرد و فی این صورت حکایت آن مجردی کیفیت می باشد

صالح

پس فطنت

مرا با بر نقش بند

پس محافظت این صورت و همی توجیه است بوجه خاص و همین صورت است
 توجیه و تاثیر و نسبت که کیفیت است از کیفیات مقدسه و الاله مجرد
 و بی کیفیت عرف این یعنی را بر نمی تابد بلکه آنچه وی با الحاضنه می بخشد منفعلی است
 بسط و از کلام یعنی شایع معلوم می شود که این توجیه نفس ناطقه لبوی ذات بزرگ
 و بی کیفیت عرف است و این صورت از عقل و هم ناشی شده لهذا از محافظت
 ان دور پی ان افتادن منع می فرمایند و مردمان است که این توجیه ذات محبت
 بلکه لبوی تحیا اعظم است که عبارت از ظهور ذات است در نفس کلیه و ان
 صورت از عقل و هم نیست بلکه فایض است از انجا در و هم زیرا که ان تحیا را بزرگ
 است کی در اجزای تهیة افلاک و صورتی که بدر که با و هم می افتد شبیه نور قمر است
 و وی مد که را با عالی سما می کشد و دیگر در اجزای تهیة ملائک است و صورت ان
 در مدارک شبیه صورت هوایی است مایل نبوی از حره و وی و هم را بوسط سما
 و ارض می برد و دیگر در شمال است و صورت ان در و هم شبیه بدر خشنه است
 و مردان نیست که این کیفیات و صفات این بزرگات را ثابت است که انها مقدس
 بلکه مردوانت که صور انها چون در بدر که تمثیل شوند فیض این فیض اعلی باشد از انها
 که با همین اطوار موضع اند برای تمثیل وی درین موطن پس فعل و هم را درین امر
 نیست روزی وقت ضعیفی این بنده بشرف حضوری شرف بود که عزیز می حضور
 معارف کنج آورده عرض کرد که ما بوجدان خود می یابم که بعد موت و بعد قیامی که در
 دران عالم پیش خواهد آمد فارکی خارجی در صقیقه الحقیقی خواهد شد و با
 تمام روی خواهد آورد در وقت باره از شمس و میدان انجاب برین دره

که سر قول و یزید یانت نموده مروض داشت که چون شیخی علم ابدلی خیری
 حقیقه تو را در حقیقه الحقایق که نفس الامری است صبی یابد و مقتضای عراق
 قیامت حصول آن بالفعل دینی یابد این غیبه را در دین چنان تمثیل میشود که بعد
 این صورت ظهور خواهد یافت جناب حضرت این متنس بالی بر تقویت زکوة
 خود بتفصیل ارشاد فرمودند که قول بعضی از موفیان زمان ما شنیدیم که وی گفت
 که بعد از آن چنان خواهد بود که از دریا در کوزه آب آورده بودند چون کوزه شکست
 بازان آب بدریا پیوست و در حقیقت تحقیق آن قول نیز همین است که چون شیخی
 و بر وی بان اضمحلال می دارد و انرا بالقوه می یابد نه بالفعل و مانع از فعلیه همین است و
 می دانند لاجرم همان می کنند که بعد از آب این بدن این صورت ظاهر خواهد شد حال
 آنکه تا بحقیق الحقایق قیامت دیگر هم هستند که اتم و ادسح اند که مانع دعائی اند هم در آن
 وقت دیگر ارشاد فرمودند که آنکه بعضی می گویند که نفس ناطقه با وجود حدوث بعد خود
 ابدی خواهد شد نفس ناطقه را محاطه نهمیده اند که ان کردانند که ان جوهری است متصل
 که تجرد او دانسته اند که نفس ناطقه نیست مگر بلو نفس کلیه و بیاتی خاص از بیات
 وی که با عبارات عقلی و تنزل به کلی خاص این نام یافته پس اگر با عبار حقیقه وی که نفس
 کلیه است این صورت می گویند درست است لیکن وی از حدوث برتر است پس
 نتوان گفت که حادث بود بعد از ان ابدی نشد و اگر این تصور را اراده می کنند
 این خود کذب محض است زیرا که طبیعت تصور چنانچه حدوث را اتفاقاً می کنند
 زوال هم متعین است بعد از ان معارفی بیان فرمودند که از حد ادراک اکثر اناس
 بیرون اند روزی بحضور عارف کبیر ذکر بعضی از اولیای سلف آمد که عده مقامات

بیشتر

پیش نشان حصول علم لدنی بود ارشاد فرمودند که از علم لدنی چندین مراتب دارد
 عمده آنها آنست که اطلاع بر ربله حادث باقیم حاصل شود یعنی معرفت کیفیت
 ظهور ابداع و خلق و تدبیر و تدلی است که کمالات اربوبه الهیه اند و علم احکام این
 کمالات دیگر اطلاع بر کلام نفی است و آن عبارت از آنست که چون احکام
 نوع انسانیه بحسب قوای طبیعی و عقلیه در خطره القدس تحقق گرفت حضرت
 نجی اعظم از اعمال احکامی که بعد اعتدال با شنیدن یعنی مدارس ملائیه از ادم
 و نوحی در دشبهاست که در آن تهذیب قوای علییه و علمیه شان میشود تا بحسب
 آن مناسبت با حضرت بمقدار اقتضای صورت نوعیه پیدا کنند در آن مطن
 علی الوجود الکیلی تعین فرمود چنانچه بحسب تهذیب قوای علییه تسبیح مجده نوع انسانی
 کمالاتی که درک عقول باشند مع التشریح بانیه نیست کشف شد و مناسب همان
 تهذیب قوای علییه مین فرمود و این نوع نجومی از ارباب در خطره القدس مثل گرفت
 و همان است کلام نفی دیگر اطلاع بر احکام شریع خاصه و ادراک سرانها است
 از مطن تشریح و انبیا ه من لزماعلمنا شعبه است از قسم اول و این صبر دره خارج
 الهیه است بحسب تدبیر خیر روزی ارشاد فرمودند که حضرت نوع علی بنی
 و علی الصلوة والسلام قریب موت خود بر دمان فرمودند که ما شمارا بدو چیز
 امری کنیم و از دو چیز نبی کی از شرک و دیگر از حسد با ظالم و امر میکنیم لکلمه لا اله الا
 الله و صده لا شرک که فنده کلمه لا حجاب بیننا و عین الله یعنی این کلمه لظون
 کثیره می دارد مثل نفی موجودیه از غیر الله و هم چنین نفی مقصودیه و مجبوتیه بلکه غایب
 تا که موجودیه نیز بس این کلمه شریف این محبت می شود و دیگری کنیم سبحان الله

التشریح

و بجهه فائزها کلمه تترزون بهای یعنی اثبات حامد و کمالاتی که فیما بین خود بان تدرج می
 ویرا سبحانه ایا بوضعی که مباین شود از جنس مخلوقات و تشریح باشد از مثله این
 و همین معرفت است که مقتضای نسبت مخلوق است با خالق پس این کلمه
 دلالت خود بر این معنی و شیخ و تمثال احوال است که مستوجب تربیت که تترزی
 نوعی است از ان کشته و همین سرزرق حیوان دون رزق انسان است زیرا که در
 چارپایه علف است و رزق او بی که در شیخ مجده بجهت ترقی و یاد عقل و ادب
 و اثبات حامد و تشریح از حیوان اعیا و افضل است از وی خوب و شمار شد که افضل از
 علف است با رزق انسان و در ان معنی پس ان کلمه بسبب تترزی ایشان کشته
 و الله اعلم بوزیری ارشاد فرمودند که شیخ ابو عیسی سینا در بیان نفس ناطقه فسیده
 گفته و سرول وی از محل ارفع یعنی از مقام تجرد و در حقیقت ناسوت و پدای نبوی
 ان درین مجلس ذکر کرده و در حکمت این معنی حیرت نموده و این از قصور معرفت و یاد
 زیرا که در ظهور نشات مصالح کلیه منظور اند نه مصالح جزئی که به نسبت هر فرد و او باشد
 پس حکمت درین منزل و تعلق حصول نشات کلیه انانیه است که منزل سادش
 و عبارة از ظهور جبریه است که نمونه تجلی اعظم است در نفس انانیه و انشاء
 ان و لحوق وی بکار عیسی و انعکاس نظام عالم در ان نفس تا در این معنی جاری
 همیشه ان نظم از وی ظهور یابد و این معانی بدون ان تعلق نمیکراند و از مقتضای
 ظهور صورت نوعیه کلیه همین است که بعضی از او بان کمال فایز شوند و هاشم مقصود بالذات
 از ان ظهور و دیگر او ناقص هم از ضروریات ظهور اند تا ان استقام در انها تحقق میکند
 پس این حیرت محض از عدم معرفت اسرار تفرقات ناشی گشته دیگر ارشاد

فرمودند که اوجی بر عبادتی که بر غیبت حجت گشته بسیار انگار نموده و گفته که این از
 قسم تجارت است نه مورد و رکالات و این نیز از عدم اوراک حقیقت
 جنت است و عدم دریافت سر و عموه اینها علیهم الصلوٰه والسلام لبوی ز^{غیبت}
 بمحت و صحت از ناز زیر که جنت و حقیقت شیجات و تمیلات و کمالا^ت
 و تهذیبات نفسیه مومن است چنانچه چشمها بر پشت نسیم و کافور و زنجبیل که برای
 معزبان و ابرار و رقران مجید از آن فرآمده تمیلات کمالا^ت نفسیه ایشانند بحسب
 اختلاف نفوس و تهذیب آنها و همین معنی اشاره در حدیث که الجنة قنجان غرا^{سها}
 سبحان الله والحمد لله واللا اله الا الله والحمد لله پس این ترغیبات اینها علیه السلام
 لبوی جنت و حقیقت ترغیب لبوی کمالا^ت نفسیه است و غیبت و ران
 فی نفس الامر غیبت و در ظهور آن کمالا^ت است عیا الوجه الاکم والاکمل و کبر الشاد
 فرمودند که اوجی و اتباع وی گمان کردند که در میان مبدار و معاد آنچه احضار شارع و
 شدند محض مجاز و کنایات اند از معانی اربس که مخاطبین عرب امی بودند و فهم
 انمعانی دقیق بر ایشان تعدی داشت بنابراین شارع آن معانی را بطریق تمثیل
 و تصویر ایشان بیان کرد و این گمان و بی خطاست بلکه تحقیق است که معانی و قسمة
 که در صورتش تمثیل شدند در کلام نسیع ان معانی بهمان صورت و اشکال بیان در
 متکلا و مبدار که بیان موثقی وارد شده تحقیق است که در خطیة القدس نوع
 انسانی بجمع استعدادات و قوی و احکام خود تحقق پذیرفته و حسب آنها فیوض رب
 الارباب را قبول نموده بحال و استعداد خویش بحقوق ربوبیت او را درود و آنچه
 در مثال بصورت موثقی مشج گشته در کلام نسیع که افاضه تربیت کمالیه نوع انسان

بحسب اقتضا استعدادات وی معین در آن موطن است بیان همان شمس است
 واقع شده و مثلاً در معاد که بیان حوض کوثر واقع شده در حقیقت لطفی و فیض
 صید است از حضرت ربوبیت که در ضمن است انبیا علیهم السلام بر روی کار است
 همان فیض و شمال بصورت حوض کوثر تمثیل گردیده پس باعتبار همان نسج و تمثیل در کلام
 تفسیر بیان آن واقع شده اینها شارع علیه الصلوة والسلام صح تعریف بجزایر و کثایه
 از طرف خود کرده همان حکایت نفس الامری است که خلق آورده روزی از شاد
 فرمودند که شاد تجد و اشغال که پیش صوفیه محقق گشته از او و توفیر است و هر دو در
 معقول است یک ایضا افاضه وجود بر پیش که باشد از فیض مجرد از زبان و معالی آن
 است که باعتبار آن ایجاد و آثار در یک مرتبه است یعنی در آنجا امتداد زمانی است
 که آن ایجاد و آثار از هم متمایز باشند و این موجود مفاصل زمانی است که در روی لغات
 انات مخلوط می شود پس آن افاضه ایادی را که در واقع نیست با این شیء زمانی
 که بر آن نقص دارد اصطلاح محقق است پس ازین اصطلاح مجرد با زمانی تجد و اشغال
 صورت می بندد یعنی همان ایجاد در طرف زمان با انات متعاقب صورت گرفته تجد
 اشغال را داده دیگر آنکه در متولایی که حرکت در آن واقع می شود تجد و اشغال باعتبار
 حرکت جوهر در آنها اثبات نموده اند اما در جوهر ثابت نمی کنند زیرا که در ذات
 جوهر حرکت نیست جهت آنکه حرکت را متحرکی و متوک فیها باید و اینها در نفس جوهر
 چیزی نیست لکن تحقیق است که در مقوله جوهر نیز حرکت ثابت است و متوک
 در آن وجود است زیرا که کاپی بصورت انسانی که جوهر است متلبس می شود
 و وقتی بصورت فرشته و عیال بنده القیاس و همین است حرکت پس چون در حرکت

منه تجد و اشغال

شیخ ابر که بنیه مجموع عالم است و شامل زمان و نقیصات وی است خوش
 نای و پیرا بنده لوی آفتاب که نموجی دارد و ریایی بسبب آنکه حضرت وجود با همه
 و کمالات مقتضی آثار تا یکدفعه که فوق زمان است بان صورت جلوه نموده پس طلع
 و بسبب در وی متحقق گشته لهذا در آن صوره کلیه جامه من چیست بی تجد و امثال پیدا کرده
 و چون آن وجود متلب بهمان حکم در هر ذره از موجودات متجلی است بالفور و ان
 تجد و تخفی تحقیقی دارد و تری الجبال تجسها جاننده ویی ترمز اسباب شب اول از راه
 این خاک را وقت تجد مجلوه خاص باز داشت بعد ساعتی از مراقبه ارشاد فرمود
 که در این شب معانی مناسب عبادت و نورانیت یافته می شوند نه مناسب تجسها
 شب ثانی از آن یابی قریب سحر این خاک را که شرف مواجبه داشت از حال وقت
 بیل انفسار نمودار شا و فرمودند که الی ان عبادة فقط ادراک نموده می آید و شب
 گذشته که است و دویم بود میل لوی تجرد زیاده تر محسوس گشت اما عجب است که در
 او مدار برکات و تریه صح یافته نمی شود و در عالم مثال برای اضافه ناسن ضری مثل
 برقی می درخشند معلوم نیست که بر کدام کس افتد و چه صورت گیرد شبی ارشاد
 فرمودند که در شبی از صفت و سالیله اثرات در نهایت عبادت از مرتبه
 دانت مجرد و لیکن از راه جریمت که طلم دانت الهی است در حقیقت ان
 در غایت قرب است و در زنگ قطره انیکه در خاک مجازی آفتاب افتاده باشد
 که بر چیده آفتاب در محل ارفع است و در نهایت بندگی است اما در این قطره
 مراتبی خاک افتاده بهمان شمعان خود درخشان و تابان گشته و ارشاد فرمودند که
 مفاخرات اولیا قدمت اسرار هم ان می باشد که چون از راه همان طلم الهی

ای یکی نازل می شود و بالعس ناطقه می آید و از آن جهت ان کلمات خوره
 از ایشان جوشی می نرسد و از همان معجزات نفوس ضعیف مقهور و مغلوب
 می شوند و اعتقاد کمالات ایشان پیدای کنند الا این نمی بود بیکس این بزرگان را
 نمی شناسند مگر جناب خیمه عیا صاحبها الصلوة و التلیات که در وی عبودیت
 محیی است مع بند از انبیا و ان عالم متعالی است و این یکی از خصایص ابدات علیا
 علیه الصلوة و السلام بشی از ان لیاالی مبرکه وقت تجمید این بنده در صلوة خاص
 باز یافت ارشاد فرمودند که عالم تجلی اعظم و اصحاحال جبریه است در ان تجوی عجیب
 طوری می باید که بعد از ان علم همین کلمه توان کرد که تحقق و تقرر است فقط و اصحاحال
 جبریه است بلکه نمی توان گفت که این خیریه است یا خیر دیگر است با جزا و است
 بالجد از اعتبارات انانیه و دنیوی برآمده حکم عموم و کلیه گرفته توان گفت که مستور
 تمام جهات عالم تقرر است بحیث لایستد منه شیئی و دیگر نیز این خاکسار
 وقت تجمید شرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که بعد اشغال ازین دارمان
 لطیفه که بحسب قطره بر شینج غلظت میدارد بر روی کار می آید و احکام همان لطیفه
 بروجه استقلال طوری کنند و دیگر احوال که بحسب لطائف دیگر بودند مستور
 میگردند و در ان موطن از راه همان لطیفه کیفیت اصحاحال در حقیقه الحقایق صورت
 می گیرد و در این نشانی که جبریه است و بی با تجلی اعظم اتصال پیدا کرده نایب
 این جبریه است در مدارک نورانی مقدسی باشد دیگر ارشاد فرمودند که اینچه
 در بعضی احادیث وارد شده که مطرب بود که زهره شده و عشاری بود که سهل
 گفته معینش جان واضح می شود که روحشان را بحسب اقتضای مناسبتی که بود

محض

من آمده

من الوجوه درازند و دران کواکب محبوبس ساخته پس این سبب از کمال انسانی
 که سیرت با بحیرة القدس و لوقی بوی است از راه نقطه نور القدس که در حقیقه انسانی
 و دعوت نیاوند و احکام همان نقطه راجعی اند تغییر کرده شد محروم مانده زیرا که ان
 کواکب را بحیرة القدس راه نیست اگر هست نیزه دیگر است از برزات تجلی
 اعظم و آنکه ارواح شهبه در جوف طیور سبزی باشد الصور اعمال نتیجه ایشان است
 که از ان راه تسمی و تلذذی حاصل می نماید روزی ارشاد فرمودند که امروز وقت
 صبحی انشراح تمام روی آورد مراقبه صبحی همان الشراح اتفاق افتاد چون از طلقه بزفاشته
 در طلوة درآمدیم دران جا بعد ساعتی غنودی واقع شد دران میان صاعده را یعنی صبه
 حضرت ایشان که قضا کرده بودند در تمام دیدیم که کویا در حای است بسیار خوب
 و لباس دارد نجابت فاخر چنانچه در لباس عروسی می باشد و کویا دران مکان مخدومی
 شیخ صالح الدین و زوج قدیم شان نیز هستند و پیش ایشان کودکی است بسیار
 خوب صورت و در انوقت چنان معلوم شده که این طفل وزندی بی صافی است که
 می سجاز دران عالم بوی عطا فرموده عوض آنکه دین جهان نمود و چون از حال ان مغفرت
 نشان استغفار نموده شد گفت دران ایام که مرا که صدا کرده بودند در انجا بسیار سردی
 بود شب و روز از جهت برد ایند امیکشتم و از ان هنگام که در انجا رسیدیم ان ایام
 طرف نشد و بسیار آرام است همین دو سه که گفت و پس دو سه کس دیگر را
 نیز در انجا دیده شد یکی از کمیزگان را که رنگ برایش خوب گشته و لباس سفید
 دارد و کویا والده حقیقی مخدومی نیز دران مکان هستند اما رویت شان اتفاق
 نافتاد و از ان وجود طفل معلوم گشت که چون نورش روی در دل ان مغفور بوده باشد

دران عالم عطا فرمودند بقضای حدیثی که چون یعنی از اهل جنت را خواستش رزق است
 پیا فرماید همان ساعت تمبای خویش فایز خواهد گردید و سرور ظهور تمامی فرزند^{البا}
 است که از مقتضات صورته نوعیه انسانیه ظهور از او است و چون درین جهان
 کاپی عیبان ماده عاتی می افتد ان اقتضا صورت نمیدوان موطن مقام عصیان
 ماده نیست پس آنچه مقتضی وی است علی الوجه الاکل ظهور می یابد و همین معنی اشاره
 است آنچه در حدیث وارد شده که همه اهل جنت بر صورته رجل واحد خواهند بود
 یعنی اصلانی که بسبب عیبان ماده بود از میان خواهد برخواست و آنکه در باب سیدی
 ابراهیم رضی الله عنه که در اوان رضاعت تفکر کردند وارد شده که برای شان دروغ
 در جنت باشند تا مدت رضاعت را کمال رسانند نیز ای است همان سرکه
 وصول ان صورته نوعیه است کمال خودی سبیل التذریج والله اعلم بالصواب شی
 ارشاد فرمودند که معتزله منکر رتبه اند در افره و وجدان و ذوق بر طبق احادیث
 نبویه بر صحبت رویه شایده اند زیرا که یکی از علوس حضرت تجی اعظم ان است
 که بار از صورته نوعیه انسانیه و حسب استخوانان ظهور یافته و ان بمنزله جبریه است ان
 صورت کلیه است و چون در افره محل کمال ظهور احکام صورت نوعیه است و در ایجا
 ماده نیز مطامع بیاض نفسانیه بریده تمام فرماید و چنانچه در بعضی احادیث وارد
 که در ذوق جنت بهر صورتی که کیست با سخنان قوم خواهد نمود همان صورت خواهد آمد
 و نفسی ناظر را بجهت نظری است خاص و درین دار بسبب تمناع ماده انرا در
 هر دو ظهور نیست و در ان نشا و این تمناع نیست پس انکشاف نام ادوات
 مقدس که رویه است به نسبت جمع افراد نوع انسان از راه همان برزه که بمنزله

جزیبیت صورت کلیه است وقوع خواهد یافت بجهت انسحاب حکم ذی کرم بجمع افراد
 و عدم تبع ماده از طول پسته نفسیه و اندام و در شب نسبت و منضم که بیل حتم قرآن بود
 اکثر مخلصان با اختصاص حاضر شده و ای طوت خاص اجناد بیل نمودند وقت تمجید
 جناب حضرت ایشان از خلوة بیرون تشریف آورده بدعا فریبت دارین صحیح
 فدویان را بنواختند حافظ محمد افضل کشمیری که از مزیدان خاص اند و در آن ساعت
 ابیات قصیده اطیب انعم و غیره بصوتی بس خرم خوانده وقت حاضرین را بهایست
 خوش ساختند و بدین وسیله بدعا خاص سراوازی یافتند و شب اخیر از مضاف
 بین العشائین که این خاک از شرف حضور شرف بود ارتش او فرمودند که در آنچه در
 حدیث اسلام آوردن وحشی که قائل امیر خمره بود و واروشده که اگر توانی خود را
 از حضور دور داری و از نظر ما غایب باشی نکته خوبی فهمیده شده یعنی که این منی
 بجهت ادراک عدم مناسبه فطری وی بود بدات مقدس خویش نه محض کرات
 طبیعی ناشی از قتل حضرت خمره ریضه عنده زیرا که اگر خالص من سبب بودی الله از جانب
 الهی منعی وارد میشد چنانچه در عیش و توی و یس لک من الامر شی و امثال ان واقع
 که الاسلام بحب ما قبله و نسبت که طبعی با جناب بسیار بعید است و معذوق ان نکته
 است که در زمان حضرت خمریضه ارکتاب شرب حمر از وی مقرر واقع شد
 و چند بار ویرا صد زد و چون باز نیامد جلا نمودند وقت تمجید که در حجه خاص باز با
 یس معارف و اسرار کون و تشریح ارتش او فرمودند که هر دو این امر اولاد غیب
 متعین می شوند بعد از آن طویند بریند و عیب سبیل التذریح این همه کمالی که بالقوه بودند
 ! افضل میکردند بزرگ غمی که اولاهم آنچه در کل ظاهر شد نیست در صوره غمی مندرج

و منبج باشد پس ازان درجه بدرجه در کل ظاهر و باهر میشود که تا مل قفص یعنی
طاوس شود در شبستان عدم نیز چراغانی است و ارشاد فرمودند که آنچه از اخبار
شعاع و قیامت واروشده همه تعمیر از ظهور فیض است از میان حجر است
و حضرت صیغ الله علیه و سلم و از هر که شفاعت ظهور خواهد یافت در حقیقت از آنجا
است که حضرت علیه الصلوة والسلام عنوان جمع ملائیکه اند و هر که از معرفت
حجر است خبر نیست از شفاعت نمودن هم نصیب نیست و هر که وی قائم باین منصب
است البته وی ازان شرف با خبر است و در افران مجلس مرزا محمد مراد بدیش که یکی از
محققان مقام برکات الایام بود حضور آمده عرض کرد که شب است و نهم از راه غفلت
از دعای خاص محروم ماندم امیدوارم که یک فاتحه در حق این بنده خوانده آید پس
حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد ازان ارشاد فرمودند که سعادت اومی در و حشر
است یکی آنکه ظاهری موافق شرع باشد و باطن با خدا و این را تفصیل بسیار است
هر یک ازان بقدر استعداد خود فراتر نگیرد و هر مقدار که کی را میرسد غنیمت است
بالمجدان عجب وقتی خوش بود که خوبی ان بیرون از شرح و افزون از بیان است
الحمد لله رب العالمین و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لافادنا ما ضلوا حیون نقل فرمودند که
شاه غلام حسین که عزیز است صوفی صادق بقول پیشش یاد کرد که مادر مرادیم
که گویا شیخ بزرگ که سربازی اولوز است می گوید که در این زمان در اتمه محمدیه مثل
شاه ولی الله یکس نیست افاده در سنه یابی و سبتین از قرن ثانی عشر حضرت
ایشان چون کسب قصد عاوه باربعین رمضان فرمودند این خاک را بنا بر حکم
از راه و جدان غیب دان بران مطلع بودند و ان ارتحال حضرت قبله کاپی بود و جواز

شفاعت

محققان

بگیرمقال که او از رمضان کسند شدند و در او هم سوال بر فنی اعیای پیوستند
 و ازین معنی اصطلاحی و پریشانی که کمال جمع متعلقان راه یافت بیانش نسبت
 صورت دوری از ان اشکان فیض اشیاک بخویر فرموده رخصت اعتکاف در وطن
 بخشیدند که بدین سبب در این ایام استیجاب اوقات حضورشان و کتاب
 بعضی فوج خدمت ایشان دست داد و الاصرت و ناسف بر فوت ان
 از دل هرگز نمی رفت اگر چه در ان ایام فیض ایام توجهات بحسب باطن شب و روز
 منبذول بودند مع بد از معارف خاصه اعتکافی این بنده را عموم کرم و شمول نم محرم
 نه پسندید و از زبان قلم فیض رقم نوح خطاب مستطاب کرامت بخشید هر چند تحریران
 معارف غامضه تا بر شری که در صدر رساله از تفسیر معارف قریب التناول رفته
 درین مقام مناسب نمی نمود لیکن حکم امید به سوزنای عاشقی و انگاه صبر این محالی باشد
 ای جان بس سطره در حکایات اعتکافات ان شرط از دست رفته و شبید بر فام
 از ان فید بر آمده در مجرایل غوامض مطلق العنان کشته تا بر ان بعضی از ان معارف
 بحسب مناسبت و ملحوظات که قسم ثانی است تحریر نمود و پاره از ان در اینجا می
 نوبد تقدیم با نغمه و شکر الهی و بر مسد را معنون بلفظ معرفت کرده شد افاده
 قال الله تعالی الدین کلون الوحش ومن حوله الاله بدان اسعدک الله تعالی اراک حقانی
 الاشیا رکماهی چون نفس کلیه پیدا شد حقیقت بیجهت متوجه تربیت نفس کلیه گشت
 و ان طریقت رفیعه است از رقابتی دانت بخت و در اصطلاح ما مسیری شود تجلی اعظم
 تربیت تجلی اعظم نفس کلیه را بوجه من الوجوه شبیه است تربیت نفس با طفه بدن

بنا این دو را نگاه

فصلی در
حقیقت

فردا صدرا از اراد انسان و الله المثل الاعلی پس اول اعتماد تجلی اعظم بر فردا نفس
 کلیه واقع شد مثل اعتماد نفس ناطقه بر روح هوایی که در قلب فردا صدرا است
 از اراد انسان پس این فردا نفس کلیه معبر لورش است در کتاب الهی و اعتماد
 تجلی اعظم بر دل معبر است با ستوار الرحمن بای علی لورش استوی یکی از نعم الهی است
 که مشاهده عرش میسر گردانید و در اعلی ان اجزاء بهمه افلاک است و حاملان ان
 نفوس ناطقه افلاک و زنگ این موطن مثل زنگ آفتاب است و فرود تر از ان
 اجزاء بهمه ملائکه و اکابر بی ادم است و عمل ان ارواح ملائکه و انبیاء و لون ان شبیه بلون هوا
 لطیف که بسبب تور آفتاب نورانی شده باشد و فرود تر از ان اجزاء بهمه که غشی
 است با غشیه احکام نفوس و زنگ این موطن شبیه هوایی است که فی الجملة سخی
 میزند و فرود تر از نفوس دیگر که لا ینعلم خود رنگ الا هو چنانکه سراب را دیده باشد که
 هوای متحرک می نماید پس اجزاء بهمه افلاک و اجزاء بهمه ملائکه و انبیاء و کابین عرش است
 و اجزاء غشیه پیش از نفوس و اجزاء دیگر که احکام حجرت در ان بنیاد نحتی است
 و احکام ملکیه بر ظاهر این دو قسم را بمن حوله تغییر زفته است اول اراد و متجدده و اول
 اخبار در میان اعتماد در حمان بر عرش پیدایی شود و مفصل میگردد در میان عرش
 و حمد عرش خدا تعالی در شریع از توفیق اسما و صفات خود احکام و آثار این تجلی اعظم
 بیان فرموده است و امیات الصفات دو صفت است یکی صفت قدر بر کلیه
 مافی الکنون و موقوله تعالی و هو القاهر فوق عباده قدره و سمع و بصیرت اراده از من است
 است دیگر حضور حق تعالی نایش از ذات بخت پیش تجلی و قدر از من بابت است

واند علم این خطیة القدس ظلم الی است ضبط و ربط عالم مطلقا و نبی اوم خصوصا
 بدون این ظلم ممکن نیست اول نفس کلیه را بمنزله لوح گردانید که در وی ظهور کند هر چه در
 مرتبه عقل متحقق است پس اول ظهور اینجا صورت ذات بخت شد و بواسطه ان جمیع
 صورتها و استعدادها که در مرتبه عقل کاسن بودند بر روی کار آمده اند و این صورت الهیه
 که میر است نزدیک باقی اعظم قدر کرده است جمیع اجزای نفس کلیه را بر قالی
 که بمثال رشتهای تورانی از وی بیرون می آیند و تا هر جزو بر نقطه رسید و قدر کرد و اول
 از جهت باطن او و ظاهر او و ما قریا بطن پس شبیه اوست در ظهور و وجود این نقطه و از
 نالو و بود آمدن و از عدم بوجود رسیدن و هر چه ازین حاجت کوی همگی است ان قهر
 ظاهر البس اقتضای اسباب است بمسببات و تالیف اسباب آنها و اجرای احکام
 آنهاست در مسببات و مقارن ساختن اعراض با فدا و ادرار الملک تعبیر رفته است
 بضم المیم چنانکه از نکته او بی ملک تعبیر رفته است بکسر المیم اشاءه شکر الله تعالی
 ساعلم الحقیقه امر مندی شده اند جایی که گفته که حدوث شیخ حادث بدین تاثیر
 قدره و اجبه نی و در سطحی تواند شد اعراض باشند با افعال عباد با غیران ما احسنها
 من کلمه باز هر چه در هر چه عالم در میان نفس کلیه میگون و این چیزی است شد بیغیون
 او نیست الا نفس جزئی شدن همان نفس که در غیر نفس کلیه نمی توان یافت همان
 نفس کلیه خودش نفس جزئی می شود چون نفس جزئی شد صورت الهیه در وی
 مندرج گشت و اندر ارجح بیات عالم همان است اصل طالعها معا الا انک فی ان انکفا کرد
 بر توله و ان تحقیقات از نمودارات جالبه نفع نفس است و مدار کار و محل اعتبار
 فی الحقیقه نیست الا حاله نفع روح پس جمیع احوال نفس شبیه خوانند بود ما حوال

علوی و امیات سفلیه موافق نشدند که در وقت نفع روح مرده است و نفع روح بلبان
 مکنایت است از نفس جزیه شدن نفس کلیه ابتدا از طلم الہی از زمین جا است
 که جذب شدن جزو که صورت الہیہ است فرین نفس جزئیہ محبت اشمال او بر جمع
 صورتها که در نفس کلیہ است اجالا لبوی صورت الہیہ پس این انجذاب اصل
 طلم الہی است اولاً اجازتہا فلاک ہمہ بزرگ اقطاب مجتمع شدہ اند مثل کوئم
 برای توجہ صورت الہیہ لبوی این اجازتہا صورت شجرہ بحقیقت مجرد است متعلق
 بسوی تعلقاً ما و صورت و شیخ اوراق است و اعصاب است و از راز و کار است
 کہ بدین همان اوراق و غیرہ می توان گفت کہ شجرہ را دیدیم پس این نسبت کہ میان
 حقیقت مجردہ شجرہ و الاعصاب و اوراق واقع است همان نسبت بینا و زمین
 صورت الہیہ مجردہ کہ در صلب نفس کلیہ پیدا شدہ است و در میان اجازتہا
 فلاک و ملائکہ و الوارثان پس اینها بمنزلہ اعصاب و اوراق اند و صورتہ مجردہ
 بمنزلہ نفس شجرہ و لکن المثل الاعلیٰ مثلی دیگر کوئم برای نسبت اجازتہا صورت
 الہیہ مجردہ صورت علمیه کہ از معلوم نماطی آید و بعد اکتشاف معلوم میکرد و در
 دار و یک حیت عرض است از باب کیفیات کہ نفس ناطقہ متعلق شدہ است
 و مثل او مثل تصویر است کہ برای مکتشاف بودن حال زید و عمر و با تصور بر صفو کاغذ
 از الوان چندمی سازد بحقیقت این صورت از مقولہ الوان است اورا باز دیدیم نسبت
 بہت دیگر عین معلوم است و انجبت کہ ام است نسبت کہ مالبوضہ صورت
 باین نفس نظر نہ نمایم بلکہ اتصالات ما مفسور باشد بان معلوم و باین اعتبار این
 صورت علمیه عین معلوم است ہم چنین اجازتہا را در حیت است بلکہ حیت عین

انجبت کہ مالبوضہ صورت
 باین نفس نظر نہ نمایم بلکہ اتصالات ما مفسور باشد بان معلوم و باین اعتبار این

صورت مجرّه است و بیکه دیگر غیر او پس این اجزاء بهیئت مختلف شدند بحسب اصل
 جلیت اجزاء بهیئت افلاک نزدیک ترین اجزاء اند بحقیقت و رنگ آن نزدیک به نور
 آفتاب است بعد از آن اجزاء بهیئت جمعی از بلایک و افاضل نبی اوم که کمال اند و منی کل نزدیک
 است که وقتی که خدا تعالی اراده ایجاد عالم کرد همان اراده بعیناً شرح شد یعنی چند
 که بنا بر عالم بران موقوف بود مانند آنکه اگر حکم خواهد که گره را متحرک کرد اند اراده نزدیک
 او همان بعینہ یعنی نقطه و قطبین او شد بلکه دایره و دیگر که بتدریج از منطقه ماقطبین تک تر
 شده اند نیز و همان بعینہ نقطه برار کرده که حرکت کرده بران جابر است و هم چنین اراده عالم
 اراده جمعی جمعی از او را که واسطه انتظام ایشان است یعنی اصل او موجود او فی تکمیل افلاک
 ابی محل کمال صورتهم و این اجزاء کل بنسب هواپی که فانی شده است در نور و در کربا عین بکر
 نور شده و همچنین در ترازین اجزاء کل اجزاء بسایع شده است و افزان سبب
 بابل بروشنی و آخر هر هواپی مثل شراب بالجد این موجودی قیام شد عین بدی رب
 الارباب اول او مثل آفتاب و آخر او مثل سحاب و این را در کتب الهیه علیین گویند
 و بازار او موجود دیگر است که او را سبحین گویند اعادنا اللہ تعالیٰ منہا که در جانب
 مخالف اعالی نفس کلیه متحقق شده است باز همین علین ظهور وارد در عوالم شستی
 و ظهور او را عبت گویند کانی ظهور می کند در بقع اراض که اعلام افلاک با او توجه
 می کنند و در اینجا انعقاد پیدا میکنند مثل باریعما و صابعا که فلاسفہ قدما می گفتند چون
 حیزه القدس منقطع شود در بقع اراض نفس این اجزاء بهیئت عین مستحق شدند
 باین مناسب خود و جمع قویان او را نفس ظاهر شوند و الله از بر قوت جدا گانه
 این نفس را حاصل آید و اقتضای بر لذت بحسب خود تصور کنند اعاده حقیقت آن

چنانکه در وقت استیلا بر سبب همان استیلا سبب افاده صورت جمیله در حس
 مشترک میگردود و در وقت استیلا بر جمیع صورت طعام و در وقت استیلا بر عطش
 صورت آب در حس مشترک مخلوق می شود و لیکن این عالم و آن عالم مختلف اند و درین
 مینماید که علم نسبت به بی ان تماثراست از بیات نفوس بحسب طوره قوه شمال و اعلا
 افلاک و عالم مشهور در این عاجت نیست و کما هی بالانرا از ارض منقطع شود در موطنی
 از مواطن عالم شمال و این نیز نیست است زیرا که بهشت عبارت است از انقطاع حیطه
 القدس در موطنی که کار انیه کند در شکل و تشلیح این است شرح طلبم الی و الله اعلم
 بحقیقه الحال نسبت حریمت تجلی اعظم چه می ماند اقباب در کبد سمان شعوان عظیم
 ظهور و مودانیه را در مقابل او گذاشتند شعایه او را محاکاة نمود چنان تا دوری شود
 که اگر اصل حریمت در عالم نمی بودند همه عالم در بر می بود زیرا که اراده و اختیار از همین
 تجلی اعظم می جو شد و بس قصه با و غیر حریمت نیست و همه عالم از احکام الی نفس
 و رباب موقه اسما و صفات و تدکیر بالارالمد و ایام المد ربان بعد الموت و در باب
 خاصه کفار و در باب حقوق الله علی عباده و حقوق العباد علی الله غافل می بودند
 زیرا که محلی ظهور این اشیا شعاعی است که در تجلی اعظم قائم است در حرکت برین
 شده که اگر چراغ را در مقامی که میان رای و بیان او بعد متوسط واقع باشد و طلعتی
 در میان چراغ و رای متحقق باشد لاجرا شعله چراغ ضعف آنچه است بنظر می آید
 علتش آنکه شعاع که مجید شعله چراغ است درین حالت بصورت شعله ظهور میکنند
 بهین شمال شعاع تجلی اعظم در نظر افادگان باسفل السافلین و در صورت عین
 تجلی اعظم ظهور می کند بیان کنیم که اصل حریمت چراهدی شد تجلی اعظم در علوم

تشیح

مدینه

از کتاب تفسیر و تفسیر در حدیث و تفسیر در حدیث

در حدیث

و بعد اینه مناسبست در میان علم و معلوم شرط است بقدر مناسبست اورا
 ادراک می کند لهذا اقدامار حکما گفته اند که درک بعین درک است بالجمله چون در
 نفوس ناطقه ایشان جوهریت متشع بود مضطرب شدند بوی تو و تحیی اعظم انرا
 در اول حرکت طلبد اشته بودند بانه مانند شیخ که از خاک افزیده شده بوی
 عقل بقیق اصل فطرت گویند اند که چه چیز در اصل جلیت او حاصل بر حرکت است
 و کدام چیز را قبله حرکت ساخته چون این حرکت ظاهر شد علوم مناسب تحیی اعظم
 در روح و سر فواره زدن گرفت درین محل الوان مختلف ظهور می کند چندی از الوان
 طبیعه که گویا مقتضی اصل این موطن است بیان کنیم صورت لوز صرف صورت شران
 ششی واحد در اشیا متوده صورت قهبر بر جمع الوان در همه این الوان صورت سر
 تا صورت تجلی اعظم بر می خورد اما از جلیت جوهریت اطلاق می جو شد که این همه
 صورت با صورت است می آید و می برد یعنی باین امری است مستمر که تیز را در ساف
 او کند بود کای در عین کشاکش معنی باین الوان همه تا چیز شوند و حقیقت مجرده
 می ماند و عند ذلک انکشف العظام و تم العظام و نت باید دانست که ملک نبی آدم حال
 معنی او اقصا ص است تصرف در شی مالک اسپالست که اگر خواهد سوار شود و اگر خواهد
 عاریت دهد و اگر خواهد نفوذ و بیاید الفیاس مالک زمین و مالک بنده بنان
 است که تصرف کند و اینها یک اقصا ص دیگر است که بحسب اصل جلیت و مقتضی
 صور النوع واقع می شود و بحسب ارتباط بعضی عالم بعضی ضایکه نشیر در پستان عقب
 بولد و زنده جلیت نوع است و مقتضی تدبیر الهی و ارتباط بعضی عام بعضی در مزاج
 این رطوبتی که داشته بودند که ادلا بصوره حیض بر آید و تا ثانی عدا جانی شد و تا ثانی شیر

حرکت

خالص برای غذای مولد پس ارتباط خاص را کلمی بلفظ ملک و روان عظیم تعبیر نمود
 و قال تعالی باطلاق لکم من ازواجکم پس خدا تعالی در اصل فطرت نوع را منقسم ساخت
 بذکر و انثی و اندیش در ظاهر کرد و این دوالاتاسل انثی منقلب باندرون خصیتین
 و در خارج خصیتین در دو کسر ظاهر کرد و این دو در انثی منقسمی تا این به مقتضی شود تا سلسل
 و تولد اولاد باریکی را بدیگری رعیت داد و حاجت یکی را بدیگری بسته کرد و این
 بقیع السد امرکان مفعولاً این معنی را اوم چنین در کتب الهیه آمده است که در احتیاج
 دواب را برای ادوی افرید و مضمون این خطاب بیان عاید است اوم را عاقل
 و برآورنده صناعات افرید بوجی که رکن سازد و امر کند و در کردن کار و فر
 اندازند و شیر است از حیوانات این حیوانات را ملطف و عنف علاج کند تا آنکه
 مسخر گرداند برای حاجات خود اوم چنین معنی و ما عقلت الانس و الجن الایعبدون
 همین است که صورت ایشان را بوجی افرید که عبادت مقتضی نوع او باشد پس
 هر گاه او را نوع بر سلامت مزاج خود باشند از قدرت عاقله قوت سببیم
 و انعامت باو باشد و طالب برای خالق آنها و تدلل پیش او عبادت کنند
 و از عبادت نکرند این معنی بلفظ لام تعبیر نمود الایعبدون و در اینجا این نکته باید دانست
 که شریعت همه بیان همین اختصاصات است که صذره نوعیه ان اختصاصات را تقاضا
 کرده است و در مرتبه کلام تعجب خدا را تبارک و تعالی بصورت ان ایبه تحدیق فرمود
 و اختصاصات او را همه دانست و حسب اختصاصات او چه باعتبارند بر منزل
 وجه باعتبارند بر مدنی وجه تدبیر ملی و چه تهذیب نفس علماء و علماء همه احکام و جویست
 و حرم و عمران و مخاطبات تزیین ذات خود بوجی از استعارات حلیه و شیاناً

فطریہ بہ مثل شد و این ہم حکم نوع انسان است باز بطور خودی از میان او آید
 که جبریت او مراقب باشد و غشایه حکم نشأت مراقبه او را مستور نکرده باشند
 ہم یکی از مقتضیات صورۃ نوعیہ و حکم الہی از راه این جبریت جاری شدن دور
 عقل و قلب این شخص فوارہ صفت جوشش زدن باز از زبان و فعل اور بخشن و
 بردمان رسیدن و از میان قوی فلیکہ و تباہید ملاعیہ و الہام ایشان تالفت داد
 در میان قوم و شریفی و ملیتی تا دہری ثابت گردانیدن ہمہ این کل افشاہنہای صورت
 نوعیہ است بالجد اگر بشر تحقیق در زکری تشریح داخل تقدیر است و نمم اوست
 و حکم او را داخل در حکم انواع است و نمم اوست آنچه کہ گفته است در نا محیط
 خویش موجی وارد خس پیدا کرد کہ این کشاکش با اوست مذہب و ہرمان است
 و مذہب محمدیان آنست کہ بر سطہین تقدیر و تشریح و ہمین کل و جزئی از کلی اعظم
 اختیار می بر جوشیدہ است و قصدی و تاثیر فوارہ زود است و این ہمہ عبادت
 و تعلیلات محقق است و این ہمہ ربط و ضبط ثابت و لمد الحجۃ البالغۃ فانا و جنس
 ایشان فرمودند کہ شبی علوم لائقہ و لائقہ از باب انکہ در ہر موجودی از موجودات
 سوارگان جوہر او عرضا فولاکان او فخلاشا رکت قوی متعددہ الیہ و امکانیہ داغ
 می شود تا ان موجود صورت بگیرد و افاضہ فرمودند و این ہمہ مثل شد بصورت بازار
 کہ حلتی کثیر از وہابی دارند و ہر یک لغاری مشغول است پس دیدم کہ شنبہ فعلی
 کرد و در صدور ان فعل مثلثت قوہ شہوی و ربع قوہ غصیہ و ہمین قدر قوہ
 عقلی ترکیب یافت و ہمچنین لطائف از قلب او روح و غیرہ بقادر مختلف
 مدافعت نمود و ہمین قسم قوای کواکب و افلاک با اندازہ لمی متفاوتہ مخرج

تا ان فعل صورت گرفت چنانچه محتوی باعاشقی مزاجی کرد و سنج گفت پس در ان
سنج چه قدر توه شهبویه و خیل شد و قوت عقیده چه مقدار صرف کشت
و تا شرف قلب بکدام اندازه و اثر لطیفه روح بچه شابه واقع شد برهن قیاس
در جمع حرکات و کمات ترکیب و اشراج قوی و لطائف و میزان و مقدار
هر یک مشاهده و معاینه میکردم و افاضه این علوم شبانه بود که گویا بارانی عظیم می
بارید و در حقیقت این اقسام تمثله همان علوم اشراج قوی بودند که صرف برای مشاهده
و معاینه انبیا صورت گرفته بودند و چنان معلوم شد که افاضه این قسم علوم بخردار و
قرآن بعضی کواکب علویه نمی شود اما در پیر از مخلصان حضرت ایشان دخی بود
و استطاعت انند داشت که برسم قبیل خود سر او را سر و کند هر چند حضرت
ایشان ترغیب و ترخیص وی درین امر معانیه می فرمودند که موافق وقت حال
خود و فر خود را بکس ترویج نماید و بی خوف عار از عهده اشغال امر کرامی بر نیاید
و در ان کار چندان توقف نمود که خود ازین عالم اشغال کرد پس از وی ما در صبیحه
بیشتری سامان شد تا آنکه در قرمز حد مرافعت بر آمد لیکن عقیقه و صلوات بود و گاه
بگناه بزیارت حضرت ایشان می آمد بجاؤه قدیمه روزی در دو تمانه ایشان بود
از جناب الهی بحضرت ایشان الهام شد که فلان دعا بای که کرد ما شنیدیم و پسندیم
بلکه الفاظ ان دعا نیز در قلب ایشان انفا شدند که می گفت من بکس و کس سبکی
ندارم اینجی نیک در حضرت ربوبیت در گرفت اما وی صلاحه ان ندانم که بی
واسطه بر قلب وی الهام فرمایم شما بوی برسانید که کار ساری او بوجهی که نمودن
از عادت باشد خواهیم کرد لیکن او را باید که قرآن یا مؤزذ و در اموختن قرآن تقصیر نکند

پس حضرت ایشان باین بشارت و پیرامبر ساختند و چون تحقیق فرمودند باین
 کلمات وی مناجات کرده بود انفا در شهر شعبان از شهر سنه ثلث و ستمین
 بعد الالف و الیاء که میاد اعکاف اربعین برکات اکین خباب حضرت مولای
 و بلجایی قریب رسید دل عقیدت منزل بحسب عاده مالوفه بجهت اوراک شرف
 مجاوره معکف منع الشرف مضرب کردید و چون وصول بان مقصد استی از رکب
 امثال امر حلیل القدر انجانب با تیر لم مقام ابار این مستهام دشوار انفا و حرقت و تمان
 این معنی بجناب کرامت ماب بوفرسایند در جواب ان آوار نامه بدین عنوان عتاب
 هو صحایق و معارف اکاه سجاده نشین اسلاف کرام عزیز القدر میان محمد عاشق سلم
 الله تعالی و ابقاه از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالون ما بیند الحمد لله علی المعافاة
 و الحمد لله من جنابه الکریم ان یوافیکم بمکاتیب بهجت اسایب ایشان رسیدند چون
 مشغول بودند با آنکه درین اعکاف بی توانند رسید عالمی عجیبی بهم آمد نظر بانسب که
 ملاقات ایشان حاصل میشد انقیاض روی آورد و نظر بانکه منسوب اند برای کاز
 اقامت ایشان در آن محل از مستحسنات شمرده شده آمدور که به شدی نمیدانست
 کاکت نما بجای عالمی خواهی شدند بالجه تلای این مفارقت صوریه ضروریه بخاطر
 که در این اعکاف در اوقاتی که با ایشان بالمشافه سخن از در فاتی موفت میرفت
 مخاطبه باصورته مثالیه ایشان کرده می شود بقدر مسرور در اوراق حیدر که بخاطر افتد و
 شود تا بزرگ المکاتبه نوع مخاطبه بدید آید خصوصیات دیگر که انجا حضور و غیبت
 است در کفنت نمی آید از احوال بصیرت ایشان کردیم والسلام پس بدان
 این عاجزیم در وطن رجا را تسک المکاتبات و توفرا لیده التفات اعکاف

والمسئول

اربعین اختیار نمود پس در آن بیان آنچه از برکات و فیوض مفویده افاده فرمودند چه
 بیان نماید که شکران از احاطه تحریر و تفسیر سرون و ابرون است ساکرمین من زبان شود
 هر موی: یک شکر از هزار توانم کرده اما آنچه از مطالبات موجوده بقید قلم اعمار رقم
 آمده بودند تجریر آنها این رساله را ازین وزینت می بخشد و هر مقدمه را بلفظ مخاطبه
 معنون می سازد افاد در بیع اوقات چنان صورت است که در ملک عمان که بندر
 مشفق ساحل اوست و نیری صالح تصف بصفات اهل اندر کلان سال
 هست که در اصل از قبیل حمیر و از ملک یمن است و با فعل در عمان افاده خدا تعالی
 نظر حقیقی خاص کانت اوست و جمع او بجانب سایر علمای حدیث ادراک کرده
 می شود که این عریش شافی مسرت لورانی و یوید است لیکن حامل و عزت کزین و
 جرد و افاد و قی از آن اوقات الفاظ نمودند که ازین لغت در تونی دیگر طور کردم
 و این ظهور تا صد سال خواهد ماند پس چنان معلوم می شود که آن معنی از قبیل انور و کمال است
 نسیم و طالیف بارزه است که معنی انفع باشند از ششم مهارت و سرار لطایف
 کمانه مخاطبه متاخرین طایفه احراریم که در زمین ماوراء النهر بودند وقت تجدید هزار و یکبارگی خوانند
 با حنی الطاف او کینی بلطف ایچی فقیرم برای موافقت ایشان در اعکاف چند
 خواند ششی در شمار خواندن دریا در میان الطاف خفته ظاهر شدند از جمله شیخ که
 زراعت می کند با تجارت داران مکران خود را بسدی بر و لطف خفی در حق این
 شخص است که سی این شخص باج باشد و بمقصود خود رساند و در ضمن آن زراعت
 اقبیا و مصیبت است که بفرع علم این شخص از وی دفع می کنند قال المدعی علی معقیات
 من بین بدیهه محفوظه من امر الله و داران الهام می کنند طریق حق در اتفاق و حفظه و غیر آن

و از آنجمله جماعه چون ملاقات کنند لطف خفی از میان دل این جماعه می جوشد پس لطف
 می کنند و مبادله می نمایند و اگر در میل زن ایشان مجتبی بود از هم میباشند و از آنجمله کسی
 که دوست این شخص باشد نافع با او میرسد و در خاطر او مسؤل میگردد و که بجهت دوست
 این شخص رسیده است و کسی که دشمن این شخص باشد مضار با او میرسد و در خاطر او
 مسؤل میگردد و که بجهت دشمنی این شخص رسیده است نوبه میکند و از دشمنی باز
میگردد و باز بنظر آید که چون این شخصی خوانند یا خفی الاطاف او رکنی لطیف کالیفی
 حقیقه این اسم کردن خود در از کرده با وی نگردد و سب تحدیق نظر او از صلب نفس
 ناطقه این بنده چشمه جاری میکند و از لطف خفی و بوسه تمام منتشر میشود و هر جا
 قلبی می باید در آن قلب داخل می شود بغیر آنکه در نظام این قلب غلبی واقع شود مخاطب
 هر جا فیض هست بر نفس سالك شخص آن نفس استوار و جیب و کبی سالك است
 و الا فیض مبداء عام است و این کلمه را در نظر فیض که بر لطف از لطافت بر نفس باشد
 متعجب باید ساخت مثل فیض مبداء مثل شعاع شمس است و مثلاً تفاوت استعدا
 مستفیضان در قبول اثر مثل تفاوت اجسام در قبول شعاع پس در قبول حرارت می کنند
 از شعاع شمس و آب می کنند از نفس بیشتر از آب می پذیرد و مبداء زیادتر از نمه و در آن
 مرتبه اینیه آتشین است که جسم محاذی را می سوزد بشرط تعاکس صورت وضع خاص
 پس تب خاص که صفت بنده است مستدرم حسب مبداء حقیقت ان مناسب خنثیه
 است در میان این بنده و مبداء که بسبب یعنی اکاب بر روی کار آمده و حسب
 مبداء ظهور آن اثر است در بنده بوجهی که کون عید مشهور گردد و تحت کون فانی و همین
 برچی که تو بود و مجبوری مخاطب چون این کلمه معلوم شد حالاً باید دانست که محاذی تب اعظم

در نفس اوی نقطه است و میل تجی اعظم و حوائج لوی همان نقطه است بمعنی که گفته شد
پس اگر این نقطه براق و متشع باشد بخاری و کدر و رقی عارض اولتد هر که شش
التین است از تجی اعظم محاکاة شعاع تجی اعظم میکند و قبول اثر از وی می نماید تا آنکه
آثار خارقه در بعضی ماسات خود بنور میرسد اما مال می خواهیم که شرح آن محاکاة کنیم
پس اثر اول از آثار تجی اعظم در وی شناخت تجلی اعظم است در وی بمقتبان
جهت آوردن و خود را با وسپرون و در وی تلاشی ساختن چنانکه بعضی نفوس
که قوی کواکب سیاره در آن قوی نیز افزیده اند نمودند و در بعضی فرض نمود
مطلع شوند و بوجه من الوجوه نظراتشان بخودی افتد در ضمن ان نقطه بعضی علوم کواکب
سیاره بران نفس نازل می شود و از ان و آسیانی در عالم می نماید همچنان این نفس نمود
اندر میکرد و دستر خود مطلع میکرد و نوعی از تیفظ بخودی اقدس و بعضی علوم تجی اعظم
در آن می ریزد بعضی اعلی این علوم که ملک السموات و الارض و هو القاهر فوق عباده علم
باین ابدیم و ما خلقهم و نیز از این علوم معجزه آشیانی که استعمال ان در بدن با
تلاشی این نقطه در تجی اعظم واضح تر و بارونی تر میگردد و ندیا از تلاشی دورتری اندام
و عالی از ان میگردد و لهذا این اسرار در قرآن عظیم در هر صورتی مکرر گفته شده که طبیعت
لحق این نقطه تجی اعظم این علوم را میدهد ^{بمنتهی} ~~مطابق~~ ^{خوشتر} ان باشد که سر و بران گفته
در حدیث دیگران ^{بنه} اقطاب را آنچه می بالیت از صفات کمال همه حاصل بود
مگر یک چیزی از جزئیات کمال که اقطاب را بغیر قباب و روی پوشش حاصل شود
وان اوراق بنیه و فم است پس تمام بلکه فوق تمام بودن اقطاب حامل ان شده
که الکمال چیزی نیز حاصل باشد الهام فرستاد و کجا بنی آدم از صید و بلور و غیر

فرض
تجزیه

نیز سازند و در مقابل شمشیر آن را بدارند مخروط شعاع جامی که یک نقطه عاید می‌کند
 صلت اوراق پیدا شد یا قوت را در حد ذات خود آنچه می‌بایست از لون شمشیر
 حاصل بود اما لورا کالی دیگر هست که بدون اجتماع اضواء مختلفه ظاهر نمیشد و آن نیز فوق
 و انعکاس و توجع صورت است پس از صلب یافتن آن بحیث شد که اضواء مختلفه
 پیدا کند و آن اضواء را خود سازد و در اینجا کمال شنی ظاهر نماید پس نقطه چشمه اولاً
 منتقل شد بجانب فلاح که کجنگار و در پی کاشتن آن افتاد روح کا و والیات
 قلبه را بی‌سایند و زمین را آمیخت و تخم کجنگار را انداخت و برکات ارض
 و سما می‌مقصود او گشت تا آنکه درجه درجه نشاء نبات کامل شد فلاح آن را بدو
 و در هم شکست و خلاصه آن که کجنگار است برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت
 و این ولاده نامیده است بعد از آن نقطه چشمه منتقل شد بجانب دانه آن کجنگار خرید
 کرد و از حس و فاشا یک ساخت و با انواع ترتیب مزین نمود و صورت تخم را
 در هم شکست و در هم برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت و این ولاده ثلثه
 است و بعد از آن شعلی شاه آرا بزند و مشعلها مختلفه المتادیر ساخت و در قفا
 آن مشعلها روغن رنجیت و تسلید التشر بر روی نیرنگ قطع و بس بر روی کار
 آورد و هنگامه او زروشی گشت شاه آن مشعلها را در یکساز جمع گشت
 و اضواء آن همه متصادق گشت و بسبب اختلاف متادیر فرقی و توجی در ضویر
 ظاهر گشت و این ولاده رابعه است الگانه با قوت را جلوه دادند صور سبز او با ضویر
 سفید جمع گشت و قله و کثره من الالوان و الاضواء چند آن تکلیات و شمسها ظاهر
 که در حساب نیاید یا قوت را مقصود امیج ظهور تکلیات خود بود و اضواء مطهر بود

ساخت باقی همه امور مده است و یاقوت تقدس ان شعبها را خطاب فرمود
 لولاک لا خلقت الافلاک و لولاک لا اظهرت ربوبی و فی حدیث المعراج
 طریقی السدرۃ اوان لا ادری ما هی و تلک الاشیاء نضرها للناس و لا یعلمها
 الا العالمون فی طریقه در بعض اوقات دیده شد که ارواح کل از او بشروع ملائک
 و الوارثین خاص اسمائیل که در عالم مثال قائم است و الوارثین شایرین که حکم کلی اعظم
 است از تخلیط قوی نسیم او ادبئی آدم بر چهار صفت مثل کواکب مشج شده اند و از
 هر کوی خط شعاع نفس این بنده متوجه شد و در عمق عمق این نفس در رفت و
 محبوب هر کوی یافت و در غایت هر کوی دیدی طریقه در بعض اوقات نموداری از حال
 که بعد موت خواهد بود بطور رسید پس علم حصول که از جهت نواره صفت بر می آید
 بد اهل ان عهد و دوران منلایه شد مانند الاجر است و علم حضوری او بخود از حیثیت
 مرآه بودن او تجلی اعظم را بلکه اشعاع نور تجلی اعظم نبوده اند که ضری است که مرآه تجلی
 اعظم است درین حالت طرفه اضمحالی بوجود آید که بگفت نیاید محلی اگر کونم بسایه
 که زید فاعل این ضم است باز دقیق نظر را کار و نام و کونیم که این ضم جرم با حشت مستحشا
 بذات زید من حیث هی بلکه نفس ناطقه زید بگفت شده بقوی نسیم و درین قوی نسیم
 حیله و کس با حاصل شد قوه تصویر بر ماده حشت و جرد این صورت که در ماده ظاهر شده
 بلا واسطه مستند باین استعداد خاص است که انرا قوه تصویر نامیده ایم و ان متعین است
 در قوی نسیم و ان قوی هم فیض نفس ناطقه فوق درین دو مقاله بخارجی و تفضل بنا
 همچنین اگر در ان ایمان بالغیب هم اثار وجودیه را مستند کنیم بمسبب الیه باز در مقام
 تدقیق نظر آمده کونیم که مسبب الیه در ادو کمال است یک کمال از جهت ایجاد هر موجود

کلمه

کہ است اینجا ترجیح بر چیز دیگر نیست و یک محرم و محلل و محسن حسن و مقبح قبیح
 از جهت تمیز اشیا موجوده بعضی را از بعضی و از صفات واجب بر کمالی را مستندی
 تعیین نمایم فراموش ان قول اجلی نخواهد بود چون این مقدمه منع شد باید دانست که ذات
 الہی در حقیقت مصداق ہر حکم است اما ہر حکمی را از صحتی چون اشیا منکرہ بطور آمدند نمود
 نمود از حیث تدبیر و ضبط و رلط قال اللہ تعالی تم استوی علی العرش پس احکام
 چند مختص شدند باین طور مثل آنکہ کہیم و در مثل نفس ناطقہ و استعدادیک و جلی کہ
 و رقی نسبت ظاہر شدند و بین مقدمہ را تغییر میکنیم تجی اعظم شرعیات تا شایستگی و حکمت
 واحد و کل لاواک الحال بشری را از احکام تجی اعظم کہ بواسطہ اجازت بہتہ برافاضل
 افراد بشری ریزد و دانست کہ استعانت و عبادت مخصوص باشد مرتبہ اعظم را و غیر
 معبود و مستمان سازند و تعلیمی کہ لایق مرتبہ تجی اعظم است بدیگری متوجہ سازند
 لهذا جمع انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام برین مقدمہ اتفاق نمودند مخاطبہ در شرح علیین چنانکہ
 نفس بنائتہ بر است از الوان و اشکال لیکن تفاضا میکند کہ در جسم تعلق این نفس
 اوراق و اعصاب کہ اظہار شوند ہمین تجی اعظم در حد ذات خود بر صرافتہ تراست خود است
 لیکن تفاضا کرده است کہ برای او ضیفہ باشد در عالم پس در عالی بعد مہوم احوار
 اجازت بہتہ افلاک طہور نمود و فرود تر از ان اجازت بہتہ ملائکہ عظمی کہ وجود ایشان موقوف
 علیہ نظام عالم افتادہ است بعد از ان اجازت بہتہ افاضل نبی ادم از انبیا و کبار اولیا پس
 انان اجازت بہتہ ضیفہ کہ در عشاوہ از نفس ناطقہ و نسیم ملغوف اند و درین قسم
 کرانی است کہ بیان در است نباید و پس از ان نفوس بسیار کہ با کثر وجوہ یا بعض
 وجوہ قوی ملکیتہ در ان ظاہر شدہ نمیزد شدند باین حضرت مثل الجذاب ہن

پاره ای بسوی تقاطیس پس درین مقام اجمال بر روی زار و احوال نجات قائم است
یعنی اجزای سه و صور عالیها و نام این مقام در شرح علین است فی الجمله چون
باین مقام میرسد موضع خود ازین کتاب سرقوم می شناسد مثلاً چون دیدن حجراست
اشخص خود عالم است بعلم حضوری همه از وی مستتر شده است و درین این علم
حضوری علم حضوری نیز تجلی اعظم نیز دارد و باز در اثری در تجلی اعظم غایت شد
و علم حصولی که مانند داشت قلمی شد همان علم حضوری یافت که خودش
نیز در وی حاضر شده ازین نیز یک بحث در گفت ماند بعد از آن در یاد و یافت
نازل ساختند و پرده از روی کار برداشتند و است چنانکه شمس که در کعبه
رفت و صورت سمی که در آینه منقطع است چون برود از خصوصیت فرود
باز کشند قصه و حدیثه ماند که برود در آن متحد باشند چون این اتحاد شکار شد چون
المدارین جا مقام خودش واضح گشت محاطه در شرح اتباع بر عابد معبود خود را و رتبه
خدا تعالی باید دانست که در نفس آدمی انجذابی بها و اند بسوی تجلی اعظم بمقتضی
صورت نوعیه انسان پس اگر آن حاکم مضبوط شود بقدر انجذاب از او در باید لیکن شاد
قوی بهمیه مانع آمدند از انکه ان انجذاب در یابد و آن حاکم کفاده شود چون بمیان
انتقال نماید قوی بهمیه او و نشیند و مقتضی صورت نوعیه غالب آید و مقتضی صورت نوعیه
مغلوب شود انگاه نظرافتد باین انجذاب و همین انجذاب توجه بصری را اعداد کند
در عالم مثال پس اگر این شخص تجلی اعظم را بیاید و در شجاعت است یعنی تیره
از الوان و اشکال و تصرف او در جمیع عالم و سر قدر و مانند ان اعتقاد کرده است
این علاقه انجذاب توجه شود بحقیقت تجلی اعظم و رتبه بصری در بازار مثال برود

کار باید

کاراید و اگر از تصور آنست در شریف از آنکه آثار خالق از ایشان دیدم
 مثل عیب و غیر این علاقه را انجذاب توجیه را مثل کرده اند لیکن همان صورت که میداد
 و ابلاهی از جانب فوق بطور رسد از جهت لغت و لغت بلا اعیان و بر همین معنی
 قیاس باید کرد که از جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نفس لامر چشمه جاری
 شده است از علم و نفوس نبی اوم بقدر استعدادات خود از آن چشمه خورده اند و علم
 و مقامات مثل می شود و با و پس اگر این صورت مثل شود حوض کوثر پدید آید و همین
 شریقی امروز هم برای است ممتد بر بار شهبوات امدار حقیقت و لودق از شرک و قوه
 مشابه بر آن قایل شود برای صورت انسانی مثل کرده و جسم صراط و همین توجیه
 و صلوة و صوم نوری است معنوی در بعضی مقامات مثل نور چراغ و مانند آن میگردد
 اگر روزی مثل شود بصورت مشابه برای استعدادات صورت و عیب که قدر مشترک است
 در افراد صورت از پدید آید و از منافقان منطقی کرد و مخاطبه در شرح قوله تعالی الرحمن عیب
 العرش استوی قوله تعالی و تری اللایکه حافین من حول العرش آنچه در نزد کشتی صریح
 می نماید است که مراد از عرش درین ایات عرش تکوینی ثنایی است تفضل
 این اجال آنکه عرش جهانی و افلاک همه ارواح دارند و در ارواح ایشان نقطه
 که محاذی تجلی اعظم افتاده است و آن اجازت است عرش و افلاک همان مستوی
 رحمان است و ملائکه مقربین هم ملهم اند بآنکه در این عرش ثنایی طواف کنند
 و حامل آن باشند از جهت فروزه انجذاب حقایق ایشان بجانب تجلی اعظم
 و بسبب اعتماد تجلی اعظم بر عرش ثنایی است که هر چه است افلاک برای
 کشاده بوی ارواح ان افلاک پس چون حکم اجالی از تجلی اعظم میریزد همین

عشش تکوینی تشخیص علم اجایی او می کند بصورتی خاصه و سبب محل جامعه و ششگان
 این عشش را نسبت که ایشان واجب الصدور اند و نظام فرماید آنکه چون
 گره حرکت آید منطقه و محور و قطبین واجب است که ظهور آید مخاطبه حقیقت
 بهشت مثل عرض عام است خفای خفای مخلقه درین عرضی اتفاق پیدا کرده اند و از آنجهت
 یک نام برین همه جاری شده که بهشت است پس علیین را در جا بقا و جا برینا
 یعنی بقوه از ارض که قوی ثنالیه در آن ظاهر باشد و عالم شمال صرف و عالم شمال متوجه
 با اعراض مثل اینها و شفافیه ظهور است پس بهشت در هر یک ازین می تواند شد
 و آنچه حضرت صیبا علیه وسلم گفته اند که بهشت در دیوار قبله مسجد طاهر شد مجاز
 و استغاره نیست افاده در سه برار صد و چهار و شصت چون شش شعبان المعظم رسید
 و او ان خلوة اربعین حضرت ایشان نزدیک گردید این خاک را بنا بر اضطراری که
 دیر پیش آمده چون شرف مجاوره معکف منع اشرف حاصل نمی توانست
 نمود خواست که بهشت استفاضه فیوض هم در وطن بکوشد نشیند درین باب
 عرض داشت با جناب نمود از آنحضرت سر او از نامه عنایت نشان بدین عنوان
 صادر شد خفای و معارف آگاه سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلم
 المد تعالی از فیروزی المد عقیقه بجز اسلام محبت انتظام مطالعه نمایند الحمد لله علی العاقبه
 نامه مشکین شماره رسید منی بود بقصد اعکاف و استعداده و عا در قح فواید الهی درین

خلوة اصح المد تعالی مع احوالکم وقع علیکم بالاعین رات و لا ادان سمعت و لاحظ
 عیا قلب احد و انکم بذاته و جعل لکم لیباً مما حص به کل عباً و لله المصلین المخلصین
 المخلصین هر چه طلب هست در باب فقط اشغال سنت طریق است و الا
 نشان

حقیقت در آن فرد آنکه کسان نبوة و موده اللهم العنی جیسا بواسطه الی من نفس الی
 پس و عار کار کشا و همت علیا با پیری کرد و دو جهات عالیات و تکیه فرمود
 که کشک زبایح آنها از مقدور بند خارج است بیت کبرتن من زبان شود بر روی یک
 شکر تو از هزار تو انم کرده و بعد از و راع نبوة شرف اطلاق اسرار رابعین کرامت
 اکین این کمترین را شرف فرمودند تجریر باره از آنها که متضمن یکی از مکاتیب خفای
 رسالیب بودند این رساله ازین میا زد غمایت فرمودند که خفای و معارف
 آگاه عزیز القدر سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاتق سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
 عفی عنده بعد از سلام محبت الیام مطالو نماید الحمد لله تعالی علی العافیة الطاهرة و
 والمسول من المدعی کذلک کم و لا اولادکم و جمیع من یلوذکم کلام زبان منت حضرت
 اصدتہ بیان کرده شود که خلوت اربعین جمعیت صوری و منوی گذشت انکشاف
 حقیقة القدس باوان مختلفه و هیات متعدده چندین نوبت متحقق شد و اشارت
 بعض مواجید بنه جمیله چندین دفعه صورت بست چون انمیج سابقا بیان کرده شده است
 کره ثانیه مفید کتابت آن گذشت مرصع منوی در شش مجله یک نوبت به بقصد کلمه
 چند کس باقائه نوشته مشغول می شود شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف میفرماید
 که امام جعفر صادق با دیگری از اکابر کیفیت که من تلاوت میکنم ای رانا الله ینشوم
 از انرا قابل ان صل من قابل و توجیه میکنند این کلمه را با الله خود مثل سجده موجب میشود و این
 کلمات متعلقه خود را بطریق فواره ادای کنند این است آنچه شیخ الشیوخ فرمود بکن
 آنچه از ذوقا و حالاً برین بنده ضعیف گذشت است که تکلف شد محل کلام
 نفعی که مرول قران از آن حضرت بوده است یافت که باران صفت همیشه این معانی

در ضمن خوشترین اسلوب بیان بر اهل ارض میریزد زیرا که مخاطب بان نوع انسانست
 و این انگشافت از مرتبه عقیده صرف تنزل فرمود و خیال دوم را رنگین بزرگ و دست
 و طالی غیب دست داد مثل اتصال در توم بصورت دانت سخته باین صفت
 کرده شد اغلب طن است که این بزرگ همین حالت را اراده فرموده باشد و فایده
 مشهور را گاهی صوفی روتیه و لظری گوید این حالت را السبع نامیده است و الله اعلم بحقیقت
 الحال افاده حضرت ایشان فرمودند سر عظیم که فی سبانه او را جلوه ظهور می بخشد حفظ
 ان بالتمام قیامت مقصود او تعالی می باشد پس شیخ را انگشافت ساختند که او را فایده
 کتب الهیه و جمع معارف نبویه سایر نبیا علیهم السلام گردانیدند و وی با نفع در نواهی
 عمان قیام می دارد و بد از وی استقام این مقام شخص که معلوم است و اید شد و نشان
 کتب و معارف اگر درین زمان مطلوب نیست اما حفظ آنها خود مطلوب و مقصود است
 افاده حضرت ایشان در کشف حقیقه این حدیث که هر صبحی در شسته ندای کند الا سبحوا للک
 القدر بین و طایر بنیازا شمشیر بخاطر میرسد که فایده ندارد ملک چه باشد اگر طلب تسبیح است
 ایشان خود ندانند بلکه نمی شنوند و اگر اخبار آنحضرت صیبا الله علیه وسلم کشف این ندای
 فرمود پس مجد اخبار آنحضرت که تسبیح مطلوب است کفایت می کند و چنین ارشاد
 فرمودند حقیقه و اضمیله جل مجد و اسما و صفات کثیره دارد و بحسب بر یک و صفی طلب
 ذکر او بجانب او را بشتر متوجه شد و علاوه تکلیف بکران و انجانان در کردن صورت و عیب
 اولاد او را ان شایا افناد باز چون نشاء ملایکه پیدا شد حکمت الهیه انهارا متنوع و
 ساخت و نیز نوعی و صفی را استواری خاص نهاد پس هر یکی روی بجانب قبله
 غیب کرده منتظر ایستاده است که از جانب غیب چه الهام فرماید تا بحسب ازود

هر یکی را الهام می کنند الا آنچه منقح استعداد او باشد و طلب می نمایند بدان
استعداد و الا در فطرت او نباشتی بان نباده اند بالجمله فرشته که در فطره او میسبب نباده
بطلب ذکر این دو اسم و طلبی را که ممکن غیب است قوه است با وادانسان
این فرشته در دل خود وای کسیر و مثل آنکه انبیا را در محاد است کوی کبدا رند و همان
کوکب در آن آمینه منقطع میشود تا حکم حلیت بروی متوفز کرده و انحضرت نبع اله علیه
وسلم ازین سر عظیم که از قبیل ایات انجائی است خرد او در ضمن ان بیان فرمود
مطلوبه ذکر این دو اسم بروحی ابلغ و اهل الهدی را هدای انجائی تجلیات صورتیه معنویه
بر میگزیند و حقیقه تجس صورتی است در خزانة دهم بصورت التسمیه
که حکمت الهی تخصیص ان کرده و در هر دو صورت نفس مجرد این عارف بحقیقه محوری
فعال اشما شود و رنگی مجرد از ان در روی منقطع گردد و قوای علمیه او با ان منقطع گردد
مطاوله کند و در لطیف روح الهی و انجذابی پیدا شود و لطیفه ستر آن حقیقه مجردة ضمن ان
باسبها و پردو ما دیده در کرد و انضالی عجیب و جاتی شکوف بر روی کار آید
بالجمله هر تجس صورتی و معنوی را مشارالیه است که این صورت خاص از روی برآمده عارف
محقق را کابها ان مشارالیه است نه بان صورت پس بد تمهید این مقدمه باید دانست
که حقیقه فعاله فی العالم بمنزل سمش فی کیه السماط اهرش و از کوه زهره شعاع او مخلوط
با صورت و معنی که تمیز از ان کمال تراست و کمال صولت بر او اد بشربوصف مؤلف
و لطف و احسان باشد جلوه کرکشت و در ضمن ان اکا انبیده اند که این است
اسم الملك القدوس و بر بر فردی که در فطره خود قوه زهره مسود دارد این تجس
معنوی می ریزند و او را با این تجس الهی و انجذابی میدهند و او را با این تجس انجائی

این تصویر را بشما کلام الهی است
نشان فیض ان در خود و تحقیق تجس
معنوی زهره است بر او است از ان

و فای و فذائی روزی میکنند و از میان چشمان این شخص و از میان زبان او نور اللمک
 القدری برمی آید مثل برآیدن آب از معدن خود برای نواره و ازش رده کردند با آنکه
 نوشته موکل بر این نذاز روز بهره است که در ساعت محموده که تجی اعظم بر عالم تافت
 و بهره در آن ساعت در کمال سعادت خود بود بیدار شد این سرور صند قلب او
 نهاده اند و وی نذای صبی می کند زیرا که صبح وقت طلوع زهره است از آن عالم خواه
 پیش از طلوع باشد قبل از طلوع ان تعلیمی بالجملة صولت این نذ وقت صبح است
 و الحمد لداولا و اخراد لهما و باطما افاد بدستخط خاص حضرت ایشان یافته شد که رلیت
 فی الواقعه حقیقه النور بصوره نور ساطع متشعع مدایر من کل فلک و ملک مفر
 و بی مرسل و وی هم لفظ استثنائی است و دقیقه المدنی قلبی هو لا یفیطح فی ذ
 النور المتشعع بمنزله ما یوقد النار با کطیاف او نعت فی الطب علیها بمسما علما
 بالحقیقه الجامعة المدبره کلیمه بانی الکلون و لا یمیزنا لک بین فلک انقاط قیصر مد النور
 المتشعع تجلیات انوار عالی و یکن نذای تجلی مصدر الامار عجمه فی العالم و لو نذ
 التجلی لم یعلم صر بالمد تعالی افاد و خواه محمد این نقل کردند که روزی حضرت ایشان ارشاد
 فرمودند که از میان سعد الدین که فرزند گرامی حضرت ایشانند امشت کریم بموقع نشینند
 والده اش بمرضه و حرف طال امیری سر کرده که در بیماری غلظتی دیده بود و ما بیز از
 کریم فرزند متاثر شدیم در همین حال خواب گرفت و در واقع دیده شد که حضرت خواه
 بهاد الدین نقشند قدس سره بپاس عزیزان ما و از آنجا ای نشینند و در سلوی
 ایشان سعد الدین هم نشینند است و ایشان لبروی ما توجه شده میو مانند که تکمل
 این سیرایم تقرب این یعنی فرمودند در حق شفای این سپر حضور ما در باب عافیة

اطفال دیگر عموماً دعا می‌کردیم و از ارواح مشایخ نقشبندی و چشته و قادریه استمداد
 نمودیم معلوم شد که این اکابر نظر عیاشی با اولاد ما دارند و این واقعه یکی از مصداق این
 ماجراست افاده الغیا فواجده که در نقل کردند که بعد واقعه حافظ عبد الباقی قدس سره
 اکثر جلسات حضرت ایشان در جبهه که حافظ می‌بودند اتفاق افتاد همان بود که
 اتفاق جلوس در این جبهه خواهد بود بعد چیزی ارشاد فرمودند که ارواح ملائکه باین جبهه
 این دارند ازین جهت حافظ مجذب شد که پاره در اینجا نشسته چیزی از او تراود و طاعت
 ادا کرده شود بلکه بدگرزیانی بیشتر الفت دارند اگر درین باب اندک تعاقب و آید شود
 انس ایشان بوشت می‌انجامد پس با چار و دو سه ساعت اینجا مشغول بودن بوشتی
 که میل ایشان مقیبات ضرورت است افاده در بیان جمله اسرار را بر عینه سند است
 و این در نفس و سینه حضرت ایشان ارشاد فرمودند که گاهی کشف حقیقی در صورت
 تنهایی آن منیع واقع می‌شود و وقتی در صورت حدیث نفس چنانچه روزی حدیث حقیقی
 روی نمود بعد از حالت که نطق بود مثل واقعه مشابه ظاهر شد که گویا بر ساحل بحر فار
 آنها شنیدم وقت نزدیک است ازین جهت بظاهر وحشتی دارم اما در اول سر روز
 و این می‌یابم در آن اثنا شیخ ظاهر شد از مردمان دیار مغرب جوان و سیه لب
 چنان معلوم کردید که گویا قب و وقت خود است پس با وی صحبت
 طویل واقع شد و برکات عظیمه روی آورد اما از قسم برکات نسبت اسما به
 و اعماله و اثران در خود یافته میشد بعد از چند گاه حزب البحر که دعای است مشهور
 از ملحات شیخ ابوالحسن شاذلی اتفاق افتاد در وقت صورت شیخ ابوالحسن
 شاذلی قدس سره کالبرق الناطق قرآنی گشت زنگ شان سفید سبزی

بایل و بجه نزدیک بسبی بداران اقامت کردند این بقرادر مقام شیخ ابوالحسن شاذلی
 و تجی که قبله همت شیخ بود توبه ساختند و نسبت شیخ متلیس گردانیدند و بمراج
 شیخ بر آوردند و مقتضای التبیان و ان نسبت را بسوط نمودند و حزب البحر بمنزل
 کوه ساختند برای مشاهده صنع اعیا شریفه نبی و نبی افنده و نفی کانت فی
 عطای مدنی پس کیده علوم بسیاری ازین کوه مشهود گشت پس بعد ازین واقعه
 حضرت ایشان شری عجب مضمون معارف عمیق و حقایق دقیقه بر حزب البحر تحریر
 فرموده اند مسیح هوایع دران میان اولاد مؤده کمال الهی که تدبیر است از جمله کمالات
 اربعه که ابراه و خلقی و تدبیر و تدبیر است و معرفت لیه استجاب دعا که این حزب از جمله
 است بیان فرمودند و در این تحقیق اسم مبارک از اسماء الهیه یعنی المد و قواد
 و علم ذکر فرمودند و اسباب مدوش حقایق چهار قرار دادند ذوی عنصیه و قوی فلیک
 و بیات شبلیه و بیات طلیم الهی که ذکران مستوفی درین رساله در ضمن مخاطبات
 ارتقام یافته و ثانیاً بیان تجی که قبله همت شیخ ابوالحسن شاذلی بود تحریر نمودند
 و در تمهید ان تحقیق اسم الهی که اصل ان تجی الهی است در شمال که مکاف صقیقه
 و اصبیه است و اجار بهینه افلاک و املاک و افاضل از اول الشایبه را بخود کشیده
 متلیس بلایس شمال ساخته در نور خود فانی گردانیده باقی بخود مبارز و تا دوابی
 غیبیه در انهار بریش نمود مشغول گردند پس بعضی از انها جمله عشق تکون اند کما حقاً
 فی هذه الرساله الضیاً بالمله من تجی است که قبله همت شیخ است و ثانیاً
 تحقیق تبدیلی کل که همان تجی بعضی اعتبار است و کمالات خود ذکر فرمودند بعد از ان
 نسبت شیخ بان تجی از جمله شهباز معبره عند الصوفیه که نسبت التماست بین ساختند

کہ ان عبارتہ از معانی نیست کہ شبیہ کمالہ شبیم چون اقطاب برآید و در مقابل او ارم
 باشد و نقطہ و نقطہ او مردن گیرد و درین حالت اگر شبیم را علم می بود این تلامذہ
 شدن در علم او صورتی می و ستاد که از حول و قوہ خود برآشیدن است و از کمال
 تعظیم ستمش و وجود کد اخلاق و ثواب دیدن او بیاوردن چنانکہ در حالت غیثی می باشد
 از خود ساعت ساعت نظر پوشیدن بعد از آن بیا کل کلمہ کہ این نسبت التما
 و زلفوس کمال ورثہ انبیا امدات می کند شرح نمودند کہ عبارتہ از طلب عصمت و طلب
 کرامت و طلب علوم الہیہ و مقامات سینہ و طلب تیسر در معاش و نمودار ظلمت
 و بلایای آسمانی و طلب تسخیر عالم و دعا کرد بنکران است و این بیا کل کلمہ نہ کانہ
 کہ امدات جزئیات التما است ہر یک را شرح نمودند کہ لایق اقطاب ارشاد باشند
 بعد از آن بعضی مشخصات این بیا کل کہ از قوی کو ابلی کہ در نفس عارف بار و فوق
 باشد حاجی شوند بیان نمودند و انما ذکر نمودند کہ شیخ از خود زہرہ است بعد از آن
 انواع فہم معانی کتاب الہدوست رکول کہ باہل الہد مخصوص باشند و تحقیق بطون
 قرآن مذکور ساختند بعد از آن معانی مقطعات کلام الہد تفسیر کردند بعد از آن حصیہ
 و عوہ بلکہ بیان نموده بسوی شرایطان اشارہ نمودند بعد از آن بعضی خواص حزب البحر
 حضرت ایشان معلوم شدہ و طریق استعمال حزب مذکور ذکر نمودند بعد از آن اسناد
 دعا و مذکور را از خود با شیخ ابوالحسن شاہی بعد از آن شرح کلمات حزب الجواز
 ترجمہ تحت اللفظ و کلمات شرعیہ متعلقہ بانہا و تفصیل پنجہ این کلمات تفسیر است
 و نکات متعلقہ بان از علم اشارات و حقایق و تبیین معانی با عبار احوال تصدیق
 تا بین شود کہ کدام کلمہ صلاحیہ کہ ام مطلب وارد و تفصیل دادند و در خانہ بعضی طرق

دعوه حزب ليجو که بعضی مشایخ در کتب دعوه نوشتند تیر فرمودند اما در ایام
 فتنه صفر جنگ و محاربه او با سلطان که جمیع مملکت کرد و پیش مکن
 کرامت نشین و یران شده بودند و حضرت ایشان بفرموده تکلیف بعضی مخلصان
 مع سلفان در شهر تشریف برده بودند و اکثر از شهر کته بجا رفتند بود در آن
 روزه ما باین خاک از چنین ارقام فرمودند که دو ملک در خواب با با فضل کشمیری
 که جوانی است صالح از دوستان فقیر تمثیل شدند و گفتند که فلانی درین حویلی
 چرا وقت می کشد اینک ما برای محافظت حویلی آیم بعد از آنکه گوئیم بدست مردمان
 پادشاهی آمد آن دو ملک بعد از فرود نظر فقیر تمثیل شدند و گفتند ما رخصت
 می شویم همان روز بعضی فادما را فرمودیم که در حویلی باشند مدتی ایشان روزانه
 می بودند و شبانه بعد تفحص معلوم شد که چیزی از اسباب خانه رفت از آن
 قبیل بود که سال سال تبدیل کرده می شود و آنهم در ایام محافظه خاندان و فتور
 حفظ ایشان واقع شده و سخن آن دو ملک ریخت بر آمد در آن ایام که
 صفر جنگ با سلطان محاربه داشت و این قیغه امتداد کشید و این منبع موجب
 تشویش عالمی شده بود و در روز مردمان غلبه و بی صورت بست حضرت
 ایشان فرمودند که ملکی که برادر حرب موکل است روزی ظاهر شد و گفت که این
 امر اگر در حرب تفاعد نمایند ما ویران پاک خواهیم کرد پس همین متحقق شد
 که ازین حرب کار او خراب شد پس در مدتی قبیل صفر جنگ را حالتی عیب
 پیش آمد که آله در پاری او افتاد هر چند کوشش پاری او می بردند فاسد میشد
 و محتاج بریدن میشدند ال ان نقص با سور حال و قول ان ملک صورت

گرفت

گرفت افاده در شش هفت و شست بعد یکبار و یکصد جناب حضرت ایشان
 در ماه رمضان بر عاده مالوفه اعتکاف اربعین فرمودند و چون این خاک را بجهت
 ماوریه با تمام مقام ابا کرام در تقصیر تحصیل شرف مجاوره معکت منع الشرف
 معذور بود و ماوریه خود را هم در وطن برای توفیق نفحات الهیه فیوض توجهات سائیه
 در گوشه انداخته غایبات اسرار عکاسیه التماس نمود انجناب بمقتضا کریمه ای حسیمه
 بر جهت بقیه ازان اسرار عظیمه خاک از راه اراضتند و بان نوارش سر افتخار
 ویرا با وج عرض عزت اراضتند پس با بر اوان مکتوب فیض اسلوب بعینه
 رساله رازین میارزد و چون موافق و معارف آگاه غیر القدر سجاده نشین
 اسلام کرام شیخ محمد عاقلی سلمه از فیروزی المدینه عنده بعد سلام محبت التوا
 مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة والسؤل من الله تعالی ادا منهان و لکم مکتوب بجهت
 اسلوب منی بود از شوق بلوی که در ایام اعتکاف مفاض شود لهذا کلمه خیز ازین با
 تحریری آید بر چند در اکثر اوقات وقت ظهور علوم خاطر محبت ضبط ان کتابه
 نمی برد از دو بعد ان ساعت از لوح خاطر منجم میگرد و لهذا اکثری غیر مضبوط می نماید
 و ما لا یدرک کلمه لا یدرک کلمه باید دانست که تجی الی غالباً دارد میشود بر لطیف
 ستر با مرئی از روع و استعداد سرور روح را در تجی مدخلی قویست که التجلی لا یلک
 الا بعد التعمیلی که بکین در بعض اوقات طول ان در سر مستور شود مثل دهنول را
 از راه و اشتعال اول ضروره مرتبه فقط پس بسیار است که متجانه مکان کند که این
 تجی متعین نیست با استعداد قابل و غیر مقبض سسماجا متحق نشد و این را برون
 صوفیه باین عباره تعبیر کنند متجی بکسر اللام تدلی که دلجوی متجانه و کاهی استعداد

سرور و روشن نمایان باشد و شوخی مروع آن تجس و یقین او با حکام
 سر بر ظاهر شود در الوقت که بیند که تجلی که ترقی کرد باز این تجس کاپی بصورتها
 و کاپی بی کیفیت و غالب در نفوس ذکره خصوصاً در حالت بیقظه همین است
 که بی کیفیت باشد و در بعضی اجناس این تجس از شمار خود لطیفی تجس ظاهر شود
 و استعداد تجس از فرط شمعان الوهیه مستور گردد و در جمیع قوی این شخص سما
 ازان فروریزد و علوی که در قوه تخلیه و واهم او مخزون بود با این قوی استعداد
 قریب او داشتند بحسب سوال سیاهی و غیران همه نور تجس منور گردد و حتی از
 باطل منیر شود و ان همه حکم الهامات و مکاشفات پیدا کند چون این مقدمه بین
 کشت تجس که درین ایام مفاض شد بیان کنیم با نوعی از ربط و تعیین علوی
 که قوی تجس و واهم از قبول نمود بین الاجال و التفصیل و الله لعل الحق و یومئذ
 السبیل تجس اول و ادوی واقع شد از شب که عقل و سرور روح را جسته داد
 و جری تو گرفت بعد از کمال ظهور او دانسته شد که حقیقت ان جذب تجس
 کل بود جریست را و انجذاب جریست بسوی او و محو شدن جریست در شمس
 او چون ازین حالت فی الجملة فاقده واقع شد بر قوه از تجس و واهم خط خود قبول نمود
 از انجمله که حقیقت ایه خواست که نور خود را در عالم فرستد تا عالم مان نورست
 کرد و قابل ان نور شد الا احدیه جمع در میان خیال و وهم از قوه منطبقه فلک اعظم
 از اجنت که نفس و یا بدیر کلبه باقی الکلون بود و این نور اعظم عرش رحمان است
 و انجاسه قوه بهم آید قوه مجرده مفاض از تجس اعظم و قوه ملکیه مفاض از طبیعیه
 فلکیه و احدیه جمع خیال و وهم و سبب اجتماع این سه قوه طبیعیه این نور اعظم

تأخراد

تفاضل که رسم کند صورت خود را در سر این مجسمه تا نفس ناطقه شبیه تجسیم عظم باشد
 و توای شبیه خود بکشد و بداند شبیه اهدیه الجمع بین الخیال و الوهم همین مناسب است
 که رسم این تجسیم شد و در شاه این مجسمه و الهه الاساره فی قوله صیبا اله علیه و سلم
 آن الهه خلق آدم صیبا صورت و از آن جمله است که اکاسی آمد که در باب سلطان وقت
 واضطراب او از جهت غلبه ارکان دولت بروی باید گفت که اشارتی از ملک
 رسید این مضمون که در خیال تمک بایه فان نولو فعل حسبی الهه لاله الامه علیه
 توکلت و هو اب العرش الیمیم نافع خواهد بود و از او است و بعد صلوة الرام تلاوة
 ان باید کرد در ضمن این خاطر معلوم شد که جماعه از عباد الهه ماوراند با الهه در باب
 تسلط او و عاکنند و از آن جمله است که در جواب شیخی که سوال کرده بود نسبت
 تو از نسبتهای قوم یکدام نسبت مناسب است باید گفت اینجا نسبتی نیست
 تمیزی اعظم نمونه خود را درین نفس رسم کرده است و تقار او مطلوب است از
 جهت نمونه بودن لایغر و بالبع فواید دیگر در عالم خواهد گذشت در ضمن این خاطر
 روشن گشت که این را نسبت گفتن و مناسب او از نسبتهای قوم حستن طبع
 خام است کیسه که دانست دانست و کیسه که ندانست ندانست و از آن جمله است
 که این نور اعظم را طوف کفیتی است که هر ذوقی از علوم ذوقی الازل که در اینجا
 یاد آمد و هم درین نور می شود بمنزله مرآت مخلوط امانه با منبع که او طرف صورت با
 بلکه این نور همان حقیقه کرد و در بهمان رنگ برآید و در ضمن این نیز نگه داشته
 که جمهور اهل المدر علوم ذوق الازل از همین نور اعظم میخیزد چون استعداد کامل ذوق
 الازل دارند اگر چه این مرآت از نظر ایشان غایب میشود میدانند که نظر ایشان

بلا واسطه مرآة بر حقایق ازلیه افتاد تجلی دوم لطیفه قلب تا بشیری واقع شد
 و چیزی در گرفت بعد از کمال تا بشیر در نور تدریجی کل مثلث کشت و اضلاع آن عجیب
 پیدا کرد چون از آن حالت افتادیم رسید علوم خفیه مناسب مقام و رتبه تجله و در آن
 کل کرد از آن تجله است که مفيض این تجلی کل است باعتبار خاص و آن اعتبار
 قیام تدریجی کل باشد در وسط قوه منطوقه فلک اعظم مثابه قلب از قوی شخص
 انسانی زیرا که نفس کل بدو کلیه باقی اکنون است و نقطه هست از نقاط قوه
 منطوقه او رئیس جمیع نقاط تواند بود قوه مجردة که تجلی اعظمش می گویم همان نقطه را
 عرض خود ساخته است و همین مناسبت حاصل شد بلکه این تجلی بر محاذ
 قلب واقع شد و از آن تجله است که بعضی علوم در او وارد سابقه فالص شد نه بعد از
 در او وارد تاخره باسن کمره پوشیدند بسبب استداد و مفاض مثلث است او
 بسته چه نسبت افانسل بشر و چه نسبت ملائیکه امری بود شیخ و زودورات
 سابقه و آن بحقیقه از ولایت صغری است بعضی شیخ تاخره را در سینه ضعیف
 این نسبت بعد نوعی از فنا و بقا مستحق شد و لابد چون بعد این کمالات بود انجا رو
 و حسنی را پیدا در آن نمودند مثل جاہل و حکیم که هر دو در حق را یافتند جاہل بر تفریح او را
 و از راه و شماران و رخت نظر را مقصود ساخت و حکم از تماشای قوه نایب و غازی و تدریج
 ماده منجذبه بواسطه این هر دو اطراف و رخت خطا برداشت هر دو همان درخت را
 دیدند اما نوعی از تسامح توان گفت آن یک درختی و با دیگر را دید و آن درخت دیگر است
 بینما بین آنجا بر عزیزان کمان کردند که ولایت علیا و ولایت نبوة چیزی دیگر است غیر
 شتی که با بران در ولایت صغری کسب می کنند چون فیضان علوم بر مسطور و در واقع

راست است مفتح شد که همان نسبت است نه غیران لیکن بسبب آنچه توفیر کردیم پیش
 عزیزان با صیغه و طریقه منقسم گشت و همچنان چون بعضی سایل ذوق الازل برین عزیزان
 بلوغ نمودند بسبب مناسب دوره دانستند که این سایل غیر سایل فالصیغه من قبل است
 و بی فی الحقیقت بی و از انجمن است که در ملت اینها و طریق اولیا را فقط علوم الازل
 را در قرب همین تدبیر کلی است و انجمن الازل دران و ملائحت اندران و قضیست است
 که نور تدبیر کلی در بعضی نفوس ادرک می نماید که قابل دوقل در حقیقه القدس است
 لاجرم با اعمال و توجهات شمیمه مزی بسیار در ذوقه زرقه بان محل رفیع برسانند و هم المقبول
 و دیگر انرا بر جدول انجمن می بندد و مقلد ایشان میگرداند تا بسا دینی که مناسب ایشان
 باشد فایز شوند و هم اصحاب همین اعمال و ادکار و توجهات شمیمه همانست عده ذوق
 الازل و معارف ربط حادث با قدیم اگر باشد فیها و اگر نباشد فیها تکلی سبب که در وقت
 تلاقه قران عظیم واقع شد لطیفه عقل را جنت پیش آمد و انجمن الازل متحقق گشت بعد از
 انفاقه علوم چند صورت نسبت از انجمن است که مردل این تجیب از مقام خاص است
 وان تحیق نظر تدبیر کلی در صورته انسانی و استعداد حبیب اواد او که جمیع اواد دران
 تنفی باشند و حوادث ظاهری که ان اواد را پیش می آید و علاج ان حوادث و تدبیر
 برضلع این وان مسامت با کثرت مسامت بانفع هر دو جامع بودند در سه قوه خاکلم
 در تجیب اول توفیر کردیم لهذا شانی عظیم پیش آمد و هر دو با هم در میسند و قلمه و کثره
 درین سرماوه صورتی عجب ظاهر شد ایات قران هم شرار ای این هم ادران است
 تا زمان در میان هستند حق مکمل است و ایات قران ماری لیکن ترجمان لسان
 و عیب حضرت قائم الرسل است که این سه قوه در وی تکامل و متوازن بود و دیدگان

ریزه خواران فان نعمت او نیند و از انجمله است که نبوة و نزول قرآن محض تلمیم علم است
 مدبر السموات و الارض چنانکه صورتی را از صور جوهریه معدوم بسیار زد و صورتی دیگر را
 کاین میگرداند همچنان در ملکوت اشباح شریع تکلیفیه بصورة روحیه تم الوهمه تم الهمایه
 صور میگرداند و طبقات ملائکه از این مرتبه ملائکه تا اسفل مراتب بلکه همه بان رنگ
 نیکین می شوند و مناسب ان علم میگردند پس اگر چنانچه انکار شریع کرد تا ویل نمود انرا نیز
 آنچه حق است بر چند قصدها صحتی داشته باشد ما خود است مثل رطوب که موسم
 باران رسید و از همان سما تا ارض نیغامه رطوبت شد و او خود همچنان میدانند که موسم
 قط است در نهایت حراره و پیش این اعتقاد فاسد هیچ نفس ندم و تادی
 لوازمه ساعده با غمی او را بد و اراض عفوته او دم بدم متعاضف میگرد و و لیکن بنا
 احوال کلام و الحمد له اولاد و احوال و باطنا انا در ستمان و ستمین بعد الف و المایه
 که حضرت ایشان بانه مبارک رمضان اعتکاف فرمودند از بسکه این فردیت
 کربن بودیت این سبب عوائفی که پیش آمدند از تحصیل شرف مجاوره طایر بود که
 عیم انجانب این جوهر الطاف قیم را از ان فیض عظیم محروم نمیدید پس وارد است
 خاصه اعتکافیه را که شرح و بیان یا کل کلیه تدلی کل بود در ضمن ساطو حیه تحریر فرموده
 بنامیت ان این خاک را بر سر او از بی بخشید پس انهارا درین لوراق می نویسد
 و این رساله را بدین فرین میازد سا در حقیقه تجی و اثبات ان بر قاعده حکمت
 و بر قاعده کلام عقلا و نقل انامیان حقیقت ان پس بدانکه تجی عبارت از وجود است
 که نموز باشد از واجب و معبر و طایر باشد بعضی کمال او را و شرط تجی است
 که بیجا نبود تجی بر اسطر این تجی خواه نسبت بهی فاعلیه باشد چنانکه گویند

خدا گفت که ای بشر شرط ظهور او این تجلی خیا که در حدیث نام گشتند که خداوند
 در دست خود بین انگشت گذاشت یا یعنی مفعولیه باشد آنکه راست بر بی فی المنام
 و اگر توسط تجلی باین القاف بصفیه و بین واجب را شیخ خوایی ثبوت ضروری
 و دوام ترک اصالح مرزید را بشرط کتابه تفهیم پس دوام ترک اصالح ثابت است
 لایدر بشرط القاف او بکتابه همچنین امور حادثه مثل امهارید امروز و امانه لوامروز
 ثابت است می را بواسطه تعلق قدره قدیمه او الیوم و این واسطه در قیام و صفت است
 بموصوف نه واسطه در ثبوت مثل عرض جیا بواسطه فهم موجب جیا عرض رجم
 بواسطه فهم موجب رجم تفصیل این احوال آنکه در میان مجرد و محیل نماند است که یکی
 شارح و تفسیر آن دیگر تواند بود مثل تجلی که انشراح میکند حس مشترک امر از جزو شجر و چون
 حقیقت واجب را تصور کنیم تا بروی حکم اثبات نمانیم لابد او را در هر که ماضی
 قیام می شود که بسبب ان صورتی حکم ما راست می آید و مثل صورت جسم که فرودست از
 افراد تجر از اشکال و الوان و مخاطیط اوراق و اعصاب که خاکی و مفسر صورت نوعیه شجره خاصه
 است همچنین واجب تنالی را در طبقه خیال مطلق که حامل ان فلک الافلاک است
 نمونه است و ان تجلی مطلق است که طبقه خیال مطلق از داده است بی شرط دیگر
 و نمونه است و خیالات نبی آدم که فانیض شده است بشرط استعدادات خاصه
 ایشان و نمونه است در جسم انروی که حکم عناصر انجا مقصود است حکم ان نشاء پس
 ان تجلی خود مخلوق است و خاکی است از واجب تنالی و مفسر بعض کمال است این
 است حقیقت تجلی اما اثبات ادبرای تکلمین پس بچند وجه تواند بود یکی آنکه در حد
 میج آمده است که آنحضرت صیبا علیه وسلم در خواب دیدند رب الفوت را و باین

رویت می توان گفت راست زنی و محمد بن سیرین اثبات کرده است رویت می تواند در مقام
 نام پس صورت مرتبه در مقام مخلوقی است که کثرت واجب تواند بود و تجلی او است
 دویم آنکه ضایع حالی و نمود فلما تجلی به لجهل و شک نیست که آن حادث شد بعد از آنکه نمود
 و حاکی شد که باید صاحب را و اسم تجلی برای آن تفرقت سیوم آنکه در احادیث صحیحین
 شد که ضایع تعالی را در عرصات با اشکال بسیار می بینند بقدر استعداد تجلی که بعضی مقدار
 استعداد فاسد باشد و بعضی حسب استعداد صحیح او چارم آنکه در بحث کلام مقرر کرده اند
 که این الفاظ با کلام قدیمی نسبت دارد که بقاوه ان می توان گفت ثبوت و سماع ان می
 توان گفت سمیت و کتابة صور ان می توان گفت کثرت و بت و بتول جبریل بان الفاظی
 توان گفت نزلت ایه که او کذا و حدوث بان وجه کلام قدیم راه یافت پس در کلام قدیم
 و این الفاظ مرتب بر مرتب خاص لا محاله را می هست که بان راه حکمی منسب شد
 با و دیگریم آنکه در بحث صفات فعلیه وارد داده اند که ضایع تعالی منصف است بصفا
 قدیم کی از آنها قدره است و قدره چون متعلق شود بخیری ایجا حادث تعلق قدره باشد
 نه قدره و قدره حسب ان قله های نامهای مختلف کرد و در جا مضموم دیگر پیدا کرد اجا و انا
 و تصویر و رزق از همین ثابت است پس ضایع تعالی منصف باشد میان صفات
 حادثه یو یا فیوما بواسطه تعلق قدره از تجلی توان بود با که میان قدره قدیمه و میان امانت و
 غیر نسبت است خاص که بان نسبت اینها تجلی قدیم آمدند و ثبوت از وی شدند اما
 بزرگ است حکمت پس شک نیست که در میان نعمه و نفس مجرده نهایی است
 خاص که نسبت ان می توان گفت امانت و امانی اندازد سایر آنچه از خواص نسبت
 چشم اثبات کنند و گویند فرقی در اینی الی غیر ذلک و در میان جسم شجره و اشکال ^{عصا}

وادبیان صورتی نوعی شجره نسبتی است که بی توان گفت رایت النخل و النخل قطعت
 النخل الی غیر ذلک پس در بیان مجرد و غیر مجرد نسبت هست که بان مناسبت حکم یکی بر
 دیگری منسب شود و چون فلک الافلاک بل محب افلاک قوه متحد دارند واجب آمد که
 اول چیزی که در متحد ایشان فالصی شود صورتی واجب باشد و حاصل این مناسبت از
 امتداد خیالی افضل و ابی جمع موجودات خیالی باشد و تمذیب نفوس شریه تا آنجا
 که شریه باین امتداد خیالی باشد مشابه حله جذاب نفوس است باین خطیره طمع چون تحلی
 اعظم و جتن است یکی منزیه ذات محبت مجرد و دیگر آنکه خودش از ملکوت است منزله
 غضب عن اللحم و العظم ظلم الی اند پس ملکوت بواسطه این تجسیر جبروت مرتب باشد
 و نفوس ذکیه بامطیبه منجذب شد و بخیالی جبروت را تحمل گشت مانند تحمل باد و
 که بر رویا گذرد در طوبت در یار پس تدبیر عالم بواسطه این نفوس سبب شد و حنت
 و علین بواسطه این تجسیر منظم گشت و نفی که در غایبه دکانا و صفایا شده است است
 عین ان امتداد خیالی گشت و در ان غوط خورد یعنی غوط خوردن استعدا و ظهور صورت
 و جوب است در روی مثل آینه که صورت آفتاب را قبول نماید بعد منقل و تصفیه سطح
 کمال عبارت است از غلبه کون الحق بر کون الحق و این غلبه بر دو قسم است غلبه صفات
 و غلبه ذات مثال غلبه صفات است که در خانه مشعلها روشن کردند تا آنکه ان خانه
 از نور متمیغ شود ان خانه را کوا استیادند هر یکی را فیضی از نور خانه رسید و بان شورش
 کی با صوف نور و لیکن از ثقیه بقدر حلقه قائم و کی را نور مخلوط بلون زجاجه که بران کوه
 نصب ساخته اند و مثال غلبه ذات است که روح شیخی از بدن او متفک شود و ان
 روح بمنزله نور چراغ عین مشعلها گردد و در ان و مشروط غلبه صفات نسبتی است

که در نفس عارف مشغول شود از قبیل نسبت عبادات یا اولیایه یا پاداشت با توجه چون این
 شاه بر هم خورد از این نسبتهای جزوی قلبی حاصل گردد که نوریت شبیه نور خارج
 از کوه طاب یا حادثه است که درین نفس خارج گردد از جوارح بدیر السموات و الارض و با
 ان افعال عبادیه از خزانة رحمت بر زمین منتشر شود و شرط غلبه ذات سه چیز است حرمت
 که صورت تجلی اعظم است در راه نفس و سنه المد جاری شده است با آنکه چون
 شخصی را خوانند که غلبه ذات مشرف سازند از جبریت او شعاعی در لطیفه قلبیه
 او میریزند و ان شعاع جنبس میگرد و قوی علیه و علیه این شخص تا ان همه برین رضات
 الهی جاری شود دیگر نقطه صیه که در اول استعداوی عالم فیضان نفس معتدله قدسیه را
 از وسط خطیره القدس نقطه صیه بمنزله خط شعاع که از چراغ بری آید و ان نقطه در جمع حالات
 تویی این شخص می نماید و ان تویی توهم او نیز و تعب او از شر میفویاید و سنه بر ان جاری
 که ازین نقطه صیه نوری محیط بشخص پیدا میگرد و کما جاری الحدیث اللهم اجعل من عنی
 نورا و عن یاری نورا و صحیح نور الیم الضمائل جوهر نفس ناطقه در نور تدلی کل و این
 معنی موقوف بر تمامه نسبتهای مغیره قوم خصوصاً نسبت انبا و پاداشت و نور عبادت و جوارح
 ساختن این نفس در مهیات بر چیزهای بسیار که تفصیل ان از مقدور بشر نیست انبا
 آدنی بقیه از بقایا جوهر نفس باغ وصول باین اضمائل تواند شد معذورون دیده اگر هم بود
 بسیار است چون بقایت الهی ازین سه جهت نور اعظم این نفس را احاطه کرد و برق سما
 ذات در راه بعد از وی و کرة بعد از وی جوهر نفس را در هم شکست قابلیت غلبه ذات بهم رسید
 بعد از فلک بنیه عنصریه در سطح نور متکلیف شود بمنزله چراغی که درین خانه روشن کنند
 و ان نور در ضمن اوار مشعلها کم شود عدلاً و وجود غلبه سه خود از درون و بیرون جلوه کرد و

نور
نوری نورا

زینان

زمیان، چو سایه محوشم کان دو کو چراغ امتحان حضرت ایبه که جامه است میان ملکوت
و جبروت و در حاق وسط این دو مقام واقع است جبروت بمنزله صورت او است
و ملکوت بمنزله ماده لوشیه است امراد فوهم و خیال نبی آدم برود بقوه در که حاکم است
بروهم و خیال و صیغه جمع است در میان هر دو درین حضرت نظریت خاص بصورت نوعیه
انسانی چون صورته نوعیه انسان انما مثل شد عقل و خیال و فوهم بر سه بر روی کار آمدند
و امتزاجی عجیب میان این سه قوی افتاد پس از آن حضرت جامه کلمه چند بجانب صورت
نوعیه انسان جدا شد هر کلمه مقدار مزاجی از مزاجات این سه قوی که انجی کون الا بقدر
المتنجی که هر کلمه با آنچه مناسبت تریو باستند او او احاطه نمود و مشق آن کرد اسماء را بنسبه او رسید
ازین منع برآمد ساطع بر کسب از اسماء را بعین او رسید تریو است از انزوار الهی که در قلب
کاملی و دلیت نهاد و اند شرح این احوال و کشف این معانی هر کاملی چون پروانه صفت
در جوهر ناز خود را متلاشی ساخت قییل متلاشی شدن جامی بروی فرود آمد و علمی کرمان
حال گرفت و انحال و آن علم اقرب رشیما بوده با آنکه متلاشی آن همه احوال و علوم را جمع کردند
اسماء را بعین برآمد مانند انکی رخ را در دیک نهاده اند و زیر آن آتش افروختند تا آنکه
پواکشت و از دیک پریده رفت از احوال آب مثل جوشش زدن و در دیک آواز
کردن و پر سبک شدن و نغمه های آواز هم پاشیدند افروخت مال است پواکشتن
و لهذا واجب شد که این اسماء نسبتی باشد نزدیک تریو و تقیدی باشد حاکی اطلاق
و نشانی باشد نمودار بی نشانی سطح ظهور ندی کل بوجهی واقع شده است بروهم و خیال
هر دو کو با در وسط این هر دو جامی که قمع اصدیه هر دو مقام باشد متجسس گشته لهذا با یک کلمه
تبدیلی کل که مبرر اسمایی باشد و آنچه توار و او نام بشر است بمکرم نوع سلطان است

در سطح هشتم شرح
جهل اسماء چند

پس اول سبب کلیه قدره تبدیلی کل است بر هر شیء و ملکوت هر شیء را بدست گرفتن
 و در هر یکی تصرف مناسب او کردن و اصل درین مسأله آنست که بتدبیر موافق کردنی
 شیء است بجز مطلق بقیض اسباب و سبب آن و قبض و لبط نمی باشد الا بقدر طبیعت
 شیء لهذا ملکوت هر شیء دیگر آید یکی با رب کل شیء و در آن درازتر و در آن درازتر و این اشاره
 برای پی که برکت را با طبیعت شجریه واقع است اسم او باعتبار طبیعت ربوبیت است
 و باعتبار برکت عبودیت دیگر برنج هر طریقی مستقیم بودن این مرتبه که از مقتضای طبیعت نوعیه و شخصیه او
 نمی گذرد و بر طبقی واقع می شود که در آن فرد محفوظ بان اسباب هیچ چیز اولی و اقی نباشد
 از آنچه واقع شد با الله الممجد فی کل فعاله و با جمیع الفعال و المنعم علیها جمع حلقه طلعه بر رب است
 ازین موقفه و دیگر آنکه تبدیلی کل مظهر مجرد متعلق شخص کل شد یعنی آنکه این مجرد بشرط شخص
 و بر طبق وی از مبدی المبادی ^{از لفظ} آید فایض است و این مجرد صورت مبدار المبادی است
 فرق در میان عموم و لبا که مبدی المبادی و این مجرد مثل فرق در میان کلی طبیعی با صورت ذمیر
 کلی طبیعی که در دهن ما تمثیل شده پس باعتبار طلیه تبدیلی کل مجرد محض را و طلیه محض
 مبدی المبادی را در تبدیلی کل شانی پیدا شد و ان شان عنده اوست بر همه و تعالی
 او از همه یا الاله الالیه الرفع جلاله و یا قریب العالی فوق کل شیء علو افعاله تعبیر است
 از ان شان چهارم آنکه تبدیلی کل الطوار شیء دارد و حسب استعدادات جزئیة مثل نسبت
 که در نشات سافل پیدا شده نسبت تبدیلی کل باعتبار احوال خاصه و احوال جزئیة مثل
 نسبت موم است با تا مثل تمذه از وی وی در همه باقی است و تحول و تبدیل همه در
 اثر کرده با و اصل الباقی اول شیء و اجرا دادیم لافکار و لازوال بلکه و لغایه شری است
 ازین نکته پنجم آنکه چون اوامیر اولاً آنچه نزدیک خود است از حیاتی خاصه ادراک

نمود انجا تصدیقات و بد و صمات صورت و نشین صفت مرئی شد بعد از ان بالاتر
 کرد انجا ان عیب و دو صم نزدیک و این معنی منقحی علیه جمع او ام بشر است باین اعتبار اسما
 اشتقاق نمودند مثل با صمد من غیر شد فلان شیء کفوه بدانیه و لا امکان بوصفه با کبریا است اله
 الی لا تنهیدي القول بوصف علمته و مثل لم یلد و لم یولد ششم افعال الی باعتبار اخصا
 تدبیر در ان حالت درین فعل بسیار است هر جنس را نامی تعیین کردند از جمله کثر اعداد
 و بر نمودن ایشان و از جمله استجابیه سوال سایل و اعاده مستفید یا قهاره الطبش
 التصدیقات الی الی الی ان مقامه یا بدل لاکل جبار عند بقره غیر سلطان یا رحم کل
 شیء و کدوب و عیاشه و معاده یا عیاشی عند کل کریمه و معاوی عند کل شکره و معی عند کل
 دعوه در جای عین تقطع علی یا و او انت الی لا ینب سائده و طالبه نعم انک صور
 مثالیه اشیا بالطبع پیش تدبیر کل حاضر است و لیه الفاعل صوره عنصیه روح بهمان صوره
 مثالیه تعلق شدید پیدا کند و باز خواست اعمالی که در جوهر روح تشییع شده از همان صوره
 واقع شود تغییر این نکته بمعبد و بیان واقع می شود یا بمبد ما افناه اذ ابرزالکمالی لدعوته من فی
 ابدیان العباد کس تقوم خاصا ریه و رعبته ششم حضور حقانی امکانیه پیش روی کل
 از آنجهت که مقصود حقیقت حقانی است بلا شرط یا با شرط و تفسیر ازین نکته لعلام
 است یا علام العیوب فلا یحوت شیء من حفظه عیب القیاس سائل بسیار بر
 موفه تدبیر کل کسب قوی او ام و خیالات بشر در ملکوت مشی کشت و الوتبی عن البحر
 الکبیر ساظمه است اله جاری شده است بلکه چون جوهر است شیخ منبسط شود از روی او
 نایت کرد و در قوی علیه و علیه شخص افتد این اشهر بر منہاج بعضی اسما الی خواهد
 بود و ظهور این اشهر بر منہاج اسما تعلق شخص است بان اسما الی و عمده موفه او

کثر یا از جمله
 کثر یا از جمله

به پروردگار عالم همان اسما خوانند بود اگر چه شناخت او به هر برسد سلطه شد و تا پیرا
 عظام بخند و بر می باشد یکی آنکه در هر شخص دقیقه است از کواکب سیاره که عناصر
 علوی اوست و حقیقت هر کوی منسوب است با سبب ازین اسما چنانکه بر نوع از موا
 منسوب می باشد بکوی پس چون سبب یک اسم را تلاوة می کند دقیقه کوی با دقیقه
 نشانی که بازاران رسم است بکوی می آید اگر کسی باشد که در معنی تجرد از لذت بهیچ نفس
 ناطقه او با تهرانی آید و اگر این اسم در معنی رفیعی باشد که در شمس و مشتری یافته اند از
 دقیقه بطوری آید و همچنین معنی مقبول و محبوب بودن و هم چنین معنی علم و معنی موفقت معیشت
 و معنی صلاوة و قدرایی غیر ذلک و اگر برای شخصی می خواند و در وقت خواندن متلبس
 بوصف ملائکه که الهام ایشان در قلوب نبی ادم شیخ میکرد و ان معنی مراد و در خاطر
 مستحضر بسیار و مهمت می نمود که در شخص مطلوب تاثیر کند لابد بمنزله الهام بجانب
 اوسیان می نماید و رفیقه را در قیامی آن شخص مطلوب می چنانند مثل سکوت آواز دقیقه
 در مشیخ با باز ماندن آواز هم شرازه و شوخی و بی باکی کاری این رفیقه در نهایت صفت باشد
 از شیخ یا از شخصی که شیخ برای اوست پس تلاوة اسم بآن رفیقه باز شود و ان رفیقه همراه
 این تلاوة فایده مراد و حکم این تلاوة و معنی که نفس را حاصل شود از تلاوة حکم طلسم است
 است سلطه و راد می لطائف بسیار است و هر لطیف مقامی دارد و هر مقامی علوی و مرفعی
 متشع خود میگرداند و این اشتیاع شبیه است با الهامات طلیه که در روایت انفس
 نهاده اند و خیره القدس جذاب نفوس و کیه است مانند قضا طیس اجاز حدید را
 با این سبب واجب شد که در هر زمانی معنی بجانب خیره القدس با قصب هم خوش
 میل نمایند و در آثار این حرکت از سبب نفوق و این خروج از قوه فعل علوی و عبور

منقح تو مثل الصباح آتش در میان آهمن و مشک و غالب در این علوم حکم سلطنت
لطیف است که از میان لطائف بطور و قوه موصوف است و هر کلمه که در فاطم ایشان
منقح می شود مستی میدهد و ذوقی بی ناید و از شدت مستی حرفهای پست و بلند
از ایشان سر بریزند اگر از اشرع عنان دل و زبان ایشان با عدال خواهد بود و اگر کفر
مبافها خواهد بود و تغییرهای مستفح جمعی را چه نسبت مرئی شد و ششمان وی بر عقول
ایشان صوت نمود گفت که خرابی در فلان موجود است و بجلول و اشراک افتادند اگر
عدال شرع تهذیب ایشان می فرمودی گفتند صوره حق است در راه نفس داین
تغییراتی ادبانه باری مانند و جیبی را نفس رجائی مرئی شد که محل یقین صورت است
و این مع دوزخ شده اند او ایمل حکما باسم هوایی و صوره تغییر نمودند و او را که صوفیه اند
توحید و اتحاد قابل شدند اگر توفیق یار ایشان میشد نفس رجائی صادر اول می گفتند
و انفاط شیویمیان نمی آوردند افا میری از اهل صلاح و علم از خدمت حضرت ایشان
مستفید و لطائف علم حدیث از جناب ایشان سز کرده و در اعمال و او را دهمی آورد
و بقدر عمت خلق از ترتیب آثار و ثمرات الهامیت درین راه و در حزب البر از پیش
ایشان تبعی کرده و اذن اشغال آن با شرط و آداب گرفته نقل کرد که بعد حصول اجازه
از جناب حضرت قوم و داوره روز بر خود الترام نمود و جلای و جلالی را ترک کرده بخوا
این حزب مشغول گشتم لیکن هیچ اثر ظاهر نشد و ثمره که ازین عمل تفریب بود بطور نیاید
بسیار محزون و اندوهگین شدم بلکه مقتضای بشریه فوری در حسن ظن نسبت حضرت
ایشان در دل احساس می نمودم و این منی موجب زیاده تکدی گشته ناچار بجا
ایشان التماس بروم و عرض نمایم که طلب پیش آوردم فرمودند علاج این نایابی جبران

که از سر نو این در و را با حفظ همان شروط و آداب باید خواند تا بعد ازین چه ظاهر شود تا نقل
می گوید که بموجب امر شریف باز تا سه روز خلوة التزام نمود و شبهای خلوة را برای
این وظیفه موقت ساختم تا سه شب موالبت بیاورد آن بشرط متهود که کردم چون شب
سیوم با تمام رسید چیزی از آثار و قبول نمودار نشد اعراض دل شکست و خاطر حسی در
خود مشاهده می نمودم درین اثنا خوابم نبود و در آن خواب می بینم که حضرت ایشان در
مکانی هستند من و عزیز می دیگر ما فریم حضرت ایشان بجانب من خطاب فرمودند
که ما شرح صدیقی داریم و سبب شرح صدیق است که روزی شاه ترکان قدس سره
حضرت بزرگوار را را دعوت کرده بودند و گفته و ستاده اند که پیر ما را نیز همراه بیاورد حضرت
والد فقیر را با خود همراه گرفتند بدعوت حضرت شاه حاضر شدند درین اثنا شاه
ترکان بجانب والد و پدر کوار خطاب فرمودند که برای این بسپرد عیال کنند حضرت
والد دست برداشتند و بدعا مشغول گشته حضرت شاه آیین میفرمودند و کلمات

و عا این بود اللهم اعطنا الآل و العال و شرح صدیقی الدین و السلام ما عند الموت و معقوت
بعد الموت و فرود شای الجنته تا نقل می گوید که این کلمات را محفوظ می داشتیم و در سه
کلمه دیگر بود که حافظ مساعده حفظ آن فرموده و بعد ازین واقعه المیانی و سروری
بر دل وارد شده و انسانی و بهی حاصل وقت کردید که در نهایت فخر و حسن الظن
مرتفع گشت و مراتب عقیدت و اعلاص را را بد کردانید افاده حاجه محمد امین از حضرت
ایشان روایت کردند که شایرم تجاری آثانی شب بخشنده و در رویای مشاهده نمودم
که گویا در مسجدی ایتم مسجد جامع و بسیار باشد یک مسجد بزرگ آبادی ناگاه می گویند
که اینجا صورت کریم حضرت قائم ابنین کاهری شود جمعی مشتاق ظهور جلوه انصورت

السلامه اند

ایستاده اند و با پر بار روی مشاهده حال با کمال بطرفی که نمودند توجه شدیم می بینم که
 در یک آئینه صورت شریفه آنحضرت صیالیه علیه وسلم بتدریج ظاهر شدن گرفت
 تا آنکه تمام نمودار گردید درین میان ان آئینه برآمده در خارج جلوه گرفت و ما بالجماد
 از انجانب درخواستیم که برای ترویج علم حدیث همت قویه عالییه در کار است فرمود
 خواهد شد باز عرض داشتیم که ترویج این علم شریف بر دست ما و اولاد ما و اخوان ما
 باشد و درین باب نیز مدوی در کار است قبول فرمایند مودند که هم چنین می شود که بعد از
 انصورت کریمه با ستار آورد و با جانب مسجد برای نماز روان شدیم فی الحال او آمد
 که صورت مطهره آنحضرت صیالیه علیه وسلم باز جلوه میفرمایند باز توجه انظر شدیم
 دیدیم که این رتبه همان صورت درون آئینه متجلی شدن گرفت تا آنکه تمام صورت
 در همان آئینه مشهود گشت درین اثنا جوانی را بجز شائزده ساله حاضر ساختند و آن
 جناب ارشاد می شود بجانب ما که این جوان را لباس فرقه می باید نمود حسب ارشاد
 روی خود را بالای ان جوان پوشانیدیم از انجانب نیز لباس فرقه بر روی ظاهر
 میگردید و ان جوان معلوم شد که گیت مصلح تا دوست کرا خواهر همیشه بک باشد
 افاده توری این خاک را بجز بر روز در خلوة خاص شرف اندوزی می داشت و آن
 جناب بارشاد و اسرار غامضه خاصه شمس بود در ان اثنا فرمودند که استقرار بعضی نقوش
 در عالم برزخ مقصود ان می باشد که بقیه از انها می باید که درین عالم محفوظ ماند گوا
 خارجیه منافی ان می باشند پس چنان ادراک نموده می آید که کتاب سبحان توبی
 رحمه الله پیش نبی از ابلا ان اعنی تویب که قوی روجه بر انها غالب آمدند بعض
 الهام و قاینه در پر امر معیشت می توند کتاب مکرر محفوظ است و آخر ایما به بعضی

تسباني ما فؤاد سيدنا فاده قد يكون الامر في الملكوت مطويًا في غيرة غموتها في
 قنبي صاحب الوقت فكيف استاره غنة وحركون مطويًا في غيرة ان غميت الرشي
 ويكون لا وارم وامور شبيهة بعد من وارم وجه ولا نور هسان وفيه يساع في الحكم وعمل
 من الوارم وكما فبد من جوتها مع ثوبت الشئ وشرا الكف لك يكون رجل من عراد
 اللار الايسا فوجم الي اير اللار الايسا ويكون انما انشا الهكته لير كل بفسس ما ايسا
 به ويحل كل وجه مستقلا بنفسه فيحكم عيا امد ما انه في وعيا الاوارم باطل وطلبي هذه المس
 كاتيه اجمع الناس لا طامون في عية من عليل في الكوت تبي مولى الجليل في ابرم اليه اجمع
 هوي باو لاد وواحد وشي هم صاحب الوقت وقال يا بل لطل اساني صا وبي باهي فزا
 بنفسه فزا بروري بنامه من قال صاحب الوقت ما هو اليه فيل في الهه حكم وانتم اهل بلان
 ان سديته والامر عليه والمكادم اليه والامر في ما كيت بخر سيركم وهو كسبت كم ايسا
 في هولي واهزي قوم الي السبه ورومانين وطلا اها اليه السديته في ذمته الكليل فهد
 الموت في الحان فصل اليه كليل كرم واهل فصل وهو كرم من ثبوت الفصل لا يولد ما
 ممن فخره بالكره ووطرته طار في الملكوت مطويًا في غيرة غموتها في سره جاريد لطل
 كلف السهود اسبح لله واهل ريس من الشين وابلن غميت من السهين فقام صاحب
 لوقت وقال فيل كان في غموت في فصلت ذلك بخر في قال هو كذا لا يولد فخره في
 وكل سيرة طق في قال في اذني اذها وما اقب عي كلف في وقال انوم ما يولد
 صفت تحت الكاتيه واهل واهله اهل لطل صافي نكاه يولد في غموتها في غموتها
 قد سره كذا في قال في لطل في غموتها في غموتها في غموتها في غموتها في غموتها
 جان اباد وورم في غموتها في غموتها في غموتها في غموتها في غموتها

ذكر نقصه

عزیزین معنی نجابت تلف شده گفت ما را این زمان که پیشده ام کای امر ایانم تو کجا خوا
 یافت پس از جواب التوبه نهایت تکدل شدم با یوس کشته بخدمت حضرت ایشان
 آمدم و از کیفیت لیلہ القدر استفسار کردم حضرت ایشان فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم کی از صبح فرمودند که در لیلہ القدر این دعا بسیار باید خواند که اللهم انی اسالک العفو والاعفوان
 والمعافاة فی الدنیا والآخرۃ و بوضع این را ادا نمودند که گویا بارشاد می نمایند و بارشاد
 می دهند باز عرض کردم که کدام وقتی باشد فرمودند که در اواخر عشره ایفره باید جست پس
 شب سبت و هفتم که لیلہ الحجج بود در سه غازی الدین خان بقصد اجبار بیل ششم در آن ایشا
 بزیرین نورانی یافتم چون سر بجا بسمان بالا کردم مشاهده نمودم که بالای سجدی بابل نور
 جایی داشت و نوری عظیم ظهور کرد که همه اطراف و جوانب نور شد پس ازین مشاهده
 در دل سروری بی نهایت یافتم و مهمتی قوی احساس نمودم پس بزحمت و بدعا مشغول
 شدم و آن نور تا نیم ساعت مشهود بود بعد از آن آهسته آهسته روی بافتن می آورد
 تا که همه مستور شد با وجود آن سروری و مهمتی که داشتم حاصل بود تا آنکه اذان صبح گفته شد
 و از غایت ذوق که در مناجات و تقایم داشتم معلوم شد که آن شب کی گذشت
 پس صبحی آن بخدمت حضرت ایشان آمده این ماجرا عرض کردم فرمودند که لیلہ القدر بود
 باز در رمضان دیگر از روی این معنی حضرت ایشان فرمودند که با ما باشید پس در خدمت
 عالی ایشان ماندم و بیکت صحبت باز شب قدر را یافتم و الحمد لله رب العالمین
 انوار در قلمه ابدانی که در عهد عزیر الدین عالمگیر روی آورده بود هر چه از آن غیب بیان
 نموده بودند بی تفاوت بقیر و قلمیر ظهور رسید اولاً آنکه چون احمد شاه ابدالی از سد
 بکیر و بارزیمت خورده رفته بود آبرامی فرمودند که ویرا درین دیار غلبه شدنی است

دعا در شب قدر

ہر چند عین وقت ان کردہ نمی شود باز چون در عهد سلطنت عزیز الدین عالیگیر بعد فتنہ
 صفدر جنگ مکر قصد بند وستان نمود و بر دریا می انگت رسید و اوازہ آمدند او
 در امر سلطانی انقاد بہادر خان بلوچ بنیاب حضرت ایشان از مال و حال خود در
 بہکامہ استگفت نمود ویرا اشارہ سلاطینی مال و جان و ابرو بخشیدند و در آن وقت
 عرض کرد کہ حال ابدالی چیست صیح فرمودند کہ درین ملک غلبہ کلی وی و اندیشہ بازو
 عرض نمود کہ پس حال این ارکان سلطنت چہ خواهد شد ارشاد فرمودند کہ از حال
 اینہا صیح نہ پرسند کہ لیکن شمارا ائبہ سلامت خواہد بود پس وقتی کہ ابدالی قریب رسید
 ارکان سلطنت ہر دست و پا کم کردند و صیح تدبیران توانستند بنیاب حضرت ایشان
 پادشاہ و وزیر رجوع کردند و چارہ کاران درخواست نمودند حضرت ایشان پادشاہ
 عالیگیر فرمودند کہ شمارا درین فتنہ سلامت خواہد بود و بہاد اللک وزیر بہمانہ ارشاد
 نمودند کہ ہرگز جنگ نباید کرد و جان شمارا ما در ضمن خود کریم اگر چہ عہدہ مال و قناع شمارا
 نیکیم اما بجان محفوظ خواہد ماند پس چون شاہ در بانی نزدیک دار الخلافہ رسید
 پادشاہ و وزیر کوای الکہ با وی سازند صیح چارہ ندیدند پس ارشاد ہر آبدہ ملازمت
 شاہ کردند شاہ عالیگیر را قیوم و توقیر نما آورده بر تخت نشاندہ سلطنت را با و سلم
 داشت و نفس مبارک حضرت ایشان بطور آمد و عماد اللک را با وجود انکہ ہمہ سبب
 بپاک و جلای وی مصمم شدہ بودند از بہت ادای کہ نسبت شاہ کرده بودند و ہمہ کس
 در حمایت وی تصور می کردند جہ مال و متاع او گرفتہ بجان بخش او نموده وزارت ہندو
 بوی بجال داشت اینچہ حضرت ایشان در حق اولیائے ان عیب ترجیح فرمودہ بودند
 بی تفاوت بقر و بطریق جلوتہ برگشت و بہادر خان ہم معرفت وزیر شاہ کہ شاہ و بچگان

تمام دہشت تلازمت نمود از جان و مال و آبروی خود سلامت ماند بکے پش شاہ
 از رفقای عا و الک اعتباری کہ بہادر خان کیے را بے شد باقی ہر قدر کہ بجاہ و حشمت
 بیشتر بودند و قید و ضرب بیشتر شدند و از مواد فاسدہ و دہم و دہانیر کہ در مزاج
 جمع شدہ بود ہر را تفتیہ کلی ہم رسیدیم در آن حکامہ باین خاک رسوز نامہ ارشاد
 فرمودہ بودند کہ افواہ انت کہ افواج در اینہ بطرف بارہ میرود ازین جہت توشیہ
 خاطر شد نہ خد ظن غالب انت کہ بطرف بہت دہمانہ کاری نہ داشتہ باشند با علم
 از فضل الہی امید قوی داریم کہ فدای تعالی شمارا و ما را از جمیع آفات دآرد و اینہ از
 دلی جو شد ہر چند بحسب ظاہر توشیہ می آید انتی پس بچمان کہ لڑا شدہ بود
 طہور نمود کہ افواج در اینہ بمسافت چہار کردہ از قریہ بہت رسیدہ تاحت و تاراج
 کردہ برود قریہ مذکورہ ہم وجہ سلامت ماندند ہم من قبضہ بدمانہ ہمہ جہات محفوظ
 ماند و در بندہ شاہ جان ابا و محلہ کنگ نزد کہ کن حضرت ایشان ہم از جہت
 دست و دعا رتبان ہم از جہت مصادرہ کہ بر سر خانہای شہر مقرر شدہ بود محفوظ
 ماند و اویتی نہ رسید فالو کہ دلک و اکثر و ایما سرمد افادہ در ایامی کہ فوج دکن افواج
 ابدالی را از فوجی لاہور شکت دادہ از ہندوستان بدر کرد و در تدارک ان از طریق
 تاخیر روی نمود ازین جہت مشہور شد کہ احمد ابدالی بمرد این خاک از جناب حضرت
 ایشان عرضہ انت کرد کہ خادمان حنوردین باب چہ میفرمایند حضرت ایشان
 ارشاد فرمودند کہ انچہ معلوم شدہ انت کہ احمد شاہ درانی باز در نیک می آید و
 کفار را بر اندازد و دوبرا با وجود این اورا ظلم برای مین کار کند انتہ اندلس این خبر
 از چہ بطر ظاہر بنیان در الوقت پرستیدی نمود اما آخر انچمان واقع شد باز چون

افواج و کمن ملک خود را حجت کردند مردمان این دیار را اطمینان حاصل کردند و در آن
 ایام در مکتوبی که بنام این عقیدت کزین صدر و یافته بود ارشاد فرمودند که منبری آید
 که فتنه عظیم پیدا شود و عالمی زیر و زبر گردد و بطوری است که یک ستم و زحار اشعار خود
 سازد پس در آنوقت این امر هم عبیدی نمود پس بعد از آن ایام که فاروق دهمین اوست
 جمع شده باز هجوم آوردند و با نجیب الدوله اخوان جنگ پیش کردند تا که مدت سه
 کسری زیاد و در فوجی باریه سادات هنگام حرب قیام ماند در آن ایام عالمی کشته شدند
 و تمام ملک باریه و فوجی آن غارت کردند در آن هنگام حضرت ایشان نجیب الدوله
 رفته باین عبارت نوشتند که در حق این امیر المومنین دعا فرموده می آید و از سر و شن
 غیبی نوید فتح شنیده می آید پس این کفار هر چند سعیها کردند بر مکانی که نجیب الدوله برای
 جنگ مهیا کرده قیام شده بود هرگز دست نیافتند و چون دریا و کنگ عبور کرده در
 وی داخل شده غارت پیش گرفتند تا که آن شجاع الدوله از ملک پورب
 رسیده ملک افغانان کردار ای خایب و فاسد بر گشتند و از غایت اضطراب دریا
 هزاران غرق شدند و هزاران کشته گشتند و هر بار که بر نجیب خان پورش می نمودند سردار
 کفار کشته می شدند و هر چند وزیر و امیر ملک نکونان جمع شدند هیچ پیشرفت
 دوران ایام که این جنگ مسلین و کفار رو بکار بود این خاکسار با ستان بوی حضرت
 ایشان مشرف شده بود و روزی بزبان غیب بیان ارشاد فرمودند که او اسط
 فیک بود دیدم که این وزیر از زمین من که از برتی نهاده بودند و همان سبب دعا در حق
 ایشان کرده میشد بر آورند از آنوقت آن علاقه دعا منقطع گردید پس بوی از
 اجباری این معنی را ببارانی که حاضر بودند اظهار نموده شد کفتم الحال هر که از عزیزان کما

دارد انرا برگیرد و نگاهدارد و تا اکنون نگاه داشته بودیم الحال از ان باز بر آیدم و بعد از
 ایام ارشاد فرمودند که ابدالی بطرف بایره توجّه خواهد شد و همه ریهلها را با خود گرفته
 از مرثیا خواهد میگذاشتند در آنروز آمدن وی محقق نشده بود پس ناگهان ابدالی
 جور من کرده فوج مرثیه را که بمقابل او رفته بودند بسیاری کشته و بقیه را شکست
 فاش داد و داخل سهار پور گردید پس وزیر و مرثیه تاب مقاومت او نیاورده
 پشیمان اباد رسیده استعدا حاکم نمودند پس شاه در این همه ریهلها را همراه گرفته
 منوجه شاه جهان اباد گردید و در ان ایام وزیر شجاعت عیرمی از شایخ نفت سبزیه
 بحضور حضرت ایشان رسیده تضرع و التجا نموده استکشاف مال و حال خویش و شاه
 در اینی که حضرت ایشان پی برده بوی فرمودند که شاه غالب خواهد آمد و فوج کفار
 شکست خواهد خورد و شمام تنها شده بجای که مابین غرب و جنوب است خواهد
 افتاد و سبائی ازین که شمارا در ضمن بانها ده بودند بهمان علاقه دل بوی شما توجّه بود
 و در موطن کثیره دعا در حق شما کرده میشد اکنون از ضمن با بر آوردند و بدان سبب
 ان توجّه نماند و دعایم بوی که سابقا کرده میشد الحال نمی نمود پس وزیر ازین جواب
 مایوس شده باز گشت و بعد سه روز ازین ماجرا شاه ابدالی در نوای شهنشهر رسید
 و ریهلها را پیش کرده با وزیر و فوج مرثیه حاکم انداخت مگر عظیمه افتاد و در ان
 میان رای رئیس فوج کفار کشته شد و همه فوج بر محبت خورده روی بفرار نهاد و در ان
 جیس و بیس هزاران هزار کفار ببار احوالشان شدند و وزیر ازینها جدا افتاده بجای
 که حضرت ایشان بزبان عیب بیان فروداده بودند روی بگریز نهاد و بعد از ان سفاکان
 در این شهر آمده قتال و غارت پیش نهاد عالی گشته شد و جهانی غارت

که بد تا که عدم بجهت حضرت ایشان هم رسید و امریکه سابقاً در کلمه طوبی کیسے رست
 کہ تسلیم و رضا را شعار خود سازد و اشارتی بدان فرموده بودند و بعضی از مردم در زمان
 از اذیت یافته محقق گردیدند و بدان دفعه طوبی خاص الہی کہ وہو طوبی الصالحین نصیب
 مجہودین می باشد و حق بجانب پچہدین صورتی گزشت فالحمد للہ رب العالمین
 پس از انجا انتقال فرمودند و شہد اندرون شہد پناہ تشریف آوردند در آن مکان
 فرمودند کہ اکنون نمایندہ نموده می آید کہ بر شہد کتبہ نظریں تجدیدی می آید و جنبہ در آن اظہار
 امتیازی می سازند و هجوم آمد و رفت می نمایند تا کہ در آن محلہ بودیم این معنی را شاید
 بہت مصلح مستور داشته بودند انفاذہ در سنہ ثلث و سبعم بعد الالہ
 والایۃ در رفتہ در اینہ کتب استعمار فدویت کیشان این دیار حضرت ایشان
 از وطن مالون مع القبائل ہجرت فرمودہ در قصبہ بدمانہ بمقتضی سعادت از لیل اہل
 انجا کسب رعایت یعنی اسباب و مصالح این نشان کہ با قامت انہا کمال و رتہ انہا مومنین
 رصل اقامت انداختند و باین کرامت عقیدت کرنیان انجا را نواختند و باین
 امیاز پایہ تقاضا و نشان را بلند ساختند پس چون ماہ مبارک رمضان در رسید
 موافق مہول قدیم اعکاف اربعین فرمودند و از سابقی عادت ان بود کہ اگر این
 خاک اردان ایام شریفہ بشرت محاورہ مشرف میشد در صلوة خاص بار یافتہ
 بارشاد و اسرار دارده وان اوقات نماز خطبایا میکردید چون کسب قسمت از ان
 شرف محروم می گشت انجناب با فادہ ان واردات کتابا این فدوی خود را شرف
 انیازی بخشیدند پس درین بارین نیز از سکبان سعادت مستور شد کہ ہم ہم
 انحضرت این خود قدیم را محروم نہ پسندید و تجریر بارہ از فوج اعکاف فیہ و غنایت

د آرنہ

ان سراوا از کروانید پس الحال تبیط آنها این رساله را ازین بسیار دوهرست
 معنون بلفظ وارده میکرد اند افاده نسبت معتبره در میان صوفیه نسبت اتصال است
 یعنی سرشاید محفوظ باشد روح با تجارب و انس چون در هر دو جزو این نسبت
 فرض واقع شد اکایی اند که بر یکی ازین دو جزو عکس عالم کبری دایمی دارد اما مشاهد
 سه گانه دارد بجزوت انس و روح تکیه عالم طلبیده دارد و باز این دو عالم با بی عظم
 فتح کردند درین اوراق شمه از ان مرقوم میگردد افاده اکایی اند که بهشت دو نوع است
 و اطلاق لفظ بهشت بزرگ و بجزو این بطریق تکلیک است برای امور مشترکه درین دو
 نوع یک نوع همیشه که انرا با اعمال توان یافت و ملک الجنة الی و سمو ما کنتم قائلین
 سر در و چون ان نوع نفس است بحسب تدبیر الهی بعد از مردن عالم مثال پس
 اعمال مندرجه در نفس و ملکات متشبه در ان بصورت مشابه ظهور می نماید و بحث این
 بهشت از جای دیگر از کتب باید خواست نوع دیگر در میان عناصر جای بهشت
 در نهایت اعتدال هوا و خاصیت لطافه ازجه نبات و حیوان جمعی را از افراد
 که در طایع تولد ایشان سعاده با سهولت و عدم کوشش غالب است مانند حال حور
 و جدی و نور از بروج و زهره مسوده از کواکب پس بحر و مردن کیفیت این عالم
 که تابع حیات دنیا بود برهم خورد و نفس او غیرین زنیکی باقی میماند در همین حالت
 نقیض الهی تکلیف را در کار او کند و چندان از تکلیف لب ریز سازد که مست
 ان کیفیت شود از جمع حرکات و کلمات بازماند و تکلیف کیفیت است تشبیه با آنکه
 شویع در ایام نمود حرکت عینیه کرده باشد و قلی می عارضش شده در همان
 حالت شربتی از بیج با کلاب و نبات امنیه خندان نوشت اند که همه قلی بر طرف

نعمانند

کرو و دست کیفیت است و تکین شود و این کیفیت چیزی است از کیفیات این عالم
 مثل حرارت و پروت و صورتاریکی که خالی صورتها با سبب است و در اصل ان
 کیفیت از موت و جدی در سره و شتری سبیل سبیل از همین کیفیت بر نفس
 افاضه می نماید و آنچه در طالع نزع از احوال سیمه متاثر شده است نوعی از تکین که نه تقدیر و تمیز
 باشد کامل می باشد و صورت بشریه که در دست همان را برای او در مثال مخلوق می باشد
 چنانکه وی نمیداند که من روح صرفم از بدن جدا شده و بخورون و اشامیدن احتیاج ندارم
 بلکه خود را زنده خیال می کند و در همین جا تا که تغییر از آن رفته در اول حال ملوک ارض در
 بعضی نواحی معتدله ان مواضع ساخته بودند برای اتفاق نفس خویش باری صورتها را
 از احوال بشریه را از راه فرموده سخن این احوال گردانید غالباً در بلاد جنوبی از جزایر هندوستان
 که هوای آن بلاد همیشه معتدل می باشد خواهد بود بجهت استیلائی زهره و مشتری و بجهت
 نمودن دیگر احوال از حبه روزی ایشان از طعام و شراب مثالی صبح و شام ایشان
 می دهند و برای این معنی همی را موهل ساخته اند از قبیل طلا که عنصرین و از قبیل او زمین
 و بطریق قدرت جمعی از او میان که منور بجهت طبعی نه مرده اند بایشان می رسند در میان
 اقامت می نمایند چون درین بهشت گذار واقع شد دیده آمد که هزاران هزار روح اجا
 بیچکس متوض و بگری نیست بچکس و بگری نیست که تو گیتی و از کجا آمده اجا
 هست و قصص گذشته یاد نیست و مرض نیست و فحاط و براق و شمال نیست محض
 تکین است و تکین است لا غیر را بگری باشد که فرادیه تو هم کرد و در روز گذشته
 چه کردم و طعام و شراب برای ما از کجا می آرند و از زندگان مرتعفات ما کدام مردم اند و عرض
 ایشان در آوردن چیست اصلاً این معنی در خیال ایشان نمی گذرد و اگر خواهند که حدیث

در وقت از وضع در بلاد
 جزایر هندوستان

و لوط و لول است و لوط

عقل است

نفس کنند تکین مانع التفات ایشان میکرد و سبب استحقاق این ثنات اعمال ایشان
 بلکه شکل فلکی وقت تولد ایشان که نوع معاملات و مناظرات را تقاضا کرده بود
 معامله صورت بگیرد چنانکه می خواهم که صورت سرود و کل سازیم منظور نظر ما همان صورت
 است لا غیر که از همین باشد یا موم یا خشت پنجمان همان معامله و مناظرات مثل
 می شود از بر ماده که باشد و در بعضی افراد محتمل که در دارالمجن کشیده اند و تحصیل این ثنات
 موثر باشد زیرا که این محتملها صورت بهمیه راست میکردند همچین طهارات را موثر
 دیدیم عمل دیگر را داخل ندیدیم پس جمعی در آن موطن پادشاه اند چه در تاج دارند و قوی
 همراه ایشانست و جمعی صاحب خانه اند زوجه و خادم از جنس نرارج خویش دارند
 درین مواضع معتدله اجتماعات دارند و طعام و شراب تمجیل یا مستحق می خوردند و می آشامیدند
 افتاده گاهی آمد که در جماعات بینی اودم طایفه هستند که مزاج ایشان قریب همین فرقی
 آورده است و طایفه الاتس نام ایشانست در میان خلق کاین و باین باشند
 غالب بر ایشانست تکین است از زن و فرزند و مال و همسین و لطف همیشه و پوی
 و غیران بینی معینه دارند که مقتضای طالع نام ایشانست و این نقیض است که گاهی
 بر این ماده باشد و گاهی بر ماده دیگر در تفحص اسباب و تفکر افتند و ایشان
 بحسب جیده خوانان وضعی خاص هستند بار خدایا بلکه تفصیر قاسم از آن باز دارد
 از جمله آن اوضاع است که طلب زنی کنند که موافق مزاج ایشان باشد و پیش
 از جماع غسل کنند و هنوز نوبی ایشان تر باشد که از جماع فارغ شوند و باز غسل کنند
 این جماع را مخالفت مزاج خود دانند و اغیبه ایشان منصف باشد چنانچه وصف
 تکین از نده غیر نفع سبک بر معده از غیر حیوان خوشبو خوش شکل شیرین

میل
 دارد

یا شیرین تر شدن سواقی از برنج سفید یا شکری سفید انجیر و کلاب در وی ریخته
 یا بلبله نبات نعیم شکری سفید در وی انجیر و کلاب در وی ریخته و با ارتس فوکه
 زمان و نفع و فویره و هج و شرط ایشان آنست که خواب ایشان رسد شبانه
 روز باشد و طعام ایشان پنج وعده خدای تعالی برای ایشان اسباب را مباد
 از این جهت که نمی دانند و ایشان تابع خویشی خاطر باشند و مردم قوم را معتبرند از
 سخن ایشان موز و میزد و فرج انگیزند و اصحاب منازل باشند یا ملوک زمین چندان
 فکر در خاطر ایشان تکلیف نمیشود معنی را حسب طالع منحوس یا زنده در انجمه مومنه روزگار
 ایشان می کشند و طالع بحسب الهام بسیار باشد از قوی فلیکه سخن ایشان میگردند
 باین اعتبار صورت ریاست ایشان قائم میگرداند اگر آبی آمد که موجب این قسم تکلیف
 در عالم جبر است از انجمه تحقیق نظر کردن باین صحت صادق و از انجمه نسیم خوشن
 معتدل و از انجمه نوم غیر مستقل که بسبب بخار لطیف اندید لطیفه یا آب زلال پیشین
 آید و از انجمه تقرب ببلایه مقربین عنصرین و اثر پذیرفتن از ایشان و از انجمه کف از
 حدیث نفس زمان دراز و کف از حضور متهار و جداها و مانند آن دارد اگر آبی آمد
 که ملائکه آلاس در اکثر حرکات و خیالات خود و خواطر مقتضای قوی قلب روند
 مطلقا خاطر لطیف است بسبب شیخ زنی که در طالع او باشد بهمان صورت خیال شیخ
 سازد و اگر خاطر نامی عبارتی گذرد همان مکان که در طالع او مقرر است در خیال
 او مشیج شود و اگر خاطر لباس است همان لباس که مقتضی طالع ایشان است در خاطر
 ایشان مشیج گردد عیب بد القیاس چون شیخ صحن باشد خیالی او معتبر بود و از
 حضرت الجبال خوانند و ان خیال بمنزله نمایی باشند قابل تعبیر و لایق اعتماد و والده

شبهی

بهر طریقی

پیر حکایتی عجیب آوردند که در صغر سن همراه دقران قبیله خود بلعنا بازی میکردند
 در اوقات همیشه دوپکه برای لعبت خود میآختند و در خارج همان صورت
 واقع شد که در حالت کمال سن همان دو فرزند پیدا شدند و زنی را از قوم خود
 نام بردند که پیوسته بختی میبخت بر شکل سوما کرتی پوشیده و وی در اول سن
 سیوه شد و تمام عمر شکل سوما زندگانی نمود و حکایتی دیگر نیز آوردند که چون کسی از
 فرزندان من بیمار میشود و در تدین من غاریش ناموشش پیدا می شود و من میبشناختم که
 کسی از اولاد من بیمار خواهد شد و چون وقت می آید که زن کسی از فرزندان حامل شود
 من خود را می بینم که پسریاد فراده آم همان صفت زن فرزند من می آید فقیر در سفر
 بود در عین هوای نموز راه میرفتم چون باز آم اهل خانه نقل کردند که والده فقیر ضیار
 خلق کردند و در افتاب گرم نشسته تا آنکه مردمان پندار تلقی ایشان را با بی بردند
 چون حساب کردم همان روزه بای من در راه بودم و از گرمی افتاب ضرر بسیاری
 کشیده بودم سر حکایت اول الطبع مقیضات فلیکه است در خاطر در ضمن سخن
 لعبت و شرکایت ثانی اراض است در عالم هیچ چیزی باشد که قبل از وجود او
 در اراض نباشد یعنی بعضی اجزای عالم که صورتی که مشابه واقع است قبول می کند
 چون تدین بولد مناسب دارد که پرورش او از آنجا بوده است در مرتبه اراض
 خویشی در آنجا متصور شد و سر دو حکایت دیگر خود را هر است نقل می کنند که سکن
 استعلام حال خود از جانب غیب بصورتی بر آمد و دو کلب را دید که صحبت میکنند
 یکی غالب آمد دان دیگر را براند و بر شاخ درخت نشست غنوب بازی آمد
 او را کشت دانست که بر اعدا متصور خواهد شد و بعد از آن غنوب از عالم

انتقال خواهد نمود و نیز نقل می کنند که پادشاه روم بجانب نوشیروان خفیه
 بهر دستا در میان شکاک است که آنچه درین حد است پیش از شکستن بهر
 نوشیروان کوزر چه حال کرده و بیایا الصبح بقصد استلام حقیقت حال در
 بازار برآمدن را دید یکی توپ را دیده و دوم توپ دیده لیکن فرزند دارد سیوم
 دیده و فرزند آن آورده دانست که در حق سر میرسته فرود آید است یکی ناسفته
 پنجم سفته سیوم تمام سفته شد درین حکایت است که چون این شخص متوجه جانب
 غیب می شود از غیب برای او الهام می کنند لیکن بعضی الهام غیر تکیه بخارج می
 و بعضی الهام تکیه بخارج دارد مثلاً نظیر چیزی افتد و از آن چیز نفوس انتقال
 کند همراه خود در آن آگاهی آمد که یک موطن از موطن ملکوت موطن ملائکه عنصرت
 کلام ایشان بطریق عجیب است چنانکه در مجلس ملائکه می سخن گویند و شیخ در
 ساکت نشسته باشد رویا است دیگری کرده و نگاری دیگر مشول شده ناگاه
 یک کلمه گوید یا اشارتی حقیقت بدست و چشم نماید که مدعا بسبب قرین حالیه
 و قابلیه از آن کلمه و از آن اشاره فهمیده شود و اگر این کلمه و این اشاره تنها باشد
 هیچ فهمیده نشود و همچنین این ملائکه اشاره بسیار بقلب شیخ می ریزند گاهی در خیال این
 شخص فی الفور کلمه بجای آن الفا یا اشارتی محدود بحسب استعداد وقت مثل
 می شود و این مثل انقدر شتاب می باشد که خود این شخص نشناسد بلکه بی شک
 بدانند که ملک این کلمه بعیناً گفته با این اشاره بعیناً نموده است و این تحقیق عجیب
 که نظر حکمی بان راه داده است و الا جابری ما بین از جانب ملائکه این را نموده
 شبی گوشت خورد و بلورم ملکی ازین ملائکه از پس پشت من پریده می رود و با اشارت

می آید

نماید که این شخص می کند یعنی اسما را برین را با وجود کشت خوردن حرامی
 تواند و بجز کفتن او وحشتی در خاطر افتاد شیبی می خواستم که سر به بالین نهم و خواب
 دروم ملکی از جانب راست هفت کرد که در مسجد این قباحت شد ندانستم که ا
 پست دران تمام اتمام واقع شد بعد از آن محقق پیوست که اشاره با اتمام کرد
 بود و اگر آگاهی آمد که چنانکه طایفه الانس یک قدم نزدیک تر اند بلایکه همچنان معنی ازین
 اوم یک قدم نزدیک تر ندیده ایم و ایشان طایفه هستند که برورش بدن خود را خوردن
 و شیراشامیدن مشغول اند مصلح همت ایشان غیر استغفار لذات حبه چیزی نیست
 و جمعی یک قدم بسباع نزدیک ترند و ایشان طایفه هستند که کبد و غلبه بر اقران مشغول
 اند مصلح همت ایشان غیر افکار خود بینی و خود پسندی چیزی نیست و جمعی یک قدم
 نزدیک ترند بحشرات الارض و ایشان طایفه هستند که در بادیه ما باشند و شکار حیوانات
 و شیشه کنند و قد من وسیعها اشارت باین جمع است و جمعی یک قدم شیاطین
 نزدیک ترند و ایشان طایفه هستند که معایج کتب اند نسبت به پشت کار ایشان
 همین است مانند مردم غم فروش و فرار از این طایفه بود که از مکاسب
 در دلیه خود باید که چند پشت بگیرند تا با اعتدال صورته نوعیه انسان رجوع کنند و ارد
 آگاهی آمد که چنانکه نسبت برزخ که سعادت لماع مسبب است واضح کشت و
 مجازاة که با اعمال حکایت باز بسته است مکتوف شد همچنان دوزخ برزخ که لماع
 مسبب است و دوزخ مجازاة که با اعمال و ملکات باز بسته است در عالم واقع است
 اما چون تراکتف حقایق بطریق دوق می باشد نه بطریق خبرتدیر عیب ان معارف
 در تو موقوف داشت و آمده آگاهی آمد چنانکه انجامه که حال ایشان واضح شد بسبب

حلیف

قوت سعادت در بهشتی داخل می شوند و در رفیق بنده تمکن میکردند همچنان همی
 عباد که ذکر خدا تعالی عیب الدوام گویند و ایشان را ملائکه موکله و تعظیم شعایر الدوام
 کار و بار واقع شود و در دل ایشان از ان ملائکه فی و اسح کشاده است و در دل
 ملائکه از ایشان رای افساده بعد انتقال از دنیا این جامع را چشمی نورانی در
 و در سجد الحوام یا کعبه یا بدینیه و نمایند بگذارند و اگر آگاهی اند که اصعب اراضی نفسانی
 باعتبار بر سوارانها باعتبار جزایوم القیامیه خف و شبهه خفیه است عقد عبارت
 از آنست که چون بمقتضای غضب پیدا شود و اجرای ان مقدور نباشد نفس
 بخود در کشد و باعتبار ظاهر کان لم یکن سازد با آن معصوب علیه مخالفت کند
 و مشاوشش زنگاری نماید تا آنکه اظهار فرصت کند و انتقام خود در کشد
 و شبهه خفیه عبارت از آنست که مقتضای شهوتی پیدا شود و نفس در طلب
 امضای ان افتد و ان مقدور نشد نفس آنرا بخود کشد و کان لم یکن
 سازد و در رنگ صالین بر آید و نماز و روزه کند در مسجد نشیند و تلاوت کند
 الله پیش گیرد و در مجلس و اعطارد و در هر جلیه ممکن از آنچه بر طرف مقابل شهوت
 باشد تمک نماید تا آنکه فرصت یابد شبهه براند این برود و در معاد او شد فرزند
 رسانند و در دنیا علاج این بر دو اصعب معالجات است دارد و در وقت سینه

روح کریم انحضرت صیبا الله علیه وسلم که طریقه من است آگاهی اند که اعدین شریح
 این صلوات الله علیهم و وقت اند همی بجز و تعلیه قرار گرفته اند و این جامع عامه
 المؤمنین اند و همی بشهادة عقل تلقی نموده اند باینجه که در هر حکم از احکام شرع و در
 چیز که از معاد و ملکوت در شرع وارد نشده می شناسند که مطابق مصلحت است

و خوانی سنه الهی فی العالم و می دانند که شریعت مطابقی صورت ذوق انسان
 دارد شده کل مولود یولد علی الفطرة بهمان مقیضه صورت ذوقیه است و این جامه
 خواص مومنین باشند و ناداران از امت شریعت را قبول می کنند بشهادت طبع
 و عقل مرد و باین معنی که طبیعت بشری او قطع نظر از عقل و تقلید همان مأمورات را
 می خواهد و از منہیات متنفر می باشد و قول خدای تعالی امن کان عیبا نبیة من ربہ
 وسیلوة شایسته و کلیه اوجیا الیهم فعل الخیرات رشاره بهین جامعه است و ایشان
 احض الخواص اند خدای تعالی بر تو منت می بندد که ترا از قسم ثالث افریده است و در
 اول از طالع من شمس و زہرہ و عطارد و دعوت واقع است وقت خواندن حزب
 البرجون گفت یا عیبا یا عظیم یا علم یا علم زہرہ گفت عیبا برای من است و آن مجید است
 خدایا تبارک و تعالی و شمس گفت عظیم برای من است و تمجید منت خدای عزوجل را
 و عطارد گفت عظیم برای من است و تمجید منت خدای تبارک و تعالی را و حیرت
 گفت حکم برای من است و تمجید منت برای خدای تعالی بعد از آن بر فقه که می خوانم بر کی
 ازین چهار ریاسه یاد و ویا یکی از اینها این می گفت بحسب مناسبت طبیعت خویش
 دارد و گاهی اند که شمس از منوبات دانست الهی است در عالم ملکوت و نازل شود
 عقول است در عالم ارض و مجوس که می گفتند که این هر دو قبیلہ ثوبه کاسب خدای
 تعالی است بغرض بنی آدم درست می گفتند لیکن چون صورت عالم برکت
 و لوبت تدبیر کل بصورت مشیخه احوالیه ملا عیبا و اولاد بنی آدم آمد آن قبله منسوخ
 گشت الحال شمس کو بی است از کواکب و مار عفریت از عناصر وارد آگاهی آمد
 این فرزندان که لطف الهی ایشانرا عطا کرده است همه سوار اند نوعی از ملکیت

و در بعضی نسخ
 و در بعضی نسخ

وایشان خواهد ظهور کرد لیکن تدبیر غیب تقاضای کند که دو شخص دیگر پیدا شوند که
 در مکه و مدینه با آنها احبار علوم دین نمایند و با آنها وطن اختیار کنند از طرف ما
 و نسبت ایشان ممکن نباشد زیرا که ادبی زاده بوطن ما در میان طبعی دارد استقلال
 جامعه که والده ایشان ممکن باشد بسزینی بالطبع مستحیل است مگر بسبب قسرتی که
 دارد اکاپنی اندک جبروت عبارت است از صورتی که تبارک و تعالی در عالم مثال
 باین معنی که از عالم مثال صورتی سازند که محاکاه کند بحر و محض را و این محاکات کماهی
 بطلانات تغییر خواب باشد و کماهی مانند علامه منسوب کوکب بان کوکب مثلاً
 کماح و کمت و مرد اسط بر کمت نشسته محاکاه شمس می کند همچنان در عالم مثال
 کیفیتی پیدا شود که محاکاه بحر و محض کند و اصل در جبروت صورتی دنیوی است در نقطه
 معینه از حال عرش که یک وجه از حال عرش است و یک وجه تحقیق ذات الهی است
 بعد از آن در هر کالی صورتی الهیه نبوده اند در بیان خیال و دم او در بیان عین نفس که
 بان نفس کلمه نقیده شده و نفس جزیه گشته صورتی دنیوی عرش بمنزله جوهر است مانند
 و صورتی در بیان حال خواه فلک باشد خواه ملک خواه ادبی بمنزله شعاع ان جوهر
 در علم الهی هم روشنی که عبارت از جوهر و شعاع محیط اوست شیء واحد شد
 و بان وحدت پیش مبار فیاض الیها و طبیعت کل و ماه باقی است و عین اول و سبب
 و منیره و نور زین السید در عین وجود او ادکانیه فاسده محقق می شود فردی مقدس
 که تا دو ماهی ماند و آن فرد از ملکوت محسوب می کرد و او ادکانیه فاسده از عالم شهادت
 من بن فرشت و دم نیافا لاصاً سافا الشارین و فردی دیگر از ان هم مقدس تر که
 ابداً و از لا موجود است و این از جبروت محسوب است در یک وجود و وجود پیدا

وجود شهادی و وجود مکتوبی و وجود جبروتی مثل همین اعتبار یک شخص قائم شد که جبروت
 عبارت از دست و در وسط عالم معلق الیاد و درین شخص واحد جبروتی است متصل
 بالفعل غیره متصل بالفعل که نصیب هر کایلی است از جبروت و این همه جز از تنوعه را بازی
 صورتی داده است چنانکه ده و صده راجع کرده اند و آن همه را یک وجه دیگر پوشیده
 است که آن عشره است باین وجهه صورتی شده داده که محاذی واجب تعالی است
 مثل او نسبت واجب تعالی مثل بدن است به نسبت روح فدای تعالی این جبروت را
 بر چند فی الجمله تعلق لعالم شهاده و شمال داشت بری خود اصطفا از مواد اینها و کما کنی
 در میان صورتها که بسبب قدمه رآه متعده شده بر انداخت اینهمه کثیر را درین شخص
 قدسی منزه از عالم مندرج ساخت قدمه مصمحل شداری ما بقوه باقی است همین صورت
 جبروت را سه نایش است نایش اول مبداران اجزاء بیته افلاک است و باین
 اعتباری بر نیردان است و نور سفیدی و لون او ابیض شمال بیاض صح صادق و تمام
 مبداران اجزاء بیته ملا ربی از ملائکه و لون او شفاف بزرگ مایل بفضی و مالیت
 اجزاء بیته بنی آدم که اضوار ایشان تعکس شده مانند تعکس نور شمس در
 سحاب وقت غروب آفتاب و لون او مانند لون هوا که فی الجمله مایل بسیرجی باشد
 و در ده اکایی آید چنانکه آفتاب در حرکات خود شعاع دارد و آفتاب موجود باشد
 یا نه همچون از دانست شعاعی برآمده است و تا آخر عالم فرورخته چون این شعاع در لفظ
 معینه از خیال عرش افتاد آن اصل تبدیل کل شد چون سموات و ارض و مواجید و تنوع
 فلک و ملا ربی و افاضل اوین پیدا شدند همان شعاع رنجیه سنوی بی الوش نش
 و چون قدمین و درشت و تو صمدین و در علوم بنی آدم سه نایش ظاهر نمود

بزرگ بزوان وان ده دیگر پیدا شد بیک اعتبار آنهمه در ایم بروام می است و بیک
 چیز است و بیک اعتبار متعدد است بعد خلق سموات و ارض تمامی عالم پیدا شد
 و از آگاهی آنکه جودت بیک اعتبار مشابه دارد بجلی از پور که بر شکل کره ساخته شده
 بر شش وجه که در روی بی آنکه در نظر اول تفاوت کرده نمود می نماید و هر شش وجه که در روی بی آنکه
 اول روی خود را می بیند و نمود نظر تا آنکه محفوط می باشد بکس روی خودش
 وارد آگاهی اندیک جوهر است که در کالی پیدا شود منت او بر تمام عالم ثابت است
 که حق را برای خلق نزدیک ساخته است و از آگاهی آنکه معرفت طلسم ای بی این صفت
 که لینه و اینه او واضح شود و در قاتی و در قاتی و تالیلهای اولی هر کرد و خصوصاً این تالیلهای
 که مثل کوه بلور بسیار کروم مؤذن است بخدمت دوره معرفت طلسم ای بی نور این معلوم
 که بعد از ان آثار قیامت می آید یا دوره دیگر شروع میکند و از آگاهی آنکه در مرتبه
 ترقیات تکون معدن مفضی شده بصورت بنایه و نبات بصورت حیوانیه و حیوان بصورت
 انسانیه همچنان در مراتب تشریح طل پیش تبدیلی اعظم می قبل از دیگر آتیاد و معدنزل
 فیض شد بر وضع خاص و این فیض مده تا آخر کشت پس مده مجوسیه دعوه بود با حول
 بروام و با طلاق و ملکات محموده باز قلب از اعباد و صد مده یهودیه دعوه بود کرد و
 و اوضاع مقدره در نزد میر منزل و سیاست مدینه و اعلا رده حقه و مده نصرانیه دعوه بود حکمت
 و تهذیب نفس و فانی الکول چون این همه ملل در حقیقه الهه پس پیش تبدیلی اعظم آتیاد
 معدنزل شریف محمدیه شد خلاصه بروام از مده مجوسیه اختیار نمودند و سلاله از اوضاع و مده
 مده یهودیه احاطه نمودند و فانی الکول را بیضی داده اند و با عدل نژاد بیک ساخته
 برگزیدند مجوسان مده محمدیه شد و بزرگ فضل انبیا که عدل او او در شرف است منزل کشت

ذلک تقدیر العزیز الحکیم افاده در آن ایام که شاه در ایامی و خیب الدوله با فوج کفار و
 قتل میباشند و فوجی از آن ملوکان در شاهجهان آباد مسلط بود و عماد الملک وزیر
 شیخی را که بنام سلطنت بر تخت نشاندند بود قیام میداشت و شاه را از تحصن آن
 ملوکان در میان توپخانه و کثرتشان تیری روی داده بود در آن روز که حکیم ابو الوکان
 کشمیری که از فدویان جناب حضرت ایشانت در استکشاف مال کار جناب کرامت
 مآب عرض نمود جناب حضرت در جواب ان چنان ارشاد فرمودند که آنچه بخاطر فقیر
 رنجیده اند انت که سر کشی شاه در مصالح ملک و تیر افتادن چپ و راست و تیر
 کار کشا و نجات تاثیر و ما نیافتن چند گاه بسبب وبال ظلمی است که بر مسلمانان شده کرده
 من بعد تاثیر جدید از طرف ملایکه عالیه منصوب بر تخت دینی و وزیر سابق ولی عظیم
 و کفار بیخود بنده بعد از آن شاه تملایه شود و کار سلطنت بر شیخی و گرفتار
 در تعیین اشخص ملایه رایج روزی مناظره داشتند بلفظ دیگر غیر متعارف یعنی فرود
 باز بر تخت خوانم نشاند ازین کلمه مفهوم نشود که بقدر اصلاح منظور نظر است و اشخص
 مهور از اولاد ملوک باشد خصوصاً که پسران و ائمه گشته اند این پس همچنان
 روی نمود که کفار نکون را با وجود کثرت عدد و عدد که الوت الوت بجمع بودند و
 حرب بی شمار بهم آورده وقتی که غازیان دین و تیر آن شجاعت امین متقابل شدند
 در اندک قتال دست و پا کم کرده نبریت خورده رو بگریز نهادند کاهنم هر مستنفره
 فوت من سوره و درین فرار هزاران هزار بار ابواب شافتند تا که همه سرداران
 ان کافران بکشم پیوستند و بقیه البیت از جهت غارت و اسروالی عظیم دیدند
 و انرا که بر تخت نشاندند بودند باز مجوس گردید و وزیر کرمیه در قلبیات حسب خبر

و شام با وجود این فتح آنچه در غوب خاطر او بود بران دست نیافته باز بواسطت خود باز
 بعد از آن مشاه عالم عالی گوهر پیر پادشاه عالمگیر شہید در نوای ملک پور رب
 بر تخت سلطنت جلوس نموده بطرف شہمان آباد کہ تنگاہ موروثی است
 توجہ کردید و مہدیان ایام نواب زینتہ المحل والدہ شہ عالمی کہ بجانب حضرت
 ایشان در باب ظلم و استبداد ہمت عرضی نوشت در جواب ان ارقام فرمودند
 کہ الحق ظلمی کہ برود و آن رفت نشان گذشتہ شرار ای ان از انقی تانی رسیدہ
 امید قوی است کہ عدل الہی و شارت و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولہ سلطاناً
 فلایست فی الفصل ان کان مضموراً متحقق کرد اند فیقر بدعوات شمول است و باستجاء
 فرصد سروش غیب مراد افادہ فرمودہ است بلکہ تدبیریکہ صاحب امر را در مدت
 شہ چار سال بی باید کرد و تدبیریکہ بعد ہفت ہشت سال مطلوب خواهد بود نیز در گوش
 ہوش و میدہ انشا اللہ بروقت نوشته خواهد شد و مہدیان ایام کہ تقابلہ عاکر مسلمان
 و فوج کفار ملعونین بود حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ شب شنبہ ۲۳ بیج انانی
 در واقعہ دیدہ شد کہ گویا از جهت توفیق مسلمان بر شرکین فکر مندی بخاطر است
 و ذکر شود کہ مقدمہ جنگ مدت کشیدہ کہم درین باب عالی بہ ہم ملحوظات حضرت
 سلطان نظام الدین حاضر است از برای انالی کشادیم سر صفحہ این مضمون برآید کہ
 اکثرت صیبا اللہ علیہ وسلم چون بجانب پدر شریف بروند کیے گوش مبارک
 رسانید کہ فلان کار قصد کشتن حضرت می نماید جواب فرمودند کہ حق تعالی او را برین
 سلسلہ نخواہد کرد و اگر او ہوا جہہ شود من او را خواہم کشت بعد از ان فرمودند کہ بغیر ان رویا
 خود واضح است اما بحسب و ہدیان و جاہت اعتبار او از انست کہ امر کتبت تلاعنہ

در اعلیٰ

وارد

در عبادی موطن ملکوت تا حال مقرب بود الحال بلاء را می نمود و وار و لوح اهل علیین
 قبول این داعیه نمودند افاض حضرت ایشان همدان ایام باری باین خاکسار سراسر از زمان
 عنایت نمودند و در آن میان ارشاد فرمودند که سیف مشهور شده است سیف
 اول بر کفار لاسیما مرثیه و حبت اغلب که ایشان ذلی و کبیتی بنیند که گاهی مانند آن
 ندیده اند و بخاطر مردم نیز سیف ثانی بر شعبه مرثیه در هندوستان است از
 دل و کبیت چیرگی بکنند و حجت ایشان مشتت شود و گمان کمین شوند سیف
 ثالث بر خصمین از اهل رای غالباً مذمبی روانی بی غل و غشس نی امر و اغلال بر ایشان
 کشاده کرد و اصلها ثابت و فرعها فی السمار فقیر را قائم بالامر اعمال این سیوف شسته
 ساخته اند و در باطن داعیه و غلبی بحبت امصار این غریبه سماوی نهاده اند و المدعی
 مانقول و کلیل افاده در سنه اربع و سبعین لله الاله و الامایه در شهر مبارک رمضان که
 جناب حضرت ایشان مدالده ظنم در قصبه برانه اعتکاف فرمودند در آن میان آنچه از
 حقایق الهیه و کونیه و معارف اسرار شرعیه و منتهی لایح شده بودند پاره را از آن کعب
 اقتراح و انبیا را این فدویت کزین شرف تسویج بشیبه باین عقیدت این عنایت
 فرمودند پس تذکراتک احوالات و التماس و تمیک الواردات تجریر آنها این سال را
 زیب و زمینت می بخشد و هر مقدمه را بلاجه معنون میکند و اندوخته وی التوفیق لایحه
 نفس منطبقه شخص اگر صورت مبار قبول کرد پس شخص اگر مثل حوض آب است
 که صورت آفتاب بوقت نصف النهار در وسط وی منطبق شده و با حول آن با
 پرگشته همچنان اول ظهور شمس حقیقت در نفس شخص اگر است و مشالجه او آفته
 شمس در صبح نفوس افلاک و املاک و نفوس قدسیات شایسته ظاهر شده است

لایحه و شریعت سماویه لکلم بر قدر فطره انسان واقع شده و در فطره انسان موفت
 مجرد محض نبوده اند چون آدمی را بر فطره خود گذارند خارج نمی کند و از خارج با و در جهات
 و با و از ماده و ماده تجاوز نماید پس دعوه شرح مقصود است بر همین تکیا که در خارج واقع
 و اندر این تکیا با اسم ما و را با لورایو من به دلالت بر کیفیت مخصوص گشت و همین تکیا حجاب
 نور است مجاب به انور و کشفه لا عرفت سبحان وجه ما انبی الیه لجره من خلقه ترقی نفس
 انسانی باعتبار گردش احوال جزاین تکیا تصور نیست اما ترقی نفس انسانی باعتبار فهم
 و تفعل مجرد محض نیست لیکن بواسطه عین همین تکیا نه بود و اسط ان چنانکه توحیدیکه قرآن عظیم
 بیان فرموده است توحید عبادت است اما غیر انجمنان موفت باری سبحان که در قرآن عظیم
 بین شد موفت همین تکیا است لایزال و اقام خواستند که انعرفت را مجرد محض منطبق سازند
 و ان توحید را بر توحید وجود یا توحید واجب الوجود یا توحید خلقی منطبق سازند در جهل ابد
 مانند هر که در انداز ترا و دور تر از زمین مید است او مجبور تر لای چنانکه صورت انسان
 با و رس که در زمین حاضر شود و دو در و بیک وجهی و خدا الوجود الحاری که در نفس
 نفس ناطقه ناست بمنزله نون بسیار محسوسه و بیکه دیگر وجودی انسانی و فرس است
 حقیقت انسان و فرس قطع نظر از این درک و از ان درک همین صوته بر آمده است
 و ان دون صوره خارجی است همچنان درین صورت جلیله قهیمه که نفس منطبق فلک
 اعظم قبول کرده است و دو در وجود است بیک وجه کمال نفس منطبق فلک است
 و بیک وجه وجود مبد اول است عارف را ازین تکیا دون موفت منطبق میشود
 صوفی و حکیم میل دارند بوجهی که مانند وجودی است و ملائکه و علویه چه سفلیه و نوسیه
 انسانی و حرکت انسانی خود همچنان در موفت تصویر خود که متوجع بر حرکت انسانی

مایل اند لطیف نجد و هذا الوجود الخارجی لظرفیت بیاض است بین وجود خارجی بر طبق
 لارایا و ملائکه علویہ و سفلیہ و نفوس قدسیہ انسانیہ قدر لایک در حدیث آمده است
 که مردم تسلیم خواهند کرد تا آنجا که گویند که خلق الله الخلق فمن خلق الله و در روایتی آمده است
 که شیطان و وسوسه خواهد انداخت خلق الله خلق فمن خلق الله چون حال با تجارسد باید که
 ازین مقادیر خاطر باز دارد این حدیث باعتبار علم اشارت دال است بر آنکه چون
 صل و عیال تجلی کند برای بنده در خیال مطلق یا مقید باید که این بنده بان متوجه نشود که این تجلی
 در کدام موطن است و مقتضای اشاره این تجلی که ام حقیقت است از حقایق جبروت
 و جلایی تجلی یکدام استخداد تجلی شده است که شغل باین فکر طاووت می برد و طیف
 وقت نیست چنانکه بنیده کتاب توحید بصرف کتاب بی باشد عیبک را ملاحظه می کند
 و از چه ساخته چگونگی ساختند و چگونه ساخته اند همچنان این عارف متوجه بدات
 کتب شود و تجلی را بمنزله عیبک خود سازد و در تفتیش احوال تجلی یافته لایک در نظم
 قرآن عظیم که الله نور السموات و الارض نکتة الیهیت باریک یعنی الله که ذات صرف است
 با تجلیات خویش و با اولی ان جبروت خویش نور آسمان و زمین است یعنی این نور تجلی
 باین حقیقت و صریحه است که گفته نور السموات و الارض هو الله زیرا که در خارج اولی
 الله بود و از ان نور السموات و الارض کشت پس ترتیب خارجی را برایت آورده
 مثل نوره کشفه فیها مصباح یعنی مثل این تجلی الهی که نور السموات و الارض است
 مثل فسیله است روشن که شجاع خود طاق را فرو گیرد همچنان این نقطه بسیطه که در وسط
 شمعش اگر ظاهر شده تمام سموات و ارض را فرو گرفته است بشعاع خود المصباح فی
 زجاجه کشفه کشفه فیها زجاجه مصباح زیرا که سخن در بیان نسبت این نور بود

باسماوات وارض و شجر کردن این نوزدهم افکار سماوات وارض را با شجر و شمس
 ذکر المصالح فی زجایه تمهید کلام است و فل در بیان شجر ندارد لایحه این شخص معین که
 زید است یا عود تو بر تو است یک طبقه لم است و عظم و طبقه دیگر نسیم فی ریح
 هوایی که حامل قوی است و طبقه سیوم روحانیه است که از قوی سیارات بهم آمده
 و در سطح نفس مطبوعه عالم متفلسف گشته چون نفس کل بصورت این نفس خیره برآمده
 بقالب این روحانیه ظهور نمود پس چون این فرد از او ادب شریک و طبقه لم و عظم متلاشی
 کرد و نسیم و روحانیه فلیکه باقی ماند اگر نسیم قبول حکم روحانیه فلیکه با حسن و چه نمود در عالم
 بزرخ جنات غیر مکتوبه با اعمال بلکه بجهت سعادته که اکب ظهور نماید و مبارک صورت او کند
 در این نفس لعالم مثال خفا که شمار این محبت در اعکاف سانی نوشته شد و اگر نسیم
 قبول حکم روحانیه با حسن و چه نمود در عالم بزرخ جنات اعمال پیش آید و ملک المکتوبه
 الی او رتبه نمود با کتم تعاطون ملکات را سخن و اعمالی که شیخ ملکات است بیشتر تمثیل شود
 کو با عجب الذنب در حدیث شریف مثالی است که ضرب کرده شد برای بقیانه
 نسیم که حامل قوی ثلث اصلیه انسان تواند بود یعنی عقل و قلب و نفس اگر بعضی اجزاء
 بدن لجمی و عظمی باقی است و خیال نفس با و چسبیده است روز محشر همان خرواصل
 تکوین حسب انسان در مواد خواهد شد و اگر باقی نیست هر جزوی که چسبیده است
 همان خرواصل تکوین حسب معاد خواهد شد غرض از تعلق نفس با بدن بکلیل
 مقصود نشانه است زیرا که نشانه تعاضای کند تمثیل ملکات و اعمال که در هر نفس
 فرورفته است مثل درختی است که شاخهای او بریده باشند و اصل تنه باقی است
 در وقت ریح قوی نایبه او برکت می آید و عبط همان نفس باقی که بوده است جمع

امواج دردی

اجزای او ظهور قوی خواهد بود لایکه ملت مجیه رابع صاحبها الصلوات والتسکات
 مثل مرغی تصور کن که آب باران بیال او رسد و او آنرا بعد ساعتی از خود نفس کند
 یا مثل دریا تصور کن که باد لایه مخالف صورت اموات نماید بعد ساعتی طبیعت
 آب آن همه امواج را مثل شیشه سازد همچنان فقها و متکلمین و صوفیه چون در ملت مجیه
 سخن گفتند تحقیقها آوردند که مقصای او طار خود ایشان بودند مقتضی اصل ملت
 بعد از آن تقلید هر فرقه شیخ خود را آن حکامه را دو بالا ساخت آب بارانی بر غی
 رسیده است یا امواج بسیار از سبب ریاح نتولد شده است اصل ملت در صدر
 افشاندن آن رطوبات است و بر هم زدن آن امواج آن افشاندن را او ان بر هم زد
 بحسب ظاهر بنام من ضعیف لبته اندم و مصلحت را الهی بر اموی صبیح است اندرین
 دور مراد عمل بر موطاست و پیکار ساختن تحریکات و گفتن آنچه از ظاهر حدیث نزدیک
 دانند و لغت عرب می تراود و دست باز داشتن از انکار رویه دانشمندان و همچنین
 را وقتی درین زمانه ریختن مکاشفات صوفیه و اشغال و او را و ایشان است در دنیا
 ز فارباع و سه گزوریا و پویتیگی و لکی پر زرد و دوشکی : انقدر بس بود جمالی را عاشق
 زند لا و بایی راه و تلک می ایقامه الی وعدت لی خداوند که درین مجاهدات غیر چه
 پیش آید فراگرم لشکر بگیرد که خون عاشقان ریزد من و ساقی بهم سازیم و بنیاد
 بر اندازیم لای مصلحت کلمه که ازین نکته نقطه بسیطه برای اصلاح عالم بصفت شعاع فروریزد
 در هر زمان شکل دیگر دارد و زبکی دیگر چنانکه شعاع آفتاب در جسم صیقل و جسم کدر و ما
 السبیت و بانی المجمع طبقات مختلف دارد همچین شعاع آفتاب حفت در عالم طبقات
 مختلف دارد و تحقیق شیخ ابوالحسن اشعری می است و ما زل از شعاع آفتاب حقیقت

دکتر علی
ربیع جی

لیکن عالم شبہات معتزلہ و مرجعہ و غیر ایشان پر شدہ بود و قوم ان شبہات
 اطمینان حاصل کرده بودند این شعاع در میان ایشان نوع و معارضات فروریخت که
 اطمینان را بر هم زد و تحقیق فقہا که قبل جمع احادیث بلدان بودند نیز قریب است و نازل از
 شعاع حقیقت لیکن در میان مسلمین احادیث بلدان جمع نشدہ بود اگر قوی این جامعہ
 پدید نمیشد ناز و روزہ چشم میکردند و قضایا چشم قبیل نمودند و درع ایشان و قوی
 ایشان در کدام بیگن متین میشد اشارات و وجہات صوفیہ نیز قریب بود بل نازل از
 شعاع حقیقت لیکن مرد پر کسب اگر نگذرد تو نمیکند قی مشغولی خود بان اصل او اکر کرده باشد
 چون در بار حقیقت امواج خود را در شکست صورت دیگر ظهور نمود و چون بان نشد
 رسی کان دشتی - مویب و فرعون دارند اشیا لایکہ در حدیث شریف آمده است
 الاینار بوعلات ابوم واحد و اما تم شیخ پدر واحد مصلحت کلیہ است فر آمده از نقل
 بسیط و علالت شیخ است و احوال که شعاع بران افتد برین قیاس مجددان دین محمدی
 بوعلات اند دین مقبول از حضرت سرور اینا علیہ الصلوات و التسلیمات پدر ایشان است
 و اوضاع مختلفہ عالم کہ متقیہ نوزد اسالیب بیان شریعت مجرب و کف قوم از شبہات
 زانیہ تواند بود علالت شیخ لایکہ خدا تعالی در بعثت رسل از اول کتب اراده کرده است
 صلاح عالم و اصل اصلاح عالم حاصل می شود با تفار علوم حقه از غیب بشہادۃ لیکن
 در بعضی احوال شبہات قوم کہ نایب از افکار رویہ ظلمانیہ می باشند شدہ باب انصاف
 نفوس ایشان در علوم حقه غیبیہ می کند ازین جهت روشہات ایشان مطلوب
 بالعرض گشت و واجب در مثل این حالت در ہم شکستن اطمینان قوم است بشہات
 رویہ خویش خواہد منع باشد خواہ بمقدمات خطابیہ لہذا در قران عظیم نما صمد فتح

حال معصوم العبد المذنب
 محمد بن محمد

بعضی

بعض مقدمات خطایه چنانکه خراجه را که الملائکه نبات ابد میگفتند نماضیه کرده شد
 انکم اند کرده الا نبی حالانکه اگر نقص کرده شود بتبئیر از بدین ورجلین و گفته اید که نبودن
 بدین ورجلین در شاید غیب است انشون لکم البیدین والرجلین ولا تشون له البیدین
 والرجلین متوجه شود بر همین مقدمات قیاسی باید کرد اصلاح عالم که بنا بر انبیا علیهم السلام
 بعدین ملت را نصب یافته اند اگر مجموع سخن فرق نماند در هم شکسته شود و ایشان
 بررد آن منوع قادر باشند لاچار بظواهر شریعت رجوع نمایند مطلب حاصل شود
 و همچنان فقیه چون فقهی برای قوم مرتب سازد هر چند در وی استثنائات و تحریکات
 که مرضی نیست در آمده باشد اصل تدبیر بارکان اسلام و اصل اجتناب از کبایه
 و نوب و اصل مفصل قضا یا حاصل است بهمان قدر اکتفای نمایند و اصل تمیز در مرضی
 و غرضی موقوف بر مجرد و دیگر میگذازند سخن مجددین در تقریری از خطا و غلط فکریه
 چون سخن انبیاست علیهم السلام معر بر سخن وقتی و هرگز مکلفی دارد و همچنان صوفی
 چون طریقه برای قوم مرتب سازد هر چند با کالیغ مکاشفات را با مقامات سکون
 مشبه سازد و بعضی اشارات را که از غلط و کار زدن با مقام متولد می شود و بعضی
 معارف و صده وجود و تملکات جنس که از غلط نظر حکمی با دوام ذکر و انصراف همه
 بجانب غیب متولد می شود و در اصل سلوک داخل گرداند اصل سلوک توجه
 الی الله و اصل مقامات در ضمن این تخلیقات حاصل است لایزال اتصال که عارف
 اثرات قصد میکند انس و سرور و انجذاب روح است یا کشف شود و معرفت بود در
 وقتی از اوقات اگر سر از کار خود باز ماند انس در روح باقی باشد نفس استسراق
 می کند چیزی از این انس اگر عجب در وی غالب است غلط خواهد گفت و اگر

علی غالب بنیت در هر چیز از لذات حسیه سروری و آنی خواهد یافت می کند
 سبزه که در اولی بشری بیند و در اصوات نوز و نه که پی شود و در دست بر که
 مشاهده می کند آنی و سروری جدا جدا او را که می نماید اگر شبیهه قضیه نیز درین
 اشعیراقی شریک شد و بدین صورت اماره و لده تام تواند و این است سبب اشتغال
 بعض عارین بعض اشعیر مذکوره لایحه تفتیش کنندگان از تقاسیم و هوای سکو
 کرده اند و تربیتی قرار داده اند گفته نوع للانواع انسان است و بالاتر از وی حیوان است
 و بالاتر از وی نایمی است و بالاتر از وی جسم است و بالاتر از وی جوهر هر چه است
 در همین سلسله داخل است و آنچه مقیض انبساط و وجود است در مادی عالیه غیران
 راه است نایش از ان مذکور کنیم انجا حیوان جنس عالیست تحت آن حیوان است
 و ثور است و روس و سباع و بهایم و سباع طیر و حمامه و عصفور و دیگر و بطور
 و حیوانات و قسیمه و در حیوانات بر جمیع تفصیل است یعنی ثور است و روس
 باز ثور جنس است شامل گاواپلی و گاودشتی و گاومیش و ابل و بز ابل و بز دشتی
 و جان و آب و کوندن همه شایع دارند و اقرار کنند و ذات الصفت باشند و کل
 این فرقی بر یک انجا صبر کنند و روس جنس است شامل اسب و خرابی و خردشتی
 همه شایع دارند و اقرار کنند و ذات انجا فریاشند و سباع بهایم جنس است
 شامل شیر و یوز و کرک و سیاه گوش و سباع طیر جنس است شامل بلذی و مز
 و بالقی و دانه و حمام هر چه بدرب و عیب کند و عصفور هر چه مقتضای کند و صغیر زرد و
 دیگر است که غذا را و حیوانات و قسیمه و دیگر و هر چه زمین کافه باشد و روس
 و در این و یک همه در ان داخل است و لایحه مایه العاشش باشد بعض شبیه

یکی و بعضی شبیه بحام و بعضی شبیه لعصفور و بعضی شبیه بان جنس که حیوانات و
 غذاکننده غراب آنچه مخلوط باشد همچون نبات هم اقسام است الجبر و آنچه بدان ماند
 از آن قسم که شکوفه ندارد جنس است و تنفیع و سقوط و آنچه بان شبیه باشد جنس
 و آنچه بر زمین پهن شود مانند مالش جنس و آنچه الی تدبیرت خود جنس علی بن اقیاس
 و در هر دو جنس مخلوطی پیدا شده است هر جنس را ازین اقباس رب النوع
 علیهمه است و مخلوط ملولنت که رب النوع ندارد در تربیت او باشد انحضرت
 صلی الله علیه و سلم سوامینه من الصلت را تفریر کرده اند شورجل و نور عند رجل عنیه
 والنرا لافری و لیث مرصد رپس باعتبار رب النوع این اشبار او حدیثی باید داد
 نوع باید گفت ما جنس واحد اجمال این وصده چنانکه عزیزان می کنند و چیزی ندارد
 در تقاسیم وجود و اصل مستقل است یکی مخالات جنس رعی و مراد ما محتملی است
 که بعد نظر بخواص می تواند موجود شدن تحمل صرف غیر مستعد و قوی این همه محتملات در
 باطن وجود منبسط باشد و ما پایت برآمد برای بر مایه چنانکه تفریر کردم رب النوع
 ایستاد و عمل عرش تکوین نمود و در محتملات مستعد الوقوع قوی کو اکب این نسبت
 که محتمل اول اصل مستقل باشد و محتمل ثانی از قبیل تمیز اضاف از یکدیگر فیا که آئینه با
 مجازی آئینه دیگر بگذارند هر چه درین آئینه باشد دران آئینه ظاهر میشود و هر چه دران آئینه
 باشد درین آئینه باغالی باطن همچنان محاطه در میان این مایات و مایکل مستعد
 قوی کو اکب محقق شده است مثلا سباع طراز میان ایشان چیزی منوب است
 شمس و چیزی منوب است برنج و چیزی منوب است برره ای غیر دلگ تا آنکه
 در میان اواد انسان هم اصل مایکل قوی کو اکب متاصل است لایه شئی

میل تو به بمبار و اضمحلال در همین نقطه بسطه محسوس شد بعد از آن دیده شد که خصوصاً
 این فرد با حذف نموده فردی کلی از قومی کوکب ساخته و آن فرد در سطح نوز که کردار کرد
 میداشت منضم شد افاد و در ایامی که شاه عالم از طرف پشه می آمد و نجیب الدوله را
 با فرج حبش تقابل بود حضرت ایشان باین فاکر سرسوز نامه عنایت نمودند باین
 عبارت بیت کا زلف تبت مشک افشانی اما عاشقان و مصلحت با نیتی برتر
 چنین بسته اند: عجب مجرای واقع شده و در فوج مسلمانان هم آمدند و در بیان ایشان
 مناقشه افتاد فقیر در بیان ایشان حکم ساخته و تمام اهل سموات و ارضین منظر ایشان
 که این حکم چه حکمی نماید احرار حکم کردیم که صوبه و سیاه و کبریا در آن فلان باشد حکم اگر جهاد
 کرده است و کفار را ازین سرزمین دفع نمود بنویسیم فی الدین الحسنه و الا اجر الا حرة حر و از حدود
 پشه تا لوچی الا با د تا ما لوه تا ما ر و از تا کجاست از آن فلان باشد حکم اگر ابا و پادشاه
 بودند و در سر نوشت ایشان سلطنت توارث نهاده اند و هنوز آن سلطنت منسوخ
 نگشته بر طوایف ملایکه و ارواح و غیر هم گفته است حسنت حسنت زبی عدل که تو کردی من ام ایمل
 حکم کا و لیک هم الطالبون سفک گفت حسنت ملک گفت زه و قضا گفت کیر و قدر
 گفت ده: انقول قوی بد و استغفر الله من جمع ما که الله و الحمد لله رب العالمین افاده سببه
 دو شبانه ۳۲ یحیی ستمه ارشاد فرمودند که در واقعه دیده شد که کوبا از خانه خود لب طالی
 برآیدم و حضرت والده مکره قدس سره را دنبال گرفته اصلا راضی بانستقال فقیر از خانه نرفتند
 هر چه با ایشان تیا نموده می تو که رخس و طلال باعث برآمدن از خانه نیست زیرا که
 این کار دیوانگانه است اما چه روزی بگذارد که از خانه بیرون بگذاریم درین انجام غیر
 از حضرت حسنت ابناء شیخ عبدالوہب و اتباع شیخ کتوف قدس الله سره و حضرت

شیخ محمد و شیخ عبدالمنقذ سرسره نیز بخداوند که باز بخانه باید رفت و جایی دیگر انتقال
 نباید نمود بهر ایشاں عذر کردم که طبیعت ما از ان قبیل نیست که بسبب رنجیدگی ترک
 خانه نماید چنانچه انتقال این حرکات از پی عیقا صادر میشود اما مثل ان مکان نباید کرد لیکن
 مدتی مفید مینماید باز کرد اینند و خانه رسانیدند و در حضور بزرگان چشم دیدند
 که سرود میشود محمد این گفت که در اینجا محل سرود نیست و با چیرگی در باب منع و جواز سرود
 در ان مجلس نتوانیم گفت که ادب ان بزرگان از منع باند است و تقریر جواز نیز
 بزبان جاری شده در بین اصناف فکریافت بان اغوه بر خاطر گذشت خواه
 عبدالحکیم را گفتیم که این وقت از خانه سرانجام ضایقت ایشاں میشود از بازار آنها باید طلبید
 قریب چهار صدان کوپا و مالش کردم و بسیار شدیم باید دانست که طور این واقعه در ان
 ایام بود که حضرت ایشاں از وطن بسبب فتنه ابدالیه هجرت فرمودند و در بدمانه اقامت
 نمودند بعد از ان ایام موسم عرس حضرت شیخ بزرگ عبدالرحیم قدس سره رسید
 بخاطر خواه عبدالحکیم مذکور کوپا الهامی شد که چهار صدان از بازار خریده هزار شریفشان
 برده بقوات منت نمودن فاده خواه محمد این نقل کردند که در مشرفه دیدم که خواب دلی
 مطلقا در سفر ما بنید تجریر ضری از مقامات و کمالات فاضله خود و بنده از اقدام باین امر علم
 القدر استعظا مال خود را فاسد دیده موضوع داشت که از کدام باب باید نوشت و نمودند
 بولیس عرض نمودم اگر امر باشد مثل مقامات حضرت سید ادم بخوری بولیس فرمودند
 انهم بولیس و عمن این حکایات همیشه شد که سخن از مقامی دیگر است دیدم لطف
 خاص نقاضای مکان خلوتی بی نماید چنانچه طریقی توجیه شدند و غلام راعف عقب
 خود همراه بردند تا در جایی که از مردم کناره بود استاده شدند و روی مبارک را مضام

لفظ الکریم کو یابی پوشند و بجایب دیوار تو پویشده میخوانند بولیس که عیوض الخیر
 صیغہ علیہ وسلم ہر زبانی کیسے پیدائی شود مراد از انکس در وقت نفس نفس
 خود را بیدارند غلام دانست کہ از مقام مجددیہ دورہ ارشاد می نمایند لیکن مراد ایشان
 بتولیع کلام ہمیدہ شد کہ مقامی فوق مجددیہ معنایہ بود و ہمچنین چندین بار در کتب
 مشاہدہ لطف و محبتہ خاص در حق خود باین ارشاد است راست راست اتفاق اوداد
والله اعلم بحقیقۃ الحال انا و باری حضرت ایشان بعد اعکاف عشرہ عمر فرمودند کہ عز
 القدرین این واردات از قبیل مکاشفات نبود کہ شرح ان توان کرد بلکہ از قبیل حالات
 کہ بحر می توان گفت و محل است کہ جارجہ در بیضی جاوٹ کون مستی آورد و شرح
 ان مستی غیر ان مستی توان گفت بچند بیت و ربیبات گفتا کردہ شد قطر کہ با و دارد
 این حرف از فقیر خاک را کہ ظل عالم قدس است افکار و قبول او: مدار و باطنش
 از خویش اینہ صفت زبکی: طلسم حیرت آمود است تکین و حصول او نہ شعاع افنا
 از راه این روزن ہی ریزند بخراین نکتہ توان است مضمون وصول او: باب اسرار خود
 ز خالی ز سطح بحر می پوشد: وجود او نمود او مشہود او حصول او: والسلام اولا حکیم ابو الوفا
 کہ یکی از معتقدان راسخ الارادۃ حضرت ایشانست نقل کرد کہ پیش از حصول بخاؤ
 ارادہ باستانہ کرامہ در مقام دیدہ شد کہ دو دروازہ کلان ہستند متصل الاصلاح بہنا
 بیک دروازہ نشان می دهند کہ از ان حضرت موسی کلم است صلوات اللہ و سلام
 علیہ وان مسدود است و دروازہ دوم را شامند میارند کہ از ان انحضرت است
 صیغہ اللہ علیہ وسلم و از انک شادہ اند چون کشاودہ شد دیدم کہ حضرت ایشان
 درون دروازہ اند از انبار زیادتی اعتقاد و روح این عتبہ علیہ و لست بیستہ و الحمد للہ

مقام

علاذکر

علی دلت افاده باری حضرت ایشان به نیاز کل خان که از طرف نجیب الدوله بهادرند
 چند از پرکانات بی درشت و بجناب حضرت ایشان ویرا رنجی و اعتقادی بود ارقام
 فرمودند که شکایت نمایان شما که درین پرکانات هستند در ملکوت مکرر است از
 تدارک باید کرد و اگر بعد چندی تکبیر ان هم خواهد شد وی این معنی تجاقل احوالت
 پس بسیاری بر نیاید که بعضی رعایا از پرکانات فریاد شیخی از نمایان او پیش نجیب الدوله
 برو و همان معنی سبب مواخذه و بوجوب عزل او از خدمات گشت افاده حکیم ابو الوفا
 یکبار کاغذی به خود که باره از آن جاری بود به نیاز کل خان داد تا از نجیب الدوله دستخط
 اجراء بقیه آن گماند چون بعد چندی کاغذ مذکور طلب کرد خان بوضوح تملک بسیار کرد
 نیافت بر گاه دانست که کم شد جواب داد که پیش ما نیست شاید شما بروده باشد
 وی حیران ماند که چه باید کرد ای سند بود کم شد مضطرب شد این ماجرا را بنجیب حضرت
 ایشان عرض نمود و اضطرار خود ظاهر کرد حضرت ایشان به آنوقت دست مبارک برداشتند
 علی کرده و شک زدند بعد از آن نیاز کل خان را ارقام فرمودند که ان کاغذ را بسک تقصص
 کنید پس خانم کور با رحمت و جوی بسیار نمود و نیافت بعدین حیرت بود که شیخی گفت
 که یک کاغذ در اینجا افاده بود ما از ابردا شیم چون طلبیدند همان کاغذ بود که از ابرای هستند
 افاده باری حضرت ایشان بطرف مخدوم محمد معین تمیمی که یکی از علمای کبار صوفی مشرب
 بود و از معتقدان راسخ العقیده حضرت ایشان بزبان قلم گرامت رقم ارشاد فرمود
 و بزور اجل شان تنبیه نمودند که ریغ الهی درین ایام میرسد وقت تواضع کوس
 دولت است الت که خود را بر بنی که از شیخ ابوالقاسم قدس سره گرفته اند بجا
 و از تفصیل اسرار توحید و التذو به بزرگیهای ان فو ذرا کشیده در توجیه اعظم

کہ فوت شیخ اکبر بحقیقہ مجیدہ مقبرہ مشہور مستوفی بایر شد درین ساعت برہن کلمہ
 مجملہ اختصار رفت والسلام پس بعد وصول این مکتوب بخبر فیہ مایہ نگہ شد
 کہ مخدوم مذکور رفت رحلت بجان برست و منی ان کلمہ فرمودہ بر حکیمان واضح
 افادہ حضرت ایشان ارشاد فرمودند ملا علی کہ نظر در آمدند نسبت ایشان این
 بیتہ مجموعہ یقین و تسکین و توہم است و اینها نشان محض داعیہ الہیہ و الہام فوقانیہ
 می باشد بی ایرشس الحسین سائینہ و خواہش طبعیہ افادہ محمد جو اول نقل کرد کہ از جانب
 حضرت ایشان صحیح بخاری استفادہ می کردم قدری قلمی از ان مانده بود کہ رمضان پیش
 آمد و بعد انقضای ماه صیام ما را قصد وطن بود روزی وضو می کیا بینم کہ بخاطر حضور کرد و چند
 جزو از بخاری مانده اگر درین ایام صیام تمام میشد چہ پوشش می بود اما از اطہار این ائینہ
 حیا نمودم ناگاہ حضرت ایشان سر مبارک برداشتہ فرمودند کہ بخاری خود را در رمضان
 تمام کنید پس بتی شروع شد و قدری قدری خواندن اتفاق می افتاد چون اوراق را
 شمار کردم معلوم شد کہ ازین مقدار در سن در رمضان تمام خواهد شد بدل کفم اگر وقت
 دیگر هم می شود روز و فلغ کرد و باز با وقت توجہ شدہ فرمودند کہ اوراق بسیار مانده باشند
 وقت دیگر تیری خواندہ باشید پس ازین قسم خطرات پیش حضرت ایشان
 بسیار منقل کردیم و نام شد م افادہ شیخ عبد العزیز صاحب کتف الصدق حضرت
 ایشان نقل فرمودند کہ بخاری در رمضان از جایی یکصد روپیہ فوج شدہ بود
 حضرت ایشان خواستند کہ از ادر کار سازی اسام و ساکنین صرف زمانید
 و از اندرون محل خرج ان بجای دیگر مطلوب شد حضرت ایشان ارشاد فرمودند
 کہ چون حق سبحانہ را بیایراق ندانیم کہ بواسطہ ان چیزی عطا می شود انرا بر اہل و عیال

قدر رحلت

خویش صفت بی کم و وقتی که بیاد می خوام و بدان جهت فوتی می آید امر بر فورا و نما
 خیر می نمایم و این عطیه از همان قبیل است قصه پر غصه رحلت ^{ایشان} عزیمت است که حضرت
 ایشان بزبان غیب ترجمان ارشاد فرمودند که شخصی از ارواد و کنایه از دانت مع
 کالات خویش فرمودند عین عمر خود معلوم نمود که چاه و نخ خواهد بود پس یکبار ویرا
 مرضی صعب روی نمود و در آن میان مشاهده کرد که یک قابی است لکنه و بوسیده
 و از ایک رشته از هم و کرده و دره ویرا تحبس و تقصص نموده از آن یک جزو
 صیرغانه تیراق که در وی مرات راره بود بر آورده بر بالای گوشش اشخص نهاده
 و بدین وجه قدری از عمر بران عمر مقرر فرمود که تا شصت رسید و این زیادتی از جهت
 زمره بود بعد از آن بران قدری هم چیزی از جهت برکات بعض ارواح باین وضع که
 ارواح مذکوره نفس این شخص را گویا و خود قرار دادند زیاد کرد ایند و یکد سال
 از شصت نودون کردید پس بعد ارشاد این شرفوان هر دو سال گذشت و سن
 شریف حضرت ایشان به شصت و یک رسید در واقع دیدند که آنحضرت صلعم در مسجد
 ایشان که در شاهجهان آباد است تشریف آوردند و ثبات خود از بدن مبارک
 خلع فرموده بر خاک سه بار غلطیدند بعد از آن در آنجا یک مسجد عالی نو تیار شده و هم
 ایام حضرت شاه اهل المدینه وقت عهد شصت بودند از غیب او از شنیدند که
 که کعبی گوید که احسان المدرا و اقامه شد پس از یمنی متوحش شدند و سخت
 تزلزل داشتند که معلوم گشت که او اسم صفت بود پس حضرت ایشان
 باه شبان سینه مذکوره مجاده مهوده در قصبه بدان اعلکاف از بعین نشند و
 میان ریاضی مشاق اقیان فرمودند چون هشتم رمضان رسید در باز و در وی عارض

کردید چنانچه بطایف ساخت پس بفرود آمد استلحاح غلوة را موقوف نمودند
 پس بعد معالجه ان در زوایل کشت باز غلوة اختیار فرمودند بار دیگر مرض معاودت
 نمود باز از علاج و رد منفع کشت اما اشتها ساقط گردید بلکه مطلقاً نماند بعد از ان
 صلابه برقم معده پیدا شد و تنفس عارض کشت و صورت سوراخه زویه نمود
 و در پی مداوه ان افتادند پس گاهی در ان عارضه کفیفی ظاهر میشد باز در پی درود
 عودی کنده میشدند این حال بر جمع فرودیت کیش ان فحقی واضطرابی عظیم مستری
 گردید پس عیبری از عقیده تمدان انکباب که در کلب مهارتی تمام داشت ارشاه
 جهان اباد رسیده بمالجه پرداخت در ان ایام روزی ارشاه فرمودند که امشب
 از ایات ترام و تخاصم اسباب علی فرج نمودند دیدم که در میان اقطاعات و مقیسات
 حیات را ترام واقع شده و تخاصم وقوع یافته شبیه تخاصمی که فیما بین ملائیکه است
 و این خاصیت نابت نصف شب بود بعد از ان اسباب بقیه و رخا صمت غالب آمدند
 قصایا بقار با فعل نازل شده اگر چه مدت بقائم معلوم شده اما اذن با هزاران نیست
 بعد از ان ارشاه فرمودند که بعد از انتقال ازین عالم در میان اخلاق روزیه و جمیده هم
 تخاصم واقع میشود پس گاهی یک فرقی انجایی و دیگری بالکلیه میکنند و بیکی اجمال حکم دیگر
 را سد نمایند یا انجایی ثلث یا ربع ان تخاصم و ترام صورتی که کیفیتی پیدا میشود قصایا بقار
 همان کیفیت نازل می شود و ان صورتی که کیفیت مستقر و مقام ان شخص بی باشد و انچه در قران
 مجید واقع شده که تخاصم اهل النار اشاره بهمین تخاصم اخلاق است و تمیل و تشبیه ان
 دهنده ان امام ام الریدین و والده حضرت صاحبزاده ما فرمودند در خواب دیدم که گویا
 مکانی است عالی و در انجا ما نشسته ایم و شخصی بلند بالا ریش سیاه که لباس سبز بپوشد

در بردار در بروی ما قبالست و عزیز می دیکر که بصورت علمای رور همان مکان
 در جای نشست میدار و کویا و ران اشافرنند عزیز عبد الله آورنده الیاده شمس
 الشخص که در مواجه بودند بطرف وی تذکره گفت که این از عالم برفت والا این
 سرا خود تربیت میکرد پس با این حرف تلخ شنیده نهایت تفت شده گفتیم که
 بر پی کوی آیا خانه ما را بر باد میدی و ما را از خواب میزنی و میی کویید چرا خواب
 خواب شد و چرا بر باد خوابید رفت ما چند امثال این سخنان شدت و عنف میگویم
 وی همچنان بر قول خود مصر است از آن شخص دیکر گفت که قطع نظر از این اطفال و این
 مردمان از این را نظر باید کرد باز وی گفت وین را چه ضرر است این عزیزان را چون
 در آن عالم میروند و چند صفت با بقاری وین می باشد پس بعد از آنکه دید حضرت
 ایشان تشریف آوردند و بطرف همان شخص اول توجه شده نزدیک وی نشسته
 و با او بیاسطه سخن آغاز کردند پس همان شخص دیکر کویا کویید که اکنون که حضرت ایشان
 با او ملاقات کردند چیزی می مصالحی خواب شد پس ازین خواب چون بیدار شدم آنها
 توبس روی آورد و درین رویار حضرت ایشان عرض کردم و تعبیر این در خواب
 نمودم حضرت ایشان در آن وقت سلوک فرموده روز دیگر فرمودند که ملایک ملکوت
 و ملکوت که توکل حیات و موت را در نظر اعیان فریافته است پس تفسیر این معنی بود
 بعد از آن تبصری ارشاد کردند که موت صلی چند وجهی باشد بعضی از او کل را این
 انتقال است فقط کویا اشاره فرمودند بلکه بعضی کل و رتبه جناب ختمه را بکم کمال در
 من انتقال ازین و از حیاتی بود شبیه جناب و بنا و توجی میدهند بجا قطع بعضی امور این
 عالم چنانچه بهین معنی در همان ایام وقتی تعبیر کرده از شاد فرمودند که بیت و پنج سال

برای تربیت شما مراد داده اند پس چون مرض اشاد گرفت بحسب استدعا
 بعضی خدمت ایشان ششم و بیچ برف شاہجان آباد ہنفت فرمودند در آنجا
 جمیع الہا حاضر شدند و ہر یک موافق ادراک خود بدیبری بیان کردند و ای مقرر بود
 بل آوردند اما فایده معتد بہا بر ہر یک مرتب نمیشد در ایام مرض رقت قلب
 بر حضرت ایشان چنان غلبہ میداشت کہ اگر حرفہ و کلمہ ارباب تفاق بر زبان حقایق
 ترجمان گذشتی کہ ایراد نکالی مستولی میشد و خود را برور ضبط نموده سخن را تمام میفرمود
 و مصداق قول شاعر کہ در مذاجات کوفہ کرامت کن دل نازک چو ششم
 کہ کرباوی مجید پادشہ از ہم دیشاہدہ میرفت و این حال در تمام اہل مجلس سراسر
 می کرد و ہمدران ایام حضرت ایشان میفرمودند کہ حضرت خواہ بہار الدین نقشبند
 قدس اللہ سرہ الوہبیر اکثر اوقات در نظر ما مثل می شوند و ہر گاہ کہ اسباب دست
 میکرم یا چیزی از رسم طعام پیش ما رندی بنم کہ ایشان حاضر اند و در آن باب
 اتمام می فرمایند و ہمدران ایام محمد بیگ نام شخصی از اہلنا من کہ مرید اجنباب بود
 شبی باہای حضرت ایشان غم میکرد و در آن حال ویرانقہ گرفت و در آن میان دید
 کہ حضرت ابراہیم بن علی کرم اللہ وجہہ نزدیک سر پر ایشان ایستادہ اند و میفرمایند
 کہ روانہ شوید ہمان خطبہ بدار شد و بجا نچیدمت عرض کرد کہ ما چنین دیدیم حضرت ایشان
 فرمودند کہ اری تشریف آورده بودند و ہمدران ایام روزی حال مزاج مبارک
 ایشان نہایت متغیر شد چنانچہ دست و پا سرد شدند و نبض نایاب کردید
 و نفس نجابت تندی و سرعت نمود و در آن وقت ہمہ را قلق و اضطراب کلو گرفت
 و حکیم ہم با یوس شدہ کہ یہ کمان برخواست و در آن حال حضرت ایشان ہمہ حاضر

تیا و تکین میدوند و میفرمودند که از قدرت الهی ناامید نباید شد و باید که
ازین حال آفاقت بخشید و دوران وقت برین بنده عالمه اضطراب را ملاحظه فرمود
ارشاد نمودند که بدالستی که طلی کبیته فارغی کردی کز پیستی و لوی بیاران از
نهایت قلی التماس نمودند که این شامت کنان ماست از یک حضرت ایشان
بیت پناه بیا شد این تصدیق ذات ملکی صفات مواضع آن است این حرف
استماع نموده فرمودند که این امور از لوازم عالم بشریه می باشد بازارشاد فرمودند که
ارمی گای مسار که فاکتی با مصاحب مجلس هم واجب مواضع یکی از دیگری می شود که
در حدیث نبوی عیاض صابره الصلوات والتلیات وارد شده که ما بال ما نش
لا یجسون الوضو فیلس عیاض صلابتی لیس ارشادیم حاضرین در نهایت تعجب
افاوند که در چنین حال کلام باین چنین موفت عامه مقدم و بشریت و در وقت
همین فرزند حضرت ایشان میان محمد صاحب غایه اضطراب میباشند و مردمان
ایشان را اشکات می نمودند حضرت ایشان باین بنده فاکر متوجه شده ارشاد
فرمودند که چه کنید که درین امر بر ما بر است بربریک ازین پنج برادران است غیر
پوشنده پس ازین کلام ارشاد نظام اشاره نمودند که ایما باین معنی است که لیدار من
بر پنج برادرستی اختلاف اند پس بعد ازین با جرمراج کرامت استخراج کتاب آفاق
گرفت و در آنوقت روزی بشیخ عبدالعزیز که خلف الصدق طاهر و باطن حضرت
ایشانند و ضمن بعضی تقریبات فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال
نمودند عمر ما مثل همین عمر شما بود و میان اهل البیت برادر خور و بس رفیع الدین بودند
پس ما بر مراد شریف الشرافات متوجه بروحانیه شان می گشتیم پس راه حقیقت

براکشاده شد پس ازین حکایات تنبیه بر قرب ارتحال خویش فرمودند باز در این
 اوقات فرصت روزی فرزندان کرامی را به بشارت فخری خواندند و شیخ عبدالعزیز
 صاحب خطاب نموده فرمودند که فرزندم شیخ محمد الستی مع الله مانند نسب شاه
 حسین فلان که معلم فرمودند و از خاطر برقت خواهد شد و نام تو در طایفه اعیان است
 و نام رفیع الدین ابو العالیب اعنی شیر فام روی را باشد که هر چه از زبان او بر آید صورت تو رخ
 کرد و نام عبدالقادر عین الحق که همه الدربال بال با نوعی دیگر اعانت نماید پس شیخ عبدالعزیز عرض
 نمودند که ای بار اولایت خواهد بود فرمودند می فهمید که همه الدربال بالی می باشد در امام مراد
 تالی المود در هر یک از ایشان اشارت بشارت ظاهر و باهر است و چون سلخ محرم رسیده
 و سبعین بعد لایف و المایه رسید که از عرش شریف سال شصت و دویم شروع شده بود
 وقت صبحی روز شنبه میرزا جان جانان که از شایر شیخ خرقه نقشبندیه احمدیه اند ما یاران
 خویش بعبادت آمدند و طوت ساختند که بخرید کس از مخصوصان که این بنده هم طبعی
 بود دیگری بود پس حلقه مراقبه شد و فریب نیم پاس هم بمان صحبت مانند بعد از آن چون
 مجلس مراقبه منقح شد و در آن حضرت خواستند از اوقات حال مزاج شریف
 متوجسست پس از آن انا مانا اشارت سوال طور نمودند تا که وقت ظهر بمان روز طایر روح
 پاکشان بجا آمد کس بجان نمود و برقی اعیان پیوست نسیم ان مادی زمانه رخ اندر
 نقاب کرد درین شیوه خانان چهار خراب کرد و در روزگار عزیز است این چنین درین
 صبر غمی که دل و دیده آب کرده هر کس که ناله های جگرش مانشیند شب را تمام روز
 قیامت حساب کرده خود فضل بر کرد و بیاران واق داد و خود داده غرق و جگر با کباب
 کرده بیچارگیست این مصیبت چگونه شرح دهد و غم این ماتم چه سان جان نماید که در عجب

وقایع
مهمه

من این

من لم یمن بقضای و لم یبرح یبای فلیطلب راکباً و لیخرج من تحت سماوی دل را
 خون ساخته و زبان را طاقت و کتکده اشته شیبی که فرود ابران حضرت ایشان ازین جا
 بروضه رضوان اشغال فرمودند با افضل المکی یکی از طرفار و مخصوصان انجمن اندکار تجدید
 ی خوانندوران میان بمبایله دیدند که در بقعه شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس
 سره فرزند و روحان در اینجا نشسته قرانی خوانند ایشان پرسیدند که این سیوی
 مزارکیت مردمان گفتند که حضرت نظام الدین در اینجا مدفون شدند ایشان گفتند که
 مزار حضرت نظام الدین اولیا بیرون شهر است گفتندی در اینجا مدفون شدند پس معاینه
 ایشان را وقتی تمام روی داد چون روز شد وقت ظهر این واقعه جا نگاه روی نمود و دور
 هانجا که معاینه کرده بودند مزار منع اواز حضرت ایشان صورت گرفت و نیز روزی که این
 ارتحال واقع شد عزیز می از صالحی ان که ویرا حضرت ایشان ملاقات اتفاق افتاد و بود
 در مقام دید که کویا آنحضرت صیبا علیه وسلم و صحابه کرام در مکانی نشسته اند و این عزیزم
 در اینجا نشسته ناگاه آنحضرت صیبا علیه وسلم و صحابه کرام از اینجا برخاسته بطرفی تشریف
 بردند راجی پرسید که کجا تشریف بردند مردمان گفتند که شاه ولی الهی امیر برای
 استقبال شان تشریف می بردند همچنین همان است شیخ دیگر با می که بر سر منزل راه بود
 بخواب دید که چوپیره البیت کلان بران و شش بجای گسترده اند و در اینجا حضرت ایشان
 لباس نهایت فاخر نجابت زینا پوشیده نشسته اند و این رای نیز کعبه ایشان
 ایستاده ناگاه سواری آنحضرت صیبا علیه وسلم در اینجا رسید و مروج نجابت
 مکلف مثل حله فریب ان چوپیره فرود آوردند پس آنحضرت صلعم روی مبارک
 از ان حله بر آوردن بطرف حضرت ایشان توجه شدند و میفرمایند که ما برای ایشان

آیدم و فرزند هین حضرت ایشان شیخ محمد صاحب فرمودند که روز دوم از انتقال
 حضرت ایشان در نظر ما مثل شده فرمودند که وقتی که انتقال واقع شد ما را عالم ملوک
 و غیره از عوالم که کی را از آنها اطلاع نیست نبرد در بر و در وقت انتقال تا نام شب
 و دو پاس روز هرگز ما را نظر شما توجیهی و از حال شما خبری نبود الحال تبرکیت شما
 متوجه هستیم و بعد از چند ساعت دیدم که در قضایای این علم متوجه اند که کویا که چه و در بیان
 سلطنت خود شسته در امر و نهی و گیر و دار مشغول می شود و بعد از آن روز جوانی طالب علمی
 بنجاب دید که کویا حضرت ایشان پیرانی اصغر اللون پوشیده نشسته اند و میان محمد صاحب
 و دیگر خدام از واقعه باطنی خلقی و اضطرابی میدارند حضرت ایشان میفرمایند که چرا اضطراب
 می کنید شما کجا آن موت می کنید از آثار آن در ما چیست اگر انقطاع روح از بدن میدانید
 پسندید که ما خود حاضر نشسته ایم و اگر انتقال مکان می گوئید بنا کر ما بود از آن مکان انتقال
 کردیم چنانکه از بدنه انتقال نمودیم و در روز سوم که مجلس بس عالی بود و همه مشایخ و علمای
 مشهور حاضر شیخ محمد صاحب در آن میان نقطه مشاهده فرمودند که می غیر از عالم عیسی
 و صحن مسجدی که در آن مجلس بود حاضر اند و چنان انبوه دارند که از غایت هجوم نصف
 بدن اعلای ایشان و سیر دیده میشود یعنی پروپاره جوان یکم و ششم و قدری ضعیف و کفیف
 و بعضی را دستارهای کوبیده و فوقی بر سرستان موی و لنگ بسته و در آن اما آنحضرت
 صلوات همچنان موی بر سر و لنگ نیلگون بسته در مجلس تشریف آوردند و حضرت ایشان نیز
 حاضر شدند شیخ موصوف فرمودند که ما در آن وقت اضطراب کرده گفتیم که یا حضرت
 ما را بکه سپردند فرمودند که چرا اضطراب می کنید که فلان باین خاک را خود که مولف این رساله
 است اشاره فرمودند و بیان اهل المدینه برادر خود حضرت ایشانند حاضر اند باز گفتیم

ادب

دست گرفته باینها سپارند پس حضرت ایشان دست ما پر پنج برابر دست فلانی
 یعنی خاک را خود دادند پس بعد از قضای امر فاتحه همه اصحاب انجناب بموجب اشاره
 که از کلام کرامت نظام فهمیده بودند دستار خلافت و سجاوه نشینی بر سر جمع حاضران
 بستند و مقصدی این امر طویل القدر بنده مولف را کردند و باین خدمت عظمی این کتبه
 سعادت کبری بخشیدند فلهم بعد عیادک مدالونی کرده و انجالی نعم روزی حضرت
 میان محمد صاحب نقل فرمودند که ما در خواب دیدیم که گویند و در شام چنان اباد هستیم می گویند که
 حضرت صاحب را واقف شد ازین خبر مراقب گرفته بطرف دی و روزه روان شدیم و دیدیم
 که از اطراف جازه حضرت ایشان بی آید و خلقی انبوه کربان و مالان همراهی آیند پس جایی
 گویا برای غسل خود و آوردن پس غسل داده خلقی نجابت مکلف به کفن پوشانیده
 در آن اثنا گویا یک رشته از آسمان نازل شد به پیام رسانید که فدای تعالی و دست
 شمارا باز زندگی بخشید تا آنکه روضت کردنی باشد بکنید پس گویا حضرت ایشان
 زنده شده نشستند و به پاک بلند مردمان را میفرمایند که فدای تعالی ما را که دستاورد
 تا مردمان را از اخلاق قبیه منع کنیم و از حاصل بد پاک کنیم و همچنین اخلاق رویه را تفریح متفرمایند
 و زجر نمائید گویا بطرف یک نظر شما یانه باتفاق میفرمایند و گویا ما هم بطرفی بگوشه
 نشسته تنظیم که اگر قدری ازین وعظ و نصیحت سکوت فرمایند از احوال شغل خود عرض
 دارم پدرین حال بیدار شدم اتفاق نیفتاد و بعد از مشایده اینحال در چند روز اتفاق
 شام چنان اباد افتاد و در دهم ماه رجب ۱۰۰۰ برای زیارت هزار بار سرار حضرت
 ایشان همه حاضران ما و جماعتی از اصحاب و مخصوصان انجناب که بنده عقیدت کنش
 نیز در آن میان بود و در مقبره رسیدند در آنجا حالتی عجیب رویداد که همه که و مراد صبری

عظیم در گرفت و با دومی و شوری و لگای برخواست که کس ندیده باشد از آن میانه
 جوانی صالح را که فطرت صافی داشت طرفه حالی پیش آمد که اول رغبها کرد و اضطراب
 نمود بعد از آن بطریقی سفارت از طرف حضرت ایشان بنام مواعظ رسانید
 بعد از آن چون معلوب تر شد خود را کم کرده و از سفارزه گذشته بمرتب خارج انجمن
 رسیده ناظمی نکبات انحراف شد و نمونه از حالت ان الله یطی علی لسان عروضا
 بسته انجمن نمودار کرد بید پس خواهم گفت و جواب سایلان هم داد و آنچه سابق
 از آن در عالم تمام مری شده بود مصداق آن مشاهده افتاد قریب پنج چهارست
 حال برین موال بود بعد از آن جوان را افاق روی داد پس و بر او چو از آن کیفیت
 حال پرسیده شد گفت که اول چون قاری پنج آیه شروع کرد گویا از جانب پشت ما
 یکصد رسید و از جانب بر شریف یک جاذبه آمده مراد خود کشیدیم که بر شرف شد
 و صورت مبارک بمنزل طلوع نمودار کردید پس از آن یک نوری مشع مثل شمع
 انجاب در نظر ما آمد و آن طلسم صورت در آن شعشان منتهی گشت اما یقین وجود
 خیال بود که گویا نشسته اند پس آنچه از انجمن درین اقامت از زبان بی اختیار جاری
 بیرون است بجز خود در آن حال چنان بی شناختم که گویا که تضرع است که چون همه این امور اتفاق
 کرده شود تو را ازین سو بردارند پس چون ان اتمام شد ان نور منتهی گشت مرا افاق آمد
 بالحد در آن ساعت بس و الهام و جوابها میان آمد و افا و ما فرمودند و یک را در آن وقت این
 هم پرسید که سابق ازین هم که این طور ظهور اتفاق افتاده یا نه فرمودند نه مخصوص است
 نه خوانده آید که ان العیوبی بلکه امن لیسار الحال یعنی تا رنجهای رحلت انجمن که
 فدویت کیشان موزون ساخته اند نگاهشته بی آید عزیز از کلام الهی یافته کم می انفس

الامامی و مولوی محمد سیدی اعظم کشمیری کفتمہ سے پوچھتا کہ گاہِ خلائق پناہ محلِ راندہ ازین خواہ
 دنیا بخت موعودہ رسالِ رحلت ان شاہِ عارفان مالکف بہ جید عمر بر رفت از
 میان نداد موعودہ: ^{شیخ} ایضاً قبلہ سالکان و فخر من، کعبہ رہوان فیر حال، راسخ العلم و
 کامل عارفان، کویہ تمکین و کان مجرب و طلال، افقہ الخلق و فروع و اصول بہ اعلم الناس
 در مقام و حلال بہ شہ ولی الہامکہ در وصفش بہ عقل فعال رست ناطقہ لال، یاد فرمود
 موطن اصیب بہ کروفتل بیار گاہ وصال، اہل بخت رسالِ رحلت او، از ملائک نمودہ
 سوال بہ کفتم روح الامین پی تاریخ، بود ماہ سما فضل و کمال، مولوی محمد داہم بریلوی پوشتہ
 شاہ ولی السراج اہل فضل، چون بخت رفت ان فرزندہ نو، بہ تبارخیش تامل سام
 کفتم رضوان شاہ دار المللوکو ^{اشہ} مولوی حضور کشمیری بتعمیر کفتمہ بحر و فان شاہ ولی
 کز حق بر خشتی رحمت بود، بدار شاہ و در نہای دین، بوی فلہ برین چوری نمودہ بی دل
 سگ سال او کفتم، ^{۸۳} ملائقی وارث نبوت بود، خواہد چہا کشمیری منطوم ساختہ
 یاد کار سلف امام خلف، کہ لبر برد قیام و سجود، دل و دستش بصیقل ارشاد، زک
 زانیہ ہای خلق زود و عاقبت نفس مرجع الاحرار، شدہ رافع بر حجت موعودہ حال
 سال وصال شیخ اہل، از عزیزان یکی کوال نمود، من بالہام حق باو کفتم، ان ولی نقشبند
 ثانی بود، ^{۸۴} حسین خان کشمیری نیم آوردہ شاہ عرفا ولی بر حق، ان راہ نامی شارع
 دین، ان صدر نشین نرم ارشاد، وان صاف غیر صدق و امین، در راہ سلوک
 بود داہم بنیر لگا و مقام تمکین، از سنی او حدیث تفسیر، در درس و برداشت بزر
 معلوم کرد عقل کل، اندازہ علم او تخمین، انوس نہار صیف ہیات، کز گردش
 اسماں بر کین، رفت از دینی بوی عقی، ان پاک نہاد عاقبت بن، در بستر

خاک ارمیده در خشت لخموده بالین: ای چرخ ستمگر حجابوی: خاکت بر سر چه کرده این
 زمین واقعه کدورت از آن هر جا که ولایت هست عکس: که شفق فلک قدمه عجب نشین
 طغیان کرده است اشک خوین: ان مجتهد زمانه در خلد: تا کشت ایس آل یا سینه
 از بهر وصال او زلفت: تاریخ طلب نمودت حسین: ناگاه ز غیب آمد او از: اولود امام
 اعظم دین: با دار حمت بروح پاکش: امین امین ثم امین: الضیاء در دنیا رفت از دنیا
 کافی شاه اهل دل: وی برقی و پیر طریقت مرشد کامل: کمال فضل و دانش منحصر بود
 و ز دانش: نمانده در جهان دیگر نشان: هم قابل: زمانش می نمود انوس بر روی
 ز درقم تحسین: بتحقیق ان ولی المدبوره شاه اهل دل: الضیاء که تمیبه بر آورده ۴ قبله
 زمانه شاه ولی المدانک حلی: از وی علوم دین کمان کتاب کرد: جامه در اجتهاد
 بواصلاح طمانداشت: او کار شمع راست بکلم صواب کرد: پیوسته داشت میل
 طبیعت بوی عاده: از عالم معانی از ان اجتاب کرد: چون روح پاک او شده ظایر
 بروح قدس: رضوان بهشت را فرقی باب کرده تا که ترک دور مهر و روز عراوه
 از بهر ضبط سال دلم بیخ تاب کرد: که ز حسن قیام چون کشت پیر عقل: شرح نه محرم
 و شبیه حجاب کرده عدد دور از عدد شرح نه محرم و شبیه کم باید کرد: حافظ محمد مقیم
 منظوم نموده ۱۲۰۰ میهات است و باران مایه مایه: کان نشه عرفان و کج علم دین است
 نهان در خاک و اندر ماتش: خاک بر سر کرد چرخ مغنین: از دانش عالمی دل چاک کرده
 جللی نشست و عکس و فرین: بر مردان و علما دانش می: شد قیامت قیام اندر
 حزن و دین: مایه مایه کربت و دوا حسرت: آمد از هر سو کوشش اندر چنین: شد جهان بزرگ
 زیر زمین واقعه: فر عالم شد ز عالم بالیقین: بنیت فر از صبر در مایه مایه: این جزا

بدانم آنچه آتیا صراحتا در ایام ربنا و فضل نبانی الصابین در سال تاریخ و دانش
از زرد مسالت کردم بگو تا صیبت این: که در افسوس بگفت از بر سال: افتاب
دین شده زیر زمین: مولوی محمد صلی این راعی خود بر لبه سالان را هر شایع عرفان و
تذکره خویش سافت چون طلب برین: تاریخ وصال اوزالفت حستم: فرمود شد افتاب
دین زیر زمین: تاریخ دیگر تیره ان ولی اسد میر ملک دین: بود دانش بحر فیض سرمدی:
سال تاریخ وصال او گفت: دماقی از بارگاه انیردی: از سر و بنا و اهل ان گذشته اقامت
شرع و بیجا آمدی: تاریخ دیگر از خواجہ رحمت اللہ قلمندہ ان شاه ولی که در سخن لاتی بود
در علم کلام محبتس بالحق بوده پیوست برمت حتی شد و تاریخ: در علم حدیث این ولیا
بود: پیش بحر فاروق کشمیری که در رثیه انجناب ناله چند در دامن و منن سوزا کیز خود را
سوزون ساخته نیز بکارش بی آید سوزی که این فرزند قضا بزبان فنا و: سخت آتش
بجان من ناتوان فنا و: در چشم روزگار قیامت پدید شد: بر فوق اهل و در دیگر آسمان
چون شمع بکشد آیم بلند شد: مشت شر بر زعد قدوسیان فنا و: قطرات غم زودید
کو با این صیبه: چون گوهر یم بر روی جهانی فنا و: این تند باد غم که فرورخت ترک و ناز
یارب چه شعله بود که در باغ جانی فنا و: بیای دل شکسته و کوه الم سیر: این بار غم که در
اندر جهان فنا و: یعنی که خاک پای نشد دین نپاه من: حبت و در کشت ازین خاک ان کهن
کشی شکست بچو طوفان مقیباہ: بر خاک نخت اب عزیزان مقیباہ: این صدمم خورد
درین دشت ناپیدید: اواره کشت کوه و بیابان مقیباہ: این برق خانه نوز متاع شکیب
بر باد و دانش سوران مقیباہ: دارم نبرک و شسته قانون زهر زبان: فراد آه و ناله و افغان
مقیباہ: و احرا که ان در دین شد نبر بر خاک: یاران زینید جامه صبر و شکیب

بسیر تاریخ را دور

ان شاعر درین رثیه نوزاب: ان سوز و غم ازین برستان ملک
بجزون زود است خبر مقیباہ: سوزی نایاب جان شد با ان مقیباہ

آه آن زمان که مهر خورش در نقاب شد: دلها بی عکشان مصیبت کباب شد: یارب مصیبتی عجیب
 آورد و رو باده کرد و اشک بنا فی طاقت خراب شد: زمین داغ تازه آمد و دل که بسته بود
 در پاشگشت و برینج پاکس جاب شد: زمین اشک لاله کون که لبها کاشتم دمای کوی
 طمیده و دریا سراسر شد: در خون نشست تا که این چرخ نیلگون: در ماتمش دو چشم میجا پدید
 اصحاب ما ز کرب ندانم چه روی داده از آه ناله ام که دل سنگ آب شد: این آه در دواک
 بگردون رسیده است: سیلاب خون ز دیده همچون رسیده است: آه آن زمان که بر سر کوه
 گذر کنیم بجز خانقاه و مسجد پاکت نظر کنیم: چون ابرو بهار چشم گرفت آن بی بر خاک ستانه تو دیده
 ترکیم: خای جو خای خاص تویم ز غم زدم: چاک زدم بسینه و خای کسرتیم: از خون دل بلوغ در
 رقم کشم: و راب دیده در شش ترا بر کیم: چون غنایب نفس از آه اتشین: روی ترا
 تازه بخون جگر کنم: در زیر مقدمت بنشینم خدا شوم: این قصه دراز که مختصر کنم: کاشش این زمان
 نیامدی در جهان درینج و براد وادی سرد سامان جان درینج: یاد آن زمانه که ز روی تو زبان
 میداد محضان ترا زاده تبار: آن مدرسه خاک شرفش لفتن خاص: بود است خاک دیده ارباب
 زخمی ز بر خاک غم نشسته و از موج بویا: مردم کشید خجری کین بر دل عماره: محراب مسجد از غم
 ابروی تو خمیه: باز است چشم حلقه و زانستار: از فیض درس و لطف اشارت خاص تو
 سماع گرفت شاید مقصود و در کنار: عالی رفیق صحبت و فطرت بلند: روشن ز خاک
 در که تو چشم اعتبار: باز آنچه خاکبایی ترا تو تکلم ز نشانت محبت و در دیده جاکتم: اگر چه
 بی تو و از چشم تر نوز نه باشد بر کداز توشت که بنوز: اشفت زلف سنبل و او حوت
 روی کل بدان سرو خوشام نیاید بر بنوز: ز کس شکفت و دیده با و ام شد سفید زان
 چشم بر خار نیاید خبر بنوز: ار است زهره انجمن نجم اسما: ان ماه و نور ز شد جلوه که بنوز

شاد

شاق شوقی خون ز دل خویش می خوردند و روی میزدش کردی گذر غموزنه کلمات ^{شکفت}
 سزه دید و صبا و زید شاید نیم صبح کردش فرمودند سرو و سمن بدیده بریم ^{نشته}
 در باغ انظار چشم نشسته اند برای شان عالم از تو رفیع المکان بیا جای تو در ^{نیشک}
 برین جا و دان بیا در انتظار چشم امید سفید شمع چون نور دیده در نظم ناکهان بیا
 زمان چشم مست تو جان دول قمراره کرد سر نوظاقت و تاب و توان بیا ساعه کشان
 درد محبت و انتظار بر سنگ بخودی زده نیای جان بیا اصحاب در و جان ^{طلب}
 از برای تو ای عیب زمانه و قلب زمان بیا از مطلع امید جو خورشید خاوری ^{کیان}
 غمزد پر تو نشان بیا چشمان خون نمکشان همه جا خون کرستند از بهر آنکه بی تو در
 زیستند منتهی خویش که انت از بروجوان گذشت : او مگر شکاف تو بر آسمان گذشت
 این دماغ سینه بوز که بر دل ترار سینه تنهانه بر تو بر همه اهل جهان گذشت : ای تیرگی
 که بدل جا گرفته است بیرون چوناله از نفس استخوان گذشت : این ماتم غریب که رو
 داده از قلمه نشیند که بر همه دوستان گذشت : سیلاب موج خیز شکم بر طرف
 در سنگ رفته کرد جواب روان گذشت : قمری صفت زمانه بیا سو دوام و می : آن زمان
 که سرو تو زین بوستان گذشت : این چرخ انکار همان ببردست چه بر صدم که خنده زنده برقا ^{اهست}
 افاده شیمی از مسلمان فراموش گفت که تاز از اصوات فرامیر لند تی پایی یانه ^ض
 او مفهوم میشد اگر حسن ان نجات بی داشتی بر سماع ان ایتمه انکار نمیکدی
 واقراز از روی غمی توانستی کفتم سلسله سخن را خبا بیدی فالاجواس خود را
 جمع کن و بفهم اگر می توانی فهمیداری حسن ان دارم و بیشتر از بسیاری گذشت
 ان می یابم اگر چند روزی بران مداومت نمایم تیرسم که در ان لذت فروروم

و ارجع فقال بار ما لم لیکن مانع ازان دو چیز است شرعی و طبیعی اما مانع شرعی
 آنست که هر چند در صفات خود عموم و اطلاق دارم کریم مطلق بکرم بی علت
 خود تمیض شرع غرابو شایبند و دست من در ان نهاد که موافق شرع باشد و از
 مخالف شرع الفی و نفی مراد آن الفی و نفی نمی گذرد که مثل این چیزها
 مشمول شوم اما مانع طبیعی آنست که شرافت نفس من تجویز نمیکند که در مجالس سنده
 نشینم یا از اماره دوزیان غیر محرمه شوم یا زنی که غیر شرفیه باشد در عقد نکاح ام
 شرافت نفس که عبارت از اوضاع نفس است حکم اصل حلیت از اوضاع
 جسمانی من است از مثل این حرکتها و اگر دراکه درست داری نکته دیگر وقتی ترازان
 نیز کرم خیا که نفس من شرافت دارد جان جامن که خاصه جامن است نیز شرافت
 دارد و شرافت او آنست که بالطبع مانع می شود از آنکه منقطع شود در جان جامن نفس
 غیرتیا اعظم جان جامن در اصل فله برای ان اوید شود دست که در وی نفس
 تیا اعظم منقطع کرد و مثل الطاع نخوس قائم در موم و بریه غیرتیا اعظم است
 از الطاع نخوس او جان جامن آبا میکند و الفی و نفی دارد و این تیر است
 که میراث یافته ایم از ارسید البشر و وضع یوم المحشر علیه الصلوات و التسلیات

قال صلی الله علیه وسلم الا ان المدفائی الحدی صیلا و باسعی لمن اتخذه الله تعالی
 خلیلا ان یتخذ بحیر المدخلیلا او كما قال افاده حضرت ایشان فرمودند که در وضع نخوس
 که جامعیتی عام میدارد استعدادی بی نهند که اوجیع اعمال خیر که تمام عالمیان عمل آورد
 وی از ندر جناب الهی تقرب حاصل نمایند لکن ان عمل از وی صدور یابد و کفشتش
 آنست که او را بهر عملی خیر که یک از اهل عالم عمل آورد استجابی و داعیه هم میرسد

پس اولاً اور صورت علمی ان عمل روی می نماید بعد از آن نفس شخصی عامل یک
 نحو خلق بحیث ان عمل می افتد پس بدون عمل مذکور این نفس کامل نمکون میگردد
 و بدان توفیق می رساند می نماید بغیر آنکه فعل آرد و اگر دوام این حال نباشد
 اما سعی این مع حصول می انجامد کویا در قوله تعالی فبهدایم اقتده اشارتی است
 معنی است افاده حضرت ایشان فرمودند که در حدیث شریف وارد شده است
 ما خاف عیا امی الشهوة الخفیة بعض روایات حدیث پیش کردند اما که
 روی صحیح کند برینت روزه بعد از آن شود طعام زید از جهت رغبت ان طعام
 روزه بشکند آنچه در فهم این فیهی آید است که این حدیث اشاره می کند بشکند
 عمیق از علم لطیف نفس پس از امراض نفس می است که مزاج طبعی انسان
 که غلبه عقل است بر قلب و غلبه قلب بر نفس بر هم شود و نفس بر قلب غلبه
 می کند و از این بیکار سازد و همچنین قلب بر عقل و مریض که ازین معجز است و
 از وصع است که نفس همیشه ظاهر نکند مصادقه و مخالفت خود را تا قلب و عقل بلکه
 شهوة خود را فرود و کان لم یکن سازد بعد از آن و کوسه و سینه بوی عقل و است
 است او را بنده بود و تمهید سازد پس مزاج عمل نکردد و از میان عقل فاطر
 بتحرک سرود بموافقت نفس و از عقل مریخ داند و جمل مرکب پیش آید و فطرة
 سلیم بر هم خورد و همچنین نفس و کوسه و سینه بقلب و از میان جبهه بر قلب خاطر می
 بتحرک سرود کویا مقتضای حلیت است و از صلب او بر آید و درین صورت
 بدو اذات شکل شد و حق باطل اشتباه یافت این است شهوة خفیة که در حدیث
 بان اشاره رفته اند و آنچه مجرای در رسموعات خود آورده اند که کتاب حضرت

ایشان پرسیده بودم که بحضرت دریا علیہ السلام وقت دعا و التماس و طلب و لاری
 شده بود انما بشرک بعلام اسمی بجای باز چه محل استبعا بود که سوال فرمود قال رب
 انی کون لی علام الخ و با حضرت ابراهیم علیہ السلام در وقت ظهور ملائکہ و بیشتر
 ایشان فرزند فرمود البشر کون لی عیا ان سینا البکر حضرت ایشان فرموده بر علی
 که از مبدی فیاض ترشح می شود اول عبور آن بر لطافت کانه است مثل شرورج
 و وقت استراق در آن حال هر چند در حقیقت آن علوم شعبه نمی ماند ولیکن بعد از آن
 از آن کیفیت حال مشتملی شود تا وقتی که بر پیش آن بر قلب شود چون قلب آن
 بهره نداشت عین کلی حاصل گردید و شمع را بل شد زیرا که عین ایمان است که در آن
 بازه از آن وارد و مشتملی شوند و بیان رنگین کردند و همین مراد است از کلمه و لکن لطیف
 قلبی به ایضا حواصم ذکر آوردند که حضرت ایشان بتقریب تعلیم و کثرت و اثبات
 یکی از اصحاب فرمودند که توحید بابت حقیقت واحد که میسر به الله و تدبیر السموات
 و الارض و خالق مخلوقات و زرافات و زروفات است راست باید نمود افاده
 ایضا آوردند که حضرت ایشان فرمودند که پیش ما محقق است که چون سالک
 توحید بوی مبدی خود راست کرد و او را نصف فاطا السموات و الارض شناخت شد
 او آگاه شد و اول صورتی که بروی نکشف شود صورت عرش تکوینی که صورت شالی عرش
 اعظم است خواهد بود و بطبیعت خود نبت می شود و الوان و الوار او را تشبیه می دهد بر هر دو
 حال آنکه عرش تکوینی از مجردات است و نسبت الوان و الوار مخصوص حالیست
 اما نصی که بدان تغییر توان کرد غیر ازین نیست که نور سفید مانند نور زهره بیان کند افاده
 ایضا آوردند که حضرت ایشان بتقریب فصایل ورود فرمودند از آنکه است

لیطمن

کذا

که خواننده در دو اثر روایتی دنیا محفوظ می ماند و صلی در برابر او نه پیدا فاده آتیا او روند
 که حضرت ایشان تقوی و کرامت او ایسته فرمودند که انچه فیض از ارواح نهایت
 معب است هر کس را ممکن نیست و استفاده از اموات بر استفاده اجناس توان کرد
 که ام پیری که ازین کس موافق جز روی می افتد مناسبه و موافقه همان یک جز
 استغاثه و اند نمود و رای کلام و کلام نیست و تعلیم و تعلم اگر فیض از افراد هستند که هم
 نسبت شیخ از ارواح مستفیض شوند لیکن بس در استغاثه حقیقه تجسّم صوری
 شیخ با داشت مجرد است و بیانه خیال بصورت است که حکمت الهی بحسب نشاء مثال
 تخصیص آن فرموده و حقیقت تجسّم معنوی شیخ با داشت مجرد است در ترانه و هم بصورت
 و اله معنوی و همیه که حکمت الهی تخصیص آن کرده و در هر دو صورت نفس مجرد است
 بحقیقت مجرد فعاله آشنا شود و رنگی بر داران در روی منطع کرده و مثال الطباع نفوس
 خام در جسم شمع و قوی علمیه و عملیه این مرد با این معنی مجرد مطاوعه کند و در لطیفه روح الهی
 و انچه ابلی پیدا شود و لطیفه سرمان حقیقه مجرد و ضمن آن لباسها و پرده دیده و در کوفه
 و انحال عجب و حالتی شکوف بر روی کار آید چون نفیثش عظیم یکا به هم سبب تخصیص
 بر تجسّم بان صور خیالی و همیه که لباس او شده است سه چیز خواهد بود یکی رتوم سبزه
 که با وجود کثرت آن سئو و صفة از آن خود در زود دیده است هر رتومی بحسب شاه مثال صوری
 وارد مختص بان از جهت تفاوتی عوالم دیگر استعدا و فطری این عارف که اقتضای صورت
 خاص می نماید بلکه در آن صورت خاص تخصیص می باشد مثل تجسّم فعل جنس خود را
 بیوم قوی افلاک که در عالم نیست از تخصیص دیگران منقسم ساز و مثل تعین صفت
 در میان افراد نوع نواحی که صفت بان قیام باشد و اگر بر یکی با مثالی محسوس نصیب کنیم

کویم چون رایی در راه لاکند شروع از تخصیصات بالجمع می شود یکی آنکه صورت
 آن رایی صورت فرس و کافنی باشد بلکه متماز است از صورت فر و دیگر بزرگ
 آینه را پیش روی او گذارند و یکراکه راه محدب صورت محدب پیدا می شود و راه مقعر
 صورت مقعر پس آنکه صفایته و صدارانیه هم در ظهور صورت تاثیر دارد و نیز معلوم است
 که چون یک عینک سرخ چشم خود کرد و مری مخلوط بزرگ سرخی برآید و اگر عینک سبز
 مری مخلوط بزرگ سبزی ظاهر شود و اگر وسط کبندی شیشه های مختلفه الالوان نصب کنند
 در هر وقتی که عینک شمس مادی شیشه شجاع او مخلوط بهمان رنگ در جوف خانه درآید
 بالجملة تجسب صوری و معنوی را متاری است که این صورتها صحن از روی برآید عارف
 محقق را کار با همان متا راست نه همان صورت کاینه فاسده که در یک ساعت چوشت
 و در ساعت دیگر فرومی نشیند و نزدیک عارف محقق تجلی صوری چون می چوشت
 و باز فرومی نشیند متاران منکشف میگرد و تجسب معنوی انانم عنوان اوست نیز معلوم
 می شود چون تجسب معنوی می چوشت و بی نشیند متاران منکشف میگرد و تجسب صوری که
 هم عنوان اوست نیز معین میشود افاده و استدلالات صفات نفس ناطقه معین میدانند
 کدام صفات محوده و اخلاق فاضله که اساس جمیع است و روح جمیع صفات و کل
 کردن آثار آن غیر حصول آن صفت میرسد رزانه نفس است و عدم تاثیر او از شداید
 و الام پس اگر کمالی در قوه عقلیه با عملیه پیدا شود مستقل و مستور و ممکن نمیکرد و تا نفس
 زین نباشد مثل غیر زین مثل آب است هر نفس که بر روی آب کشندی آید و در
 مثل نفس زینیه مثل جروح است هر شکلی محمود که نقاشش در آنجا آید و فراید
 باقی و ستمی بماند برسان حضرت رحمت العالین صیبا علیه وسلم گذشته است

باعلی عظام افضل واوسع من الصبر و بر حضرت وی نازل شده و بشر الصابرین الایة
قال عمر بن الخطاب علیه السلام العلو ان ولدت العلو ان جوی بنس این پیام بر آمد
و ظلم از حد و ارق بر آمدند و بر احوال قدسید در حد معجزات و انعل مانند بر چند عارف
بی شماسه که چون انحضرت صیبا علیه وسلم قسم ثانی در باره از کلمات ارشاد
سمات باید دانست که کلمات قدسیه حضرت ایشان که در بیان خواص بسیار
از حقایق لاهوتیه و جبروتیه و معارف لطائف انسانیه و حکم احکام شرعییه واقع شده
درجه اکثری از ان بازان بلند تر است که دست هم و او را ک بر اهل ووق و وجدان
با من انجا برسد پس ایراد انهادین رساله که بنام ان بر تقیم افاده کافه اهل حضور
و علوم است سوچی ندارد و اگر محاسب استعدادی نشوق اختراع ان و قاتی و آرد باید که
از کتاب نفیسات الی و حجه بانو و غیر کثرت و لمحات و معانی و الطائف القدس
و فیوض الحرمین و غیره از معنیات کرامت ایات طلب نماید انالغی اناس
نفیست متضمن و قاتی و اداب مبدأ سلوک و وسط و انتهار که در ارشاد مستفیضان
جاب و لایت تحریر یا تقریر اصد و ریافته بودند تجر انبار و ائیه باللفظ لاهل انما بالمعنی
این رساله را تبیح و تزیین می سازد و الله تعالی هو الی و الموثی افاده بعد صوری در
رشد و قمر شد اگر چه مضر با فافه نیست اما استغافه را محل می باشد زیرا که افافه
در صورت بعد بوجه کلی صادر میشود و اهل انده را که مانع است ان است که بوجه جرتی
باشد مع هذا اگر در وقت دوری مینقص کیست استفاضه خواهد طریش است
که در وقتی از اوقات ذرا عدل و اعتدال هوا و مکانی قاتی از شور و جنب و صوت
هر قدر که خواهد نماز گذارد پس همانجا نشسته صورتی شخیص که از وی مینقص می جوید

و تمام این روایات کلمات ارشاد است

عموم

مجمع محبت و دفع عطر است ملاحظه نماید تا آنکه صورتش در قیامه او قرار گیرد پس همین
 وضع ملازمت نماید تا که همه معلومات سوای ذات مستفیض و صورت و مضمض هم تنقی
 شوند و این حالت در اول روز یا ثانی و ثالث حاصل می شود و آن فتوری است در
 حواس و کسب است در بدن چنانچه از حالت قدوم این صورت روی میدهد
 وقتی که این معنی حاصل گشت اورا مناسبی بر و حمایت بنفس پیدا شد و روح
 قلب وی صافی گردید پس بعد از آنجا بدان صورت استفاضة از وی ان ملاحظه را
 ترک نموده ذکر را لازم کرد و خواه اسم ذات خواه نفی و اثبات اما بضرات قوی
 و جمع محبت اگر چه حس نباشد و ملاحظه نماید که ان الله محبوبه وان لا محبوب سواه
 تا آنکه محبت تمام بدن سرایت کند و اضطراب نفس پیدا شود چنانچه عارض میشود
 عاشق مفرط را هر گاه برای تجای محبوب آید و اورا نماید در آن وقت خفتن قلب
 و اضطراب نفس روی نماید و مطلوب همین کیفیت است چون این معنی حاصل
 ترک ذکر آرد و شوق مدکور که حاصل ذکر است ملاحظه نماید اما ممکن نیست که عاشق
 مفرط اختصار عشق و شوق و اضطراب فقط نماید یا باین مفرط اختصار خروج فقط کند
 بی آنکه با وی حضور شیی دیگر باشد وقتی که این حال حاصل گشت پس هر روز یک
 ساعت یا دو ساعت توجیه باشد اول بملاحظه صورت و مضمض بپتربند کرد از آن
 باختصار کیفیت مهوده و بقیه اوقات از ذکر و شوق غافل نماند و از کثرت کلام محتر باشد
 سه تا در زمینی با چو داری الشمس هرگز نشود حقیقت وقت تو نشانی نماید و است
 که مردم در حلیت کسب نیستند یعنی از ایشان و برده افراطه مخجب بحجاب و هم می باشد
 علاج این طبقه السنه که توجیه الی الله در حق ایشان مخلوط بهم می باید کرد مثلاً مشد کوی

که دل خود را بطبی از فضه خالص فرض کن و بران کل صورت سفید نهاده و بران کلمه المد محیط
 یعنی مذیب نوشته و در اخصار این صورت جهمی کنند و دور نیست اگر وقت الفار
 این شکل تبسم ایشان مرشد تو بکنند و اثر القوه قویه مصادمه نماید یا مثلا گوید که فطرارا از
 ناف بر از وان نوری است بر صورت فضه خالص و اثر تمام الدماغ میکش و باز بر
 بین و اثر اجاف باز رسان یعنی اشباع مای الا اندر او این دایره و فطر را میدان که محیط
 و دل و سینه تو در آن است و ازین دایره شعاع بر قلب و سینه تویی ریزد و کمال شکل است
 که مرکز دایره محیط دایره یکی کرد در شکل شمس یا قمر یا مثلا گوید که چون مقابل من نشینی از
 چشمان من نوری سفید بر می آید و در زمین منتشر میشود و کس نمیداند تو متوجه آن نور شود و علی
 به انقیاس و العاقل تکفیه الا اشاره لغا اکثر اشخاص که رغبت راه خدا دارند استعداد
 بر نیاید که حضور مجرد الکلیت کرده شود و یاد و نام محبت و سبک خاطر یعنی ذکر مطمح نظر خویش
 دارند جفا و ستار چاره ایشان آن است که ملاک امر و حق ایشان مقدار ذکر باید
 مثلا گویند که در میل و نهار چهار هزار بار تهلیل می گفته باشد دو سه ماه همین مقدار از ایشان
 القابی باید کرد چون دل ایشان بندگفتن آرام گرفت الهام ملاحظه محبوب و همیشه شوقیه
 شرط کنند چون این نیز مستور شد ذکر خفیه آموزند تا ملل کردم که اضطراب اکثر الکان از
 است که ایشان اگر چه استطاعت فهم میجو و شوقی و تو امید دارند اما بحسب حال طبیعت
 ایشان در کشاکش سلیبات افتاده آن را در نمی پذیرد و از حی سبب عقده در حال ایشان
 می افتد و انواع سلوک و عیال است از ایشان سر میزند و بالجملة دانسته شد که خداوند
 را با ملوک تپاس توان کرد و افاضه جهد تمام از سینه می باید بر آورد و بتوجه حیوان و صوت
 نبوی امر مجرد مقدس منزه شود باید شد طریقش است که در عیال جمعیت

و میوشدن فاطمه زهرا و اثبات بلکه با ثبات و قاطع مشمول باید کردید چون این نصیب الهی
 کرد و در زیر پرانت محسوس باید داشت و محافظت از غمی که نصیب الهی شد است
 باید نمود تا الوقت که طبیعت کفایت کند چون طلال آید باید که است و لوی اثبات بود
 میل باید کرد چون باز نصیب الهی شود باز درم زیر پرانت محسوس کرده محافظتش باید کرد
 اناده بوی امر نمره شود می باید شد و باید دانست که علم حضوری که عبارت از شعور
 محض است با نمره موجود نمی تواند که علم بدان محیط شود که چون بعلم العالم ایم از وی اعراض
 کرده باقیم یا محمول و موضوع کرده علمی بوی پیوند که چون از وی روی کرد آینده باقیم
 حیل است که علمی حضوری سخن را جدا باید کرد و دل از نفس گویند که علم حصولی از آن خرد
 خلاص باید کرد و این بدان وضع که آثار باید فهمید همیشه چیست انگاه باید شناخت
 که این انانیکه پدید آمد و اصل او چیست بعد از احکام این علم حصولی نیز کتاب حق
 می صورت باید نمود ما شک نداریم که در چنین وقت علم حصولی نمره نیز حاصل
 خواهد شد و چون عند علم العالم آدم مجرد باید چاره است که علم العالم را باید که است
 و علم مرتب بر دست باید گرفت و یقین باید دانست که تجردی تسامی در دست اند
 درجه ادنی آنکه تجرد از زبان و مکان است و محض این تجرد هو الله در باره او می توان
 گفت حاصل آنکه سی بلخ تخلص مرکز از خود تلفظ و احساس و تمیل و آدم سیر
 باید کرد انشا الله تعالی صورتی می کرد و فاطمه را احسانا باید کرد و پاس را در خود جای
 نباید در لو اناده بسای بود که حضور موجود حاصل میشود بر علم زاعم و حال آنکه فی نفس الامر
 مجرد نیست برای این برای تکرار کرده ایم که ارض کثیف است و آب لطیف یعنی
 لطفت وی قدم تلون و قدم تعالی اثری از تریغ و تسلیس که بر وی دارند و هو اللطف

و عدم
 در علم

از وی

از وی و معنی الطیفه بلوغ اقصی الغایه در این بر دو صفت وجع و عطش و غضب
 و سایر صفات نفسیه لطف است از سوا و معنی الطیفه او عدم تاثیر و انفعال
 از تدبیر و تبریع و امثال آن و قدم مطروقه در شئی و صورتی که بیه قطع نظر از
 اوضاع و اشکال مخصوصه باشد بلکه امر مجرد و بسیط جوهری لطف است از آنها
 و معنی الطیفه او عدم تخصیص وی بخصوص شخصی و استوار نسبت وی با جمیع افراد
 مع الوضو و کونها شباهت من الاشیاء الخارجیه قارحاً و احداً و ذات مجردة حضرت
 فی لطف ازین و معنی آن لطفه ان عدم حلول آن در چیزی از چیزی با وجود
 نسبت وی با جمیع ممکنات بحسب وجودی آن شئی و احدی چنان بتبریع آن احد
 ملاحظه باید نمود و امر وجدانی خویش را قیاس باید کرد بیک ازین تا نباشد که
 غیر مجرد باشد افاده یعنی باید کرد که او بی فی الحقیقه عبارت از صورتی شخصیه است که
 از نفس ناطقه نامند و انصورت هر کس را معلوم میشود بدقتها و لطافتها اثری که بر
 می آید و این جلد اشکال است که بر کیفیات لازم آن افکنیم تا بتبدیل آن تبدیل جوهر نفس
 میر آید و احض و از نفس است که حکمت گویند کس بود که آن وسیع بود
 بود که حکمت آن تنگ بود علم و ادراک و جمیع صفات نفسانیه همه تفصیل است
 است و حکمت ترا بکنده بیاورد این شفق خانه را به ازین نزدیکان خواه تا بتبدیل
 است یعنی کنیم تا علم فروخته نمایی کرد و بیاد می قبل و عیاش و شجاعت و غضب
 و التذات بلذات متنوعه و انجذاب فاطر بوی مرادی از مرادات سفلیه این همه شکند
 و نا بود که در چون این را بدالسیم یعنی می کنیم که بتبدیل است متحقق شد اگر این صلاح
 متحقق شود عیاش اماید و اگر شام بود آن صلاح آید البته البته بعبیر کثرات

الطیفه

نماز است تا آن نمی باشد که مردی بس کرد و زیاده ازین اقبال و حال دارند غرض ازین
 تفصیل است که نشاء و همت خود را در خدا کم باید کرد و بیک نیک تامل باید نمود
 تا بدین حاصل شود که همت صیحت و فطرت چنان بود سه ای برادر تو همین اند
 باقی تو استخوان درشته کراکل است اندیشه تو گلشنی و در بود خار تو همه گلشنی است
 باید پدید آید مثل عاقلی همچون مغوط که زبانش خشک شده و شمشاد خشک
 اگر طعمی پیش او آرند لذت آن در نیابد و اگر شرابی بدو دهند علاوت و لذت
 آن اختیار نتواند با وجود سلامت حواس و دوز نشاء و لیکن انحصار آن در یکی
 و با جمله مردی اگر یک در خود تقصص کند لابد بداند که دل او را بر سو میل است و آن
 میل متعدد الفقام همت است اما چون همت یکی کرد و بیک جهت راجع
 با بود که ادبی طعام لذیذ و شراب لذیذ و فطر لذیذ می خورد و در خود لذت
 آنها در نمی یابد زیرا که همت چون یک جانب رفت مخالفت او او را کاست
 حواس نیز روند اگر ادبی در خود بجد تقصص کند که کلام کند یا نظر او پیش اندازد
 و با جا بر او شد در خود استخوان و شوق آن نمی یابد نه برای آنکه هوش و نبی حس است
 بلکه بواسطه استعمال قوه مستحبه و شتاقه باری تقدس فضلا عن الحد و العصب
 و غیره من الملکات الدنیه و هم ضایع شوق و اراده و هر چیزی که از جزئیات همت
 است کم کرد و مردیک روی و بیک جهت ماند با و دارم که کی گفت که نشاء
 علامان خود را مضمون و معنی نامیده بود و این دلالت می کند بر فنا و قوه مستحبه او
 در شرحی بر دوازده بخش با کلمه بدر رفت نگاه خدا تعالی شود تجلی شایسته ای
 و اگر حتی از جهات باقی است تجلی شایسته ای مجال است سه کی در معنی کاپی

قلبه حمید - اضاع العزم فی طلب المحال انازه غوث اعظم شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ
 ازین حالت بظاہر اراده تغییر می یابند و امیر سید کمال رضی اللہ عنہ تمثیل می نماید
 بکوزه که تاج می در روی باقی است لایق آن نیست که در سدر آن نقره نهند
 و خواجہ نقشبند رضی اللہ عنہ از ابو جودی نامند شعرا را تا شستی و صنگ واحد
 و کل الی ذاک الجبال لیسیر به جمع اوقات بیاد داشت بما فاما و ما یوما و لیلایا عده
 اوقایما بوصف محبت نامه و تجرید کامل بستی که غفلت و محبت غیر ابو جوی از وجود
 و ظل نماند و همه نیت کردند مشغول باید بودن سه یا بخود آتش توان زد یا ولی باید
 کداحت کرد و مانع عشق داری اینقدر ناکردنی است و حضرت حق سبحانه مورد جمع
 بر طلب نتواند شد تا جگر خون نشوند و هم نیک کیان نزنند و برستی و آسگی که
 در خودی باید بکنیم عدم نرود پر امون این سعادت عظمی توان رسید اگر خرق این
 عادت مستمره در باره یکی از افراد واقع شود ان خود شستی است و از حساب
 بیرون و طیفه انت که بر داده رضا باید داد و بآداب سوال مقامات انیده باید
 نمود انچه جو آوریم بر کرم انازه قلت طعام و دوام پیام اگر مزاج تند آید نرا بر وفق مزاج
 باید آورد چنان شود که نشاط طبعی بدر رود که کار با و باز بسته است تجملات
 تشبیه تشبیه اگر چه در ادراک حقایق الهیه یا امور عادیه بودن قهار تحت ان
 و مشار شدن از ان و انجذاب بسوی ان مانع کار و بار است این قضیه را بیک
 تامل نموده باید فهمید اگر معنی اصنی ال موجودات تحت امری بسط و صدای چنان
 از بین دیار و فوق و تحت زور آورد که گنجایش انفکاک از ان نماند و
 بیل باید کرد و وصف محبت نامه و جمع نیت و ان داد سایر سبیل و اگر

بمقدار جوش نریزید بلکه بخیر آن نباشد که تصور و عقل این معنی از واجب باشد
 نزدیک عقل از سایر تصورات بهتر است که بنی تعلقات و محاسن و در
 توجه است قوی که زیاد و بران در حوصله خویش نیافت باشد مشغول باید کرد
 تا آن عین که سلطان این دنیا ظاهر شود و جلوه نماید و خندان بر خود سخت بنمایند
 که عوارض پراکنده شوند و نشاط که بسند وی انرا امکن گویند مسکوک گردد
 که کار با دست قریب صحت مزاج و سلامت عوارض و وجود نشاط و جمع
 خاطر و خلوص نیت باید شد و در وقتی از اوقات نشاط بیت حکم سنای باید
 خواند نه زمین سپس دست ما و دامن دوست زمین سپس گوش ما و صفت باید
 فیه در بعضی اوقات نشاط و وقتی گفته بود و انرا تاثیر دیدید بود سبب ای دوست
 نوبی دیدید بنیائی من به هم قوت و شوایی و دانایی من به عظم تو هم تو دل غمزدین
 و اندر دل غمزدین شکبائی من افاده سالك چون غلت اختیار کند باید که برواق
 باشد من فصل الله و رحمة باصحاب کهن عبرت باید گرفت چگونه صدق است
 پیش گرفتند عوامل الرب مع هم حسب ارادتهم ایتم کریم و ادا عترتتم و ما بعد
 من دون الله فاوالی الکهن بشرکم ربکم من رحمة و کیمی گم من امرکم مرفقا و باید
 دانست که ادبی را یکی عقل معاش است که امور معاشیه او بد و انظام می یابند
 دیگر عقل معاد است که بوی امور معاد خود سرانجام میدهد از خوف و توکل و تسلیم
 و الحث علی اعمال الخیر و عقلی دیگر است مقدس که تصرف می کند بان موقه الله
 لا یغدر وجه هر یک ازین عقول ممتاز از یکدیگر باید فهمید که این موقه مصلح است
 است پس ادبی چون ترک آرد عقل معاش را کار با عقل معاد می افتد و در آن

در صفت اول باید کرد

الکهن

الفت اہل وولد و مال و جاہ نزع او شود الا انک حب کمال و عادت نفس او
 باقی می ماند و چون از عقل معادیم غفلت گرفت باقی ماند عقل الہی در ان حکام
 مع خطره و حدیث نفس و انیکر او نمودند پس ترقی بوی لیس معرفت
 محض بی تابع سپید و ترک عقل معاش و معاد بعد معرفت و امتیاز برود و در
 غفلت و تبدل چندان غیبت و در این معنی استقامت نفسی و اثبات ملاحظہ
 نفی این ہر دو باید حجت و جہد باید نمود تا معلوم شود کہ عقل معاش چیست و مقصدا
 ان چه و در چه چیز تصرف می نماید و وزن مدکات ان چه باشد و ہم چنین عقل معاد
 چه چیز است و فی ای شیء تصرف انامی دانی کہ رای برائی غیر رای شوری است
 چون رای برائی ضعیف میکرد و رای شوری غالب می آید و بالعکس و مرد و یک
 رای برائی را کہ مبدالعکار برانہ است می شناسد و عمل می آرد پس توجہ بوی
 استراال علوم برانہ می نماید و از امان فکر معرفت این معنی حاصل میشود و اناد چون
 اختیار نماید و بر اہمیت باید کاشت و زوری از سنیہ بزر باید آورد کہ وقتی بہت آید
 کہ انجا درک و درک یکی کشتہ زحمت تعابیل توجہ و توجہ الیہ بر خاستہ حیرہ جاہرہ
 دست دہد و اضمحلال کلی روی نماید الفاہ بروق الہیہ بر این مشت غاشک تافن
 کردہ جفت کرک و از انہا شد حاصل و تقان ماء درین حکام قصہ الکر لقصہ
 امیری مجاہدی ماند کہ ہمہ اسباب حرب میا کردہ و احوالش نہرت بر خاستہ
 و تعابیل و تعابیل من الفریقین در میان افتادہ و در این وقت ویرا زوری تازہ از
 سنیہ بدر آوردن باید و بر جان خویش بازیدن و الا این تہیہ قنال و جمع رجال نوا
 معاد الہ من دلک پس جہہ الشت کہ حکام تلامذہ احوال جمعیت دفنا و کذنیجا

عنان توجہ بالکل یہ لہجہ لہجہ اور کلام و ادوات و مددک معروف ساختن و
نیز یک خیال مردانہ و شش بدر آمدن کیفیت لا الہ الا اللہ و ادوات کلامی

فی الوجود المطلق الذی ہو مفهوم انتزاعی و بذاتہ من حیث الہدایات البسی ان

بازار دنیا المفہوم حقیقہ لولہ المصحح الانتزاع البسی ان ملک الحقیقہ فی الوحدۃ القصوی

لا قدر و لا کثر فیہا الا بالمشبہ الوجود والخیال والاعتبار تا کی نسبت و ہم و خیال باشند

و از حقیقہ الخفائی مروج نشینم و از حشرناہ و و اولیاء اگر این جلیاب نادانی را شوق

نکنیم و درین وحدۃ کہ ابی قابل و سامتہ مددک و مددک غوطہ نخریم حتی لایمی

عین و لا اثر چنانکہ لوام جلیتہ انسان و عشرہ روشش و امثال ان نزدیک

مالا شیء محض است ہم چنان لابل اوضح و اوضح من ذلک این دوی و من و توئی کہ

محض از جہالت بر فاسدہ و حسب حقیقہ قصوی و وحدۃ کبری لای شیء محض و بس

صوت و عدم محبت است سبحان اللہ خیالی راہ ما فیرند و سامان ما سبب میکنند

از رجوع حال انکہ دوران ظاہر و شعاع ان یکجا و بدسبب بالابصار و ظلمتہ جہالت

منکوب و مخدول و سفیف و وحدۃ قصوی بران علمہ می کند و سرش می خوابد بر دوا

ان ناپیدوی می کرد و حکم الفوق متعلق لکل حبیبش با عادت نفس مای می آید

باید دید کہ عادت نفس کہ من قوی تر شد چہ مذروقع وارد و چہ مقدار رود

آرد الا قبح اللہ ہذا العبت و ہذا السقیث اگر ازین تا کجا را بنجار کہ بلارہ استحقاق

مجاونت و سروری بر خاستہ تھا عدیکیم احین و اصغف علق اللہ باشیم سبحان

اللہ عادت نفس ہمیشہ کریان کیر ما بودہ است و ما را از وصول بمنیۃ اللہ باز

داشتہ و امروز می خوابد کہ ما را بروی شاہ وحدت چل کند کہ عدد او را مست

کرده

استحقاق

کرده و نمی گذارد که از پس بلا بیب خویش بدر آید تا در فانی شرم بر ستم
 ما را از غم این محالیت مردن خویش اسهل و آهون می نماید جنوی زینم و تخرجه
 خویش بشایم این روشنائی غیر معلوم است قبح الحسب چه بلا باشد که ما را
 باین بلا مبتلا تواند کرد در خانم و همان کنیم که فرما کرد و جنوی در جنوه خویش هم و تخرجه
 در سینه این ملحد و اله کنیم که دیگر نه ما باز محالیت کشیم و ز این مردود کا فر گشت یمانه
 و شاه و حده و هم چنانکه حلال و کمال او را می زید بر تخت نشیند و شاهی
 کند من و تو گرفتار شدیم چه باک به غرض اندر میان سلامت اوست
 کسی که از خود دست ثبوت و معدوم انگاشت و ابرو برد که خدا با او من با او
 بهتر گشت ایچنان کم بودی که نه تیر علم با میر سید و نه تعلق فرما و اصل میشد
 از جوعد مال و وجود و لافله و لاله و ویر این نادیش چه بتواند و چه محبت او
 در دلش جا کند مانعی که در غلبات جمعیت از مضمحل گشتن مسائمه و مقابله
 می کند همین حدیث نفس است چون از خود دست شستیم و معاد است کردیم
 و هیچ چیز نزدیک من انقض و اعدی از نفس خویش نه بر آید که شوق شاه دند
 بر ما غالب گشته و ما را از خود برده و گریان ما گرفته گاهی بر زمین و گاهی بر آسمان
 پرتاب کرده این حدیث نفس چه قدر باشد عقل تصدیق نمی کند که دی نزدیک
 صحت غم مانع تواند کرد و یاد در صدر خواهد در آید همه ترسم که حافظ محو کرد و
 که شوری سخت و سردارم شست نه شاه راه پیجوی را همی در کار نیست
 سه می باید از وجود خود نظر پوشید و رفت به قلم طیبان کرد و بر رطب و
 یالی که بود بگفت به حاصل همه کلام آنکه این سفره چون سفره های دیگر است

بل ہوا عظم شانا و اجمع الی قطع المواد است و نقص الما لوفات و بعدہ اول
 الی الوضوۃ الی لایما ز فہما شای من شوق افادہ کیے را کہ توجیہ منکشف شد
 و در ہا افتادہ چیز واجب است یکی تجربہ نفس از ہر تعلق کہ کمال باشد
 یا بجاہ یا باحد من الناس و حاصل این مینہ بدوامت بر نفسی و اثبات با ملاحظہ
 قطع تعلق است و درین تفحص از مالوفات ضرورت است تا ہر چیزی کہ دل خود را
 متعلق یا بد بقصد اولی ثنی ان نماید و فقہ در این مسئلہ انت حالت فریب کہ حق
 سجاہ کرامت میفرماید بر بی انت تا صلب نفس و اصل قوام ان بوی ^{منکسر}
 میگرد و انکار ان اگر چه مقدور شہرت اما نفس را اعراض اند مشقت
 باز مال وی تبدیل ان باشد لکنش باید کرد تا استعداد صورتہ بقا حاصل آید مثل
 ان مثل شیخ است کہ تحویل ما رہوا ارادہ نماید پس جیلہ اش تبدیل برود
 وی است بجزارتہ پیاسیل التجرد حی یبلغ ذلک انصاب التمام پس ما ہوا
 منقلب میگردیم چہن مرید را جیلہ انت کہ اعراض متشبهہ از مال نفس را کہ
 تعلقات کہ خفیہ اند بالواع حب الہی بتدل سازد و این مینہ اگر چه سیر است
 اما کیے را کہ توجیہ روی بخود و سہول جذب ازین و شمال وی احاطہ کرد سیر است
 غایتہ بسیر دوم محافظت نفس است از غفلت نگذار و تا غافل شود طرہ عین
 عن ذکر المدبل عن ذکرہ لشم الدال زیرا کہ مرد چنانچہ می میرد بعوت میگرد و کما
 تموتون معون و شام موت است و ثبات لبش پس چون با دوام ذکر فانی شود
 با حضور دایم بنا باید دفعہ درین مسئلہ انت کہ مینہ ذکر است کہ بعد نماز تجا
 الہی میگرد و پس اگر ذکر ثباتہ باشد کہ مستوجب نسو و نفس او گردد و تعلق الہی تم

بجوہر

مستوجب و کامل ظهور مبنی بر این است که حقانیت بر نفس در دنیا و قیوم
 ظاهری شوند سیوم محافظت است از انکار از سایر اشیا که منی
 از علم تکثر بعد التوحید است که سر آن هنوز بروی نمکشف ساخته اند و فقه درین
 است که مبارزه عیب اولیاء المد بالکار موجب خذلان است که قلم اصول کامل
 است افاده با اتفاق می افتد که سالک را میل بخرج علوم به توجیه بدقایق شریعه
 یا حکمیه واقع می شود و این از افراسناست اورا و نیز بخرج خدایات توجیه بلطاف
 صوت یا صورت حاصل می آید و بعد از آن اول سبب این همه آنکه میل طبیعی این
 در شر یا دقایق حکمیه با صوت و صورت فانی شده باشد چون انکار بر جوهر نفس
 واقع شود این انکار در صورت این اشیا بر آید و کار صاحب حال فاسد گردد
 فادالبر می برده که واقع لا و صالک بر مانی سماه شیخ الشیخ فاسقا و قال مولانا
 اروی کاشش کروی و کدشتی و کادفع للوفا فی المیزه باللائب الشیخ و الحیاة
 فنت الامر غیر معنون ارتماش می بود عشق بود مرز و سودا می بود و غمک ان
 فنتت فک ایها الک و جدت فیک تردعا و امر عا جالی الدقایق ای
 اول الشیخه الرقیقه و لعلک تجد و اوقع عندک مضمون بریح ابع فیک به و کانت از
 ذات به و الحین فلیک به فهدا الیدی اضدرک عنده و رین ایاه قلت صحبت بانام
 دوست باز داشتن از کثره کلام و اتساع از شوخو اندن و حکمت خواندن مرده
 است و صیابیت باز استغفار ازین معنی باریک که مفر تر از انواعی و عقارب اند
 واجب تدبیر و المد بصحک سلامت و العافیة افاده فمار نفس و صفار نفس باکمدیکر
 متلازم اند زیرا که فمار عبارت است از انقباض جهت مخلوقیت و جنب

فیک

جهت خانیه بدون صفائی که کنایت است از بودن نفس مجرد از علایق حسیه
تا آنکه مراتبی گردد که صور علوم از مبادی عالیه در آن منبسط شود از قبیل محالات و انزاد
و کذا العکس کل ذلك لان کلاما لا محققان الانبساطه شدیده بین نزل العبد
المد و وصل و صفاته لیکن صوفیه علیه بطریق در اینجا باقی است از کدورات مجرد گشته
اتش کنند باره اش و سلم چرأ صورته غریبه در اینجا باقی است از کدورات مجرد گشته
و در هر مرتبه تا پیری لطیف تر پیدا کرده و چون فراموش مزوج سازند اولاً صورت حسیه
لصورة علیه بدل می شود و ان لم تبدل کدورتها بصفا ته عیب هذا القیاس سالک را
اولا اگر تجرید از علایق حسیه حاصل آمد و ان لم تبدل قبح نفس الذی هو فی سنها قوصفا
النفس و از علایقش آنکه حجاب در وی باقی باشد و لطیفه انابر جای خود
زیر که یقین و قهت بنده و و کانی اثبات کرده و باعث ان گشته که دعوی الوهیه
و حجاب جاه نمزه اوست از و سرزند و تمام صفا مستند فاست زیرا که الطباع
موصفت نسبتی که بین العبد و رب واقع است از این مهمات و راس کثوفات
تواند بود و ان مستبح فصار لطیفه انما است و اینها سری است و ان آنکه چون علم
مقدس علم فعلی است نه الفعالی پس بر چیزی که از عالم مقدس بر بنده افاده
می شود از قسم صور علیه مستبح حقیقت ان میگرد و اگر سالک را اولاً شکستی
و رجوع نفس پیدا پدید آید و رنگ آنکه سیرا بفتح صیدر شکسته و قطعات
حسب ان ذواته که شان گشته هم چنان به نیک توجه لطایف سه را شکسته
و لطیف قلب را بوجه افعال چندان نابود کنند که باصل خود که صفته کویین است
راجع گردد و این مزاج مستحذت ابریم شکسته چنانکه صورت مزاجیه سیر بر بعد حرق و ذوق

بصورة

تصویر از صفه عود کند و عیباً نذا القیاس لطیفه روح و غیره که این همه وجود و اعتبار
 نفس ناطقه اندیش کند و یا اصول خود را جمع کند و هم چنان لطیفه انا که گویا عله صوریه
 نفس ناطقه است و شعبه است از پنج حضرت ذات و زرنگ که حیالی از
 دریا بر خیزد و بعد مخلوط گردید و چنانچه جناب پیرا مخلوط گردید و این لطیفه را فی
 نفس مزاجی نیت و زرنگ که زمین را باب مخلوط کنند بی حد و ثمر مزاج پس
 این لطیفه بحضرت حق عاید گردد و فیهما هوا و انهار و آب استبح الصغار زیرا که چون
 ارضی گشت سماوی صفت و میر شد تقدس مکیل لاجرم الطباع صور معلوم
 مقدسه در آن متحقق میگردد پس حاصل آنکه فرق در میان فنار و صغار مائل است
 بفرق در میان مرید و مراد که از هر یک بدیگری وابسته است انا و فنار بر دو نوع
 می باشد یکی شفای دوم جای نوع اول که شفای است عبارة از الصواع نفس
 ناطقه سالک است بحقیقت ذات الصاعاق و با مانه تمی از تجلیات ذات
 نوع فنار مختص بر صی است که صورت مزاجیه وی شدید باشد که منقرض شود والا
 تجلیات مکوره والا یجرب قوی که بر همه قوای و دوائی و بی غالب اید و تا وصول
 بر حد کمال هم چنان غالب و قاهر ماند و نوع ثانی که جای است نیز بر دو وجه می باشد
 که حجاب یا از جانب فانی است باینکه فانی او در موطن علم متحقق گردونه حال
 و باونی حواش منقرض گردد و با جذب او قبل از فنا تمام گردد و قاهر اید یا حجاب
 در معنی فیه است باینکه فانی او در آسمی باشد از آسمان او سمانه نه در ذات
 وی تعالی افاده مائیت مامل گردد موافق فنار شفای چند چیز باقیم می که در آرزو
 از اوقات سفلیه باقی مانده باشد و لاجرم بمقدار آن نفس ناطقه مجرد نبود و جذب

در چنین حال در رسد فاجای بود دیگر آنکه محبت مرد با خلاط مزاج و ماده خون آنقدر
 باشد و بی بر خیزد انعکاس از جمیع موقوفات و زرد بخرید و بی عدد اختلاط مزاج
 بود فاش شفا بی نبودند کلام خود را در بعضی افادیل مشروط نموده ایم نسبت
 مزاج و وفور نشاط و دیگر آنکه باریک طبع مجول شود ملاذ خیالیه و تشبیه و نکته
 فنی و لطیف کوی اظہار و الذی باشد نزدیک وی از سایر لذات و بالحدسک
 روح باشد و دقیقه هم تجلی وی بر حسب و قیہای وی باشد شفا بی بود صفا
 اری محمود است اما باریک طبعی غیر آن است و بجز عادات مردم محمودیت
 دیگر یاد است و ایم حاصلش بود یا یاد است ضعیف داشته باشد و این تحسیا
 همان یاد است در ثانی حال فاذا صفت صفت الی دیگر آنکه قبل از آنکه
 بخورد و فانی شود و این سده سخت باریک است معصود آنکه مرد اولاد و حال
 مستغرق میشود و چشم او محیط بحال تواند تا آنکه در آن مهارت پیدا کند انگاه بخود
 مگرد و حال را در حسب خود ملاحظه یابد و از فوق آن دیگر و انگاه با وی دیگر بوزد
 و او را از جایش بر باید و امر تحسیا تمام آید و معصود از جان این موافق بچکانه آن
 است که منبر از آن محرز باشد بزرگان گفته اند که سالک را کوشش
 و روشش باید تا کلام خود برسد بحد اند این میکن را از علم روشش انقدر آرد
 دانند که معلوم نیست که دیگری را بوقه باشد افاده بپیدا است کی که با وقت
 با حس است معلوم حرف او را بیه جزم نمیکند و فریب است که از علم فیتی است
 پست چون ازین حالت ترقی نماید نوعان بان علوم حاصل آید و مواظبت بر آنها
 محبوب و لذت نماید و در قیاسات و اسرار ظهوری نمایند آنها را بر همه چیز اخصیاف

یکنه و نزدیک است که جازم شود که احساس چیزی نیست آنچه کمال است
 همین تعقل است هم چنین سلاک ظهوری نماید برایشان چیزی در حق پس مثلاً
 ان نمی نمایند محبت ثالث بموجب یا توهم یا تمیل یا دراک وان یاد یی حتی امری
 است که سالک در وی مستغرق می شود من حیث لایدری نه آنکه او را از اطراف
 و جواب بدارک و علوم احاطه می نماید و این یعنی باطل محض هرگز نسبت امری
 یاد یی حتی و علمی که تمیل او را ک از حاصل کرده در اول امر کاپی متشکل میشوند
 پس در بیوقت سالک تمام آمارتی و علامتی بیکرود تا بوی معرفت حق از باطل حاصل
 کند و ان اماره نزدیک ما تجرید نفس است از جمع علوم و در حُب الاله سبحانه و
 بعد از وی و در طول از آنها پس باطل محو میگردد و حتی محکم می شود و به تجرید تمام و غلبه محبت
 از وی یاد یی یا بدو این اماره برای علوم است اما خواص و اهل فطنه را پس همیشه
 اضمحلال در وجود واقع و استراق در وی از غیر احاطه او را که میرتی است ما در
 نزدشان اظہر من الشمس است افاده سالک را کاپی تشویش روی می نماید
 و این یعنی شمر یاس و ضیق قلب و غمی میگردد که انرا موجب نیست پس غروا صل
 می ماند لاچار واجب است تخص از موجب تشویش و انواع وی و معالجات آنها
 پس تحقیق است که ظهور تشویش برود و جوی باشد زیرا که ما قبیل نمائی اله است
 یا بعد فنا و مراد از فنا در اینجا تلون نفس نا طه سالک را بلون اله پس و در اول
 که تشویش قبیل از فنا باشد اکثره است که برین نوع است کاپی از فنا محبت
 و شوق ی خیرد کیفیت است که ملاک امور سلوک تقارن سالک
 و رذات حق سبحانه است و سب عروج همین امری باشد و از انحصار ان فی دا

اندھا حاصل میگرد پس چون بعضی سالکین ریاضات شاقه بر خود میگیرند
 و عطر و منور پیش میارند و نفس از مالومات او یک مرتبه حب میکنند
 این معنی عورت انقباض حاکم نفس می شود و قدری شوقی که پیش ازین میداشتند
 بسبب نور حواس بر توتیس و غم متقلب میگرد و او را شور و یابی انقلب بود
 و سبب ان می باشد و علاقتش از جگر عنان اوست در ششهاست مباد و تر
 حبس و ریاضت زمانی که ان نشاط خود نماید پس تحصیل شوق تکرار نفس و اثبات
 از جهت توفیق محبت از سر کرد و محافظت نشاط و الفان لازم و اند و تریج
 از ادواتی که سبب منجمر گرانند پس فانی کرد و کاتی بسبب است که نفس
 و ظلماتی ان باقی ماند و در جوهر سالک فی الجمله کما باشد ازین جهت نفس خود
 میل مخصوص بشهوه مخصوصه نمی یابد اما او را ظلمتی اجمالی از قبل خود نفس لعالم خود
 ظاهر شود و او را این وقیفه تعطن نباشد پس جبران دسر کروان باقی میماند و بروی
 غم و یاس از جهت ان ظلمت غالب میگرد و او را ازین جزیه و علاقتش که
 نفس است یا تنزیه یا تصفیه پس کسی که در شت مزاج است او با فکر که ایق است
 پنجم اموری که در وی مذکر و فماری جاه و لغاد می باشد حتی که بر نفس شاق ابد و در از
 و انقباضی هم رسد و آنکه ضعیف المزاج است پس حسن در حق وی تصفیه است
 زیرا که ظلمت وی ضعیف است قوی است که بدوام ذکر و خلوت و شراط الطمان
 کرد و کای توتیش بسبب حین است که در طبیعت سالک کاین است چون
 طول مسافت و بعد طریق ملاحظه می نماید ایس میگرد و نفس وی تبرک مالومات
 سامع نمی نماید ازین جهت او را توتیش و غم میگرد و علاقتش ترغیبات بلینه

پیر
ادوات

و مواعید ہارمہ بنیل مقصود و استماع حکایات رجا و امتحان حالات اوست تا بر
 سکو حبانہ نماید و بران جراہ و زرد و کاپی بسبب آنت کہ س الیک ملا بس
 روم و انا و نیت لایق و دیگر اشیا مفردہ باشد و نفوس کو نیہ در روح ذہن او
 ہونا ہونا ممکن میگردند و اوراد و ازین بیخ شوری نہ و چون این مرض بسر حد کمال
 رسد س الیک اجمالاً ساوی می شود و ان نفوس را تفصیلاً اوراک نمی نماید بسبب
 ترکیب شوق و محبت و روی علائقش غلبت و عدم صحبت احدی و جمع ہمت بر
 ذکر دائم و خلوت ہست تا قلیل ان نفوس شود و چون بالکلیہ رفع شوند فنا حاصل شود
 و حق سبحانہ بتی کرد و بعد از ان اورا بیخ خیر ضرر رساند و کاپی بحبت او کار کیا
 کہ شیطان بدش بی کرده مثل افکاری کہ بوی یا پس از وصول طبیعت را بایل
 سازد یا قبح در بعضی امور مینقص آرد مثل ان مثل اندازات شیطان ہست در
 نام علائقش جمع ہمت بوی کمال و رفض این خیالات و جزم بہ شاعت و
 قبح آنت و در ہنای کہ طہور ثوبس بعد فنا باشد پس لایب بسبب قہایای نفس
 ہست کہ اول بالکلیہ زوال نفس تحقق شدہ باشد ہم چنان فنا حاصل شدہ
 بعد فنا اورا یک نوع تربیتی پیدا شد و مستحکم کرد پس غایبہ او بعظیم شد و علاج
 او مشکل کردید و صاحب این مرض دائم شوش الحال بی باشد چون بروی
 نفس غالب آید بحسب دنیا و متی امر بی نماید و چون اورا از طرف فقر و موت
 اولاد و دل بین الاقران مصائب فرود کند حال او صافی میگردد و در حالت
 اولی تکدل می شود بسبب مجتبی و شوقی کہ در ولایت و در حالت ثانیہ کوع لایع
 بی ماند بسبب یعنی نفس کہ در اوست پس اورا در بیخ حال راجعی نیست علاج

است

است که امیر سید کمال قدس سره بان اشعاره فرموده اند و انشاء الله تعالی توبه
 مکرر خواهد شد و حاصل آنست که انتظار انجذاب خاطر و میلان بروج از روی باید
 که چون این نیت یافت شد تجرید از رسوم و اموال و اولاد و غیر ذلک مأمور باید شد
 تا آنکه او را هیچ چیز علاقه نماند پس تحصیل محبت تامه امر باید فرمود پس مرتبه کسی
 که در روی مدینه توبه بخشی که احتمال آن بروی عسبر باشد تکلیف باید کرد و در تحمل آن
 به تقویة محبت و تصویر شاعت مالوت و صفة عن ذکر المدحیله باید جهت افاد
 حضرت امیر سید کمال قدس سره تمثیل می نمودند و میفرمودند که تا کوزه وجود از نم
 تعلقات خشک نشده است قابل آن نیست که او را در حمد آن تصرف نمایند
 از آن کوزه گویا سکنه بر می آید علاج آنها آنست که باز آرد کنند و با کل دیگر بکار کنند
 نشاید این بار خالص و پاکیزه بر آید بالجمله کسی که یکبار توجیه مستوفی شد اگر چه
 ناقص باشد و پیرایک نوع مرتب پیدا شد دیگر و پیرا حمد آن تصرف که عبارت از
 فحاست توان آورد و الا بعد رجوع بطبیعت با تصادم مصایب توبه ظاهره و باطنه
 تا لا و ولدا بالجمله عود کما هی باعث رجوع فی امتداد ساطب بعد الدار عنکم تقریر اواد
 و تکب عنای الدروع تجراء بعد نیست که بعد رجوع تمام باز شوقی از سر بر آید شود
 و این بار بعد اعتراف بجز و حضور حضرت و اب رایی که امت و باید اطبا گویند
 که نزول المار در چشم ما تکامل نشده باشد علاءش عین خطاست و علامت
 تکامل عدم یافت با عدم شوقی یافت و عدم تاسف بر عدم شوقی یافت بعد از آن
 ممکن که باز راه از سر گرفته شود و افلا مدرك حقسی نه با در یکی که اگر اصم حال جمع
 تقریبات در وجود او تعالی بجای شرح وی نهند موافق نشیند و اگر حضور امر بود

بطریق حصول صوره پکای شرح او نهند می نشیند مزرک اینها حس ظاهر است
 و حس باطن و در قلب که منبع اخلاق است و صاحب احوال مثل خوف و با
 محبت و صلابت فی امرالدنیه که امری دیگر است ایضا و اتم از آنها پس
 پس طافه است که عارف باین سرچون حس باطن با قلب او متوشش باشد
 بحیثیت که حق غرض اولی را هم چنین افریده است که قلب او بین اصعبی
 الرحمن باشد گوید که من متوشش شده ام این قدر است که چون قلب مجموع باشد
 بدان مانند شاه کاری می کند و چندوی قناعت وی کنند و کار ملک سرکام
 ببرد و چون قلب متوشش باشد بدان مانند کاری میکنند و امری می نماید که
 سخن او بجمع قبول استماع نمی کند لیکن حال شاه بر حال متوششیت شکایت
 اگر کند از قلب کند از نفس نا طقه بر حال دل را محکم باید داشت تا اناها باید دانست
 که احوال بنی آدم بین اصعبی الرحمن اندکی اصعب جلال و دیگر اصعب جمال لابد مقتضای
 آن هر دو صلوه که باید شد این وحشتها را از موات باید بشمرد و هر وحشتی از این دیگر
 در فعلی دارد باور کنی تجربه کن عینا گویند شک فعل شود در تمام صبره آری شود
 و لیک بخون جگر شود : اگر نامل را کار فرمایند و ریابد که وحشت مطلق طبع دیگر است
 و وحشتی که از انکاس اسما جلالیه است دیگر این وحشت استی است وحشت
 نرگ و وحشت مزاج بکلاف اولی همین که قطع طبع کردند و خود را مرده انگاشتند
 و وحشت اولی روی در عدم خواهد کرد انگاه اگر وحشتی خواهد بود از قبیل ثانی خواهد
 بود سکن و گوگ و حقه شکل فی ادب : سویی او می غیر او را می طلب
 افاده چون بد استی که طلب استی : فارغی که مریدی و کز رستی : چون فعل فی

مشهور گشت که وی بین جمال است و بر فعل وی جان دیگر چه ماند جز آنکه هر جمال
 هدایت گشت کند جمال قبلی دیگر و جمال جمالی دیگر چون بر فعل از و اب حقیقی می آید
 بهیست تانہ بخراص جمال در رویه نم و کم شدن و جبران ماندن در التداد اما کار
 نیست کریتن به دیگر است و ضدیدن به دیگر چون جلوه ای جلایه از بر
 خاطر می دانند و یک سوی آرند اینها را اسباب وصل توان گفت نه و است
 وحشت به اب نیل است و لفظی خون نموده قوم موی را نه خون بود آب بود
 افاده پیام نیل و سبق باطنی خویش مشغول بودن امار الیل و اطراف افکار بنام
 که است اگر وقتی خطرات هجوم کنند این ذکر باید کرد سبحان الله و مجده سبحان الله
 در دل فرزند برومی که شب بر دل گویند و جان الله در دل نهند و مجده را بر لفظ
 حق سبحان که فوق الوشش ساکن است ضرب کنند سبحان الله تکریم است از
 صفات محدث و مجده اثبات نماید که مناسب حضرت و عجب باشند در میان
 باین ذکر فصل ندره توان کرد به یاد آنکه الشرح در خود بیند و اگر بعد این ذکر نور اعلم را
 که فوق الوشش ساکن است تجلی کند بوجهی که در آن تجلی عینیت واقع شود سخت
 مفید است در نفی یاس و رفع اندوه و الشرح خاطر حقیقت این نور سخت عجیب
 است با لفظ حقیقی است الهیه از عالم مثال دور نیست که شیخ ابوریحی المدنی
 از عرش تکوین هائی مراد داشته باشد زیرا که مکنون بدون محال نظر مثال خوانند
 افاده شجاع را در حرب توان دانست و مومن را که مبارز شکار صفت است
 در وقت هجوم مصیبت و الله هر بی سر و پا خیال ایمان و اقیما دور سر خود می برد
 فی الحدیث اما البصر عند الله الصدقة الاولی و مراد از جگره محض ترک جنس

و فرج است بلکه خوش بودن بوجهی که اگر این معیبت را در قوی نمیکردند
 تا این عم را بدش نمی رسانیدند و لابد حراران بوی کی برسید و شش پرورده
 و فرج میکند و اگر رسید که با آب سبزه خشک را رسبد و با زالزال عطشان
 صادی را پرورده و تازه را غنمت دانسته بوی استعانت توان جست و فرج
 بوی از حبت دقیقه الاضافه کشف و کرامات و علوم و مکاشفات همه
 عادی و بیخ اند صبح می آیند و شام می روند آنچه مردان ازین مرزعه سر یابی
 گیرند و در کور و مابعدان با ایشان باشد همین یادداشت است و پس لیکن
 نه ان یادداشت که شعبه است از علم حصولی و استحصار همان ایمان بالغیب است
 که در ابتدا رسالتی کتب کرده باشد بلکه یادداشتی که بعد از جوهر نفس و
 اضمه لال در توجید حاصل آید حضور بی است نه حصولی و نیز می توان گفت
 که هر دو دست در ان یادداشت کم باید کرد سه بهر صفت که بیشتر شود لیکن جدیدی
 که خوش را بر کوی ان نگار کشید ^{افاده} از علم ان اصل الشیاد الاخریه طینة اشیا
 احد ان یکون العقل تمیلا بالتصدیق بان السعادة تحصر فی المعبودة الناقصة ^{المستوعبة}
 بطایر الان باطنه و بموقته اسباب حصول هذا المعبودة و مقدماتها و ماینها ان
 یکون القلب و امه نافذة و غم قوی اذا قصد شیء لم یضعف عنه ولم یتلک دونه
 تجی بر نفی ذروه سنامه و ماینها ان یکون النفس متفاده القلب فی جلیتها فاذا
 وجدت نده الاشیاء ترزل من العقل خاطرق و استعفر فی القلب و تلفاهة القلب
 با اذوع السد تعالی فیمن الهمة و الخیریه فتولد نبالک را بر قوی توجیه الی نفس
 فباخذ تلبا بهما و لجرعها و لجلها فعد ذلك محصل مقام النویة و مقام الارادة

وهما بمنزلة النواة اللقاة في الارض الطبيعية فاذا اشتعل السبد بدوام العبودية طابا وبالطبع
 خلص منها فز يكون بمنزلة المار في اصل الشجرة ثورق بسبب النواة وتكون هذا الذي قلنا
 حقيقة السلوك وارض السالك وان كانت كثيرة جدا تنحصر في اربعة انواع ان لا يكون
 العقل مملئا بالايان والمعرفة وان لا يكون القلب ذا غرمنية في اصل حيله وان لا يكون
 النفس مقبرة تحت حكم القلب وان يكون اشتغاله بالعبودية قليلا لا يسمي ولا يفي من
 جوع فالسعيد من تفحص عن مرضه وعرف سببه وعالج نفسه فالكاف تصور في الايام والمعرفة
 عاجل بنذكر مقدمات تصح عنده الايام والمعرفة وان كان نصح في قلبه عالج بمقدمات
 شرح غرمنية وان كانت صفوته في نفسه عالج برضايات قوية وان كان قلبه الاشتغال
 بالعبودية اكثر من الطاعات ومن الامراض التي يكثر وقوعها وتعلم بالاراء ان يقبل ان
 ابي طريقه القوم اعيى الدتالي ورجهم ثم بدفهم الهوا حس الطبيعة عنها فيعوض في بحر نقلها
 وتبعد غارب الهوي وبصر كان لم يكن فط عرفت طريقته ثم بعد بره من الزمان بزجره
 زاجر الي فيقوده الي التي ويرجوه حيث كان وكذا يعني حمارا تردوا الي بداتارة والي ذلك
 افرى وحسن ما بعالج به هذا المرض ان يلزم الحاسبة كل يوم مرة او مرتين فينفرو منسبه
 وتوفارو ليصل ما قدر له ثم تذكر الموت وكبيرة بين عينه وربما ينفعه ان يستلقي كية الموت
 وتصور العكاك الابل واللال منه وتقول اما قلبه سر او اما لبانه جبالا اله الا الله يوي
 بذلك ان لا نافع له في معادله اشتغاله بره طابا وباطنا حتى يجر في قلبه الشرا ما ذني انفسه
 ارجارا وكذا يفعل كل يوم مرة او مرتين وبنفذه ايضا ان يوفارو ليصل ما قدر له ثم توجه
 الي بعض الصوفية الستيلين برهم طابا وباطنا وليستشرف في قلبه اوباد خضوعا ويوي
 بمشاة ذلك معالج مرضه الذي اعراه فلا بد ان يفتح الله عياله ان اوفي صحة ما به

فاذا اني

فاذا احسن ذلك رجع من ساعة الى الخلة وقبل عيب الذكر ونيفه الضمان
 يستعمل كل يوم بمطالعة كتاب من كتب القوم مثل العوارف والاصيار وتصحيح ثبته
 في اول مطافه ويرجع الى الله تعالى بحمله فاذا وجد كلمة مشوقته راجعة اعادها مرات
 وتكرار المطالعة فبذه هي الاسباب الهیمة التوجه بها والحمد لله تعالى اولها و اجرا
 ولما هو باطنها انما حضرت ايشان فرمودند که سالک سبیل حقیقت را چیزی را
 پیش می آید یعنی از آنها مقامات اند که گذر بران از ضروریات سلوک است
 و یعنی احوال اند که صور و اشباه مقامات اند که حصول آنها شرط سلوک نیست که
 عبره عبور مقامات است نه ظهور احوال مثلا در الطوارف ان طهویت و شباب
 و کبوده و شیخوخته و کبریک از مقامات است اما قوه غصب و شوق در شباب از احوال
 است که در بعضی این امور ظهور میکنند و در بعضی نه پس اول این این راه استعمال است
 با ذکر ساینه و قلبیه و این بمنزله الف با تا است در حق خوانندگان نه محسوب در مقامات
 پس از ان دوام خلق قلب بقی سجان است بوصف محبت و عایشش توجیه محبت
 است که عبارت از قطع الفت است از ما هوای قی سجان و این تقایی است که
 بدون حصول آن هیچ کار نمی کشاید و در این محل احوال شکر و واقعات صالحه
 و غلبه خوف و جادانس و هیبت و تحب و استیبار یعنی را پیش می آید و بعضی را
 و تمام ثانی توجیه احوالی است و ان عبارة از انکشاف تدبیر غیبی و مدانی است
 که هم حوادث یومیه از اجاد امانه و غیر تفصیل است اما روتیه صدور احوال از انعام
 و ایلام و نفع و عطا و هر تاثیر و تجریدی که در خود یا غیر خود بیندازد قی سجان دانند ^{صفحه} بو
 شهود و غلبه از احوال است و از آثار این مقام تنویض و توکل است بعد حصول

ظهور

این مقام عدم رویه صدور این افعال از مدار حقیقی صورت نقصان سکونت
 تشکیک را تدبیر نسبت باز در اصدار حرکات و سکونات صور و اشباع واضح
 اکنون اگر وقت تمام شود و تفصیل حرکات از اشکال بنید چه زبان دارد و تمام
 ثالث توجیه صفاتی است و ان عبارت از انکشاف اضمحلال جمع موجودات است
 در وجود واحد و ظهور این مینی بر دو وضع است با هم را در ضابطه یا فدا را در هم و این
 مقام اضمحلال از اینست سالک است درستی قی سبانه و نفوذ نظر او از انما لوی است
 او تعالی و صفات عالی او همین است فنا و انکه سالک را شور بخود نماند یا شور این
 بی شوری نماند در حقیقت نیست است نه فنا انیکه هر صفتی از حسن و کمال و اضداد
 انها صفات حق بنید ظاهر شده در مجلا و مرات النفس از احوال است و صور در بعضی
 تفصیل ان ظاهر شود و در بعضی نه و مقام رابع توجیه داتی است و ان عبارت از وجدان
 هستی صرف است بی ملاحظه اضمحلال بشی از انشیا درو بعلم حضور بی لبط که در
 بالکسر و درک با فتح و ادراک هم انجا یکی باشند بی تمام و تمام جزئی است و در
 با تبه و شور بحقیقه الحقایق و در اینجا است که فدا را در ضابطه و مقام خامس باشد
 است که صوفیه از اینم داشته اند و ان عبارت از وجدان همان هستی صرف شهودی
 است که علم حصولی و حضوری هر دو تفسیر ان تواند شد با نغین که امری واحد لبط است
 که اگر احصوی کو بنید رو با باشد و اگر حضور بی نامند نیز یک است و این یاد است
 فی الحقیقت تعلق قطعی از حضرت وجود است که در کمال این ذره بحسب انقضاء
 است و او شش متجلی شده و چون با او شش دایره شش وسیع پیدا کرد و روشن
 تر شد و نفس ناطقه در ان مضمحل گشته عین شعشان وی کردید همان بقا است ترا

این یاد است

و

قوم فانیک پر فائز الکبریت الامر پس این ہیئت سیرایت می کند در محبت
 سالک و علوم و یک جمع نسبت است او و این سیرایت مبداء حواری عادت
 می شود و مقام سادش آنت که نطق و وجودی که در حقیقت انسانی نمودار
 محبت است و نیز اجماع است که کشف ذات حق مع جمیع کمالات الهی
 کرد و تفصیلش آنت که انسان مرکب از اجزای کثیره است چون صوته حسیه
 و نسیمه و نفسیه و روحیه و عینه و نقطه وجودیه و هر یک را ازین صور احکام و خواص
 مبداء کانه است که ان صوره مینه منشا ظهور ان همان خواص و احکام کشته پس
 صرف حقیقت وجود را احکام فاصه اند که منشا ظهور ان همان صرف وجود کشته
 بی امیرش جزو دیگر لیکن بسبب غلبه احکام و خواص طبقات اخیری احکام وی متکلم
 و محقق گردیده پس بعد فائز نام جمیع طبقات مضمحل شده همان نطق و وجودیه با حکام
 خود مستقل کشته بمنزله دولت آمده دولت الهی را بطریق انوکاس کشف
 همه اسماء و صفات و تدلیات میگرد و در رنگ حوضه تمثیلی از او را که از سما
 مع باقیها من نجوم و الکواکب عکس پذیرفته تا کی جمیع نجوم و کواکب ان کشته
 مقام سابع تدلی الهی است جمیع کمالات خود بصورت نفس ناطقه سالک
 و تجلیاتی سبحانه کاهی بصورتی می شود که پیش ازین تجلی مستحق نبود بلکه حقیقتی که
 در همان وقت ظهور تجلی گردیده چنانچه صوره ناریه در وادی مقدس برای حضرت
 موسی علی نبیا و علیه الصلوٰة والسلام و وقتی تجلی بصورتی بروز میفرماید که
 از ان هم موجود بود اما اکنون بعد تجلی الهی او را حقیقی دیگر پیدا شده مقدس
 و تدلی کشته از جمله تدلیات الهی منسوب بر حقیقت انانیه کاستوار ازین علی

عزیز و در این مقام تصرف فی الخلق بالحق متحقق میگردد و همین میراست در
 تبریج کف انحضرت صلی الله علیه وسلم در وزن بركف الوفی از لغت و الفبا سررنگان
 لطافت صغیره که در آن تبلیل مثبت باشد بر جملات و ذب همین است زیرا که
 اسم الله تعالی است از تزییات الهیه در عالم الفاظ پس رحمان در حقیقت
 مرتدلی الهی ریست نه صورتی بشریه یا فطریه یا من بعد ما تدق صفاته
 و ما کتمه اخفی لری و اجله این است بیان مقامات هفت گانه که راه سلوک
 اکابر اولیا الله است بر کرا و فنی و سیکری کند باین راه رود و با انجام رساند و
 در یکی ماند با دو طول العز و جذب او منبسطی شود و بخلق افتد بر صغ قهوی الود و المند
 من الجور بعد الکوروب باشد که اینها همه ظاهر شوند لیکن بوصف صفت و احاطه
 و این سبب اراده از به است محسوس را در آن و خیانت با لجه شاعر
 گویا باین مقامات سبب اشاره کرده اینجا که گفته سه هفت شهر عشق را عطار
 تا هنوز اندم خم یک کوچم را هم دیگر آنکه اینجا گفته است و ان البنت که بر کرد
 از بد اعمال چون شروع در سلوک نکرده بود قوی الهیه باشد در جاری عبادت
 و عظیم الشهاقر و مسلط التراج بود آثار و احوال او جمله در رنگ شهادت و برزنی
 و تسلط خواهد بود و اگر در بدافرة اینها نداشت اشغال این آثار را بجا خواهد آورد
 و بعد الوفی ثم الهوی و ثم البصر افاده کجود حصول بذات در ضمن انا و حصول یادداشت
 بی کیفیت و اکای می بود یعنی مردم را طاعت اقامت در این مرتبه و اطاعت
 قوه بدین وضع نمی باشد سلوک این فریق تمام نمی شود مگر آنکه ملصق شود
 ایشان تبدلی عظیم و تحریفی نماید در آن تبدلی عظیم عبارت از حقیقتی است

رحمان
 این است بیان
 نفاذ

و جوا

الهی

ای که صورت علی عظیم است که بعد توبه وی نبوی ذات قوی بحسب جمع
 استعدادات عالم ازان ذات حاصل شده و در عالم مثال نبوی ظهور فرموده
 و همان تبدیلی است اصل جمع تبدیلات که در حقیقه اقدس و دیگر موان
 عالیه ظاهر شدند و انانکه طاقت ان مفعی میدارند نیز محتاج توبه باین تبدیلی اند تا
 ربط میان ایشان و مستمیدین ایشان باشد و تحصیل این مفعی را بیحسبی
 رقیب از تحدیق قلب کی که ایشان این تبدیلی شده باشد همان مفعی که در افاد
 سابقه مذکور گشت و خود ادران دادن و تکلیف است در وی گاشتن و یکسبت
 افاده سالک را از وظایف ظاهره با وجود خلق قلب بجلال و کبریا حضرت حق سبحانه
 نیز صحتی لازم گرفتن از ضروریات است زیرا که مرد کامل است که طبقه
 و نسیم هر یکی را حقیقی رساند چشم و جان احساس کرده آید که مجذوب خاص
 و در ارجاز حیدان وقتی و عطیته نسبت سالک خاصیت آری کمالی
 که دیرانی نه هست ان چیزی دیگر است و در الکب و در ارجاز هر دو حسب
 این کمال منوی اند اول الکب بقوی النسمة و لایجازی علیه جن ثبات علی
 افاعیل النسمة چنانکه عارفی در مصاف غزاة با ااداناس هر یک است
 و نیز در وقت قسمت غنایم عرفان او چیزی هست که برای جزا را در خواسته
 بلکه مطلوب لذت است و حکمی لطافت که ممتاز است و وظیفه است
 که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استعینوا با نفوذة و الروقة و شتی من اللذیة
 چون تجد بر خرد سفت رکت خواندیان یا یازده سوره یس یا واقعه یا یوسف
 بخوانند بعد از ان دعا کند از دعوات ماثوره بانه مناسب وقت او باشد

و باید که امتداد وقت و عامل قرآنی سوره ملک یا قرین این باشد و حضرت
 از فضل دعا غیر موقت مطالعه باید کرد بعد از آن بتفکر و تعلق قلب مشغول گردد
 تا وقتی که تواند تا بی بجز است و بعد از آن صد بار تملیل و صد بار سبحان الله و کبره
 بعد از آن تعلق قلب بقی سوره مشغول گردد تا بلند شدن افتاب پس نگاه
 و در وقت خواندن نزدیک گرم شدن افتاب چهار رکعت ثالث بود است
 صد بار تملیل فوق النبی و دون البدر پس نگاه سوره ملک تا اهدی از سجده است
 بعد از آن بر سر فراش رود و دعوات خوانده و در دست دم کرده تمام وجود را
 مسح کند افاده در همه حال در توجیه حضرت حق تبار تجویز نباید کرد و وسیع حال خود را
 از شکر الهی و از علم بالهدی باشد که این علامت حرمان است و همیشه در
 تفسیر لازم باید گرفت اگر در رس و بکرم باشد و در رعیت لطافات پدید
 و مایه خود را معاف نباید داشت اگر چه بسجود قلب کنج عبادات است
 بوده باشد زیرا که عاشق هر حال مشتاق است افاده بیع بر چند رخ از وصال منکم
 تا بی شک بود از شوق لبست غیابی به مستقی را میان بحر ابایی به شک نیست
 که شایکی بود از پی آبی به صفت سعادت مند ان است مردم را شغل باطن
 نیز فایده باید داد و اگر وقتی عدم که عبارت از غیبت است میسر آید این ما از اعظم
 اسباب توجه باید دانست افاده کیهنی که حاصل می شود سالک را از توجه بخواه
 جناب الهی و دوام در زرش ان و نفس وی بدان متلون میکند و انرا نسبت
 و سینه نامند و نسبت اقام و انواع است اما جمهور اهل الله خالی نبودند یکی از
 اقسام بچکانه و بر قسم را اثری است خاص و منبی علیی که عبارت از حضرتی است

بیان نسبت بچکانه

افراز

از حضرت البیہ کہ نفس ناطقہ سالک بحسب حیثہ متوہ بدان کشتہ علس
 پذیر احکام و کمالات ان میگردد و در رنگ آنہ کہ چون مقابل کتی اور لبوی شمال
 پس کو اکب شمالیہ در وی منقطع می شوند باز چون گردانیدہ شود جانب جنوب
 پس منعکس میگردند و در ان کو اکب جنوبیہ یکی از نسب پیکانہ نسبت انعمال
 بوجودات است در وجود واحد و اندراج جمع در وی و تقویم همه بوی و اثر ان
 نسبت که انفاقی است قلت تعرض لبوی فرق میان خورشید و اثر انفس ان استعدا
 انکشاف مرتبہ اطلاق و ضلع حلیاب خصوصیت است و منبع ان کمال ابعاع
 و خلق است از کمالات البیہ کہ عبارت است از ایجا و اشیا بر جودہ کہ اول ان
 قلم اعیا است پستروج بعدہ عرش بعد از ان مال پس از ان مرتبہ خلق است دیگر
 نسبت احسان و ان حالتی است مرکب از دوستی یکی مطالعه الواری کہ ناشی از
 طہارت و اذکار میگردند و دوم تطلع بوصف خضوع و تقییم لبوی حقیقت البیہ کہ
 در عالم مثال منعقد شدہ و ان عبارتہ از تدلی الہی است کہ بحسب استعدا و توجه
 عرش عظیم بصورت علیہ وی تبدیلی کشتہ و منبع ان همان تدلی الہی است و اثر ان
 بحسب جزا اول فونشتن خطرات است و یافتن جمعیت و ارام دل و دیدن
 اوار حالہ و رسیدن و نفس این شخص چنانکہ حدیث اللہم اجعل فی بصری یوراوی
 سمعی یورا بران دلالت دارد و حدیث واعسل خطابا یی بالار و البیع و البر
 بدان اشارہ می کند و اثر ان بحسب جزئیاتی استعدا و رویت حضرت حق است در
 ملا و چنانکہ حدیث انکم مسترون ربکم کما ترون القمر بید البدر فان اسطعمتم ان لا
 اعیا صلوة قبل طلوع شمس و قبل غروبها بران دلالت دارد و بحقیقت انجا

حق سبحانه که امروز بروی مصیبتی میشود کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 اذ اصیبا احدکم فان انا بینه وبين القبلة همان است که روز قیامت از آن است
 خواهد کرد و دیگر اثر آن استعدا و فساد است سیوم نسبت از خلط و رسک از روح است
 وان عبارت از طهرانس و الشراج و تجرد از هیات و تشبیه و اختیار هیات بلکه
 است و اثر وی رویه و اوقات کثیره و مبشرات صادق و ظهور برکات عظیمه و اوقات
 دعوات است و رویه ناس و در مقامات خود شباهی را که ولایت می کنند
 بر مقامت امرویی و منع ان حیطه القدس است چهارم نسبت عشق است
 اعنی توفیق و فلق و این را فوژند و داخل ان لب است و ان لب عباده از اهل
 اصله لطیفه وجود است بوی منع خود که ذات محبت است و فوژ یعنی از آنها
 و هم هستند و برنی طبعیه و پاره عادی و چون مرکب می شود از اوام و غیره عالی
 رسالک را و غالب میگردد بروی امر عشق می گویند و انکه لب است همان است
 محبت و اینه و اهل ان اقل قلیل اند و مع این نسبت همان مرتبه و اینه است چنان
 که بسبب توجه بوی صورت علمیه مثالی که بالاند کورش شد شیخ و شمال و یک نفس
 ناطقه سالک نزول می کند بنزد بر که در وی ایی است صافی و در ان صورتش
 منقطع گشته هم چنان در نفس ناطقه سالک شمال تدلی ایی که در حقیقت شخص
 اکبر عباده از عرش عظیم مع باقیهاست بحیطه القدس ظهور فرموده است منقطع
 شده کشف جمیع کمالات الهیه آمده و اثر ان معرفت نامه و انگاه حقانی است
 و منع ان همان ذات الهی است بحسب استیجاب جمیع کمالات و بعضی
 مردمان که در اصل فطره بستی النفس می باشند پس در ایشان این معنی متحقق

و انگاه

بمی شود

نمی شود که در ضمن بیعت و عیال حضرت شیخی برائی چند در میان بیعتی قوام
 سلوک نظم فرموده بحسب آنها سزاوار بود و بی بی همی نیز بر برائی در شریعتی
 بان تا حدی موجود نمودند علی که نه با فو از مشکوٰۃ بنی است: و هر که سیرا-
 در این نشانی است: د بای که بود بوی ملک وقت: بیخ شدن نم خورد بوی
 درین برائی پشاره کرده شد با که علوی که مانده این شریعت محرمی نیست عیال
 اصله و این هم نام فری است و اشغال با این منافی سلوک است بیست
 وانی چه بود بیخ قوامی و در ارد شتاد ل و ظاهر و باطن بلایه این را شوی از درس
 عارف عارف: و این فن در یاد بگیر از خوار: درین برائی است در کرد
 با که اصل کار درین راه ظاهر و باطن است ظاهر بویخ اوقات بر طاعت
 و باطن دوام فلقی قلب بی و اگر که اول رای و اید از کتاب عارف بنرسیت
 خصوصاً بیخ شریعتی که درین مسد واقع است و اگر که بی بی رای و اید بهتر از
 محبت از ارمان یافته می شود بر با درند سب ما است از اسباب غرور: ذکر
 که بود عاطل از احوال حضور: در حاشیه بی تو از حلقی غرور: در جانب اثبات
 بر روی غرور: شرط با شریک حضور و تعظیم است و نور شدن از خلق و اثبات
 محبت حضرت قی بیلی مستی و در شرط طریقی انشاء است: بی مست شدن
 کار که نکشاد است: و ذکر خفی چه قضا کردن: شرط است در استاد علم
 یاد است: حضرت و تقدس سره تمیل چه موقوف شرط میگردند که جمع است
 ظهور و له بدون ان نمی شود بر ما و ای که بی حرف محبت نوشته: باید که تنبیل
 علانی کوشی: دل راز خیالات جهان صرف کنی، چشم از صور جمله عالم پوشی

برائیست خواج
 محمد بن صاحب

اشاره است بکاهدشت و نظیر قدم و زهد و تبتل بیجا و غنی تو از جمله همان
 بگذشتیم: و زهره چرخ زیاد تو را آن بگذشتیم: مقصود من بنده بخیر و صل تو نیست: از در غایت
 از دل و جان بگذشتیم: اشارت است بهار کشت در اثنای ذکر و فقه بود فقه
 با بیخ و ایم دل من پیش تو حاضر باشد چشم مرغ خوب تو ناظر باشد: در زهد با
 شرک جلی است و صریح: کروی در خطره کار باشد: اشاره است به دوام
 یادداشت ربانی چه بود سهل کثیر البرکات: در شرب اهل دل و وجود عباد
 تحصیل علوم هست بسی مانع: در نفی خواطر و در شد چاهات: عدم غیبت را گویند
 فیض لسیان ما کوی و وجود عدم بلکه غیبت را گویند و تحصیل آن در غم قوی و محبت
 فشاندن همه چیز از دل است بیخ گوش آنکه با او روضه زین است: زیرا که طهارت
 را اصول دینی است: تمویر دل و نفی خواطر و آبی: اقوای در پیو حصولش این است
 در جمع و تمویر دل و از راه خطرات تجدید طهارت فایده دارد و بیخ تحصیل عدم اگر بنا
 کردن: باید نظر اهل نهایت حبتن: این و اعضا را در آبی به این: در حکمت
 اهل دل خواهی دیدن: یعنی نظر قبول این طایفه کیمای عجیب است در تحصیل عدم و از
 خطرات پریشان بیخ آنکه زادنا س بیسی رستند: بالجه الوار قدم پیوستند
 فیض قدس از همت ایشان میجو: در و از فیض قدس ایشان هستند: یعنی توبه
 با روح طیب مشایخ در تهذیب روح و سرفه بلوغ دارد و بیخ اندات که از قید
 جهت بیرون است: هر چه در آن دانستگانی دارد: از حیطه آسمان و صفت
 بیرون است: هر چند ز قبح سمت بیرون است ایضا هر چه در آن شد مظهر آن
 یا عجیب: ظاهر شده از صورتش اما عجیب: در روح دل از مشیت کبی صورت

پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب ایضا قوی بکلیت احرف موصوف : یعنی بنام
 اسما موصوف بشیخه که ازین قوم قدم پیش نهاد : گشته است باین صورت
 ذہنی مشنوف : در این سر رباعی اشاره شد بمحقق تو بود وجه خاص که حضرت
 خواجہ نقشبند قدس سرہ بان ارشاد کردند و ان پرورشش کردن صورت
 ذہنی حضرت حق است کہ در بدر کہ او تمثیل می شود مانند تمثیل تجلی صوری در تجلی
 در صبری را چهار وجود است مکتوبی و ملفوظی و صورت ذہنی و وجود فارسی خاک
 تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اہل دعوت ثابت است ہم چنین تاثیر محکم
 این وجود ذہنی نزدیک نقشبندیہ ثابت شدہ رباعی ای دوست لوی دیدہ و
 بنیاتی من بشوایی و دانای تو گویای من : عشق تو دم تو دل غمخیز من : و اندر
 دل غمخیز شکیمی من : اشارت است بتوجید حق تعالی ^{افادہ} اگر خواہم کہ لطیف
 قلب کسی را بکنایم و انرا بیدار سازیم چاہہ جنبانیدن و بیدار ساختن او عشق
 صیف است کہ در انجا و اقبال سروری و در او بار و شستی پیدای شود و بعضی
 ادائیگی عشق و بیات او متعلق قلب کردہ مشہودہ جماع و تقبل و سماع اعجابی
 و در گرفتن و بد سماع قول و اعط و مانند ان و ہر بندہ اگر خواہم کہ از لطیف قلبش
 نقل کنیم چاہہ نقل او بر کما شتن نسبت طہارتہ و مناجات است بروی بانستہ
 اولیہ اول با کنار و موضوع و استعمال اچہ در معات نوشتہ شدہ و ثانی
 سجدات طویلہ بحضور دل و اطراح بر باب المد و لغو و بران و ثالث با کنار
 در و خواندن و در گرفتن و لابل الخیرات و قضایہ بد جسم با وجود طہارتہ و تعظیم
 و خلوت و غیظ دل بجناب انحضرت صیبا علیہ وسلم و اگر خواہم لطیف عقل با

کرده

تغیر بعد

بکنایم و انرا بیدار سائیم چاره او بر کاشتن مراقبات و افکار است و بهمت
 قویه مابین توبه شدن شیخ نجی الدین بن غزنی فرموده که شیخ من درین عمل گرفتار
 چون بپورایخ مویش توبه شد از آنجا این سبق گرفتم و اگر خواهم از لطیفه عقل بسر نقل
 کنم چاره ان انکار مراقبه است با وجود لطیف سر با اعراض از جمع مالوی قولا و عملا
 و این عملی است بجا است محب و اگر میسر شود نشستن و خاستن با عنبری که توبه
 سرنگه داشته باشد تا وقتی از اوقات این شعله در وی درگیرد مانند در گرفتن شعله
 چراغی در فیه چراغ دیگر و چاره بیدار ساختن لطیفه خفیه ملاحظه لاموجود الا الله باها
 اعراض از مالوی و جمع بهمت باین معنی و اگر میسر بیدار کردن ان محصور است در صحبت
 داشتن با عنبری که این نوع ملکه داشته باشد تا در رنگ در گرفتن شعله چراغی بپورایخ
 دیگر در نفس طالب خوض کند و اشغال سایر لطائف باز بیه باک است
 و توجهات نیست بلکه ظهور امری است که در اصل همین او نبوده بودند این مسائل
 بر چند تعلیمات چند ادا کرده شد بجزی است عظیم الفوائد جلیل العواید و شانه
 ملهم الصلوات جل مجد و دیگر بارتو فی شرح ان ویدانه علیا کل شیء قدیر افاده
 حضرت ایشان ارشاد فرمودند که بعد تکمیل حرمت چون کیس خواهد که دوران بر
 قابیه ریزد و جوارح و اعضا برنگ ان رنگین شوند چاره ان انکار صلوات و ذکر
 سبانی است بشرطی که در ان وقت از توبه بجز بهمت غافل نباشد تا ان سرور
 انبیا سرایت نماید افاده حضرت ایشان فرمودند که نقطه لاهوت را خاصیتی است
 که وی بدان متفرد است و ان است که بوجود استوار در مقهور است خود کای
 حرکت میفراید و متحرک منہ و متحرک و متحرک ایبه انبیا کی است مع بد حرکت

در نفس الامر واقع است و در موطن حکمی جدا دارد و این معنی در غیر این نقطه
یافته نمی شود و بالجملة رقیقه ازین نقطه متحرک میشود و در نشأت طبقه بعد از این نقطه
می نماید و در سبیل فوری از او استوار می نماید بعد از آن عروج می کند طبقه بعد
طبقه تا آنکه بمقنعت خود میرسد درین مستور احکام عجب پیدا میشوند از آن جمله است
که طبقات دیگر ساعت ساعت عبودیت آن نقطه می آرند و بنا بر این وستی
لبان حال اظهار می کنند و باین اعتبار این نقطه بر خود جوش و فروش میزند
و همین است تو حید او را از آن جمله است که در عالم هیچ کس فرونده و حکایت
کننده از نقطه لا موت نیست که یک کس دلان فرد است و وحدت و یگانگی
نوعی است و نه صفتی است و در ششجمله بلکه بوضعی دیگر است از قبیل اشک بوی
است که ماه در غدیری منعکس شود بعد از آن ان آب معدوم گردد و غدیر آب
دیگر نمایی شود و همان صوره در وی منعکس گردد و این سیاکل را نیز احکام خاصه است
که از آنجست یعنی او را از بعضی اعتبار دارند و آن نقطه را در همه یک حکم است و از آن
جمله است که این فرقی محبت ذاتیه دارند و حقیقت محبت ذاتیه میان این نقطه
است بوی مقنعت خود اناه حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اگر وجود کامل
که وسایل خود الهی اند نمی بود هیچ کس الله نمیگفت و از آن کس مبارک است
مفهوم نیست و تحقیق این کلام است که نفس خریه همان نفس قلبیه است که
با وجود کلمه خود عین نفس خریه گردد و در یک حالت هم بر کلمه باشد و هم بر جریه
پس بر چه در نفس کلمه مندرج است که تفصیل آن تمام موجودات است در نفس
خبریه هم موجود است اما باین تفاوت درجات ظهور او ظاهر که نسبت لغایبای

شکل عالم که در وقت نزول نفس کلیه بصورت نفس جزیه می باشد اتفاق می افتد
 و تجلی اعظم نوعی از سلطت و قدرت نفس کلیه ظهور فرموده که در تمام ان ساری است
 و نفس کلیه بان مثلی گردیده پس در بعضی نفس جزیه ظهور ان تجلی همان طراوت
 و بر وسطه است انانی الجمله بلون احکام این نفس جزیه متلون شد لیکن مکانه انانی
 بان تجلی اعظم که در مرتبه کلیه است میدارد پس این الوان قدری قدری روی روی
 می آرنند و دامن وی ازین الوان پاک میگردد تا که تطابق تمام بان تجلی اعظم که در
 نفس کلیه است حاصل میشود یعنی که انادی انانی میشود حتی که تمام انادی تجلی اعظم
 باشد پس بعد از ظهور ان در این نفس جزیه علم و ادراک ان تجلی بوجه من الوجوه
 در جمیع نفس ساری میگردد پس همین سبب همگس نیست که لفظ الله که نام ذات
 نفس همیشه همان تجلی است بزبان آرد و ذهن او بمسای ان نکرواید چیزی انانی
 فهمد افاضت ایشان فرمودند که ارواح مردمان از زبان ادم علیه السلام تا این زمان
 همه در حیطه القدس مجتمع اند و خاصیت اجتماع ایشان این است که علوم غماضه
 سهل شدند و آنکه الحال همگی منطبقی آید که اخذ علم باشد از مبدأ اجل بلکه جللی باشد
 ایشان است که از حیطه القدس گیرند مثل این چون مثل اینها متعده است یعنی
 تمام و کامل که روی در روی بوجه نیک منقطع گردد و بعضی ناقص که بجز روشنی و برقی چیزی
 در وی ظاهر نشود پس چون ان آینه بارها مقابل آفتاب که آرنند شعشعانی در برقی در
 ارض مفاض می شود بواسطه این مرایا اما آنکه این مرایا فی الجمله درین روشنی داخل
 می شود و تا بشری میکنند و سبب کثرت مواضع بر ذلک هم اجتماع ایشان است
 و سبب شیوع علم تواریخ نیز این اجتماع است و سبب اختلاف طریق و مذاهب هم ان

یعنی است اناده تمام محمد امین بقیه کاتب الحروف ارقام نمودند که عزیز بی حساب
حضرت ایشان سوال نمود که وجه یقین و قاطع بر عقلی معارف و صدایه از روی عقل متکشف
نمی شود که بصیرت جناب وی نعمت و امت بر کاتیم ارشاد فرمودند که در اصطلاح
و در یقین ظاهر است که در حقیقت انسان نقطه ولایت است که ما ان را حجت است
می گویم که حکایت از ذات دارد و از همان نقطه امری مجرد مثل برق بر می آید و در تحلیلی
عارف حکمت صورتی می نماید و صورت شرح خیال منشع و منفسر میگردد و عارف
در این صبح شبی نماید جزیره گوید که این علم و معرفت من از خدا گرفته ام انعامه نیز حوام موصوف
لکارش نمودند که عزیز سوال کرد منی بیت مولوی روم که ان یکی ماوراء استثنای
جان او با جان استثنای جفت : مشکل می شود زیرا که بعضی انبیا بر عدم استثنای ما خود
شده فکیر اولیا پس حضرت ایشان و الشس بدین وجه ارشاد فرمودند که کاتب
و قسم اندکی اولیا و عامه که چون بعد سلوک بر تبه فائزند و بعد فنا صورت بقای ایشان
واقع شود در حالت ابتدایی که مبتدی سلوک شده بودند پس ایشان درین حال بر
صورت عوام خواهند بود و عامه لا محاله از ترک ان باب و سنن زاید ما خود نیستند و همین است
یعنی سبب ان استثنای جفت بیغیب استتراق و روضه و دید کثرت
در وحدت و انکشاف این بقای وقت بقای ماسکونی دهند بر طور سکون
عوام که بالطبع طالب فوق نبود زیرا که تعبیر اراده بوحی تقوی حاصل نموده بود در حالت
بقای همان ملکات نفسانیه ان رنگ دیگر گرفته عود خواهند نمود بر خلاف استعدا انبیا
و در تبه ایشان که مانند شعله نار است که همواره طالب فوق می باشد ایشان را
بعد بقای چون صلحت بقا پوشتا نند هر چند بر صورت اولی که ابتدا سالک این

علاوه صورت انبیا

سیر شده بودند لقای ایشان خواهد بود اما طلب فوق از ایشان احوال مرتفع نیست
پس استاد ایشان مقتضی مواضع بر ترک ادب است لهذا بر عدم استناد از
زواید باشد ما خود می شویم اما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان روح القدس
فی روحی ان لفا لا موت حتی تتکمل رزقها الا فالجوا فی الطلب وین حدیث
است بحرف و قیقه از علم سلوک و ان نسبت که ادبی و راتبه از ادبی الی الی
نمودند میگردد و وی بحقیقت فدی است در طریقت هر چند با عبار شرعی
سنی باشد بعد از آن ترقی می کند توحید پس همه حرکات عالم را مستند می بیند لفاعل
و اصل مثل استناد حرکات کیهانی چه بازمی باسنادی که در استر مشته است
و وی درین حالت جهی است در طریقت بعد از آن هر دو صفت در آن جمع می شوند
و روتیکی از دیگری مانع نمی آید و در این حالت متوسط شد در قدر و جزو قابل مشهور
بین الارین و روحی نمود بر همه عوام اهل سنت و سنی گشت در طریقت بعد از آن او را با
دیگری پوشانند و در نظر او نیست که کند اسباب را هر چند که این اسباب مانع
توحید او نیست بلکه هر چند اسباب بیشتر توحید او زیاده تر اما با اینهمه اجمال فی الطلب
پیش می آرد چنانکه از قلمات سان ویا و مجاری احوال وی مستقادی شود
که ازین همه وارسته است و حالت اولی حال اولیا است و حالت ثانیه مقام انبیا
پوراست ایشان کل اولیا بان مشرف می شوند هم چنین در اول حالت ادبی بر زبان
ذکر می گویند که دل او عین ذکر شده است بعد از آن ترقی می کند و دل او عین ذکر میگردد
و از ذکر زبانی مستغنی می شود بلکه امرای تو اند کرد بعد از آن تفرقه واقعه می شود در میان
زبان وی و دل وی زبان وی کلام ما سس قلم است و دل او عین ذکر است

واین

فسخ
مرجع

و این حال از دنیا است بعد از آن اورا بایستی دیگری پوشانند و غیبت می دهند که
 ولور در مقام ذاکران میگذارند و این مقام انبیاست و لهذا حضرت انبیا با وجود
 کمال خود و روحی ناس بودند و از ایشان واجب ایشان نمی بینی که مولانا جلال الدین
 روی قدس سره میفرماید: ترک استقامت را در وقت است: نه همین گفتن که عارض
 حالت است: لیکن با آورده است: گفت: جان او با جان است: حقیقت
 و شک نیست که آنحضرت صیبا علیه وسلم با کمال فی استقامت منصف بودند
 مع بنا مواضع کرده شد ایشان را بر ترک استقامت و خرد و روحی نیاید و بعد از آن
 نازل شد و لا تقولن شیءا فی فاعل ذلك عدا الا ان یشاء الله و حضرت سلیمان
 علیه السلام لامحاله بحقیقت استقامت منصف بودند مع بنا بر ترک فخط استقامت مواضع
 واقع شد و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با آنهمه حالت گفتند: انما علم پس
 برین کلمه غیاب کرده شد با جمله طوایر انبیا و ورثه ایشان بابل می باشند بقصد الی الله
 بعد از آنکه از سیر فی الله و بالمد هم فریغ حاصل کرده اند و سر این همه آنست که کمال را
 بقا نمیدهند مگر بصورت اصل صلیت او پس انبیا و ورثه ایشان در اصل صلیت
 بوضعی مخلوق می شوند که قوه بلکه ایشان قوی تر باشد و قوه بهمیه ایشان با وجود قوه خود
 منصف بضع مملکیه و قضا شراری و دنیا بود نمیرد شعله شرع که بالطبع بابل بعلو است و بعد از فنا
 صورتی که ایشان را میدهند همان میل بعلو و انصاع قوه بهمیه بضع قوه بلکه خواهد بود کلا
 غیر ایشان و همین است و جمع در میان اقوال مختلفه ای که سلوک خواهد نوشتند بطریق
 تمیل و نمودند مویج اندر درخت آتش دیدم سبز تریش آن درخت از نار
 شهوده و حرص مرد صاحب دل: این چنین دان و این چنین الکلامه و بویع اتباع

خواه نشیند گفته اند که غضب فانی و باقی باشد است از غضب علی و سیدی
 عبدالقادر قدس سره میفرمایند که بعد حصول فنا و بقا مجامده دیگر پیش می آید و کسر
 نفس و بیکبار لازم می شود پس هر یکی از ایشانان بمقامی فرود آمده است و اختلاف
 الاحوال و اختلاف الاحوال و این مسئله یکی از غوامض علم سلسله است فقیه برتر شد
 افاده بجناب حضرت ایشان سیلی سوال کرد که در واقع و دریم که اسم الله بصورت
 جیسا برین فرود آمده و بمن احاطه کرده ارشاد فرمودند که این اسم مبارک تنبلی است
 از ندلیات الهی در نشا الفاط و کلمات و انرا اشانی است عظیم در عالم مثال
 و این واقع از نمایش بعضی تحقیقات مشابه ان است دیگر سوال کرد که در واقع و دریم
 که نفس ماطه من مثال اب سیلان می نماید ارشاد فرمودند که چون خطه فارجه نشانی
 می شوند نفس ماطه علم حضوری خود که از صلب محقق او می برآید مستقل می شود سیلان
 اب نمایش این علم حضوری است و دیگر سوال کرد که در واقع خود را خدا میدانم ارشاد
 فرمودند که این استهار سیر فانی است در اول حال حق در نظیر الیک متجس می شود
 بصورت اشیا خارجی و اخراج همالت که بصورت این شخص ظاهر شود و اگر در خود بیند
 باین معنی که ذوق کند در میان ظاهر و مظهر اگر چه علم اجمالی باشد این سیرانی است
 و اگر حق را در حق بیند باین معنی که ان چیز را که در عالم میدید یا در نفس خود میدید
 بی ملاحظه چیزی دیگر بیند و انداین تجسباتی است به نسبت عوام اقوام لغاده
 حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون قوی بر چیزی ادویه و غلام در اوست نماید
 و در حق بدان لقب بجا جویند نهی که چون ازین و از منتقل شده همراه خود برند و لیا
 کمال خویش اعتقاد نمایند و بظراستحسان انرا منظور دارند و هم چنین عصر بعد عصر

قوام کثیره بدان اشتغال فرزند پس برین وضع دستور و قرون برآید در الفاظ
 ان اوجیه و بگرام نورانی پیدایشود و پس اگر کسی بوسیده ان الفاظ استمطار
 جو دایمی نماید برکات و اناسان ظاهر و باهر نماید و اگر معانی همان اوجیه عبارت
 دیگر اوانامید مع اثری نیاید و این سری است از اسرار الهیه در این معنی سیفی را حضور
 نیست بلکه هر دعای که بدان وضع عمل آید که کار سیفی نماید مثلا دلائل الخیر است که درین
 زمان در دیار عرب مروان بدان اشتغال میدارند اگر کسی در مطلبی خاص بدان
 استمطار جو دایمی نماید بشرطی که نفس او هم فی الجمله معنی و تاثیر داشته باشد
 پس بعد فتح ان شخص باب این معنی را هر که بدان عمل قیام نماید امر و سید انجام مرام
 و مقاصد خود یابد که هرگز از تاثیر مختلف نکند ^{بصفتی} فایده چند از روایات خواهد بود
 ولی الهی که در ظلال مجالس حضور آمدس حضرت ایشان استفاده نموده در ضبط
 عبارت آورده بودند بلغنا الامام شاه احمد تعالی درین اوراق ایرادی باشد
 اعاده ارتقا فرمودند که چون تبیا اعظم اقتضای طور خود کرد و خود است که خود را بمن
 جلوه آورد و انسان را بخود شناسا گرداند تا بوی تقوی جویند پس ترسنا فرموده
 توفیق خود کرد در ضمن بعضی اشیا که دلالت کنند ان اشیا منی ادم را بوی
 حضرت اول پس تا میده شدن اشیا را شمار آمد خاکه قران و کعبه و بنی و ساد
 عبارت از ان است و دایم انشای این شمارم بدین شمایل اول در ملا اشیا
 تعیین شده و حقیقت هر فرد ازین اواد در ان موطن تمکل گرفته و خلل ان در
 عالم بشهادة ظهور نمود و ما همان تمیلات اشیا را در ملا اعیای حقایق ان اشیا
 بیداریم بر ملا ف بعضی تاخرین نقل بنده که اصطلاح ایشان برین حقایق از

ای نفس کلیه میدهد و بعد اعلم بعد از آن فرمودند که اختلاف در کلمات
 با اختلاف فیوضات الهیه است و ادراک هر کس موافق افاضه الهی است
 و اخبار هر شخص موافق ادراک اوست افاده ارشاد فرمودند که تحقیق عصمت
 انبیا علیهم السلام تنبی بروجوه چند است از جمله آنکه صلیت نفس ناطقه این
 کرام بصفتی واقع شده که میل خالیس در رایل اصلا در وی مقهور نشده و از
 دجله امرال و جی است برایشان و اعلام حسن حسن و قبح قبح و اکامالین
 بر ایشان صبر و شهوان شرنا طلب کاری نمایند خیر از جناب الهی
 و پناه جوینده بوی غریبه از شر از جمله آنکه اگر بالفرض داعیه ارکاب امری
 که موجب زلت باشد از نفس ایشان منجس شود و دفع ان باظهار برائی
 میفرمایند تا ان برهان صاحب شود در میان ان امروز میان ایشان کما صح
 فی حسن القصص بقوله تعالی و لقد عمت به دمم بها و لانا ان زای برهان رب
 افاده ارشاد فرمودند که توبه ملائکه سافل بجانب تجلی اعظم بواسطت ملا
 ایست و در ضمن انها و این قسم ملائکه دین توبه بوام ناس برارند
 و از لطایف عالییه و ادراک کیفیات ان مابینر لند انجذاب ملا سافل اکثر
 باو از عبادات و طاعات که ثمره تهذیب لطایف سافل است با طبع حاصل
 است ازین جهت هر جا که حلقه در پی بند با تلاوه قران یا نمازهای بسیار
 گذارده شود توبه ایشان بان مکان بیشتر خواهد بود و این انجذاب ایشان طبعی است
 مانند انجذاب یکس بوی شمع افاده روری سخن در عبرت ارواح مشایخ گذشت
 که بعض طالبان چون حق توکل بدلیقه یکی ازین طایفه پیدا کرد و باز قصد استفاده

از عریزی دیگر با آوردن جانب غیر اول عیالی و نا خوشنودی مشاهده
 بی افتد و پیش چیت فرمودند اثر بقایای این عالم است که در تجله مرید
 بصورت غاب و غضب تمثیل میگردد و لولا از ارواح طیبه دران عالم مستحق
 کینتی هستند که اتفاقات باین امور مرکز ندارند اگر بعد از صملاال روم و بقایای
 این عالم کی تو به شود چه مانع صحیح در ادراک نمی نماید چنانچه خود ما از موده ایم
 که مگر بعضی ارواح طیبه تو به نشده با استقلال کلی دران روح درآمد کردیم
 و باز تو به بجانب روح شریفه عزیز دیگر واقع شدیم یافتیم که تو به این مانع فیض
 تو به این باشد پس سدره فیوض خرقود و می خویش تواند بود اگر انسلاح
 ازین فوید میر آید راه استفاضا بر جمع جهات مفتوح خواهد بود اناده نفس ناطقه
 که با ارواح نجیبه متعلق شد انکساک و بی اصلا متصور نیست هر چند که نسبت
 اراض و اصملاال بدن ضعیف می شود اما بر تبه که تعلق نفس ناطقه با عقل از
 زایل شود و میرسد لیکن تحلیل اجزای نسیمه بر تبه مفارقت بدن می سازد بعد مفارقت
 از بدن بتدریج تعلق بدن با کل از وی بر می فرود اناده فرمودند که حضرت شیخ
 فرید الدین گنج شکر قدس سره میفرمودند که چون عقل و علم و عشق در کیسه جمع
 شود لاتی ظرافت است و من ازین هر سه چیز در نظام الدین یافتیم فرمودند
 که بایان این سه چیز بخت را نیز داخل میکردانیم که جامع این چهار چیز قابل ظرافت
 و ارشاد است بر وجه اتم فی چون صاحب بخت مقصد اباستندم غیر از وی
 بدولت استفاده فایز کردند فیض او اکثر است از غیر او و مادرت در از طریق
 اوقایم و منتظم خواهد بود اناده ارشاد فرمودند که علم بر دو نوع است علم پایه

بتدریج

و علم با حکام المدعالم بالمدعاریت و ولایت عرفانی است و عالم با حکام الهی
 عارف و ولایت احسانی و ولایت حسانی است که از سلسله حدیث و تمکین باطنی
 قابل اند و حصول این ولایت منوط بصمت است از همه معاصی و اعتصام بکتاب
 و سنت و اتقان نماز و امر و اجتناب از نوای و کفر با مشایخ و تحقیر اعظم و عرفان قدرد
 بر جمع مالوی و در اثبت نبوت عبارت ازین ولایت است که صاحب این ولایت
 اتباع و اقتدار شاید و مردم متابعت او از برای این باشند و ولایت عرفانی عبارت
 از انکشاف قدرت ذات و تنزل ان در کثرات است که نشان آن خبر است
 پس وی هر چه در اقامت ارکان اسلامی می نماید و نیز در فکر اجتماعی و در
 با این همه از کتاب فخر است بحمل که محفوظ نباشد پس متابعت کی که ولایت
 عرفانی دارد و خالی است از ولایت احسانی موجب زبان نابالغان است و با
 دوری ایشان است از طریق صواب و قطع این هر دو ولایت عرفانی و احسانی
 و ارث کامل نبوت است تا بان وی البته سلامت فرستارند و صاحب
 ولایت احسانی فقط دون است و صاحب ولایت عرفانی فقط هر چند که شد
 لطیف نفس لوی بعض کلمات را قبول نموده و با و ادات الهی را پی پیدا کرده اما ارشاد را
 نمی شناسد و اتباع و اقتدای وی نمی باید افاده معروض داشتیم که مبتدیان که مشغول ذکر
 شوند اسم ذات باشد یا نفی و اثبات ایاد و رانهای نامیم همان کیفیت دل را
 مشغول ذکر دارند یا ترک نمایند ارشاد فرمودند که ترک مشغولی او کار و رانهای صلوة
 اولی است و توجه با دای ارکان صلوة و موکدات و سجایب ان اسم است بطاهر
 و باطن و اگر کسی با وجود ان بدل مشغول شغل معبود باند هیچ نقصان و خلل در نماز ظاهری

نکرده افاده صوفی بیک خان مروی از مردم کابل شرف استان حضرت ایشان
 دریافت زلیلی طویل نشست از وی پرسیدند که کدام یکی ازین طالبه علمه است
 دارید میر سیف الدین نام برزکی را که در کابل بودند و بیک واسطه نسبت ایشان
 بحضرت خواجہ خاوند محمود اموری متصل میشود نشان داد و توضیح نمود که نسبت
 بی تبعی که مراعات حقوق ان نشود میان آنان کرد حضرت ایشان برای تسکین او فرمودند
 کہ همین قدر انتساب کفایت میکند عهد ما بحفظ وان لم بحفظ حاصلش انکہ ہر
 این عزیزان دست زدند و عہد بعت کردن با ایشان امری است معتمد علیہ اگر
 رعایت حقوق ان عہد و پیمان کا بیعی طور نکند و نیز در مخاطبہ صوفی بیک خان
 مذکور کرد کہ نسبت نقشبندیہ در ملاروتی باب شریعت از فلاخلاف نسبت
 را کہ بر دیگر کہلای نسبتہای ایشان در فلاخلاف شریعت و رعایت خلوت
 نزدیک ایشان زیادہ تر نسبت قدیم نقشبندیہ در بیوقت در وفاندان بی
 افونی و نقصان یافتہ میشود یکی فاندان خواجہ خاوند محمود و دیگر فاندان میر ابو العلی
 از وضع اصباح تعمیر داده اند بر فلاخ عزیزان دیگر کہ نشاء بعض تعمیرات
 افادہ سرروض داشتیم کہ در حدیث شریف وارد شدہ کہ ہر گاہ حق سجانہ و نما
 دوست دارد بندہ را امر میشود حضرت جبریل را کہ من فلان را دوست میدارم
 تو ہم او را دوست دارد و در مجامع ملک و ملکوت منادی کن تا ہمہ روحانیان
 و جسمانیان بدوستی بندہ من آمادہ شوند و از سیاق حدیث مستفاد میشود کہ اس
 در ملائعیا نام او مذکور میگردد ایام ضیق است یا تاویل دیگر دارد ارشاد فرمودند
 کہ ذکر نزدی از افراد محبوبین در ملائعیا بتعین اول لازم نیست بلکہ انیرتہ انبیا علیہم

السلام وکمل اولیاست و مراد اینی تمثیل اعمال صالحه و ملکات مقبوله است و ملا
اعلی که مصدر این شخص شده و حقیقت ان ملکات و اعمال مرضی قی سمانه اها
ووی تعالی رانی شد و همین رضائندی او سمانه را بتجیر محبت کرده آنه و این است
سبب دوستی روحانیان و جسمانیان نیست انکس غالباً و الله اعلم با فاده مقرب

تقریر فی حدیث شریف من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل لی
ارثاد فرمودند که نزدیک آمدید انحضرت صلی الله علیه و سلم بر دو نوع است
یکی رویای الهیه است و دوم رویای ملکیه رویای الهیه آنکه روح بنیده هم چون رانی
بود و مناسب کلی با عالم قدس پیدا کند ازین جهت قابل الطباع روح کریمه صلی الله
علیه و سلم شود و این چنین رویا مقیقه نشاءت علیه و کرامات فحیه در حق رانی
که می باشد و پس بذرت بود و رویای ملکیه آنکه بنیده سبب کمال محبت که
نسبت بنیاب انحضرت صلی الله علیه و سلم دارد صورت همان محبت را مثل
تصویر وی علیه افضل الصلوات و التسلیمات مشاهده می نماید بایه تلمیح و در
و سلام بر حضرت قظیم ماکرام حضرت وی علیه الصلوة و السلام موافقت نموده
همان قظیم و تکریم او تمثیل گرفته تصورت محبوب صلی الله علیه و سلم در نظرش جلوا
شود متضمن همین تقریر تمثیل فرمودند که زید از فواجش که عمری بخیرالی گذرانیده بود شبی
در خواب دید که گوینده می گوید باین زن خطاب می نماید که خود را آماده دار زیرا که آنکس
حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم بنو تشریف می آرند چون بیدار شد انبساطی تمام
در خود یافته و رقی و نفی از اعمال قبیله خود در دل محسوس نموده همه اسباب نهای را
از خانه خود دور کرد و او را بی غمرا شکسته و بطهارت و لطافت منی شده و حاضر

منشور است

شست شوی و آوده باشن تا تمام زور را بشب آورده چون خواب رفت
 تبشیرت رویت حال جهان ارای انجاب صیبا الله علیه وسلم مشرف گشته
 بداران تا شش ماه بزلت و درین مدت باستقامت تمام کمر بندگی بر بسته و با
 اعمال رضیه تو فنی یافته بدرجه مقربین فائز گردید و این رویا هم از قبیل رویای الهیه
 بوده است و آنکه فضل الله یونیه من لیس او والد و الفصل التعلیم افاده از شد
 فرمودند که نسبت پیری و مربی و در حقیقت نسبت پدیری و پیری است
 رعایت این نسبت و محافظت این رابطه لازم است هم چنانکه اگر از پسر
 زنتی واقع شود که موجب رنجش کی خاطر پدر کرد و رابطه فرزندی را خلل نکند
 و پدر از جهت عیجان او را غیر فرزند نمیداند هر چند که خلاف رضیه پدر رود ان نسبت
 باقی است هم چنان اگر از مرد زنتی صادر شود باید که شیخ بدان مرتبه کار رساند
 که حجاب شود و در میان وی و در میان مطلوب وی یعنی مردان را چون فرزندان
 دانسته از زلات نشان تجاوز باید کرد و در جمیع امور آنها مثل معامله پدر یا فرزند
 منظور باید داشت تا قلیه عیان نیاید و کسی را که حفظ این مراتب نیست او را شاید
 در این کار مبادرت نمود که قابلیت این کار ندارد و از قولی امور طالبان که فرزند
 منوی اند انچنان کسی را اقرار لازم است درین ضمن حکایت کردند که یکی از ارباب
 که رابطه معیت با نموده و اخلاص بلیغ و نیت بمقتضای تقدیر وقتی از او فای
 عنان نفس از دست داده مصدر زنتی گردید که مستوجب حد شرعی شد چنانچه
 باعضای صرا و غو مبادرت فرمودیم ولیکن ان نسبت که در میان ما و او بود
 اصلا خلل پذیرفت و خاطر از روی باز نگرفتیم بلکه در آنوقت شدت حاجت

افاده در مقدم
 پسر را با مردان
 و مردان را با پسر
 چه تواند کرد

او باعث فرید ملاحظت و تاملت گشته بیشتر اگر محتاج بود این هنگام محتاج
 تر نمود و حالش در این حال زیاده تر متقیق اصلاح و ترم شد و هم متصل این مقدمه
 از اعیان حضرت قدس سره مذکور فرمودند که بسبب صدور اطوار بعضی ناایمان از
 بعض اصحاب خود اظهار تامل کردند چون چند روز پیش ناخوشی سر آمد روزی با
 حاضرین خطاب فرمودند که طلال من نسبت بطلایی نه باعث بران است که توایم
 از مقصود و مراد خود دور افتد بلکه قصد من اصلاح اوست تا اکای یافته ازین ^{طریق}
 این چنین کردار اجتناب و زرد یعنی طلال این طایفه باید که تفانی نباشد و بدان
 حدیث که حجاب شود و بیان فرید مراد او که حق سبحانه و تعالی باشد و العباد باله
 منها و دلالت حدیث شریف هم برین نامیض است که ورود بانه اللهم انی اکتب
عندک عمدا فی کل عینه فانما انما بشر فای المؤمنین اذین اوتیتهم لجنه جلدیه فاحملوا
صلوة و رکوة و قرنة تقویہ بها البک یوم القيمة افاده فرمودند سعادت دینی
 منتقام متعدد است سعادت نفسانی و ان دوام نشاط قلب و انس با طهارت
 و عدم تلویش باطن است سعادت دیگر صحبت بدین دعائیت و تندرست ظاهر است
 سعادت دیگر سرانجام سبب معاشش بوجهی که مقاسات نشد اید شوش حال
 نگر دو در امثال و اقوان گذران با ابر و شود و سعادت دیگر وجود اولاد است
 برای اقبای سلسله نسب و دیگر اینکه فنی از مال و ملک و جاه و چشم که
 توز و تعلیم ظاهری بدان مراد است چون استیجاب این همه سعادات جمعا غیر ممکن
 است پس هر سعادت که ازین اقسام نصیب آردی شود غنیمت بردارد و تقیام و طاعت
 عمدی پس سعادت بخش حقیقی اقدام نماید اذ اسیاست میلی بوی حقیقت ^{الانقیاد}

که در دل آدمی پیدا شود و نام آن محبت دایمیه است منشا آن انجذاب هستی است
 است هستی مطلق و همین ثبوت و انجذاب باعث اتصال وجود مقید بان وجود
 مطلق می شود و چون این دو جزو کل بهم پیوستند و مرتبه اتصال متحقق شد آن حالات
 که در مرتبه اطلاق بود در این مقید بحسب اقتضای وقت و حال ظهور فرمود و الطابق
 و است و بی نظایانی انانیه مطلقه در تکمیلی انانیه مقیده کار و باری دیگر پیدا کرد و
 و عالی علیجه و زکی افر بر روی کار آورد و شهود این حالت موجب آن میگردد
 که همه عالم را در خود می بیند و چون کار ازین جدا تر که شدت و محو کلی دست داد
 عبارت و اشارت گم شد و از عالم بالکلیه ذبول و زریه و محقق حقیقه الحقایق
 بتجی مانند در این حالت نمی توان گفت که عارف است یا ولی که سه انجا هم است که
 برتر زبان است سه گاه خورشید و کوی دریا شوی تکای کوی قاف و که غفا نوت
 تو این باشی نه ان در ذات خویش ای برون از و همه در پیشش عیش ای
 زبونی نفس با چنین صور هم منزه هم شبه جزه سه افاده ارشاد فرمودند که
 طبقات نامس در اثبات دلایل ثبوت طاق مقدره دارند جمهور علما طهور
 معجزات و کرامات ما قوی دلایل در شته اند که صدوران از غیر انبیا مال است
 و امام رازی در اثبات ثبوت حضرت صیبا علیه وسلم طریق دیگر بیان نموده
 حاصلش است که رحمت عامه الهی بعد از آن تطاوله برای هدایت عموم خلایق
 ظاهر شد و تمام علم که از ظلمات جهل و ضلال ناشی شده بود و در زمان قشره جمع
 علوم انبیا علیهم السلام محو گشته نسیم نسیا کردیده داعیه الهی تفتیح لطف
 طواف امام کردید پس فدای تمامی آنحضرت را صیبا علیه وسلم که رحمت ^{لیمان}

است ارسال فرمود و تمام مشرق و غرب از توران نیز اعظم مطهراتم منور گردانید
 و اعلام اسلام در همه اطراف واقفکار عالم بقر و استیلا نصب است پس بعد
 آنچه علقه غایت نبوت است اول دلایل باشد بر صدق دعوی انحضرت صیبا
 علیه وسلم و نزدیک ما دلیلی که بر اثبات نبوت وی صیبا علیه وسلم از طرف
 باشد غیر از شریعت مطهره نمی تواند بود زیرا که از روی وجدان معلوم است که برای
 تکمیل نوع انسان قطع نظر از او راهی نیست و کتاب و سنت در کار بود پس اگر کسی
 حق سبحان و تعالی فرست سیم عطا فرماید بی شبهه دریا بد این را که اکمال نوع آدم در
 بهین دو اصل است و بدون آن هدایت عام متصور نیست پس ابلاغ انحضرت صیبا علیه وسلم
 قران و سنت را بوی است اعظم دلایل نبوت است صیبا علیه وسلم افلا در مورد
 حق سبحان و تعالی قطعی از علوم عقاید حق که بفضل خویش الهام فرموده و بوجدان
 فهمانیده چون نیک تامل کنیم موافق ندیدیم شاعری یا پیغمبر یا نبی که آن علوم و
 مجرده را اگر ببارتی که خاص است عام قریب باشد خواهیم که ادانیم همان ندیدیم
 اشاعره باشد بلا فرق پس ندیدیم ایشان اوفق است بقول و نقل و وود
 و منطبق است بر کتاب و سنت افلا در مورد که حکمت و شفاعت
 انبیا و اولیا را برای کافران بوجدان چنین ظاهر شده که چون عصاة ناس منجوب
 عقاب و عذاب شوند داعیه الهیه اقتضای رحمت و شفا را سخام معاص اولیای
 و علاج ایشان از عذاب جهنم و نیز آن فرماید و صورت ان داعیه اولاد در حجاز
 بهتیه انبیا و اولیا منقطع گردد پس این انعکاس و الطباع در حجاز بهتیه این کرام
 سبب اعناس شفاعت در ماندگان تینه عصیان گردد و اول کسی که فتح این

بانی

نماید قائم البین خواهد بود و می رسد علیه و سلم ثم سیر الالبین ثم کل الالبین ثم سلم
 بر افاده ارشاد فرمودند که کل اولیا را هم حیرت می باشد اما نه ان حیرتی که قلوب و
 اضطراب آرد بایشک در معرفت خود داشته باشند بلکه حیرت ایشان از
 جهت ورود کیفیات عظیمه است بر اجزایته ایشان که خارج از ادراک عقل
 و قلب است و بواسطه سرور روح پر توان کیفیات بجانب قلب و عقل نفوذ می
 نماید و عارف از تغییر آن عاجز آید پس بحیرت در ماند و گاهی همین عجز از تغییر
 عقل تعلق و اضطراب بگیرند لیکن این تعلق منافی لذت و راحت و جدان نیست
 بلکه موجب زیادتی لذت است کما قال الحافظ الشیرازی قدس سره به بلی
 برک کلی خوش رنگ در مقام است و ندان برک و نوازش ناله های زار
 داشت که گفتش در عین وصل این ناله و فریاد چیست که گفت ما را جلوه مشوق در
 این کار داشت افاده ارشاد فرمودند که حضرت دالبر زکوار و عم کرابی مقداراً
 قدس سره را در مسکن و اضطراب که مبطل اهل وجدان است گفت که گوی
 داشتند حضرت ایشان ماصفت قلی را در همه حال بحال روندگان این را لازم
 میدانستند و این انفعال این کیفیت در نشانی ازین طایفه مجال می شمردند
 و حضرت عم بزرگ قدس سره بر خلاف آن تسکین و آرام را سعادت دائمی
 این زمره مقرر داشتند و می فرمودند که عارف بعد وصول همیشه در سکون
 و راحت است و بیافت مطلوب از تعلق و اضطراب محفوظ صل اشکال اختلافت
 مذکور و تطبیق تباین مسلمین بدین وجه یافته شد که اول حضرت ایشان ما از
 لفظ تعلق و اضطراب معنی شوق و کیفیت اشتیاق تواند بود که این معنی یعنی

شوق صفت ذاتی این عزیزان عالی شان است زیرا که کمال لطیفه قلبیه مربوط
 بکمال این صفت است پس انفاک کیفیت شوق اثران لطیفه لابد
 معلومست چه در این عالم و چه در آن عالم از یاد شوق لازم حال این کرام است و
 مراد حضرت عم بزرگوار کلمه تسکین غالباً اضمحلال قیود بشری و تجرد نام از ملبس کردن
 و صلاح اتم از تنگنای عالم و غلبه حکم لطیفه روحیه که انس و راحت از لوازم اوست
 و اتحاد و اتصال با حقیقت الحقایق و بیکری با حضرت بزرگوار و ابدی بودن پس
 لامحالہ این احوال موجب تسکین و آرام و لذت و راحت ابدی است و قلق و اضطراب
 باصطلاح ایشان بنی از بعد و مہجوری و نایافت و دوری مقصود است نہ
 حال شوق فلاخلاف فی الحقیقت افادہ روزی یکی از حاضران این بیت نیز
 کہ منسوب است بجناب حضرت محبوب صمدیت سیدنا الشیخ ابو الرضا محمد قدس
 سرہ فرمودند کہ در زماند سیری چاندنی رانا بنکی بوجہ پیغم ما نا : تقریر معنی این بیت
 بدین وجه فرمودند کہ مراد از روز مرتبہ ظهور است و مراد از شب بطور تشبیه روز عالم
 شہادت و تمثیل شب عالم غیب است و تاریکی روز برخلاف قیاس است
 از عدم ظهور کمالات خفیہ الہیہ است و در عالم شہادت و استمالن کمالات
 تاریکی نسبت یافته و روشنائی شب اشارت است بوجہ حقایق الہیہ عالم
 غیب و عیانہ طور انہا در آن عالم و نہایت بطور انہا درین عالم است
 کہ در آنچه مہجور و ظلمت شدہ و اندام حقیقہ الحال افادہ فرمودند کہ حصول نسبت
 موقوف بر دوام صحبت و شرط انتظار و کمال محبت است و نسبت جامع
 بین النسبات است کلنا افادہ ارشاد فرمودند کہ رسالہ حضرت شیخ تاج الدین

سینه‌ی قدس سره که در میان اشغال و طریق سلوک و آداب نفس‌بندی است
 در پیش حضرت ولله‌تقدس سره در او ان خود سالی گذرانیده بودیم با این
 تعلق ان اشغال و اعمال با تبحر و محبتی در دل تمکن است که بدین اشغال نیست
 با آنکه فی سباده و تقالی او کار و اشغال و اعمال اکثر مشایخ طاق مشهوره را اطلاق
 بخشیده فاما میل دل و محبت خاطر بیشتر یا بنهین اشغال نفس‌بندی است
 افاده ارشاد فرمودند که نسبت اولیه با افراد با اثر ترتیب روح است و اصحاب
 این نسبت اقسام متعدده دارند از جمله جمعی از اولیه بیان هستند که فیض ترتیب از
 روحانیه انحضرت صیحه‌العلیه وسلم مرا ایشان را حاصل شد و ترقی خویش را تمام منحصر
 در همین مرتبه یقین کرده اند و رجوع بیک از کمالین که در ظاهر ترتیب ایشان نماید معانی
 دانسته اند کما ان که شیخ کل و منتهای سلسل جمع مشایخ حضرت اوست صیحه
 الیه علیه وسلم پس کسی که بدون واسطه از انحضرت فیض یاب شد حاجت ترتیب
 دیگری نباشد و سبب این بیغی عدم ادراک حقیقه کار است زیرا که مفیض هر چند جامع
 کمالات است اما استفاضه این نسبت بدون وساطت قوه لطیفه روحیه نیست
 پس لابد استفاضه ان کمالات خواهد بود که بهمان لطیفه مناسب است دارند و نیز استفاضه
 روحی بر روح لطیفی می باشد که در ان انتقال از نسبت به نسبت با اختیار و اراده نمی
 تواند شد پس این شخص برای استفاضه نسبتی دیگر که الفاظ لطائف اثری نماید
 محتاج است بوی تکمیل در شری ظاهر افاده تعویب تمثیل تا شریعت فرمودند که یکی
 ندانایان سلوک با هر طایفه از فقرا و مسالیمه و غیران صحبت میدست روزی مشایخ
 و کلی بیست گرفته با ضران مجلس تروض نمود که اگر تحقق تا شریعت را اصیحا بودی

مناسب بود که اطلاق سبزه که محاور این کل بوجه همندک و بوی او قول کوفی بوی
 همان مجلس مافرودان برک و کل کوفه زبیره زبیره کوه با هم گفت خدایچه کیت
 شدند و تمیز سوسنج از میان بزخاست و بزرگ کشند و یک بوی و ابرو درش
 نشان داده نهاد و مکراره دریافت که این جواب سخن دوست و کجاست بوی عطا
 کرد که اری املی مشتق و حقیقه تمام افاضه ارشاد فرمودند که هنگام زیارت کعبه مطهره
 تو با اوی کیفیت حکایتی در آن بقعه شریفه ادرک نموده شد ولیکن عقل انبیا
 بیخ حیات و ان خانه که بنی هم از سنک وحشت است ابا می خورد تا بنا تمام شدیم
 و اعلان تو به کار فرمودیم چنین ظاهر شد که چون از اجداد بنا بر این مکان رفیع الشان
 الی الان پیوسته ملاطبت بصفت تعظیم و توقیر بوی نمجده بند و الطیاع و اطاعت
 بر توه ان هم در ملاسافل تاثیر بوی قوی نموده و هم ملایکه ارضیه را توجیه و منجرب لطف
 این مقام گردانیده و فوج فوج نشان جمع جواب انرا احاطه کرده اند همان تاثیر
 روحانیان و انجذاب آنهاست که بصورت حیات در نظر و بدان معانی افاده
 بود افاضه سخن در ذکر بعضی رجال مومنین که برسان بعضی اهل کشف بصیایه مومنین
 افتاده بود مثل ابوسعید خدری و ابوالفضل عیسی و ابوالفضل عیسی و ابوالفضل عیسی و ابوالفضل عیسی
 نشان استعداد عقلی ظاهر اما اوست و قنات نشان صحابه که شرف صحبت
 آنحضرت صیبا علیه السلام ادرک نموده اند و صحابه ایشان نقل مستفیض
 ثابت است در این عزیزان قیاس نمی توان کرد و صامت نگاشته انبیا کشف
 هم از انجا یقیناً لازم نیست خصوصاً در هنگام تقاضای استاده انبار کات
 غیبیه البیه که ناچار از محض انما و صفات حق است سبحانه و انار قوی فلک که

ادراک

رجال محرم

آعالیط

نسخه

که چشمی از روح افلاک است سحت ناموست که تیز در میان این دو مرتبه است که
 در این مسدودتی و لاکه هر کس بخورد آن تیرس با لجه کای باقتضای قوی افلاک شایسته
 و عقلت خام خردی از غنی آدم و غیره مطلوب می شود و اقتضای قوی مدور به باقتضا
 است نفس آن خوارتر از پذیرد پس لبه منفع کرده از او نفس آن فرد کایست
 نامی و لغت کس می برود که متضمن قبول اثر نام بود و سبب انجذاب قلوب و باعث شکر
 آن شود و نزدیک خاص و عام و شکره یعنی اجازت بر که وسایر برکات نیز بر همین منج
 محله است که تاثیر برکات خلقی در این اشیاء واقع شده است و موجب استبانه
 بباب علی کرمیه افاد ارتشاد فرمودند که شیخ عبد الرحمن ابن شری قدس سر دربار
 روضه شریف حضرت خواجہ معین الدین قدس سره رفته و توبه تربت مبارک آن
 نشست و از جانب حضرت خواجہ غایتی یافت و اگر لیسانشه از انجده این بود که حضرت
 خواجه خطاب فرمودند که تو در ماهانی شدی و فضای تو در ما بحق پذیرفت و دست
 و ظاهر و باطن تو لغت نمود پس اکنون میان ما تو ایام و کاسی کمی و اوقات شکر
 تو هستی هست و دو دم تو بودم ما و اشل این اینه تا دیدار منی مرا در این کلمات
 فوق ایات و این وقت توبه و اذن کی از خاک اران حضور بودمان نسبت
 خاصه و لایحه ای نامه افلاک است او فرمودند که طایفه از محمد و من استند که حضرت کبر
 احتیاج یافتند اما انفا کتی آن سحت بود که حال حضور در شکر محوسبت می بود
 میقتند و اختیار وضع زبان و تلبیس بدایس توان بی مانجه بقاس که رسد
 عاوتهموم غالباً انتساب محوسبت لطائف است پس چون دانسته
 که ایشان محوسبتند بلکه بطایفه چنان بجا می پوسند و وضعی پیش گیرند

که عاده محوبات ظاهره است و الباقی حق این مرتبه عین الوجود الکیال در این تشبیه می بیند
 حال آنکه قیاس مع الفوق است محسوبیت حقیقی با بر محسوبیت مجازی فرود آوردن
 خطای محض و غلط معرفت است و لیکن سبب مغالط این است که نفوس این جماعه
 مجول بر سفلایته می باشد ازین جهت تخلص بجایب ادراک حقایق عالیه موجوده
 میسرست و غوامض عالم اطلاق را جز در صیغ عالم نقتضات نمند نمی توانست
 و حکم صلیت اصیغ خود گرفتار این تعینات مانده از مجرد و اطلاق بید افتاده اند و یکی
 ازین مجازیات را در تمام دیده شد که اوضاع و هیات خود را نسبت میکرد با راه
 حق سبحانه و تعالی و لیکن بدین الفاظ تعمیر می شود که عالم کبریم چنین خواست و مراد از عالم
 حق را سبحانه میداشت و این کلام نیز منی از گرفتاری در تشبیهات است که خدا را
 در مثل یا و شاه ظاهری نتوانست یاد کرد و فرمودند که در حکام عبود در احمد ابد بر تو
 سهاک که بخدوی مشهور بود گذر افتاد (بمعنی وی) به تشبیهین بپا آوردند و بدین
 تشبیه اقبه ای و استند نقل کردند که وقتی در احمد ابد و قحط شد پید افتاد و خاص و عام
 رجوع بپوی سهاک آوردند و وی با استقار آمد به کام و قوت در موضع استقار
 بوضعی که مناسب ادب نمود روی با سمان کرده و سنجید است گرفته و جانب سمان
 خطاب نمود که اگر روز باران شود این لباس سهاک را از خود خلع کن و این پاره را
 بدین سنج ریزه ریزه کن می گفتند که همدان روز باران بشد و مردم از قحط بجات
 یافتند و المدا علم افتاد و ضمن تقیر استعدادت نفوس که تفصیل آن در معانی
 مشروح ساخته استکشاف حقیقه نفسیه و استعداد شریف بنی که حضرت
 ایشان التماس رفت ارشاد فرمودند که ان استعدادات و نفوس که در معانی

مجموعه است

مضبوط شد و در این نفس و استعدادات و یکی تعریف اجلی فهمیده اند
 که نفس عالی است و بهمیه ضعیفه اما صفت غیر تحمل و رافع علوم البیه و الخالیف بازو
 در مرتبه اصطلاح و الخالیف کانه در حد تجاوز اند و ما بین این دو مرتبه درجه ثالث است
 که مستعد استقامت علوم حق است از نور پس کلیه و معارف حقایق مجرود مع انوار
 بینها یعنی طرف اصطلاحیه اذ علوم شریع است بی اختلاط علوم باطنیه و جانب تجاوز
 قابل علوم باطنیه است بی امتزاج علوم شریع افاذ ارشاد و نمودند که حکمت در سوره
 انبیا علیهم السلام از کلام حقایق و معارف و عدم تکلم ایشان در این علوم است
 که او عیا فهم نام حاصل آن اسرار نمی توانست شد و تصدیق بجز در ک از محال است
 عقل و فهم بود و مخالفت و تصدیق و انبیاء و انبیاء صلوات ابدی شان میشد
 لهذا این کرام که رحمت خاص و عام بوده اند بان کلمات نامحلی شده و تکلیف
 بالا لایق نداده اند و علوی که قریب تصدیق عقل و ادراک و فهم و ذهن نوع انسان
 بود بیان فرمودند تا کی راه سلامت طبع باشد انکار نیاید و طبیعت و عقل مفاد
 شوند و هم چنین و ارشاد ایشان نیز در اظهار اسرار تکلم بخواص معارف قدم استوار
 و متابعت انبیا علیهم السلام دارند و اصلا از ایشان لفظی که مرثه الاقدام باشد سر نزنند
 و تکلم بحقایق نشوند الا پیش برهان و خویش و در بعض احوال که خالی از وجود ^{سکالک}
 بود و درین ضمن بجانب نفس شریف خود اشاره فرمودند که اگر تا چهل سال کی
 نیابیم که فهم سخن ما کند سخن از آن باب نگیریم و همیشه مقتضای استعداد و مخاطبین
 گفت و گوی اسرار بعض بیان می آید و گوی مخصوصین از آن بیان بهره مند میشوند
 و هر که مخاطبه مبادوست بشارة مذکور که جوهر استعداد او قابل است و هر که لایق است

استماع این سخنان است بفضل انبوی امیدواریش زیاده است بعد از آن این است
 خواننده کفکوی طوی از آنیه می خرد عیسا نکر باشد سیف فان مارا نفس و کار
 انان در آتای تفریحی این حدیث شریف نبوی عیسا مصدره الصلوة والسلام که
 از عباس بن مرداس این مانه و بیستی روایت کرده اند که ان رسول الله صیبا المر
 علیه وسلم دعا لامة عشية عرفه بالمعزة فأجيب انما قد عرفت لهم ما خلا الظالم فاما
 اذ للظالم منه قال اي رب ان شئت اعطيت المظلوم من الجنة وعرفت
 الظالم قلم يجب عشية فلما اصب بالمرودة فاعاد الدعاء جيب الي ما سال قال فضحك
 رسول الله صیبا المر علیه وسلم او قال تبسم فقال له ابو بكر وعمر بالي انت وامي ان
 هذه ساعة ما كنت تصحك فيها فالذي اضحك اصحك الله منك قال ان عدد الله
 امليس ما علم ان المدعوظ بل قد استجاب ودعای دعواتی اعد الرب جعل ثبوت
 عیسا را سه و بدعویا بویل والتورواها صیبا کی ما رایت من جرعة من اناده فرمودند که
 عنایت و شفقت حضرت صیبا المر علیه وسلم بر امت سبب اینهاست همت توبه
 از قلب مبارک وی علیه الصلوة والسلام شد و دعای که متضمن مغفرت عامه
 و از راه جمع صلح اهل زلت و عصیان بود موضوع درگاه الهی داشتند جل جلاله
 و از حضرت بلو بیتی بمقابله همت شریفه حضرت صیبا المر علیه وسلم در باری رحمت
 جوش زوه سیاهی دلونب و معایج کافه عصات را محو کرد ایند الا بعض اشخاص
 که استعداوت انها در اصل فطرت از قبول این عنایت الهی بود و شدت موانع
 خصوصیت استعداوتشان را از رسته دایره این مغفرت محوم داشت
 نمود بانند من دلگ اناده فرمودند سعادت برزکی رغبتی درین راه مربوط

تقلید کی از ارباب تحقیق است و ظهور کمالات و حصول آثار ثبات و میزان ^ن
ان اصلا صورت نہ بند و پس ہر کہ در متابعت استوار قدم است کثرت کار و
و ظهور آثار اوقوی و احکام خواهد بود و فکر و رویت طبیعت و جولان ^{میدان} زمین
بکار نمی آید و فرمودند میراث انبیا علیہم الصلوٰت و التسلیمات علوم شریع
است کہ محتاج الہیہ خاص و عام است و دعوت عام ایشان بطرف ہمن علوم
است پس قوت حفظ و انتقال اسناد این علم بی شک موجب برکات عظیمہ
و فصایل غنیہ است و بعد تصحیح و تجوید و سلسلہ اسناد کتب حدیث و قرآن عظیم
برکات جزئیہ و فوائد جلیہ و الہیان صورت و بیرو و بشمار در خود مشاہدہ نمودیم و الحمد
علاوہ آنکہ ارشاد فرمودند کہ طایفہ از مومنین ہستند کہ زبان ایشان مطابقت لغویہ
و بیان حالات ایشان نکرد و فرقہ را از اولیا کمل حق تعالی قدرت ان فرمود و در
تولیف و توصیف کمالات و شس بر شرح و بطی کہ قسط فرمایند و قرا نویسند و ہمن عزیزا
کہ سران حقیقہ الحقایق را در خود کلیات را در ان حقیقت متعین می بینند پس ہر چه
گویند از خود گویند از ہر چه تعبیر نمایند از خود نمایند و ہمن طایفہ اند کہ منت ایشان نبرد
جمع خلایق است و ہمن فرقہ اند کہ وسایط جو الہی اند اگر وساطت ایشان در میان
بودی مع الہ کہ معرفت الہ را ہنیا فی بل بچاک است تا ہمین اسم اعظم شدی و
تو بہ ایشان در کار نبودی مع سالک شرف انشاء و انکساب بسوی تجلی اعظم
فایز کشتی حق سبحانہ تعالی برائی رحمت جمہور ضلالتی اجاز بہتہ این کہ اراوات صورت
تجلی خود کہ عبرت اسم الہ است کروانیدہ و بودن اجاز بہتہ ایشان و رای ان بحساب
الکائنات ان صورت ساخت و در ضمایر کافہ انا م و البطاع ان صورت در لغوس

ایشان موجب انجذاب حقیقت ان اسم کردید پس ازین راه نوری عظیم بر جمیع ما
 قدر و منزلت این مقربان از حوصله از هر کم حوصله بیرون است و وصف و لغت
 ایشان از خیر طاقت عالمیان ازون از حضرت خواجہ بزرگ خواجہ نقشبند قدس سره
 منقول است کہ روزی بکاروان سمرقانی منزل ساختند و عزیزانی را دیدند کہ از
 تمام بزرگ و در پیش ایشان گذشت و نمودند وی از دوستان است اما مارا کثرت
 و وجه نشناختن آنست کہ بابی نشانیم دار شیخ احمد قشاشی در تفسیر آیت کریمه اهل
 شرب لا مقام لکم الا لعل فرمودند کہ اشارتی لطیف باین معنی کرده است یعنی مراد
 از اهل شرب اکھرت صحابه علیہ وسلم و وارثان او باشند و لا مقام اشاره
 مقام نبی است بانی ایشان است کہ هیچ نشان گزینی نشانی ایشان نتواند گذشت
 افادہ است و فرمودند کہ چنانی آوی از خطرات نفس اوست کہ از درون او
 جوشد و مانع راه آوی شود و از جملہ ان خطرات این است کہ کپ رانبت بریزد
 از اولیا لمن فاسدی پیدا شد و ممکن در اول وی یافت تارفتہ رفته موجب شود
 او کردید از باب وصول بدرض قبول و یکی از افاضل عمر را حکایت کردند کہ هنگام سفر
 مبارک حجاز در شہری با وی ملاقات شد و وی یکی از بزرگان سلسلہ نقشبندیہ
 بیعت کرده بود لیکن ان عزیز چنان علم ظاہری نداشت و در توفیر معارف و بیان
 حقایق خصوصاً کلام شیخ عی الدین ابن العزلی قدس سره کہ موقوف بہت بر علم
 و ازنسان ایشان جاری نشد و این دو فاضل از عدم قدرۃ بر بیان خواص معارف
 و رتبه و افتادہ و علم او بعد علم ان بزرگ ظل عظم و کار او افکنده تا از بزرگات
 نسبت باطنی ان عزیز محروم ماند بایستی کہ این خطۃ راہ او نزدی و مفید عقیدت

اولی

اوشدی و از علوم باطنه او و کمالات معنویه ان عزیز متعبد شدی و نسبت خود را
 با وی درست کردی اذاه خوف سیپی است از بیوف الهی که سل ان مخصوص برای
 دفع دشمنان است پس غافل منقطن امتیازی نماید احوال و اوقات خود را و بیشتر
 می نماید اوضاع و اطوار خویش را اگر مطاع مرتجع الهی و مطابق فرمان حق باید باید که حالت
 نشود و خوف را درین وقت بخورد کند بد و دست بدامن رجا زده انرا محکم کرد که
 نفع وی با فعل با اعتصام رجا غالب است و اگر مخالف و مباین امر حق و رضای او
 و اند پس السب و الفع بحال او خوف است و تمک بحشیت در این حالت
 ویران فاع است که نامرضیات الهی و دشمنان معنوی اند که بجز این شمشیر دفع نمی شوند و
 این اعدا که اهم طریق سکوت است مطمح نظر داشته تا استقبال انبار روی
 کار نیار و این سبب را از دست نکند و افاذ در معنی حدیث شریف الدین اسحق
 المؤمن و صفة الکافر چنین افاده فرمودند که نمی اوم سر کرده اند که روی انکه دنیا برای
 ایشان زندان است و عقی روضه رضوان است و این حکم عامه مسلمین است
 و فرقه انکه دنیا جنت آنها و آخرت زندان آنهاست و این فرقه کافران اند و طایفه
 پیوم نامند که این جهان و ان جهان برای ایشان رضوان در رضوان و جنت در جنت
 است و این زره غیر او بود اند و حکم ندره اند و شارع صلوات الله و سلامه علیه
 از حال ایشان خبر داده که بطریق ایجاد و اجال و این عزیزان عرفا باشد اند که بشا به سیران
 حقیقت واحدة مطلقه در جمع موجودات هم درین جهان آسمانی شدند و مفیض کرم صل
 محض غایت خویش غشاده نبود کوی از بصیرت ایشان ایل کروا نید پس
 همان نهای و الای موعوده فرمودند که بعضی بندگان الهی هستند که حق تعالی بایشان نعمتی

اسلام

که در میان را و از اوست بدید تغییر حاصل شود ایشان را
 در دنیا شرف است زود اناره آرزو

داود و اطلاق بر آن نعمت یافتند و حکمت الهی بنا بر معنی حقیقت آن نعمت را در بار
 دنیا از ایشان مستور داشته که عسل ایشان قابل انعام بود اما قابل رویه ان انعام در
 جهان نبود چون ازین عالم انتقال کنند لابد تصفیت آنرا بی پرد و پشم باشد تا نماید و بعضی
 بندگان هستند که منع مطلق و اگر امر ایستادند و علم و شهود آن نعمت نیز
 کرامت و مورد تاج و کرمه اما نعمت ربک محدث است که نعمت بجا آرند و قدر نعمت
 ذکره بشناسند انفاذ است و فرمودند که توبه ای الی الله بر قسم است یکی بگذر زبانی و دوم
 بگذر قلبی و سیموم توبه صرف بذات مجرده و این اعیان استام که توبه است انفاذ
 در علاج از آن زایل باطن سالک است و فرمودند باید دید اگر صاحب مقام قلب است
 او را باید اگاه نماید بر خبیات و کلیات حصال و نیمه دانش مطلع است و توبه
 آنرا باید فهماید و بعضی اشغال و ذکر که مناسب حال او بود تعلیم باید نمود تا بند شود
 و آن زایل از وی بالکل از وی مرتفع گردد و اگر گذرنده است از مقام قلب کاتب
 روح و سروی را از خاک باید کرد و توحش بحال وی هیچ وجه نباید نمود که چون او بمقام رسا
 خود واصل شود لابد این اوصاف در وی نماند صاحب سرو روح محتاج وقت
 معالجات نیست که خود بخود تبدیل اطلاق لوی شود و تهذیب او با سانی میر آید
 انفاذ فرمودند عطار زمان فرود دارند که حصر عقلی دل بیک ناجبی دون جهت اثر
 از فساد عقل است بلکه نظریه بدو دل بیتی و نظریه دیگرش بجانب
 دیگر از بلوغ فهم و دانایی است عا شاکه این دو بینی غول راه ایشان شد و این
 خطاب ایشان را از طریق صواب دور انداخت زیرا که عقلی قلب بجات متعدد
 جز بسیاری تشویش و تفرقه چیزی نیست بی آید و دوروی سوای پریشانی دور

فایده نمی بخشد خصوصاً در سلوک و تصوف تا این کس یکبار و یکبار سوی
 بشود و صورت عمت بمقصد واحد ندارد و باید دانست که بطلان سعی خود کمر بسته و اوقات
 خویش ضایع نمودن این قسم مردم توقع چیزی نباید داشت که گرفتار راه غلط شد تا افاده
 فرمودند غیرت‌ها شیخ روزگار که مذکور نشان خاص و عام است معقول می شود زیرا که
 این طایفه ثوران تقایمی نفس اغیرت نامیده اند از آنکه از کار سلف ازین باب
 چیزی منقول است لیکن در حق ایشان چیزی نتوان گفت که هزاران اوصاف محمود
 با ایشان بود و کارها کردند که درین زمان وقوع ان واقعات ان بس عیبرت است
 در عزیزان این عهد است که صرف هم ایشان در غیرت‌ها هیچ بافتند و خدا ترس و
 درویشی مناسب ندارد یقین باید کرد که نشان این امر خرد غلبه نفسانیه نیست افاده
 فرمودند در روایتی اگر میل سلطنت و رعیت حکومت سر برزند و این رعیت
 بالهام حق ظاهر نماید که برای اعلاء کلمه الهی بوده است قبول نباید کرد و سخن او را متبر
 نباید داشت که نفیون تسویل نفس و شیطان شده است زیرا که وجود سلطنت
 در اولیا این است بالهام حق و انعطام امر ملت صورت نیافته مگر در حضرت امام
 مهدی که آخر زمان پیدا می شوند که قیم این سرد و امر بالهام الهی خوانند بود و غیر ایشان
 هر که مدعی این منبع شود حکم بطلان او باید کرد که میل او از سر نفسانیت است که هیچ عمل
 ندارد افاده فرمودند تحصیل عالم بر عبادت در صورتی درشت آید که ملازم ادبی جمع
 فرائض صلوة و صوم و زکوة و حج و موکد است سنن و ادب بود و از محرمات و مکروها
 و مشتهات پرهیز کند و از راه کتاب کبایر و اجاز در صفایر مشروط باشد پس
 این عالم البته فاضل است از عابد و اگر یکی ازین چیزها از عالم فوت شود ویرا از علما

توان شمرده و اسم عالم بر دی منطبق نمی شود که علم بی عمل و پال عالم است و عابدی که علم او فی الواقع دارکان اسلام و ضروریات دین بود و میرا بر از عبادت توان شمرده که عمل بی علم و کوشش ایشان است و عبادت جاهل عین ضلالتان افاد و عیبی بخدمت حضرت ایشان ذکر کرد که زیارت عبات بزرگان و قبور ایشان میروم و در بعضی نماز است و راحت و سکون و آرام و در خود او را که بی نیام اولاد در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر راحتی و وحشتی یافته می شود سبب از راحتی و آرامی است که نزدیکی حضرت افاده و باید و برین سرگناه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعضی کمالین که ارواح ایشان از قبود بشری خلاص شده و از الایش مقتضیات جسمانی پاک گشته اند و در ایشان نبوی ذات بخت و بی نشانی صرف است و کسی که بر بار قبور ایشان رود البته که بحال اویج تیر لاتی نشود مثل شیخ که داخل آنجا نشود و انجا طرف که می کرد خود را بیند و غیر خودش چیزی بنظر نیاید حضرت سلطان المشایخ قدس سره از جمله این طائفه اند و بعضی اهل ولایت که ارواح ایشان از ان قبود پاک گشته اند و در ایشان با کمال بجانب مرتبه اطلاق نیست ازین جهت اقتضات ایشان نجومی از انجا مناسب است بسوی زیارت کننده و آقوی شود و تا ایشان اقتضات این اسم در خود حاصل می نماید افاد و در شرح حکمت مشروعبیه عبادات مثل صلوة و صوم و زکوة و تلاوة قران و غیران این طواریت شاد فرمودند که خدا تعالی بر عباد خود صفت و توحید و نفی شرک و ادای عبادات ان حق ادای شود و این کلامی است مرموز بهجت صبیق عبارت زیاده ازین توان بیان کرد حاصلش است که در روح ادوی لطیفه بغایت باریک و دلچسب نهاده اند که مجرب است بکاتبان عظیم مانند انجمن

مقتضایس

مدیدی است مقتضای این لطیفه کاپی در عواشی سرور روح می باشد پس سر
 در روح هم بنجد بی شود با جذاب او چنانکه چوب مانند کشتن شاخ میگرد و در ح
 رسن و کاپی بی فوریشی میل میکند و این بیغ مخصوص با اهل کمال است بهر تقدیر این
 انجذاب اولان عبادت شده است و عبادت مکمل و مری انجذاب می باشد
 و ایام عواشی ان انجذاب و عوارف او می باشند پس تقاضای این لطیفه را کتی
 الی تعبیر کرده شد زیرا که حق لطیف است که نمودنات حق است در لطائف سر
 افاده ارشاد و نمودن او می قبل انکشاف تمام عین ثابته خود مقلد راه سلوک
 و گرفتار کشاکش تقلید و رحمت با ایستاد مرادات و سبب کوشش حال اوست
 چون توفیق عنایت الهیه بشود عین خود فانی گردید از مصیقت تقلید و زحمتهای دیگر فراغ
 یافت و مشاهده عین عبارت از معرفت طور خاص است از احوال حضرت خود
 که بتجاسیم رحمت الهیه مطهریم ان باین شخص عطا نمودند و بعد و ضوح این سر عظیم القدر
 و تحقق این مقام خود را و ارادات خود منقیمی باید در سطوت حضرت وجود و این راه
 این باطنی و سروری احاطی نماید که دیگر مقتضیات طبعیه و ارادات نشیه او را از
 نرسانند و تئوس نرسند زیرا که احکام و ماجریات او را جمع است بوجوب افاده
 ارشاد و نمودن که کشف بیغ معارف عظیمه مکرر واقع می شود موجب و فوریت
 و سرور میگرد و وجود این انبساط بر تحریر ان نا جاری آرد هر چند که امر ابارا نوشته
 باشیم و مکرر بیان نموده باشیم لیکن حال او چون باردیکر صبره کرد و خاطر را مبتطای
 آرد و بی اختیار تحریر ان مطلوب می افتد و ان انکشاف جریست است و شرح
 ان و علاقه علم خود پوی و اغما و جلیش بروی دون علم لطیفه نا که با این علم احتلاطی
 کند

و مشاهده شدن آنکه بعد دو دو مورث قلب این علم بوی تجی اعظم خواهد بود و یاد
 از قلب علم بوی تجی اعظم است که تا حال این عارف عالم او بود و او معلوم
 بعد ازین او عالم است و این معلوم یعنی انیکس از جمله شیون و اضواء او کرد پس معلوم
 شود تعلیم ذات نفس خودش علم حضور یا پس در این صورت نماز ممکن است تحقیق
 و عادت رو بعدم آورد باقی ماند الا قدیم واجب و سفر نسیب شد و فطرت جیه نامل
 خود پیوست افاده ارشاد فرمودند که حق تعالی با محاسب خود معامله دارد و کامی آراوه
 او جل شانه متعلق انقایی محنتی بر اهل محنتی میکرد و لیکن منصب محبوبیه چون تحمل بار
 مشقت نیست لهذا بوی از ملاطفت در تحمل ان بار او را تجربه دهنه ثابت طبع و سرور
 دل کو ارا کند چنانچه از بعضی مقربین منقول است که ما مورشه شرک عبادت و ادبکم
 فطرت سلیمه حکمت این امر در یافته و احکام حق بوسیت و مراتب عبودیت
 سنجیده و نظام کارخانه صدف و قدم را همیده مناجات کرد خداوند امر از ترک
 عبادت در عبودیت معذور دار که راحت من در سبکی تو است پس بقیام
 و طایف عبادت و ریاضات بذوق و نشاط اقدام نموده فخران نبی رسو از انجا معلوم
 که در او از امر ترک عبادت رفع تکلیف نبود بلکه اراده دفع کلفت او بود در مجاهدت
 و ریاضات تا همین مشقت عین راحت دست او کرد و هم چنین فرمودن محبوب
 عالم صیبا علیه وسلم عرض فی زلی لطار که یجملها ذیها الی اخر الحدیث تلویح است
 بر آنکه ترک شرف و تنم اجباری باشد و عرض لطار و سپان من المدفالی نوعی از انواع
 لطف و انعام و تجیر است در حق ان محبوب رب الامام علیه الصلوٰه والسلام هر چند
 که مقدور مکتوب در باب انحضرت فقیر و لا غیر خواستند که این بقی با اختیار خود ترجیح دهند

ناقصای مجویته بوجود آید و مشتت عین لطف کسرو و المد اعلم افاد و در سیرت کریمه
 بدیر الامر من السماء الارض ثم یوحی الیه فی یوم کان مقداره الف سنه از افادات سیه
 حضرت ایشان محفوظ ماند این است که ارشاد فرمودند که و انما کلمه را اقتصار است
 است در تدبیر او و در تعاقب فی بدتم دوره چوی فتح دوره دیگر را و افتد جمع احکام
 و آثار و اوضاع و اطوار مقتضای ان دوره از برزه مثالیه تجی اعظم که توشش در عالم
 مثال است و مثلاً و مبدار اوضاع و اطوار او و مقتضای مصلحت کلیه دفعه
 بعد دفعه بوی عالم شهادت انتقال می نماید و این عالم تمام بامتشار رنگ ان احکام
 و آثار رنگین شود و مایعاتی این دوره است مقتضات وی ازین سلسله متجاوز
 نخواهد شد و چون مدت بقای او با انجام رسیده وقت فیا تمحق کردید جمع ان رسوم و عادات
 مقتضه وی جمع شوند و بهیچ اجتماعیه با لم مثال بوی مبدان خود عروج کنند و بعد رجوع آنها با مل
 الاصول ان موطن را نبی انزال احکام دوره جدیده مطلوب افتد و هم چنین می رود الی ان
 المد تعالی و این انزال احکام را لفظ تدبیر الامر من السماء تعبیر کردند و رجوع ان و پیوستن
 بمبار خودش را کلمه تم یوحی الیه بین ساختند و المد اعلم افاد انما کلمه نمودم از منج ای
 قول که در افواه مذکور است او احب المد عبدالم لیره ذنب ارشاد فرمودند که
 در اصول کتب احادیث ان حدیث بعینه ثابت نشد لیکن شایان یافته می
 فعل المد اطلع علی اهل بدر فقال اعلوا ما سیم فقد عفرتکم و معنی او در زمان حال
 از صوفیه پیدای شوند که با وجود ارتکاب معاصی حق تعالی بفضل خود کما ان ایشان
 عفو فرماید و موفق باعمال نیک گردانند: بالجمله در حق بعضی احوال شمول رحمت
 الهیه بسبب غفوان و ذنب بدون توبه می شود و این ما در است و بعضی را توفیق توبه

و ندیم نطافی می نماید و از اینجا سس تدس پاک و صاف می گرداند و از جهت ندرت
 این معنی شرح انرا اعتبار کرده و توضیح با مثال این سخنان نفی شده تقارن این مذکور بر سبیل
 تمثیل ارشاد فرمودند که ما شیخ معصوم را در مقام دیدیم که مرکب کماهی است از کماهی
 شمشیر کماهی شده بجانب سمان ظهور نمود و آن نظر کردن و بی طرف سمان مفهوم است
 که اشاره او بجانب قدر الهی است یعنی هر چه از قسم گناه بر روی گذر شده بتقدیر الهی
 و نفس وی ملوث ان معایج بیخ متاثر و متلوث ساخت از اینجا مفهوم شد که
 بعضی نفوس باشند که گناه در ایشان بیخ اثر ندارد و ضرر نمیرساند همین جهت مذکور
 گو که اقل قلیل باشند افاده روبروی عرض کرده بودم که مشاهده صورت کریمه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در روی او چیزی که مدین ضبط کرده اند مشکل می نماید زیرا که صورت رب
 در مقام نبوت الا صورت مثالی پس انرا بر صورت شهادیه قیاس کردن مع لافق
 است. و ارشاد فرمودند بعضی از نفوس قویه را خدا تعالی قدرت داده است
 که صورت جسمانی خود را بقوت رابطه محکم که بان صورت پدید دارند محافظت می
 نمایند و بدین صورت در نظر رای نموداری شوند پس لامحاله روح مطهره آنجانب
 صلی الله علیه و سلم بهمان رابطه قویه در تمثیل و شکل صورت جمیله شهادیه اقوی و ابلغ
 است فلا استناد فی روئیه صلی الله علیه و سلم بتلك الصورة الا صلیته و الله اعلم
 افاد مع حدیث شریف که ساجی روایت کرده است عن عائشه رضی الله عنها قال
 دخل علی سابل مرة و عندي رجل من آل صلی الله علیه و سلم قامت له لیس ثم دعوت
 فخطت الیه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما تریدین ان لا بدخل بنک شی
 و لا یخرج لعلک قلت نعم قال مهلا یا عائشه و لا یخرج فی وجه الله علیک حتی یفاده

فرمودند که بر یکی از اولاد انبیا را شریعتی است خاصه نفس او و آنحضرت صیبا
 علیه و سلم اینجانبان شریعت مخصوصه نفس مطهره خود را داده کردند و از جمله خصوصیات
 شریعت وی صیبا علیه و سلم عدم جمع است در دولت فانه او و تنبیه است
 بر مقتضای خصوصیت شریعت خاصه خود بر اهل بیت را و ارشاد بدانکه در این امر از
 التزام موافقت طور خاصه وی صیبا علیه و سلم تعافل نکنند و طمع از جمع بردارند و حاشا
 از خرج نگیرند و الله اعلم افاضه در تخصیص عشره مبشره ریح الله تعالی عنهم بشارت جنت
 در مقام واحد و آن واحدین ارشاد فرمودند که خصوصیت بشارت این کرام بدر اسلام
 در مقام واحد یکم و بدان آنچه ظاهر شد انصاف ایشان است به خصیلت پسندیده
 جماد در هر واحد ازین اکابر که در غیر ایشان و بدان آنها باین حیث با اتفاق معدوم است
 یکی شرافت نسبت دوم حجه اولیه سوم استقامت بر موافقت و مخالفت و غیر
 آنحضرت صیبا علیه و سلم از ائمه ائمه اسلام تا وفات حضرت خیر الانام بعد وفا
 نیز بر عهد اعدا این صفات در سایر صحابه واقع است اما وجود هیته اجماعیه در زود است
 کربیات عشره مطهره سبب تفضیل و تخصیص و بشارت ایشان شده است و الله اعلم
 تمت مرویات خواجہ محمد امین فصل افاضه و عمیت این فقیر ملک زود است بکتاب و سنت
 در اعتقاد و عمل و پیوسته بیکر هر دو مشغول شدن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت
 خواندن ندارد ترجمه و ترقی از هر دو شنیدن در عقابیه مذہب قدما را اہل سنت را
 کردن و ہر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد و از تفصیل و تفتیش آنچه
 سلف تفتیش آن کند و مذاہر ارض نمودن و تشکیکات معقولیان خام انصاف
 نکردن و در فروع پیروی علماء مجتہدین کہ جامع باشند میان فقہ و حدیث کردن

نہ خواجہ محمد امین
 فصل

و دنیا تو فحاشیت فتنه را بر کتاب و سنه عرض نمودن آنچه موافق باشد در غیر قبول
 آوردن و الا کالای بد بر پیش نهادن اتمه رایج وقت از عرض مجتهد است
 بر کتاب و سنه استغنا حاصل نیست و سخن منقشه فقها که تقلید عالمی را درست
 او بر ساخته تیغ سنه را ترک کرده اند نشین و بد بیان التفات نکردن و قوت
 فدا جتن به دینی انبان و وصیت دیگر در معروف چنانچه بخاطر این فخر ریخته است
 که در فیض و کیا بیزوب و شامیر اسلام نصیب امر معروف و نهی منکر مبلغ آن حدیث
 است و بس و عطف در آن سخن نیست و وصیت دیگر آن است که دست در دست
 مشایخ این زمان هرگز نباید داد و وصیت بالیشان نباید کرد و نبلو عام مورد نباید بود و گرنه بگناه
 زیرا که اکثر علوم بسبب علم است و امور سیریه را بحقیقت اعتباری نیست و کرامات و شایان
 این زمان همه الاما شالهد تعالی طلسمات و تیرنجات را کرامات دانسته اند تفصیل
 این اجال الکه اشهر اصناف خرق اشرف خواطر است و انکشاف واقعات
 آینده و اشرف و کشف را طریقی بسیار است از انجمله باب ضمیر از علوم نجوم در مل نه
 پنداری که حکم و نجوم موقوف است بر تئویه بیوت و در مل را از آنچه در کار است ما تجربه
 کرده ایم که ما هر در فن نجوم چون دانست که الحال کدام دقیقه است از ذوقاتی روز از اینجا
 زمین او منتقل میشود لطایع و همه بیوت و مواضع کواکب در خاطرش صورت بی
 بندد که با صفت تئویه بیوت مقابل او استاده است و هم چنین ما هر در فن رمل گاهی در
 خود معین می کند که فلان انکشت را الجیان قرار دادم و فلان انکشت را فلان شکل و در ذوق
 صورت بی بندد که ازین اشکال کدام متولد میشود تا آنکه رایجه پیش لو ماضی شود
 و از انجمله باب که بانه تا انواعها و ان فن فحاشیت منقش است تارة باحصار ص و تارة

باید کرد و پاک بیکه در آن باب اصل وارد صحبت نباشد
 و در سخن ایشان باید بود و در سایر احوال و خصوصاً در این صفت
 با صفت اضافت کرده باشند امروزه و نهی منکر مبلغ صفت

نشان

بغیر از دارالجمہ باب طلسم کہ قوای کو الکیا در صورتی سببی کنند و از ان اسراف
 حاصل می شود و اعمال کوچک کہ بعضی ملاحظات جوکیہ را خاصیتی تمام است در استخراج
 و کشف من اراد تحقیق ذلک فیلرجع الی کتب ہدہ الفنون و ہمت بستن بر کاری
 و شکل مہیب بر آمدن و دل بر کیس داشتن و طالبی را منحرف کردن ہمہ از فنون بیخ است
 چند ملاحظہ ہستند کہ باین کار میرسانند صلاح و فحور و سعادت و شقاوت و مقبول
 بودن یا مردود بودن در اینجا فرقی پیدا نمی کنند و ہم چنین دہد و شوق و قلق و سرایت
 این حالت در حاضران مشاران حدۃ قوہ ہمیدہ او قوی تر و جدا تر از یادہ تر از ہی این اعمال
 و این احوال بہت ہی صالحان ہم می کنند بہتی از نیات نیک و انقدر انہارا از کرامات
 نمیکردند کمالی خفی و بسیاری از سادہ لوحان را دیدہ ایم کہ چون این اعمال را از شیخی فراگرفتہ
 از اعرین کرامات میدانند چارہ کار آنکہ کتب حدیث مثل صحیح بخاری و مسلم و سنن
 ابوداؤد و ترمذی و کتب فقہ حنفیہ و شافعیہ را بخواند و عمل بر ظاہر سنت پیش کرد اگر حق
 سبحانہ در دل او شوقی صادق کرامت فرماید طلب ان راہ غالب شود کتاب عوارف را
 از اداب نماز و روزہ و اذکار و معموری اوقات پیش گیرد و رسایل نقش بندہ را در
 طریق پیدا کردن یادداشت و این بزرگان این ہر دو باب را بہی روشن نوشتہ اند کہ احتیاج
 بتلقین صحیح مرشد نماند چون کیفیت نور عبادت و نسبت یادداشت حاصل شد بران
 مواظبت نماید اگر درین فرصت غریبی را یابد کہ صحبت او منصاح جذب است و تاثیر
 صحبت او در مردمان درمی گیرد با وی صحبت دارد تا آنکہ حالت مطلوبہ ملکہ گردد بعد از آن
 بکوشہ بنشیند و بدان ملکہ مشغول باشد درین زمانہ ہی کس نیست اللہ ما شاء
 اللہ تعالی کہ من جمیع الوجہ کمال دانشتہ باشد اگر از یک وجہ کمال دارد از وجہ

دیگر عاطل است پس همان کمال را باید حاصل کرد و از چیزی دیگر باید پوشیدند ما صفا
 دوع ماکد نسبتهای صوفیه غنیمت گبری است و رسوم ایشان هیچ نمی ارزند این شخص بر سر
 کران خواهد بود اما کارهای فرمودند بر حسب آن باید گفت و بر گفته زید و عمر و تفریح نمی باید
 کرد و تمییز دیگر باید دانست که میان ما و اهل زمان اختلاف است صوفی منش که
 گویند که اصل مطلوب قناعت و بقا و استتار و تسبیح و مراقبات معاش و اقامت طاعت
 بدینیه که شرع بدان وارد شده برای است که همه کس آن اصل را نمی تواند با آورد و اما
 بدرک کلمه لا تبرک کلمه و منکلمان گویند که غیر از آنچه شرع بدان وارد شده چیزی مطلوب
 نیست و مایه گویم مطلوب باعتبار صورت نوعی انسان بخیر شرع نیست و شارع بیان آن
 اصل فرموده برای خاصه تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوجهی مخلوق شده که جامع است
 میان قوت تکوینی و بلکیم و همیه و سعادت و بی و در تقویت بلکیم است و تفاوت وی در تقویت
 همیه و بوجهی مخلوق شده که نفس وی زینهار اعمال و اخلاق قبول کند و در هر دو مورد آرد و
 موت امر مستحب زدن است اما بدن وی کیمیات ندارد بر می آرد و با خود مستحب می آرد
 و لهذا تمهید و حی و غیر آن متبلا میگرد و بوجهی مخلوق شده می تواند لائق بحیوة القدس و تلقی الهام
 را بجا کند و آنچه در حکم الهام است از تلقی سرور و بهجت اگر نبشته آن ملائکه ملائمتی در شش باشد
 و تلقی سنیق و وحشت اگر نبشته ایشان منافقین کیمت نموده بود با لجه چون نوع انسان بوجهی
 واقع شده بود که اگر ایشان را با ایشان که دارند امراض نفس پیدا کنند او را الم رساند حضرت
 تمی سجانه بعض فضل و کم خود کار سازی ایشان کرد و برای ایشان راه نجات تعیین نموده
 ترجمان سان شیب که حضرت پیغمبر است از ایشان بدیشای و ستلوا نامت تمام شود
 در بومی که اول مقصود ایجاد ایشان بود دیگر با دست ایشان گرفته باشد پس صورت

زیربسی حال شرع را از بعد از فیاض در پیوره کرده و حکم ان لازم است جمع از ادنوع را یکم سر یا
 صورت نوعی در ایشان و خصوصیت افراد را در اینجا دخی نیست و فساد بقا و استهلاک و غیر اینها
 مطلوب اند با عمار خصوصیت افراد زیرا که بعض افراد در رعایت تجرد مخلوق می شوند و ضایعیا
 اینها را بر بی ایشان دلالت می نماید و ان حکم را می نیست بلکه ان حال این افراد از جهت
 خصوصیت فرقی تقاضای ان کرده و کلام شرع بر کز بر ان معانی محمول نیست نه صبر کجا بجا و نه اشاره
 آری قوی این مطالب را از کلام شرع فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه بسیار و مجنون شود و در سخن را بر سر
 که شدت خود عمل نماید و از ادنوع ایشان اعتبار گویند بالجمله از اول در مقدمات السلام و استهلاک
 و مشغول شدن بر کس ذاکس بان و ای مصالح است در ملت مصطفویه فزارم کناد کی را که
 سی در حال انها کند و کجای بیغ استعدادی داشته باشد هر چند این سخن بر بسیاری از پیونده
 زمان دشوار خواهد بود اما کار بی فرموده اند بر حسب ان می گویم مرا باز بدیدم و کار نیست و
 دیگر آنکه در حق اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتقاد نیک باید داشت و زبان را بر نواقب
 ایشان جاری نباید ساخت در این مسده و وصف خطا کرده اند قومی کان می کنند که ایشان
 با هم سینه صاف بودند و هرگز مشاجرات میان ایشان نگذاشته و این وهم صرف است زیرا که
 عقل مستفیض نمی توان کرد قوی چون این چیزها بدیشان منسوب دیدند زبان لعلین و لعن کشانند
 و در وادی هلاک افتادند بر این فقیه که اگر چه صاحب معصوم بودند و از بعضی عوام ایشان ممکن
 که چیزی بوجود آمد و با رشک که از دیگران مثل ان بوجود آید مورد لعن و خرج کرد اما ما میوم بکفت زبان
 از مساوی ایشان و ممنوع از حرج و لعن ایشان بعد برای مصلحتی و ان مصلحت ان است
 که اگر حج یا ب حرج در ایشان شود روایت از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم منقطع کرد
 و در انقطاع روایت بر هم خوردن ملت است و چون روایت از هر معانی برداشته شود

ذکر اعتقاد با صحابه
 و بعضی از ذکر کشیدند
 اشاعه شریه

اکثر احادیث مستفیض باشند و تکلیف است بجهت تقایم کرد و در وجه بعضی در آن نقل غلط نکنند
 این فقیر از روح بر فروع آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوال کرد که حضرت چه میفرمایند در باب شنبه
 که مدعی محبت اهل بیت اند و صحابه را بدی گویند آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبوی از کلام خود
 اتفاقاً فرمودند که مذمب ایشان باطل است و لطلان مذمب ایشان از لفظ امام معلومی شود و
 از آن حالت افاقه داد در لفظ امام تامل کردم معلوم شد که امام با مطلق ایشان معصوم منصرف
 الطاعه منصوب الخلق است و در حق باطنی در حق امام تجویزی نمائید پس در حقیقت ختم نبوة مذکور
 کو زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم قائم الانبیاء گفته باشند و چنانکه در حق اصحاب اعتقاد
 نیک باید داشت هم چنان در حق اهل بیت معتقد باید بود و صالحین ایشان را بر بزرگواران تقصیر
 باید کرد قد جعل الله لکل شیء قدراً این فقیر را معلوم شده است که ایما شاعر شریفی که غم افکاب
 نستی بودند از نسبتها در واقع ثنوت مفارک القراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرح را
 بر از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امری است باطنی تکلیف
 شرعی کار ندارد و نفس در شاره هر کس بر متافرا با عبار همان قطبیت است در مورد امامت که
 می گفتند راجع به آن است که بعضی خاص یا از آن خود را بر آن مطلع می ساخته پس از زمان
 قومی تمنق کردند و قول ایشان را بر محلی دیگر فرود آوردند و الله المستعان و صیت دیگر طریقی تعلیم
 علم چنانکه تجربه محقق شد است که نخست رسائل فخره صرف و خود درس گویند که نسبت
 از هر کس با چهار چهار بقدر ذهن طالب بعد از آن کتابی از تاریخ یا حکمت علی که بر زبان عربی یا
 آموزند و در آن میان بر طریقی بتوجه کتب لغت و بر آوردن متکی از چای آن مطلع سازند چون
 قدرت بر زبان عربی یافت موطاب روایت یکی بن یکی مصمودی بگویند و هرگز از آن مطلع
 نگذارند که اصل علم حدیث است و خواندن آن فینها وارد و ما را استماع جمع آن مسلسل است

بعزازان

بعد از آن توان عظیم درس گویند بان صفت که صرف قرآن بخواند پیر تفسیر و ترجمه گوید و بر این
 شکل باشد در خواب در شان نزول متوقف نشود و کتب نماید بعد از آن از در کس تفسیر
 مطالبین را بقدر درس بخواند درین طریق فیض است بعد از آن در یک وقت کتب قدسی
 می خواند باشد از صحیف و غیر آنها و کتب فقه و عقاید و سلوک و در یک وقت دانشی
 مثل شرح سلا و قطبی و غیر آن ای ما شاء الله و اگر می آید که مشکوٰۃ را یک روز بخواند
 و روز دیگر قطبی بقدر آنچه روز اول خوانده است بخواند چنانی مانع است وصیت دیگر ما درم غریبیم
 که در دیار هند و عثمان ابا را فرستادند و غریبیت نسبت و غریبیت سان هر دو
 فرماست که ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیا و المرسلین و فخر موجودات علیه و علیها
 الصلوات و التسلیمات نزدیک میکردند شکر این نعمت عظمی است که بقدر امکان
 عادات در روم عرب اول که منشا را حضرت است صلی الله علیه و سلم از دست ندیم
 در روم عجم و هو در میان خود نگه داریم ارجح النبوی عن ابی عثمان التیمی قال انا انما ناسبت
 الخطاب رضی الله عنه و حتی باوز بجان مع غنمته بن و قد انا بعد فاتر زواد دارند و او استخوان القوا
 الخفاف و القوا السرا و جلات و علیکم بیاس ایلم اسماعیل و ابکم و اتعم و زری الهم و علیکم بالمش
 فانها حام العرب و تمجد و او ائتوا شوا و ائتوا شوا و اعلو لیتوا و اعطوا البرکب و ابروا نرد
 او از زوالا غرض و فی روایت و انروا عیسا بطور الجبل مرد یعنی چون عرب برای جهاد با طراف عجم
 منتشر شدند عمر رضی الله تعالی عنه پرسیدند که رسم عجم را اختیار کنند در رسم عرب را ترک
 نمایند پس بیان نامه نوشتند که از ار بنیدید و چادر پوشید و فعل پوشید و بگدا رید
 عود کار و بگدا رید شرد و ابارا و لازم گیرند لباس پدر خود اسماعیل را و خود را دور دار بدارتم
 و پیش لازم گیرند نشستن در انساب بر آئین انساب حام عرب است و بر رسم قوم و در

شرح

مشبه عجم

بپاس باشند و سخت گذران باشند و کهنه پوشی خویشند و متادل نسید شتران را یعنی بگریز
 و رام سازید و حسب کرده سوله شوید بر سپان و تیر اندازید نبشها کی از عادات شنیده
 بود آن است که چون شوهر زنی بمیرد گذارند که از آن شوهر دیگر کند و این عادات اصلا در عرب
 نبود قبل آنحضرت و در زمان آنحضرت و نه بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خدای تعالی
 رحمت کند بر آنکس که این عادت شنیده باقتلاش سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم
 ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد
 این عادت را قبح باید دانست و بدست دشمنان باید بود که ادنی مراتب نبی فکر همین است
 دیگر از عادات شنیده ما در جمالت که در بسیاری معین کنند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که شرف ما در بین دنیا با آنحضرت منتهی میشود به اهل بیت خود که بهترین مردم اند و دوازده
 اذیبه داشتند مقرر فرموده اند و آن پانصد درم است دیگر از عادات شنیده ما مردم اسراف است
 در انواع در مردم بسیار در آن تفر کردن آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شادیها مقرر فرموده اند
 و شادی است و بیمه و عقیقه این هر دو را باید گرفت و غیر آن را باید که رشت یا اتمام
 در انعام آن نباید کرد و دیگر از عادات شنیده ما مردم اسراف است در آنها و سیم و چهارم
 و شش ماهی و فاکه ساینه و این را در عرب اول وجود بود معلی است آنست که غیر تزئین
 و آرایش میت تا سه روز و الحام ایشان یک شب از روز رسیده نباشد بعد سه روز تا
 قبیل جمع نشوند و طیب در ثیاب در آن رعایت استمال کنند و اگر زوجه است بعد از تقضا
 عده قطع احد و نمایند سجده از مایه است که لبان عرب و صرف و خود کتب ادب
 مناسب پیدا کند و حدیث و قرآن را ادراک نماید و اشغال کتب فارسیه و نه به
 و علم شود و عقل و آنچه فروری پیدا کرده اند و ملاحظه تاریخها و ما جرایست ملوک و مشایرت

در هر چه

اصحاب علم فضالت در فضالت است و اگر رسم زمانه مقتضی اشتغال بان کسود
 این قدر خود فرور است که این علم را دنیا دانند و از آن متنفر باشند و استغفار و نماز
 کنند و ما را لایب است که بجهنم متحرین رویم و روی خود در برابر آن استاها ما لیم سعادت
 ما این است و تفاوت در اعراض از این وصیت در حدیث آمده است که من ادرا
 نکم عیسی بن مریم فلفوزه نبی السلام این فقیر از روی تمام دارد که اگر ایام حضرت روح
 در یابد اول کسی که تبلیغ اسلام کند من باشم اگر من انرا نه دریافتم هر کسی را که از اولاد با
 این فقیر زمان بجهت نشان آنحضرت در یابد حصص تمام کند در تمام تبلیغ اسلام تا کتبه اثر
 از کتاب مجید ما باشیم والسلام علی من اتبع الهدی وصل فی تمیز الملتین افاد در حدیث
 متواتر آمده است فیرون القرون قرنی تم الذین یلوونهم الحدیث و سرد در تفصیل صحابه بر
 هر که بعد از ایشان آمد است که ایشان واسطه اند در میان بنوا بر و این جامع متاخره
 از جهت غایب اسلام بواسطه ایشان و رسیدن علم بسبب ایشان بفهم اگر می توانی فهمید
 که امر ملت مشابهت تمام دارد بدیواری که هر خشت فوقانی متفوع است بر خشت تحتانی
 و واسطه استقامت است تا آنکه کار باس رسد هم چنین هر قرن متاخر مستند
 پذیر قرن مقدم است در شراج اسلام و علوم و هدایت و شرح تا آنکه امر مقتضی کسود
 لصاحب بشری که از جانب خدای تعالی شریعت را بواسطه آورده نبی بی که امروز کافری
 چون بی خواهد مسلمان شود چه قدر حرکات غیبه می باید پیش کرد که از میان اهل کفر و رسم
 کفر برآید او اهل اسلام یاد کرد و بان متعلق و متحقق کرد خدای تعالی رحمت نامه نازل کرد
 ناما دیر با و اجداد و اساتذ و مشایخ تا که در حجر ترسبت خود ما را برورش دادند اول
 کلمه که بار ساینده کلمه اسلام بود و اول رسید که با نمودند رسم اسلام بود آن نمونه

دشوار از سر ما برداشتمند رب ارتها کار بیانی صیر اور محنت دیگر اوتی و اتم از ان نصب
اصول ایشان کرده اند که ایشان را هم چنین در جو خود تربیت کرده از مویست خلاص کرده
و هم چنین و هم چنین تا آنکه صلوات تمامه و نیجات کامله تحفه جناب عالی انحضرت صیاح ابراهیم
و سلم کرده و بعد بر مسلمانان که با این ملت ختم بهره مند کردند علما و علماء این چنین باید دانست
و این چنین است را بر جان خود باید نهاد تا بر با او طابری و باطنی کرده باشم و از حقوق ایشان
دور شویم و الحمد لله رب العالمین افاده حد او اجوام حکم علمی حد او اجوام اعلم علمی از کت
سر تویدر کنی عظیم است از ارکان ولایت فاضله اما چون از حد تجاوز کردد قوه بهمیه
با او یار شد و از اعضا کشت که بدست و در کشت و احکام رب و مرلوب را هم
امینت و فاعده حقایق الاشیا تا بنده را بر انداختند اوله او کسه ارواح کل و معرفت
نصرت ایشان در خواطر این ادم علمی است شریف اما چون از حد تجاوز کرد قوت
بهمیه با او یار شد هم قابل است با شتر اک در عبادة و استقامت مقیضت افاده نوع
و القاب شهبات اصلی است عظیم از اصول تهذیب نفس اما چون از حد تجاوز کرد نوعی
از و کس شد خوبی کشت که او را بنام روح می خوانند و با این غلط نوروی شود افاده
چون علمی از مدار فیاض و ورید لا بد است از انجا از استعداد نام این نفس زیرا که
الجبلی لا یكون الا بحسب استعداد الجبلی او چون استعداد تام بود ممکن که این علم نبوت خیال
باشد انما س افاد و اشتباه هم رسید فکیف انقضای فی ذلک قضا در این اشتباه
است که شنبی باشد که او را تمکین تمام از دیده اند علوم متضاده او را متوشش نمی کند
مزاج اوسطی است برای همه تمیز بر مشتی که در عالم پیش آمد این علم را برای او عرض
باید کرد و وی صورت حال را بسجد و بر جوهر شفاف خود مقابل سازد و از انجا

ابان

و علم است شریف اما چون از حد تجاوز کردد قوت بهمیه با او یار شد هم قابل است با شتر اک در عبادة و استقامت مقیضت افاده نوع

شرری

شرعی برآید و این شرعیه احد المثلین نماید لا علاج الا لا لک انده و در قواعد ثابت شده است که انشا ر سودا در بدن آدمی حالتی از تعطیل حواس بهم میرساند پس وی در خواب است حال آنکه در نقطه است و تنهاست حال آنکه در مجامع است است بر مثل این شخص حوادث مستقبه و جنایای صیغه تکشف میکند و وی از آن اجاری کند و او را در عرف مجذوب گویند و بحقیقت نام او مجنون است او را در جرید اولیا الله ذکر است اگر چه عوام از وی حواشق بنند و اعتقاد عظیم بهم رسانند گاهی اسباب سماویه اجاع کنند بر صورت حادثه از حوادث و در ملکوت تمایلی از آن منتقل گردد و از آن تمثال منعکس رود و اضواء در نفوس اهل معارف از او انان اگر این انعکاس بر قلب افتاد بصورت غم و هتیه برآید و اگر بر عقل افتاد در صورت مکاشفه و واقعه گاهی این شخص تفصیل داند و گاهی نداند بر تقدیر این نکته را با یاران بگوید و ایشان در مکانات و جایزیند و محل کنند بر تاثیر سمیت و آرباب خرق نظام اسباب شمارند و بحقیقت اینجا صحیح بود الا قبول انعکاس اضواء از آن تمثال در عالم ملکوت بمنزله رویا و این اشتباه بسیار از مقامات اولیا انفاذ است افاده و گاهی ^{الطبع} کلیه بمنزله ورس قطوف کام تنگ میزند و در شب اصلا که ادنی کرد و در تشریح حادثه از حوادث نمند در ملک سمیت لبه است و از غله نامه طهور او در عالم شهادت جزوی از هزار جزو بشرط خود تحقق شده است پس واجب می گردد بر طبیعت کلیه اقامت این جزو پس داعیه سمیت لبتهن یا کاری کردن در قلب شنیع از مستعین ایجاد می نماید یقیناً الله امر امکان معمولاً در صورت بیان داعیه این شخص که ان صفت و اعدا می کند می گوید که این کار من کردم و اهل دل از وی با غاض نظری کنند و نصیحت انکار پیش نمی آید

مقامات
نسبت

زیرا که این شخص الفاجبی می کند این شخص مقامات بسیار بی رسد و یکی را بعد می گیرند و نه آن
اعلاطم و محققیت اینجا جزوی از هزار جزو بدست این مرد سرانجام شده است و در صورت
اولیا یک جزو هم نبود انا ده احوال نفسانه مثل و هود زهد و قناعت همه ترکیب دو اصل پیدا
نماید طبعیت که مقتضایات نفسانه شده و جمع همت بر طالب پس همان مزاج مقتضای غیر
طبعیت است اگر مرد سالکی بود در عشق نشا و رغبت بمطلوبات و مثل ان صورت
و اگر سلوک پیش گرفت ان همه برای خدا و در راه خدا مصروف می شود و ایند انوقت
از طلق هیچ سالی را هر مقام نمی شود تا آنکه عطا شود او را بر مزاج او مسلط شود و بدین نمیرسد تا آنکه
تجاری بدماغ غریزند با اصل این احوال بر دو قسم اند قسیمی انما که غالب بر سالک احکام مزاج است
و تندیب نفس منطقه باین احوال برای ضرورت حکم تطبیق نشات است و قسیمی انما که
غالب بر ایشان بیات نفس منطقه است و نیز مزاج بان وجه حکم ضرورت مطابق نشات
است و تمیز در میان دو قسم یکی از عوامض علوم است که غیر اهل تکلیف را میسر میشود انا ده
دعای بی ادم بحضرة القدس مرتفع میشود و چندین بار مضم خورده و قطع و پس مور نموده
شعاع تجلی اعظم می پیوندد و نیز ملائکه علویه که استارتان بجهت تکمیل نوع انسان است
ان دعا را بسج قبول می شنوند و استماع ایشان قرع باب جودی نماید از ترکیب این
دو اصل تا شیر پیدا میکنند و در روض زودی آید بالتمام و احوال و تقرب تصرف می رود تا آنکه ان
دعا محقق شود اگر نظام اسباب را ملاحظه کنیم منجم شده و اگر نظام ارتقاء ادعیه باین دو ضمیر
و نزول این بارض ملاحظه کنیم این نیز منجم شده حالان حوادث که عقب دعا مخلوق شده
دو قسم شوند قسیمی انست که در حیطه القدس بصورت بختی است دعا تمثیل نیست در انجا
رعایت احکام شاه غالب تر است و قسیمی انست که در ملکوت انعقاد و شعاع ان

بر طلب

است

ادکس ازین

ان پیش از آنست که در خارج دیده و شنوده می شود و رعایت احکام سباب استجاب در
 قه غالب تر است اگر چه صورت عاده بحسب عرف ناس غزاتی ندارد و بنحال بی مثل
 بنحال که عند العظیم و بنالین عند المدیح جاع لغرض افاده هر خرق عادی و هر واقعه عیبیه که از اینها صلوات
 الله و علیهم بطور میرسد در نظر عارف منوط است بلطف از لطایف نفس او یا تقوی از قوی قلبه
 که در وجود او توجیه شده اند یا تیارید ملا عیبا که بمنزله ابشار متصل بوی ادوی ریزد یا اقتضا
 خصوصیت وقت و چون باین اسباب نظر کرده می شود عوارض عادات عادات می شوند مثلا
 در قوی محوسنی که رستم بر بیدار و کجانی که رستم می کشد دیگری از احوال ناس می تواند بردارد
 و نمی تواند کشید از هزاران یکی پیدا شود باین قوت پہلوانی و باین شجاعت و باین ورزش روز راز
 که کار رستم کند هم چنین افعال تفانیه مثل فرست و فطانت و شجاعت و غیر آن یکی از هزاران بعد
 زدن متداوله در قرانات مسوده که مثل ان نهایت فرامد دست پیدا می شود که دیگر از اقل افعال
 و ادل احوال دوی بازمانده و حضرت صدیق باین معنی اشاره نموده چایی که در خباب آنحضرت
 آن ناس بود که سل الله ان یطعمهم فان الله یالی عودک ^{کجوع} الا جائتہ در لفظ عودک اشارتی لطیف است
 باین مضمون چون این مسله محرز شد اشکالی بهم رسید که خرق عادت در حقیقت عادت است
 و معجزه در حقیقت معجزه ضعیف که باین قوه نفسانیه رسیده اند که بنیام بران رسیده است پس
 بنده چگونه باشد در حل این اشکال گویم در اصل وجوب انقیاد و تسلیم مرسلین را امری صیحا
 است چنانکه واجب شد بر میت که علت خورد و واجب شد بر سگ که گوشت تناول کند
 و واجب شد بر طفل که شیر از پستان مادر بکشد همچنان واجب شد که بنیام بر ارشاد کند و واجب
 که مرسل الله منقاد او شود این همه گنیا است که اصل صورت توجیه آنها را کل کرده است
 لیکن لطف الهی آنست که در مخاطبه او ادب می ادم منزل نماید از نسبت بخواص صورت توجیه

ولازمی را از لزوم عرف و عادات که در مخاطبات نبی اوم شایع شده و از رسالت گذشته
بگیرد و قیامت کند از تمام اقصا خواص نوع چنانکه طاعات حق اند که باعتبار اصل جوهر است
و در محاطه از متوسط ساختند با تمام فدایی تعالی هم چنین منوط ساخت اثبات نبوت نبی
بظهور معجزات که دلالت می کنند بر شرف نفس ایشان و بر حقوق نفوس ایشان بلا هیچ وجه
فاصله اینست که اصل نبوت ایشان را داده است پس در عارک عوام نشست که اگر
پادشاهی شیخ بلاذیر خود سازد علامت ظاهر وزارت است که برای او عاده مستر
فود را فری کند که این دلالت مای است بر صفت دعوی وزارت وی این علم حق بان علم مالوف
در این محبت و یکی بجای دیگری نشست یعنی السلام را که معمولاً چنانکه این نسبت از اولاد انسانی
که متقی و عیب افتاد است با ایمان که از طرف پادشاهان با عقاباً روند و هم چنین در هر
مسئله از شرفیت سری را بشی منوط ساخته اند و شرف صحبت منوط ساختن دلالت
این حوادث است بر شرف نفس ملحق بلا عیب علما و علماء و مرضی بودن عند الله و استفاضه
علوم حق صامعاً معلقه با حکام و جریان کلام نفع بمنزله جریان جوی بوی نفس این پیغام رسانند
سود طلب از صدق بر آید و احوال قدسیه در حد معجزات داخل مانند هر چند عارف می توان
که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در فتح مکه مصابیح کعبه را گرفته ایستادند و جفا از میادیدند
قریش که در باب ایذای آنحضرت صلی الله علیه و سلم سی بلع داشتند و سینها ایشان
بعد از آن بر بود دیدند که همه جمع شده ایستاده اند فرمودند چه می گویند گفتند می گوئیم که انت
آن کرم فرمودند شاید اراده می کنند قصه یوسف را گفتند اری فرمودند من هم می گویم
لا تشریب علیکم الیوم یعنی امروز این کلمه گفتن همان بود و غل و حد آمدند رفت همان
غرض تفسیر عادت پیدا شد از باب لطف و صفا که خوف عادت باشد بلا شک و اصل

این فرق

این خرق عادت قوه زهره بود که از میان نفس نفیس انحضرت جوش زد و قوی زهره را که در تن
 ایشان کافر بودند در میان آورد و در دو با هم طاف تا بچ نمودند و طرفه انجباری و روحی و راقی و بومی و کسور
 بطور رسیدیم چنین و سب بن عمر قصد کشتن انحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و انحضرت او را
 بر بیخ امور معینه مطلع ساختند در ضمن این مطلع ساختن طوف قوه زهره از نفس حضرت برآمد
 و در نفس و سب شرف صفت رسید و در غونت را با کلبی بوخت و دم چمن قصه تمامه بر زمانه
 و قصه زوجه ابی سفیان اینها هم قوه زهره است که از نفس صاحب دولتی برآمد و نفوس
 دیگران میرسد قوی گانه ایشان را در میان بی آورد و طلسمی طوف نمودی رسد بچمن در بد قوه
 میریخته مزوجه بد و چنان از قوه شمس از نفس نفیس انحضرت جوش زد و دم چمن در فتح که
 میریخته چندان با چار چنان از قوه شمس مرفوع شده از نفس نفیس انحضرت صلی الله
 علیه و سلم بر جوشید و غایب را سخن فرود آورند و در غیب انحضرت صلی الله علیه و سلم با
 یک ماه منتشر گردانید و دم چمن روز حجه اوداع قوه مشتری با قوه سمیه و قوه قمر و قوه زهره
 و قوه رطل و عطار در دم امنیت من کلوامد منها جزو اعدا تا آنکه هر سه یک چیز شد در عالم قصه
 تسیری و تابعی و فرمانی و تشریحی منتشر گردانید جاہل نکوید که این سخود ما نیستند وقتی مجوز
 باشند که تشنجه که مثل این طالع داشته باشد از وی مثل این کار ما نباید و بیس و ایک ای
 افاده تشنجه از مستحان فرامیرین گفت که تو از اصوات فرامیر لنت می بایی یا نه و عرض
 او مفهوم میشد یعنی اگر بر حسن ان ثنات میباشی بر سماع ان این همه الطاری می کردی
 و اقرار از روی نمی توانستی گفتن سلسله سخن را چنانچه می مالا و اس خود را جمع کن و بفهم اگر
 می توانی فهمید ای حسن ان دارم و بیشتر از بسیاری لذت ان می یامم اگر چند روز بران
 مرا دست نیام می ترسم که در ان لذت فرودم و از جمیع اشغال باز مانم بکین مانع از ان دست

افاده در رد در انیم

شرعی و طبعی اما مانع شرعی است که هر چند در صدقات خود و اطلاق کرم مطلق کرم بی علت
خود قبض شرع را پوشانید و لذت من در آن نهاد که موافق شرع باشد و از مخالفت شرع
الذمی و لغوی مراد اذ آن الفت و لغوت نمی گذارد که مثل این چیزها مشغول شوم اما مانع طبعی است
که شرافت نفس من تجویز نمی کند که در مجالس متبذره نشینم یا از اماره و در زمان غیر متحرکه شوم
یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح ارم شرافت نفس که عبارت از اوضاع نفس است
بکم اصل صلیت از اوضاع حسیه مانع من است از مثل این کارها و اگر در آن دست دار
نکنم دیگر دقیق تر از آن نیز گویم چنانکه نفس من شرافت دارد جان جانم که خلاصه جانم است
بشرافت دارد و شرافت او است که بالطبع مانع می شود از آنکه مطیع شود در جان جانم
در اصل فطره برای آن ازیده شده است که در وی نقش تحبب اعظم منقطع کرد مثل الطباع
نقوش قائم در موم و هر چه غیر تحبب اعظم است از الطباع نقوش او جان جانم ابایی کند
و الذمی و لغوی دارد و این بسری است که میراث یافته ایم از ارسیده البشر و شفیع یوم الحشر
علیه الصلوات و التسلیمات قال صلی الله علیه و سلم **الاله تعالی الجدی حلیلا و ما بی**
لمن الحده اله تعالی حلیلا ان شیء غیر اله حلیلا او کما قال افاده بعضی صفات محموده با
غیر محموده مشتمه می شود و بر اذ آن شکل میگرد و چنانکه در بعضی مواد چنین با علم با حین
مشتمه میگرد و لهذا موضع مذکوریه می شود غیر نه الوضوح هم چنین در نظر بسیاری از نادانان
نقوش با علو است مخلط و ملتبس میگرد و علو است صفت نفس زکیه است که مثل میل
عنصر کثیر خود میل می کند بعضی ان مناسب شریفه که در اصل صلیت او نهاده اند لیکن
وقت ان نیامده است که با فعل در ان نفس متحقق گردد پس نفس بان میل می کند
بالطبع و در طلب ان می افتد و خود قوی عقلیه و عملیه خود را بر تحصیل ان می کارد و نا

نقوش با علو است
مخلط و ملتبس
میگردد

او کاربان

از کار بان مطلب فایز کرد و تئویس مدت ازان هست که ادبی در اصل فطرت ماوت بود
 بخاری از ظلمت نفس وی که شبیه به بخار بود ای باشد بقوی عقیده وی متصاعد میکرد و در
 و خرم او را موسی میزند و عقل را برتره میکرد اندرین حالت بر مقصدی که در نظر او انداز
 علوات با مناسب دینه و استخوان هم پیش او محقق شد از فضا او تمام میکرد و لیکن
 نه قوی او را انقضا می کند و نه در اصل صلیت ان در نفس او و صلیت نهاده اند و نه اعمال
 قوی عقیده و عظیمه در تحصیل ان مطالب از وی بطور برسد پس فرق در تئویس و علوات
 از جانب متقدمه پیدا می شود در علوم استعدا و مناسب اوست بمطلب و اجال
 ان مطلب در نفس وی و در صلیت نهاده اند و تفصیل او منوط بیک که داشته اند و اعمال قوی بر
 ان متحقق میکرد و در ان زمان مطالب فایز میکرد و در تئویس استعدا و مناسب است
 و نه در طلب او بی می کند و نه در استعدا و اجال و در صلیت نهاده اند و نه از کار بان فایز
 خواهد شد و کار بطلی دیگر بر نه پیش او حاضر شود طلب ان نیز کند مثل امور در هر جای است
 چنانکه در عروت و عاده فیر ان فیر که نه عقل معاش دارد و نه شجاعت و نه کفایت
 اگر طلب سلطنت و در دماغ او اشیای سازد از باب چون شمارند و اگر شایه بر اده باطل
 و شجاعت و مالیت و تودوستی در تحصیل سلطنت کند انرا از علوم است شمارند چون این
 مقدمه متفق شد باید دانست که مرضی الی در قی هر که است که از امور دینه و دنیاوی
 انرا طلب کند که قوی او بان مناسبت دارد و در فکر و تئویس انما دن مرضی الی است
 استقامت نفس می باید طلبید و ان در بر عینی از امانات نفس موجود است قال النبی
 صلی الله علیه و سلم استقیموا اولین کھوا اکثر افراد بنی آدم مستعد اند که قوه بهمیه و سبیه خود را
 مقید بشرع کنند و با او از طهارت و عبادت و مناجات متور شوند و انکه بقامات و حید

قسم ثالث
اعلم

وفاکت برسد ایشان را بجز این مطلب مقدور بی کردن و تئیس نیافت تمام شدن مانع کار و بار ایشان است و اگر سالک خود تئیس استعدا خود نتواند می باید که پیش تمکن رود و استغفار کند و آن تقییر العزیز الحکیم قسم ثالث در احوال و احوال بزرگایی که بحضرت ایشان نسبتی و قرابتی دارند در این قسم اولاً بکوششین جلیان که حال کبر و صغر حضرت ایشانند شروع زفته اگر چه قصد بنده کاتب الحروف آنست که اگر وقتی الهی رفیق شود در ذکر ماثر مرد و جناب مع ذکر بعضی اصحاب رساله مستطه تربیت دهد اما در رساله هم که متنی است بر ذکر بزرگان این فائذان عالیشان که این بنده بشرف آورد سعادت خدمتشان مشرف گشته بدگر باره از حالات کرامت آیات و کلمات معرفتیهات ذخیره اندوز سعادت و وجهانی گشت تا اگر ثانیاً الحال تا بنده الهی با مصافح ان غنیمت موفقی کرد و مصداق هوالمک ما کرتی بمصوغ فواید بود و الا نه حکم مالاید گشت کلمه لا یرک کلمه بالکلیه از ان دولت محروم ماند و چون این قسم موضوع برای ذکر بزرگایی است که بحضرت ایشان نسبتی و قرابتی دارند قاعده الاقرب فالاقرب می خواست که ذکر احوال کرامت شمال هر دو برابر و آنجناب تقییم باید لیکن امثالاً لامری علی الامر حالی از حکمتی و سیری نسبت ذکر شجین مقدم کرده شد ذکر باره احوال کرامت شمال و احوال ذی المقامات الباقیه و الکلمات الظاهره صاحب استغاثات العظیمه و الزیاضات الکثیره و المعارف الجلیله

الرسوخ فی الشریعه و الطریقه و الحقیقه الجامع للعلوم الظاهره و الباطنه ذی العونات الصادقه و الهم المافده العارف بالمد حضرت شیخ عبید السدادام المد طلال ارشادیم که حال کبر حضرت ایشانند و قبله گایی بنده کاتب حروف افاده این فقره از لفظ سماع بی دارد که قبل از آنکه خدمت ایشان متولد شوند و اندامه ایشان قبله ارباب

اسرار الهی

السن

در

موفت و مشهور و کما اصحاب ذوق و وجود مظهر کامل الهدی الصد حضرت شیخ محمد قدس الهد
 سره الیوم ترقی سپمانه را تجلی صورتی در مشرق دیدند که طغیانی را انکشت گرفته آورده
 می فرماید می فرماید که ترا این فرزندم ایشان عرض داشتند که خداوند بندگان
 هر جا که اراده نماید ریاضت نماید پس بعد از این مشرق غنویب خدمت ایشان توفیق
 شدند و در کف حایت والد بزرگوار تربیت یافتند افاده و تیری از خادمان حضرت
 جدی قدس اندر سه نقل میگردد که در ابتدا تحصیل علم خدمت ایشان چندان تقید
 نمیداشتند روزی بانجناب حضرت مرشدی قدس سره شکایت عدم حیدر
 کردم فرمودند که فلانی ترا چه غم است که این فرزند از خواهد شد آنچه خواهد شد پس
 نفس مبارک آنحضرت هنوز فرمود که خدمت ایشان خود بزبان شریف نقل فرمودند
 که تا که در تحصیل علم بشرح ملا رسیده بودم از عربیه و ترکیب عبارت مراجع فرمودم
 چون بحضور حضرت قبله گاهی بسوی می خواندم لاچار بمقدار سبق ضبط کرده می بردم اما از
 احوال و علیش شرح بی بود تا هم چنان روزی ضبط میکردم در آن رسیدند و آنرا
 مرا بر این خطاط مطلع ساخته جواب دلالت نمودند و بر وجه ان از جهت ترکیب
 اطلاع بخشیدند پس چون از روز سبق را پیش حضرت قبله گاهی بردم و عبارتی صحیح
 بر خواندم از راه امتحان پرسیدند که این عبارت را باین وجه چرا خواندی و به انرا چون بگما
 ایشان عرض داشتم از نهایت فرح با همرازانند پس همان وقت ان فرج مطالعه نمود
 که از آن روز هم ماکشاده شد و بمطالعه طبیعت رغبت نمود که با اوقات تمام شب
 مطالعه میکردم و جمع طلبه علم که در قراة شریک مایل غالب از من بودند همه را در ستم
 و جمع کتب متداوله تحصیل نمودند افاده خدمت ایشان بعد تحصیل علوم با شغال

بیان احوال کتب غایت تا مددی از زبان ما بر می آید
 عالی شیخ براتی در این خط

طریقی مشغول شدند و آرزوهای کشفیند و ریاضات شاقه پیش گرفتند پس مالدار
 طریقت و اسرار حقیقت فایز گشتند و بحضور والد مرشد حقیقی خود صاحب لقمه
 و اهل حل و عقد گردیدند و کارخانه درس و تدریس ایشان تعلق گرفت و بعد از رحلت
 والد ماجد صاحب سماوات شده بر سر مدارشاد گشتند و جمیع اصحاب کار کرده
 والد بایشان رجوع آوردند و از خدمت ایشان استفاده طاهره و باطنی نمودند و عظیم
 و توفیر خادمانه بجای آوردند و خدمت ایشان در رضا جوئی فقرا و طلبا دقیقه فرو نگذاشتند
 و بر فایده علوم و افاضه اسرار کربستند و در استقامت قدیمی راسخ و مرتبه رفیع یافتند
 و بعد احکام و تویه جمیع امور عیال و امور القوم بازگردد و شاد و لبه باستانه فیض رشاد
 مرشد شیخ بزرگ امام الطایفه قطب الحقیقت حضرت شیخ عبدالرحیم قدس سره
 سره الویز در دلی بر سیده شیخی را کیو نهاده تجدید سعادت نموده راه طلب از سر گرفتند
 و تا یکسال در خدمت آن رشتان کرامت رشیان فیوض اندوختند تا آنکه حکم نمرگان
 اله بود در ایضی تا آنکه کان الله اذ جزاء حضرت شیخ بزرگ قدس سره اجازت
 ارشاد و بلا واسطه عنایت نمودند و مثال باین عنوان نوشته مرحمت فرمودند بسم الله
 الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا الصراط المستقیم و وقفنا العروج الی معارج المنیع القوم
 والصلوة علی رسول محمد صاحب الخلق العظیم و اله واصحابه الیهات ابی الیقیم المقیم اما بعد فقوالی
 العبد الضعیف التحیف الراجی الی رحمة الله الرب المعین عبدالرحیم بن وجیهة الحق والدین
 غفر الله له ولوالدیه و احسن الیهما و اله لا اله الا انت المشرق عبد الله بن محرز الخفایق و المعاریف
 الشیخ محمد قدس سره اشغال الطایفه القادریه و البشیریة و النفتندیة و الداریة راو الله
 لا یسلم شرفا و غرا و رایت فیہ آثار الفعار و البقار و الوزار ما و اسرارها فاجزیه الارشاد

الطالبین والساکنین الی اللہ والبعثۃ خرقۃ الشیخ قدس اللہ سرہ ہم کما اجازنی
 والبی شیخ الطرق المدکور من صبحہ کما ناصحی ویدی کیدی فمن بالیکر کانا بانفی وایضا
 اجزیۃ المدس التفسیر والحدیث اللہم ارزقنی ایامی وایامہ الاستقامۃ الی سجادۃ الی
 واجعل الاثرۃ خیرا من الاولی بونک وجرمتہ بنیک والہ واصحابہ اجمعین برحمتک
 یا رحم الراحمین قال المدعی فی قل انکم یحیون اللہ فایقونی بحکم اللہ ویفولکم و یؤکم اللہم
 وفقہ لاجت وترضی و تزدیک برصاص بدستخط مبارک لوستند کہ اللہم ارزقہ الا
 واجل صاحب الکرامت افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ یعنی اولیا صاحب دلائل
 جایی می باشند یعنی ہمت ویرا جالب منافع وواقع مضار بہ نسبت اہل ان دیار
 این یعنی را در عالم مثال مشج و مثل می سازند و در وسط افاضہ برکات در ان دیار می
 گردانند و ناصیہ مردمان ان نواحی را بدست تسخیری سپارند و ناصح ویرا مقبول و ناصح
 ویرا مخدول میفرمایند و این یعنی شبہ و شک فدای تعالی بحال کبیر من سدا اللہ تعالی
 غایت فرمودہ تاکہ ہمہ اعیان و غربا و امیر و فقیر میان دو اب مقتدا ایشانند و در انجام
 مطالب خود توجہ دعا و تویذ خدمت ایشان رجوع می دارند و بقدم فیض توأم شان
 استفادہ برکات می نمایند و کثایس عقدا بی خویش و البتہ کلید توجیبات و
 ایشان می یابند و خدمت ایشان نیز بہت مصالح دیگران کلمنت خود اختیار
 میفرمایند و در انجام مطالب متعلقان و رفاه حال غریبان بی اختیار زر و سیم بدل می
 نمایند و در راحت و بینی و دنیوی جمع مخلصان قلبا و قابلا سعی میفرمایند چو در سخا
 خود حسب ایشان است مال و متاع دنیا را در چشم ایشان قدری و ذنی نیست
 پارا فرمودند کہ کای سیم و زر را در مقام بصورت نجاست می بینم کہ گویا ثبات

در احوال کما از خدمت ایشان را قبول عام و تکوین شجر احوال
 کرامت فرمودند فقط

من یادست من نجاست الوده شده و از غایت ثبوت موی بر اندام می فرود در اول غایت
 معلوم می شود که روزی فتوح خواهد شد و هم چنان دفعی می یابد پس قانع شد که این تیغ در عقبت
 جز نجاست نیست و خدمت ایشان را حق سبحانه و تعالی با بس جودت گرامت فرموده که از بهای
 و عظمت کیس را در مواجبه شریف ایشان سوای تعلیم و اقبال دیگر مجال نیست و بر کس بی مجابا
 بحضور ایشان سخن نمی گوید و حرفی نمی زند اما خدمت ایشان فرمودند که همت شان بر چیزی
 که لبت میکند در اداری تکلف نمی کنی یعنی اواقع که تصرفات افاضی لب از خدمت ایشان
 بطور یافتند و بطرف امری که خاطر می کارند هر چند در نظر مردم معیب الحصول نماید حسب المراد صورت
 وقوع گیرد اگر در آن کار بجای از اعمال مثل خم خواب و غیره توجه نمایند کم باشد که تکلف کند چنانچه
 یکبار شیخ از بخت آن نوابی باره بدو امری بود فاست او بدون رضای قبایل و عسایری نروج
 کرد همه قماش از نقد و جنس که در آن فایز یافت بزرگستی به بردی حرمی و بی ناموس
 وی از حد زیاده کرد پس در آن باب کسان آن صیه خدمت ایشان التماس آوردند و در وقت
 خود اظهار نمودند چنانکه کمال شان دل گرامت منزل ایشان بسخت و چون تندی آن مغرب
 شرعاً پس ایشان ثابت شد خاطر اربابان طرف گذاشتند و بعد چندی او شان را التماس دادند
 که خاطر معذرت بیدار نشاند تعالی انتقام خواهد شد پس بسیاری بر نیاید که بمابین آن بجز در آن
 وی و خصوصی افتاد تا آنکه کار متقابل و محاربه کشید و وی در آن میان کشته شده و کشته شده
 چنان اتفاق افتاد که و البیان صیه انرا از خانه وی مسمومه اسباب فایز بودی که آورده بود بر دهن
 بنهی که از آن تشنی خاطر شان حاصل کردید افتاد بارها فرموده شد و تجویز رسیده که هر خلاف
 مرضی حضرت ایشان را سپرد البته محذول شد و کار او نیز در کشت چنانچه تشنی را که از
 اصحاب و الیاده ایشان بود با نفع بشکافود نمازعت اتفاق افتاد در آن باب طوفین ممت

ایشان

ایشان را حکم فرمودند و آن مجلس ایشان سباحت تمام ایشان را بخار نمود و در انفضال ان
تقدیر استعدا نمودند و خدمت ایشان فرمودند که فلانی مادر دوست میدارم خیر خواهی تو در ان بی نیم
که این محاله را از دست بگری فعیل نمایی وی عرض کرد که این چه میخواید فرمودند که سبب است
که از مزاج شما چنین ادراک بی نیام که آنچه ما فیصل خواهم کرد به آن راضی نخواهید شد و این میخوای
که نزد شماست مانی خواهم که ازین جهت شما ایدارسد وی انما س نمود که اگر فادمان حضور تمام فاند
با پیشنه ما را قبول است و هرگز از فرموده عدول نکنیم باز مگر همان حرف فرمودند و از طرف
همان جواب شنیدند و فرمودند که اختیار شما است ما اطلاع دادیم باقی شما را ایند پس بعد
البناء الی آنچه از روی مصلحت شرعی مستحسن دانستند در ان باب حکم فرمودند و همه اعیان باره که در ان
مجلس حاضر بودند و طرفین بدان امر راضی شدند پس ان مجلس منقح گشت بعد از ان مجلس
در ان باب گفت و شنود نموده مزاج ویران و بساختند چون خدمت ایشان ان میخوای ادراک
نمودند فرمودند که آنچه ما از سابق اندیشه آن بی در شتم وی کفم همان امر بطور آمد ما شاکان بشر
برتی بر نیاید که ان مصلحت بر هم خورد و فیما بین ما طمانتند و در ان میان ان غیر مع پس فرمودند و فقط
خوش گشته شدیم چنان یکی از مخلصان خدمت ایشان خلاف ریغ مبارک ایشان بر ما هوا
رفت از وی بسیار تنقبض خاطر شدند پس چندی بر نیاید که کار وی نهایت بر هم شد و بقره
زخمی گشت چنانچه مرده دارد بر ابر داشتند و بعد از ان وقت او را اسیر کردند و مدتی مسلسل و معلول
داشتند بعد از ان وی توبه و انابت نمود پس بحال او شفقت فرمودند و فوجی گذاشتند باز
کار وی رفیق گرفت بعد از ان او را بجزیری طالی نامی اسیر کرده بجان گشت ازین جهت بجا
گرفت بدل مبارک ایشان رسید پس ازین با جواب بر نیاید که ان ظالم بوجی ملاک شد که از ان
مردمان بس بید بود و این میخوای تیریه که ان کرزید و باید دانست که خدمت ایشان

چون نسبت بکس انقباض خاطر مدی آورد عادت شریف ان نسبت که در حق وی یاد داری و در حق
 رانی نماند بلکه از درونی حکومت بی زمانید و از مذکور بود حضور منع بی نماند لیکن همین دل بر کس
 شان از وی موجب وبال لوی شود اما حضرت ایشان بار بار فرمودند که ایشان نهایت کبریه
 الای هستند فی الواقع که حق سبحانه و تبارک جمیع کمالات ایشان را عقل معاش هم مثل عقل عباد
 کمال عطا فرموده که با وجود آنکه از حوض دریا هم و نبوی نبایت تنوری دارند و حق الامکان اشغال ان
 این امور را و اوله دیگران بی زمانید لیکن تیسیر را بی اندیشند همان اصوب و اولی بی باشد افاده
 در ریاضات و طاعات درین زمان یاد کاری مشایخ متقدمین اند قریب چهل سال برآمده
 که با وجود ضعف و کفایت بجز در ایام بنیه اظهار نمیفرمایند انهم بقطره لیلی و قیام لیل چه در سنه وجود
 حاضر در حال صحت و ستم هرگز قوت نمی شود و در صبط و معموری اوقات کرامیه تقیسی دارند که
 احسن از ان صورت نماند که وقت ایشان با در درس کتاب الله و حدیث رسول و غیره
 صرف می شود یا در اواد و وظایف و اوقات مراقبه را هرگز تنوری نیست و در بی الس عام
 عاده شریفه صلوات در انجن رست که با وجود مجرم عام بر امور مذکوره اهتمام تمام میدارند و انجلیج
 مطالب و حاجات مردمان هم در ضمن ان ادای می فرمایند و اکثر اوقات سکت و خاموشی
 می باشند و اگر حاجت می افتد بر سخن ضروری اقتصاری نمانند و گاه گاه در رس تصرف
 مثل خصوص شیخ اکبر و سنوی مولوی روم میفرمایند و در عارف مذاق و حدیث وجود متحقق
 می دارند چنانکه وجه شهودی را با توجه وجودی مخفی نماند و از صوفیان خلاف شرع
 نفرتی عظیم می دارند و در سنه ثلث و اربعین بعد الالف و الایة بمراقبه حضرت ایشان
 برای حج تشریف بردند نه ماه هر که معطر و چهار ماه در مدینه منوره اقامت نموده و حج گزارند
 در سنه خمس و اربعین بعد الالف و الایة بوطن تشریف آوردند بالحد و جود با وجود ایشان

بیشتر

ایست ز ریاست اہی افادہ محمدی شاہ اہل اللہ شہم اللہ برادر خورد حضرت ایشان
 کہ در کجالات شان خواب آمد فرمودند کہ خدمت ایشان را در مقابلہ دیدیم کہ از پیشانی ایشان بین
 الناجین نوری ساطع شدہ در ہوتہ ذات اہی بوق کردید بان راست کہ ہوتہ ذات و پیشانی
 نشان ہویدا گشتہ در ان حال در این ہر دو امر تر و دمانندہ و در ساعت این را مشاہدہ نمودم
 بعد از ان از نظر من محقق شدہ افادہ حقایق اکاہ شاہ نور اللہ از قصہ بدانہ کہ از چندت اقا
 گاہ ایشان است بطرف بندہ کاتب الحروف نوشتند کہ قریب وقت صبح در نیم خواب بودم
 کہ برودت ہوا فوجی است کہ چادر بر خود کشم پس دین اشنا کہ خواستہ بودم چادر بیارم اما از کجا ملی درین
 امر درنگ شد دیدم کہ خدمت ایشان رجای بر من انداختند چنانکہ کہ صبح برودت نمایند گری شد
 و پارام خسیم و تا صبح کم ماندم و در ان وقت افاضہ فرمودند نسبت عشق و توجید امیر بوسی کہ ان حاضر
 مشور ماند و از مایعہ مستقبل ذہول شود و العاشکہ کہ فیض صوفی ابن الحال این است کہ تلذذ و تجلیت
 عیا الصباغ ای غایت نامہ خدمت ایشان بمن رسید افادہ سیر شاہ موصوف نقل فرمودند
 کہ چون بوی کتب متوسط از خدمت ایشان تحصیل نمودہ قصہ شاہ جهان اباد کردم شب یکام بند
 ایشان قصہ غم خود اظہار نمودم فرمودند بہتر است و گفتند کہ سورہ واقعہ را بعد مغرب و عشا بی خواب
 باشندان شاہ تعالی در وفاتہ خوابیدہ در ان وقت بقین دانستم کہ این را محض از راه و جدان
 فرمودند و الا در ان ساعت صبح تو نمی بودند مگر روزہ منظور پس انرا اختیار کردم کہ چون کہ مدت
 سی و چند سال شدہ کہ گاہی بفاقتہ متبالت شام و اللہ تبارک و تعالی افادہ فرمودم عبد الرحمن زرقہ
 اللہ مقام الاحسان و ادا قہ طلاوۃ الرغان شبلیت و یکم شہر ذی قعدہ سنہ الف و مایہ
 و سبع و عمنین در مشہرہ دیدم کہ گویا مکانی است کہ در انجا خدمت ایشان و بندہ کاتب الحروف
 و فرزند مکرر میروند و در یاد خدمت ایشان فرمودند کہ پیش پیش رو پس ہمہ این

وسیع رسیدند که در اینجا فیما و عظیم بسیار بر پا کرده اند و می گویند که در اینجا آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم هستند و چون پیش تر رفتند گویا یکس بر دروازه نشسته پس خدمت
 ایشان از آنها اذن دخول امکان نداشتند و با آن بگزاران دادند پس از درون فرود آمد
 شدند و اینجا مجلس است عظیم و مردمان کثیر در اینجا جمع اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر
 خطبه می خوانند مجلس شریف سیاه است و بر چهره مبارک نبی سکها هستند و چادر را از
 اصطیاع برداشته اند خدمت پس خدمت ایشان پیش شده تعظیم تمام سلام کردند پس
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه را گذاشته از بنر فرود آمده دو سه قدم پیشتر آمدند و خدمت
 ایشان بکمال انقیاد و خضوع سر بر قدمهای مبارک آن سرور نهادند و آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم ایشان را گرفته بغل گیر شدند بعد از آن باز بر بنر برآمده مشول خطبه شدند و چون از خطبه
 فارغ شده از بنر فرود آمدند رای گوی که در پایی بنر این فقیر را کاتب الحروف است است
 بغل گیری شرف ساخته و رای شرف قدم بوس حاصل کرد پس چون در مجلس جلوس
 فرمودند یک خوابی آوردند و بران خوان یک دستار سفید بنایت کلان و یک جامه مزخرفه
 محوئس نهادند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خدمت ایشان را فرمودند که این دستار
 بر سر خود بپوشید پس ایشان الیتاده شده آن دستار را بر سر خود بستند بعد از آن به
 ان ردا رفیع امر فرمودند امرام پوشیدند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که این
 دستار من است و این ردا رفیع ابراهیم رای گفت که چون مادر اینجا الیتاده بودم آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم بست مبارک خود ما را بجانب خدمت ایشان اشاره فرمودند
 در آن وقت نماز آمد که شاید ما را بقم بوس خدمت ایشان اشاره فرمایند پس
 بعد از آن مجلس قدم بوس خدمت ایشان کردم اما تردد خاطر ماند که آیا بهین قدم بوس

انقیاد

الشارع

هشامه بود و یا به محبت ایشان پس بعد از آن از آن مجلس برآیدند و مردمان از هر طرف
 هجوم آوردند و پیغمبری طلبیدند چنانچه کس را علت پادشاهی عنایت شود و از وی بگویند
 و خدمتکاران سلطان انعام در خواستی نمایند باید دانست که حکم حدیث شریف که من
 را فی فقد رای الحی ولم یتق من العبود الا لیسیر است قیل یا رسول الله و ما انبشرت قال الود
 الصالح بر ایا المومن او زری که این امثال بیشتره را از اعظم مناقب و ان شمره انفا و خدمت
 ایشان فرمودند که یکبار برویه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مقام شرف ششم که در شیرینی
 بسیار عنایت فرمودند پس از آن قدری کثیر گرفته بر آن خود انداختیم چنانکه از عنایت کثرت
 از اطراف دهن بیرون می رختند و اینرا بذوق تمام می خوردیم و باقی را توان بر سر گرفته در دانه
 قسمت کردم انفا و دیگر خدمت ایشان فرمودند که ماری در دانه دیدیم که آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم طهر مبارک خود را بر سر من مستند ساخته و سر ما را مکیه فرموده تمام بار خود را بر آن
 انفا و نجا طرح نشاند و مادان حالت از عنایت ادب سر را جانش بنیادم و ذوق
 هر چه تمامتر میباشتم انفا و دیگر خدمت ایشان فرمودند که یکبار در دانه دیدیم که آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم شریف شریف میدارند و گویا اندرون دهن مبارک آنجا بستم پس بعد از آن ایام
 خال من شیخ محمد مدی الحی ما را العلیف و عطا و تدکیر مردم کردند بغیر درت استه عار ایشانرا
 از مشکوة و تنبیه انفا وین مردمان را و عطا کنیم معلوم شد که تیر آن دانه همین بوده انفا و دیگر خدمت
 ایشان فرمودند که در دانه دیدیم که گویا مکانی است در نهایت علو و مردمان بی کونیه که این
 مقام آنحضرت است صلی الله علیه وسلم پس اندرون آنرفتم دیدیم که دو چار بایستی کس ترد اند
 در یکی از آنها سر و کاس مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمودار است گویا نموناست
 که بر آن ساخته اند و چار بایستی که دیگر است عالی است و در آن مکان عمده العار فین شاه

ولی اللہ انیردیہ یافتم پس مردمان ما را تهنیت و مبارکباد گفتند بعد از آن حینہ ششم افادہ خدمت ایشان در رمضان بیست و شش و العشرین بقصد اعکاف و رخصت نشسته بودند و ایشان فرمودند کہ می بینم ملائکہ را کہ در میان مردمان کہ در حلقہ در نشسته اند در می آیند و در غیبتی نمایند معلوم می شود کہ امشب لیلة القدر است و در واقع کہ در ان شب نوزدستی و ان شرابی عجیب بود افادہ دیگر خدمت ایشان در رمضان فرمودند کہ درین ماه یعنی انار لیلة القدر در سیزدهم معلوم شد و انما علم افادہ دیگر خدمت ایشان باری در ماه مبارک رمضان در ششم اخیرہ اعکاف نمودند فرمودند کہ چون شب است و نهم وقت تہجد بر فاستم و وضو ساخته نماز ایستادم ناگاہ در ان ساعت حقیقت خود را ساجد یافتم و مسجد را نیز ساجد دیدم در ان حال معلوم شد کہ امشب لیلة القدر است افادہ دیگر آنکہ خدمت ایشان در رمضان سہمین بعد از الف و الاثر با اعکاف و شش نشسته بودند فرمودند کہ از یابی اوتار چون شب است و پنجم آمد در صلوة تراویح بودم ناگاہ بروم الہامی رسید کہ لیلة القدر امشب است افادہ وقت خبری از انار ان بطور نہ ہویت بوزار ان چون از نماز و اوراد فارغ شدم خوابم در خواب تا کہ وقت تہجد رسید پس بیک ناگاہ چشمم و اگر دید دیدم کہ قاب بر فاستم است لبرعت تمام از انجا جسته یعنی بایران را از نوم بیدار کردم و از اندرون مسجد بیرون آمدہ در صحن ان ایستادہ شدم بر بر چہر کہ ناگاہ انداختم ہمیشہ را در نوزد است و بی قلابی مضمحل یافتم و این یعنی راعیانہ نہ علامت شاہدہ کردم بعد از ان حال وضو ساختم و نماز تہجد گذاردم و دعا خواستم و نماز این وقت این یعنی جلوه کرد پس چون ساعتی برای بر آمد در بعضی اوراد مشغول شدم ان انار نغمی افادہ خدمت ایشان فرمودند کہ یکبار شخصی فرجی جمع نموده بر فرج با پہلوت تماخت آورد و مویشی انجا می کرده بر بعضی از برادران بہت استخلاصی الحام پیش اورفتند بعد از ان

۱۰

بنامان خیر مشهور گشت که آن ظالم آنها را که رفته بودند مقید ساخت و فردا با فوج کران آمده
 با تاخت فریاد آورد ازین فروختن اثر همه اهل قریه مضطرب گشته این قصه بحضور حضرت
 مرشدی قبله گاهی معروض داشتند پس حضرت قبله گاهی وقت عشا فرمودند که برای
 دفع این بلیه باید آن شمار استخاره خوانده نم خواها خوانند پس ما بر فاستم و وضو ساخته
 شروع نماز کردیم در شمار صلوة دیدم که گرد بر کرد تمام قریه شوریه است محکم و صبیح است که لورا
 یح طرف مدغلی و منفذی نیست بعد فراغ از صلوة این واقعه را بجانب حضرت قبله گاهی عرض
 نمودیم فرمودند که خاطر جمع شد معلوم کردیم که حفظ حق سبحانه شامل حال این قریه است پس
 صاحب ان همه برادران که رفته بودند سالم و غایب باز آمدند و آن ظالم باز دست نیافت آفاده
 خدمت ایشان فرمودند که یک بار با عکافت نشسته بودم چون سبت و نهم رمضان شد مرد
 منظر روتیه عالی شدند و از بعضی مطامع در تحقیق ان طعن غالب می داشتند همان روز وقت
 عصر برای حاجی از معکف بیرون آمدم عصوفری پیش ما آمد و گفت که اگر امروز طلال نیست
 نظر خواهد آمد پس این صورت را بیا بیا بیان کردیم مردم هر چند تبس کردند و قهقهه بکار
 بردند دوران باب سعیهایی بلیند تقدیم رسانیدند روتیه متحقق نگردید و از هیچ جا خبر طلال
 هم نرسید اتفاقاً در آن ایام که فوج علیه تقابل سادات بر آمده قریه بلیت آمده و آن
 نمود فوج سادات نیز نزدیک همین قریه بجانب دیگر خیمه می داشتند و در نگاه سودا این
 قریه مقرر شد ازین معنی بخوبی نسیب و عارت اضطراب عظیم در خواطر مردم راه یافت
 که ازین بلیه کبری چگونه نجات خواهد شد خدمت ایشان خدمت فرمودند که روزی در مسجد
 نشسته بودم که جانور موسی بر درسی آمده مقابل ما نشست و بمن توجه شده دوسه
 کورت بگفت که دفع شد دفع شد معلوم شد که بدفع است ازین قریه فریبید پس بفضل

در
 طلال

الله سبحانه هم چنان ظهور آمد که با وجود آنکه حرب و محو که قریب آلودی اتفاق افتاد و عالی
 نقل رسید و ملکی بجارت رفت این قریب بچین وجه مفعول ماندن افاده خدمت ایشان
 فرمودند که در وی دیشم که بعد نصف اللیل وقت آن مقرر بود شبی ظلم و درید بود و آن
 وقت از دست برفت چون بیدار شدم دیدم که ارواح هجوم نمودند و چند آن ارواح
 می دارند که بر من امکان تنگی می کنند پس بر خاستم و بان وظیفه مشغول شدم و عم چنان
 موزم ماند تا که از قراره موره آن فرغ شدم افاده خدمت ایشان فرمودند که شبی
 کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلیم می خواندم ناگاه التهاب نور حقیقت این کلمه که
 بحیا تعالی می است سبحانه بصوره گردن بادی ظاهر شد میدیدم که چون آن نور جوش میزد
 ظلمت پیدار نفس و امحقی میکرد و چون التهاب آن فی الجمله می نشست آن ظلمت
 بسان دور و صغیف نمودی میگرفت باز چون آن شعله جوش می آورد و بصورت
 دهانیه تا بود و نمودم بی گشت و درین حال دل از غایت استراب انرا می جست
 و نمی یافت از وقت بهیچ تابع در تمامش همین کیفیت ماندم افاده روزی خدمت
 ایشان بزیارت مرقد امام ناصر الدین رضی الله عنه در قبه صون پشت تشریف بردند
 و نزدیک قبر نورشان نشسته ساعتی متوجه شدند چون از آنجا بر خاستند فرمودند که
 روح مبارک ایشان بمباریه آفتاب است که در اب افند و شعاع آن با طراف و جوانب
 منعکس کرد و افاده خدمت ایشان را بار بی مرض شدید عارض شد و در آن ایام
 می فرمودند که ارواح چندان از روح می دارند و انچنان با مملکت گشتند که در روغن و دست
 و نقل همه ارواح را یافته می شود ظاهر موکل اعمال داوراد بسته پس شب و روز همانان
 انس است و پادشاهان کلام افاده در همان ایام مرض چون از آن شدت فی الجمله

افاده

انفاق آمد فرمودند کیجاست که چیزی سرود کند گویند حاضر شد و موافق آن سرود
 گفتند و این اثبات این فقیر فرمودند که از عالم نالوت انقطاع کلی شده که گویا این عالم
 خیالی بود که بر رفت یا خوابی بود که فراموشش کردید و در وقت دیگر این فقیر التماس نمود
 که چون از عالم نالوت اینقدر انقطاع روی آورده حال نسبت چیست فرمودند نسبت
 چه منی همه اوست فقیر التماس کرد که آری این مراد است پس چو شیخ زدند و فرمودند
 نه همه اوست نه همه لذت بلکه یک چیز است فقط یعنی وحدت صرف است
 و بس افاده خدمت ایشان در آن ایام که حج تشریف برده بودند در ماه رمضان بکه
 معطر شب پیاده پا عمره بجای آوردند و بیای شریف را باین طاقت بجای فرمودند و
 عشره اخیره در مسجد الحرام در رواجه بیت الله با عکاف نشسته و در آن ایام که در
 حسین شریفین مجاور بودند اکثر اوقات مطابق حدیث معمر میداشتنند چنانچه در آن
 مدت جمع می بستند و مسند داری و موطن امام مالک و شفا می یافتند عیاض را به تدبیر
 تلاوت نمودند و ختم قرآن بسیار کردند افاده خدمت ایشان فرمودند که در عرفات در
 حق همه مخلصان چنانکه مرید حضرت قبله کای تا قدس سره بودند و چه آنکه با ما را بطبع
 بر یک راه جدا یاد نموده دعا کرده شد از فضل حق سبحانه امید است که این دعا در
 اجابت یافته باشد و نیز برای اکثر باران طواف بیت الله و نماز در مسجد الحرام و
 نبوی عیاض صابره الصلوات والتبلیات ادا نموده اند از کرم الهی رجا و اتق است
 که شمره ان فایز شوند افاده خدمت ایشان در آن ایام که بکه معطر بودند شب طواف
 بیت الله بسیار از بسیار میکردند و میفرمودند که اکثر اوقات که طواف می کنم ^{حقیقت}
 گویا می بینم که با توبه است و بوی من بزدان و چون بخار بود دست می مالم و تعقیب میکنم

می بینم که همان حقیقت دست مای کبیر و خودی گشته و چون بهترم سینه خود را لمس
 می سازم درمی یابم که حقیقت مادر حقیقت کبیر در پیوست و مضمحل گشت افاده
 خدمت ایشان چون بدین موزه رسیدند و زیارت مرقد مقدس مشرف گشتند
 فرمودند که اکثر اوقات که بواجبه شریفه استاده می توهم می بینم که حجاب از میان برفته
 است و خود را در جبهه کریمه می یابم و آنجا بایضا ابی صبا علیه و سلم می بینم که از غایت
 شفقت در سینه اسرار کجینه خویش می آرند و خانچه اطفال را از زور شفقت برهنه
 بر خودی گیرند همین موافقه می فرمایند افاده خدمت ایشان فرمودند در آن ایام که بدین
 موزه بودم بعض اوقات بواجبه شریفه آنحضرت صبا ابی صبا علیه و سلم شفاعت و دعا
 در حق یاران کرده میشد در آن حال حقیقت بعضی یاران برابر خودی یافتند و شخصی را از
 زمان می دیدم که محبوب است و کویا از بواجبه شریفه بجانب نشت من مخفی میکرد و فید بار
 این صورت روی نمود ازین بیغ خاطر مردی گشت هر چند تامل کرده میشد سر آن
 واضح نمی گردید او را چون بوطن رسیده شد معلوم شد که آن شخص در ایام مرتکب
 بعضی نهای گردیده بود پس معلوم شد که سر محبوبه او همان بوده افاده خدمت ایشان
 از ابتدا رسلوک خویش باین بنده کاتب الحروف چنین حکایت فرمودند که اول
 حضرت والدی در شهری قدس سره ما را شغل تصویر نقش رسم دات بر قلب صویر
 و ضرب رسم مذکور بر روی باخروج و دخول نقش ملاحظه ان نقش ارشاد فرموده
 بودند چون حسب الامر آنرا تمام نمودم و و اتم ان شغل حاصل شد اما بی کیفیت روی
 نه نمود بعد از ان شغل نفی اثبات کو صنی که معمول الابر نقش بنده است قدس ابدا سرانجام
 ارشاد فرمودند بجز در ارشاد صورت نفی روی نمود بدین گاه ما را در اعکاف نشانند

واقع شد
 اقبال رسلوک

و قووم اعکاف نمودند و بار بار بر من توبه فرمودند در آن ایام صورت اثبات در
 نور محیط جلوه گشت و در اعکاف شغل اسم ذات با اسم تکلم اولاً بتقدیم اسم تکلم
 و ثانیاً بالعکس بوضعی که اسم تکلم زیر اسم ذات معلوب باشد یعنی بجای اسم
 تکلم اسم ذات تعبیر کرده آید و ملاحظه آن زیر بناف ارشاد فرمودند کسب آن شغل
 مذکور پیش گرفتم تا که مفاد آن روی نمود اگر چه طبیعت معلوب آن کیفیت نشد اما این
 همه کیفیات دل بستگی موافق گرفت بعد از آن ارشاد فرمودند که بزرگی و بزرگی
 گویی آن نمی شود یعنی بی ملاحظه همه اوست فتح میسر نمی آید پس بان مشغول شدم اکثر اوقات
 چنان می شد که با وجود وجود فتح بصورت وجود همه اشیا از نظر غایب می بود و فرمودند که
 نزدیک من انت که ملاحظه این منبع با نفعی و اثبات بهتر است و این را آرزو داشته
 فرمودند که چون خدمت حضرت شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس الله سرهم
 رسیدم شغل اوله اذخرطاهر الله باطن الله محیط ارشاد فرمودند بفضل الهی ترا
 این همه اشغال ظاهر شد و فرمودند که اشغال طرق دیگر همین بطریق اجازت رسیدند
 و بس برود حضرت نیزم چنین فرمودند و بنفیر کاتب الحروف ارشاد نمودند
 که اشغال طرق دیگریم عیاً حسب ما فی الرساله الجشیه چند چیز روز عمل ماید آورد تا
 کسی را تعلیم نمایی سرعت تاثیر باشد و فرمودند که از اعمال علی سوره فرمل که تا جهل
 و یک شب جهل و بیکر تبه بعد غسل میب پاستیاده و بجای پای دیگر عصا در غل گرفته
 عمل آوردم و سند اجازتش از طرف حضرت شیخ بزرگ قدس سره رسیده بود
 و ایشان را از شاه از زانی که در دعوت فاکم بودند و عمل سوره یسین که هر روز مفت
 بار و در دست و از طرق متعدده اجازت رسیده و آثار آن مشاهده نموده شد

وخم کلان آن هر روز منقاد مرتبه است و فرمودند که اسم یا بیع العجایب بالخریما
 چند ختم باشد الطیر کرده شده و برکات آن یافته و فرمودند که نقش دو پای اسم
 یا باسط نامها در روز نوشته ام و آن اسم خوانده و شراب آن بخالورده و معنی که اجازت
 رسیده بود و خدمت ایشان دُعا و خیر یابی که مشهور بدعا رسانی است هر روز
 سه وقت اشراق و ظهر و عشاء و زود میآیند بالجمله این اشغال و اعمال و غیره همه را مفصل
 بیان فرمودند و به منبده کاتب الحروف اجازت بخشیدند و الحمد لله علی ذلک افاده
 خدمت ایشان فرمودند که در ایام سلوک بسایمی بود که وجودات همه اشیا را از نظر محفی
 می شد و بعد لحظه نمودی میگرفت باز مردم می گشت اکثر اوقات در همین کیفیت میگفتند
 افاده خدمت ایشان باری با عکاس بودند فرمودند که درین ایام مدت سه شبان روز
 چنان گذشتند که خود را چون می جستم نمی یافتم الا بقیه تقصیر نام پیری یافته میشد افاده
 ایشان فرمودند که شبی از خواب بیدار شدم دیدم که دست من از جانب سر برادران است
 و از آن در جاری کشیدنی اختیار حرکت و جدی می کند و لب ان حرکت قدری
 قدری عریض و طول می شود و کلان تر میگردد و از او شده شده چندان کلان و بالیده
 که عصب تمام آن حره که در آن خواب می کردم تنگ نمود بعد از آن بتدریج ذکر از وی کم میگردد
 و بمقداران حرکتش سکون بی یافت و وجود او خورد و در میشت تا آنکه بحال اصلی خود
 باز آمد افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار باربعین نشسته بودم و در آن وقت بر مردمان
 بسته در آن ایام وقتی از خواب بیدار شدم دیدم که حجاب حیدران حره از میان برافکنده
 است چنانکه همه مردمان بنظر می آیند و در آن حال با خود گفتم که خلوت اختیار نموده
 از مردمان تنها نشسته بودی اکنون آنهم برافتاد و خلوت تمام خلوت شد در آن

ایشامرا انجالی که نشسته بودم نظرافتاد پس در هر ذره خود تمام عالم را یافتم پس خود
 نظر کردم خود را از هر ذره از ذرات عالم تمام یافتم و همه عالم را در هر جزو از مراتب وجود خود
 دیدم خصوصیت الفاظ این قصه از ذمین کاتب حروف رفته اما مطلب هم چنین بود افاده
 خدمت ایشان باری باریست نشسته بودند حالتی شکوف روی نمود که قیام تمام عالم خود
 یافتند و حقیقت خود را قیوم همه ذرات عالم دیدند و این حالت را پیش و الیه بزرگوار
 خویش مودض داشتند ایشان استماع نموده فرمودند که همین است تجیادات افاده
 خدمت ایشان فرمودند که در نظر هستی حق سبحانه و تعالی چیزی آید و این دید و خدمت است
 و اگر گاهی وجود ایشان نموداری شود در رنگ آن است که گیس را در خواب چیزی می بیند
 بعد از آن در نقطه وجود آن صور نماید را ملاحظه می کند پس در عین این لحاظ درمی یابد که
 از حقوق خارجی غفلت و نصیب نیست شهود کثرت در خدمت هم چنین می باشد افاده
 خدمت ایشان فرمودند که با قرآن عظیم الفی عجیب حاصل گشته و آشتی غیب پیدا شده
 گیس را در سماع نجات دلکش آن ذوق و ایستاد روی نه نماید که ما را در استماع قرآن اگر
 تمام روز و شب در آن گذرد هرگز سیری نیست و حقیقت خود را با حقیقت قرآن اتحاد
 یافته می شود و آنکه یکبار در ماه رمضان در مدرسه قرآن عظیم در خدمت ایشان این بنده
 کاتب الحروف شرف اندوزی استفاده می داشت در آن اثنا خدمت ایشان با
 نیز نمودند و دسته بار این آیه را مکرار فرمودند که قوله والی الله الی لکن من بین پس
 کلمه که با تم شوق سلوک راه خدا کردید و از همان وقت انجالی در خود یافت افاده
 خدمت ایشان فرمودند که اول طریقت ذکر است خواه سانی باشد خواه قلبی و سانی
 در این وقت هوای تعلق از ذکر قلبی نیست و از دیگران هم امتیاز ندارد جز آنکه این شخص

تلفظ بندگی است و دیگران ببینند بعد از آن است که قول ذکر بندگی را مکتوب کرده و از آن
لفظ عظمی و قدرتی و استیجابی باید حتی که از وی منقطع کرد و تمام و ملول شود پس از آن آن بود
که شوق مکتوب میدانی شود و از این که پیش ازین بندگی یافت اکنون بدان قرار نمیکرد و در
بوی اطمینان نمی پذیرد پس اجالا چیزی را در وی باید بمنزله خیالی ضعیف و چون و بعد از آن
قوی تر میگردد بر نه حضور و شهود میرسد بعد از آن در آن بشهود باطنی ادراک می
نماید و بتدریج این امر وسیع میدانی کند و در آن وقت یعنی هر دو بر جانب همین میگرد
و هنوز امانت سالک بر جای باشد اما ضعیف بمنزله خیالی پس تر شهود آن یعنی
غالب تر میشود تا آنکه بدرجه رسد که بی تکلف فطرت بایست توان کرد و این حال نیز
امانیت باقی است لیکن اینجا شهود تمام حاصل می شود فوره در آن شهود امانیت سالک
منضم میگردد و حقیقت همه اوست واضح می شود و ادراک فطرتی ماندنی بدرک بهتر
استی صرف تجسسی نماید که در آن مقام ادا است و همه ناچیز و متلاشی شوند و حقیقت
استی صرف و وجود کت ماند و بس و این هنگام توحید حقیقی روی نماید اما در وقت
ایشان فرمودند که بصیرت قلب چون در بر سر است بی کند سالک بی گوید که فکر
پیش می بینم و هم چنان آن بصیرت در کوشش و دست و سایر موارد ساری میگرد
پس تا بر آن اگر کسی گوید که خدا را بدست خویش متلاشی بینم و چه می دارد اما در وقت
ایشان فرمودند که در طریق علیه نقش بندید چون شغل نفی و انبات بوضع مقرر ایشان
که لا از ارماف کشیده از جانب سینه راست بالا برند و الا الله را از بالا بردن گویند
و در رشتن می نمایند اما بی نیز بدین وضع ظهوری کند که کیفیت نفی از تحت ظهور نموده
بافوق همه را احاطه نماید و ظهور استی قی از فوق استیلا یافته حقیقت سالک را از وی

الکافی

که گویا پیری است از ظاهر باطن می رود و در یاد داشت ایچ که از درون قلب اسم
 ذات را ممتد الصوت چنانچه که مانند آواز آید میس برآید گفته همان صورت را می فطنت
 می نمایند چنانکه در شجاعیه و اجیه قرار یافته الگای نیز بدین صورت روی می نماید که از
 باطن روی بظاہر بدن و جانب فوق دارد چنانچه شیخ مشایخ با حضرت سید ادم نبوی
 قدس سره نیز باین معنی اشاره فرمودند که ظهور نسبت جذبه ایشان هم بر بدن ظاهرا با اربابین
 نفوق می کشد الخ و سرش است که چون از ابدار خیال سالک بهین وضع فوی می گردیم کام زنا
 غدن عبیدی می ظهور و شهود او تعالی هم بران طور روی می نماید و الگای که از ورزش
 نعی و اثبات پیدای شود مع بقیه از سینه سالک نمی گذارد که اینجا بعد نعی تمام ظهور روی او
 تعالی بخلاف الگای که از شغل اسم ذات حاصل میگردد که سنی سالک یا ملون بلون
 حق می گرداند پس درین صورت تعالی از تعالی ای انانیت وی نیست و لهذا صاحب
 اسم ذات را تاثیر و جبه بیشتر است که از خواص تعالی ای انانیت است بخلاف صاحب
 نعی و اثبات که اینجا ظاهر مطلق است افاده روزی این فقره بدست ایشان از شغل
 الله سمیع الله بصیر الله علیم که در طریقه علیه قادر به مقرر است استفسار میگردد و از اثنای ذکر آن
 فرمودند که نزد ما آن است که حق سبحانه تعالی بصورت هر صفت که تجلی فرموده در آن صورت
 بجمع صفات خویش متجلی گشته زیرا که همان ذات است که بان صورت برآمده و ان ذات
 جامع جمع صفات است مثلا در صفت علم بجمع صفات ظهور فرموده هم چنین در بصیر
 و سمع و غیر ذلک صاحب لغات بسیار خوش گفته که الحقیقت کالکرة بر جا که از
 نعی حلق وسط او باشد پس اگر بر یک یک صفت کجایی نمکشف شود در ضمن آن صفات
 بجمع صفات حاصل می شود صاحب کلشن را از چو نیکو گفته دل یک قطره را در بر کجا

بزود آید از وجه بصافی و اتساع این اشغال برای همین معنی متور شده اند و فرمودند که چون ان ذات
 بی کیفیت است و از جمیع قبود و تقیبات مطلق و جمیع اطوار ظاهریم چنین صفات او مطلق و بی کیفیت
 و تقیبات لا تعد و لا تحصى ظهور نموده هم چنان بر سببکی خود هستند مثلا صفت بصیرت تقیبات بی
 شمار در هر ذی بصارت بوضعی علمده و بطوری جدا و اندازہ مبین برآمده مع بنا بر سببکی خود
 درین اثنا از دور آوازی بگوشش مبارک ایشان رسید فرمودند بی بنید که این صورت
 بی یک تعنی خاص میباشد و کما اطلاق ولی کیفی با اوست و در همین یک آن هزاران و پیرایه شنوند
 و در هر گوشش بهمان تعنی خود سر بیان نموده مع ذلک بر صفت خود است و مقید هیچ یک بی
 بل جایی که هیچ گوش موجود نیست میزان خود موجود است افاده یک بار فاضلا از خدمت ایشان
 پرسید که معنی خواب حافظه حضوری که می خوابی از خواب غایب نشو حافظه چه معنی دارد و فرمود
 که در حدیث وارد شده الاحسان ان لا یغیب کما تک تراہ فان لم تکن تراہ فانه یراک
 معنی احسان حضوری است در عبادت که بر تیر رویت و معاینه رسیده باشد و اگر حضور
 باین صورته میرسد نباید عدم غیبت که کفایت ایمان برویت اوست تقابلی مرعیه را اختیار باید کرد
 بلکه این معنی مومل بان کیفیت بی شود چنانچه حدیث ابن عباس رضی اللہ عنہما که احفظ اللہ
 ثمہ تجاہک مشواست باین معنی پس ان فاضل تلقی بقول نمود دیگر سوال کرد که صوفیہ که اشغال
 می خوانند همین تلفظ لفظ اللہ است یا غیر ان پس ازین وصول بذات نسرہ وی تقابلی
 چه طور صورت بند فرمودند که نمیدانیم اسم را عین مسیح گفته اند و در حدیث وارد شده
 که انا عندن عبیدی پس چون کیس بان اعتقاد اشغال باین اسم مبارک پیشش کرد البتہ
 وصول بذات نسرہ وی تقابلی چه طور صورت بند فرمودند که نمیدانیم اسم را عین مسیح
 و در حدیث وارد شده که انا عندن عبیدی بی پس چون کیس بان اعتقاد اشغال باین

از یک

المبارک

باین اسم مبارک پیش کرد البته مقرر وصول بذات متعالی کرد پس این را تلقی نیز قبول نمود اما
 عزیز از خدمت ایشان سوال کرد که معنی نبی و اثبات نزدیک لیل تصوف چیست فرمودند که
 لا وجود الا الله باز فرمودند که مذہب صوفیہ صافیہ جبر متوسط است یعنی در ظاهر فقیہی باشد که در اثبات
 احکام شرعی هم افعال را بخود مستند دارد و در باطن جنیری باشد یعنی در نظر بصیرت او همه افعال و مع
 حرکات و سکناات مستند بذات حق باشد که الله فلقم لا تعلمون افاده خدمت ایشان در
 که راه نسبت طریقت علیہ است و راه طاعات و اعمال خدا اول بکفایات علیہ و تکلیفات
 الهی می رساند و ثانی بالفار و برکات و این اثر بر این عالم مناسبت بیشتر دارد و کوپا از اشیا
 برقی است خلاف اول و در بعضی اشخاص مناسبت با اول یافته می شود و کوپا از ثانی او را جزو
 اطلاع نیست و در بعضی مناسبت ثانی است و از اول بیخ اکا ہی نه افاده خدمت ایشان فرمود
 که وقتی واضح شد که از این معنی غیر تکلم است که در لفظ اعرف که در حدیث قدسی واجبیت ان
 واقع شده مضمون است در جمع با سبل در همه اشیا همان است که ظهور فرموده و همین است
 حب نمود و اظهار کمال خود در جمع موجودات بل حی که یکی را با دیگری باشد که همین سبب است
 که یک انانیت است که در هر دو شیخ ظاهر است پس در حقیقت حب کمال خود است
 چون این معرفت روی نمود و بدان این تعدد مطابقت از نظر مرتفع گردید و همان یک انامطلق بی
 نسبت و اعتبارات باقی ماند افاده خدمت ایشان فرمودند که اسم الهی اعتبارات ذات
 او تعالی هستند اما نفس الامری در رنگ آنکه در اب مثلا یک اعتبار تبرید است که مصداق
 برد است و دیگر نظیر و دیگر از اشیا که منت از اسرار اسماء شسته شده فرمودند که حق
 سبحانه بر مقام و نشان علمی از علوم اطلاع بخشیده اگر حق سبحانه خواسته بیان آن نموده آید
 افاده خدمت ایشان در تحقیق قول صوفیہ که العلم هو الجیل فرمودند که علم را دو جهت است

اما تعلمون

یکیش بر نسبت ذات عالم بان حیثیت ان حضوری است و جهت دیگر نسبت
 آنچه خارج از ذات وی است و بان حیثیت کسبی و حصولی است و بان جهت مقتضی
 دوگانگی و اثنیت است میان عالم و معلوم و در عرف علم همین جهت معروف است
 پس در ادراک حقیقت الحقایق تا علم حصولی در کار است انکشاف توحید کما حقہ
 نمی نماید و چون از ان علم روی گرداند و کار علم حضوری افتاد توحید نکشف شد پس علم
 توحید جل از علم حصولی است افاده خدمت ایشان فرمودند که طوری و مدت برود و علم
 یکی بصورت مانی و علوم که در وی تیزه و لطافت و روحانیت غالب است و دوم بصورت اعمالی
 که در ان حکم کون غلبه دارد پس کسی که مغلوب توحید در صورت اول شده تصرفات او را
 چندان قوی و بعد از وفات او چندان بقای معلوم نمی شود و انکس که فناء در توحید در صورت
 ثانی پیدا کرده تصرفات او با قوت و بعد از موت او باقی بنظری امینہ و الله اعلم افاده
 ایشان روز عرس مخدوم جمال الدین قدس سره در موضع پهلایوده بزمی است بر تشریف
 ایشان رفتند و در آنجا از دعای بسیار بود و مردمان کثیر هجوم آورده قرآنشان را تقیل میکردند
 خدمت ایشان (بنا قدری) توقف نموده از مقبره برآمده بیرون ان نشستند و فرمودند تا شیخ
 در قید حیات می باشد هر چند یاد حق می کند و در ان ترقیات می نماید اما بسبب علاقه
 جسمانیة از بشریة یا صوتیة خلاص او را بالکل میسر نیست و چون ازین عالم اشغال نمود ان شکام
 از بشریة بالکل به نجات حاصل می شود و صفت لاهوت غالب میگرداند مسجود عالم
 می شود افاده خدمت ایشان فرمودند که نام عالم در علم الهی ثابت است و در حقیقت او را
 جز وجود علمی پیش نیست الا که در اینجا تفصیل است که بنیابی واضح می شود مثلاً ما در مجال
 خود نمی بگردیم کلان را صورت بنده و آنچه در ان تم قابلیت غصون و از آثار و آواراق و

فازین

ثمار است بر راعی سبیل الاذیاج و حشیه الاذیاج تصور میکنم باز هم در خیال خویش ان
 عضون و غیره را مرتبه بعد از نور می بخشیم تا که تمام شجر مرتب می شود پس هر دو مرتبه ان
 شجر خلی که بی اجال آن است که در مرتبه تم بود و دیگری تفصیل او که کسب آن قابلیت ظهور یافت
 جز در خیال جایی دیگر نیست پس حقایق عالم راعی اوج اول صور معلومه نامیده اند و علی
 اوجه الثانی وجود خارجی ان داشته اند و الحال کلیه یاقی العلم پس آنکه می گویند الا حیان الثابتة
 باسمت رایته الوجود بجايت امیل است و آنکه می گویند که عالم را وجود خارجی است نیز درست
 است پس بر این مدکور مشهود شده است متبینه خود را محض مضمحل و مستهلک می یابد
 چنانچه بزرگی فرمود که چهل سال است که خود را می جویم و نمی یابم اناده خدمت ایشان فرمودند
 که روزی قرآن شنیدیم چون این آیه رسید که ولا تدرکونها فیکرم علی النجار الایة الی ان تملکون خود را
 شدند نور این سلسله بطور نمود و نور الفاظ علیّه هویدار دید و در حقیقت کلام الله متبرر روشن
 و نور صفتی حتی که در ان فنی بود بجا که مکشف گشت پست بر ما در حقیقت یک نور یافتیم
 و اینها تنوع همان یک نور مشهود شدند بعد از ان چون آیه نور رسید که ان نور السموات
 و الارض الایة می و بر روی و اطلالی یعنی ان حاصل شد و معلوم کردید که ان صورت که روی
 نموده بود ظهور می بین آیه بوده که بر قراره ان سبقت نموده و از مدتی در میع ان ترددی می ماند
 از ان باز قلی بالکلیه را بیل گشت و انچه مدعی ذلک افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار
 حافظی آیه کریمه ان نور السموات و الارض مثل نوره کشفة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
 الازجاجة کانهما کوب ددی یوقد من شجرة مبارکة زیتونه لا شرقیه ولا غربیه لکنه زیتونه بالحق
 و یولم ثمره بار نور علی نوری خواند بجز و سماع ان ظاهر شد که مشکوة عبارت از عالم ناموت
 و ملکوت است و زجاجة تعبیر از حضرت صفات و نور حضرت ذات است یعنی ظهور

ذات در عالم فی توسط صفات نیست و بعد حصول این معرفت آنچه کالموس کشت
 افاده قدمت ایشان فرمودند که قرآن عظیم هم بیان توحید است اما بر زبان وضع کرده
 ظهور فرموده است در ملا بس غیر و غیرت وقتی سبحان کاهی خود را بلفظ غایب تیر
 میفرمایند و وقتی بصیغه کلمه در مانی بجناب و این ارشاد است باین که در غیرت دعا
 و کلم همان ذات واحد حقیقی است افاده قدمت ایشان از حافظی شنیدند که می
 خواند پس کلمه شیخ و هو سميع البصير فرمودند آری کسی که هر سميع و بصير که در عالم موجود است
 سميع و بصير باشد مثل ارکیت زیرا چه هر که سوای اوست بسمی و بصیری که بوی مختص است
 می شنود وی بنیاد افاده قدمت ایشان فرمودند که هر جا تقید است او را بوی خود است
 و سرش است که در مرتبه اطلاق کالات بسیارند و هر قدر که بی کرد دایره کالات
 بحسب ان تقید نصیقی بی پدید پس مقید را آن کالات در حال تقید حاصل نمی شوند و هر
 باصل حلیت خود طالب کمال است و مطلق را کالاتی که در مراتب تقید ظاهر میشوند مستحقتر
 زیرا که مطلق هر مقید را کمال خودی ندارد افاده روری پیش قدمت ایشان این

آیه مذکور شد و بشر الصابرين الذين اذا اصابهم مصيبة قالوا اننا لله وانا اليه راجعون اوليك
 عليهم صلوات من ربهم ورحمة واوليك هم المهتدون فرمودند یعنی انانکه همه حوادث و مصا
 از و تعالی دارند رفته نه علامت بلکه چون توبه میسار او در وقت ابتلاء که بوی بتلای باشد
 مشاهده در ان مصایب و الام نبتی می باشد که فوق همه زده است خیاچی مجنون
 که چون بسیا کاز انرا شکست وی رقص کرد و از غایت لذت تو ابد نمود و کوا در لفظ
 اوليك عليهم الصلوات من ربهم ورحمة اشاره باین است و چون این دانش و در دنیا
 قوت بی گیرد هستی خود را و لوازم او را نیز مستند با وی باید یعنی اوست که با دنیا طوفا

پس ابتدا و خلاصی شرک از زمین است و اگر چه در العالم نیز همین معادله است لیکن از بس
 که در وقت انعام اکثری را غفلت می باشد و در وقت مصیبت بی اختیار
 بوی او تعالی توجه می افتد و در آن حال حصول آن دولت آسان می گردد و افاده
 خدمت ایشان در تاویل این سوره که الم نزل الی الذی علی ابراهیم الایة و الی الذی
 مرعیاً قرینه الایة سیم و افعال ابراهیم رب ارضی کیف یحیی الموتی الایة که بعد قول عرض
 قابل الاکراه فی الدین قد بین الرشد من الی و واقع شدند چنان فرمودند که چون در
 این سابقه امتیاز و بین رشد از غی ذکر فرمودند بجهت تنبیه بر آن مدعا این سه قصه را که
 صور ظهور رشد اند بوضع دلائل قوت از غی که انکار یا تردید خاطر و عدم اطمینان است
 وارد فرمود تا بصیرت کمال بان بینه حاصل شود و بین رشد از غی با کمال و جوه صورت
 بند افاده خدمت ایشان در بیان این آیه که پس یصرعیا طعام و احد فادع لنا ربک
 یخرج لنا مما نبت الارض الایة فرمودند که چون خلقت آدمی از ارض است پس
 بحسب نیابت طبیعی و عنایت الهی که از زمین پیدا شوند غالب می باشد لهذا از کما
 که از آسمان فرود آمده بود هر گاه حکم طبیعت از غی بر اینها مستوی بود اراضی کرده بودی
 اطمینان باطل گشته و نزول طعام آسمانی بحسب رعایت حضرت موسی علی بنیاده
 الصلوة والسلام بود که بر طبیعت ایشان حکم روحانیه غلبه داشت و بر تک سلوک
 شلون گشته انرا بحسب تناسب از آن علم کشیده بودند و اندک علم بالصواب افاده
 خدمت ایشان فرمودند که وجود عالم بمنزله اعداد است که محاسب در دهن خود
 یک عدد را در دیگری ضرب نموده اعداد و عشرات و مات والوف الامال نهایتاً به
 می آید و احکام صادق نفس الامریه خاصه بر مرتبه در دهن وی متحقق می شوند و در

ارضی

میتران الاخر حکم خاص خود در اینجا متفرد و منفرد است. بحیثیت لامر متفرد و حال
 آنکه این جمله اعداد و احکام آنها را خارج از ذهن وی بیچ نامی و نشانی نیست پس
 هم چنین صور این عالم را علم الهی تکثیر بخشیده و هر دو از آن با حکای و خواصی که محض
 صادق و راست اند در آن موطن متمثل است و بوی از وجود خارجی ندارد و صدق
 احکام وی با عدم تحقق خارجیش تثنایی ندارد افاده خدمت ایشان فرمودند که
 بزرگان شغل خلوت خاص مقرر نموده اند و آن عبارت است از آنکه در شغل تنها
 در خلوت نشینند و خیال خود را در تصویر هر چه مرغوب است سرودند تا هر قدر که
 تواند در تمیل صورت دور دور و در تامل که هم بزم و رزم را صورتی مبتد پس در آن
 حالت ملاحظه نماید که این همه کار خانه مرتب نیست مگر خیال وی همان یک حال است
 که باین صور کثیره برآمده دور خارج از آن صور نامی و نشانی نیست و این کثرت
 عالم را بر همین قیاس بلحاظ آرد پس تکرار این شغل فایده اضمحلال کثرت و ظهور
 توحید بخش افاده خدمت ایشان فرمودند که درایة المدور السموات والارض
 مثل نوره کشفه فیها مصباح الایة بیان اسباب و الطوار ظهور هستی اوست تا
 که جمع مراتب کثرات است و کاپی بر سالک کیفیتی طاری می شود که با چراغ در
 تاریکی آمد پس بخرد آندین چراغ همه ظلمت معدوم میگردد و هم چنین بطورقی همه این
 کثرت از نور سالک غنایت می شوند و کوی نور هستی او تالی بی ماند و فرمودند
 نسبت با کثرات نسبت بوده است یا نمود که در حقیقت نمود یک بود است
 اما بوی که این بود نمودی نیست همان است بود حقیقی افاده خدمت ایشان
 فرمودند که وجود حق با لامال است سوای وجودی نیست و اینکه عدم می گویند

تجلی

سیرت مینت همین وجود که از طالی بجایی میکند مردمان از وی مفهوم عدم می ترا
 غیر من نمود که شایع کفته هر چه که غیر اوست مانند عدم اسمی دارد و بی
 سمایی نیست فرمودند حق و است است در فهمید باینست است افاده حد
 ایشان فرمودند که چنانچه صفات الهی از علم سمع و بصر و قدرت در ایشان ظهور
 نموده هم چنین صفت تخلق و تکوین ظاهر گشته چنانکه این معنی در خیال و اندیشه روشن
 است که مردم در اینجا ایجاد و اقدام است افاده در ایام مرض روزی بوی یکی از
 مخلصان متوجه شده فرمودند که چنانچه خیال ما و شما صورت گرفته و صور خیالیه نمودار
 شدند هم چنین وجودات بایان جمع صور علیه حضرت حق آند افاده حدت ایشان
 روزی از زبان این فقیر اشعار مزایا بید استماع فرمودند از بکه مضمون توجید را
 با و از رنگین بسته بود بسیار خوش کردند و گاه گاه فرمایش میکردند و محطوط میشدند
 ای کل جینی حیرت بریانی خود باش : این جامه رنگین که تو داری ببر اوست
 زین پیش غبار من موهوم بگیرد دستت که بخود طلق کم در گراوست : مثال
 بیز اثر شخص چه دارد خوش باش که خود را تو نمودن نه اوست افاده باید دانست
 که تو بدین اوراق باینجا رسیده بود که حادثه و تراش جان کوب رحلت حدت
 ایشان وقوع یافت محل قصه اش آنست که در شهر شهبان از شهر رسد
 و دو صد الالف و المایه از ائمه ارشده افره حدت ایشان مجاهده زاید او صفت
 بر خود التزام نمودند که حتی الامکان دبی بارام ریفی بودند تمام روز را براقبه و اوه بر دبی
 گذرانیدند و شب را بسج و قران که فرزند محمد فانی جعل الله تعالی کاسمه فایقانی
 العلم والعمل اول محراب می خواند اتمام تمام می داشتند و چون عشره افره رمضان

رسید بنیت اعتکاف در سجده قامت فرمودند شب طیبت و نعمت که هم قرآن
 افتاد نهایت لثاقت نموده زبان بشکرا بی کشودند و فرمودند که الحمد لله سبحان
 ابن اُمنیت بفضل او توایی با حسن و جوه سر انجام یافت پس از بیلت طیبت و هم
 یاره کسل تمام کرامت امتزاج ایشان لاتی شد اما در وظایف طاعات معاده
 صورتی واقع نشد پس پس ثانی که شب عبود از اعتکاف فارغ شده با بزرگ
 محل تشریف برده بعد دفعه معاده از اندون محل برآمدند چون از نماز عشا فارغ شدند
 بعد ساعتی حرارت غلبه نمود که تا که وقت صبح بشفقت و کلفت از جره بمسجد رسیده
 نماز فرادا نمودند لیکن طاقت جلوس فرقیه بر مصالحی آورده مراجعت بجره نموده
 و این غیر را احر فرمودند که بمصارت نماز عبود آدائایی چون این فقیر بسبب وزن تنهائی
 در آن باب ثقل دیدند تا که بکبید فرمودند که شوارملت است البته ما بخارفته ادا
 باید کرد القصد از آن روزیو ما فیوما مرض شدت گرفت سوای آنکه نماز پنج گانه نشسته
 می گذاردند هیچ طاقت نماند بعد از آن ایام روزی این فقیر عرض کرد که درین اربعین
 خدمت ایشان بر نفس نهایت اجساد فوق طاقت اختیار نمودند فرمودند
 که چه باید کرد اوقات عینت بودند در آن اثنا شنبلی استند عاشق طریقت کرد با
 غلبه صنیف جلوه کرده و بر اشغل طلبی ارشاد فرمودند بعد از آن روز ما وقتی فرمودند
 که بیماری غلبه کرد و علاج فایده نمی کند مداوات ترک باید کرد مزاج را طبیعت باید
 گذشت و بخدا باید سپرد پس شب دوازدهم شهر شوال که بیله الحمد بود چون نماز مغرب
 ادا فرمودند بعد ساعتی ازین سوی توبه ایشان انقطاع پذیرفت و بالکلیه توبه عالم
 قدس شدند پس باین ثلث ابر که بکم حدیث صادق مصدوق علیه الصلوة

والسلام

والسلام اذا كان نلت الليل الاخر نزل ربنا تبارک وتعالی الی اسماء الدیواد
 تدلی الی بود و مصداق حدیث قدسی اذ انانی بمشی اینه هروله روی نمود و روح
 پر فتوح ایشان از تعلق حضرت با کون مطلق شده عروج فرموده بوصول رفیق اعیان
 فایز گردید و نور نور پیوسته عالم را در نظر خاک نشینان این جهان تار یک گردانید و ازین
 مصیبت کبری شد آنچه شد در وقت غسل این فقیر الیتاده مشا هره میکند که اوزار
 چیره مبارک چنان درخشان بودند که مشبه میشد که شعاع آفتاب تافته با اوزار صین
 تابان گشته پس برابر فرار بر اسرار والد بزرگوار آورده شدند در جهم المد تعالی رحمته واسعه
 حضرت ایشان چون برای توبت و تپ مصیبت زدگان از وطن کرامت مسکن
 تشریف آورده در مقبره جلوس فرمودند بعد مراقبه و توجه ارشاد نمودند که درین برود
 قبر کفنی بس عجب و غریب است در یکی کیفیت شهود روشن است و اوزار محل
 و در دیگری شهود محل و اوزار غالب و مفضل برود با هم گویا تین و شتر میکند بگرداند
 و حاجی میان شاه اهل الله جو فرمودند که هر گاه نزدیک قبر ایشان می نشینم چنان
 ادراک می نمایم که گویا موت در ایشان سرایت کرده است چنانچه در وقت حیات
 متوجه انجاع مراد خلق الله بودند درین حال بلا تفاوت هم چنان توجیه شان محسوس شود
 چون حضرت ایشان قصه مدت حدوث و امتداد خدمت ایشان استماع نمودند
 فرمودند که ایام بیماری و وفات ایشان بمرت مرض و رحلت حضرت حیا الله
 علیه وسلم بروایه مطابان افناد و در این معنی اقتدار نسبت سینه میر باهد و لسه الحمد
 حضرت ایشان فرمودند که هر گاه ایشان را میدیدم از ادراک فرقی و عظیمی که حق سبحانه
 کرامت فرموده بودی اختیار این آیه بیاد می آید و لسه النوره و رسول و للمؤمنین و لکن

المناقین للفقہون افادہ باید دانست کہ یکی از خلفا و خدمت ایشان ارشاد
 مرتبت ہدایت نصبت شاہ محمد معصوم اند کہ از اصحاب شیخ بزرگ حضرت
 عبدی قدس سرہ بودند و مدتی فیوض و برکات از حضور فیض کبیر انجانب می آید
 بعد از رحال سان کہ استفاضہ از خدمت ایشان بستہ و مجاہدات پیش گرفتند
 و بسج اربعیات در صحاری و عمرانات بر آوردند و فضایل و کمالات حاصل کردند
 پس خدمت ایشان قابل اجارت دیدند وقت تو جہ لوی حسین شرف خلافت
 مشرف گردانیدند راسخ قدم اند در شرفیت و مستقیم الاوال اند در طاعت اما
 بنفس خویش را در شیخی نمیدانند و باین کار و بار پردازند کمال در قریہ لککہ کہ از قریہ
 نواجی میرد آرزو است بیرون آبادانی را از بساختہ از کمال قناعت بفرمانت تمام
 بانروا پرداختہ اند بی گفتند کہ در روان سلوک وقتی اوار طالیف ظاهر شدند مانند
 شعاع انساب کہ از راه کوه بخاند می افتد با توان مخلصہ سرخ و زرد و غیرہ تمام ہر یک
 و لوزی سیاہ شاہدہ افلا بجایت لطیف و نہایت شریف و ہمدان امان دیدم
 کہ ما را بالابی بر ند بکانت شمارتہ رفتہ بمقامی رفیع رسیدیم در انجام پیش حضرت خواجہ
 بابا شہاب سیرا ایستادہ کردند پس ایشان لکای من فرمودند دیدم کہ رشتہ نورانی
 از ہر دو چشم ایشان بر آمد و بمن متوجہ شد پس ارشاد فرمودند کہ این رشتہ را در دل
 خود بگیر پس ہر یک سران رشتہ را بقلب خود نهادم و سر دیگر آن را ایشان بقلب
 مبارک خویش نهادند بعد از من غیبت روی آورد کہ بخود شدم دیگر گفتند کہ
 وقتی نور لطیفہ قلبیہ ثنابہ شمع ظاہر شد کہ بجای آن بر احوال باطن بدن نظر آمدند دیگر
 گفتند کہ لطیفہ کہ مقام ان مابین و طبر و است بابل یک جایت با نماند و باقی

نراز و دو کرامت است وقتی نوری از روی برآمد و تمام مسجد را که در آن بودم برد
پس ایوان هم تکان خورد تا به نظر برام ملبوس ساخت و مرا خود کرد و یکبار روز احوال بازار بود مادر
مسجد که محاذی آن بود نشسته که یک قوتی و تاثیر از همان لطیفه برآمد و تمام اهل شوق را سخن
و مطرب ساخت چنانکه اگر دوست خود بلندی کردم تمام بازار با آن دستهای خویش بلینه
میافتند هم چنین هر چه میدوم تمام همان فعل میکردند اما این بیخ چکس شور نمیداشت
دیگر گفتند وقتی مشاهد افقاد که نوری از عرس تا بلطفه که مقام در تارک سگ راست
فالیض و زیر آن است و با هم متصل است و دیگر گفتند که یکبار در جره مسکن بودم دیدم
که سقف آن از میان دور شد و بصورت ستاره در می سجاده تجی فرمود و گفت که ترا میخیزد
قابیت این حرف بی فکرم نمود و معانی و کساران بیان فرمود و با شال این کلمات بسیار
گفتم که ذکر برخی از کلمات معارف سمات و حالات کرامت آری است
قدوه در باب خود فائده اصحاب صوفیها معارف باله الشیخ صیب الله قدس سره
که حال میر حضرت ایشان بودند و هم بده کاتب کوفت جامع بودند میان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و تصنیف بح اوصاف کمال آثار صفت شجاعت از ابد لرزش
شباب از ایشان ظهوری نمود و رفون تیر اندازی و بر قندازی مبارقی تمام میداشتند مگر
با کفار که مقابل اتفاق افتاد بیک تیر انبار اینهم فرستادند و در صفت خط سبلی کمالی
داشتند و تقوی و طهارت جی ایشان بود که من المهدی الهی در عنفت و عصمت
می بودند در همان پیدا شدند و ثواب یافتند و در که نشسته و سمات نمود علم بر نه
میداشتند که در یکی تصور نیست از گستانی و بی ادبی و شوخی اتباع و عدم بر صنی
از تروم شکسته روی در گذر می نمودند که جنبه کان ان معامله قرین جبریت میشدند

بهر
اعراف

دست
حجت

بالجلد در این امر متعلق با مذاق حضرت غفور عظیم بل متحقق باین دو اسم بزرگوار بودند گویند که بار
 بود جسم نی ازیرش نفس هانا که قائم این مقام اعتقاد نموده می آید و در صفت انبیاء
 و تسلیم لارادة اله کوی سابقت از ارباب این کمال را بودند که کس را امکان مسأله
 نگذاشته نیستی و نفی وجود از سرتاپای ایشان تر لوش میگرد پای میگرد با لجه خصال
 اربعه که عبارت از طهارت و خضوع و سماعت و عدالت است و مدار بر اینهاست
 در ذات شریف ایشان بروج کمال بودند و دیگر یازده سالگی قرآن مجید حفظ نموده و
 خواندند بعد از آن تحصیل علوم مشغول شدند بعضی کتب پیش حضرت والد ماجد حضرت شیخ
 محمد قدس المدرسه خواندند و اکثری بر بردر کتان خود حضرت شیخ عبداللهم السلام تعالی
 قرأت نمودند و تمهید تحصیل پیش حضرت شیخ بزرگ شاه عبدالرحیم قدس المدرسه
 الویر حاصل کردند و نیز از خدمت والد بزرگوار مشغول طاعت افتد نموده پیش ایشان
 سلوک میکردند بعد از آنکه والد شریف ایشان ازین جهان رحلت فرمودند بحضرت
 امام الطریق قطب الحقیقت شیخ بزرگ حضرت شاه عبدالرحیم قدس المدرسه
 سعادت اندوخته ان اشغال بحد تمام پیش گرفتند تا که بر تبه کمال و تکمیل رسیدند
 و حضرت شیخ بزرگ با جازت مشرف فرموده مثال بدین عوال نوشته عنایت نمودند
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا الی الی الصراط المستقیم والصلوة علی رسوله محمد و آله
 المنج القیوم وصاحب الخلق العظیم و علی اهل و اصحابه هدایت طریق الوصول الی الله و روض
 الرحیم انا بعد فیقول الفقیر الحقیر عبد الرحیم بن وجه الحق و الدین الدهلوی غفر الله لوالدیه و ان
 ایما و الیه ان الولد الصالح التقی النبی حبیب السید بن فیح الحقایق و المعارف شیخ محمد
 الیهنی قدس سره لازم صحیحی و تعلم منی علم القبر و الحدیث و النصوص و بقیه اشغال

مثال

الایة

الطریقۃ العلیتۃ القادریۃ والچیستیۃ والنقشبندیۃ کثر المد طالبها واصل المدسکلیہا وراست
 فیہ اسرارها والوزیرا واثارها فاستخرجت المدسجانه الاجازۃ الارشاد طایبی ووصول المدسکلی
 مدسکلین الی المدفامرنی والهمنی سجانہ وتعالی ان اجیرہ الابلصال والارشاد فاجزیۃ الارشاد
 الطالبین والکمال الالکین اجازۃ طاهرۃ عامۃ بمحضین المشایخ النظام والعلما والکرام وراست
 ذوی الاقترام کما اجازنی مشایخ الطوق المدکورہ قدس المدسرارهم ویدہ کیدی فمن بالمد
 فکانا بالمد ومن بالمد فکانا بالمد الی علیہ وعلیہ الواصل الی افضل الصلوات واكمل التمجیلات
 ورسال المد لاجل الاستقامۃ والسداد علی الطریقۃ المستقیمۃ والبنات ولدوام علی
 الطریقۃ النومیۃ والیا اجزیۃ التعلیم علم التفسیر الحدیث والنسب ووالمد التوفیق الرفع
 والمد المد رب العالمین امین وند الفیصل اساجی المشایخ قدس المدسرارهم ولقد اراد المد
 اجازت ارشاد دیا فتسند در وطن آمدہ بر مسند بیابیت نشسته بافادہ علوم ظاهر واطفا
 اسرار باطن مشغول گشتند بیام مدرس قران و حدیث تفسیر میفرمودند و ہمیشہ در مجاہدہ
 در ریاضت تا اخر عمر بودند لیچ اربعیات خلوت بر آوردند و بعد اربعین خلوت کشیدند
 کہ با وجود بار غلام سکوت محض میداشتند و بکار خود مشغول می بودند عالمی از فیض صحبت
 ایشان نوز باطن حاصل نموده بسکوک بر کس کہ توحی بندول میداشتند لابد در وی حساب
 دستد لوش بر کئی ظاهر شد شبی بر این بنده کاتب الووت نیز مجید تمام توجہ فرمودند
 و این فقیر را بدر حلقہ مراقبہ ایشان سعادت جلوس حاصل نمود امیدوار است کہ حکم
 ہم قوم لایستی جلیبیم از برکت ان محروم نخواهد ماند و در اسرار احکام شریعت و عقاید
 اہل سنت رونی و بصیرتی و تحقیقی میداشتند و در وجدان معارف وارث الانبیاء بودند
 توجیہ وجدی ما بوحی کہ ندیب محققین است اعتقاد میداشتند اما غالب بر ایشان

مخصوص

مشرب توحید شهودی چون ذکر ارکان و احکام شریعت بیان می آید اسرار آنها
 تحقیق بیان می نمودند و در امثال این امور این فقیر را اکثر اوقات بختاب می نمودند
 می نمودند و تجویز آن اشارت می نمودند و بدان اغما می شد از فاده حقانی اگاه
 شاه نورالدین نقل کردند که در آن ایام که ابتدا در حکام تحصیل ما بود باری خدمت ایشان
 از اعطاف اربعین برآمدند روز عبید بود فرین آمده اصلاح میکرد در آن وقت ما رسیدیم
 و سلام کردیم در آن حال ایشان بطرف من نگاه می کردند بجز آن نگاه دیدم که با و فرین
 کبی بود که باشد و در آن ساعت زیاده ازین معلوم نکردم پس بعد از مدت هشت
 هفت سال این مقدمه را یکی از خادمان ایشان گفتم و بی خدمت ایشان اظهار کرد تبسم
 کرده فرمودند که فلانی منبت ما را یاد داشته است بعد ازین ما چرا روزی بی خدمت ایشان
 نشسته بودم فرمودند که فلان کس از تو چیزی نقل میکند انما س کردم که راست می گفت
 فرمودند که معلوم شد که ای مقدمه شما را یاد داشته است پس مهربانی و الطاف من در دل داشته
 افاده ایشان فرمودند که در میبادی حال که بملازمت حضرت شیخ بزرگ شاه عبدالعزیز
 رضی الله تعالی عنه بی بودم و سلوک می نمودم روزی بتیمی در بازار رفته بودم در آن
 وقت دیده بصیرتم و اگر دید ناگاه نظر بر روزه افتاد دیدم که جمیع حرکات وی بوی مستند
 بینند فعل فاعل حقیقی است که در آن صورت ظهور نموده چون سابقی از آن گاهی
 مثل این صورت روی نه نموده بود از آن بیغ استواب دست داد و تعجب روی بودم
 از آنوقت گاهی صورت کا ظاهر میشد و گاهی مخفی می گشت و در همین امتضا دل مشتاق
 ان صورت می ماند هر در آن ایام که روزی سلطان فرج شیر بر سر سلطنت جلوس
 نموده داخل دارالخلافه میشد و سید عبدالمدحان وزیر اعظم از قله مجتهد استقبال

که این را در کتب معتبره در کتب کرم که بر این است

برآید از دعامی عظیم صورت گرفت و صاحب زادگان بمقتضای ضوئین بحیث
 تماشا از خانه برآید بودند و مابا ایشان بودم پس در آن هنگامه که هزاران هزار مردم مجمع
 بودند صورتی عجیب روی نمود که جلد ظایق بنمره یک بر فعل واحد را دیدم که یک حقیقت
 فلیه است که در هر یک جالب صورتی دیگر جلوه گری نموده است بعد از آن بتدریج آن ادراک
 ملکه گشت افاده ایشان فرمودند که یکبار امامت نارضاشا میدوم چون بر کوع رفته
 دیدم که سر من غایب شدیم چنان این صورت در سجده مشاهده کردم باز چون بقیام
 رکعت ثانیه بر خاستم سر خود را بحال اصیلا یافتم باز چون بر کوع و سجود رسیدم حالت
 لوی روی نمود ازین کیفیات فحشها میدوم انرا بر سر وجود خود را میدوم یافتم و فنا
 کلی حاصل گردید افاده ایشان فرمودند که باری باربعین نشسته بودم ناگه نظم روی
 خود افتاد دیدم که در من نوری بزرگ ذهب پیدا شد که بدان حقیقت همه اشیاء
 در رنگ چراغی که بوی اشیائی که در تاریکی باشند بطوری ایند پس بدان نور خفایق مع
 اشیاء دیدم و این صورت تا بدو پاس روز نمودار بود بعد از آن چنان کیفیت شد
 که گویا پرده چشم ما بسته ازین ماجرا اضطراب تمام و قلق مالا کلام پیدا شد و تمام
 شب هم بدان حالت گذشت روز دیگر اشراق بازان کیفیت مقصوده عاید گشت
 پس در تماشا حقایق اشیاء افتادم اول نظر بر شهری که در ضمن مسجد بود افتاد دیدم که
 فیض الهی از جانب منخ او پیدا میشد و در شمع و بیک گردیده ارتفاع می کرد در رنگ
 زمین دورانش بازی که از روی مشار با بر می ایند و بر هیات مخصوصه تناسبه بلند
 می شوند و در آن وقت حقیقت تجد اتمثال واضح گشت و معلوم گردید که مراد از ملکوت
 السموات والارضین وجودات نورانیه است که همه اشیاء را در عالمی که فوق ازنا

تا بشند و هم چنان بدان نوزید چیز از چوب و سنگ درین نظر میکردم و خود نوزاد
 و کوی بود ظلماتی می دیدم و در ضمن آن اسما الهیه که اصول الاصول هم رسیا هستند
 مثلا اسم مبارک البیتین که الاصل ^{بطل} مجرب و صدید است مشاهده میکردم و در آن وقت
 وجود خود را می یافتم که مانند نواره دریا رحمت است که گویا از آن بحر می چوشت
 و در همان بحر می افتد و شب و روز در سیر آفاق می بودم چون بفضل الله سبحانه
 این سیر تفصیل می گشت رجوع بسیر نفس افتاد پس دیدم که اول از راه پایا بین
 خود در آدم و بدان نوزاد اول حقیقت جزو جزو را جدا جدا مشاهده نمودم و مقام هر جزو
 که در عالم موجود است وجود خود را ادراک کردم تا که بسیر راس خود رسیدم پس
 مابین آنجا چین نوری دمی رنگ پیدا یافتم که بر مثال چوب نی است و راز که با سمان
 متصل گشته و هر چه که می خواهد اقلای می کند و در وی کبریا گویا همان است حس مشترک
 و ادراک انزوی می خیزد و دیدم که جمع حواس ظاهره و باطنه چون شمع و کبر و حافظه و خیال
 غیر اینها همه زبانه ها چراغ هستند مقدار یک انگشت بالوان مختلفه بعضی اصغر و بعضی اعمد
 عصبه که این قوی خود را اند فیض الهی بصورت این زبانه ها ظاهر میشود رنگ روغنی که چون
 بر سر فیل می رسد شعله گشته نمودار می شود و معاینه شد که این فیض از سر دو جانب
 پشت رفته می آید و یکایب روی الهیاب می نماید در آن وقت واضح ساخته شد
 که از جهت همین سر شارع علیه الصلوة والسلام از ضرب علیا الوجه نبی فرموده بود از آن
 ظاهر شد که از زیر شانه چپ جانب مضغه صنوبریه قلبیه نوری سبز رنگ ریزش
 می نماید و از آنجا چنان ارتقاع و امتشاری پذیرد که همه آفاق را فرو می گیرد و مابین نوز
 معاینه کرده شد که محاذی ناف جانب سیار چتری است و در واقع زهره همان است

عالم

از وی

از وی مقدار سبزه را کشت زوی شعله دار مله است و در وی بی جمله کدری هم
 و التهاب آن سر سرخ و نارزش است بان مرتبه که گویا کالات همه عالم در وی محصور
 و میان واضح گردید که نفس همین است و این لطیفه چون بدین لطیفه می آید و تمامه بود
 میگرد و همین سبب مورد لایسغ ارضی و آسمانی و لکن سبب قلب عبیدی المؤمن
 می شود و بعد از آنکه التهاب آن جوش تمام میزد و ظاهر شد که از لطیفه که مقام آن بالا
 صاحب همین است زجری و زنجی بر آن نفس متوجه گشت و مجرد ظهور این معنی التهاب
 آن نوشت و با لکبه منتفی گردیده و معلوم شد که آن لطیفه زاجره روح است دیگر
 منگفت گردید که مسامت قلبیه مضمونه بالای حاجب بسیار لطیفه است پس نودا
 بر شکل صوبری که نوک سر او سیاه است و آن معلق می ماند و این معتبه صوبریه را بان
 لطیفه علاقه است بان رشته رقیق باریک و زانی و کیفیت آن لطیفه آنست که
 بر یک قرار است کاهی منهار و در آن در لطیفه سمیه و وقتی در تجربه و هم چنان در لطیفه
 تمیذ و وا هم و حافظه می آید و بسبب آن در این جواس و قوی ادراک پیدا می
 و کمون گشت که لطیفه در آنکه که در حقیقت قلب است همان است و وجه تسمیه او
 قلب قلب است جو اس طاهره و قوایی باطنه بعد از آن در تارک سر لطیفه مقدره
 دال نمود که کیفیت دارد نمودار گردید که از وی خطوط نوری در رنگ اشکادات
 شاعیه شمس بر می آیند و همه اشیا را احاطه می کنند و از عرضش گذشته بذات مقدر
 می رسند و در آن وقت که عرض عظیم محدود است و زوی ناچیز محض میگرد و او را
 نیست عروج روحی هم ازین طریق می شود و نوع روح که مدلول لغت فیه روحی است
 پیرازین راه است و دیدیم که حقیقت آنکه در آن لطیفه مودوع بود از همان طریق که کرد

در ذات مضمحل گشت و بروقت که می خواستم عروج از آن راه می کردم پس از آن
 نامزد است ای میزوبه اکل و اتم متحقق گردید که باز نمودند و معلوم گردانیدند که از وی
 امانت که در کرمه بود و الامانات ای اهلها و از دست ایشان بهین بر روی آفتاب
 است بدانت اوتقایی که از آن راه می شود و مراد از امانت است که درایت انا عرفنا الامانیه

عیا السموات والارض والجمال فابین ان نجملها و اشخص منها و جعل الانسان انما کان ظلوماً
 جهولاً و اوقع شده همین امانت است که امر در مرتبه انسانیه امانت نهاده اند و معنی
 کان ظلوماً جهولاً است که ظلمی است که آن امانت را از آن خود فهمید و جهول است
 که ندانست که این منی در وی بخرامانت پیش نیست افاده آیتان فرمودند که روزی
 در واقعه دیدم که چیزی است بر مثال این که اطفال از پرچها شایب بر شکل آدمی مبارزه
 و ان نسبت چیزی را که بالوان عجمه در نگار غریبه اند پیش می اندازد و ما را تا شایب
 بسیار لید می نماید و از دیدن انها بجهای کم و بلند می شوم بعد از آن از وی امر ملائی
 گرفت پس یکی را از انها گرفته تا مل کردم دیدم که بر کها گفته اند که می روی زنگهار کو تا کون
 دارند و روی دیگر همان برک ساده است پس از وی بسیار متشوکر دیدم و ان نسبت
 پاره پاره نمودم و چون ان پارچه را از یکدیگر واکردم از اندرون ان یک انگشت برآید
 بعد از آن تبه گشتم چون در بقران واقعه تا مل کردم منگش ساخته که ان شکل نسبت
 عبارت از نفس بود که مقام ان برابر ناف است و ان الوان مختلفه که می نمود خطا
 وی بودند که پیش لطیفه که محاذی قلب جانب است مثل آینه است می اندازد
 و الهام فرمودند که علاج ان دفع آن صبیح است پس چون انرا اختیار کردم چون در
 برآید از جای که مقام نفس است غوغای بلند شد که ولو بلا نلک رفت و کوه گشت

ایضا ظلوماً و جهولاً

بیرجان

هم چنان چند روز این شور و غوغای شبنم نوازان آسرا از جای وی برکندم دیدم که ریشهای
 پنج لوماند ریشهای پیاز از هر طرف برمی آید و معلوم گشت که آن غرق مبول متعدد
 وی و خواستهای کوناگون و تعلقات او بودند چون همه غرق لوکنده شدند آرام حال
 گشت و اطمینان روی نمود و الحمد لله علی ذلک افاده ایشان فرمودند لول بار که بر من بود

مانند لفظ در بیان

تا بر شد و خود را مانند دایره هستی حق می یافتم بعد از آن چون از امنیت فانی گردیدستی
 او را سمانه در خود در زنگ با وی در پوست که انگار آن لوی میدهند و همه آثار لوی مستند
 می باشند لوزاک نموده می آید افاده ایشان فرمودند که بعد نما انا نفس حکم لفاق بنده
 می کند و صاحب این مقام نفس خود را از غیر خود متمایز می باید و در این مقام یعنی حدیث

عیا مصدر الصلوة والتبلیات که لا یومن احدکم حتی یحب لاضیه یا یحب لنفسه متحقق
 انا مالک ایشان فرمودند که وقتی بر سالک می آید که توجه حقیقت او بوی عالم ارواح می

شود در آن زمان ارواح انبیا صلوات الله علیهم وعلی آلهی سلام الله علیهم و ارواح اولیاء

رضوان الله علیهم باو متوجه میگردند و این فیض بار و احکام بر طرف قدس الله سرار هم

فیضاً

در عالم مملکت و ریاضت داشته و دقیقاً یافته صورت بعضی مشاهده کرده و تقریباً را

دیارت نموده چنانچه یکبار دیدم که حضرت سید آدم خوری قدس الله سره در مسجد

میان در جنوبی آن نشسته اند و حضرت قبله کاهی در صحن مسجد نه هدر آن اثنا شیخ قدر

تائیه نیاز آورد پس حضرت قبله کاهی محبت ساختن شربت را اشاره فرمودند

و ما شربت تیار کرده دهان نموده حاضر کردم حضرت قبله کاهی پیاله را از دست

ما گرفته خود با دلب تمام پیش حضرت سید بردند او شان تعلیم حضرت قبله کاهی را

بابا گفتند و پیاله را گرفته سیر یا شامیدند و بقیه را به یکبار آن قسمت فرمودند حضرت

شیخ بیع الدین شاه دار بقدر سه دیدیم که ایستاده اند و صورت نورانی می دارند
 و دستار بر سر ایشان سفید است و بالا بند سیاه و برای زیارت هزار بار حضرت
 مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد شهبندی قدس سره شوق هر چه تمام میباشتم و این
 بین قلبی قوی در خود می یافتیم بلکه قریب بود که احرام زیارت بپوشیم و ساعتی که اختیار نمودیم
 درین اثنا در واقع دیدیم که گویا حضرت مجدد در حوض من تشریف می دارند و بی فرمانند که
 فیض من همه جا است ازان باران قلبی تکین یافت اگر چه در آن رویا هم صورت
 مبارک ایشان معاینه نکردم و ارواح جمع انبیا و صلوات الله علیهم در صورت مابین ایشان
 نمودم دیدیم که همه شجره در از صورت مابین پرست در همه جا اوفت مای پیدا
 بر بعضی از آنها تمام شکل مای ظاهر است و بر بعضی صورت ناقصه و بعضی ضایع هستند که
 یک مای کلان است و در وی بی مای مندرج آنها هم اجزایات همان حوت اعظم
 زنده پس در آن وقت مای خوانم که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و صل علی جمیع الابرار
 و المرسلین و چون نطق وصل علی جمیع الانبیاء و المرسلین بر زبان من جاری میگردیدیم
 که سری ازین کلمه پیدا می شود و در همه ان مابین داخل میگردند و بسبب ان همه را سرور
 و اهتر از حاصل می شود چنانچه بادی در شکل شیر و غیره که از توب میازند داخل می شود
 و در اجتنابش میدید پس معلوم کردم که این صور ارواح انبیا صلوات الله علیهم هستند
 و نکته امر صلوة جمیع انبیا در یافتن و شرح ارواح ایشان بصورت مای از کلام مولوی
 روم قدس سره می توان دریافت انجا که فرموده است هر که دیدان بر او مای است
 هر که دید الله را الهی است و فرموده است هر که جز مای است را بشیر است
 و انکه بی روزی است زورش درین است و یکبار شیخ تربیت که یکی از مخلصان بود

هستد عار توجہ کرو چون در خلوت نشستم و خواستم که توجہ کنم دیدم که صاحب الطریقه
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الیتا و اندر سفید رنگ با صورت نوزانی میانہ قد
 محکم بدن پس بچو و مشاہدہ صورت غیبت بر شہ نہ کور غلبہ کرد چنانکہ ویرا اصلا علم
 نمودماند وین اثنا ششخ لطاق حجرہ دست دراز کرد و از حرکت ان بافاقت آمد
 و گفت کہ از مدت از روی این چنین غیبت و بخودی می در شتم باری این وقت
 میر آمد و یکبار خود را دیدم کہ بر سوا جنازہ وار بیروم تا کہ در بلبلہ اجمیر بمقبرہ حضرت خوا
 معین الدین چشتی قدس سرہ رسیدم و زیارت قبر شریف او شان کردم از ان مزار
 پر الوار را از سنگ سفید دیدم و احاطہ ان مقبرہ را و در یافتم پس چون از خادمان
 انجا کیفیت ان مقام استفسار کرده آمدیم چنان شان دادند کہ مشاہدہ کرده بودم کہ در
 چاہی در می آیم دیدم کہ در ہرزنیہ اش تصویر حضرت پیر دستگیر و حضرت خواجہ معین الدین
 قدس سرہ پدید است ادب کردم و پائی خود را با حیاط می نہادم لغادہ ایشان فرمودند
 کہ شبی در واقعہ ام المؤمنین حضرت فدیکہ کبری ریض اللہ عنہا را دیدم کہ گویا چار باری
 کتزدہ است و بر ایشان نشسته اند و لباس سفید می دارند اما بطور زمانی کہ روج
 شان زندہ باشند و متصل ان چار باری دیگر است و بر ان کس دیگر از ارواح ظاہر
 نشسته اند و لباس فی الہمد للکین می دارند اما بوضع نوان بی شوی و عمر شان از عمر حضرت
 فدیکہ کبری کمتر معلوم میشود پس بدان وقت کہ یا سحت محبوب بشوم و از غایت
 ادب و فرط خجالت خود را ملامت ہرچہ تا مقرر میکنم کہ در حضور ارواح ظاہرات آمدن
 کمال بی ادبی است باز گویا در همان حال در دل انفاشہ کہ تو فرزند ایشان هستی
 فرزند ان را پیش امہات و وہبات آمدن باکی نیست افادہ ایشان فرمودند

که وقتی یکبار مجلس بود و ما زبرد پوار روضه شیخ ابوالفتح و شیخ ابوالفضل نشسته بودیم
 ناگهان دیدیم که نوری مثل برق از هر دو طرف ظاهر شد و بقوت تمام در من نفوذ کرد و چنانچه مرا
 سخت مضطرب ساخت قرینت که بر جسم در قفس کم و نوره زخم اما همان لحظه صورت حضرت
 قبله گامی در شدی نمودار گردید و مرا تسکین بخشید پس اگر چه بظاهر از من چیزی نبرآمد
 واضطراب ظاهر شد اما دیدیم که حقیقت من بی رقصه واضطراب عظیم می کند و این
 حال تا قریب یک ساعت نجوی بود پس چون در ظاهر من حرکت و جنبش پیدا شد
 آن نوز در ترک و دشمنه از راه هر دو چشم من برآمد و مقابل من دو شیخ نشسته بودند
 که هر دو سعی در قفس من فرمایند تا در آن هر دو شعله را در آنها اوجیت پس هر دو بر حسیبه
 و وجهی در قفس عظیم کردند اما ده ایشان فرمودند که فرق در میان توحید و شهودی آنچه
 این فقیر را فهمانیدند اظهار می نماید که توحید و وجودی است که بی الحقیقت وجود ما را
 دانست می رانیت آنچه وجود است براتمه نزدات حق راست چنانچه و فایده تحقیق فرمودند
 و این مسئله حق است اما این از روی علم ندانی است این خود در شهودی آید الا
 ما شارالمد از روی عرفان فهمیده اند که کاتب حروف می گوید یعنی توحید و وجودی و توحید
 شهودی آنچه این فقیر را فهمانیدند اظهار می نماید که توحید و وجودی مکلف حقایق است
 و میان نفس الامر است قطع نظر از عرفان عاریت که در واقع وجود خواه و جوی باشد
 خواه امکانی خارجی باشد یا ذهنی و نمی باشد یا خیالی همه با انواعه واقعه ثابت است
 و دانست حق را بی شرکت غیرش غیر موجود نیست زیرا که موجودی وجودی باشد
 و چیزی را با و سمانه غیبه هم نیست زیرا که این یعنی هم نوعی تحقیق می خواهد تا بان منشا
 اشتراعی غیبه باشد و ان در با کواچی دانست الهی مقصود است و این مقدمه است

افاده در مقدمه توحید
 و وجودی و شهودی

و در حدیث

حی و مطابق نفس الامر و از قبیل احوال نیست که بسبب تعلق دارد بلکه تا کی راز حق علم
 ذاتی خود عطای فرماید ان را در نمی یابد و از قبیل یافت است از قبیل دیدنیت و بیان
 نفس الامر است نه آنکه مردمان این چنین می بینند که از قبیل است امور شهودی باشد قوله
 قدس سره و آنچه طلبا از روی مشاهده می بینند بسبب دیگر است چو آنکه صور اکوان در
 صفی خیال بسبب تلبس اشغالی یافته است و بسبب نورانیت ذکر ما ذکر که بان رنگین
 شده است ان نفوس یا متلون بود امنیت می کند و این در وقت سیر لفاق است
 اما چون طالب این مقام در گذرد از نفوس ضایعه و مهول و زرد صورت نفس در خیال
 رنگین می یابد و از صورت خیالی نفس زایل نمیشود الا ما شاهد زیرا که خیال در صلبه
 نفس است کما بت حروف گوید یعنی توحید شهودی که از قبیل احوال است و بیان حالت
 از حالات بردون بود یکی است که در وقت سیر لفاق پیش می آید و ان عبارت
 از دیدن نفوس باکوان است نور بنور ذکر اگر سالک در مرتبه یاد کرد است یا بنور مذکور
 اگر ملکه توبه و یاد داشت یا بنور مذکور اگر ملکه توبه و یاد داشت او را حاصل شده و بسبب
 است که نفس این سالک چون بان نور متلون شده و بنور ملکه توبه و یاد داشت
 گردیده پس بان نفس بر هر چیز که نظری اندازد ان چیز را همان یک نور نور می بیند
 و این را شهود و احد تعالی می دانند و این هم وجهی دارد اما تفرقه در نور ذکر و ذکر غایت دقیق
 است و نوعی دیگر ان است که طالب را در وقت سیر نفس پیش می آید و ان عبارت
 است از دیدن نفس بهت باط متلون بنور یاد داشت یعنی چون سالک از توبه
 باکوان در گذرد ان وقت توبه او منحصر در نفس او می باشد و انرا کوان و مهول روی
 می نماید پس در ان حال نور در نظر او درفته یک شی و صلابتی صفت که ان نفس را

متنور بوز اہی مشہود میگردد و ازین مشہود نفس او را زہول نمی شود زیرا کہ خیال نفس با
تلازم است و این مشہود کار خیال است مکناسمعت منہ قدس سرہ قولہ قدس سرہ
این است بمعنی قول حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ سرہ الویز کہ اہل اللہ بعد از فنا و تہا
بچہ می بینند در خودی بینند و آنچه می شناسند در خودی شناسند حیرت ایشان
در وجود خود است انہی و اشارہ باین دو لفظ می بینند و می شناسند و باین دو مرتبہ
فارقہ است کاتب مروت کوید فی لفظ می بیند اشارت توحید مشہود است
کہ تعلق بید و مشہود دارد و لفظ می شناسند اشارت توحید وجودی است کہ تعلق
بموصوفت دارد این معرفت نیز جز معرفت وجود تحقق حصہ خاص کہ نصیب این مطہران
کہ نفس الگ است شدہ میر نمی آید یعنی چون می شناسند کہ تحقق وجود مادہ حقیقت
مرفق است سبحانہ از ان نامیت پس تحقق جمیع ممکنات ہم وی سبحانہ و فرض
ازین کلام است کہ توحید وجودی بیان حقیقت نفس الامر است قطع نظر از کثرت
حکاشفت و مشہود شہد و توحید مشہود از قبیل باین حالات است کہ الگ را
روی می نماید افادہ ایشان فرمودند کہ اکثر اہل مشہود شہدہ حق را در عوالم می کنند
بتدیان در عالم ملکوت کہ در وجود نورانیہ باشد و عوالم ارواح و عالم ملکوت و ہم چنین
در عالم جبروت و پیش علقہ می است باین عوالم تا کہ السلسلہ کلی کما تہیج الہی من
جلد ما از محبت این وجودات کہ همان دست سبب ارتباط باین عوالم روی نہ نماید
ازین مشہود بر نمی آید و چون بفضل الہی از ان بر آید مشہود فی پیش آید و چون بکم
می غایت اوتوالی از محبت وجود خود بر اتہ منسج کرد و انگاہ بیزنگی دینی نشانی
مشرف کرد و بکن چون او را باز کردند پس در وقت سیر من الحق الی الحق

لشہودی

شهودتی فی النفس رجوع می کند و لذا گفته شده که از صورت خیالی نفس ذمیل نمی شود
 و این از بزرگی خیالی می باشد و شاید که از لفظ پیرت که در قول حضرت بزرگ واقع شده

که پیرت ایشان در وجود خود است و اشارت بهین بزرگی است و الله اعلم ان افاده ایشان
 فرمودند تا که وجود علی هم باقی است نه ای اکل تم نسبت و چون بساط وجود علی که عبارت
 از قوت عرفانیه است در زبانه چید فنا حقیقی که تفسیر از ان بموت کرده امید میسر نیاید و این معنی
 بود اکل جز در حدیثی اگر رضی الله عنه در دیگری معلوم نمیشود و اشارت بهین معنی است آنچه

در فضایل ایشان در بعضی احادیث آمده که قال ابی صیبا الله علیه وسلم من سره ان یطالی
 میت پیش علی و ما الارض فی نظر الی ابن عباس من خافه او کما قال و در حق دیگری این لفظ معلوم
نمیت

که وارد شده افاده ایشان فرمودند که روزی در مقام قرب تامل واقع هر چند نظر دور
 دور رفت کسی از او بیا با عبار این جهت خاص فوق حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه دیده
 و درین جهت دیگری فعلیت بر ایشان نظر نیاید ایشان بر مرکز اعلا را که جهت مستند
 و لهذا بعد از عرفان ایشان واقع شدند افاده ایشان فرمودند که قول اکابر است قد

اسرارهم کم من عرف الله کل سانه و قول بعضی دیگر که من عرف الله تعالی سانه و هر دو قول
 صحیح و صادق اند زیرا که طول ایشان در موفی است که در مرتبه اسما و صفات باشد که
 چون الطوارطنور اسما بی مکشف می شوند و علوم و اسرار آنها روی می نمایند هر علم را غنیمت
 می شمارد و بالضرورت با اظهار ان مبادرت می کند و کل سان در معرفت ذات سلج
 است که بی نشان و بزرگ است و بان بزرگ که خارج است از احاطه علم و ادراک
 مسامت و متعادل می شود و فانی میگرد و از ان نه تعبیر تواند نه بیان و همین معنی دارد قول
 سعدی خبیری قدس سره کآن را که پر شد خبرش باز نیاید افاده ایشان فرمود

که شیخ سوال کرد که چون حق سبحانه و تعالی در مقام است و او را مکانی نیست فضلا
 عن بکون له مکانا فاصلا پس نکته در عروج فوق الوشش در معراج چه خواهد بود کفتم که و شش
 و باقیها هم از عالم چین است و او سبحانه در مرتبه و جوی خود که کمال انسان عبارت از قرب
 و وصول بان مرتبه است یعنی چون تا که در مقام چینی است او را وصول بی چون فرعی و در
 بیش نیست چون خروج از عالم که عروج فوق الوشش باشد خارجی و نفس لامری تحقیق
 قرب خارجی و وصول حقیقی به بی چون میسر آید و چون استعدا این مقام عالی مخصوص باین سرور بود
 صیبا علیه وسلم در آن جناب این نوع صورت نسبت افاده در حضور ایشان ذکر حدیث
 بیان صیبا قلی و ابی استوفی الکل یوم یأبده و ایچہ علماء و عرفا در توحید ان ذکر کرده اند و واقع شد فرمودند
 که سر در عرض بین است که قلب مقدس آنحضرت را صیبا علیه وسلم مشاهده داشت
 بخت مزاجن جمع الشیون و النسب و اللقبارات که عیب مطلق است میسر بود ان در
 مخصوص است بان جناب و انرا استشارا فانا لازم است پس با وجود بیت بشریت
 بزرگه کالبرق الخاطف باشد و بر آن تجلی و استبار روی نماید ممکن نیست و آنکه تجلی دائم
 باشد بدون اعتبار نسبت و صفات نیست پس عین کناسیت از همان استشار است
 و همین سبب احتیاج بود بدو علم استشار افاد ایشان در تبا و بل ایه کریمه و من احسن دنیا من سلم
 وجه الله و هو محسن و اجمع مله ابراهیم جفا فرمودند که ازین اسلام مراد حقیقت است و
 تفصیلش در حدیث وارد شده که لایون احدکم حتی یکون هواه تعالوات جت به
 و اختیار کردن این جزو الترام احکام شریعت که مراد از تعبت مله ابراهیم حقیقت است و نیز
 این اسلام در ای احسان است که همان است محامره و باشغال و کتاب حاصل میشود
 و اسلام حقیقی که ثمره طریقت است بعد تنهیب نفس بر باطنات شایسته و هدیه الهی است

و معرفت در ضمن طریقت حاصل میشود تحقیقش آنت که شریعت عبارت است
 از بیان احکام که در قرآن مجید و احادیث و تفاسیر و شروح و کتب ادب که تفصیل مباحث
 و اذکار و اعمال صالحه و افکار و فضایل شک و صبر و غیره از منجیات و بیان مصلحتات
 که زایل اند در طریقت آنت که آنچه مبین شده او را تملیک نفس خود سازد بسب
 ریاضات و سخت نرفت خود آرد و تا مالک نشود بحقیقت نرسیده است و حدیث
 لا یومن احدکم حتی یکون هواه تعالما حبیب به بیان مرتبه حقیقت است و مقدمه قابل را حدیث
 شریف شایده است من اعمال ای کسی بکلب التیمات و وقع التملکات بما علم بان

علم من الشریعۃ فالمراد به من الطریقت و رتبه الهیاتی ای بطلان الهی ای علم المعرفه من
 لدنہ لم یعلم من الدرستہ افادہ التبتان فرمودند که سرور در دین شرع آنت که ادبی مرتبه
 است از عالم خلق و امر چون مرتبه روح بود که بعالم امر تعلق دارد مشایده تقدیر الهی او را
 ماحول میشود و در حکم ان مقهور و فانی الحال نیز بوقت غلبه حکم روح و چون به بشریت در آمد که بخلق تعلق
 دارد و اختیار و ارادات ظهور نموده مشایده قدر مخفی گشت و احکام معاش و مواد پدید آید
 و ضرورتی روی نمود که حال هر دو او را باید کرد و قریب بود که درین معنی استقلال و استبداد را یکی که
 مشایده است روی نماید پس اله تعالی شرع نازل فرمود و او امر و نواهی در امور معاش
 و مواد مقهور نمود و ادبی در ان افعال برای خود یافتند و خود را احکام اله در و به ارادات خود را
 یک سو داشته و تفرقات کائنات بی بدی انزال کرد و در احکام الهی او را فنا حاصل شود
 و فنا که مقصود است و حقیقت بنده کی است در هر حال او را حاصل باشد پس هر که مرتکب
 خلاف شرع است و تابع نفس خود از فانی بیده است و اله اعلم افادہ التبتان در معنی حدیث
 که قل کل احد علیہ وسلم دعوتی ما ترکیم فانما اهلک من کان قبلکم کثره سوالیم

و اما فرمایند بنیامین فرمودند که اسلام مقیاد است در تاریخ الهی را بر فضیلت و چون شایع

ملوات آمد عید مسلمانان قتل نه سببی لاجالی الله میا لیمزه پرورد است بعیرت
مقدامع است پس لال و حق و در حق بز قصری که مرث یکی است نوله بود انا

ایشان درین حدیث که در او ذکر فی فیما نکره فی هر فرزند میفرمودند که کسی سبزه میوزد

کی که از آن شریک در فروش بود ذکر نامی می شود وی هر گاه نکر کند هم ذکر خوش وی می شود

نوزاد پس او از وی که در غیرین لور محبوب کرده بود و چون که به علم از ملکدانس دریم

حسب فی ملکونه چنانچه در حدیث وارد شده از صاحب الله عبد نادوی بریل میا اول

مسئله و سه فوضه القبول فی لارض افاده ایشان فرمودند که زیادتی در ایمان

حسب است ثابت است چنانچه که در لیرداد و یا نام ایام هم که بر ایمان است و در

و مقصای آن اخلاقی که در آن باب در دانه نیز بحسب ظاهرین است و در روی گفت

و در بیان الفی هم چنانچه تم تحقق شد و در حدیثی که وارد شده که ایان یک کس گایان

بنامکم خواهد هم مشارکت بر او می کند فی جواد کثیر با او یک کس متون و مانند گفت

طایان بر سیمان باعث جزو ایان خواهد بود پس ایان وی بسبب کثرت هوزایش

بنزد ایان سبعین رها خواهد شد و از این است که یک کس بنزد نامت نازل می شود

چنانچه در شان حضرت ابراهیم میا و علیا الصلوٰه و السلام وارد شده که آن اتمه و ایان

و در کتاب الحکمت میا العلیه و سلم یا ایها الرسل واقع شده بود که هر که در یاد

کنیت هم مثل است اما ظاهر انفعلی احادیث و فیما نکره وی گفت و در بیان جان

اول است از دره ایشان فرمودند که در بعضی احادیث وارد شده است که چون کسی

بی مرد حق سبحان از رشتگان می پرسد و حال آنکه او عالم تر است بی با نیکس با حق

بنا

بنا

چه معامله داشت اگر نیک معامله بود با وی هم چنان کنید و اگر بد معامله بود با او همان سلوک
 و زریب اگر چه فی نفسه در وی دیگر صفات حمیده باشند او کما قال و سروران نیست
 که تمام شریعت در حقیقت همین معامله است یا با حق است یا با خلق اما در حق الله است
 بر غضب سبقت یافته است و در حق الخلق سلطان الحکم الحکم استیلا و آرد با جمله بد معا
 با هر که بروی اطلاق صلی آمده خواه قبل باشد خواه بوضع دیگر موجب وبال و کمال است
 و بر همین که هنوز مرتبه عقلیه باشد اطلاق صلی واقع شده چنانچه ضرای تعالی میفرماید ثم علما
 نطقه فی قرارین ثم قلنا النطفه الاقربیس از اینجای حکم استنطاق حمل مستطبی شود که مجموع است
 بنزد دل باشد و در حکم بهم بیان الرب بخلاف عمل که از اله منی است و هنوز حکم نطفه
 که بعد قرار در حکم باشد و بروی جعل اطلاق یافته مکرر است و حکم بنیان نیافته تا هم
 او واجب الاقرب باشد معناه یعنی جا کرده گفته اند و العاظم بالصواب افاده ایشان
 در معنی سبب مولوی روم قدس سره که سه من زقران نور ابرداشتم استخوان پیش
 سکان انداختم فرمودند که قران دو قسم است وارد شده یعنی آیات ان حکمات اند
 و بعضی متشابهات پس حکمات که بین ام الکتاب بنزد نور است و متشابهات
 که از ان آنها محض برای امتحان و اجبار است بنزد استخوان است پس انانکه از استخوان
 فی العلم هستند حکمات را برای تبعیه و عمل اختیار می کنند و انانکه بزنج فی العلب
 دارند و بنزد سکان هستند در پی متشابهات افاده اند پس در این سبب ترفیع
 بان معی فرمودند افاده ایشان فرمودند که از هدای تعالی محبت تمام و حضور دوام باید بود
 افاده ایشان فرمودند که یکبار عزیز بی بزرگی صافی که صاحب ارشاد بود پیش با شیخ
 از اشغال طریقت باین کرد مرا طوران خوش آمد قصد کردم که انرا نعل آرم و در زین تمام

چون از مجلس برخاسته خواستم که اندرون خانه روم در دروازه رسیده بودم که بطریق
 ابهام این بعیت که با طفال لک آقا قد قیل الرسل و دل بی وفا کردند پیش از آن معلوم
 که آنچه از طور سلوک معمول بزرگان است در حق میان همان مرضی است از آن وقت
 قصد آن شغل از خاطر ما بر رفت و هنگام شب انوریزیم در واقعه دیدیم گفت و با گفت که دیدیم
 که با شما هر دو برادر سواره در راهی می روند و ما بزرگین التیاده آم و بمن التفات نمی کند هر چند
 آوازی کنیم قدری متوقف شده اند که شنیدیم و بسوی ما توجه کردیم دیدیم معلوم شد که آنچه
 راه شماست همان جا است افاده ایشان فرمودند یکبار این مکتوب بحضرت ایشان
 که قدوه الواصلین زبده العارین حضرت میان شاه ولی الله جو از فقیر صیب الله بعد از سلام
 مطاوعه فرمائید قصد فقیر بود که برسد اما بسبب بعضی ترتیباتی الهی که از الطاف حقیه است
 نمی توانم رسید دیگر از دو جانب حضرت قدس سره اشارتی معلوم شده است آنچه
 مکالمات و مشاجرات فیما بین ایشان و فلانی رفته بود ظاهر کارانی و تنگنا شده است
 از آنجا است که عفو فرمائید و دعا فرمایید که خلاص شود اگر چه طایفه طبعیت ایشان را
 نخواهد بود اما از حالت گذشته اثری باقی است والسلام علی من اتبع الهدی افاده ایشان
 نقل فرمودند که حضرت شیخ بزرگ شیخ عبد الرحیم را قدس سره در یک مجلس با عصمت الله
 سهار پوری که از سر آمد علماء آن دیار بود اتفاق ملاقات افتاد و ظاهر امر لطیفه تصرف
 که بعیت و اراده و مجاهده است که مگره آن مکاشفه بی باشد اتفاقاً در آن وقت پس
 حضرت شیخ مذکور خطاب نموده فرمودند که شما کی مرید شیخ مرید گفت که ای این طریقه
 از شرع ثابت می شود که التزام آن باید نمود حضرت شیخ فرمودند که حج شرعی سه چندان
 کتاب و سنت و اجماع و قول مجتهد بزرگ است و این امر همه اینها ثابت است

بزرگ شمیر

میر گفت

می گفت که چگونه است این رایان باید که فرمودند اما کتاب السنن که فی سبانه منبر ما یب
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله واتبوا له الوسیلة وجاهدوا فی سبیلہ تعلمون ودر این است
 مراد از ابتکار وسیله بیعت می رانچه مفسرین از عمل صالحه و غیره ذکر کرده اند میان کرده فرمودند
 که این معنی را در نمی تواند شد زیرا که ایمان را در بیعت چرا که خطاب با مؤمنان است که عمل صالحه
 در تقوی که عبارت از ایثار و امر و اجتناب از منافی است داخل است هم را در نمی تواند شد
 که قاعده عطف معایرة رای و اهد و تشریح دزد که اقتضای کند که ان پیروی است که بعد
 تقوی باشد پس از ان جهاد که متر فلاح است و ان پیروی ارادت و بیعت بر شد است
 بعد از ان جهاد در ریاضت تا فلاح که عبارت از وصول به ذات است حاصل شود پس بر چه
 که در بدل بسیار قبول کرد و اعتراف نمود فرمودند اما حدیث است که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمودند صحابی را که کیف اعمیت مومنا حقان قال با حقیقه ایانک قال است
 یسی و اطاعت نهاری حتی استوی عنیدی و جهاد مدرا درایت اسل الجنة نیز آوردن اهل و
 بعد بون و کافی الطالی عشش از من باز رافعال اجبت فازم و کما قال پس ازین حدیث
 معلوم میشود که شجر و جوع که شعبه از جهاد است شمر کلیه و کلیه و کشف نیجات است و
 با تمام ان هم معلوم گردید و طریق تصوف همین است و اما اجماع پس الون الون علما
 صحافان من زمن ابی صیبا علیه و سلم ای یومنا بنا این طریقه اختیار نموده اند و هم فوراً
 بران مقصود داشته اند و اما قول مجتهد است که مشهور است امام اعظم رضی الله عنه فرموده
 لولا استئمان لهلك سمان و در حق شیخ فرید الدین عطار شهابی کونید می گفت که عالم
 لقب بودند فرمودند که او شان گفتند که این دو سال همان بودند که امام درین مدت
 از خدمت امام جعفر صادق رضی الله عنه استفاضه راه باطن نمودند پس بر معروف شد

دوستان

چاپاب مضمون مابیل عقاید وفقه عبادت و ادکار و نصاب و حکم فروریہ نوشتند کہ
 نہایت مفید است و در علوم ضاعی چون نجوم و رمل اطلاعی کامل دارند و در طب و سنی
 رسالہ صمدیہ شامل در مجوز انفاون بعضی مسائل فروریہ کہ از مصنف مانده بودند زیادہ کردہ
 رسالہ در حد فو تمام و دینی شافعیہ اما با وجود ذلت فہم فن مقتضای بی پرواہی بحالی
 و سلاوات رضی ہر وقت کم ہی برداشتند تا کہ رذیعا واقعہ دیدند کہ کو با ویری بزرگ
 بر فیل سوارہ در دست قضی طوفانی دارد آمد و با ایشان گفت کہ برای تہیت شما آمدہ ام
 و بشارت آورده ام کہ ضایعی از علاج شما شفا یافت یا گفت کہ رکول علیہ الصلوٰۃ والسلام
 شفا یافت ازین معنی ایشان را تہایت فرحت و ابتہاج حاصل شد از ان وقت فادمان را
 اجازت دادند کہ ہر وقت کہ کیہ رضی باید آمدہ مرا اطلاع دهید در ہر حال کہ باشیم و میفرمودند
 کہ معلوم نیست کہ معالجه کدام کس در جمہ قبولیت یافت دوران ایام سلاوات بکند و بفرہم
 اتفاق افتادہ بود شاید مقتضای حدیث قدسی مرضت فلم تعد فی الحدیث نسبت
 شان این معنی طور نمود و در انشا و شویج ابیان اند نظم نہایت دل پذیر و شیرین و رنگارنگ
 و طرائف نہایت تین و بی نظیری نویسند و قصیدہ فارسیہ نظم فرمودند مشتمل بر بیان
 بسیاری از معجزات و دیگر رسالہ عقاید منظوم نوشتند و در عرقیب دوازده سالی
 بنجاب حضرت والد بزرگوار قدس سرہ بیت نمودہ شعلی از اشغال طاعت اندر آوردند
 و از بسکہ فطرتی صافی داشتند باندک توجہی بود در بکات طاعت و مطح اشعہ الازار ^{حقیقت}
 کہ دیدند در بیان اسرار ولایت طور تکمیل متحققین را با طور صونیر جمع میفرمایند و رسالہ
 معنون بقواید از مصنوعات ایشان است کہ در ان بیہ مارت طاعت و اسرار ^{حقیقت}
 بیان نمودند و در شریعت قدیمی راسخ دلہند و در اخلاق نہایت قنانت در توکل

مرتبه ریح یافته اند و در عدم اتفات نیز فرقات اهل دنیا با بس منع و عقل ماکش
 هم چون عقل مواد بر کمال و کفایت و عدالت در ذات تدبیری پذیرا این همه اوصاف
 کمال عدم نظر با این امور و همه حالات را کان لم یکن شمردن کویا جیای ایشان است
 افاده حضرت ایشان نزدیک قصه غزلول دستار خلافت بر سر ایشان بستند و آقا
 ارشاد و بیعت دادند و جانشین حضرت شیخ بزرگ قدس سره ساختند و فرمودند
 چنانچه فرقه با از حضرت والد قدس سره رسیده بودیم چنان با ایشان دادیم باید که یاران
 ایشان را بجای حضرت بزرگ قدس سره دانند اکنون واقعات و کلماتی چند
 که بنقل از ایشان مقول اند مقبول کلمه نیارسلک میکردند افاده طریقه کمال موفقی
 بر این خصال است ترکیه و تعفیفه و تجلیه و تجلیه اما ترکیه پس عبارت است از راستی
 و پراستنی ظاهر اعمال و افعال خود را به پیرایه شریعت مصطفویه کما قال الله تبارک
 و تعالی و کم فی رسول الله الصوة حسنة لمن کان یرؤاه و الیوم الا فرسه فطانت بمرکب
 ره گزید و کمر گزیند نخواهد رسید و تعفیفه آثار است بطبع اوصاف کردن و پاک
 و پاکیزه ساختن دل از صفات ذمیه و منفعت گردانیدنش با اوصاف کریمه چنان
 رباعین حضرت شیخ ابوسعید الی الی قدس سره العزیز درین باب کانی و دانی است
 نوایی که شود دل تو چون آینه سه ده چیر بر روی کن از درون کینه و حرص و اهل و غضب
 زرق و غیبت و بخل و حسد و ریا و کبر و کینه به نوایی که شود بمنزل قرب مقیم نه عزیز
 خویش و ما قلم صبر و شکر و قناعت و علم یقین و تقوی فی کل درصا و تسلیم و چنان
 قلب و کلب از لوث زرایل مطهر و مصفا باشد شایان المعان الی حقیقت
 الحقایق تواند گردید و تجلیه کنایت از غالی ساختن و رونقن دل است از حسد

اختیار فرمودند نهایت استقامت ورزیدند و با اهل دنیا هرگز ارتباط نداشتند بلکه
 طریقه الکریم مع الکریمین تواضع پیش میکردند افاده حضرت ایشان فرمودند که خدمت
 شیخ صلاح الدین ذکر کردند در آن مرض موت که روزی شیخ صدر العالم یعنی ابن التمام ایشان
 آمدند و گفتند که امشب در واقعه دیدیم که حضرت شیخ عبدالرحیم قدس سره میفرمایند که
 پیش شیخ صلاح الدین برو و از منی تو کل سوال کن نکته در تخصیص این سوال و مسؤل عنه
 معلوم نیست شیخ صلاح الدین گفتند نکته در تخصیص است که امشب ما فاقه داشتیم
 و از هر که فرض طلبیدیم میبشتد و امروزم چنان بر فاقه ایم مع تبادل نهایت قوی است
 و از فرق و وضع فقراتک نیست بلکه بان خوشوقت و متبحر است او کمال افاده حضرت
 شیخ حبیب الله قدس سره نقل فرمودند که نزد شیخ صلاح الدین قدس سره یکبار ایشان فر
 العالم که ابن التمام ایشان باشند گفته بودند که موت من قریب رسیده است ابا معلوم نیست
 که قضای آن بر من است یا معلق پس بعد از ایام ایشان را مرض شدید عارض شد در آن
 زبانی من بشا و فر العالم گفته فرستادند که الحال واضح شده که بالفعل قضای آن معلق است بردعا
 مرشد من و یقین است که البته درین باب دعائی خوانده فرمود پس شدت مرض بدو اقیع رسید
 حتی که امید حیات منقطع گردید و مردمان در پی تجمیر و کفنین لغادند در آن وقت حضرت شیخ بزرگ
 شیخ عبدالرحیم قدس سره را هم دعا فرمودند پس همان ساعت گویا روح معاودت نمود
 و شهابی کامل حاصل گردید افاده دیگر حضرت شیخ حبیب الله نقل فرمودند که نزد شیخ صلاح
 الدین قدس سره نقل کردند که روزی بخاری را برای بعضی کار باطلیده بودم وی کار را بوقی گفت
 من ترسبیت نداد و سر انجام نمود چون آنرا ملاحظه کردم و حسب دلخواه نیافتم بسیار ناخوش شدم
 و از غایت رنجش و ناخوشی ویران گفتم که ایانگور بودی که این چنین کردی پس همین گفتن من

این کلمه و کوشش و بی پس او و او بلا کردن گرفت که اکنون چه کنم و کجا روم که ما هیچ نظری نمی آید نام
 ازین ماجرا میران شدم و انوس کردم که چاکم و این صوت از زبان من چرا برآمد و او را عذر خواستم
 اناده قدمت ایشان عالم سرد و هم فی الجمله سببی میداشتند از لغات شنیدم که در مرض موت
 که از نهایت ضعف و کافت و سقوط نوری کردش از یک پهلوی به پهلوی دیگر استعانت قوی
 از دروان مقبور خود گویند مثنوی بصوت فرین سبب آمد در احوال ایشان ترا و بعدی در گرفت
 چنانچه چستی زدند و راست بر خاستند پس روز دوم ازین ماجرا ازین عالم انتقال نمودند حکیم
 اندر همه و استودار یعنی احوال کرامت شتمال و کلمات معرفت سمات جامع اوصاف کمال فطرت
 ذی الجلال قدوه ارباب انبیاء زبده ثوران حضرت اله حضرت شاه اهل الله الله
 که برادر خود یعنی حضرت ایشانند اناده قبل از ولادت ایشان روزی حضرت شیخ
 بزرگ شیخ عبد ارحم قدس سره حضرت ایشان را بنام اهل الله بنا فرمودند خادمان حرم
 نمودند که نام مبارک ایشان ولی الله است و حضرت باین نام ندا میفرمایند فرمودند که غفر
 است که بر او ایشان تولد شود این نام وی است که زبان من بان جاری شده است پس
 بعد چندی ایشان تولد شدند و باین نام سبب گشتند و الهی کا اسم اهل الله هستند که از ایام صبی
 در تقوی و طهاره و علم و فضل ثوفا یافتند فطرتی صافی و طبعی پس عالی و ذمینی ثاقب
 و در ای تمایب و فہمی و قیاس و زکائی روشن مثل آفتاب می دارند جمع کتب متداول
 بر حضرت ایشان کند انبیه فراغ حاصل نمودند در وجودت فہم و وقت نظر تہ لبس
 عالی دارند و در مناظره علوم طبعی نهایت دشوار پسند برای قدمت کتاب الله رساله
 لغات القرآن مشتمل بر شرح عربی قرآنی و بعضی توہمات ضروری بعضی آیات مختصر و گاهی
 که طالب علم را وقت تلاوت حاجت حاجت تفسیر مانند تالیف فرمودند در

و قصد نمود که بذمت ایشان استغاثه نماید اما بسبب سزای که در بار او ت و کین در پیشگاه
 این منی صورت نه نسبت آناده ایشان نقل فرمودند که میرا پوسید که یکی از مردمان
 خاص حضرت شیخ بزرگ شیخ عبدالرحیم قدس سره بودند و زری بنامه ایشان در قم مرادند
 خانه خود بردند و آن را نمودند دیدم مصفاست پس بیخ چیز از بس اسبیت در
 نیست کوای یک چارپای یکی تحت و یک سبوی آب و یک دولانی که حضرت
 قبله گاهی او شان رآده بودند تجربه تمام و تقوید کامل می داشتند پس من گفتند که
 من همیشه میمانم تمام استند عار دعا از من در باب تولد فرزند بمانه من میکردند و در این امر
 بجد بودند با ضرورت دعا کردم اجابت ان هم معلوم شده است ان شاء الله تعالی فرزند خواهد
 اما ما نخواهم بود پس چون زوجه ایشان حامله شد و ایام تولد نزدیک رسیدند ایشان
 از این عالم رحلت نمودند بعد از آن فرزند متولد شد آناده در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه
 و نه از هجرت در شهر شهبان ایشان به نیت اربعین قصد اعطاف نمودند همان شب عار
 حرارت پیدا شد در سه روز اظهار این امر کی نمودند از چون مرض غلبه کرد با ضرورت
 از علوت برآمدند پس مرض اشتداد گرفت تا که تمام رمضان در انار گذشت هر چند حال
 میکردند فایده مته بهانی بخشید از آنجا بدست برادر گالی و حضرت شیخ عبید الله التماس
 کردند که این مرض را صحاد و بی نفع نمی باشد و معلوم شد که بدون دعا و توبه شریف رفع نخواهد
 پس حسب الاستعاذت ایشان در آن باب دعا فرمودند شب نهمام در آن
 دیدند که دوسه او با شش میخند می خوانند که سجدی را منهدم سازند و امر از
 اسب براندازند انهارا بزجر بیخ منع فرمودند پس از توج ایشان در آن وقت
 ازان کار باز ماندند پس علی الصبح انمژده شفا دادند پس هم بیان واقع شد که حضرت

شکاری نمودیج مرض مانند بوزان چون ماه جادی الاخره سپید باز مرض معاودت کرد
 باز تعین ظاهر شد بعد ان اشاد بنی بر سر جانب پشت پیدا کردید و طبعانی نمود تا که بیستم
 شهر بطور قیل مع دو شب ازین جهان رطنت فرموده بر فنی رعیا پیوسته روحه الله
 در سعه عهدی دارش جهت تاریخ وفات یافت ذکر قبلی از احوال فصایل شمال صاحب
 علم البقین والوفای البین مخدومی حضرت شیخ صلاح الدین قدس سره که برادر علاتی
 حضرت ایشان و در سن کلان تر از ایشان بودند و والد ایشان از اولاد خواجہ بوست
 قال اند که از اکا بر اهل دیسا بودند و از ذریه خواجہ مودود چشتی قدس سره در فن طبابت
 مدتی ثاقب دستی رسد داشتند عالمی از امراض و علل معالجات ایشان شفا
 یافت و در صفت تیر اندازی از سر امد اهل زمان خود بودند گویند که یکبار از مسافت
 دور و دراز بردخی خشک که بسیار سبز و محکم بود که شاخ زدند که در آن درخت تیر اند
 پس کیت آنکه این امر شهرت نگردد زیرا که اراده سرب بودند آن تکه را از هر دو طرف
 تراشیده صاف نمودند و گاهی بر توده چنان بکلی پیوستی تیرشان منبرد که پرانش
 از غایت تکی فانه کجایش نیافته تراشیده شده بی افاد و تیر تا بوفار غرق میشد
 و کبب صفای فطرت ربی مجابده و ریاضت راه باطن بر ایشان و اشده بودند
 مذاق توجیه شهودی میداشتند و از ملاحظه زبان نهایت ناخوش بودند از زبان
 اسرار بیان حضرت شیخ صعب الله قدس سره بنده کاتب الحروف سماع بی دگرد که
 میفرمودند که ایشان از روح حضرت خواجہ بزرگ خواجہ نقشبند قدس سره مستفید
 و فیض یاب بودند که حضرت خواجہ در واقعه بر ایشان توجیه فرموده و تا شهری انداخته بود
 و گاه گاهی نوبی همت را کار میفرمودند چه گاه طور سپایان داشتند و از وقتی که طایفه فقر

محبت مایوی المدیح و مظلومی بموئی بجزوات حضرت بیچون در خاطرش قرار گیرد
 و هر چه از ضرورت کارگاه بشریت نگاه مامل کند بوی قدر لایبیدی را عیب قنابل
 نکند و آنچه درین قال مدح من قانع نیست بیدار و در سبب معاش و آنچه مادر
 داریم انگری در کار نیست و تحصیل این مقام بمان بدوام ذکر تا دم اللذات و مورث
 اللام است و تجلیه در آیه دانت حضرت حق سبحانه و تعالی است بصفت تعظیم و محبت
 هر چه تا متر مقدم در کرد و حصول این دولت یا بمجاخت صاحب قلبی دست دید که از
 انساب و خاطرش این ذره داریم تا بان دور نشان کرد و یا بدوست در مع لزوم فکر
 که طایفه رسم دانت و نفعی و اثبات است حاصل شود و موسیت الهی در باره نه برافا بی
 که تو به فرماید بلا سنی استعداد کشتی قوی و انجمنی محکم بدیش ریزد که خواه خواه با بطوع اولاد
 الاکراه سر از کریان حضور تو اند بر داشت و ذلک فضل العدیومیه من لک ان افاده است و
 چهار دم از رمضان المبارک خوابی اتفاق افتاد که یاد در محفل از محافل مؤثره و مقربیه
 از منازل مطهره اربعه بعضی حضرت طایفه جمع اند و در رسد النوم فی باب البسید مذکره می فرماید
 و مکالمه می نمایند از الامور و به با این نیازمند فرموده گفتند که تو هم ایچ دانی بگوی در ای که در
 پوی ملتس کردم که با وجود حضور این منابع العلوم و الاحکام و بیابیع العقول و الاعلام ما را چه یاد که
 درین مسله غامضه زبان تحقیق کشایم و لسان تدقیق آرایم بس نیست که تا بیده نم ای و نوبی
 تائیدات لافتهایی درین مجلس مقدس راه یافتیم و به بساط تقرب قوی که لایستی طایفه
 در حق نشان واقع است مقایسه کنیم فرمودند به پاک هر کس بقدر ادراک آنچه می داند می گوید
 و هر گز ای خواهد می جوید با جرم مروض در شتم که نزدیک این فقیر محقق است که بیای تقدیر
 غلطی آفتاب اگر بام از خارج از مسجد است بس نکرده و الا فلا ازین سخن ممکنان ازین و بین کردن

گویای نفس

کویا فی نفس الامر جواب مسلمین بوده است در ان اشارتیه مدعا ازین کلمات بوده است
 بی فہمیم کہ مراد از نوم فی باب المسجد غلطی است کہ کسب تعاضای بشری نبی آدم را از طرف
 لا چاری است چنانکہ از حدیث ان لیمان عیبا قلبی و از اثر تافی حفظه واضح می کرد پس اگر
 غفلت بختی است کہ مانع از حضور اجلی و صفای قلب نگشته فلان با کس بہ توان شمرد زیرا کہ
 انقدر از نوع بشر تمتع الانفکاک است و آنچه تمتع الانفکاک باشد و جوشش در حکم عدم است
 و اگر وضعی است کہ بعد از افاقت از نوم غفلت و پس از تنفیذ لذت سنہ العطرۃ مع اثری
 از نور و صفای دل کہ در سابقہ الحال بسبب حضور حاصل بود باقی مانده و خود را اجنبی محض
 و بیگانه صرف می یابد و در آمدن در نسبت خویش محض از امور شناخته می پذیرد پس
 در طایع برابر و اختیار لا چار بکرامیت نیز بی حکم توان فرمود و در وظیفہ سابقین ساکنین
 بکرامتہ تحریمی نشان باید داد و لغادہ الی در است مہو با عجبہ زرقا و بعد و ایام من بر کاتہ و
 بنویر یک فحس کافی فی مجلس نامس علیہم سببا الصالحین و الیہ حیاض و انہا محفوظ
 باشمار از زمار از نوریت بان نہاک شجرہ مویب علیہ السلام الی تہی علیہ الرب تبارک
 و تعالی و ہلالان تہی علیہا فانطلقت الیہا فاذا ہی شجرہ اثر التہی لیست بعینہ عظیمہ
 و لا حدیثہ صیرۃ خضرۃ ادرقیانی غایۃ الکمال و الاضارۃ اعضا ہا فی نہایۃ الجمال اذا نظرنا
 حصل حضور تعالی اکل حضور و لہر شہتہ سر بان الواجب فی الممکنات و مینہ ہم ابلغ طور
 و لکن ان تحصیل فی ہذا عالم لکن بیس نہاک نادر الا شحۃ الا نور فی نور و ظہور عیبا
 فخطبت ان ہامن بلوغ العبد و المولود عیبا ذلک فیما یالی ان اللہ و باللہ فی اللہ
 ہوا نور الذی تانس بہ مویب علیہ السلام و قال سابتکم منہا بقبس اواجدا النار
 ہدی ای سابتکم من ذلک النور بہدایتہ تا تمہ تحصیل ہا ما محتاج الیہ من قیس لو ما ذ

السلام انا ذروری در مجلس عیسی سبیل الکفایت ذکر بعضی اقابیل ملاصده وقت در زمان
 زمان که بر اصول قواعد دین متین مایراد شکوک و شبهات می کنند میرفت اندر
 میان بر زبان این فقیر بگذشت که در باب اثبات عموم رسالت رسول الله اشعین
 علیه الصلوات و التحیات غیر از دلایل اقصا هیچ چیزی نشان ایان الزام و قاطع صورت
 عصام یافته نمی شود و سخن دین باب سبلی پذیرفت نبوی که در حکام مناظره جهت
 اثبات قول و پرورش کلام خود کو با طریقت مخالف کریم شب جواب چنان نمودند
 که دو ملک از فلک فرود آمدند بر اسپان یکدیگر سوارانند جوانان و شش روی پیش
 لباس و در کین من پیش در الیاد دهند و من می خواهم که از دست آنها مطالب
 الجیل خود را برانم و از پیشگاه نظرشان بگویم منتهی شده بگذردم ناگاه یکی از آن دو
 اسپ خود را جهاند از سر و دامنش فوجی بازوی را گرفت و برداشته پیش فرس
 زمین نهاد بقی که تا شیر گرفتنش و الم دو انگشتش تا سه روز محسوس میکردم بعد از آن
 بطرف بالای رفتند یکی عقب دیگری کاپی راست در هوا بجانب غلامی تاختند
 و کاپی بطریق طایره در جوشما و جهای زدند تا کاپی رسیدند که عمارتی قدیم انبیا و کوشک
 وسیع الفضا منظر درآمد گویا اثری از انار و تیرگی از تبرکات مثل قدم شریف یا غیر
 ذلک انما موجود است در کناره از آن مکان مافرو داد و زدند و درین تمام سیر و طیران
 سرزنشها میکردند و معانه نامی فرمودند که تو باشی که کاغذ بلوی بیبرانی تو باشی که بازیم
 تنگ بازی ترا لایق است که باین چیزها مشغول گردی ترا سر او راست که باین
 بلای تملی باشی و من موزرتهای کم و ازین منکرات انکار می وزم که کاپی در عالم
 طفولیت و ایام صبا هم کاغذ بلوی نیاز برده ام تا باوان شباب و زبان رشتند او رسد

بر سر

۱۲

اما بر سخن در گوش می کشند و غیر از تشیع و تعویج حرفی نمی زنند لاجرم کفتم التائب من الذنوب
 کس نداشت که اگر کرد ام یا کرده ام یا زبیده ام یا نه باز بدام انیک توبه می کنم و استغفاری
 نیام که بار دیگر با این امر ترکیب نشوم گفتند خوب وضو کن و وضو کردم دو رکعت نماز بگذار
 نماز که امروز استغفار بخوان استغفار خواندم فرمودند برو همانا که این حرف گفتند بیدار شدم و سر
 آمدم در تعبیر این خواب و تاویل این خواب و خطاب ترودی بخاطر جا گرفت و اصل را بی
 بدل راه یافت از خفیان معلوم کردید که بنای این معاینه همان انعاش بوده است در باطل
 اما میل اباطیل مشبهات امیر بنا لاترغ قلوبنا لعلنا نذوقها و منبت لنا من لدنک رحمۃ
 انت الیوم اباده شبی خوابی دیده شد که با روح این کس را مجرد از بدن او شادمان
 عالی بردند تا که نسبت منقح گردید و از ان نفوق الحیل الاعظم تعمیر جاری می توان نمود انجا
 تجرد محض محسوس گشت و با این همه سیر جنت علو منقطع نکشت در همان اثنا در عین تجرد محض
 محسوس گشت بخت محرومی مگر بجا نبرد در گلاب مثل نسج العنکبوت رقیق می افتد
 متلافی گشت حیرت شد که این چیست بودند زمانی ان طبعه گذر منقطع گردید باز مجرد صفتی
 در تجرد اول که موجب تساقط و الیمان قلب بود میر آمد انجا چنان فحاشه ند که بعد از انسلاخ
 بدن روح ترا در عرصه چهارگانه می نام این مقام نوایم رسانیده و چنان مدک میشد که ان مجرد
 گذر در حق این کس جان باشد که اولاد رعایت بنامیده و لغوا نه که این نبود شماست
 و موصان از روی رویی در کشند که این معبود ما نمی تواند بود بعد از ان بر روی دست مشرف
 نامیده و اند عالم افاده در شب گشت و یکم از ماه رمضان در عین صلوة الروع سیر عالم ارواح
 واقع شد چنان معلوم گردید که ارواح را بعد از انسلاخ از قوالب خود انا فانا و زمانا قریبنا علینا
 قوی و اضمای حکم در پیرامون شخصات جزیره راه می یابد بوضعی که نمک در آب بی

مشکل است و تاویل

المحیط

چشتی و قلب الاقطاب فواجب قلب الدین بخیار کما کی قدس الله سره و ما مشهور است
 کوبا محلی است عظیم و مجلی است بس فیم که این هر دو بزرگ در انجا تشریف دارند
 و غالباً سوم در میان است و بزرگتری از حد کیفیت وجد و شوق و ذوق مستوی است
 یکی ازین ششمن بر کمانه آن مجلس الشیاده و دیگری بر طرف مقابل و محادی و بی قائم در آن
 اتنا از توجه و دید این خطرات بر این غیر تعیر حالت طاری کرد و بی اختیار بان کرد و با دانش
 می پیچید و علقان و پیمان از یک بجانب مجلس تا بجانب دیگرش می رفت چون
 قریب هر یک از ایشان می رسیدم نسبتی قوی مثل تند بادی از نسبت درجه ایتم بمن
 میرسید که از قوه تحریک تا بطرف دیگری حرکت میکردیم و عیاناً انقیاس از انطرف
 با مثل تند بادی از نسبت درمی یافتیم که نسبت ان تا بجانب اول می شناختم و در ان
 میان آوازی شنیدم که می فرماید نسبت او نسبت من یعنی در دو پس اگر شرح ان
 قدر مشترک کنیم که از نسبت هر دو بزرگ درمی یافتیم ان است که محض اسم ذات
 بود یعنی که اسم عین مسیح گردیده کلام الدراعین الله میدیدیم و ازین سوتابدان خود در عین الله
 می کردیم و در میان نسبت قاضی از هر دو احد بعد از اشتراک در این قدر فرقی نهایت
 عامض که در بیانش بیان تحریر عاجز و زبان توفیر قاصر است در ان وقت مدرا کشید

فالحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله افاده شمس بجواب دیدم که پای امام
 شافعی رافضی الله عنه بریده بطریق ترک در سجوی آب داشته اند و ما حال تفوق و تفج
 بزوی عارض نگشته و سر آمده بر بان هندی می سراید که چار روز بارشما قشش بنی طرز
 که مجتهدان دین علما شرح متین نیز در نسبت مع الله قدیمی راسخ داشتند که هر کس
 شان بر دوش ساکان و لقیقت باشد یا نه یعنی هر کسی که چار روز در دنیا با خدا باشد

چشتی و قلب الاقطاب خواجہ قطب الدین نجیاری کا کی قدس اللہ سرہ ہاں مشہور ہے کہ
کو با محلی است عظیم و مجلی است بس فیم کہ این ہر دو بزرگ در انجا تشریف دارند
و غالباً سو دہم در میان است و بزرگتری از حد کیفیت وجد و شوق و ذوق مستوی است
یکی ازین شہین بر کمانہ آن مجلس التیادہ و دیگر بی بر طرف مقابل و محادی و بی یافتن
انسان تو جوہ و یہ این حضرات بر این فقیر توہ حالت طاری کردہ بی اختیار ان کردہ ان
می پیچید و علطان و پیمان از یک بجانب مجلس تا بجانب دیگرش می رفت چون
توسپ ہر یک لہ نشان می رسید نسبتی قوی مثل تند باوی از نسبت در بی یافتن ہم
میرسید کہ از قوہ تحریرش تا بطرف دیگر می تحریر میکردیم و عیب ہذا القیاس از ان
باز مثل تند باوی از نسبت در بی یافتن کہ سبب ان تا بجانب اول می شناختیم و در ان
میان آوازی شنیدیم کہ می فرماید نسبت او نسبت ہمین معنی دگر و پس اگر شرح ان
قدر مشترک کنیم کہ از نسبت ہر دو بزرگ در بی یافتن آن است کہ محض اسم ذات
بود کہ یعنی کہ رسم عین مسیح کردیدہ کلہ اندرا عین اللہ میدیدیم و ازین سو تا بدان سو در عین اللہ
می کردیم و در میان نسبت قاضی از ہر واحد بعد از اشتراک در این قدر فرقی نہایت
عامض کہ در بیانش بیان تحریر عاجز و زبان توفیر قاصر است در ان وقت مدد کشیدہ
فالمحمد الذی بدانا الحمد و ما کنا نبتدی لولا ان ہدانا اللہ انا و ہشی جواب دیدم کہ پای انام
شافعی رافضی اللہ عنہ بریدہ بطریق ترک در سبوی آب داشته اند و ما حال تفوق و تفسیح
بروی عارض نکشتہ و سرانیدہ بزبان ہندی می سراید کہ چار روز بار متواتر شش می بارید
کہ مجتہدان دین علما شرح متین نیز در نسبت مع اللہ قد می راسخ داشتند کہ شکر
شان بر دوش سکان طبعیت باشد یا نہ یعنی ہر کسی کہ چار روز در دنیا با خدا باشد

بعد از صلح بدن روح او پذیرای حیات ابدی و سرمدی میگردد خواه کمال وی بر طریقه انقیاد
 و ابر باشد خواه بر وضع اهل سلوک ذوی الافکار هر چند این از ب طرق است
 لیکن این اسم کما قال من قال به شماره قلند سر در آرمین نمایی که در از دو و نیم ره در
 پادشاهی راه پارسائی است که بکثرت مداومت بر اعمال صالحه نوری بر ظاهر
 و سروری در خاطر پیدا آید و صفای قلب و جلای قالب میسر گردد که محال و مشابه
 با لوزر ذکر و آثار ذکر و اندام فاعده چنان بوضع پیوسته که بهایم و طهور را حضرت
 علام الغیوب علم ماسکون رایید از نوع بنی انسان کرامت فرموده اما عیب سبیل
 الاجال بلا اطلاع بر اسباب و لیات ان دنیا نی که کهن سال باشند و طویل العمر گردند
 در این کمال از دیا و پذیرند چنانکه روزی در عالم تمام غرابی را دیدیم که چند هزار سال عمر
 دارد و از راه صفت جد و سستی بدن بر پشت غرابی دیگر سوار است و فیج مردمان
 از وی حصول مرادات و مطالب خود را امتطالع می کنند کفم طرفه با جوی است
 که ان از حیوان استگشاف علوم نماید افضل از مفضول استفاده نماید فرماید
 پس من غیر از رجال و اناث و اعالی و ادانی استیجاب نم کردند و استغراب غایب
 نمودند که سلم اثبوت و بدیهی التحقیق است که حیوانات با سزا و قایع مستفید
 و تصایبا انیده را عیا و به کمال از بنی آدم میدانند عیا المحض نوع غراب کاسیا
 طویل العمرند که درین باب افضل و اکمل از جمیع ماعدار خود است پس این دروش
 نیز بلیغ از مقدمات موقوفه را سوال نموده دوی از بودن آن جواب گفت چون
 بار دیگر از تعین مدت حصول و تقریر زبان وصول استفسار واقع شد گفت اما عیا
 نه التفصیل فلا تعلم الا قلیلا فانتهت من النام و انتهت نه المرام و الله اعلم عند

طریقہ فیکون کلامہ من الاتقاد باللبعض والانیافیه شیخ من الامادینث و ما نقل ان مویب علیہ السلام

علی حشمت عباد و اردان تحطیت فانما ہستفاد من قصص الیہود و اولاد اعلم بالصواب

انادہ روری در دلقو شرف روتیہ جمال باکمال حضرت ذوالجلال مشرف کشتیم کو یا فنی است

مخوف مرد شکل بدورہ یک کز قدری زیادہ طنائی تقدیر قامت السانی بر مثال گو کہ چونی

کہ در چادہ می اندازند از بلور براق یا زجاج شفاف کہ ظاہر شس حاکی باطن است و باطنش

تمثیلی از انوار بلا کیفیت و چوکی بر غوی مائید چرخ کلال کردیت وارد و یعنی کہ نور شس کن

و قیام است و کولہ ان و لوز کردان ہر گاہ بصیرت بظاہر شس است حالت فنا فی اللہ روی

آورد ہر گاہ تا مل باطنش باشد بقابلہ طاری کرد بکوشش بوشن چنان گفتند کہ بپرویش

نظام تشبہ اندرونی مقام تہ پر و دورانش موجب بقای عالم ہر گاہ کہ ساکن خواہد بود

غیر اند سمانہ ہم در کم عدم خواند رفت و کل من علیہا فان و معی و ہر یک ذوالجلال و الاکرام

بر منہ بطور جلوہ کر خواہد گشت از اینجا واضح می شود کہ کارخانہ وجود طرفہ اصلانی دلہر دیک طرفش

نقدش صورت و تہرہ محض کہ لاند کہ الافہام و لا تمیذ بہ الاوام و با لغرض بعد از تصفیہ

اگر ادراک ملکوتی بدانکاراہ یابد و تعلق پذیرد بواسطہ مقام تشبہ است کہ کو یا حاکی ان تواند

بود و طوت دیگر شس تکلیف و کم و حوت کہ کو یا صح کونہ تہرہ بخت ربلی در ہی بند

و فیما بینہا مقامات مختلفہ شبہی تہرہ و شبہی ہشتہ ہر یک حسب استعداد خود تہرہ مقابلی کہ

ترقی نماید دانست او سمانہ و تعالی را همان وضع درمی یابد پس مر و احد از مشبہ و تہرہ

مصیب و معذور و کلا مدعی با خلق علیہ مجور الاشبہا یا باہ العقل و النقل و کینکلف

فی النوع و الاصل افادہ شبہی حقیقت مجذوب با حقیقت سالک قرین دیدیم

کو یا سالک تبلیغ ترمیش می آید و پائی مجذوب را بوسہ میدہد و مجذوب را تہرہ کردہ

و احوال دریافت نموده در پاری سالک افشاد و گفت که ساعت تراست لیکن
 با وجود این تکیم دست دراز کرد و دستار از رخسار خود آورد و این غیر در آن وقت ازین واقعه
 چنان فهمید که سالک آنست که با وجود استیلائی نسبتش با اله قوای عقیده ان چنان واقع
 که از تشیع الوار الهیه کمال و ملال در مبر تصیرش واقع نمی شود بلکه سبیل وصول و طریق
 سلوک این همان قوه مد که رشن تواند بود کلمات مجذوب که بار کاکت و راست
 قوای او را که نسبتش قوی و مستوی کرده که در مبادی خلقت قوه علمی صغیر گشته اند
 نه آنکه نسبتش قوی است و سالک را در نهاد جبلت او را که قوی نهاده اند نه آنکه نسبتش
 صغیر است پس سالک جامع کلمات ظاهری و باطنی است و مجذوب صاحب
 باطن مروت اما قاضی که در بعضی اشخاص سالکین محوت است همان حب جاه و جاهش
 ثروت پس فلع عایم کما میت از ازله آن است و فر آوردن دستار اشاره بدفع آن
 افاده کسبی در خواب هم غیری از قمار و خمر خوردید باشد یعنی سه روی و بیخ سر و پارسینه
 ست و خواب خاک نشستن لغاوه از مطالعه احوال شان طلعتی بر قلب مستوی گشت
 چنانچه مبادی عیش تیرگی بر حاشیه لبر طاری میکند برای از ازله این قوت مشغول بنارشم
 معنی اثر طلائی ان تمام مرتفع نمی گشت از این فهمیده میشد که از کتاب معالج در مجازات
 بر احوال اموات تشبیه حال حیات طبع کبھیات می نماید تشریح مکرات درین عالم
 بعد از زوال بدن طلعتی شدید می آرد که فاسد در گشت از خوردن ایدای سخت می یابد چنانکه
 اثر آن درین عالم محسوس می شود و امتناع ندارد که با وجود این تقدیرت با ذبح دیگریم مغرب
 کرد و افاده کسبی تزییالی رمضان المبارک که در حقیقت مطلع التوابع سعادت و مطهر
 آثار خیر قبالی بود در عالم تمام تشریف ملازمت ارواح خواجگ بزرگ حضرت خواجگین^{الدین}

وساعت بساعت مستحیل بماند بیکر در همین شان انعامک عوارض حسابیه عیب الیه
 و اینالی ملحق با نهایی شود تا آنکه غیر از جزو لایقوی و نقطه بسیطه از انانیه منوی در غیر وجود بانی
 نمی ماند گو یا در بیای مطلقه کو اکب در تیه تابان و درخشان از دوری نماند و به توج عالم ترد
 دارند و آثار بقیه حسابیه را از آن می نماند اندران میان شرف ملازمت روح بر فتوح
 حضرت قبله گاه قدس الله سرار هم دست داد بهمان وضع که بجز از ادرسیط که از ترا
 عالم کون و فساد بر اصل دور تر است چیزی دیگر محسوس نمی شود مگر همان لمان که در غایت
 صفا و برتت از بی صفت خود است و قریب بدان رسیده که این قدر هم که آثار شخص
 دارند بگذارند و بجا رفت امی ملحق گشته داخل انانیت گبری کردند و بعد از آن میان
 صغیره است که بروح حافظ عظیم الهی پیشتی نشان می دهند بهمان صفت سابقه و ارواح
 باقیه که لانه و لایق بگردند باسم و رسم آنها اطلاع دست نداد و السلام عیا من ابع الهی
 افتاده شبی از بیای تنهایی رمضان المبارک پیش از سو در مراقبه بودم ناگاه لطیفه فی
 بنطق اندر آمد که منون علویب در این وقت مفتوح گشته هر کویالی که کرده شود فوراً پیش
 فایز کردی دل تعلق آمد غیر از چه امری حاضر شد که پرسیده شود و آنچه از آن سوال واقع شد
 و بگویش تمامار شدم این بوده است سوال اعمال جوارح را چه نمره و حضور صرف حضرت
 حق را چه بهره جواب حضور صرف شمر جمعیت و سرور قلب و ظهور است سجانه بعد از السلاغ
 اصبا و اعمال جوارح موثر در تریب نهایی خارجه چون حور و مقور و انبار و اشجار سوال از خدا
 و ملل کدام نمار است جواب دیگر توجی الی الله باشد همه چیز است و توجی الی الله را صورت
 بستند بمرکت ادبی بجانب مقدم خود بروی وسیله خویش در حالی که شکم بزرگین افتاده
 باشد سوال و عوانت را در این زمان چه سرعت تا بیشتر نیست جواب قوت روح بسبب

در جواب آنکه در آن روز که آنده است و الله اعلم برادره سوال نما گشت و کرامت از اهل سلوک
 چنانچه از وجود است جواب غالب درین زمان توفیق الی الله بسبب ذکر طبع است و عبور
 بر مقامات باطنه کسری واقع میشود و این آثار ثمره تسلط و کثرت ذکر است سوال احوال احوال
 جواب ذکر فطرت سوال احوال با فوی محمد عاتق چیست جواب تبری از نفس مصنی
 متبرق ظاهر نمودند باین شکل گفتیم مع نفی ما جواب آمد استقامت افاده در وقت
 غوغه جسی که از حیثش یا بس تمام بود و انتظار انتظاش عارض بر عام و خاص مشاهده
 افتاد که نوشته از آسمان نزول فرمود و اندیشش تا سر دیوار محوس نظر بود متعین گشت و لو که
 ملکات فیض الهی از دو امر صورت بند با حجت از مرض با عرض با عرض صورتش چنین بوده است
 که وی از ایرک بزرگ سبز کاپی براق پریم تا نظرش در دو جنب کسری کم عرضش پنج
 انگشت یک طرفش کل ربع و چهارمیش در زیر این شکل مصور افلا هشی از جواب چون
 چشم کشادم کو بی پیش روی خود برانی در نشان دیدم که با چشمها میزند و این معنی از جانب
 آن بخاطرم در دادند که بعد فیاض را در پیکر آم فنی حکمی از فیض و سلطه که در من است در روانه است
 جهت سلوک ارباب طلب در ای است برای افاضه کیفیت حضور کو با تاثیران کو کب
 مخصوص این معنی بوده است و حال آنکه اهل نجوم نسبت این امر بیشتر می کرده اند و آن دیگری
 بود از آن باز چیدانی که ما شنیدیم میافتم افاده روی چنان مشهور گشت که حضرت جو بلا کیف
 تشریف آوردند و ساعتی مقارن این فقیر میکردند تا آنکه داخل سینه گشتند و در آن
 بدل در آمدند چیدانی که عین انا کردند در آن وقت احوال شمه مع بودند مع غیبت حضور
 و انانیت و بعد از آنکه قبضه گشتم راهی در دل و کلام در سینه یافتیم که هیچ زبان از عهد بیان
 کیفیت آن توان بر آمد و الله اشاره بوی قلند قدس سره عین قال فی و صده گفته

باری جو کہ از وی کیان کیان کی فیضان جبار محبوب بیت الحیب با او فیض بطنی
 افاده رود کی قبل میج و مباح شاه چنانی نویی دیده شد کجا مثل عمومی نزد اسلام
 تا زمین ثابت و قائم است و حسابس آنکه از قبل مملکت و موقوفات بود و از قبل
 موسسات و مبرات اولادین شیعہ بوده است با جزار ہوا کیفیت کتوب مباح یا انا
 بزم تراکم می کرد و نوران از جهت تشع و لعان بود بلکه بکفی دیگر منبع زمین و اوی بر زمین
 اورا کشند نما کہ بحر بود لکن با مقابله و مجادات ہم توانش دریافت نمود پس از کجا
 واضح می کرد کہ ہر گاہ درین عالم ادراک نوری از نما کہ بحر بلا اشتراط مجادات و مقابله تواند
 بود بعد از رفع کدورات بشریہ اعلی و افری است کہ نور نبوت حضرت واجب الوجود بجا
 چشم سرفایز کردیم و سح تحریر و تکرار و اتصال سماع از عین برای برنی و دیگر موارد رویت
 جسمانی موجود و بعد از انقضای این معاملہ چنان بخاطر در داند کہ مراد از اند نور السموات
 و الارض مثل این نور خواهد بود کہ بقای این عالم بسبب همین نور است نہ آنکہ مملکات
 از اختیار باید کرد کہ اند نور السموات و الارض و موجد عالمند بلکہ ہر نور حضرت حق درین
 عالم در لباس همین نور خاص باشد کہ اتم و اکمل از جمیع اوارد نور است افادہ رود بی توہم
 شیخ سعدی رحمت اللہ علیہ ما سیر میکردم چون بر این ابیات گذشتم باقتضای وقت پسند
 و مکرر بان ترنم گشتم و دویم جگر در روزی کباب کہ می گفت گویندہ باریا
 در دنیا کہ بی مایہ روزگار ہر روز یک دل شکند ز بہار نہ بی تیروی ماہ اردی بہشت
 بیاید کہ ما خاک باشیم و خشت نہ تا کجا بہ بقہ خیالی می بینم کہ دل بشوی ترنم است
 چون اضحاکم و کوشش ہوش نہاوم این بیت بود کہ چون بدانستی کہ ظل کیستی
 فارغی کہ مردی در زبستی و عقاب بخاطر در دادند کہ حق از مرگ و نام از موت

شیمان

تا آنکه به استقامت خود فروغی بجای آوردی و نشانی از تو در یک قدری
 تنه ای بر خیزد و تا آنکه به نیکوئی خود لطف بینی رب عالمی داند
 صفت و پند آنکه در خدمت آدم از این بنده لورا انصاف و غم و لذت است
 که بر این بی ادب و فخور و ترقی است بر که دست قلیش بود و منبس بود
 در خدمت خود که ملک افتاد که در کفر با لای که شد که هر یک را که صفت قوی
 و خرید است و زبانی داد و با شندج می خامض و مد علی دقیق تواند بود که در خدمت
 پیش نه بر آید و در هیچ وقتی مقامی بگفتن روی نه نماید بلکه با حسن سلیب الهی
 و سلامت جان و نفی دشمنی تواند که بر هر کس این فهم و بر طرف این و همی
 در شتم تا بسو عالی که شد و کیفیات عی بر دل مستولی ماند که بزرگ اقران بود
 و تا آنکه گمانش نه بود و نیز آنکه تو را با بگمی طالبی خود و آن نمودتیا نش نیست
 تو آن گفت چه بود چه بود و تا آنکه در چه بود و چه بود و آنم که ملک بود
 می دیدیم که بر سر دایره اشیا و در پی آن دانه که با این دایره لغت و سر خود را از آن
 اشیا بر آمد و خود خود آن که شد است تا آنکه خودش بود و بجا ماند و صورتی از آن
 فصل گشت و تا بر می آمد و در هر چه بود بطریق رحمت قوی باز متصل باصل و پیش
 که در خدمت اتصال این صورت تا زمان اتصال میخاضل خطی بود که حیل در پیش
 غیر توان نمود فایز میبوت از کتاب خود ریشمانی بر آورد و بواسطت آن مساعد و ما
 یک روز به زوی از لغز او ان خطی الحقیقت هر این ظاهر بود است پس خال کرد که
 گویند سر دایره پیاپی آن سلسله بطور است و حدی دانا این ظاهر است سلسله
 بواسطت طیر متعلقه بینه حدی این ظاهر است و یک است میخاضل این افر منحل

فعل ما تقدم وفعل وی بفعل ما تقدم علیه تا آنکه منتهی میگردد باصل طایری که در اسبان خود
 بود از مطالب این ماجرا و مکاشفه این مایع امری چند بخاطر درختیستند از آنجمله آنکه چنانچه
 بنی آدم را بعد از صفای باطن و انجلائی موطن این قسم کرامات و ذوق ماوات دست
 می دهند یعنی موانات را که مشابسان می باشند در اصل خلقت خویش
 حاصل می شود بلا سبب و اجتهاد و از آنجمله آنکه اشغالات و انفصالات عالم اربع
 نیز همین شان خواهد بود که از حقیقتش بهره اراده او شنیده نمی شود که هرگاه خواهد بود
 و هرگاه که خواهد باز آید و عین اصل خود شود و فیما بینا ربلی است که محل عمل مواطاة و عمل اشتقاق
 باشد و عینا فیما بینا ربلی است که محل عمل مواطاة و عمل اشتقاق
 صورت آن در صور نبوی است که اصل حقیقت او سبحانه و تعالی را علول و تداعیل نیست اما
 ظهوری بی کیفیت و بروز می شود که معجول انبی از انالدر ب العالمین می تواند کردید
 و الا ظاهر است که برای صورتی ناریه تکلیف حکم این امری کیفیت از قبیل محال است
 این محبت در بناید عقل و پوشش زمین محبت دم نزن پیشین خویش و العلم علی الملک
 المتعال افاده بعد از ارتقاء عوارض حسابیه روح انسانی را طوره سیری در پیش است
 که در هر لحظه از لحظات و لم از لحظات از کیفیتی بکیفیتی منتقل میگردد و اگر از اهل سعادت است
 در هر سیرش لذتی علیهمه و تشریحی دیگر از اهل شقاوت است نو و بالمدنها در هر نفس
 الی دیگر و مضرتی علیهمه حاصل شود از تیرازی که اهل تمام سبب دولت عموم بعد از دولت
 خصوص دست و پد ممالعین رست و لا اذن سمعت و لا اخط علی قلب بشر است
 زیرا که درین عالم هیچکس غیر از عرفا عموم علی هم آگاه نیست تا بجایی برسد و عرفا هم که با
 دولت علی فایز شده اند و انرا اللذات می پذیرند بر تیره است از ان و عشر عشری است

بهره دار

ينبت انكه در او فراوانست و ادبي است چنان در پنجاه خيال صورت
 سيرش مصور کرده اند چنانچه عود را بر جبهه اش مي نهند و در هسته هسته دفاتش
 متصاعد کرده از اجزاي كشيده فراوي متباعد مي شود و متصاعداً ميگردد و طبع
 اشيان لذتي و افزون و ملاوتي تكافواً از ان بري دارد لهذا موقول صلى الله عليه
 وسلم لا عين يات ولا اذن سمعت الا بعد العلم افاده الحمد الذي جعل الروح
 من عالم الامر والصلوة والسلام عبي سيدنا محمد افضل البشر في القدر وعيا اله
 واصحابه واتباعه الي يوم الحشر والنشر اما بعد فبذه مما الهني المد وعلين كمال حوده في
 ميها وجوده انه متجلي في عوالم الملك والملكوت بتجليات ذاتيه وصفاته اما عالم
 فهو من تجليات صفاته بجالية او جلالية واما عالم الارواح فهو من تجلياته تعالى وتقدس
 فلما اراد الله سبحانه خلق ادم عيا نبيا وعليه الصلوة والسلام ثم اولاد الطيبة عيا مقتض
 ظهور صفاته في عالم الناسوت ثم تجلياته بدات نفع فيه من روح وامر الللايكه بوجود
 نفع الروح فيه فليس الا تجليه تعالى في مضعته قلبه محو ما تحت نورانيت بعضها الاز
 وظهر وازهر من الاز ولوايده للحي لما امكن تكليف النيرة وتخير المقدس الاتري
 الشمس لاتيها الامن ودار السحاب والافان التراب ورب الارباب
 فبذه المحب هي اللطائف السنية التي جرت اسمائها عيا الشمس الصوفية من
 القلب والروح والسر والخي والاضفي فكما ان نور الباصرة مودعة في رطوبة تحفيا طبقا
 وتظهر رطوبات لا يمكن بقاها في ملك الرطوبة الرقيقة فائمه في صدقة صيفة
 الا يحفظها باللطيفات بعضها فوق بعض كذلك سيميل ان يتعلق ما هو في غاية القدوة
 ونهاية التره عن الكيفه متعلق مضمينه او علقية بلانده اللطائف اللطيفة والظنفا

التطبيق وقد مثلت لربي وامنني هذا الامر بقوة مستقلة توارثي رقة رفيعة بعبارة
 تبالا لشعبها وراي العجايب بحيث صار يربها بالمال الي صفة كالشمس عند طلوعها
 او غروبها في ارض السمار ولقد بان عند ذلك سير قول من قال من عرف نفسه فقد
 عرف ربه فان الدرر اذا ادرك نفسه للشارايه بانا الاولي وبعثقا ونفيا ورا
 التيقن الحسباني العاني ثم اذا انقض البصر وبعد عند ذلك تحقا او روار التحق الاولي
 وتبينها هذا رابعين المقدم ويكند او يكند الي ان يصل علمه بانا الثاني الشارايه بقوله
 وفي الاضي اما وما هذا الالقطه واجبة تجلت في كوة امكانية ذلك ان تجربها وتعلم
 مثل الشمس في الارض لوانقار القرات اذ السراج في العالموس ناره منور ونوره
 محوس ونه هو الذي مثل المدي به تبارك وتعالى نور نفسه في كتابه العزيز فقال الدرر
 السموات والارض مثل نوره كشوة فيها مباح وبعده بصورت هذه التصاوير وور

هذه التصاوير لا يخفى عيا من علم الخفي والاحيي انه هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو لكل
 شئ عالم في عالم غيب نازل مشه در بعض احواله رمضان در مقام خان نمودند که
 کویا مکتوبی در باب تکمیل نفوس از عالم غیب نازل شده تقدیر میکند و در وقت عبارتش
 نهایت صاف نوشته شد و نظم با هم پیوسته مضامینش کویا بعینه مضامین فقرات
 حضرت فواید احرار که حکمی همت در توجیه ایل المد و اعراض من حسب غیر المد معروف
 باید داشت یک بیت اولش که کویا قد لک جمع کوبه است یادماند و باقی همه قاریج
 تسلیان رفت سه خان در عشق و فی باید عدم با ساز و سامانی و نه تن ماند نه جان ماند
 ماند جان جانانی ذکر پاره از فضایل بعضی اصحاب حضرت ایشان که در حقیشان از انجذاب
 کرامت باب شارات و تشریفات شرف صد و بیافته اما مجلا پس حضرت ایشان

صاحب
 ذکر پاره از فضایل بعضی اصحاب

در بعضی از مکاتیب فیض سالیب از کلک کرامت سبک رتبه تحریر بخشیدند
 که تم ایی که در دوستان کاتبی مشاهده کرده می شود شکرهاها یکجا در زبان بیان کرده
 ایی که گفتنیها تو از حد فرود، شک گفتنیها تو از حد برون به جز از شک تو باشد شکها
 که بود فضل تو از رهنمون از جمله محبت مفرط در میان یکدیگر تقدیر کرد و حد نفس
 و طایب و طلب چیز برای یکدیگر چه در دنیا و چه در آخرت و چه در غیبت و چه در
 حضور کویا یک تن اندو یک جان این حضرت پاکیزه تا وقتی که هست انشا الله
 نورانیت محبت متضاعت باشد در روز دوازده ترک رعیت بمسئله است
 و بنا الا بقدر ضرورت ترک اعتراض بر حضرت مالک جبل ملاء در مظاهر او و این
 تا وقتی که هست مراتب ایشان در ترقی است در خاطر این عبد ضعیف صحتی از هر کجی
 نوعی دیگر کل کرده و شایع و برگ آورده انهی و اما مفصل پس در ضمن ذکر برگ
 انشا الله تعالی مرقوم خواهد گشت و باید دانست که این بنده کاتب در وقت دریا
 احوال این بزرگواران آنچه از انجمن در باب هر دوی از ایشان تلویحاً یا تصریحاً آفته
 غالباً بران اعتماد نموده و هم بران قدر اقتضای کرده و اگر چیزی یکسب ادراک خود بران
 افزوده از سایر بر آنحضرت مکر عرض نموده چون انرا از جمله تقوی یافته به نسبت ان
 پرداخته فلا اله و لا اله الا الله و بی معی الا حوال میرقی ذکر بعضی از احوال در احوال
 قدوه کاتبان راه و عمده سالکان دل آگاه عالم الفروع و الاصول جامع المعقول و منقول
 صاحب الذوق و الوجدان کامل الموفقه و الا یقین عرفان پناه شاه نور الله سلمه الله
 تعالی که از قدر اوصحاب و کلمای اجاب و بهین خلیفه حضرت ایشانند ارادان
 بد شعور بمحصل علم و فضل مجبول و مقهور بودند و توفیق و اصلاح اراده و پیراسته

ب
افزون

ذکر بعضی از احوال و احوال

و هم در ایام مبارک راه حسن ادب مورد نظر عنایت حضرت شیخ بزرگ قدس است
سه گشته گنبدت صفا بر شیخ بدرالحق کدا میدند که اطفای والد حضرت ایشان
و از اطفای حضرت ایشان بودند و از علماء کرامین جمله ملائذ حضرت شیخ بزرگ حضرت
صدیق قدس الدرره با و فیض یاب و لقیقت از جناب این هر دو بزرگوار بودند
و چندی از ستمهای توسطه بر حضرت قبله گاه بنده کاتب الحروف خوانند و انجام
تحصیل ایشان در جناب حضرت ایشان است و بر سلامت فم و جوده ذهن
استقامت طبع بدرجه کمال فایزند در لوان تحصیل در مدرسه روشن الدوله طبرستان
موظف بودند هم در آن ایام روزی نزدیک هزار پراسرار حضرت بزرگ قدس
الدره بحضور حضرت ایشان نشسته بودند که انجناب بموجب اشاره از آن هزار
ایشان را امر به معیت فرمودند پس ایشان از آن فقه من نفحات الله دانسته ترض
ان فقه نموده هم در آن مجلس شرف معیت حاصل کردند و از انجناب شیخ از اشغال
طریق استفاضه نمودند و چندی گاه حضرت مرشد حقیقی چون استعدا ایشان کامل
و مهمتشان بلند یافتند تبرک و طیفه طفر فانی و اختیار فقر امر فرمودند نفس
مبارک در ایشان تاثیر بیلیغ نمود با وجود آنکه آن و طیفه را محض برای خدمت والده
و استزفای وی اختیار کرده بودند حکم ادا جانهر الله لطل بهر عیب همه را ترک داده
تجربیتام گزیده کفنی پوشیدند باز چون انجناب دل ایشان را بدقایق علوم رسیده
و فوض در آن باب شغف تمام دیدند و این فیض را مانع کار سلوک یافتند با عزت ال
از حضور مجالس مذاکره علیه امر فرمودند ایشان حسب الامر چندی آن ریاضت را
بر هم خود لازم گرفتند در آن اشاسفزی که جناب ایشان لاول بار اختیار فرمودند

پیش آمده دران میان ایشان خدقهای که تقدیم رسانیدند از هر یکس بطور
 نریوست مصابرت بر شاق سوز و خدمت جمیع رفقا از تیه طعام و عمل افعال
 و بیمار مرضی و رفناجویی همه با علم و خوشنوی و عدم الهار ملال و کلال و عدم رویه نفس
 خویش آنچه از ایشان بوجود آمد ممکن نبود که از دیگری بوقوع آید گویان سوسیکه امتحان
 ایشان بود چون زراستند ایشان کامل عیار بر آمد مورد عنایات نبی غایات جناب
 کرامت ماب حضرت ایشان شدند و مهیا الورد سرار و لایات کشته خدمت
 از ان سوسبارک جناب حضرت در قصه بدمانه که اتفاقا نگاه مرند ان با اصلاص انجا
 است شریف آورده بودند در انجا محب خاطر ای که از قبیل البامات الهیه بود ایشانرا
 خود خلافت عنایت فرموده بدس علم ظاهری و ارشاد سرار باطنی نصیب فرمودند
 پس برکت توجهات عالی از فیض تربیت و برکت صحبت ایشان
 از باده چهل سیر منزل علم و فضل رسیدند از حنیض غوایب با وج هدایت و اصل
 گردیدند و جمیع افتخار و مشایخ ان لواحق منقاد و معتمد ایشان گشته شنبه از ملائکه ایشان
 تاریخ رسیدن شان در مقام یافته سه آبی آمدنت باعث آبادی با لجه دست جمع
 کلمات ایشان جمیع اوصاف نمیده موصوف است و از هر صفات ذمیر پاک
 و مغربه بی انکه کار بر ریاضت کشد تملیه از زریال و تجلیه بفضایل طوی ایشان است و تصیبه
 و تجلیه توبه حضرت مشد بر حق عیاد و اكمال نبی سونت جهاد بحصول پیوسته در مقامات
 سدر از قناعت و توکل و عدم اتقانت بدینا و اهل دنیا و عدم مداحلت بکار با بی اهل
 زمان قدیمی با سخ دارند و در وجد شوق حائی دارند پس لطیف و در دله و ذوق کیفیت
 نبایت شریف کرده و تذکر کنی فی ذکر شریره « من اوجد لا یجوبه علم الا عابته » و

روپی عند ذلک ہرگز: وافر و دادون و ثبتہ داشتہ و در مثل و بردباری مرتب
 رفیع حاصل نموده و ہوا نشان کہ یا علم محکم است کہ خوشنہ مزاج و فلی نداد و صفت
 عدالت در نہایت کمال دارند در مخاطبات و کلمات و تقریر و تحریر و مذاکرات
 علیہ اعداء الی مرعی بی دارند کہ احسن از ان صورت نہ بند و در معرفت مقدار ہر یک
 و عوامل کسب ان قولاً و فعلاً بہ مرتبہ رسیدہ اند کہ در دیگر بی یافتن محال است باعتبار
 بندہ کاتب المودت در حسن اطلاق و اداب یافتن امامت با ایشان مسلم است
 جناب حضرت مرشدنا و مولانا در شمالی کہ با ایشان عنایت فرمودہ اند از کمال کرامت
 سلک باین عنوان ارقام نموده اند کہ ان العبد فی عبادت نفحات و من ملک
 النفحات بالنسبۃ الی اخی الفاضل البیت الکامل الجیب الشیح نور الدین حسین
 الدین علی پھلپی نور الدین طاہرہ و باطنہ نور مرصیانہ و طہر بارزہ و کاملہ بطور ذکرہ و طاعتہ
 ان حیثہ من باطنہ لم یحصل علوم الدین من الحدیث و التفسیر و الفقہ و الاصلین و غیرہا
 وقادہ الیہ فاکد فاطر الطلب فی قلبہ و صار حیثہا علیہ تا انکہ اشارہ سلوک
 شان فرمودند کہ تم جبار الدد شری و لم یزل برقی مرتبہ بعد از وی و بسیر فی الامم الذی
 ارادہ الدنا و سارقہ عباد اللہ الصالحون قلینا ندرت فیہ توجہ الحجۃ و ملک ران
 الملکۃ ثم النفحات انانیہ و جالت فی مبادین التوحید ہوتیہ ثم خاص الی التمشود الصراج
 ثم رجوع من حیث کان الیراج و ہذہ ہی طریقہ السلک و الخلف الصالحین و مما اشہد
 فیہ بہ بقدر بلونک فی سلب و فی عیب: فامدتک الا فالص الذہب دولتم
 نور الدین الالانہ عاقلیل بکون النور فارقتب: و در کتبوی و دیگر عنایت فرمودند
 کہ اگر باین شہانظر کردہ بی شود سروری و دیگر بروی کاری آید لطیفہ خفیہ اکاہد است

قلب نیز است در اصل طرات لغاه است و در اصل حلیت استغابی و معانی
 در هر دو ترک عفت دنیا و حلیت شهرت استی و با مثال این طاعت همیشه
 منزه است از عیب و عیب اجباب می باشد با وجود سوختن از عطایای بسیار
 که نیستن این شود لغاه و وجهی که در این فعل گردید که با مدافعه دیدیم که گویا حضرت
 طاعت است بر کلامت است مبارک و در برابر کافه نیت فرمودند که درین زمان
 شغلی از دنیا بگذرد و صحبت نوشیند میسر است تا طوره فرمودند که در وقت اول
 بیانم بقیه فایده کلام روان که در این نیت بود می شنیدم نگاه فایده نیت در این
 قایم در حال فری روی ایشان سیه است و در این ایشان بیرون از بسیار آمدند و بود
 بر ایشان می کرد تا یکی ششم و در یکی از ایشان ششم و در ششم ظاهر شدند گفتند
 که مقام عیب ما برین گذر ظاهر بود برمانه و بیغی مقابله ای دیگر بودیم ^{لیلا} عیب را بر آنها بودند
 که در نیت طاعت ایشان ششم تمام مضایق شنیده بودیم و نمی شناسیم آن در ششم
 بلکه گمانیدند که اینها همان وطن هستند و بیداری شناسیم با جمله اکثر معذب بودند
 و قلبی نایب با وجود نیت که گویی از غلب است فراموشی نیز تمام دارد و وجود این نیت
 که در ششم مثل میل و در نیت غلب نیکو کردیم و در م برین و زدن با است
 عیب و بیداری بر نیکه همین علم شنیده شده در بر جای از جمله متعلق است در یک
 که این طاعت است و در کرد و دیگر تم در کرم است و یکی از دیگر ای اطلاع نیت و چه
 دیدم که او شکر ترک کرده بودند باز بلک مکمل نماندند و نقل ایشان طلب است
 غالب آمد که در نظر بر ترک ماندند نهایت نیت و عیب هستند و اثر اهل دنیا
 که اقامت فراموش می کردند و از نهایت شکر به اجتناب میکردند یا قصد اجتناب

می داشتند و همیشه مباح مشغول بودند در عالم قبر و در عیش و تنم اند در مقابر اکثر بزرگان
 یاد می دارم وی شناسم که اهل این قبر در تنم است یا در غدا ب چه صورت می آید
 و چه در لباس از معاتبه احوال ایشان اضطرابی و زحمتی در بدن من و لکن غالب آن
 خانی که قریب یک دو ساعت می از نیم در یک دوامی می می کردم و اهل مجلس می دیدند
 چون افاقه آمد عالی دیشتم که هرگاه آن حال را یاد می کردم و اهل مجلس می دیدند
 چون افاقه آمد عالی دیشتم که هرگاه آن حال را یاد می کردم بی اختیار می شدم و گریه
 و بیوشی غالب می آمد بعد چند ساعت تکین حاصل شد و الله اعلم بحقیقه الحال
 افاده ایشان نقل نمودند که در مشرف دیدم که گویا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دو
 خانه فروش که در بدنه منوره بود تشریف می دادند و ما انتظار می کشیم که بیرون بروند
 بیارند پس ساعی بگذشت که از دولت سرای خاص بیرون تشریف آوردند و در آنجا
 یکجایی که مثل دیوان خانه است جلوس فرمودند و این بنده کاتب حروف را نام برد
 که نوشیجی و یک که هم نام تو است در آن مجلس عالی بار و ارباب و شرف جلوس و در
 آنجا ب شرف هستند و مادر و اوجه شریفه الیتاده ام که در آن حال شنیجی آمده بجا
 نبوت عرض نمود که در قی سواد بر می فرماید آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند
 اگر چیزی بگردد باشد بیرونی کرده باشد و در زیر بر پیرنی باشد و یک که صحبت
 مایافته بر که بی کند ما از وی رایج نیستم و گویا این حروف برای آن فرمودند که وی معاد
 فقط گفته بود لوی لوی تویم پس بعد از آن بیدار شدم افاده ایشان ارتقام نمودند که روز
 از انعامس العارفین احوال شیخ اهداد قدس سره جای که غلبه کیفیت بنحو وی ایشان
 مرقوم است تفریب و اذن فرزندم عطا الله عطا الله در آنجا طریقه رسید که این کیفیت

بخودی ایشان مرقوم است بتقریب خواندن فرزندم عطا اللہ مطالعہ در آمد بخار رسید
 کاین کیفیت بخودی یا حال یافته می شود وقت شب حضرت تقدس مد ظلم العالی را
 خواب دیدم که تشریف آورده اند و بی فرامیند که برای دیدن تو آمده ام و کیفیت بخودی
 جوش زده چنانکه که این فقیر نیز متاثر شد و کیفیت بخودی مستوی کردید چون از خواب
 بیدار شدم خود را متاثر یافته و بفضل اللہ کسوا بیک که عارض شده بود در ترفع کشت و الحمد لله
 عیاذک انما ارقام و موده اند که شبی خوابی دیدم که گویا شنبه صوفی لباس می پرسد
 که نماز سلوک شرعی چگونه می باشد گفتیم که آن نماز را ما ادای کنیم به بنید پس وضو کردم
 و تحریه بستم در قیام بجا قرارت ادویه مانوره خواندم بوجهی که ملاحظه معانی و شوع و خضوع
 کلی بادی آمد و طمانینه قلب و مشاهده الوار حاصل کردید بعد در رکع رفتم بجای تسبیح توجیه
 افعالی ظهور تمام گرفت که قبل این بان ظهور اتفاق مشاهده ان بیضاده بود و چون در سجده
 افتادم فبای وجود دست داد و مانند در وجود که یک موجود در هر سه این حالت
 تک شوق و محبت اتم هست بود چون در سجده ثانیه شنیدم وجود نینم کشد و مانند
 که شوقی صرف بی کیفیت پس سلام کردم ان شخص سایل گفت که عرض با این سوال
 همین نماز بود سالک را همین طور سلوک باید کرد افاده ایشان داشتند که روزی در
 خواب قیلوله بودم که یک آمد و فرسایند که شاه بادی برای دیدن شما می آید مکان کردم
 که در ویش صاحبشان خواهد بود بر خاستم و وضوی کردم و راسته نشستم ناگاه دیدم
 که عورتی در آمد و با او عورتی دیگر همراه است آمد متصل به لوی من نشست و در که خود را بر کمر
 من می پیوست ازین نموده نیک متعجب ماندم که این زن کسیت و مقصود او چیست گفتند
 این زنی است از بنایا که ما شش شاه بادی است از او دست بردست من کرده است

که در اشعار و فی است و ان است که تویدی بی توایم تا فلان عالم برین مهیا شود آنگاه
 چنین تویدی نوشتن کار نیست معذور در هرگز دست برنداشت افزایار شد و علم
 و کاغذ گرفته و ششم خداوند الصفت غفوری خود که این زن را ازین شرافت برآورد و حق
 تو بکر است کن این لطافه را بچشم و دست و بی دادم و شش شده و عده مدید کرده رفت
 که بعد حصول مفضو و انجا که پس ده روز ازین حال که نشسته بود که شیخ از انجا اورد و خوا
 و کجا که نگاه خود در آمد پس وی از کردار خود باز ماند افاده ایشان نقل فرمودند که یکبار
 حضرت صاحب مدظلهم العالی در قبه بماند تشریف میداشتند شیخ در شیشه
 خورد و کلاب که زانید و زیری که مادم بود از بر داشته بر طاقی نهاد چون شیشه مطوع بود
 بخاطر غیر خور کرد که این شیشه را بعد خروج کلاب ما خواهم گرفت پس هرگاه از قبه بیرون
 بیرون بیست کوچ فرمودند ان عزیز شیشه مذکور را در سبوحه خورد مضبوط کرده با شیار
 دیگر همراه گرفت در احوال هر چند بار خور کرد که از ان عزیز شیشه گرفته میارم لیکن چنان
 که داشت که کوال کرده بگیرم اما پیش از خاطر ایل نشد بستر بدار کمال خدام خواب
 مقدس جره را که در طاقی ان شیشه مذکور نهاده بود چه بار اتفاق رفت و روبر افعاد
 و همه طاقی ما را چاکر باید و شاید پاک و صاف نموده آمد و اثری از ان شیشه یافته نشد
 بعد از ان چون ماه رمضان رسید و شب است و نیم آمد بعد تجد بخاطرم افتاد که اگر درین
 وقت کلاب بودی با استعمال آبیا اتفاقا دست من بر جان طاقی رسید همچون شیشه
 پیر کلاب دیدم متعجب شدم و از کلاب قدری استعمال کردم و باز ان شیشه بر جان طاقی
 داشتم چون عین الصبح ان طاقی را تعین کردم در ان صبح نمود افاده ایشان نوشتند
 که باری در نماز ثواب بودم که بعضی اطلاق و شمایل حمیده حضرت تقدس مدظلهم العالی

مهر لیز

متصور شدند و ازین جهت ایمان و سرور در قلب و تجلیه قرار یافت من بعد درین حال
 که حضرت مقدس مرتبه جاوید دارند شاید که استمداد از جناب ایشان در بر امر جزئی
 چندان مقید نباشد باز در دل رسید که استمداد از جناب معظم در بر امر فایده می داند و در
 انجام هر مقصدی اثری می بخشد که گوید علی بدان که مصروف باشد یا نباشد باز عیب
 این عالم ملائک که تبیین عالم موکل اند مقصور شدند و فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان
 صدای می آید هم چو صدای هنگام که از بیدار می شود بی آنکه کلمات مفهوم شوند پس
 گوش دادم که بشنوم اما از این نظام عالم هم چیزی ندانم پس او از لفظ اصح در خیال رسید
 و بس افاد بدستخط ایشان یافتند که تاریخ سیزدهم منور در شب شنبه ۱۱ بجمار حضرت
 مرشد حقیقی وقتی که عرض داشتم که بی اختیار دل می خواهد که زود زود رسیده سعادت قدم
 پس حاصل نماید اما از جهت بعضی موانع این دولت ویر ویر دست میدهد و جناب
 مقدس فرمودند که این ظاهر است و الله تعالی این موانع را نیز بردارد پس ازین کلام محبت
 قلبی نسبت جناب مقدس که در این عابر عطا فرمودند از دلی بگرفت تا که چشم مشتاق
 شده بنظاره حال مبارک خطایافتن گرفت و آن محبت قلبی در تمام وجود غصری هم جویا
 در ریختن سرایت کرد جسم بکفایت آن مشکی گشت تا که بدن گرمی تمام حساب نمود
 شکل کس که مسکری خورد یا نوشد و اثر آن در ظاهر همه بدن در پی گیرد و در پیولا صورتی مثل صورت
 غصری از جناب مقدس جانش از جناب انتقال نمود و در بدن عابر حلول کرد
 سرد سرد دست در دست هم چنین باقی اعضا و ان حسرت و نفوس که بعد دست
 دل می خراشید تا کین یافت و بحال آن حلول صورت باقی است و از نظر غایت
 و تجلی شدات اله تعالی و این جدا شدن صورت و انتقال همه محسوسات سر است

اگر مدعیان ذلك افاده ایشان را قیام نمودند که وقتی نیست و است و او معلوم نیست که
 وجود و حیات و بقای همه موجودات در طول از ماسیح خویش در عبودیت ذات الهی است
 و این تعجب نیست که عالم همه با غفلت در وجود حیات هستند و بیک معلوم شد که با وجود آنکه
 ذات الهی در همه ساری است و مصف بخیر و مکان و کیف نیست همذ او را در او را
 عالم وجودی است و کیف و غیر و مکان است بر خلاف غیر و کیف این عالم و تحقیق این
 و بدان حضرت در شد صفتی و است افاضاتم ارشاد فرمودند که اصل حقیقت انقضائی
 از مرتبه منزه است و منقاد در مطابقت کثیره متجلی شده و هر جا حکمی پیدا کرده از آنجا در
 شیخی اگر متجلی فرموده و از آن تجلی بر ملکوت عکس نورانی افاده است باعتبار این عکس
 اگر چیزی اثبات کنند و بر اقی و شعاعانی تقریر نمایند بجا است سالک را بسیار است
 که چشم معرفت باین عکس نورانی متوجه شود و عقیده خیر در دلش تمثال گردد اما تحقیق
 جمع است در تزیین و تشبیه بوجهی که مذکور شد و نیز باید دانست که حیات هر چه بل وجود
 بر موجود متقوم حضرت وجود است از او این در وجود نفس الامری است باین معنی اگله
 باشد یا نباشد است که بر سالک این ارتباط نفس الامری در رنگ استراق
 و استهلاک علی ظاهر شود و حکم کند که حیات هر چه بسبب معرفت حق است و باز چون
 بعضی عاقلان را موجود بیند با اشکال در ماند و منشا این ان است که در نفس این
 سالک علم حضوری حضرت وجود همان ارتباط نفس الامری است پس حال خود
 بروی غالب بی آید و در همه چیز ارتباط را متبیس بهمان تناسلی بی بیند و این
 ما در ماه افاده ایشان فرمودند تکیه از حسب جاه و مال و کبر و دریا و جمع تر ایل و نهند
 نفس و کلیه بجای از رضا و توکل و تسلیم و جبران از نوع انسان مقصود بالذات است

وہیں است کر ب و کمال و شریعت بیان و این کمال کما ہو فر در ذوات علیہ انبیا
 علیہم الصلوٰۃ والسلام یافتہ نمی شود بلکه مجمع است کہ غیر ی را حاصل شود و طریقہ ثا و فنا
 مع لوازمہ کہ راہ ولایت است و سیدہ حصول اوست مقصود اصیبا نیست عرض
 از فنا و بقا حصول ان کمال است و اصحاب مخصوصین را بیغیہ اللہ عنہم این کمال برکت
 صحبت علیہ بوجہی حاصل است و غیر ایشان را منصوریت پس ایشان با حصول این
 کمال اگر از فنا و بقا بازماندہ باشند مضائقہ نیست و بخیری کہ محل اوار و خبر سید ہند حسن
 لذاتہ است نعمت را نمی سزد اورا کمال توان گفت اگر انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام نیز از ان
 خبر نہ ہند بچہ نیست و العلم عند اللہ و عند اولی اللہ العلم افادہ ایشان ارقام فرمودند کہ شایانہ

فی صلوة من صلوات المروب ان من العوالم عالما غیر عالم المال شیخ فیہ صور الاعمال
 تحقق فیہ حقایق الاشیاء الثابتہ فی نفسہا و حقایق القاید الحقہ و حقایق الاحکام
 الی لا تبدل الا دیان و الملل و حقایق العبادات و الاحکامیہ وجود اصلا مثل الصلوٰۃ کقیقتہا
 الی ہی العظیم لد تعالی من العبد متحققہ فی ذلک العالم و ہما بہا المحضہ لا ذکر ہما فیہ دعیا
 ذلک القیاس سائر الاعمال فاذا شاهد الخارف ذلک العالم و یکد من حقیقہ و حقیقہ
 الاعمال اتصال و لا یکد صور الاعمال لہوت ان التکالیف الشریعہ رفعت عنہ اذ التکالیف
 تعلقت لصور الاعمال و راہیت ان لون ذلک العلم ابیض مع حمرة خلطت فیہ و حقایق
 الاشیاء و کما ہا جوہر شرت و اللہ العلم عند اللہ افادہ ایشان نوشتند کہ گفت اری فیما مضی
 ان ذاتہ تعالی نفسہ تجانی الموجودات و وجوداتہا عین وجودہ تعالی و ذاتہ تعالی ہر وجود
 یعنی ان الوجودات تحت الجامع لمح الیجات و الاعتبارات و المعانی من حیث انہ غیر واضح
 فیہ واحد ہما فی ہذہ الخبیثہ البیاضی مرثہ الذات من حیث انہ غیر واضح فیہ ہذہ الاعتبار

فالمثل الثالث عنها واحدي مرتبه الاولية والمعبودية واثنتين المرتبتين غير مدركها العقول ومن
 حيث ارتجيا واحد من تلك الاعتبارات هو الممكن المعابد والاعتبارات في الوجود
 ومرتبه والعموم ومرتبه والقوة ومرتبتها وغيرها وفقا لها اختلفت الموجودات المكتنه
 باختلافها المحسنة والمعقولة بالمشتركة بعضها بعض في بعض المعاني انترعتني
 الاضراس والافواع لطبرهذه الارب الثلثة اشتمت من حيث هي ومن حيث ^{متشككة} اشتمت
 باشكال اخر غير انها من حيث هي اعتبار محض موجودة في مراتبها لا لغير وجود واحدة بالافري
 ثم تبدل في مراتب ان ذاته تعالى ليس بوجود الحجب بل وجود مفاض اول من ذاته
 تعالى ورا لوار ونسبة تعالى به تحرب نسبة العلة بالمعلول الانسبة الظاهر بالمظاهر
 والاستراق في المفاض الاول نوع من التشبيه والعلم عند الله تعالى ورا سجين من العلماء
 واطن الان الغيا ان توجه المبدئي الذكر باسمه اندائيه ارب الى الذات من توجه
 الواصلين الي غير الذات اذ في هذا السلك في ضمن ذكره اللساني اذ اعلم الذات
 الحرف بعقلية عن المحييات التجليات ونظم مقصور دون الذات هذا والله اعلم افاد

ديكر ارقام فرودند اني لاربي في هذه الايام ان في الجبر بالمدخلة نسبة الى الذات المحبت
 كسببة الجبر الى الكل غير انه يشبه الجبري الي الكلي من جهت تطابق الذات لذلك الجبر
 وعرفان هو البتة والحيرة نيف الذي هو عين الذات ولا يسع استناد الكمال والمقام
 والكل لانه تعريف والتوحيد ولا فناء لا بتعار ولا غيبة ولا حضور ولا قبض ولا لبط ولا انس
 ولا حشة ولا تحيا ولا استنار ولا افعال انه كل بعد ان لم يكن له ذلك اذ هذه المراتب
 في نشات الاطاليت من مظاهر الوجود الصادر الاول الذي منبسط عياها بكل الوجودات
 وهو فوق الوجود وكل موجود من العقول والملايكة والارواح والافلاك والعناصر وكل جزء

مدونة من جلد

اجزای انسان فکله هو النشہ ما بوجود المظاهر فی العوالم الذی یلین از عین الذات
 او اتقرب والاتصال بما فوقہ الذی ہو من اتم واصنی مظاهر المظاهر فاما الجزائر الموصوفہ
 فانہ ہو المخصوص بقراتہ الذات واری انہ لا یم نوع الانسان بل مخصوص بعض منہم ویش
 داخل فی نوعیہ ولا یم من لوازمہ الا انہ محصی لانہ من بین الموجودات کلہا اذا
 المظہ الامم و ہو عامل الاماتہ واری انہ بنتہ وکذا الجزیریس من کمال البوۃ اذا کالات
 البوۃ والولایۃ تحت الوجود و ہو عالی من ذلک فلا جد خراجا ان تکلم فی العلم عند الہ
 وراستین لعلہ افادہ کا ہی س کی یافت خود را می یاید کہ نقطہ ذات او کہ فلاحہ
 اوست بذات باری غرضہ کہ اصل اوست ملحق و پیوستہ است بصوق قطرہ
 یدربا و این بصوق غیر فانی اما ان طلب علم اناست کہ در میدان تو جمعی باشد و
 بصوق دریافت این بصوق نصیب هیچ یکی از مدرکات جز ان نقطہ نیست و دیگر می
 کہ مرا این سالک در عالمی از عوالم قدس وجودی است مقدس نورانی خدا را این وجود
 عنصری و اورا با این وجود عنصری دو نسبت اندیک اعتبار نسبت رب بر لوب
 و عابد معبود ہرچہ کہ تعرف با این وجود عنصری است با باب اوست و مدرکات
 این وجود توہم خود کوی ان وجود مقدس برکات در خود ملاحظہ می نمایند و این توہم
 کمالی خودی نمند و دیگر نسبت متین کہ در ہر دو یک متین بدو متین است و حقیقت
 ہر دو یکی است فرق ہر دو میں است کہ یکی مقدس است و دیگر خسیس کی تابع و
 دیگر متوجع لغمان ان درین اثر می کند و ظلمت این بروی حجاب میگرد و حاصل آنکہ
 وقتی سالک دریافت است یکی بصوق نقطہ باصل او و دیگر توہم مدرکات عنصر
 بوجود مقدس خود کہ معبود و ریش تو ان گفت بلکه کا ہی مدرکات میں بی نمند

و فی

انما هذه ارقام وموجودات قد كنت ارشاد من عندك انهم لال الوجودات في الوجود الواحد مع
 تطور الاطوار المتخلف في الاحوال والافات فوما قلب روية الوحدة في الكثرة في الوحدة
 وما يري الوحدة العزلة الذمول اما والالي غير ملك الاطوار والكيفيات ثم من حين نسبتها
 الي الذات على شانها فارتفع عن النسب المعقولة والوجدانية من العينة والحجوة والعبثية
 والمجولية والمطهرة وغيرها بل بالبايدارة تعالى شانها بري عن تغيير بالنسبة وعن جميع التبريرات
 وكذا النسبة تلك النقطة في مرات تحققه التي يقال فيها انه ان من عالم الناسوت
 والمسال والروح وغيره كسيت هي من النسب المتعارفة المدركة وخط تلك النقطة من المنة
 شي غير الاصل والاشاهدة والتصارو خارج عن كليات النسب وكيفياتها المعبرة
 عند المبدأ بل لا يمكن ان يوصف به الامتلاء وتشبها بالثنية والتقيط بنفسه وعرفت ان مقنا
 هذه مستمر باستمرار ما يمتجده وعرفت ان وجود تلك النقطة ليس من لوازم الالسانية
 بل من خصائص بعض الازداد وشاهدت في زيل هذا ان الوجود الواحد الذي كنت وعرفته
 عين الحق تعالى شانها ما هو عين بل الذات ومتوالي انه وانما هو مطهر من مظاهره ورايت
 ان بعض الاحكام الذي اعتقدت به في سابقات الزمان لا يخلو عن تشبيه بل انما هو نوعا
 من الانسان بما هو انسان في ما دارر الوراثة ثم ما في وراثة واما موقفة النقطة فالاحكام فيها
 كلها كادته وادام البيان عنها فاطنه هذا ما في الحال وهو اعلم بحقيقة الحال والحال ذكره اذ قال
 كرامت سمات وكلمات حقايق اياز به اصحاب فصائل وعرفان فلامه ارباب ووق
 ووجدان حافظ عبد النبي الما طب بما فط عبد الرحمن كذا فلفنا معتبر حضرت الشان
 عالم اند لعلوم كتاب وسنت وكامل اندر شريعت وطلعت وحققت كتب
 حديث ارضي وغيره بر حضرت خوانند ودر سرار باطن از كتاب اندوخته جمع معار

ایشان در حقیقت معارف حضرت ایشانند که در مراتب باطن ایشان از عبادت
 معارف و جلایرتوانند اخذ و بعد علومشان در واقع علوم پنجاب اند که بر ساحت استعداد
 کمال بنیاد ایشان ورود یافته نظر در حال ایشان موجب فرید ایمان کمال تصرف و
 فیض جناب دلالت اب حضرت ایشان بی کرد و بی نفس للامر به کمال ایشان
 اذنی است که کسب را در آن بدخل نیست و تجلیه از زبیل و کلبه نضایل و زرات ایشان
 و بی است که محصل را در وی کنجای زریح وقت ایشان از بیل و نهار خالی از الحامت
 نمی کند و یاد مراقبه می باشند یاد نماز و مناجات و یاد تلاوت قرآن در معموری اوقات
 و صغی دارند که احسن از آن تصور نباشد و با موزع همیشه بر کراتغای نیست با وجود
 اهل و عیالی از فکر آنها پروایی نه کجا وجود شریف ایشان صرف بلکه است محب بصورت
 نشسته با لجه در کمالات ذات علی صفات ایشان بالاتر ازین چه باشد که حضرت
 مرشد حقیقی در شبلی که بالیشان مرمت نموده اند از زبان ملک کرامت سالک
 چنین غایت فرمودند که ان الله تبارک و تعالی الطافا خفیه بیاقه فی باطنهم نورا در کما
 و تعانیة فیما بینة و منهم من جهت فدیهم الیه بدقی فهم معانیها و من تلك الطاف المحیة
 و انعم الهیة فی قی اجنابی الله الصالح المنعم المهور بالاطاعات اوقاتة المهور فی کما
 اناسه الی الفظ عبد الرحمن بن الحافظ نظام الدین التوی زبیل ولی بلدة اقامتها احسن الله
 الیه فی الدینا و البقیة و احوال علیه نعم فی الاولی و الاخری ان ساقه الی و الهم طلب الطریفة
 الی صیة الصوفیة منی ثم الیه العربی سلوک سهلها و غیرها و تحمل الشداید فی طی خصیها
 و فقرا و وفقة الاتهام بالمراقبات و التوجیبات و کشف علیه التوجید و منح النسب
 المتبره عند القوم نسبة الاحسان و النسبة الاولیة و نسبة یاداشت و نسبة

التوجید ونسبت التثقی وعامله باشیار من فرق التواید واذا فقه حلاوة المناجات ودر
اللذات فی اصناف العبادات تراوی له نور الارواح وسوم مرات لطیفه واطلع
عیاشی من خواص الاسماء والایات مع فصاحتها واولها لسانه وکول ولسان
الطریق وسلامته صدره من العجل والجد وقلة میلته الی المرض وطول الاصل وقوه صبره
فی الشداید والامراض وعدم احسانه تلك الامام عند الشتواله بالعبادات الی
کثیر من الطواف اللیل بیلول بیاتها وبعشره قد اوما والیاضه بریفی بزکاتینب از قلم الهام
رقم درقی ایشان باین عنوان ارقام فرمودند که اگر لطیف حافظ عبدالرحمن طاعظمی است
کویا بکوی ویک حتی و فنادر بیکر بصورت ایشان تمثیل شده و لطایف نگاه
ومصداق باقی اتمه و اعدایوم القیمه و همیشه منظور نظر و شب و روز مورد توجهات
غاب حضرت اندر هر که از انجانب استفاضه شفا از علل و امراض می نماید تعویذ و دعا
ایشان حواله می فرمایند کویا افاضه این قسم برکات است بمنزله جاده حضرت ایشان
واقعات ولایت ایات و کلمات اسرار سمات ایشان بسیارند که بیا نگاه خود
رقم زده فام معارف شمامه شان شدند اما بعضی از انها در این اوراق مرقوم می شوند
پاره روایت بالمعنی و پاره روایت باللفظ افاده ایشان از شسته که باری وقت شام
جمع بر من غلبه کرد و طعایمی میسر نیاید چون وقت عشا رسید نزد اشائی که بر مسافتی از مقام
من بی ماند توقع مواسات بر فتم و نماز عشا همراه وی گذاردم او بحال من سپرداخت
پس نفس خود را ملامت کردم که عیبت مراد حرکت خواند انبی متصل این خطه سرور
بی نهایت روی نمود و استننا از طعام حاصل شد پس چون از اینجا بازگشتم گذر من
بر خانه امیزی افتاد و چشم و قدم وی بنظر آمد بدل گذشت که سبحان الله کی را این

دولت است و ما را چه خودت هم می میرسد و درین غطره بودم که عالی بن الیغظه و انهم
 طاری شده و بدیم بجای است که عذاب و عذاب غضب فدای توایی دران نازل
 شده که یاد در صورت طلاسها از موافق و می آیند و مکان و مردمان بمقتار گوشت
 ایشان را بریده می فرزند چنانکه نمی میرند و نمی زینند و همین حال ریح با بن فقیر کرده فقه
 نمودند پس حکم شد که این اهل دنیا نیست ازین فراغت نه نمایند و آنها اهل دنیا بودند
 پس روی از من گردانیدند در اوقات تو به کردم که باز خواش دنیا کنیم و بطریق الهام ظاهر
 که هر کس این درود را بخواند از عذاب و دوزخ نجات یابد اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
 کهنه و کن فیکون افاده ایشان نوشته که یکبار در واقع دیدیم که در مقامی که فرار پر اولاد حضرت
 خواجہ قطب الدین است قدس اللہ سرہ حاضر و در گوشه این بیت می خوانم
 یا حبیب اللہ صمدی یا بجزوی سواک مستندی یا و ایما کتاب حضرت رسالت
 علی ما جہا الصلوات و التلیات میکنم حضرت خواجہ در مکانی که قبر شریف است
 بر سریری نشسته اند پس ایشان را از استماع این کلمات وجد در گرفت و رقص کردند
 چنانچه سر برهم برقص در آمد و بنده بجای که بود مشغولی درشت و بیخ چیز اتفاقات نمی کرد
 تا آنکه حضرت خواجہ از سر بر فرود آمده و با اتفاقات و مهربانی تمام لبوی بنده متوجه شدند
 و دستار مبارک از سر خود فرود آورده بر سر بنده نهادند بمجودان حالت من متعجب شد و تمام
 نسبت در کلمات ایشان در ماسریت و نفوذ نمود افاد ایشان نوشته که باری حضرت
 خواجہ قطب الدین قدس سرہ را در خواب دیدم که در جای قبر شریف ایشان است
 مضع اند پایی مبارک ایشان را بر سر دادم و عرض کردم که شما فرموده بودید که تو بر تبه
 ولایت خود خواهی رسید و وعده این معنی نموده گویا این معنی را از اعطاد دستار که در وقت

درود

سابقه بود استنباط نمودم ان وعده تمام محقق نشده اگر چه انکی بهره در شهادت بکن
 لکمال کدام وقت محقق خواهد شد فرمودند که نخواهد در قران مجید که حق تعالی با حضرت
 صیبا علیه السلام فرموده بودند که او قبل از تو ایتم گشت و با وجود آنکه حق سبحانه و تعالی
 دیدی که بچه تدبیر و حکما بوقوع آمد افاده ایشان نوشته که منجیدی بود مرد و کان ناوای می
 و کلم نمی کرد بعد از موت او در یاد و واقعه دیدم که گویا پیش وی سازگاری و سرودها نهاده اند
 دان ناوای را می گوید که بگیر و بنوازی بگیرفتن و نواختن شروع کرد ان مجذوب بوجه در آمد
 و ساز را از دست گرفت که تو نواختن نمیدانی و گویا از نواختن اراده تحقق حالت می کرد همراه
 ذکر کیفیت و معنی ان پس خود دست گرفته نواختن شروع نمود و حالتی عجیب روی داد
 و گویا دهم بر زمان ندیدی که معیت نبی و اثبات است سرودن گرفت چنانکه در وقت
 نبی منتهی شد و حق جل و عیبا در روی بتی گردید بصورتی که از زمان تا سر او شعله بارق
 می زد و در میان این صورت مرافقا نمیدند که چهر این چنین باید کرد و امر کردند که هر کس بوی
 وقتی که نبی کنی منتهی کردی و مانند مکر وجود حق پس ان کیفیت در من اشغال کرد و بار بار ان
 طور ذکر کردم و الله الموفق افاده ایشان نوشته که در سنه اربع و تسعین بعد الالف و الایة
 حضرت مرشد صفتی دامت برکاتهم و عشره اخیره رمضان اعطاف فرمودند و خواهم
 بحد این نیز شرف مجاوره تمکلت بفتح الشرف مشرف شدند و ما را بسبب موافقی
 این سعادت میرفتند تا بران حسرت تمام روی آورد شب پنجم در واقعه دیدم که گویا
 بر دریا صفت سید قنای استناده کردند و اندرون آنحضرت صیبا علیه السلام نوشته اند
 و روی من در مجلس شریف ما خواند و معلوم می شود که مجلس ورود و شوق است
 و کلمات شوق انگیزند کوری شوند و کیفیت شوق ان بقوه را اعطای کرده و از تمام مجلس

تنگ شوق و محبت دانت فالین میکرد و کوپا سپیدنا شیخ ابوالرضا محمد قدس سره
 پیش آنحضرت صیبا علیه السلام حاضر اند و از عذب صحبت آنجناب ^{نشان} بتاثر بلوغ
 تاثر شدند و یک صدای گریه از ایشانشان ظاهر شد و من گویا بیرون قنات هستم
 اگر چه عهد آنحضرت در می یام اما حسرت و انوس در خاطر است که چرا ^{فل} اندون صغیر
 نیم در همین حال کیبارگی دیدم که آنحضرت صیبا علیه السلام اندرون من ظاهر شدند و در
 من هستند بجز این کیفیت عالم در کون شد و ان اضطراب راحت و سرور ^{مان} مسکن
 افاده ایشانشان نوشتند که باری در واقع دیدم که کوپا در جوه که اعکاف گاه حضرت شد
 صیغی رست نشسته آم دیدم که از بالای طاق یک نوری سفید بوی من فرود آمد و در
 صدای کلری یایی یا قیوم بر منک استغیت بر می آید و بی دلم که این نور همین کلمه مبارک است
 و لفظ یایی یا قیوم نیز در دست پس در دامن مادر آمد و شران درون و بیرون مارا احاطه
 و همین کلمه را بلندت تمام خواندن گرفتم در آن اشحضرت ایشانشان تشریف آوردند و پرسیدند
 چه می خوانی گفتند کلری یایی یا قیوم بر منک استغیت را این طور یافته ام و همین را می خوانم
 فرمودند خوب می کنی و خوب یافتی اکنون فرود را باش که یک بزرگ که تا هنوز ویرا
 زیارت نکرده ام می آید وقتی که بیاید مارا جگر کنی عرض کردم که بسیار خوب اما در اینجا کیست
 از کجا خواهد آمد فرمودند که از سطح این جوه خواهد آمد و همین رست یایی یا قیوم بر منک استغیت
 در همین حال که حضرت تشریف بردند یک روح محسوس از سطح جوه ظاهر شد و در هوا بطرف
 دروازه جوه جانب حضرت روانه شد و بدست خود بوی حضرت رسانه کرد که
 بیایید چون اوقت حضرت ایشانشان تشریف نیاروندند باز در جوا عایب شد و من
 بر خیزد قصد کردم بیایم و من هم چنان مشتاق ماندم و ان روح محسوس لباس پوستین

شری رنگ پوشیده بود افاده ایشان نوشته که باری در واقع دیدم که کیا حضرت
 مرشد حقیقی مد الله ظلم العالی متصل بحراب سجد شریف نشسته دینه هم حاضر است
 پس بحال این بنده توجه شد فرمودند که لذت و کیفی است تم دعوت و دست
 مبارک خود را برای بیعت گذاشتی فی الحال هر دو دست خود را در میان دو دست
 حضرت ایشان در آوردم و دستم که پیروی مخصوص را روان فرموده اند زیرا که از سبانی
 در غلامان انجباب فرط بود و شرف بیعت حاصل نموده پس در آن حال دیدم که حضرت
 حضرت فواد بزرگ فواید غیبی قدس سره بالای سر حضرت ایشان حاضر است
 و از کلام سر لایتم حضرت ایشان معلوم میشود که معلومی دارند و غیر حال هوید است
 و آن تغییر در من هم اثری بلع نموده پس درین حال دهن مبارک را بر دهن این غیر
 نهاده میفرمایند از ب افراب و ازین لحاظ و الوقت یعنی فرد برای صورت را بدین سیر
 پس این گفتن و لغت نمودن آن صورت درجه بدرجه پاچین می آید که با حضرت
 ایشان اتفاق می فرمایند و من از ایشان کشیده می برم دیدم که از راه دهن غیر و حال
 و بالینه رسید و بعد از آن تا میران را مدتها می یافتم ایشان نوشته که شب است و نیم
 شهر رمضان المبارک بعد از ای غروب بطریق معاد بعد صلوة دعای خواستم
 یکبارگی دیدم که حال شب در کون شد و تیزی بمن ظهور یافت ازین سبب در دعا
 علاوتی و محبتی یافتم پس بوقت عشا در نماز فرض و تراویح رقت و سرور در قلب
 دلر ام و راحت مع لطائف ربانیتم الهیتم و سرور پیش کشی میکرد بعد از آن چون
 از نماز فارغ شدم و بحضور کرامت ظهور حضرت مرشد حقیقی سعادت مواجهه و دست دلا
 در ظاهر ظهور کرد که از جناب حضرت ایشان استغفار بایم که سرور و وقت قلب بگرام

دگر

گوید منسوب است اما بحال آنست که این پنج انماکس بنام پس همان وقت در کیفیت
 ان بیل فوض افتاد ظاهر شد که هیت فلکی مستحق و مسود است و آثار افلاک و نجوم
 بلکه آثار ارواح انبیا بالذات ظهور می نمایند و روحانیات در ضمن آنها و توهم تجی اعظم
 در ضمن افلاک متقیف و مستدی شده تولد روحانیات مستحقه را و تمام شب پر وقت
 که کامل کردم بین عالم یافتم که ازین هیت امور خبر تولد شدند و خوابانده بکمال خود خوانند سید
 و نزل خوانند نمود و اجالا صور انهار را ببیدیم و در وقت سحر ظهور روحانیات متکثر
 و انهار حضرت تجی اعظم با سعادت منضم ساخته غلبه کشید پس با لطفه در آن وقت
 بدعا پرداختم و شکرانه نعمت حضرت دلی نعمت دامت برکاتهم و اصحاب انجناب
 رفع السد و جاتهم مشغول گشتم در ان ضمن چون نام خواجگه محمد امین گرفتم دیدم که معانی از معانی
 است ایشان را احاطه کرده و گویا از دعا رنجه مستحق اند و انضا در ان شب صد و شصت
 قوه علوم و ادراکات و بلوغ ان بکمال معاینه افتاد و نیز در آن وقت معلوم شد که شبی
 دیگریم عظیم القدر درین شعبه باقی است اما بسبب اجال و افح نکشت که برکات این
 بر قسم خواهند بود افاده یکبار در عشره ایفره رمضان ایشان ارقام نمودند که درین عشره
 دویاب مفتوح گشته و کیفیات و علوم ان هر دو نزل شده در یکتاب که فتوح ان
 سبقت یافته و مقدم و غالب گشته علوم و کیفیات مطلقه و عقایق نفس الامریه اند که نسبت
 بمبدأ خود خیر محض اند گویند نسبت این عالم شر باشند و مناسبت لمطایف حقیقه دارند و
 گفت که از عالم تکوین اند و در باب دیگر که نزل فتوح ان موخر است کیفیات و علوم مقیه
 و مناسبت لمطایف بانده دارند و در ان کیفیات پیش دستی همان لطایف است
 وقوع و فتوح این باب بوساطت ملائیکه و جبریل است و مقتضی ان کیفیت ^{لطیف}

تشریحی است و بان منضم بنیند مگر مددوی از بنی آدم که درجه قبول یافته اند و شب قدرها
 اوله صاعده و نازله فتح و فتوح همین است و در تمام سال تفصیل این دو باب باشد اما آثار
 باب اول مرضی طارعی نیست لیکن همان غالب و اکثر اند و اند باب ثانی مقبول و مرضی
 ایشان است اما ان قلیل اند اما ایشان نوشته اند که یکبار معلوم شد که درین ایام که مردم بعضی
 شده اند مدوی ایشان بهتر ازین نیست که التماس و رجوع در جناب حق سبحانه باسم الله نمایند
 و اعدادوی گرفته در دایره نوشته همراه خود دارند و داشتن و دیدن انفع می نماید از خواندن که
 خواندن را مناسبتی تمام باشد باید و ان بدیر میرسد و با لجه چیری عمل دارند که قوی اسم سلام
 باعتبار ذات او خلی باشد از و شیخ و مطهر او کرده و شکل مثلث و مربع و مخمس را
 و بعد ان ایامی کند پس باید که دایره مدور با عدد فقط نوید باین صورت ۱۰۱ و ۱۰۱ و ۱۰۱
 از دایره ان است که کو باین مع اسم از آسمان فرود می آید پس اگر تا هفت دایره کشیده
 در ان اعداد مثبت نماید اولی باشد و برای خوردن و در خانه بستن و در کلو بستن بسیار
 نافع است و اگر برای حفظ مال و متاع نوشته در میان ان دارند محفوظ ماند و از آتش باین اسم
 نپاه باید جست و اگر کسی بر آگشتی جست هم چنان آتش کند و در دست پوشد مگر
 همین فواید است و اگر درین ایام اعداد این اسم نوشتن صد مرتبه و همان قدر بود عصر یا قبل
 ان تاغش که این همه وقت اوست و طیفه کند از همه بلاها و حوادث و بیماریها و آتش محفوظ
 ماند بلکه عالمی برکت او در سلامت یاشند و چند کثرت در نوشتن باشد آثار کثیر
 بوجود آید و وضع دیگر است که قوای ما ساریقا معنوی اسم سلام که در هر شیخ موجود است
 و سلامتی ان از حوادث بسبب اوست ناز بانی که اسم دیگر که مقتضی ملاک است غایب
 نیاید پس ان قوی را از همان راه بطرف خود کشیدن و این وضع در حق است که عارفان

بیان این دایره

در کتب

وراه کشیدن ان می داند و اگر نه با اشباح و مظاہر ان اسم تو تسل نماید تا انرا بر برکات
 این اسم نزول فرمایند و این بیخ بدو در دست می آید که تو تسل بسم سلام متحرک میگردد
 تیر میبکلی را و دیگر آنکه این تو تسل برساند بحقیقت و عین اسم سلام که در ان عالم در صفت
 جاپهور است و از انجا انرا بر برکات ان تواند کشید و نیز معلوم شد که قوای ذاتی و آسما
 این اسم که در ان عالم موجودند انرا بطوری که تواند بپوی خود متوجه کرد انرا و سی در بقا نظام
 کلیه حامل خود این اسم میگردد چنانکه اجبار بر طیفه قصد نمود که عالم را بپاک کند بتدبیر انصاف
 و یاد آن مای انرا ازین داعیه بازداشت و بیرسی در بقا و نظام خوی چنانکه جان داری را
 در کشید و نشانی که هلاک است طعام و آب داد یا مصیبت زده را پناه بخشید باین
 تسلی و تسکین داد یا بر عیال کینه برداشت یا تدوی بیمار یا بیمار معیای نمود یا کسی
 که موجب هلاک مال و هلاک نفوس باشد انرا بر انداخت و اقبال اینها قوای اسم
 سلام را بنیة کشیده می آرد و موجب سلامتی این شخص و اهل و مال و نواح وی میگردد و اما
 ینفع الناس فمیت فی الاصل ما ینفع الناس عام است که از جزئیات وی است
 نفسی که سب بقا و سلامتی باشد املاد تجار اگر نسبت ایشان درست باشد
 و سایر احوال اسم سلام باشند و همین اشاره است که در حدیث آمده که خدا تعالی
 پر سید شیخی را در دنیا چه کردی گفت تجا و زیگرم معسر او مصلحت میدادم فی را
 بسب این پس او را کشیده و نیز دلالت می کند این حدیث قدسی مای که فرمود
 که من مریض بودم تو عیادت کردی و جاع بودم تو طعام ندادی و بی ادم پرسیدند ای
 رب عالم چگونه مریض شدی و جاع شدمی و انت رب العالمین فرمود فلان بنده
 من مریض و جاع بود تو او را عیادت کردی و طعام ندادی عیادت از عبادت من است

و نشانی

و طعام او طعام من است

یعنی تدبیر کلی و داعیه کلیه مقتضی شفا و اشباع او بودند تا اگر این میکردی خادم می گشتی
 داعیه و تدبیر کلی را با این یعنی حدیث آنکه این شخص مرتبه از خود پائی و بجای باقی شده که بعنوان
 حدیث کنت سمع الذی لسمع به و لبع الذی به مبر به همه چیز که او راست من شده ام
 پس هر چه برای او میکردی برای من میشد و چون درست شد که لسمع او و لبع او سمع
 و لبع من راست جانیز است که گفته شود که المعام او اطعام من است و عبادت او
 عبادت من و الله اعلم افاده ایشان در موردی که در حقیقت تهنید لطیفه قلب
 ان است که محبت کلی و بر حاصل کرد یعنی ان محبت که دانت حق را بجمع طور است
 متحقق است و تهنید لطیفه روح آنست که روح را قیام تمام عالم یابد چنانچه قیام بدن خاص
 است و تهنید لطیفه آنست که معرفت کلی بجمع انانیات عالم و بر روی نماید
 و چون بفضل الهی تحسین اعظم متحقق گردد جمیع ارواح ابدال و اولاد و خضر و حقیقت که
 و غیر از وی مجذب شوند و تدبیر است کلیه یوی مربوط و منوط گردند افاده ایشان از قیام
 که مناسبت با ملائیکه دو قسم است یکی از جهت توبه الی الله که آنها را کجبلت
 خود دارند و بسبب همان توبه در خطیة القدس مجمع اند و سابقی و مقرب اند از هم
 و اول اند از روی نزول قضا و اول اند از روی حمل آن دو سالیط خود الهی شده اند
 و همیشه سوال می کنند چیزی را که چیزی آدم باغبان نوع در آن است و این یعنی ناشی
 از فیضان الهی است که ایشان بجلت خود از امتداد هستند و گاهی بسبب فیضان
 همان داعیه ازین عالم می شود چنانکه شیخ نجاب انحضرت صیبا علیه و سلم قیام
 مرفوع گردانید که در این باب حکم الله صیبت پس همت انحضرت صیبا علیه و سلم
 متوجه و ملحق گشت بملائیکه و همان انجانب ایشان را همیسان آورد تا که ان داعیه را

شرح ملا علی

قبول

قبول نموده و در بر گرفته بموقف عرض رسانیدند پس بسبب آن از جانب حق سبحانه
 حکمی صادر شد و جبرئیل با فرمودند که با حضرت رسانند با لحد در آن توبه که ملا اعیان
 دارند یعنی اشخاص شرکیتی پیدا می کنند و با آنها مجذب می شوند که بحسب قالب
 درین عالم باشند چنانچه چند مرتبه را روشن کنم در یکی اشاع همه آنها مجتمع شده نمود میکرد
 و این را لوق بلا اعیان می نامند و قسم دیگر آن است که میان مبداء ملا اعیان و میان
 این قسم اشخاص که بحسب قالب در این عالم اند برای حکمت نزول فیض الهی پوست
 ایشان حجاب لغین بر فرود روج باصل خود محقق کرد و چنانکه رجب انهار کبوی دریا شود
 که همان دریا ماند و بس ذبای و نشانی از انهار نماند همچون دریا است که اول اوست
 و اوسط اوست و آخر اوست متصل فی نفس که بحسب وسط تمام می جنبند و این کمال
 بس نادر است و هم ان نیز کوای صاحب حال را دشوار است و مراد ازین لغین است
 که جبرئیل و جبرئیل و عرش و عرش ^{عرش} الله و عرش ان بنی و کامل ان کامل از ان تعیین شده
 بود از آنکه اصل دو ماه اینها پدید آید که فیضان اوست با مبداء خود نمود است و مراد از
 رجب باصل خود دیگر است و در رجب سایر عالم که ظهور سایر عالم نیز از موطن دیگر است
 و رجب هم همان موطن است بخلاف ذوق ملا اعیان و کاملین که مابقی بلا اعیان اند که نشان
 اینها نشان خداست و ظهور و ظهورشان در همان نشان است و مقصود همان نشان
 بود که در حق حضرت ابراهیم علیه السلام تمام ملا اعیان توجیه شده تصدیقشان خوانند
 دید و حکم قلنا یا نار کنی بردا و سلاما عیبا ابراهیم مدور یافت و به بیماری حضرت
 ایوب علیه السلام تمام آن خطو ظاهر شد و بیمار حضرت ایوب هم ضایع شدند
 و خطاب در رسید که فاستجانه فکشفنا له ما به من غیر افاده ایشان نوشتند که

در بعضی صورتها و اراده اینها صلوات الله علیهم وکل اولیاء که نواب ایشانند مؤمنانند
بان عالم توجیه ایشان کشیده می آرد و اراده الهی را که قدیری تعجب و جهک فی آنها

قبلة

فلولیک فله ترصها قول و جهک شطر السجد المرام تعجب و باحضرت می آید

علیه وسلم سوی آسمان مقدم بود بر حکم قول و جهک و در بعضی جای داعیه و اراده الهی

مقدم و باعث می شود اینها صلوات الله علیهم وکل را بر کاری که بان مهورند چنانکه فرموده است

صحا الله علیه وسلم ان الله امرنی ان احرق قریشا فقلت اذا تجلو اراهم فیدعونکم

حیزه قال استرحم کما اخرجک و اغنم توک و انفق فسنفق علیک و ابغضت

میشا بعت فرسه مثله و قاتل من اطاعک من عصاک ذکر پاره از فضایل و کمالات

و کمالات الهام ایات فارن امین جوهر بر سر الهی و حامل متین الوار لا مشایخ خواصه

محمد امین ولی البلی الکشمیری که از اخص اصحاب و اهل اصحاب جناب حضرت ایشانند

و برخواست

تا که در وطن مالوف بودند بمقتضای صفای فطرت و صحبت اهل دل نشست و فای

بیکردند و انقی فاص بان بر کزیدگان می داشتند و از اینها تفریب تجارت برآید

چون در راه رسیدند چندی رحل افامست افکنند در انجام هم مورد الطاف این

طایفه علیه شدند تا که بحسبست در بلده شاه جهان آباد رسیدند و چنگاه بمقتضا

کمال عقل معاش بکار تجارت شیخا وزیریند افرافا بقید توفیق الهی بدلائت خواصه

نفس بندگی که سر آمد خلفای حضرت شیخ محمد زبیر سهندی قدس سره هستند جناب

ولایت آباء حضرت ایشان رساند و جذب محبت منبع برکت در ایشان کرد

و از کامن استدلوشان کمال عقل معاد مروز فرموده که همه ان کار و بار را ترک داده

مجاورت رستانه فیض نشیانه التزام نمودند و در ادای خدمات فاضله که محبت برستند

و برین

و بدین وسیله فیوض ظاہری و باطنی اندوختند کتب حدیث و تفسیر از انجمن
استفاده نمودند و در بعضی موارد خاص حضرت ایشان جهدهای بلوغ مبدول داشتند
عیب حسن اوجان را سرانجام دادند چنانچه بسوی شرح احادیث موطنی و ترجمان و کتاب
قره العین و رساله فوز الکبیری اصول التفسیر و فتح الخیر و رساله الاضلاف فی باب
الاضلاف و رساله عقید الجید فی سائل الاجتهاد و التقليد و غیر اینها همه بحسن اتمام
ایشان بر روی کار آمدند و بدین معنی خود بر جمیع مستفیدین انجناب ثابت کردند
و هم را مریون احسان خویش ساختند بالجمله سی در این امرهای رسانیدند که حضرت
ایشان از رعایت بنده نوازی فرمودند که شمار اینجمله حوارج خود می دانم و باین ترتیب
بر همه فدویت کیشان آنحضرت سر بلند گردیدند و در محبت و فدویت و شهادت
فایز گشتند که چون وقتی از اوقات تبرکه است دعای دُعائی در حق خود از انجناب
نمودند از آنحضرت باین کرامت تشریف یافتند که حالاً تو محتاج جداگانه نیستی که محبت
تو مرکز باطن است آنچه از حق سبحانه برای خود خواستی آید برای تو مثل آن مسألت
میرود و در دعائی که برای نفس خود است شریکی و نور شرف این قسم تخصیص منوط
جمع اصحاب انجناب آیدند و خود مرتبه بالاتر ازین چه باشد که محب در باطن محبوب
جایی یابد و از زبان وی شهادت نماید خود شنود که اللهم ارزقنا نصیباً منه و از راه
کمال خصوصیت برای ایشان از زبان الهام بیان دعای اطاف نمودند مثل بر تو
نخواستیم اسرار فاعلمه و انرا با اعتصام الالبین بحبل المد بذر لیتة تو سل ولی الله موسم
نمودند تا ایشان بدان مناجات بجناب قلبی کماجات میگردد باشند بنده
کاتب الحروف نیز طفیل ایشان شرف اعزازت آن یافته الحمد لله علی ذلك

موسوی
قره العین

موسوم

حمد یوانی کرم و یگانی نغمه و در اجاره نامه روایت جمیع مصنوعات خاصه و همه مرویات
 نفس نفیس که بنام ایشان از انجذاب صادر شده بود تنویر ذکرشان از علم کرامت
 مقام بدین عنوان تراوش یافته که این فی البدو عینه نصی و معدن اسرار بی خواجہ محمد امین
 اکرم اللہ شہوقہ الدیام و در بعضی مکتوبات کہ بنام شاه نور اللہ شرف صدر یافته اد
 حال خواجہ موصوفت باین کلمات مرحمت ایات نشان دادند کہ اگر کجاست خواجہ
 محمد امین دبرہ می آید محبت مفرط بہ نسبت خود و دوستان خود فدای کلی مشاہدہ میشود
 و لطیف روح مہیات و حسن افلاق و لطائف شمایل بسیار است و در بعضی مکاتیب
 از احوال کرامت مال ایشان و بدین وجه شرف اطلاع بخشیدند کہ یکی از میان لطائف
 عزیز مشا را لیه قوت و استعمال ایثار و آرد و جہی است از وجوہ قلب کہ بروح نزد
 است و وجہی از وجوہ روح کہ قلب بایل است پس غالب است کہ طور شمرہ مہارت
 و عبادت و نسبت او با سبت و یاداشتی کہ غالب بر ان انس باشد و محبت اہل اللہ
 بود انس و الفت بیشتر بود پس الحمد کہ حسب البشارۃ نامہ و الوارین معانی در دو است
 ایشان جلوہ کردند و رسالہ شفا القلوب کہ از تصانیف حضرت ایشان است اکثر
 مطالب ان تخصیص نام ایشان یافته بلکہ جمیع تالیفات ان محض بسبب ایشان است
 در جزالت و مقالات التادستی رسا دارند چنانچہ رسالہ نوشتہ اند در بیان فضایل
 و شمایل جلایل و پارہ از ملفوظات معارف سمات حضرت ایشان در غایت
 خوبی و لطافت و جزوی لطیف از مشوئی دارند در مناجات و در کمال رقت و سدر
 و در وسایل مناجات فضایل و مناقب حضرت و بی نعمت و امت بر کاہتم نہایت
 ملاحظت و حسن ادا رواج نمودند چندی از ان بطریق انونج در اینجا سبب نموده می آید

تا حکم انوقت بنی عن الجواطلاع بحاصل آید نظم خداوند بآه جان نمانک در چشم خون فشان
 سینه چاک و بنام آنکه جان خاک ره اوست، قلم شیدا و روی چون مهر اوست
 بان مهر سپهر رنمایی؛ بان اعجوبه صنع الهی؛ بان دریای علم بیکانه؛ بان قلب جهان فروز
 بان خواص بحیثی کائنات؛ بان سیاح اقلیم موایی؛ بان شکل کشتی سمنند؛ چرخ ازوزنیم نقشبند
 حکیم نکته دانی سرشیا؛ مراد حکمت تعلیم اسما؛ بان جان جهان زندگانه؛ بان روح و روان دماغ
 بان در سینه کان و؛ بان نور معین جان کشت؛ بان خورشید بر جلال و آرزو؛ بان نجم هدایت قطب افغان
 بان عین ظهور پرستی؛ بان مراتب وجودی پرستی؛ بان دانا روز پرده؛ بان کشف حجاب
 بان عکس جمال در مطلق؛ چه عکس کشته اندر مطلق؛ ابوالبیاض نام قدسیان؛ بنام من ازین تعلیم
 زکینی امتی گفتن پیغمبر؛ رسول مجتبی ان بدر لوز؛ قدم نهاده اندر ملک اشباح؛ بنام احمد شمس خورشید
 امام و مقتدا و قبلگاه هم؛ وی الله شاه دین بنام؛ تنم را خاک راه این حرم؛ سرم زمین خاک را
 مرا بپور مغن از در آورده که با چون صلوات بردار و آواز ایشان از جمله عنایات حضرت
 وی نعمت و امت بر کاهتم نقل نمودند که ارشاد فرمودند که حق تعالی بمصدق منطوق
 ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین یتولی جمیع امور معاش و معاد ما
 بفضل خود بدین لطف مخصوص گردانیده و سبب اظهار این نعمت آن است که معلوم جهان
 شده که در حق تو نیز از جناب متولی الامور للعباد جعلی از تویی شامل است یعنی منطوق حضرت
 کار سازی امور معاش و معاد در حق تو مشهود گشته انشا الله تعالی در وقتی از اوقات
 نبوی از توجهات کشف توحیدی از طرفهای این مرتبه نموده خواهد شد لیطین قلبک
 و الحمد لله علی ذلك افاده حافظ جو صاحب نوشتند که یکبار شب دوازدهم ریح الاول
 بطریق الهام در خواب معلوم شد که امشب شب قدر است پس بیدار شدم و

محمود کن
 بجزایات حق منشا ایشان از روز اول

بیت و نموده شروع در نماز نمودم قدری که متذکر بودم خواندم باز در خواب بشدم دیدم که بر پیشانی
 در صحن ایوان خانقاه حضرت مرشدی و مولانا بی‌سایه السلام العالی روح شریف آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم حاضر است و این فقر و بعضی اصحاب حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم
 خواب محمد امین و غیره تعالیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطور صاف ایستاده اند و از سینه
 هر یکی خطوط شوعایی نورانی متصل نور روح شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده اند
 بلکه انجمنه اند پس از جانب اینها تسبیح ایمان و اخلاص و محبت است و از جانب آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم رافت و شفقت و از آنجانب شوعایی که با ایشان فالغیر شده همان مقدار است
 که سینه‌های ایشان را مقابل شده الا خواب محمد امین که نوری از آنجانب بطرف ایشان تابان
 شده بس عظیم است که تمام ایشان را احاطه نموده و گویا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تکلم می‌نمودند با آنها این کلام که من شمار دوست می‌دارم و من از شمار ایم اگر چه خطاب عام
 بود اما معلوم میشد که مقصود با اتصال خواب مذکور اند و دیگران به تبع پس از تمام توجه و اتقا
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم عظمت شان و مهابت ایشان در من سرایت کرد و در آن
 وقت قبولی در ایشان مشاهده افاد که یک دیگران خصوصیت بنظر نیامد ازین سبب در
 بیداری زیادتی محبت یافته شد اللهم ارزقنا زیاده محبتی اللہ افاد و عاقبت پناه شاه
 نور آمد و نمودند که یکبار در رمضان وقت ظهر خوابه محمد امین نماز مشغول بودند مشاهده نمودم
 که یک نور خوابه موصوف احاطه نموده و بقوت همان نور جمیع حرکات ایشان بجا می‌آید
 می‌کنند افاده ایشان نقل کردند که شب بیستم رمضان که ثالث او تار عشره افاده
 تربیب نصف شب یا قلبیا کم از آن که ابتدا کردی خواب بود در تمام دیدم که حضرت ولی
 نعمت آدم طله امر می‌فرمایند به شیم برای تپاد ورود برکات این شب و درین اثنا

الجلالی

انجذابی و وجدی توی در قتی تمام در قلب مشاهده نمود معلوم چنان شد که امشب شب
 فزاست در عین لجا و وجد تمام فقر کاتب حروف بردند که کویا پیش ما آمده و دستا
 ما کرده و تبسم کرده می گوئی که ترا این مالی که دست داده درین وقت کی را میرسد و من
 در عین شوق و لجا و وقت تعلق می نیامد در این اثنا بیدار شدم و بوجوب امر حضرت که در
 خواب بتیم فرموده بودند تیم کردم و زمانی اندک نشسته مشغول دعای شدم اما طبیعت مساعده
 نکرد باز خوابیدم باز نشام طبیعت دارام در اول یافتیم و دیدیم که حضرت ایشان حاضر اند و من
 کیفیت رویای خود و برکات شب قدر بیان می کنم و حضرت نیز تصدیق میفرمایند همین
 حالت تا هنگام سحر بود وقت صبح این نکور در جناب عالی موضوع داشتم و بخدمت
 حافظ نیز ظاهر کردم ایشان فرمودند که امشب شب برکات و وقت بود حالت شما
 صادق است و فرمودند که من در حق یاران مشغول دعا بودم تراد کیفیت عطی مستغرق
 یافتیم که پاره از آن پرتو ظاهر کردند افاده ایشان نقل کردند که روزی حضرت دلی نعمت
 و امت برکات هم ارشاد فرمودند که در واقع دیدیم که کویا ترا می گویم که ما میباید نسیم که نوازند
 کشیری اما اکنون معلوم شد که نواز اولاد حضرت شیخ عیاشیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام
 هستی بعد ازین تغییر این رویا فرمودند که حضرت شیخ را خطیب الانبیای کونیه پس این
 اشارت است یا آنکه از دست تو بعضی علوم مایه می یابند افاده ایشان نوشتند که
 چنان معلوم شد که حضرت اکابر سلسله من احریم مستوفی حقوق خود اند بند کفر خیر بر چند مقدم
 و تا خرفصل کی بردیگری اقتضا نماید اما منصب افاده استیضای فی خود خواه ایستاد
 خواه ادینی می نماید زیرا که اگر فاضل را تعظیم کرده شود دون فواضل پس سلسله منقطع
 شود و غیر مستقیم سلسله که آنحضرت عیاشیا و علیہ وسلم باشد هیچ فاعلی منظور نمی ماند

در صورت فایده و مسالمت که دون حضرت است صیبا علیه وسلم مستور
 والمد علم بحقیقت الحال افاده ارقام نمودند که وقتی دل در کیفیت اسرار قصه حضرت ایوب
 عیبا نبیا و علیه الصلوٰۃ والسلام متفکر بود که زوَلِ جَرَادٍ مَثَبٌ بِأَهْمِ كَثْرَتِ دَرِيْبٍ
 وَ دَامَانَ وَ مَعْنٍ وَ بِأَمِّ الْإِثَانِ وَ كِيَّ اِرَانِ كِيَّ مِيْرُونَ اَنْتَه نَكَد اِرَانِ كِيَّ صَيَالِ شُوْد وَ حَسْبَةُ بَرُوْد
 و بیارند و خطاب اما اغیگ و جواب ان ما اغنی عن برکگ فرورفته بود وی خوا
 که از کی پرسد مگر از غیب افاده سر این واقعه فرماید در نماز هر دو م سوال خیالی افاد
 فرمودند که اتهام حضرت ایوب در انقطاع یک جراد بعد از آنکه هیچ حاجت بوی نداشتند
 از اقصای اوب وی نعمت بود چون نوم صفتی بر سنده انعام فرماید هر چه حقیر بود اما مقصدا
 عبودیت و سبکی قبول نعمت و انعام است کمال تعظیم و احترام و این تعظیم در حقیقت
 عاید حضرت مفضل منعم خواهد بود نه نعمت و انعام افاده نقل نمودند که روزی در احصای
 نوای الهیه که از حد احصا که نشسته متفکر بود پس در نشاط و سرور این فکر استوار داشت
 این کلمه در خیال رختند که عنایات الهی زیاده از ان مستطین است در خاطر میگذرد
 لَوْ كَانَتْ اَفَادَةُ الْإِثَانِ رُوْزِيًا دَر مَقَرَّةٍ رَاقِبَةٍ صَحِيٍّ بِوَجْهِ حَضْرَتِ الْإِثَانِ دَامَتْ بِرَكَاتِمُ
 نَشْتَه بُوْدنْدَك بَابِ عِبَارَتِ مَلَمُ شَدْنَد تَجَاوَزْ كَا غَدِيَّ كِه كَلَامِ حَقِّ دَرُوِي نُوْشْتَه شُوْد
 و بهتر بنده که صورت مادر وی ظاهر شود افاده باری در رمضان که ایشان متکلف بودند
 بر ایشان باب این علم فتح شد که انسان کامل نشود تا آنکه فیض لومعده نباشد افاده
 ایشان نقل کردند که باری بعد و تر در اثر شب رو قبله نشسته بودم بگو شم لوازی آمد
 که مردم بیعت بی محنت نمی کنند درین اثنا حضرت صاحب فرمودند که قلوب مردم
 بیعت بر شرف آفتاب است افاده ایشان نقل کردند که روزی از ایام انعام

نشسته بودم

نشسته بودم که ناگهان بطور اهام و اتفاقاً هر شد که توجیه بودی خاص که مصطلح اکابر نقشبندی است
 قانونی دارد یعنی هم آن مشکل است باز بعد دو سه روز اطلاع بخشیدند که طریق را بطه نسبت
 بشیخ که در حقیقت وی تبحر اعظم طبری تمام دارد اینهم توجیه بودی خاص است بسیار
 مفید و نهایت نافع در حق سالک مبتدی پس حضرت ایشان این را شنیده اند
 فرمودند که این هم لطیفی است از لیلون ان کلمه افاده ایشان گفتند که کمال شکر نعمت است
 که تعظیم همه اسباب و جمیع وسایط و وصول ان هم تا بحسب الاسباب بر قلب و جوارح
 این نعم علیه ظهور یابد و قناعت این سلسله در نظریه مثل شود پس ازین جهت خصوصی
 و تدلیلی مناسب هر یک از ان وسایط بر روی کار آید تا که عظمت حضرت رب الارباب
 بود اکل بر قلب وی استیلا یابد و انهم وسایط را مظاهر وجودی تعالی دانند و تعظیم آنها
 تتمه تعظیم او سبحانه ادراک نماید پس ان هنگام الحمد له از وی یابد افاده گفتند روزی حضرت
 مولوی روم قدس سره که سه نفی اند شمارا دید و رفت و هرگز او دریافت جان بخشید و رفت
 بیاد ما اند ما احسرتی گرفت درین قسم نوعی از نفس روی داد در ان میان فرمودند که نبی
 علیه الصلوة والسلام همه نفی الهیه است و قرآن عظیم نیز نفی است و امثال ذلک در هر
 ازین نفیات تفصیلی دارند جدا جدا که یکی با دیگری نمی ماند بعد از ان افادت روی داد افاده
 ایشان گفتند که در روای دیدیم که باشیخ کفوی افاده و استفاده بی دارم بوی گفتیم که
 طریق افاده و استفاده دو وجه دارد یکی آنکه این کس در مواجهه کاملی میشتند و ان کامل
 توجیه کلی بحال مجرد دارد و از انجا بردل وی الوان فیض زینش می نماید و از دل وی بی عمل
 او کنیفات عجمه و از جور حال هر کدام از حاضرین بر بوالحن ایشان فالین می شود و دیگر آنکه
 جمعی بوجه کاملی خود را بکنانند و وی با قصد توجیه حال هر یک از حاضرین شده

افاده

فیوض

افاضہ برکات بی نماید و ہر یکی مقدار استعداد از وی فیض پذیر میشود پس چنان بسیار شدہ
 این واقعہ را در حضور اقدس حضرت ایشان عرض نمودم تصدیق واقعی فرمودند و مقام
 اول را بمقام انبیا تعبیر نمودند کہ اصلاً ایشان را تو جہ قضیہ باین عالم نیست و ہر جہ بواسطہ
 انبیا باین عالم مترشح است مثل قسم اول است و قسم ثانی را از خواص ولایت عامہ
 اشارہ فرمودند و طور اول را بجا نمودند کہ طبعی صاحب این دورہ است افاذہ ایشان
 گفتہ کہ وقتی علی عجیب افاضہ شد ہر تجیہ منشا فلیح است بیک تجیہ موجود حیوان است
 وان دیگر موجودان مخلوق دیگر قوی افرجیہ سبب ایجاد انسان کردید پس چون ادبی بارفتہ
 رفتہ بہمان تجیہ رجوع افتد لامحالہ انما الہی می گوید و ہمین بود کہ قابل انما الہی انما الہی گفت
 انما ان انما الہی کہ زبان زد اہل توحید است بلکہ انرا زبان و بیان و نام و نشان است
 وان وقتی دست دہد کہ ترا کم حجت بشریہ منفع نشود و نماند کہ ہمان تجیہ و کفن انما الہی در آن
 وقت از ہمان تجیہ صادر است پس این را بحضور حضرت ایشان عرض کردم ارشاد
 فرمودند کہ علم حق است و تجیہ مذکور عبارت از بعد است ذکر مجلی از احوال سعادت
 اشمال سالک و احد صوفی ما جد شیخ محمد عابد کہ از جملہ مجازان بدعوت طریقت از جانب
 حضرت ایشانند در ابتدا از زمرہ لشکیان بودند اما بمقتضای صفاء فطرت و علو استعداد
 شوقی راہ خدا پیدا کردہ از خدمت بیخ فیض و برکت عارف بالہ الصد حضرت شیخ محمد
 و امام التتویم قلمب اللہ التعظیم حضرت شیخ عبدالرحیم قدس اللہ اسرارہما استفادہ اشمال
 طریقت نمودہ و برکات صحبت بی اندوختند و از ورزش اشمال ذوق و شوق کمال
 و اشجابی احوال ارباب و وجد و حال حاصل کردہ بودند بعد اقتضای ان صہما کرندگی
 جناب ولایت ماب حضرت ایشان بستند و از باس عسکیر برآمدہ مجردانہ خود را

الطریق

بالطریق

یا کلیدی بن جناب تسلیم نمودند تا که بفضل کار ساز واقعی نعمات دست داد و پرده
 سرار بگشود و شاید نسبت قوم بود احسن طوبه نمود و احوال و مواجبه این طایفه
 علیه ردی آورد پس از انجناب شرف اجازه ارشاد یافتند با شفاقت تمام مسند
 ارایی افاده و افاضه شدند و در مشایخ که از انجناب بنام ایشان شرف صدور یافتند
 باین کلمات کرامت آیات تشریف یافتند که ان انا الصالح الراجب فی اتباع
 صیب المد صلوات الله علیه و سلامه المشهد بکر المد و التعلی الالمد الشیخ محمد عابد زاد
 المد فی توفیته صحبت سیدی الوالد و جدی لای قدس المد سرارها و اصد عنها رتعال الطینی
 التلث العتبدیة و الجلیانیة و الحشیة و عملها کثرة کویة و صحبت بعد ما هذا الفقیر عنی
 عنه و الحقه یلفه و حصل السیة الباطنة و البادنة عیا ما احب بوم انه سمع المد
 صدیقی ان اخاره داعیا الی اشغال الطرق التلث و ارتبیه مرکبا یفنی محبة للمو فی
 من عباده المد و الهنی انه عقیق بان بوفد عنه الاشغال و یستجی بنو صیحة الالکون و ان
 المد جاعل فی صیحة الناس غیرها انا اخره لیسع الاشغال و الاورد الی سمعها منی
 و من سید المد کور و عمل بها و رای اثارها الی من تسم فی النیر من الناس الخ بالجله و در
 احکام از احکام شریعت روحی تمام و در و طایف و طبعیت اجتهاد و دوام و به بنرکی حقیقت
 الصیغی مالاکلام می دارند و ذات جامع عنات ایشان از عنات است افاده
 این ان نقل کردند که مدتی پیش از ظهور رفته تا در شاهی انحضرت صیبا الله علیه و سلم
 در واقعه دیدیم که سر با لورند و تمام لباس هم نور است و احوال شاه جان اباد مرانیان
 پس چنان بلوقع آمد افاده ایشان گفته که چنان ادراک نموده می آید که کویادانت حق
 دریایی است و وجود این شخص در ان دریا بباب بر خاسته و در وی محیی و شوقی بان

دریا پیدا شد و باز چون این دریا تلاطم نمود آن جناب در وی مضمحل گشت تا که صورت
 آن جناب هیچ نماند اما ثبوتی و محبتی هنوز در آن قطره باقی است ذکر قدری از احوال استقامت
 ایشان فقط صاحب الشرف اللطیف ذی المقام المنیف میلان محمد شریف که یکی
 از خلفا جناب حضرت ایشانند صوفی اند منشرح صاحب استقامت متورع متشا و مولد
 شان بلاد سند است هم در آن دیار اولاد در خدمت یکی از بزرگان که از خلفا شیخ کلیم اند
 در میان سلوک میگردند و اشغال طریق راوندش می نمودند و ریاضات و مجاهدات
 بتجدید میرسانیدند بعد از آن حکم والدین جاید واقیاً بعد از ششم سلیماً فضل الی بطرف
 حضرت ایشان هدایت نمود و چاره سعادت ارباب از آن دیار کشیده باین استان رفیع
 ایشان رسانید پس چون استعداد بلند داشتند آن همه کمالات سابقه را مبادی
 و معادات شناخته گری بر مقصود اصلی بر بستند و حکم سه بدریا چون رسد سیلاب
 انار سفر باشد از سیرای افاقی در گذشته سلوک را از سر نو برگزیده و سیر نفس نهادند
 پس توجهات کارگشای مرشد حقیقی در مدت قلیل بر کمالات لطائف نفس
 اطلاع حاصل نموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند و کان بعد
 بوده در ریاضه تا که کان الله له جزء و شرف اجازت ارشاد یافته رخصت
 همان دیار گرفته در اینجا مسندارای هدایت و ارشاد گشتند و علاوه بر این همه کمالات
 صفتی است پس غیر الوجود که درین زمان تجرد در ذات ایشان یافته نمی شود الا ما شاد
 الله که با وجود سیرای از زلال وصال عطش کمال است که هر سال از وطن مالوفانه
 هزار گره کثری کم زیاده معاوز و قیامی قطع نموده بشرط استانه بوی حضرت مرشد حقیقی
 مشرف گشته بیوهن جدیده افندی نمایند شربت الحب کاس بعد کاس : فافعد

انشرب ومارویت * در این مخطوط سال طلب بیان حال بی مثال ایشان است
 بالجملة ذات صاحب الایات درین صفت یادگار اکابر سلف است واکاه ساز
 طالبان ملک خباب حضرت ولی نعمت دام مجدم شبلی که ایشان مرمت فرمودند
 در آن بابین عنوان عنایتها نمودند که فضل علیا فی شهور سه شلت و تحسین من الایة النبیة
 عشا فو نافی المد الرابع فی الوصول الی المد محمد شریف بن خیر المد مهاجر لطلب الطریقه
 الصوفیه وقد کان عالج اعمال الطریقه و اشغالها و مراقباتها قیل ذلك مدته و عرف غورها
 و کذباً و تفحص ان سینها و شینها فوفیه لطائف النفس و المقامات السنویه علی
 کل لطفه و الثب التي علیها مدار الطریق المشهوره و عرفه کيفته نقل التلمیذ من
 لطیفه الی لطیفه و من نسبت و سایر الدقایق المهمه و عرفه کيفته الهاز خوارق العاد
 و التوجیبات المورثه لها کل ذلك کما فتح المدعی و فتمتی و بارک لی فیما ورثته عن ششانی
 معرفت کل ذلك کما ینبئ و زنته بالمران الذی اعطایه ربی فوجدته صحیحاً صبیحاً و الحمد لله
 فی انا افره الارشاد الطالبین بالطریقه الصوفیه علی ثوعها و لا لباس الوقت لهم و التوجه
 الیهم و الصحبه معهم و البسته الحرفه الصوفیه الخ ذکر قد ربی از فضایل و لا یصاحب علم الموبد و
 المدد و سیدی شرف الدین محمد که از خواص تلامذه حضرت ایشانند در سلامت
 و من و جودت لوراک از لب مستعدان اقبال تمام دارند و در خوبی صفات حسن
 اخلاق ما دره الافاق اند کلمه از زریل و کلمه لفضایل در ذات ستوده صفات ایشان
 فطری است و تزکیه ظاهراً بحکام شریعت و تصفیه باطن با داب طرقت حبیب از شرب
 صوفیه صافیه سیرب اند و از اذواق این طایفه علیه مزوق در علوم قوم فهمی رسا دارند
 و از اصطلاحات ایشان نیک ما هر در بر حقیقت از ایشانند که لباس عکرترا

قباب خود ساخته اند در تحصیل علوم فاضله حضرت ایشان شغل تمام دارند و در ادب
 اسراران بجز او فایز بلکه از بس که فطرتی صافی دارند و استعدادی از بعضی معارف انبیا
 العکاس پذیر گشته اند چنانچه در رساله نقاوة التصوف که تصنیف ایشان است
 مسایل مهم عقاید از سر اختلاف ادیان و امتیاز طریقه انبیا و بیان سبب تکلیف و مجازات
 و معاد جسمانی و بیان سر قدر و سله اختیار تحقیق محققانه نمودند چنانچه حضرت ایشان
 بعد بطالوات از کلک کرامت سلک باین تفریط شریف دادند که الحمد لله و سلام
 علی عباده الدین اصطنعی اما بعد از جمله غایبات و باب کریم جل مجده در باره نفوس زکیا فاضله
 تبلیح و قیاس است به نسبت عقاید حقه و افاده طریقی تفسیر از مضامین شبهات و ایه و
 ابهام و جمع در میان مذاهب مختلفه و پیش این فقیر بحق الیقین مقرر شده است که تا
 ناطق شنیع صورت علمی را از مبدا فیاض قبول کرده است و در عین ثابته او آن نور را و در
 شهادت اندک کلمه بان علم از جهت تحقیق و امان گویا از نفس و بجای رود صورت ندارد کما قال
 المعروف الحامی قدس سره ^س جای اوصاف بی صاف نیارد گفتن: کره فیض رسیده
 از باطن خمی در پی ^ی و ازین طایفه که باین نعمت همه سرافرازند و برادر دینی ما شرف
 الدین محمد اند که منصف بحضرت سینه و پیه و کسبیه اند و در رساله نقاوة التصوف تجرید
 معارف بلند و منیع عقاید حقه موفقی شده اند و قد طالعها من اوابایی اخوان و جدتها را
 البانی صحیح را لعانی افاض الله تعالی علی مولفها شایب نعم و عالمه و فی جمیع احواله بکرده
 و کرمه و او صله فی دنیا و اخره الی ما بر حوجه و تیمنا این این این کنه الفیض الی رحمة الله
 الکریم ولی المدین شیخ عبدالرحیم کان الله تعالی و رساله ثانیه موسومہ بالوسیلة الی الله که تصنیف
 ایشان است در آن مسله ذکر کرده اند که عطیة لبست الہی و شری است از ضابط اسرار

ولی الہی است کہ حضرت ولی افضل والاحسان بمحض ایشان را کلمت فرمود
 و امید است کہ کشف این معنی مفصل لیس از ابواب مغلقة معارف خاصه انجساب گردد
 چون مسد مذکورہ بدل عقیدت فنزل این بندہ فدویت کرین باین طائفہ علیہ نہایت
 چسبیدہ انرا التذاد بذرکما در این اوراق بی نوبہ و بی بندہ ان اول اقیامت لخمیت
 الوجود المطلق ایشان الکلی الذی لہ صلاقیہ کل نشان و اعتبار و انما قہ یقال لہ فی س
 الصوفیہ حقیقۃ الحقایق و البرزخ الاولی الوحدۃ و فی بندہ المرتبۃ کل اقیامت و الحقایق
 مندوحۃ و الصوفیہ قالوا بالکشف و الوجدان انه الحقیقۃ الحمیدۃ و فی وجدان الافراد لہ ^{حقیقۃ} حقیقۃ حاکم
 ہوتی فی اقیامت الوجودیہ و هو النجی الاعظم فی حاق وسط النفس الکلیۃ الانسان الیوم
 ینطبق الاسماء التسعة و المتون و ہوتی فی اقیامت الامکانیہ و هو محمد صیبا الہ علیہ وسلم
 و من ہنہا قال الشیخ البکیر رضی الہ عنہ با دنی تسامح للشیخ الاعظم انه الحقیقۃ الحمیدۃ کافی اباب
 السادس من الفتوحات اللیلیۃ و اثبتہ علیہ ذلك عن الحقایق عبارة عن الذات المتلبسہ
 بشیوئياتہا فی خضرۃ العلم و الموجودات عبارة عن الذات المتلبت باحكام تلك الحقایق
 و انما رآ فی خضرۃ العین فاذا نظرت اکثرہ من الوحدۃ الحقیقۃ یرتابہا متساوتہ من الافراط
 و التفریط و الاعتدال بین تلك الشیون و من الیہی ان نسبتہ المرتبۃ الاعتدالیۃ الی ذلك
 اثنان اتم و اولی من نسبتہ غیرہ من المراتب فاوولیۃ نسبتہ النجی الاعظم الیہ بدیہی لا یخفی ^{علیہ} لہ
 لطف ترقیہ اما اولویۃ نسبتہ محمد صیبا الہ علیہ وسلم فمن تنبع احوال الكل و اطلاقہم من بدۃ النسخ
 الانسانی الی خضرۃ لا یتغنی علیہ الا ان احوالہ و انما قہ صیبا الہ علیہ وسلم کان فی حاق وسط
 الاعتدال نتیجۃ صیبا الہ علیہ الی ذلك الشان الکلی اتم و اولی من جمیع الافراد کاملین و النضر
 ہنہا مثلاً ذلك الشان الکلی بمنزلہ الدایرۃ المحیطۃ و جمیع الافراد الکاملین بمنزلہ النقاط المحاطۃ

فيها في نسبة كل واحد من تلك النقاط اني ذلك المحيط نسبت متفاوتة اقرب الي جانب
 والبعيد عن جانب النسبة النقطه المركزه فانها الي جميع جوانب المحيط سواء قلل مركزه فزيد
 خصوصية بالمحيط ليس تلك الخصوصية نقطه افري فالحكم بان المحيط حقيقه المركز اولى من غيره
 لان توجه المحيط بجميع شيوئه المركزيه الواروي غير من تلك النقاط بلغة بعض شيوئه وتكون
 بعض افرادها تمددنا فليعلم ان بروز الحقايق مرة بعد افري من المسلمات عند الصوفيه كما قيل
 الياس هو ادرين عليها السلام يعني بذلك ان حقيقتها واحده ظهرت في شخصين
 وبرزت في صورتين وهذا ليس تسامح فيقول الحقيقه المحمديه هي حقيقه الحقايق ظهرت فيه
 صلي الله وسلم باكمل الوجوه لكن لا بد لها من ظهورين في مطهرين اخرين بما وارشاده صلي الله عليه
 وسلم وشارحا كما وصدقها عليه صلي الله عليه وسلم وعلي يد من الوارثين كصدق الصورة
 النوعية علي اكل افراد لصلاحيه الماده بطورها تمامها وعدم منعها عنها لوجه من الوجوه لكنه
 صلي الله عليه وسلم اقدم واسبق وهما نابعه فهو الافضل وتلك الطهورات الثلثة الحقيقه
 الحقايق اقتضتها الحكمة الازليه والرحمة الالهيه قال تعالى وما ارسلناك علي رحمة الا لمن
 لان الموجودات مظاهر للحقايق وهي منبثه من حقيقه الحقايق ولها جهتان جهته الالهيه
 والاخوار عيا جميع الحقايق وبهذه الجهت العالم كله مطهرا ولو لو واسطه وجهت المودوديه
 في عداد الحقايق وبهذه الجهته لها مظاهر خاصه ايا في المرتبه الوجوبيه ففقدت ايا في المرتبه
 المكانيه فبني كل عالم لها النموذج وطهور في حاق وسط ايا في النوع الانساني فهو الالهيه
 لان الكمالات مرجها الي اصليين النبوة والولاية وحقيقه الحقايق جامت لها لان حقيقت
 النبوة برزخيه بين الحقي والخلق وهي اصل البرازخ وحقيقت الولاية القرب بالمردوي
 اقرب الحقايق الي اول الابدان فلما فتح باب النبوة ولبت الانبياء عليهم السلام واستوت

اقتضت

وادبره النوبة درجه بعد درجه اقتضت الحكمة والمرحمة ان تظهر حقيقة الحقايق في خلق وخلقها
 ظهورا تاما لا يتصور ظهورا عينا منه قال النبي صيا الله عليه وسلم لعنت لاتم مكارم الاطلاق
 وقال حقايق اليوم اكلت لكم دنكم وانتمت عليكم نعمتي فسخ الشريع البشرية وضم النوبة بصلي
 الله عليه وسلم فهو اول مظهر تلك الحقيقة لكن لما كان المقصود اتمام حقايق النوبة واللقاء
 فكل ما ظهر منه صيا الله عليه وسلم فهو من باب النوبة وحقايقها واحكامها واثارها ولم تكلم صلى الله
 عليه وسلم بحقايق الولاية واسرارها بقصور فهم اكثر الخلق الابرز واياها مع الخواص فبعد حقايق
 الولاية واسرارها مكتوما لمصلحة العامة فلما ضمنت النوبة والقت احكامها ورسخت في نفوس
 الانسانية واعاطت بها حيث لم يتبق رتبة التدرج فيها كما قال النبي صيا الله عليه وسلم
 يس الشيطان ان يعيد غير الله في جزيرة العرب اقتضت الحكمة ان تظهر حقايق الولاية بآثار
 وتبع دأيرتها فظهر للولاية في هذه الامة المروجة شأن خاص لم يكن من قبل لكن الشاع
 دأيرتها ايضا تدريجي لان استعدادات اللاحقين والسباب اوالها كما لا يخفى على من
 يتبع احوال الصابئة والتابعين وطبقات الصوفية فلما اتسعت دأيرتها واستعدت
 النفوس استعدادا تاما ظهرت حقيقة الحقايق في حاق وسطها في مطرنا الثاني ثقتين قواش
 حقايق الولاية منها القول بوحدة الوجود ووزنها وتدوين قواعد اسرارها واحكامها واثارها
 وهو لا يشخ الاكبر والنور الاثر محي الدين محمد بن العربي ريف الدعنة فهو الفاتح انجام الولاية الخا
 المجرية اما كونه فاعلمه ونبه الكتيب في الحقايق وثقتين قواعدا وتفضل مجلها بحيث لم يس
 لاحد قبله كما لا يخفى على من يتبع مصنفاة اما كونه فاعلمه حقايق الحقايق ظهرت في هذا
 لاجل اظهار حقايق جنات النبي صلى الله عليه وسلم اصل الولاية فتحقق الشيخ ريف الدعنة بنده الهجت
 مقصود لاولي بحيث لم يصح لاحد بعده فهو قائم لهذا التحقيق الالوي القصدية وكل من

تحقق بمقتضى الولاية التي فحمت بالشيخ فتمت الشيخ في رفقة علم اولم لعلوم الولاية الفاتح المسابقي
 كما كان منه محمد عيسى الله عليه وسلم في رفقة الشيخ لانه عيسى الله عليه وسلم سابق في مطهرة عقيدة
 الحقايق وشروط المطهرة الشيخ لها لذلك قال في العوض بعد تحقيق طويل في حق خاتم الولاية
 فهو سنة من حسنات الرسل ثم لا دونت علوم الولاية وقواعدها وقوانينها وبحقيقت النورس
 الكاملة بما صولها وفروعها وعلب عيسى الاستعدادات المختلفة بتأيجها وثمراتها ومارالهمور
 والاعصار وخطاوت اليها ابي الافكار اخلطت علوم الولاية لعلوم النبوة بشده غموضها
 اخلط اصعب التميز بينهما بل اخلطت العلوم كلها من النافعة والنصرة لاخلط الناس
 عبيهم وعجمهم ولاخلطت استعداداتهم وابصرتهم واثمارهم العلوم وتداول الكتب بينهم فتمت
 بكل احد من الناس ان يحمل ابي عبارة من ابي علم شاه عيسى وفقه مذاقه لطريق فن الآثار
 ولستدل بها عيسى يدعا وهو لا يدري ان علمها لطريق الاعتبار وان فن الاعتبار لا ينافي بالاعمال
 فالشبهة الامري عيسى فلو لم يستعد من ولجسه التحقق لها بالعلوم عيسى خيالها فاصبحت المضية
 واستطارت البلية كل الجهات حتى ان الزنا وقت والملاحة وتشرؤ في ربي الصوفية وخطاوت
 ابيهم عبارات القرآن العظيم والاحاديث النبوية عيسى الله عليه وسلم وكلمات المشايخ
 الكبار وملو عيسى غير المراد وفضلوا واصلوا افكاد الزمان ان يكون شبيها بزبان الجاهلية فان
 التدبير الكلي والحكمة الازلية ان ظهر حقيقة الحقايق بالقدر المشترك الجامع بين علوم النبوة
 والولاية بل الجامع بين العلوم كلها مرة اخرى في مطر الثالث ليكون منقطة بطور حقايقها
 الجامعة المميزة بين العلوم وماراتها فنوعين قوانين وبدون قواعد تحصيلها الا بقرار امام
 بين علوم النبوة والولاية بل بين العلوم المنقذة كلها من التفسير والحديث والفقه والكلام
 والتعويض والتصرف والسلوك فيزل كل علم منزلة وتبلغ كل عبارة وشارة

مملو.

مسلخه وهو الکامل الکمل زبدة المتقدین قدوه المناظرین قطب المدققین غوث المحققین

الشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی سلمہ العسجانه ومن کان کما لطف قریحہ وطاقه

الشریفة وتمعن بقواعدها وقوانینها خصوصاً الکتاب الحجۃ ابانہ والہیات والکتاب

القدس والہیات والکتوب الرسل الی الذمیتہ والکتاب السوی فی شرح الموظالم تبقیہ

رہمتہ فی تصدیق ہذا المطلب الالہی وللقضہ الاصح قل الحق من ربکم فمن شاک فلیؤد من

فلیوس

فلیکون مثل صنفاۃ الشریفة بالنسبۃ الی التصنیفات السابقۃ فی العلوم مثل رجل ماہر

باللغات باسرا انی جامعہ وجدادیناریہ بطلب بہ کل واحد بلغت العتب فوق اللہ

والدفع بینہم بسبب اختلاف العالم فافذہنا الرجل الدیار من ایدیہم واشتری عبادا اعظام

فلما راد اولک مشک والہ ورضوا بینہم وقالوا انما ہم تنذیل در حکایت حال عبد ذلیل

بذہ مولف ابن رسالہ واضح میگرداند کہ چون ابن عبد ضعیف از توبید وترتیب ابن لوران

فارغ شدہ انہا را بنظر کرامت اثر مجدی و ملکہ حکیم الامتہ حضرت ولی السمعت دام مجید

کذرا ندیدہ تشریف ان بمطالعہ شریف ارشاد فرمودند کہ چیزی از احوال خود ہم در این

رسالہ بنویس این بندہ چون از قسم حالاتی کہ درین کتاب تحریر یافتہ در خود مدح نمی یافت

والیضا از مظنہ توہم بیاقت انظام در سلک اصحاب کل الجناب جا میداشت

لاہوم در امثال ابن امر تعلیل بی پرداخت و ہر کونہ عذرہ واضح می ساخت پس

در این باب تعلق و توفیق بسیار ملاحظہ فرمودند و خود بنفس نفس بہ تحریر مکتوبی مشتمل

بر بیان کرامتہای ذات بیغ اسرار و آیات خویش کہ نسبتہ این فاقد الاستعداد با

آمدند خاک ارلا شرف امتیاز و افتخار بخشیدہ بہ مثبت ان در صدر مقالہ ماہور ^{خستہ}

پس بکم اطیو اللہ و اطیو الرسول و اولی الامر منکم لا جوار بافعال ابن امر جلیل القدر بردا ^{خستہ}

وحكايات نياح توجهات ذات مصدر كرامات كـ مقصود بالذات ودين مقاله
 هـ انشد شكر او ثمار الانجر او نوار در ذيل ان مكتوب تكاشت ومن الله العظمة و
 في المبدأ والمعاد المكتوب هذا بسم الله الرحمن الرحيم الحمد وسلام على عبادة الذين اصطفى اما
 بعد فان افانا الشيخ محمد عاتق نعم الله تعالى على طاهرة وباطنة كثيرة لا تحصى ولا احصى وما وبرخي من جملتها
 ان خلقه اول ما خلق را هدي في الدنيا را غيا في سلوك طريق الوصول الي الله تعالى فلا ذكر اني سمعت
 منه اول سن تميزي وتميزه كلاً ما يدل على رغبته في الاسوال والمناصب والذات الحسية الحسية
 بل كان من اول ثمره غاية همة ونهاية همة ان يصل الي ما يريه اليه استه او الجيب و قد به اليلة^{للطف}
 الاذلي ومن جملتها ان الشاه من بيت الولاية وجعل انظار المشايخ عليه فكم من لطف حصل له
 سيدي الوالد قدس سره ومن ابيه وعمه قدس سره ارجوا ومن جملتها ان جلد ما را يا باية النصرين
 والروحانيين نقاد الهم غير ضار بهم ولا عاصم عليهم سوار في ذلك قوله وفعله وقلبه ولسانه ومن
 جملتها ان زرقه من الكتاب والتسبة وما يستقيم به هو وكل من التزم اتباعه على جادة السببية
 وجملتها ان جعل نبي ونبية محترمة في السري في كليتها احكامها واسرارها فقرها والحمد لله تعالى من في الله
 اجتماعيا ذلك وتوقفا على ذلك واثرت فينا فوايد لا تحصى وهدايات لا ذكر ان كس منه
 على هذا القدر وسأذكر ما بقي عند الله اذا حصل ما في الصدور ولبشر من في الصدور ومن جملتها ان
 ان وفقه لسبوك طريق الله وانصاري في الله والتباعد بالهد فشا به عجايبها ومارشس غرابها و
 تفحص سنيها وتشينها وسارني غورا وبجدا ومن جملتها ان وفقه الحج بيته الكرم وزيارته بيته^{لنظم}
 صلوات الله عليه وسلامه ولم يجعل حبه جماعيا ولا زيارته زبارة عجايب بل جلد في كل ذلك
 عيا نبية من ربه وخلقوه شاهد منه ومن جملتها عن فتح عين بصيرة في فاكتشف له من اسرار
 الكتاب والسنة ما سبق به كثير من السابقين واخرج عن مشاوه كثيرة من اللاحقين ومن

والسنة
من

ان

جلها ان اعمل فيه سر الارشاد وجعله ذكرا لعناية الارواح البهية قطن به اجده الذي يمدون خطا
 من الوجود العاقوبتي وند اسر شابت منه امر اعطيا و جاري به الشيخ مرة بعد اخرى الي غير ذلك
 من مناقب يعجز عن شرحها البيان وكليل دون احاطتها السان وبالجملة فاشهد الله باله ان صنوة
 النبي صلوة ووجه الله في مدحه وانه سر الاسرار ونور الالوار وانه مهيب النفوس ومعدن البركات
 وانه سابق السياق والبيع النادر في الافاق وانه صاحب لسان صدق وخبان حق وانه اللامع
 كريم ابن الكريم ابن الكريم كما كان يوسف الصديق بشهادة بنينا صلوات الله عليهما في الانبياء الكرام
 ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم وهو معدن اسراري وحامل الواري قلمي مواعيد ولطري ايسر مد
 بره كيمي ووجه كصبي وقوله كقوي وفعله كفعل ورضاه هو بعينه رضاي وكشفه ووجدانه هو بعينه كشي
 وجداني له اني كه تواز نام قومي بارد عشق به از نامه و پیام قومي بارد عشق به عاشق شود انكس كه
 بگويت كزرد به اري زرد و نام قومي بارد عشق به طولي لمن ابتهه ولا ذبه واسترشد منه والحمد عليه
 حفظني الله تعالى و ابا به جمع بنياني مقفد صدق عنديك مقفد راقول قومي ندا واستغوا الله وله لمح
 المسلمين آمين و بايد دانست كه هر طبع اين مکتوب كه از قمار نامه دين و دنياست از ديگر تحريف و
 معي است ليكن يك امكده چون طبع خواهد زمن سلطان دينه فاك بر فوق قناعت بعد از
 اطاعت و بي الامر بايد اسر حكمايت حال مي كنسند كه تولد اين بنده سال عاشق بود الان
 والايه بچري دهم شهر رمضان اتفاق افتاده بغي از اعوه محمد غاري تاريخ يافته پس جده امو
 بفرندي گرفته در حجه تربيت خویش پرورش داد و چون بلفظ آشنا شد و يكه و سپاره
 از قران اموضت جد من كه الوام من شيخ عبد الوهاب كه از عطايي عشيره خود و از اصحاب
 شيخ بزرگ حضرت شيخ عبد الرئيم قدس الله سره الويز بودند و در خط شيخ استاد تمام قران
 عظيم و شعر لغصاب صبيان تعليم نمودند بستر با فاده رساله ميزان حوت و سطري از بوستان

ابن الكريم

سعیدی جناب حضرت عیدی اکل العارفين واعلم الواصلين بالمد الصمد حضرت شیخ محمد قدس
 المد اسرار هم این بند را شرف ایثار بخشیدند و این عبد ضعیف هر چند در آن ایام بدرجه بل
 نرسیده بود اما چند بار در سیر و سفر بركات سعادت انجناب مشرف نشد و در سفر و حضر
 صحبها رفیق را ادراک نمود و التماسها و عظیم بحال خویش دریافت با دوام که روینیا حالت
 غریب میداشتند و این بیت بشوق تمام می خوانند: خیال زلف تو چمن ز کار زمان است
 که زیر سلسله رفتن طریقی بیاری است و وقتی دید کیفیت شکست روی آورده بود و آن
 بیت بزبان اسرار بیان می رانند: هر وقت نوش که دست دهد مغنم شمار کس را
 و قوت نیست که انجام کار صیبت و در وقت رحلت ایشان ازین جهان حاضر بود و در آن
 ساعت برایشان کیفیتی عجیب مشاهده نمود بعد از آن جمله کتب تحصیلیه صنادید کبار از مقول
 و مقول تا شرح مواقف خدمت مدد بركت حضرت قبله گاهی فدرود اولیا را مد حضرت
 شیخ عبدالقدوس سره استفاده نمود مگر باره از کافیه و قدری از شرح ملا که خدمت حضرت
 عمی عمده الواصلین بالمد حضرت شاه صیب المد سره خوانده بود و در ایام تحصیل باری در
 رمضان که حضرت قبله گاهی قرآن با تدبیر معانی و مراجعته تفاسیر تلاوة میفرمودند حاضر بود در آن
 اما چون باین آیه رسیدند که فقوا ابی المد لی لکم منه تدبیر مبین باین بنده متوجه شده این آیه را
 دو سه بار تکرار فرمودند پس این کلمات نیک در گرفت و همان معنی که با تم تشویق رسو
 طاعت کردید بعد چه گاه شیخ از اشغال طریقت ارشاد فرمودند و در زرش ان پیش
 گرفت اما جمعیت قلبی کا حقه روی نمی نمود اگر چه ثنوی و طیبی می داشت و حضرت عمی قدس
 سره نیز بحال این عبد ضعیف نجابت کم و التماسات خاص بنده و میفرمودند باره اولی
 مراقبه ایشان حاضر شد و چند بار توجیه باین بنده فرمودند و در معارف خاصه مخاطب می نمودند

و توجیران امر مفی نمودند چنانکه دیگری شریک این سعادت نبود و بخدمت بنوع کرامت حضرت
 شیخ بزرگ امام الطریقہ قلب الحقیقہ شیخ عبدالرحیم قدس الدار و اہم کرامت مرات فیض
 اندوزی نمود در مجلس درسی و بیان معارف شرف حضور یی یافت و در علقہ مراقبہ یاریافت
 سلامتہا اندوخت و غایبات بی پایان در حق این خاک رمندول فرمودند در ایام مرض افیر
 که شرف اندوزی حضور میباشست بعضی اوقات چون در مواجہہ شریفہ شرف صحبت
 حضرت مولای و مرشدی مد اللہ ظلہم العالی می یافت و توجہ کتاب باین فدوی دروغ
 عقیدت این عبودیت گزین بحضرت ایشان مشاہدہ می نمودند بنحایت متعجب میشدند
 چنانچہ باری از غایت سرور بحضرت قبلہ گاہی خطاب نموده فرمودند کہ فیما بین این ہر دو
 اخصا بسیار است و ما بسیار خوش و رانج ہستم شبی این بندہ در مشربہ دید کہ کو یا حضرت
 شیخ بزرگ تمہید و نوشتمہ اند و این بندہ را میفرمایند کہ تو چرا در انجمنی مانی و سماع ترا
 شرح ہدایہ حکمت حضرت ایشان نمی کنی این خاک را کو یا کستافانہ مروض داشت کہ
 حضرت سلامت ایشان با اتقائی نمی دارند و در ان اشاکو یا حضرت ایشان در انجا گذر
 فرمودند پس حضرت شیخ بزرگ بدست مبارک خویش دامن ایشان گرفتہ بندہ با
 فرمودند کہ بگیر پس بدان حال این بچہ است گزین دامن ایشان گرفتہ بالجد بعد تحصیل
 کتب مذکورہ حضرت قبلہ گاہی برای استفادہ و استفاضہ علوم و اداب و طریقت ببار
 اسلاف کہ این معنی از ان خاندان عالیشان متوارث بود از خباب ولایت ماب
 امام المحسن المحققین وارث الانبیا و المرسلین شیخ الوقت ولی الزمان حضرت ایشان
 دامت برکاتہم رخصت فرمودند پس چون تاید سعادت از پی این خاک را کشیدہ
 بان خدمت عالی شرف گردانید بانستفادہ کتب کبار مثل شرح تجرید مع حاشیہ

قدیم و ستمش بازغه و محکم الاصول و اتق البین یعنی از آنها بقرارت و بعضی بسبب متول شد
 و مقداری از هر یک بحسب اقتضای وقت تحصیل نمود و وجه جزو از صیغ مسلم قرارت کرد و در
 مطهر تگاه البیت الشریف تفسیر سوره فاتحه از تفسیر بیاضوی و تبرکات و تمیاز از آنحضرت خوانده
 و بارشاد شغل طاعت مشرف گشت روزی فریب در پنج اسرار حضرت شیخ بزرگ
 نشسته بودند و این بنده شرف مواجبه داشت در انکال بر زبان غیب بیان را نند که انقیاد
 باطن بدون انقیاد ظاهر تمام نمی شود این فدویت نهاد این نفس را نفی من نجات الله
 و انت همانوقت بلا انکراث سعادت سعیت حاصل کرد و تغییر رویه سالی متحقق گشت
 پس بین توبه انجانب صورت توحید محبت روی نمود در ان اشا جناب حضرت ایشا
 داعیه سوادل درین پیش آمد و این خاک را نیز سالی توفیق برکات فیض انتساب
 کشید و در حقیقت ان سیر و مفروضک طاعت کردید که در ان میان صورتی از فنا
 فی الشیخ روی نمود چنانکه السلیخ از قصد واراده خود و تون بلون غم و مشیت ان جناب
 دست داد و بدان سبب جبریل رضا که انبیا ذابالبوی است همیشه که از ان شهادت
 سفری لذتی میگفت و در هر شدت منت انجانب بدوق و وجدان ادراک می کرد
 اختیار کلمه طیبه که بل الله ین علیکم ان بهکم اللایمان بزبان می راند و از هر که در ان حال
 و ترتم بر شد لید خود دریافت میکرد از روی نفی و بیزار می نمود و در ان سفر شب و روز
 یک ساعت هم از دولت حضورم محروم نشد اگر سبب بی بود معروف مشاهده روی
 مبارک بود و اگر خواب بود نزدیک ستر خاص بلا مفاصله می بود و هر معرفت و علم
 که در ان اشا بر ایشان در و نمود این بنده بان مخاطب میشد و اسباب تیر پین بنده
 میامیداشت و در ان میان بی کرامات انجانب را مشاهده کرد چنانکه انهارم

اول از هر

ادل این رساله تحریر نمود پس در آن سفر شراست توجهات انجمن را در خواب
 و بیداری در خود مشاهده می کرد شبی در خواب دید که قومی ذکر نغی و اثبات نمودند
 این بنده گفت که نغی و اثبات این چنین باید کرد که مایه کنیم پس در ذکر شروع کردم
 چون لا را بر کشیدیم ما از میان خود بر پیتم چنان احساس کردم که گویا چیزی از ما کم شد
 چنانچه زمین بطریق حفت غایب می شود و هر وقت که نغی کردم همین صورت روی نمود
 و از آن تعب میکردم روزی وقت صبح از خواب افاقه آمد در آن وقت در تعبیه
 چنان افتاد که گویا چشم کشیدیم و دیدیم که قناب بر آمد و وقت نماز باقی مانده پس
 از غایت کراخی خواب نفس من حدیث کرد که الحال وقت نماز خود از دست رفت
 بی تردد خواب کرده بعد فراغ باید بزحمت مقارن همین خطه بدل انفا شد که بی من
 اسباب التلهف و التاعت پس بجز در و در این کلمه غفلت خواب بالکل بر
 و همان وقت چشم داشت دیدم که وقت نماز باقی است زود بزحمت و وضو ساختم
 و نماز کردم و شکر وی تعالی ادا کردم باری این بنده بمرض بت لرزه مبتلا شد پس
 هرگاه نوبت آن میرسد شبی غلبه می کرد که هیچ طاقت نماز روزی عبادت مبروده
 غلبه نمود چنانکه توانایی حرکت نماند در آن حال بنی بیاد آمد س یا را را غوشش دل می چو شد
 از دورم هنوز لصد تکلی سائی بزم است و مخموم هنوز چون دو سه بار که کردم در من تا
 بلیغ کرد و طالبی کیفیت روی نمود که لمرض را بالکل از ما فرمود و توانایی معاودت کرد چنانچه
 در آن حالی در خود قوتی احساس کردم که اگر خواهم ده گروه راه پیاده روم در آن ساعت
 حرکات و هدیه می کردم مردمان پنداشته که اضطراب بیماری است گفتم که این فلان
 مرض نیست بلکه از اهلان بوجی شده است که باز نمودن خواهد کرد پس هم چنان شد

که از ان اثر باقی نماند و بعد از آن روز وقت مراقبه صبح کشف شمالی این معنی در ضمن صورتی رد
نموده بود و الحمد لله علی ذلک و در مقامات از جانب حضرت خواجہ محمد الباقی پیر
قدس سرہ اثر پذیر گشت و بار بار در واقعات بشرف صحبت حضرت شیخ بزرگ
شیخ عبدالرحیم قدس سرہ مشرف شد و تاثرات و کیفیات این در خود یافت
و هم چنین در واقعه زیارت پیر بلخائی که از شیخ حضرت سید آدم بخوری در طریقہ قادریہ
ہستند ممبر آمد و اثری بلوغ یافت و بعضی از مجاہدین را در رویا مشاهده نمود و
توبہ شان یافت و بعضی از صلوات و مشہرات معانقہ حضرت سید المرسلین رحمہ اللہ
صیبا اللہ علیہ و آلہ و سلم این خاک را را و عنایت فرموده باین بندہ مشاهده نمودند و
علی ذلک حمد اکثر یکبار این عبد ضعیف از جناب ایشان مامور شد با عنکاف بر سر ماہ
در وطن پس در ان بیان از توفیقات عالیات انواع نسبت قوم را چنانچه نسبت مناجات
و نسبت توجید و غیرہ ادراک نمود و قوہ توجہ اجتناب را چنان مشاهده کرد کہ ہر گاہ کہ
متضمن ارشاد نسبی و عالی می رسید کہ یا مصوب وی افاضہ ان کیفیت می فرمودند کہ مجرد
مطالعہ اش ملون بان حال و کیفیت می گشت و بعد ان میان معنی بعضی آیات قرآنی
بر طبق مذاق تصوف واقع گشتند و ہم چنین بعضی ہزار دیگر و از ان باز حقایق و اسرار
کتاب و سنتہ روی نمودن گرفتند و الحمد لله علی ذلک یکی از نوم ایہی کہ بی سابقہ
و عمل محض محبت او تعالی نصیب این عبد ضعیف شد ان است کہ از اول بدو شور
محبت و خلوص عقیدت جناب حضرت ایشان در دل وی و دلالت نہاد کہ در ایام
صبا و طفولیت سوای طریقہ ادب معاملہ و محاورہ کہ فیما بین الاطفال می باشد یاد نہ ارم
کہ ازین بندہ بہ نسبت ایشان بوجود آمدہ باشد بل یاد دارم کہ حرفی ہم کہ موہم ہمہری

توفیق

و تصور تعظیم و احتلال باشد هرگز از زبان سر نروده و خطره که خای از اعتقاد کمال باشد در
دل خطور نکرده بلکه بسا اوقات ایضا انفاطی که در توصیف اولیا و کمال از اقطاب و اوتاد
منقول اند بی اختیار در مدح انجمن بزرگان جاری میشدند و از آن لذتی می گرفت
و از انجمن لطیفی و گرمی که منبذول میشد که سه دل من داند و من دانم و داند دل من
بعد از آن چون پروردگار بخت و سواد آشنایی شد باب مکاتبات مفتح گشت
و همین مفتح سبب حصول بلکه وضع کتاب افتاد و الا نه این بنده مثل اطفال کاهی بر بروج مشرق
خط نکرده و دیگر از مشایخ گری ربانیه آنکه از ابتدا ظهور معارف و اسرار از ان مفتح الوار
این بنده بشرف تخصیص خطاب انجمن شرف شد چنانچه لک مستند بجاوست
حضور بود مخاطبه و اگر اھیانا بظاہر انان محفل ولایت منزل جدایی افتاد و مکاتبات
کرامت مخصوص میشد حتی بوحلف عیان ان کل ما ظہر من علومه و اسرارہ دامت برکاتہ
لا سیما من باب التصوف فاطرا لالاجل العبد الضعیف و فی مخاطبه انشاء العبد
زیرا که اکثری از آن قبل که غیری در خطاب ان باین بنده سببی و شریکی نیست و در بعضی
که بظاہر دیگری هم فی الجمله دخلی پیدا کرده بکم بتی تازی که در بعضی نوازشها باین کار
مرحمت گشته که و ای و ان مخاطبت الف مخاطبت فانت الذی اعنی وانت
المخاطب و در حقیقت بان مخصوص گردیده و کتاب حجة الدالبالغہ که از عمد تصانیف
انجمن در علم خاص اسرار شریعت است معنون بنام کمترین فدویان است بستر
احوار از ان کلمات معجزات کرامت نمود پس بعضی بار از آنها که کتب و رسائل
مرتب بودند از رسوبات استخراج نموده مبسوط ساخت و چون بشرف قبض خیر کثیر
مشتوف شد سبقت بقا در قاین ان را از انجمن حل نموده در سطر تحریر کشیده

و تدوین نموده بتقریر فریاد کثیر موسوم گردانید و باره را که در ضمن رقعات و مکاتیب
 علی انفاریتی شریف هند یافتند بودند مدون ساخته رسایل مستفله گردانید و قدر
 که در فلال مجالس از زبان الهام بیان بستماع نموده بود بر حسب فهم خویش بقید کتابت
 در آورده و مع ساخته درین رساله شبت نمود باز هم رسایل تصوف را در یک جلد
 جمع گردانیده کلیات مدون کرد پس آنجانب نهایت منبسط خاطر گشته با تراز
 آمده باین کلمات نوازش آیات از غایت منبده نوازی این خاک را فرست
 ای تبار بخشیدند که بنلامتکم بدو الیم وجود و تلک الکلمه کتم ارضی بها و اهلها و حق الر
 الوجود و بنا بر خصوصیت و حریمت اسرار و اطلاع بر معارف خاصه فدوی خود را علی
 ملقب نمودند و باین کرامت سرفرازی کونین بخشیده باین شو خطاب فرمودند
 لکی یا عیا یا عیا عمده موده یتنوه و لا تقنی و لا تغیر ید و یک ازین عظیمه الهیه است که حج است
 محم خود زیارت جمیع مکرم خویش بر کاب سعادت حضرت ایشان و حضرت
 قبله گاه میسر کرد در آن سفر مبارک که سنه یک هزار و یکصد و چهل و نهم اتفاق افتاد
 بهر کونه اقترب از آنجانب مشرف گردانید چنانچه در خواب و بیداری از قدمهای
 مبارک هدایئ بود و در بی منزل بر مرکب خاص ردیف آنجانب می بود و در جمع
 ناسک بر دو حج برکات فیض انتاب و در عرفات بمکان خاص حضرت برکت
 علی صاحبها افضل الصلوات و اعمل التلیات قیام بجنب حضرت ایشان میسر آید
 و در دعای مخصوصه مستودع عبادت پائین گشت و در عمرای که در نیالی رمضانیه ادا
 فرمودند ملازم خدمت عالی می بود و در اعکاف عشره ایفره رمضان المبارک
 در مسجد البیت الحرام هم در حجه آنحضرت و در مجلس مجامع نبویه علی صاحبها من

الصلوات افضلها ومن التلیات اكلها همیشه بخت انجانب باریاب و بعض
 احوال و واردات فاصه انعام کرامت ایام حضرت ایشان معاین و مشاهد
 و بشرف اطلاع بر سرار مفاصله از جناب ختمه بر ایشان مشرف و در همه معارف
 حسین مستند سجادت خطاب بلکه رساله فیوض الحسین بالتماس این عبد ضعیف
 مولف گردید و سجادت تبیض ان این خاک را مستود کشت و بعد سلوک جدید
 حضرت ایشان بطریق اولی از روح کریمه حضرت قائم الرسل صلوات الله و سلامه
 علیه لاول کسی که بشرف بیعت انجانب مشرف شد این بنده است و بنده بقیه نماند
 و این بیعت در شب قدر فی الثلث الا فیر در محراب تخت میراب الرقعه بود فالله اعلم
 عیاد و در قرآه حضرت ایشان صحیح بخاری و دارمی و دیگر کتیب را که بر قدوه المحدثین
 شیخ ابی طاهر کردی مدنی بود بشرف سماع مشرف شد و در اجازه روایت ان طبعی
 طفیلی ایشان و چون بعد مراجعت از ان سفر کرامت اثر حضرت ایشان در واقعه کتاب
 حضرت قائم الرسل صیبا علیه و سلم بیعت نمودند و از انجانب با فاضله نعت فاضله
 ختمه قمار شدند اول شیخ که بعد این واقعه مبارکه بخدمت کرامت نفیست حضرت
 ایشان بان حیثیت شرف بیعت حاصل نمود این بود بیعت نهاد و ملک بقیه نماند
 و این عبد ضعیف آنچه ذخیره شرف و سعادت در سر دو جهان می دارد همین بیعتها
 است و پس و الحمد لله علی ذلک همه اکثر اطیابا کافیه و دیگر از عطا بای ختمه الهیه
 که در اعکافات اربعین حضرت ایشان قریب مهفت کرة طفیلی انجانب شد و در
 ایام فیوض نظام شب و روز مجاد در فلوته خاص کشت و در اوقات مخصوصه در خلوت
 خاصه باریافت و بشرف محبت سرار و الواری که با نهادات کرامت ایات

اختصاص

مفرد است اختصاص میرسد و بالکمال ان لب علوم و دقائق متقانی که فوق از است
 این فردیت بودند باین بنده روی نمودند و آنها را حسب الامر العالی در رساله در
 الاسرار و شرح الاعتصام من تعلیم دبی الانعام و رساله کشف الاحجاب عن رموز
 فاتحه کتاب جمیع سافت و تاویل کلمه قدسیه حضرت شیخ بزرگ که در منشوره پان
 خاک از فرموده بودند که در اینجا اقامت نموده شرح هدایه حکمت حضرت ایشان چرا
 استماع نمی نمایی متحقق گشت و بسیاری از احوال شکوفت آنحضرت مشاهده نمود و بحسب
 حوصله تلون بانهاد دست داد و بشارت تبار عظیم خانی بشارت معاوی که او را داد
 بان مفردند لاجنب الاستحقاق بل بحسب الامتنان مفرک در دید و بطین الاحباب لب برکت
 نیایی قدری از نمود بالجملة حکایات اعکافات مفصلا از قسم اول این رساله
 می توان حجت دیگر از عطیات ربانیه بشارت الاحباب اند و کرمه آنحضرت که علی
 التوالی و التواتر بحسب رحمت امتیاز بر این خاک را بعد دل اند باری از قلم منع الطاف
 و کرم که شرف صدور یافته که والدی نسیه بیدی لانت احب و افضل و اوقع فی العلب
 فلعلک لا تعلم بنده الدقیقه او اعصمت عنها و لولاک ما کنا فکان کاتب الیه یاد وقتی
 باین عنوان غنایت فرموده سر از اسافتند کم روزی می گذرد که یاد ایشان بدل
 نمی گذرد نه آن یاد که نسیم بیکالکان یا اشعایان یا اتوان یا امثال ایشان باشد
 بل ذکر اشرف نفس و بجزیه و یکبار باین عبارت نوارش فرموده مفرک کونین کرد سینه
 که فقیر نسبت ایشان همان مین در فرود می باید که شاعر گفته نه تنقل امضات من
 جراتها و صابتی یا علولا تنقل و در مکتوبی بدین عنوان ارشاد فرمودند که اگر یک
 برادر عزیز میان محمد عاشق دیده بی شود قره عینی دیگر حاصل می شود لطایف اکانه ایشان

بخیرت

ثبیت اکاه و لطیف روح ایشان که از بی طرفه دارد و قلب نیز درین باب شاکردی روح می کند
و لطافت اطلاق و فداور یکدیگر خود ایشان را موسیقی است و ما دنیا باین کرامت نوازش فرمودند
که بحدی نفع بانک و اصل ای نقطه قصور و وسط المرکز و انک فی تنک البلاد نفخ می کند
یو ماکل شیخ و ما هر چه ای عزیز با تمیز وقتی خواهد بود که باین حال ان کوی در ان دیار که قبل از نو
گفتند باین حال قدیمی بنده عیاریت کل ولی چه توان کرد که گم شده ام اگر پیش ازین علم را نم
سخن از قانون مخاطبات بدر می افتد و ترغیب انک جرم صغیر و قبیح النوی الوالم البکر و دیگران
اشعار کرامت انار سر لغت را این خاک را با وج سما را ساینده ان فان یک خفلا علت نانه
سیتی انیک الامر ما بد سانیاء سبائیک امر للطلاق بهاته ای کل سرمایه عالیا و بیع و برود بحال
شاکم در بیان همافی فولوک لاوغنا: دیگر شایان که شکران از مقدره این ذره مثال بیرون
و ازون است مبادت کونین بخشیدند که خداوند اکرم هم تویم کس و ار سیده و همه کس را با
دی عیبی این مسکن را هم برویته تجسبه حضرت تو بر نفس نالطه محمد عاشق قریر العین و سرور
القلب کردن این یارب العالمین حالا اختیار کنیم شماره از بیغ انچه نفیم فرموده است از حالات
اینده شما کن انت عیبیک من الاضمهال فی التوجه و تجرید التوجه الی الله و انشای الی الله فسیب
ذلک با دی فی سهل لک طریق الی حضور الله سبحانه بحیث یكون الحاضر امراته و سیاوایه ذلک انک
ستعلم ان لامر الله کنست مشتاق الیه حصل لک با فعل لود ان کنست تعلمان علمای غیر منی و بحیث
کیون الحاضر بعینه القدوس الیق فایز بها کل ممکن وایه ذلک انک تجر ذلک شی و احد بعیش
المسئول لدر کتة هو العلم المحضوری الی الی بیت الیه من قبل اضمهال التوت و هو العلم المحضوری الی
عشیک و حشیه در کنگ تم یقیف الله سبحانه من فوق الوشس تجسبا جلیل الشان با مرابان
شیخ نخط من در لک تم کیون با کیون مما یلیغ ربی جل جلاله ولم یاذن لی فی الاجار لک من

کمالک الحاصلہ فی ہذہ الدار والدلہ الاخریٰ لوجہ اجالی واین بشارت من اللہ راغبیت شہزاد
 واران نم شمارند کہ شما قابل ان بود بدو ز این مسکن و نہیج امید بلکہ بکم بی علت خویشی بی
 سابقہ قابلیت عطا فرمود فاذا وصل الیک کتابی بنا فارک رکعتین لہ شکر ایسا ماقبلک
 من الخیرات و عفو و جہک فی التراب و ابرج رجاءہ و اتقا و لاتع فیک سبیل اللہ و ایش عالم
 عظیم بود و کرب وانی بی من سان اشک علیہ بہ فانت کما ایشیت عیا لشک
 ووقتی باین بشارت عظیمہ فخرتہ تعین بخشیدند کہ امیدواری از فضل حضرت باری است
 کہ چون عکوس بر ایای تحیا اعظم با حقیقت تجلی اعظم شوند و دانشوار کرد عکوس جمع کرد
 و ما و شما کودہ الی ابدال اولیم قرین یکدیگر باشیم و صلا لا اوراق لہ و انب اطال الاقباض لہ
 در این معنی بی ہندی با طریختہ اندہ میری من نت بیج حکمیکہ مجبی چین : کلی کلی اب کون
 بہری کون گویا دن رین : دیگر از کرم عمیم عمیم بہ بشارت نعیم مقیم کہ خلاصہ و جان جان جلا بشارت
 رست سر این کینہ در گاہ و لا با وج سدرہ المنی ملا عیسا رسانند کہ اخر این رسالہ طبعانی
 الخائتہ بالخیرتہت خواہد نمود و ہم چین الطاف بی الکاف انجانب شب و روز در حق این عبہ
 ضعیف مندول اندک کر بر تن من زبان شود ہر موی : یک شکو از ہزار تو اتم کرد : دیگر از ہوا
 سینہ است کہ این کترین خاک اران را در حضور حضرت قبلہ گاہی و حضرت عی قدس اللہ
 اسرار ہا و دیگر مشایخ و علما بطار فرقتہ جامعہ و اجازت طرق ثلثہ نقشبندیہ و قادریہ و چشتیہ و دیگر
 طرق مشایخ صوفیہ علیہ و روایتہ علوم نقلیہ و عقلیہ سر بلند ساختہ و مثالی طویل مشتمل بر اسرار
 کیرہ علوم کہ کلماتی چند از ان تبرکاد در اینجای نویسد عنایت فرمودند و بعدہ از ان حضرت قبلہ گاہ
 قدس سرہ با شاعر حضرت ایشان دستار خلافت و اجازت طرق ثلثہ مذکورہ و دیگر
 نواید طریقت کہ از بہت اباہ کرام و از جانب حضرت شیخ بزرگ قدس سرہ با ایشان

رسیده بودند و بجلی عالی مرتبت فرمودند و همه اشغال و اوزار و ارشاد نمودند و در آنجا
 مصافحه نمودند و فائز استقامت خواندند و کلمات المصنوعه الثانیة به ^{انما بنا}
 انفاضل الکامل سرمایه الکاملین و وارث لجهاده الواصلین المار بقصبات السبق
 فی میدان العلم والعمل المتجنب بایم وجه من موهبات ازلال الخلل سباق لغایات
 و صاحب الثابت الشیخ محمد عاتق ابن مولانا الکریم المتحمل الموصوفه بالتفضیل ^{لکسبته}
 والوہیة الشیخ عبید اللہ متبع الدرسین بقایہ ابن الشیخ الاکل الاکل العالم العار ^{فمن}
 ولی المد ^{الصد} مولانا الشیخ محمد قدس الدرسه الیزد و مورضی المد عنہ جدیدی ابوی و
 قدرت منہ فی نفس شیار البراء اذا تاملت فی نفس نعم المد عالی علیہ متواترہ
 تمکثرہ لاجب و لا تدری لانا مع فیہا ولا تدری من جلتها ان اودع فیہ من اول ترعرع
 وكان سیدی الوالد صاحب الکرامات الجلیة والمقامات الجزیة قدس المد
 سرہ الیزدانی زبا و ایاہ متحابین فی المد متحابین مد فیقول انی ارا ما متحابین و انه
 سیر فی ذلك و عیب ان یكون له شایعہم الهم طلب طریق منی و حکمتی فی ہذا الطریق و
 من حجة عظیمة لی مستوفیة بظاہرہ و باطنہ و قلبہ و قالہ و ساء و زرق الا قال الانام
 الاخذ منی فمال تیسر المد ^{لصد} یصوبی رایت فیہ یعط لطیفہ انا و البحر لہیت
 و حتی رایت فیہ تکلماتا و استقوا قوما و امت من قلب اوالہ و تذبذب اوالہ
 و رایت قد انفتح له الباب الذی بیدہ و بین عینہ الثابتہ فهو ما فہ بابا فہ من شیعہ غیر تعلیہ
 و رایت اخلاقہ و اعمالہ و استحنت المواررہ و ادضاعہ و بنیائہ ایم رایت کانی باس
 فی جامعہ عظیمة من ارواح الصالحین و الملائکة فوفلت صحیفہ فیہا اسم المد الحسنی
 او اری منی ان اترعایا اسم انی المذكور و اللدشارة المد فوات فیہا ثلثہ ^{رینہ}

والرغم والرسيم ثم لو كنت صحيفا فري قد كتبت فيها اسما النبي صيا الرحيم وسلم
 والرب مني اوارم الصياح اسم والاشارة اليه فقارت فيها اسمين السيد واو
 فاطمة فاشققت صتي فظنت انه سيكون له شان وسنبال نصيبا من المثلين باسم
 الله تعالى واسما نبيه للمصطفى صلى الله عليه وسلم وليني في تخصيص السيد وليني فاطمة
 ولله علم ان الدعوة الي الله كلمة باقية في عقبه وعظيمة فائدة مآلده في ذرية وقد جرى علي
 ساني يوما ولا شك انه ليس جاريا علي اللسان بحكم العادة بل هو مجري من حيث لا
 يدرك في محاطة واني وان فاطمة الفتى اطب فانت الذي اعني وانت
 الما طب وهو محمد بن عبد الله بن يحيى ودعا علي وحافظ اسراري وما طور كتي بل هو كان ابا
 علي تويد كثير منها والمباشرة لتيقنه والظن ان علوي يتقي في الناس من جهت والده
 اعلم فالهت ان ابني في الناس خيره ولا ادع سره مكنونا ولا اذره فالهت وانه
 صوفية الناس اجازة ولما نية كما البتة سبدي الوالد الناس اجازة وانا نية و
 كما البتة الشيخ ابو طاهر المدني وختها محمد بن عبد الله مستوعبة لجميع طرق الاولياء والشا الله
 تعالى واخرت له ان يلقن الاشغال الصوفية التي سمعها مني اولم يسعها وانه بعد الله عن علم
 في ذلك الاجتهاد وكونها واسعة الاعتماد وان يعرف في المريدين الساكنين وان
 يدرس الحديث والتفسير والفقه وسائر علوم الدين مما احدثني او شاركتني في اخذ من
 مشايخ الحرمين المحترمين عليهم رحمة رب العالمين وان يبالغ الناس وطلبهم المحرقة
 الصوفية واخرت له روايتهم جميع باصفاة من العلوم المتوعة ما قرعها ومولا كثيرا اولم يقر
 واخرت بمثل ذلك لكل من قام بنشر علمي من ذرية طبقة وبعد طبقة وقدود بنه واصالين
 من اصحابه ودرية من الله وهم امانتي عند الله ارجوان يحفظ الله امانتي ويتعاهد تركي

الاصحیح

قلیلاً من الیک ہم الجادہ البلیغۃ النسبۃ السنۃ وکن ہم القارعة القویۃ المصفیة
و یوفیهم لثمنهم وین الی صیالہ علیہ وسلم وروایۃ مدیثہ ویدی ہم اہل القرآن طبقہ
بعید طیفۃ بعونہ و غایتہ انہ قریب مجیب و ہذا ما جری بہ اللسان و تحک بہ البنان من
اتراخنا الحمد کما کان اللہ تعالیٰ لہ و لہ وراہ ذلک عنہ من شرتہ و فی قلبی مکانہ و فی
حقہ بشارت و الی ما عنہ اشارت لا تدرکها الاہنام ولا یحیط بوجاہہا الکلام و الی نقل
یکون نحوذج اکثر و التوفیۃ بنی من البحر الکبیرہ و وراہ ذلک فلذہ اقول لانہ کما سرسان لفظ
عند اخر س: و الحمد لہ اولاد و اولاد و باطناء و بعد وفاتہ حضرت قبلہ کا ہی تجدید
الباس خرقہ ثوبہ فخریہ بہ نسبت اجازۃ ارشاد و ارادہ حصول استقامت ظاہر و باطن
بر بلند کونین ساختہ و دران میان در محضر عظیم از تالس کلہ بڑہ کبیدی و محبتہ مجتبی
و رضوانہ رضائی مکرر کرامت بخشیدند و انرا تقویات متنوعہ اظہار فرمودند و روز دوم
از الباس کی ایما غرقہ خرقہ تبرک کہ از علیای غار ف بزرگوار حضرت شیخ نظام مارولوی
جد امجد علی ابن نبیہ شیخ ابو الفتح سند سرور ابود و من کا بڑہ کا بڑہ انرا ہی پوشیدند باین عاجز
پوشانیدند و در ہمان ایام بیانہ تمام بد برس مشکوٰۃ بحضور پوز خود امر فرمودند و انرا باز در روز
غالباً بلفظ سجادہ نشین اسلاف کرام باستحقاق تمام ائمہ بخشیدند و بہ بشارتہ عطیہ کہ ہمت
ارواح اطہر این نفس ناظرا بمنزلہ ذکر خود ساختہ اند و در وجود این نفس با بمنزلہ وجودنا سوچی خودی
داند سر این خاک را با با وج عزت رسانند باید دانست کہ چون انساب ذرہ را نباید
در حقیقت خود را ستود است و توصیف نوز و دنیا خویش لب کشودہ و انہ معلوم است
کہ ذرہ را خود جوہی نیست پس نمودار کجا آرد پس ایہیکہ ناظر در این مقالہ در غلطی نیست
و گمان ہیچ کمالی بر این عاجز نہیں کہ دیر اجز کساد بازاری نیست و در ای ناکس قدری

واعتباری نرسه من همان عاشق پارینه که هستم هستم .. بالجمله فرد فردی گویند و خود می شنوند از ما
و شما بهانه برسانند و می پی البشاره الموعوده کتابتها ترجمه من فضل الله تعالی رجاء و
مؤکدا محققان بحسب نبیا و نبییم فی مقود صدق عند بلیک مقدر حیت و ایضا حیت

یکون اعلی الجهات تصور الشمس و اسافلها مثل الرب

متفوض جیانی و لک البشاره تم نرفع رو سنا بده النوض

و انما ک سخن و لار و سنا بلیک بکون کل ذلك

لاله بالمد فی المد من المد الی المد و

الامثال نصیرا الناس و ما

یعقلها الا المعاملون

والحمد لله تعالی

اولا و آخر

و ظاهر

و ما

و ما

یا تمام رسید و انعام انما یسید کتاب قول جلی و اسرار الخفی برود جمعه تاریخ سبت و پنجم ماه شعبان

۱۲۴۹ هجری مطابق دوازدهم ماه اگست ۱۸۱۳ عیسوی و قاریان این کتاب

سهوی یا غلیلی باشد چشم پوشی خود بگذرد غفور باشند و کاتب ماه

الان مرکب من الخط والنسیان

رسمی با مرادین ۱۲۴۹

اِقْتِنَامِيَه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا عَلَيْنَا اَنْعَمَ، وَعَلِمْنَا مَا لَمْ نَعْلَمْ وَالشُّكْرُ لَهُ عَلٰی
 مَا اَللّٰهُمَّ وَوَقَفْنَا لِلْسَّبِيْلِ الْاَقْوَمِ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی جَبِيْبِهِ
 الْمُصْطَفٰی وَصَفِيَّتِهِ الْمَحْتَبٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِهِ وَاَزْوَاجِهِ
 وَذُرِّيَّتِهِ وَصَحْبِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِاِحْسَانٍ اِلٰی يَوْمِ الدِّیْنِ وَعَلَيْنَا
 مَعَهُمْ يٰرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ۔

اللہ تعالیٰ کا حمد و شکر ادا کرنے کے بعد یہ عاجز عرض کرتا ہے کہ
 زیر نظر کتاب حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی وہ نایاب کتاب ہے جس کا
 کال صرف ایک نسخہ کتب خانہ انوریہ تکیہ شریف، کاکوری ضلع لکھنؤ میں
 محفوظ ہے۔ اس کا نام القول الجلی فی ذکر آثار الولی ہے۔ کاتب اس نسخہ
 کی کتابت سے جمعہ ۲۵ شعبان ۱۲۲۹ھ مطابق ۱۲ اگست ۱۸۱۳ء کو
 فارغ ہوئے ہیں۔ یہ دونوں تاریخیں ان کی تحریر کردہ ہیں۔ افسوس ہے
 کہ ان کا نام نہ پڑھا گیا۔ اللہ تعالیٰ جل شانہ دُعْمَ احسانہ کو منظور تھا کہ
 یہ نسخہ اس کتب خانہ میں محفوظ رہے اور اب یہ عاجز اس کو ایک سو اسی
 سال پُرانے خط سے عکس لے کر ناظرین کی خدمت میں پیش کرے۔

یہ تکیہ حضرات قلندر یہ کا زاویہ ہے۔ اس وقت سجادہ نشین جناب عالی مرتبت مولانا محمد مصطفیٰ حیدر قلندر صاحب ہیں اور ان کے معین و ناصر ان کے چھوٹے بھائی جناب والا منزلت مولانا مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر صاحب ہیں۔ مؤخر الذکر کے صاحبزادہ عزیز گرامی مولوی حافظ تقی انور علوی صاحب نے اس کتاب کا ترجمہ اردو میں دو سال پہلے کیا ہے۔ مترجم کے حضرت والد کی خواہش ہوئی کہ یہ عاجز اس کا مقدمہ لکھے، اگرچہ عاجز مصروف تھا لیکن جناب والا کی شفقت و محبت نے مجبور کیا کہ مقدمہ لکھے، چنانچہ عاجز نے مقدمہ لکھا اور وہ ترجمہ کے ساتھ چھپ گیا ہے۔

مقدمہ لکھنے کے وقت عاجز کو احساس ہوا کہ علم تصوف کے اسرار و معارف و فیوض و مشکوفات کے بیان میں اور حضرت شاہ ولی اللہ کے نئے سلسلہ مبارکہ کو سمجھنے کے لئے یہ کتاب آپ کی کتابوں میں بے نظیر اور بے مثال ہے۔ جو شخص حضرات مشائخ کی عبارات و تعبیرات سے واقف نہیں ہے وہ اس کتاب کو پڑھ کر اعتراضات کرے گا اور حضرت شاہ ولی اللہ کے کلام کو برا کہے گا۔ ایسے افراد سے جناب حافظ شیراز رحمہ اللہ فرمائیں۔

جو بشنوی سخن اہل دل ملو کہ خطا است سخن شناس نہئی دلبر اخطا میں جا است اور جو اصحابِ قلوب کے استعارات و مکالمات سے واقف ہے وہ آپ کی جلالتِ قدر اور علو منزلت کا معترف ہوگا اور کہے گا جیسا کہ حضرت حافظ نے کہا ہے۔

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| دل سرا بردہ محبت اوست | دیدہ آئینہ دار طلعت اوست |
| دورِ مجنوں گزشت نوبت اوست | ہر کسے پنجر روز نوبت اوست |
| گر من آلودہ دانم چه عجب | ہمہ عالم گواہ عصمت اوست |

لہذا اس عظیم القدر کتب کو دیکھ کر عاجز کو خواہش ہوئی کہ اصل کتاب جو ایک
 نایاب علمی وثیقہ ہے اس کا چھپنا ضروری ہے چنانچہ عاجز نے اس کا اظہار
 جناب سیادت پناہ والا مرتبت سید محمد حسن حسینی مجاہد نشین درگاہ حضرت گیسو درہ
 واقع گلبرگ سے کیا۔ آپ نے جناب قلندر صاحب کو خط لکھا اور جناب قلندر صاحب نے
 نہ صرف عاجز کی طلب منظور فرمائی بلکہ اصل نسخہ کو لے کر دو شنبہ ۲۳ شوال ۱۳۸۹ھ
 مطابق ۵ جون ۱۹۸۹ء کو دہلی تشریف لائے اور کتاب عاجز کے حوالہ کی اس
 گرمی میں کا کوری سے آمد اور پھر دوسرے دن مراجعت انیس کا یہ شعر یاد دلایا۔
 خیالِ خاطرِ اجاب چاہئے ہمدم انیس ٹھیس نہ لگ جائے آہگینوں کو
 قلندر صاحب کو پروردگار جل شانہ وعم احسانہ اجر کثیر عنایت فرمائے۔ اَللّٰہُ
 عَلٰی الْخَيْرِ کَفّٰا عَلَیْہِ کے بموجب آپ اس کار خیر میں از اول تا آخر شریکہ میں۔
 اللہ تعالیٰ آپ کو عافیت سے رکھے۔ دو صد سال کتابت کی اور اب اس عسی
 طباعت کی عاجز نے درج ذیل تاریخ لکھی ہے۔

بحمد اللہ کہ القول الجلی را کتابت "باعث لطف و عنایت" ۱۲۲۹

زلطف حق تعالیٰ زید بنگر "جراغِ رہ" شدہ سال طباعت ۱۳۰۹

حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کے مسلک تصوف کو سمجھنے کے لئے القول الجلی
 چراغِ راہ ہدایت ہے۔ وَقَفْنَا اَللّٰہُمَّ لِمَرْضَاتِہِ۔ افسوس کے ساتھ لکھنا پڑتا ہے
 کہ کتاب سے کتابت میں لغزشیں ہوئی ہیں۔

جناب مؤلف شیخ محمد عاشق پھلتی رحمتہ اللہ ورَضِیَ عنہ نے اس کتاب کو
 تین حصوں میں تقسیم کیا ہے اور ہر حصہ کو قسم کہا ہے۔ پہلی قسم میں حضرت شاہ ولی اللہ
 کا حال ہے۔ از ولادت تا آخر وفات و مرثی، اس قسم میں آپ کے کمالات،
 مکشوفات اور معارف کا بیان ہے۔ واقعہ وفات کا ذکر صفحہ ۲۵۹ سے

۲۷۹ تک ہے۔ دوسری قسم صفحہ ۲۷۹ سے ۳۶۶ تک ہے۔ اس قسم میں آپ کے ارشادات کا بیان ہے اور تیسری قسم صفحہ ۳۶۶ سے آخر کتاب صفحہ ۴۹۸ تک ہے۔ اس قسم میں ان افراد کا ذکر ہے جن کا حضرت شاہ ولی اللہ سے نسبی اور قرابتی تعلق ہے۔ اس کتاب کی قسم دوم اور سوم "خدا بخش لائبریری" پٹنہ میں موجود ہے۔ قسم دوم صفحہ ایک سے آخر صفحہ ۴۷۷ تک اور قسم سوم صفحہ ۴۷۸ سے آخر کتاب صفحہ ۱۲۹ تک، یہ نسخہ مولوی محمد عمر کے تصرف میں رہا ہے۔ عاجز کا خیال ہے آپ مولوی محمد اسماعیل دہلوی فرزند مولوی عبدالغنی فرزند شاہ ولی ہیں۔ آپ نے آخر کتاب میں لکھا ہے۔ اللہم ارحم علی محمد عمر مرید جیدک محمد صلعم اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً فقط۔

اللہم ارحم علی محمد عمر مرید جیدک محمد صلعم

مہر

یہ مہر صفحہ ایک اور ۳۳ میں بھی ہے۔

کتاب القول الجلی کی قسم دوم اور سوم کی تصحیح اس نسخہ سے ہو سکتی ہے۔ سو اسو سال پہلے اس کتاب کے دو نسخوں کا پتہ چلتا ہے، کیا عجب کوئی نسخہ پردہ حقایق مستور ہو اور وہ اس کتاب کی تصحیح کا ذریعہ بن جائے۔

حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ نے ساحت صدر میں پانچ اُن لطائف عالم امر کا بیان کیا ہے کہ جب وہ مجلی مزگی ہو کر اپنی نورانیت حاصل کر لیتے ہیں، لک کو مقام فنایت تک پہنچاتے ہیں، سالک حضرت معبودیت صرہ اور حضرت اطلاقی میں فنایت حاصل کرتا ہے اس وقت اس کے تن کا ذرہ ذرہ کہتا ہے۔

نے از تو حیات جادراں می خواہم نے عیش و تنعم جہاں می خواہم
نے کام دل دراحت جاں می خواہم ہر چیز رضائے تست آن می خواہم
حضرت شاہ ولی اللہ نے ساحت صدر کے اُن لطائف کا ذکر کیا ہے جن کا تعلق
المدبرات امرا سے ہے۔ یہ لطائف فعالہ ہیں۔ آپ نے ان لطائف کے اسرار و وقت
کا خوب بیان کیا ہے۔

عاجز کے جدِ النجد حضرت شاہ ابوسعید نے کتاب "ہدایۃ الطالبین" میں تحریر کیا ہے کہ دورانِ عروج میں راہِ مستوی سے بعض مقامات کا ظہور سالک پر ہوتا ہے، سالک کو اُن لطائف کے دیکھنے میں مشغول نہ ہونا چاہئے کیونکہ یہ بے انتہا مقامات ہیں، جو ان کی سیر میں مصروف ہوا، انتہا کی لذت سے محروم رہا۔

اے برادر بے نہایت درگے ایست ہرچہ برے می رسی برے نر ایست
حضرت شاہ ولی اللہ نے ان لطائفِ فعالہ کا بیان اس کتاب میں کیا ہے اور خوب کیا ہے۔ آپ کے بیان کو پڑھ کر دل پر اثر ہوا۔ آپ کی مقبولیت اور ہر دلعزیزی کا خیال آیا اور درجِ ذیل چار شعر نظم ہو گئے۔

حضرت قطب الدین احمد شاہ ولی اللہ

ولادت چہار شنبہ ۳ شوال ۱۱۱۳ھ ✽ وفات شنبہ ۳ محرم ۱۱۷۶ھ

قطب دین احمد ولی اللہ شاہ بورے شک جبر اکمل، دین پناہ

پاک باطن، صاحب کشف صحیح راست بازونیک دل بے اشتباہ

سال میلادش "ہمایوں بخت" بُور ذات پاکش بہر عالم گشت ماہ ۱۱۱۳

زید بشنوائیں صدائے ہاتھی روضہ اقدس شدہ آرام گاہ ۱۱۱۳

آپ کا اور آپ کے صاحبزادوں کا وجود ہندوستان کے مسلمانوں کے لئے سزا بہتخار

ہے۔ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَأَقْصَىٰ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ وَأَسْرَارِهِمُ اللَّهُمَّ وَفِئْتَنَا

بِمَا نَحْبُهُ وَتَرْضَاهُ وَاجْعَلْ آخِرَتَنَا خَيْرًا مِنْ أَوَّلَانَا۔

چشم دارم کز گتہ پاکم گتہ پیش ازاں کاندرا لحد خالم گتہ

اندریں دم کز بدن جانم بری از جہاں بانور ایسا نم بری

بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ دَالِيهِ الْأَعْجَادِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ سَلِيمًا۔

ابوالحسن زید فاروقی

جمعہ۔ ۱۷ اردی الحجور ۱۳۰۹ھ درگاہ حضرت شاہ ابوالخیر شاہ ابوالخیر مارگ

۲۱ جولائی ۱۹۸۹ء ترکمان دروازہ، دہلی ۶

نخوسہ خبری

ادارہ حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی سے بعض کرم فرماؤں نے کہا کہ آپ کتاب القول الجلی فی ذکر آثار الولی کا فارسی نسخہ طبع کر رہے ہیں، آپ اس کے ساتھ وہ مقدمہ بھی شامل کر دیں جو حضرت مولانا شاہ ابوالحسن زید فاروقی مجددی دہلوی مدظلہ العالی نے القول الجلی کے اردو ترجمہ کا لکھا ہے، تاکہ اس فارسی نسخہ کے پڑھنے والے صاحبان کے پیش نظر حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کا مسلک واضح رہے۔

ادارہ نے اس کا ذکر حضرت مولانا سے کیا۔ آپ نے اس تجویز کو پسند کیا اور ادارہ اس کو چھپوارا ہے۔

مقدمہ

از کلک گہر ریز عالم اجل فاضل اکمل قاموس علوم و اسرار مجمع انفساً
والمکارم قدوة الاصاغر والاکابر یادگار علماء سلف صالحین محقق العصر
حضرت مولانا ابوالحسن زید فاروقی دہلوی المصدّق ستر لابیہ نبیرہ
امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی مہرندی بسط اللہ تعالیٰ ظلال راحۃ علی
رؤس العالمین۔

حضرت شاہ ولی اللہ اور کتاب القول الجلی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الہی الذی نزل الکتاب و هو یتدلی الصلحین و الصلا
و السلام علی سیدنا و شفیعنا محمد و علی آلہ و اصحابہ الطیبین الطاہرین
حضرت شیخ احمد قطب الدین شاہ ولی اللہ فاروقی دہلوی قدس سرہ
ولادت: طلوع آفتاب کے وقت بدھ کے دن ۲ شوال ۱۱۱۴ھ

(۲۱ فروری ۱۷۰۳ء)

وفات: ظہر کے وقت ہفتہ کے دن ۳۰ محرم ۱۱۷۶ھ (۲۱ اگست) ۱۷۶۲ء
آپ کی جلالت قدر اور علمی منزلت کے سب قائل ہیں۔ نواب صدیق
حسن خاں نے کتاب "ابجد العلوم" کے صفحہ ۹۳ میں لکھا ہے۔

انترجمہ) میں نے تفصیل کے ساتھ آپ کا بیان اپنی کتاب "احکام النبلاء" میں لکھا ہے اور ہمارے معاصر مولوی محمد محسن بن یحییٰ البکری البتیمی الترمذی مرحوم نے اپنی کتاب "البيان الجيد" میں آپ کا ذکر نہایت بلاغت کے ساتھ نفیس پیرایہ سے کیا ہے۔ انہوں نے آپ کے ابتدائی اور انتہائی احوال شرح و بسط سے بیان کئے ہیں۔ اگر کسی کو تفصیل کے ساتھ آپ کے احوال معلوم کرنے کی خواہش ہو وہ آپ کی تالیف کی طرف مراجعت کرے الخ

آپ کے احوال اور علم و فضل کا بیان تفصیل کے ساتھ یا اختصاراً کے ساتھ علماء کرام نے بہ کثرت کیا ہے البتہ آپ کی تالیفات کے ساتھ بے اعتنائی کا یہ عالم ہے کہ صحیح طور پر کہا نہیں جاسکتا کہ ان کی تعداد کیا ہے، مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی نے اپنی تالیف "شاہ ولی اللہ اور ان کا خاندان" میں ۱۶ کتابوں کے نام لکھے ہیں، مولانا ڈاکٹر منظر بقانے "اصول فقہ و شاہ ولی اللہ" میں، کتابوں کا ذکر کیا ہے۔ اور شاہ ولی اللہ کے شاگرد مولانا سید محمد نعمان مولف "اعلام الہدیٰ" یعنی "تذکرہ حضرت شاہ علم اللہ رائے بریلوی" اپنے مکتوب میں جو شاہ ابو سعید حسنی کے نام لکھا ہے، تحریر فرماتے ہیں۔

صاحب من! ظاہراً صحبت ایشان دو بہ استعار کشیدہ تصنیفات آن حضرت قریب بہ نود بل زیادہ در علوم دین از تفسیر و اصول و فقہ و کلام و حدیث مثل حجة اللہ البالغہ و اسرار فقہ و منصور و ازالۃ الخفا عن خلافة الخلفاء و ترجمہ قرآن کہ ہر واحد قریب بہ ہشتاد نو و جز کلاں بہ حجم خواهد بود و دیگر رسائل در حقائق و معارف مثل الطائف القدس و ہجرات

فیوض اکرمین و انفاس العارفين وغیر ہم کہ نشان از صحبت و برکت حدیث
می دهند، می باید که عزیمت بر این آرند کہ ہمہ را نویسانیدہ راجح نمایند
یہ مکتوب حیدرآباد سندھ کے مجلہ الرحیم کی جلد ۲ شمارہ ۲۵ از ماہ اگست
۱۹۶۵ء میں چھپا ہے۔ آپ نے لکھا ہے۔

جناب من حضرت کی ظاہری صورت آنکھوں سے اوجھل ہو چکی
ہے۔ آپ کی تصنیفات نوے کے قریب بلکہ اس سے زیادہ علوم دین میں
ہیں، تفسیر، اصول، فقہ، کلام، حدیث میں جیسے حجۃ اللہ البالغہ، اسراء
فقہ، منصور ازالۃ الخفاء اور ترجمہ قرآن کہ ان میں سے ہر ایک اسی
نوے جز میں بڑے حجم کا ہے اور دوسرے رسائل، مقالات، معارف میں
ہیں جیسے الطاف القدس، ہمعات، فیوض اکرمین، انفاس العارفين
اور دوسری کتابیں جو حضرت والا کی صحبت اور برکت خدمت کا پتہ دیتی
ہیں، چاہیے کہ آپ اس کا عزم کر لیں کہ سب کو لکھوا کر راجح کریں۔ یہ
مولانا بركاتی نے شاہ ولی اللہ اور ان کے خاندان کی تحریرات میں تحریفاً
کا عنوان دیکر دروانگیز مضمون لکھا ہے ان حضرات کی تالیفات کی کیا بی
اور نایابی اور ان میں تحریفات کا سلسلہ تو سقوط دہلی سے پہلے ہی شروع
ہو چکا تھا اور بارہ کتابوں کے متعلق (۶۱ میں سے) لکھا ہے۔ خاکسار کے
علم میں ان کتابوں کا کوئی مخطوطہ نہیں ہے اور لکھا ہے شاہ صاحب
کے مصنفات کو نایاب کر کے دوسرا قدم یہ اٹھایا گیا کہ اپنے مصنفات کو
شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دیا اور اپنے نظریات کی تبلیغ شاہ صاحب
کے نام سے کی گئی۔ آپ نے عدا البلاغ المبین، تحفۃ الموحدين،
اشارہ مستمرہ، قول سدید کے نام لکھے ہیں اور دو نام قرۃ العینین فی

ابطال شہادۃ احمین مع الجنۃ العالیہ فی مناقب المعادیہ لکھے ہیں کہ ان دو کو ارباب تشیع نے ایک دوسرے پہلو سے آپ کی طرف منسوب کیا ہے اور لکھا ہے کہ مکمل رسائل و کتب تصنیف کر کے شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دینے کے علاوہ ایک ہلاکت خیز حرکت یہ کی گئی کہ شاہ صاحب کی تالیف میں جاوے جاوے بسم و رضا اور تحریف بھی کر دی گئی۔ اور دس بارہ سطر کے بعد لکھا ہے: یہی معاملہ شاہ صاحب کے اخلاف کرام کی تالیف کے ساتھ کیا گیا۔

افسوس صد افسوس کہ اب تقسیم ہند کے بعد سے اس فعل تشیع میں بہت اضافہ ہو گیا ہے۔ یہ صاحبان اصلاح کے نام پر اپنے باطل عقائد کی تبلیغ کر رہے ہیں۔ یہ طریقہ یہود کا تھا جس کی مذمت کئی جگہ اپنے کلام پاک میں اللہ تعالیٰ نے کی ہے فرمایا ہے۔ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ۔ اور مت ملاؤ صحیح میں غلط اور یہ کہ چھپاؤ سچ کو جان کر۔ مولانا برکاتی نے "البلاغ المبین" وغیرہ کا ذکر کر کے لکھا ہے۔

مندرجہ رسائل میں اہل سنت و الجماعت کے نظریات سے متضاد نظریات اور وہ تشددانہ افکار پیش کیے گئے ہیں، جن کو یہ حضرات تمسک پال کتاب "التبیین" کا نام دیتے ہیں اور جو کتاب توحید کی بازگشت ہیں۔ اس طرح شاہ صاحب سے احقان کو جن کی برصغیر میں اکثریت ہے بدظن اور دور کرنے کی کوشش کی گئی۔

واضح رہے کہ کتاب التوحید محمد بن عبدالوہاب نجدی کی کتاب ہے، اردو میں اس کا خلاصہ اور بیان تقویت الایمان کے نام سے چھپا اور نجد کے ارباب اقتدار اور پین باز و غیرہ کو خوش کرنے کے لیے تقویت الایمان کا خلاصہ اب عربی میں کتاب التوحید کے نام سے ہوا ہے۔ اس طرح کل "شیء"

بَرَجِ اِيَّيْهِ اَصْلُهُ كَاظْهُرٍ هُوَ اَيْ هِيَ هَرَجِيْرًا يَنْ اَصْلُ كِي طَرَفِ لُؤْسِي هِيَ .
مولانا سید محمد فاروق مترجم کتاب انفاس العارفین نے تقدیم
کے صفحہ ۲۸ میں لکھا ہے۔

اس امر کی طرف سید ظہیر الدین احمد نے اشارہ کیا ہے کہ صرف جعلی کتابیں
ہی نہیں بلکہ احکامات بھی ہوئے ہیں، مثال کے طور پر شاہ صاحب کی
تفہیمات کی یہ عبارت پیش کی جاسکتی ہے جو ان کی ساری تعلیمات میں
ہمارے محققین کو سب سے پہلے نظر آتی ہے حالانکہ شاہ صاحب کے
دوسرے نظریات سے وہ کوئی مناسبت نہیں رکھتی اور تحریف کرنے والوں
کی یہ عبارت لکھی ہے،

(فَعُوْزًا بِلّٰهِ) كَلَّ مَنْ ذَهَبَ اِلَى بَلَدٍ اَجْمِيْرًا وَاِلَى قَبْرِ سَالارٍ مَسْعُوْرٍ
اَوْ مَاضَا هَا هَا لِاجْلِ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا فَانَّهُ اَثَرًا عَمَّا كَبُرَ
مِنَ الْقَتْلِ وَالزِّنَا اَلَيْسَ مِثْلُهُ اِلَّا مِثْلُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الْمَسْنُوْعًا
او مثل من كان يذاعوا اللات والعزى وتفہیمات الہیہ مطبوعہ
خیر آباد سندھ تفہیم ۲۲ صفحہ ۲۹ ج ۲

یعنی ہر وہ شخص جو کسی حاجت کے لیے شہر اجیر یا سالار مسعود کی قبر کو
(بہرانج) جائے یا ان سے مشابہ کسی دوسری جگہ جائے اس نے گناہ کیا جو
قتل کرنے اور زنا کرنے سے بڑا گناہ ہے۔ کیا وہ اس شخص کی طرح نہیں ہو
جو بنائی ہوئی چیزوں کی عبادت کرتا ہے یا جو کہ لات و عزیٰ کو پکارتا ہے
عاجز کہتا ہے کہ شاہ ولی اللہ کی عبارت میں اس باطل کا بلانے
والا شریعت مطہرہ کے اصول و قواعد سے بے بہرہ ہے۔ اس کو یہ معلوم نہیں
کہ کسی فعل کے ثواب کو یا گناہ کو فرض قطعی کے ثواب سے یا حرام قطعی

کے گناہ سے زیادہ اور بڑا قرار دینا اللہ اور اللہ کے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کا کام ہے کوئی دوسرا اس کا بیان نہیں کر سکتا۔ اس شخص کو یہ نہیں معلوم کہ قتل کرنے اور زنا کرنے کے گناہ کا منکر کافر ہے اور اجمیر شریف اور پہاڑ شریف کسی حاجت کی طلب کے لیے جانے والا اگر کہتا ہے کہ اس میں گناہ نہیں ہے تو وہ کافر نہیں ہے۔

علامہ سید سمہودی رحمہ اللہ نے کتاب و فاء الوفا بانخبار دار المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی دوسری جلد کے صفحہ ۱۴۱ میں لکھا ہے مروان نے ایک شخص کو قبر نبوی علی صاحبہ الصلاة والتحية پر اپنے رخساروں کو رکھے دیکھا۔ مروان نے اس کی گردن پکڑ کر کہا۔ یہ کیا کر رہے ہو، اس شخص نے کہا، میں کسی پتھر کے پاس نہیں آیا ہوں میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور میں آیا ہوں، میں نے آپ سے سنا ہے۔ دین پر اس وقت گریہ نہ کر جب دین کی زمام دینداروں کے ہاتھ میں ہو بلکہ اس وقت گریہ کر جب دین کی زمام غیر دینداروں کے ہاتھ میں آجائے۔ اس مبارک حدیث کے سنانے والے اور قبر مطہر پر اپنا رخسار رکھنے والے صحابی جلیل القدر حضرت ابوالیوب انصاریؓ تھے جن کے گھر میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا تھا۔ رضی اللہ عنہ ۱۵

۱۵ یہ روایت حضرت امام احمد بن حنبلؒ نے اپنے مسند میں لکھی ہے۔

حدثنا عبد اللہ بن شیبہ عن ابی حدثننا عبد الملک بن عمر وحدثنا
کثیر بن زید عن داود بن ابی صالح قال اقبل مروان يوماً فوجد
رجلاً واضعاً وجهه على القبر فقال ائتدری ما تصنع فاقبل علیه
فاذا هو ابوالیوب فقال نعم حیبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
(بانی واثق الکتب منہ)

مولانا سید محمد فاروق نے تقدیم کے صفحہ بارہ میں کیا خوب لکھا ہے۔
جزاۃ اللہ خیراً۔

ہماری نئی تاریخ میں کسی چیز پر امت کا سلسل کار بند ہونا بجائے خود ایک شرعی دلیل اور حجت ہے آخر کیا وجہ ہے کہ اگرچہ دھری غلام احمد پر وزیر اس تعال کا انکار کریں تو وہ مجرم گردن زدنی ٹھہریں لیکن ہم میں سے بعض محققین توحید کے نام پوری ہزار سالہ تاریخ پر پانی پھیر دیں تو وہ اسلامی خدمت قرار پائے، شاہ ولی اللہ نے فیوض الحرمین، القول الجلیل، الدر الثمین اور انفاس العارفين میں بزرگان دین کے واقعات، کرامات، اشغال و ادراہ، تصرفات، چلوں، روحانی امداد اور اس قبیل کی جو سینکڑوں حکا مثالیں اور اپنے معمولات ذکر کیے ہیں، وہ اسی تاریخی تسلسل کی ایک کڑی ہیں، پھر جگہ جگہ شاہ صاحب نے "کاتب الحروف می گوید کے الفاظ کے ساتھ انھیں اپنی طرف سے سند تحسین بھی دی ہے۔ مناسب معلوم ہوتا ہے کہ یہاں ڈاکٹر ظہور الدین احمد کا وہ جملہ نقل کر دوں جو انھوں نے انفاس العارفين پڑھ کر لکھا ہے۔

جو لوگ اولیاء اللہ کی روحانی قوتوں کے منکر ہیں ان کے لیے اس تذکرے (انفاس العارفين) کے بیانات ایسے شواہد پیش کرتے ہیں جن سے انکار شاہ ولی اللہ جیسے برگزیدہ عالم اور مومن کی گواہی سے انکار کے مترادف ہے:

(پہلے صفحہ کا بقیہ حاشیہ) ولوات الحجرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
يقول لا تبكوا علی الدین اذا ولیہ اہلہ ولكن ابکوا علیہ اذا ولیہ
غیر اہلہ (سند امام احمد ابن حنبل جلد ۵ صفحہ ۲۲۲) تقی انور

یہ عاجز کتاب ہے، مولانا سید محمد فاروق نے لکھا ہے۔ توحید کے نام سے
پوری ہزار سالہ تاریخ پر پانی پھیر دیں۔ کاش مولانا فاروق چاروہ ۱۳۰۰ھ
تاریخ لکھتے، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد منبر نبوی علی صاحبہ الصلاۃ
والسلام پر قیام فرمانے کی جگہ حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ نہیں کھڑے
ہوئے بلکہ ایک درجہ نیچے کھڑے ہوئے انھوں نے سنون مقام چھوڑا۔ اور
"القدس" کی فتح کرنے کے بعد حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے کعب احباری ہودی عالم
سے جو کہ آپ کے ہاتھ پر اسلام لے آئے تھے فرمایا: هَلْ نَدَّكَ اَنْ تَسِيْرَ مَعِيَ اِلَى
الْمَدِيْنَةِ وَتَزُوْرَ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا تَهْمَارِي خَوَاشِشَ هِ
کہ میرے ساتھ مدینہ چلو اور نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی قبر کی زیارت کرو۔ چنانچہ
کعب احبار فلسطین سے سفر کر کے آپ کی قبر مطہر کی زیارت کے واسطے گئے۔
حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے مسجد شریف کا نام تک نہ لیا۔ حضرت بلال رضی اللہ
عنہ کو خواب میں آپ کی زیارت ہوئی اور وہ ملک شام سے دیوانہ وار آپ
کی زیارت کے واسطے روضہ مطہرہ پر آئے اور اب مدعیان سنت کے نزدیک
آپ کی زیارت کے واسطے جانے والا مشرک ہے۔ حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ
عنہما کا معمول تھا کہ آثار نبویہ سے مواظبت کے ساتھ برکت حاصل کیا کرتے
تھے، مدینہ منورہ اور مکہ مکرمہ میں جن جن مقامات میں رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے قیام کیا تھا یا نماز پڑھی تھی وہ بھی ان مبارک مقامات میں قیام
کرتے تھے اور نماز پڑھتے تھے اور ان کے صاحبزادے حضرت سالم کا بھی یہی
معمول رہا۔ ابن حجر نے فتح الباری جلد ۲ صفحہ ۶۹۹ میں حضرت سالم کے عمل
کو بیان کر کے حضرت عثمان رضی اللہ عنہ کا واقعہ لکھا کہ وہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کو اپنے گھر لے گئے کہ آپ وہاں کسی جگہ نماز پڑھ لیں اور وہ اسی جگہ کہ

اپنا اصلی بنالیں۔ چنانچہ آپ نے وہاں نماز پڑھی اور حضرت عثمان نے اس مبارک جگہ کو اپنا اصلی بنایا۔ یہ واقعہ بیان کر کے ابن حجر نے لکھا ہے ھُوُجَّةٌ فِي الْبَرَكِ بِأَثَارِ الصَّالِحِينَ۔ یعنی یہ واقعہ اللہ کے نیک بندوں کے آثار سے برکت حاصل کرنے کے لیے حجت ہے۔

رز مینے کہ نشان کف پائے تو بود سالما سجدہ صاحب نظران خودنو
افسوس صد افسوس اب اس شخص کو مشرک کہا جاتا ہے جو آثار صالحین سے برکت حاصل کرے۔ حضرت شاہ ولی اللہ اور آپ کے صاحبزادوں کی تالیفات میں تحریف کا سلسلہ تقریباً ڈیڑھ سو سال سے رائج ہے اور اب تیس چالیس سال سے اصحاب توحید منظم طریقہ سے اصلاح کے نام پر اس مذموم نفل کا ارتکاب کر رہے ہیں عاجز کے پاس حضرت شاہ عبدالقادر کا ترجمہ قرآن مجید طبع کردہ حکیم غلام نجف مطبع سلطانانی میں ۱۳۶۳ء کا موجود ہے۔ یہ مبارک نسخہ حضرت سیدی الوالد قدس سرہ کے استعمال میں رہا کرتا تھا۔ اتفاق سے عاجز نے تاج کپنی لاہور کا ۱۳۷۳ء کا چھپا ہوا نسخہ لیا اتفاقاً طور پر اس میں دو تحریفات کا پتہ چلا ہے اور یہ دونوں تحریفات نوآ میں کی گئی ہیں عاجز ان کو لکھتا ہے

عۡسُورَةُ بَقْرَةَ آيَتِ ۸۰ كَيْ تَرْجَمَهُ كَيْ آخِرِ مِيسْ وَن لَكْهُ كَرِ حَاشِيَهٗ مِيسْ تَحْرِيرِ
فرمایا ہے۔

اللہ نے نبی سے دین اسلام روشن کیا اور خلق نے اس میں راہ پائی اور منافق اس وقت اندھے ہو گئے۔ تحریف کرنے والے نے۔ اللہ نے نبی سے دین اسلام روشن کیا۔ کو۔ اللہ کے نبی نے دین اسلام کو روشن کیا۔ کر دیا اس کو خبر نہیں کہ اللہ نے سورہ مائدہ کی آیت ۵۱ میں فرمایا ہے: لَقَدْ جَاءَكُمْ

مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَّ كِتَابٌ مُّبِيْنٌ۔ تم پاس آئی ہے اللہ کی طرف سے روشنی اور کتاب بیان کرتی۔ یہ نور اور روشنی ہمارے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہی کی مبارک ذات ہے اسی مبارک نور اور روشنی میں ہم کو کتاب پڑھنی اور سمجھنی ہے۔ سورہ طارق کی آیت ۸ کے ترجمہ میں یہ فائدہ تحریر فرمایا ہے: اللہ دنیا میں پھیرلاوے کامنے کے بعد: "مُحَرَّرَاتٌ لِّمَنْ لَفِظًا دُنْيَا مِيسٌ" نکال دیا ہے اور لکھا ہے۔ اللہ پھیرلاوے کامنے کے بعد۔

عاجز سے ایک صاحب نے کہا کہ یہ تبدیلی آواگون کے ثابت نہ ہونے کے لیے کی گئی ہے۔ اسوس ہے اس مصلح نے پھیرلاوے کا پیر غور نہ کیا۔ جہاں سے لے جانا ہوتا ہے لانا بھی وہاں ہی ہوتا ہے۔ اگر یہی بات ہے تو اس شخص کو چاہیے کہ سورہ بقرہ کی آیت ۲۵۹ اذْ كَالَّذِي مَرَّ عَلٰى قَرْيَةٍ كُوْهُدٍ كَرَدَتْ كِيُوْنُ كَدِ اس ميں حضرت عزيز کا پورے ایک سو سال بعد اسی مقام پر پھر زندہ ہونے کا واقعہ بیان کیا گیا ہے جہاں ان کی وفات ہوئی تھی۔

حضرت شاہ رفیع الدین کے نواسے مولانا ظہیر الدین سید احمد نے سو سال پہلے لکھا ہے۔

"آج کل بعض لوگوں نے بعض تصانیف کو اس خاندان کی طرف منسوب کر دیا ہے اور درحقیقت وہ تصانیف اس میں سے کسی کی نہیں اور بعض لوگوں نے جو ان تصانیف میں اپنے عقیدے کے خلاف بات پائی تو اس پر حاشیہ جڑا اور موقع پایا تو عبارت کو تغیر و تبدیل کر دیا۔" مجلہ الرحیم کے مدیر نے ماہ فروری ۱۹۶۸ء کے پرچہ میں لکھا ہے۔

شاہ ولی اللہ صاحب کی خاص باتیں جو انھوں نے مقبول عام باتوں

کے ضمن میں لکھی ہیں اگر آج بھی ان کو الگ کر کے پیش کیا جائے تو اکثر راسخ العقیدہ بزرگ ان سے بھڑک اٹھتے ہیں اور گودہ شاہ صاحب کی عظمت اور بزرگی کی وجہ سے چپ رہتے ہیں لیکن ان پر کڑھتے ہیں مولانا سید سلیمان ندوی مرحوم و مغفور نے مولانا مسعود عالم مرحوم کو ایک خط میں لکھا تھا کہ شاہ ولی اللہ کا مطالعہ بڑی احتیاط سے کرنا چاہیے کیوں کہ کہیں کہیں وہ کفر کی حدود تک پہنچ جاتے ہیں۔ (رسالہ الرحیم صفحہ ۶۲ فروری ۱۹۶۰ء)

مولانا سید سلیمان کی اس عبارت سے معلوم ہوتا ہے کہ انہوں نے انہاس العارفين اور القول الجلی فی ذکر آثار الولی کا مطالعہ کیا ہے کیوں کہ ان دونوں کتابوں میں اصحاب توحید اور علم ظاہر کے اکثر علماء کرام کی سمجھ سے بالاتر باتیں ہیں۔ شاہ ولی اللہ قدس سرہ نے حضرات صوفیہ اعلام قدس اللہ اسرارہم العلیہ کی اصطلاحات اور ان کے انداز بیان میں بہت کچھ لکھا ہے۔ حضرت شاہ ولی اللہ کا پایہ اگر علم ظاہر میں بلند سے بلند تر تھا علم باطن میں بھی اولیاء برگزیدہ میں سے ایک فرد اکل تھے۔ آپ جس وقت علم باطن کے سرا

یہ سید صاحب ایک جگہ اور لکھتے ہیں حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی کی تعبیرات ایسی نازک ہیں کہ کفر و اسلام کے درمیان پہلے صراط کا فرق رہ جاتا ہے (الرحیم جنوری ۱۹۶۰ء) سید صاحب کے یہ فکار و نظریات اس عہد کے ہیں جب وہ علوم ظاہری کے بہت بڑے عالم و فلسفی تھے اور علم حجاب الاکبر کے حجاب میں تھے۔ مولانا تھانویؒ کے آخر عہد میں ان کی خدمت میں حاضر ہوئے اس وقت یہ مولوی ہرگز نہ شد لائے روم۔ تا غلام شمس تبریزی نہ شد کا شاہد و یقین حاصل ہوا اور ان کی غلامی امریدی میں داخل ہو کر قال را بگذر مرد حال شو۔ پیش رو کا لے پا مال شو۔ اپنی پائے مالی اور قید (امریدی) پر خوش دنازاں ہو کر کہتے ہیں بے تھی جب آزادی تو ہر سودر تھی۔ قید میں آرام ہی آرام ہے حضرت قدس کے مشاہدات و حقائق و حارثے قبل از بیعت آپ کو کبھی و شفقت ہو بھی نہیں سکتا تھا کیونکہ اس دور میں تو ابن تیمیہ کے ازکا

دور سے تیار تھے۔

رموز بیان فرماتے ہیں کائنات احوال کی سرشاری ظاہر و باہر ہوتی ہے۔ مولانا برکاتی نے اپنی کتاب کے صفحہ ۸۶ میں حضرت شاہ عبدالعزیز کا ارشاد نقل کیا ہے کہ بعد مراقبہ ہر چہ بہ کشف می رسید می نگاشتند یعنی آپ پہلے مراقبہ کرتے تھے جو کچھ آپ کے پاک سینہ پر اس وقت منقش ہوتا تھا آپ اس کو قلم بند کرتے تھے سرشاران جام الست کی یہی کیفیت ہے۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی کے بیان کردہ اسرار و معارف پر بعض ظاہر بینوں نے اعتراض کیا تو آپ نے اپنے پیر بھائی خواجہ حسام الدین احمد کو لکھا۔

ایں فقیر کہ اس ہمہ دفاتر در بیان علوم و اسرار این طائفہ اعلیٰہ نوشتہ است بے مزج سکر، حاشا و کلاً کہ آں حرام و منکر است و گران سخن باقی است، سخن باقان کہ بد صحوخالص منصف اند بسیار اند، چرا این قسم سخنان نہ یافتند و لہائے مردم را از جانہ بردند۔

فریاد حافظ این ہمہ آخر بہ ہرزہ نیست
ہم قصہ غریب و حدیث عجیب ہست

(دفتر سوم مکتوب ۱۲۱)

یعنی اس طائفہ عالیہ کے علوم و اسرار کے بیان کرنے میں فقیر نے جو یہ تمام دفاتر لکھے ہیں کیا یہ سب سکر و سرشاری کی آمیزش کے بغیر لکھے گئے ہیں۔ ہرگز نہیں۔ ہرگز نہیں! ایسا کرنا منکر اور حرام اور سخن سازی ہے۔ وہ سخن ساز جو اس سکر و سرشاری سے خالی ہیں کیوں اس قسم کی باتیں نہیں بنا سکے اور کیوں نہیں لوگوں کے دلوں کو اپنی جگہ سے ہلا سکے۔

حافظ کی یہ ساری فریاد آخر بیکار اور لغو نہیں ہے، قصہ بھی انوکھا ہے اور بات بھی نرالی ہے جو افراد ان علوم و اسرار سے بے بہرہ ہیں اور اس

چاشنی سے نا آشاہیں وہ یقیناً حضرت شاہ ولی اللہؒ کی عبارتوں میں تحریرات
کریں گے اور ان پر کفر و زندہ کا فتویٰ جرٹیں گے جیسا کہ حضرت مجدد پر جرح
چکے ہیں۔

مولانا سید سلیمان ندوی رحمہ اللہ نے مولانا مسعود عالم کو جو نصیحت کی ہے
یہ اُس وقت کی نہیں ہے جب کہ وہ خود اس شاہ راہ پر آگے تھے اور فغانی
الشیخ کی وادی میں گھوم رہے تھے اور کہہ رہے تھے۔

پاکر تجھے اپنے کو میں کیا بھول گیا ہوں ہر سود و زیان دوسرا بھول گیا ہوں
(از سید سلیمان ندوی)

جس دن سے مرے دل میں تری یاد بسی ہے ہر ایک کو میں تیرے سوا بھول گیا ہوں
منظور تری چشمِ رضا جب سے ہوئی ہے امید جزا خونِ سزا بھول گیا ہوں
آتا ہے خدا بھی ترے صدقہ میں مجھے یا گویا کہ بہ ظاہر میں خدا بھول گیا ہوں
سجدہ طرت کعبہ ہو دل تیری طرت ہے اب قبلہ بھی لے قبلہ نما بھول گیا ہوں
(سلیمان نمبر معارفِ عظیم گدھی ۱۹۵۵ء صفحہ ۳۳۳)

۱۷ دنیا و عقبیٰ علیٰ علامہ حضرت سید سلیمان ندوی رحمہ اللہ نے اس غزل میں اپنے پیر مرشد کو مخاطب کر کے
اپنا حال عرض کیا ہے حضرت سید صاحب اپنے عہد کے علمائے جو اعلیٰ مرتبہ رکھتے تھے وہ اظہر
من الشمس ہے سید صاحب کے اس وجدان اور مرشد سے عشق (پیر پرستی) پر معلوم نہیں علماء
اصحابِ توحیدِ مشرکِ جلی کا فتویٰ صادر کریں گے یا مشرکِ خفی کا اہل سنتِ علمائے کرام میں اس وقت
دو ہی بڑے گروہ برسرِ اقتدار اور عام مسلمان کے ذہن و کردار پر اثر انداز بلکہ چھائے ہوئے ہیں
(انوس کو باہم برسرِ پیکار بھی ہیں ان میں کا ہر فرد اپنے علم کے زعم و نائن میں اپنی پاکی و اماں کی
حکایات بیان کرنے پر نازاں اور اپنے کو رضوانِ جنت سمجھے بیٹھا ہے (عزت عام میں جنت کا دل و ذہن یا
ٹھیکیدار)۔ ایک گروہ میں کفر و تفسیق (بے چارے مسلمانوں پر کفر و فسق کے فتووں) کی بھرمار دارزانی
ہے تو دوسرے گروہ میں مشرکِ بدعتی قبر پرست وغیرہ وغیرہ "لقاب کی بے باکانہ تقسیم کی لاہما
فروانی ہے۔ (العیاذ باللہ)

خانہ شریع خراب است کہ در بابِ صلاح در عمارت گری گنبد دستار خود اند (تقریر)

یہی مولانا سید سلیمان تھے جو اپنی آزادی کے دوران میں سرہند شریف
 آستانہ عالیہ مجددیہ پر اپنے دوستوں کے ساتھ گئے اور حضرت کے مزار پر انوار پر
 فاتحہ نہیں پڑھی اور مسجد شریف کی دیوار پر بیٹھ گئے اور حضرت مجدد و قدس سرہ
 آپ پر ظاہر ہوئے انہی مولانا سید سلیمان حضرت شاہ ولی اللہ کو مولانا اسماعیل
 کا حقیقی معلم سمجھتے تھے، فَسُبْحَانَ الَّذِي يُغَيِّرُ وَلَا تُغَيِّرُ وَسُبْحَانَ مَنْ لَا يُقْبَلُ
 التَّوَالِ -

یہ عاجز مفلوظ مذ میں شاہ ولی اللہ کا بیان لکھ رہا ہے کہ شاہ ولی اللہ
 کی عمر اپنے حضرت والد ماجد کی وفات کے وقت تقریباً سترہ سال کی تھی
 آپ نے ایک دن اپنے فرزند شاہ عبدالعزیز سے فرمایا: ما بر مزار شریف
 متوجہ بہ روحانیت ایشان می نشستم پس راه حقیقت بر ما کشادہ شد میں
 اپنے والد ماجد کے مزار شریف پر ان کی روحانیت کی طرف متوجہ ہو کر اکثر
 اوقات بیٹھا کرتا تھا، پھر حقیقت کی راہ مجھ پر کھلی۔

حضرت والد ماجد کی روحانیت سے آپ پر راہ حقیقت کھلی اور ۱۱۲۲ھ
 کو اپنے ماموں اور خسر کے صاحبزادے جو آپ سے چار سال چوبیس دن بڑے
 تھے اور آپ کے ہمدم و مونس اور آپ کے خلیفہ بااختصاص اور آپ کی تالیفات
 کے نگراں جناب شیخ محمد عاشق پھلتی جن کی ولادت دس رمضان ۱۱۱۰ھ
 میں ہوئی اور محمد غازی آپ کا تارکخی نام ہے اور دیگر نقار کے ساتھ حج
 اور زیارت روضہ مقدسہ کے لیے روانہ ہوئے۔ حج سے فارغ ہو کر آپ نے فرمایا

| | |
|------------------------------|-------------------------------------|
| فراغت یافتہ از حج و عمرہ | جو احرام سر کو لے تو بستم |
| میں حج و عمرہ سے فارغ ہو گیا | جب آپ کی گلی کا احرام میں نے باندھا |
| جو دیدم رے زیبائے تو جاناں | ز تشویش دیو و خویش رہستم |

اے جانناں جب آپ کا زیبا چہرہ میں نے دیکھ لیا اپنے وجود کی تشویش سے میں چھٹکارا پایا
 بیاساتی بدہ جام شرابے کہ مخور صبحی الستم
 آدھاتی مجھ کو اس شراب کا جام دو کیونکہ میں تو اللست بربکم کی صبحی کا مخور
 اور پھر آپ نے بارگاہ نبوی میں عرض کیا

إِذَا قَلَقْتَنِي أَدَمَةٌ مُدُّ لِيهِنَّةً تُحِيطُ بِنَفْسِي مِنْ جَمِيعِ الْجَوَانِبِ
 جب میں ایک مصیبت نے جس نے تمام جانبوں سے میرے نفس کو گھیر رکھا تھا مجھ بے چین کیا
 تَطَلَّبْتُ هَلْ مِنْ نَاصِرٍ أَوْ مُسَاعِدٍ الْوَذِيهِ مِنْ خَوْفِ سُوءِ الْعَوَاتِبِ

میں نے تلاش کیا، کیا کوئی معین مددگار ہو کہ انجاموں کی برائی کے خوف سے اس میں پناہ پکڑوں
 فَلَسْتُ أَرَى إِلَّا الْحَبِيبَ مُحَمَّدًا رَسُولَ إِلَهٍ الْخَلْقِ جَمْعِ الْمَنَاقِبِ
 تو میں نے نہ دیکھا بجز حضرت محمد مجرب صلی اللہ علیہ وسلم کے جو مخلوق کے معبود کے رسول اور کھنٹی عرفیوں کے
 وَمُعْتَصِمِ الْمَكْرُوبِ فِي كُلِّ عَمْرَةٍ وَمُنْتَجِعِ الْفَقْرَانِ مِنْ كُلِّ تَائِبٍ

اور ہر مصیبت میں آفت رسیدہ کو بچانے والے اور ہر توبہ کرنے والے کے لیے مغفرت کی چراگاہ ہیں۔
 وَتَدَاكُنْ نُورًا لِلَّهِ فِينَا لِمُهْتَدٍ وَصَمَامٍ تَدْمِيرِ عَلَى كُلِّ نَاكِبٍ

اور ہدایت کے طلبگار کے لیے وہ ہم میں اللہ کے نور اور ہر منہ موڑنے والے کے لیے اللہ کی تلوار ہیں

سات مہینے آپ کا قیام مدینہ منورہ میں رہا۔ اس عرصہ میں آپ نے
 علمائے کرام سے حدیث شریف کی تکمیل کی اور اپنے استاد گرامی ابو طاہر
 جمال الدین محمد بن برہان الدین ابراہیم المدنی الکردی الکورانی
 الشافعی کی فرمائش پر حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی
 سرہندی قدس سرہ کی تالیف "ردود الفیض" عربی میں منتقل کی اور
 اس کا نام "المقدمة السنية في الانتصار للفرقة السنية" رکھا
 اس رسالہ میں آپ نے جو مدح و ستائش حضرت مجدد کی کی ہو شایان

مطالعہ ہے۔ اور آپ نے جہاں بھی کچھ فوائد کا اضافہ کیا ہے یا کسی مسئلہ میں اپنی رائے کا اظہار کیا ہے۔ "قال العبد الضعیف عنی اللہ عنہ" لکھ کر کیا ہے۔ ترجمہ کرنے میں آپ نے کسی قسم کا ناجائز تصرف نہیں کیا ہے۔ اس مبارک رسالہ کا نسخہ جب عاجز کو دستیاب ہوا، برخور وار سراسرنیک اطوار، ڈاکٹر ابوالفضل محمد فاروقی رحمہ اللہ ورضی عنہ نے جمعہ ۱۰ ماہ مبارک میلاد ۱۴۲۳ھ ۱۶ دسمبر ۱۹۸۳ء کو حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی، دہلی سے اس کو شائع کیا، جزاۃ اللہ خیر الجزاء وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاہُ۔

مدینہ منورہ کے قیام کے دوران میں روضہ مبارکہ و مقدسہ سے اور بقیع غرقہ میں قبۃ اہل بیت اطہار سے آپ نے خوب فوائد حاصل کئے۔ حضرات ائمہ اہل بیت سے آپ کو نیا طریقہ ملا ہے۔ آپ نے اس کا ذکر فیوض احرار میں کیا ہے۔

بھاریات شعبان کو آپ مدینہ منورہ سے مکہ مکرمہ کو روانہ ہوئے شیخ محمد عاشق نے مقدمہ میں لکھا ہے کہ حضرت شاہ ولی اللہ نے اپنے خاص اونٹ پر مجھ کو جگہ دی۔

واضح رہے کہ حجاز مقدس میں اونٹ کے دونوں طرف تقریباً چار چار فٹ لمبے کھٹولے ہوا کرتے تھے۔ اور ہر کھٹولہ میں ایک شخص ہوا کرتا تھا۔ ان کھٹولوں کو شغوف کہا کرتے تھے۔

اور لکھا ہے گیارہ شعبان ۱۱۴۴ھ کی رات کو منزل رابع میں حضرت نے فرمایا: اگر کوئی میرے بیان کیے ہوئے معارف اور حقائق کو اس طرح لکھے کہ لوگ سمجھ سکیں وہ فوائد اسرار کا شاہدہ کرے گا۔

آپ نے لکھا ہے یہ سن کر میں نے اسی وقت کچھ لکھا اور پھر باقاعدہ
بندرہ شعبان کو مکہ مکرمہ میں اس کام کو شروع کیا اور اس کا نام
"القول الجلی فی ذکر آثار الولی" رکھا۔

اسی نوے سال پہلے تک اس کتاب کے چند نسخوں کا تہہ چلتا ہے مولانا
رحمان علی مؤلف کتاب "تذکرہ علماء ہند" اور سید صدیق حسن خاں کے
پاس یہ کتاب تھی۔ لیکن اب اس کتاب کا کامل نسخہ تکیہ کاظمیہ قلندریہ
کا کوری کے علاوہ غالباً دوسری جگہ نہیں ہے۔ خدا بخش لاہوری میں
ناقص نسخہ ہے۔ اس کتاب کی تین قسمیں یعنی تین فصلیں ہیں پہلی قسم
باقی دونوں قسموں سے بڑی ہے اور یہی حصہ خدا بخش لاہوری میں نہیں ہے
تکیہ کاظمیہ قلندریہ کا کوری کے سجادہ نشین محترم گرامی جناب مولانا
مولوی محمد مصطفیٰ حیدر قلندریہ ان کے برادر خورد محترم گرامی جناب مولانا
مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر قلندریہ ہیں، تکیہ ان صاحبان کے دم سے
آباد ہے تین سال ہوتے ہیں کہ عاجز کی ان سے ملاقات ہوئی اور معلوم
ہوا کہ جناب برادر خورد کے بڑے صاحبزادے مولانا مولوی حافظ تقی انور
علوی حفظہ اللہ وقتہ لمایجبہ ویرضاه نے کتاب القول الجلی کا با محاورہ
بہت عمدہ ترجمہ اردو میں سَعَى السَّعَى فِي تَرْجُمَةِ الْقَوْلِ الْجَلِيِّ کے
نام سے کیا ہے۔ عاجز نے چند جگہ سے ترجمہ کو اصل سے ملا کر دیکھا اور بہت
دل خوش ہوا کہ جناب مؤلف نے جو کچھ لکھا ہے مترجم سلمہ نے اس کے
مضموم کو صحیح پیرائے میں بیان کیا ہے نیز جنابجا بہترین صوفیانہ شرح
حواشی میں کی ہے اس کتاب سے حضرت شاہ ولی اللہ کے صحیح حالاً
منظر عام پر آجائیں گے، آپ اگر علم ظاہر میں یگانہ دہر تھے تو علم باطن

میں بھی اللہ تعالیٰ کے فضل و کرم سے صاحبِ طریق ٹوٹھے، آپ کا کشف بے مثال تھا اور آپ کے انکشافات کی نظیر ملنی مشکل ہے۔ عاجز نے جناب مولانا محمد مجتبیٰ حیدر سے شاہ ولی اللہ کے چودہ ملفوظات لیے ہیں جو القول الجلی میں تحریر ہیں تاکہ حضرت اقدس سرہ کے صحیح حالات کا سب کو علم ہو اور حقیقت امر واضح ہو کہ آپ اہل سنت و جماعت کے مقتدا تھے، وہابیہ اور اصحابِ توحید کے عقائد سے آپ کا کوئی تعلق نہیں تھا، اب ناظرین کرام حضرت کے ملفوظات اور انکشافات ملاحظہ فرمائیں۔ شاہ ولی اللہ کو گروہ اسمعیلیہ، وہابیہ، غیر مقلد اور اہل حدیث نے تحریفات و تزویرات کر کے اپنے رنگ میں عوام کے سامنے پیش کیا ہے۔

القول الجلی فی ذکر آثار الولی کے چند مکشوف اور ملفوظ
 طے روزے نرس حضرت بزرگ بود قدس سرہ، حضرت ایشان بر مزار
 پر اسرا نشستہ بودند کہ ناگاہ حق سبحانہ بحضرت ایشان الہام فرمود کہ
 این تقریر را بہ مردم برسانید۔ وھو ہذا۔

ایں فقیر نسبت شتی دارد، بہ یک لسان ولی اللہ بن عبد الرحیم است
 وہ دیگرے انسان است، وہ دیگر حیوان وہ دیگر نامی وہ دیگر جسم وہ
 دیگر جوہر، وہ لسانِ آخرت است وہ اعتبار آل لسان ہم حجرت ہم حجر
 ہم فرس ہم فیل ہم بعیر ہم غنم، تعلیم اسما مر آدم را من بودم، وہ آہ بخہ نوح

لہ اس واقعہ سے واضح ہے کہ آپ اپنے والد ماجد حضرت بزرگ شاہ عبد الرحیم صاحب
 کا عرس کرنے کے پابند تھے حضرت شاہ عبدالعزیز نے حضرت اقدس کا عرس کیا کرتے
 تھے بلکہ کتاب ہذا میں آپ کے سویم اور اس میں فاتحہ خوانی کا ذکر بالتفصیل ہے

طوفان شد و سبب نصرت اُذند من بودم، آنجہ برابر ابرہیم گلزار گشت من بودم
توریت موسیٰ من بودم، احیاء عیسیٰ میت را من بودم، قرآن مصطفیٰ صلی اللہ
علیہ وسلم من بودم، و الحمد للہ رب العالمین۔

پس بحضرت ایشان این کلام گراں آمد کہ عادت شریف اخفای
امثال این امور بود اما معلوم فرمودند کہ عدم اظہار این معنی موجب نوعی از
چیزے خواهد بود، مضطر شدہ آن را بیان فرمودند و در آن حال آثار شدت
کلفت در روی مبارک حضرت ایشان شاہدہ می افتاد، چنانچہ در بعض
اوقات در حال وحی بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شدت طاری می شد
بسیار من اسرار اللہ تعالیٰ ہم چہیں کمل در نہ بعضے احیان ازاں معنی
خالی نہ می باشد۔ (اصل) ترجمہ اردو صفحہ ۲۹

یعنی ایک مرتبہ حضرت بزرگ کے عرس شریف کے موقع پر آپ مزار
شریف کے پاس بیٹھے تھے کہ آپ کو الہام ہوا کہ لوگوں تک یہ بات پہنچا
دو کہ یہ فقیر چند نسبتیں رکھتا ہے، ایک نسبت سے ولی اللہ فرزند عبد الرحیم
ہے اور ایک سے انسان ہے اور ایک سے حیوان اور ایک سے نامی اور
ایک سے جسم اور ایک سے جوہر، اور ایک اعتبار سے وہ موجود ہے اور اس
اعتبار سے پتھر بھی ہوں، درخت بھی ہوں، گھوڑا بھی، ہاتھی بھی، اونٹ
بھی بھیڑ بھی، آدم کو اسما کی تعلیم میں تھا، نوح کا طوفان جو اٹھا اور
ان کی کامیابی کا سبب ہوا، وہ میں تھا، ابراہیم پر جو گلزار ہوا وہ میں
تھا، موسیٰ کی تورات میں تھا، عیسیٰ کا مردے کو زندہ کرنا میں تھا، مصطفیٰ
صلی اللہ علیہ وسلم کا قرآن میں تھا، سب تعریف اللہ رب العالمین کے لیے

ایسے امور کے متعلق آپ کی عادت چھپانے کی تھی، لیکن آپ کو محسوس ہوا کہ ان چیزوں کا ظاہر نہ کرنا کسی خاص بات کا سبب بن جائے گا لہذا مجبور ہو کر آپ نے بیان فرمایا، جیسا کہ بعض ادقات رسول اللہ ﷺ علیہ وسلم پر وحی کے نزول کے وقت شدت طاری ہوتی تھی، اور یہ اللہ کے بھیدوں میں سے ایک بھید ہے۔ آپ کی اُمت کے اصحاب کمال بھی اس حالت سے خالی نہیں ہیں جس وقت آپ نے اس امام کا بیان فرمایا اس وقت شدت اور کلفت کے آثار آپ کے مبارک چہرہ پر نظر آ رہے تھے۔

تشریح۔ یہ عاجز کہتا ہے، اربابِ طریقت کے لیے اس مبارک کشف میں کوئی غزابت نہیں ہے۔ اصحابِ قلوب جب مراقبہ کرتے ہیں اور صفاتِ تکوینیہ کی تجلیات سے سرشار ہوتے ہیں ان پر وحدت وجود کے اثرات ظاہر ہو جاتے ہیں۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ نے فتر اول کے مکتوب ۲۹۱ میں لکھا ہے۔

”ایسی توحید دالے اربابِ قلوب اگر اسی مقام سے عالم کو مراجعت کریں گے تو عالم کے ہرزہ میں اپنے محبوب کو دیکھیں گے۔“

یعنی مراقبہ میں لطائف کو عروج حاصل ہوتا ہے۔ مراقبہ صفات ہو یا ذات عروج کے وقت سالک اس میں فانی اور مستہلک ہو جاتا ہے، اور جب لطائف کا نزول ہو چکتا ہے تو اس پر صحو طاری ہو جاتا ہے البتہ خفاً اور سرور کی کیفیت اس پر ظاہر ہوتی ہے اور اگر سالک کے لطیفہ کو عروج ہو اور وہ اس حالت میں مراجعت کرے تو دنیا کے ہرزہ میں اس کو دنیا کی کیفیت نظر آئے گی جو مراقبہ میں پیش آئی ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ بنوریہ سے وابستہ تھے ۱۱۴۳ھ
 میں کامل سات مہینے مدینہ منورہ میں قیام کیا علم ظاہری: ہاں کے گرامی قدر
 علماء سے استفادہ کیا اور علم باطن میں روضہ مبارکہ و مقدسہ کی خاک رُبی کی
 اور حضرات اہل بیت اطہار کے مزارات مقدسہ کی زیارت کی اور وہاں مراقبات
 کرنے سے درجات کمال پر فائز ہوئے۔ آپ نے الذکر الثمینی میں حضرات
 حسنین کی عنایتوں کا ذکر فرمایا ہے اور لکھا ہے فَمِنْ يَوْمِئِذٍ نَشْرَحُ صَدْرِي
 لِلتَّصْنِيفِ فِي الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ - اس دن سے میرا سینہ کھل
 گیا علوم شریعت کے تصنیف کرنے میں اور آپ نے فیوض البحرین میں لکھا
 ہے۔ جب میں نے اہل بیت اطہار کے قبور کی زیارت کی مجھ پر ایک خاص
 طریقہ کا اظہار ہوا جو اللہ تعالیٰ کے اولیا کا طریقہ ہے۔

اہل تکلیف اور اصحاب صحوہ آگاہی ایسے امور کا اظہار نہیں کرتے ہیں اور
 آپ کو حکم ملا کہ اس کا اظہار کریں۔ ہو سکتا ہے اس میں یہ حکمت ہو کہ خلالت کو
 معلوم ہو جائے کہ اصحاب قلوب پر ایسے واقعات ظاہر ہوا کرتے ہیں لہذا
 اپنی نادانی کی بنا پر اس کا رد و انکار نہ کیا جائے۔ حضرت شیخ شہاب الدین
 سہروردی کے مبارک ارشاد کو جناب سعدی شیرازی نے دو شعر میں
 بیان کیا ہے۔ فرمایا ہے

ما پیردانا کے روشن شہاب دو اندرز فرمود بر روی آب
 کیے آں کہ بر غیر بد میں مباحش دو م آں کہ بر خویش خود میں مباحش
 حضرت ایشان فرمودند کہ دو از دہم ربیع الاول بہ حسب دستور قدیم
 قرآن خواندم و چیزے نیاز آ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قسمت کردم و زیارت
 مولے شریف نمودم۔ در اثنا کے تلاوت ملا و اعلیٰ حاضر شدند و روح پر فتوح

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ جانب این فقیر دوست داران این فقیر بہ غایت التفات فرمود و در آن ساعت کہ ملا را علی و جماعت مسلمانین کہ با فقیر بود بہ ناز و نیازش صعودی کنند و برکات و نفعات ازاں حال نزول فی فرماید۔

(۳۴) ترجمہ ص ۹۵

یعنی حضرت نے فرمایا قدیم طریقہ کے موافق بارہ ربیع الاول کو میں نے قرآن مجید کی تلاوت کی اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی کچھ نیاز تقسیم کی اور آپ کے مبارک بال کی زیارت کرائی۔ تلاوت کلام پاک کے دوران میں ملا کا درود ہوا (فرشتے نازل ہوئے) اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی روح پرفتح نے اس فقیر اور اس سے محبت کرنے والوں کی طرف بہت التفات فرمائی۔ اس وقت میں تے دیکھا کہ ملا اعلیٰ (فرشتوں کی ٹولی) اور ان کے ساتھ مسلمانوں کی جماعت نیاز مندی اور عاجزی کی بنا پر بلند (عروج کر رہی ہے) ہو رہی ہے (اد پر اٹھ رہی ہے) اور اس کیفیت کی برکتیں اور اس کی لپٹیں نازل ہو رہی ہیں۔

تشریح۔ اس ملفوظ سے صاف طور پر ثابت ہے کہ خاص بارہ ربیع الاول کو شاہ ولی اللہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی فاتحہ اور نذر و نیاز دلوایا کرتے تھے اور یہ آپ کا پرانا طریقہ تھا اور نیک بخت حاضرین کو موئے مبارک از بس کرم و مقدس کی زیارت کراتے تھے اور شیرینی تقسیم کرتے تھے۔ تاریخ کی تقیین کی وجہ سے (پناہ بخدا) کراہت تو درکنار، آپ کو برکات اور انوار نظر آتے تھے آپ حاضرین محفل کے درجات بلند ہوتے ہوئے دیکھتے تھے۔ ہذا سبیلی

لہ حضرت اقدس کو جو فیوض و برکات اور محفل میلاد مبارک میں ملائکہ کے نزول کے مشاہدات ہوئے وہ بالتفصیل آپ نے اپنی تالیف فیوض الحرمین (مطبوعہ) میں تحریر فرمائے ہیں۔

ادعوا الى الله على بصيرة انا ومن اتبعنى -

آپ نے رسالہ الدرائم کے صفحہ ۸ حدیث ۲۲ میں اپنے حضرت والد مولانا شاہ عبدالرحیم کا بیان نقل کیا ہے کہ میں ایام مولود میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے میلاد کا کھانا پکوا یا کرتا تھا۔ ایک سال کچھ پاس نہ تھا کچھ بھنے چنے تھے ان کو میں نے تقسیم کیا میں نے دیکھا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے سامنے بھنے چنے رکھے ہوئے ہیں اور آپ شاد اور بتاش ہیں۔

اس سے صاف ظاہر ہے کہ شاہ ولی اللہ اور آپ کے والد بزرگوار پابندی کے ساتھ میلاد مبارک کے دن خوشی کا کھانا اور شیرینی تقسیم کیا کرتے تھے اور یہی حضرت شاہ عبدالعزیز اور آپ کے شاگردوں کا طریقہ رہا۔ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

۳۷ حضرت ایشاں فرمودند کہ در ایام عاشوراء از جانب اُمہ اہل بیت و صدقہ ان علیہم اجمعین مکرر اشارات معلوم شد کہ چیزے برائے فاتحہ ایشان باید کرد، بنا برال روزے چیزے از حلاوت حاضر کردہ شد و قرآن ختم نمودہ فاتحہ خواندہ شد پس برورد اہتجاج در روح طیبہ ایشان مشاہدہ افتاد و نیز ارشاد فرمودند کہ چون در ارواح طیبہ اہل بیت رضی اللہ عنہم بہ امعان نظر تا اہل واقع شد بہ حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ امتیازے و مکتے و غنظتے مشاہدہ افتاد کہ مثل ذلک در دیگران معلوم نہ شد و خیال واضح گشت کہ نسبتے کہ مخصوص بہ اہل بیت است گویا از تلاحق افکار در اہل حضرت تامد کامل گشتہ و بعد از اہل اتباع ہمال نسبت و تلون باقی ماند و پس در ادبیار اللہ سطوتے و اہتے کہ در غوث اعظم معلوم می گرد در دیگرے یافتہ نہ می شود۔ (ص ۷۹-۸۰) ترجمہ ص ۱۰۵

یعنی حضرت نے فرمایا۔ عاشوراء کے ایام میں حضرت اُمہ اہل بیت اہل رضی اللہ عنہم کی طرف سے مکرر اشارہ ہوا کہ ان حضرات کی فاتحہ کرائی جائے

چنانچہ ایک دن شیرینی منگوائی گئی اور قرآن مجید کا ختم کر کے فاتحہ دلائی گئی اور حضرت ائمہ اطہار کی ارواح طیّبہ میں خوشی اور مسرت کے آثار ظاہر ہوئے۔ پھر حضرت نے ارشاد کیا جب حضرات ائمہ اہل بیت اطہار کی ارواح طیّبہ میں گہری نظر ڈالی گئی تو حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ کی مبارک روح میں ایک خاص قسم کا امتیاز، تمکنت اور عظمت نظر آئی جو اوروں میں دیکھی نہ گئی اور کھلے طور پر یہ بات سمجھ میں آئی کہ جو مخصوص نسبت اہل بیت میں ہے وہ انکار کے مل جانے کی وجہ سے تمام اور اکمال کی شکل اختیار کر گئی ہے اور آپ کے بعد یہ مبارک نسبت اسی کیفیت پر رہی اور پھر اس نسبت مبارکہ کی جو شوکت و عظمت حضرت غوث اعظم سیدنا عبدالقادر جیلانی میں نظر آتی ہے وہ کسی دوسرے میں نظر نہیں آتی۔

تشریح۔ اس مبارک ملفوظ سے صاف طور پر معلوم ہوا کہ حضرات ائمہ اہل بیت اطہار قدس اللہ اسرارہم کے ایثار اور خوشنودی کی وجہ سے حضرت شاہ ولی اللہ نے ایام عاشورا میں ان حضرات کی فاتحہ دلوائی۔

شاہ ولی اللہ نے حضرت جعفر صادق رضی اللہ عنہ کی نسبت مبارکہ کے متعلق بہت خوب کہا ہے۔ حضرات مشائخ کبار نے ایک اور وجہ تحریر فرمائی ہے کہ حضرت جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی والدہ امّ زینبہ دختر حضرت قاسم بن محمد بن ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہم تھیں۔ حضرت قاسم مدینہ منورہ کے نقباء سے ہیں سے ایک امام تھے۔ حضرت جعفر کو ان سے علمی اور روحانی

لے آپ کے صاحبزادہ و جانشین سزین ابند حضرت شاہ عبدالعزیز محدث تاحیات جالس محرم کرنے کے پابند رہے جس میں صحیح و مستند روایات بیان فرماتے تھے اور کثیر مجمع ہوتا تھا۔ تحریر فرماتے ہیں کہ ایک ہزار تک لوگ جمع ہو جاتے ہیں (فتاویٰ عزیزی مطبوعہ)

فوائد حاصل ہوئے۔ علامہ بدرالدین نے حضرات القدس میں آپ کا قول لکھا ہے۔ **وَلَدَانِي أَبُو بَكْرٍ مُرَوِّقَيْنِ**۔ ابو بکرؓ سے دو مرتبہ پیدا ہوا ہوں ایک جسمانی پیدائش ہے کہ وہ میرے نانا ہیں اور ایک روحانی پیدائش ہے کہ میں ان کے سلسلہ سے مستفید ہوا ہوں۔

حضرت ایشان فرمودند کہ در عالم مثال در یکے از فرزندان خود جا شمر و تہ تمام و عظمت و نورانیت عظیم مشاہدہ نمودم امید آن است کہ ایں معنی ظہور نماید و در بعضی از فرزندان علم و وسیع معلوم می شود و از بعضی دیگر بقائے نسل ادراک نموده می آید۔ (ص ۲۴۲ ترجمہ ص ۱۰۹)

یعنی حضرت نے فرمایا میں نے عالم مثال میں اپنے فرزندوں میں سے ایک میں عزت، دولت، بڑائی اور عظیم نورانیت دیکھی۔ امید ہے اس کا ظہور ہوگا اور بعض فرزندوں کا علم وسیع معلوم ہوا اور دوسرے بعض سے نسل کا باقی رہنا معلوم ہوا۔

تشریح۔ آپ کے فرزند شاہ عبدالعزیز کو اللہ تعالیٰ نے مقبولیت، علمیت، نورانیت کی دولت سے نوازا۔ شاہ ولی اللہ نے کتابیں لکھیں اور شاہ عبدالعزیز نے چار اطراف میں ان کے علم کو پھیلایا، آپ سارے ہندوستان کے کسٹم اتاد ہوئے۔ شاہ عالم بادشاہ نے جاگیر عنایت کی دو مواضع آپ کے اور آپ کے تین بھائیوں کے اور ایک بلا شرکت غیرے آپ کا۔ بادشاہ آپ کے

لہ تین موضع جاگیر میں تھے جو شاہ عالم بادشاہ اور دولت راؤ سندھیا کے نذر کیے ہوئے تھے۔ حسن پور اور اباد پور پکنہ سکندر آباد تو چاروں بھائیوں میں مشترک تھے اور ایک موضع علی جنہ درہیا پکنات بلا شرکت بہرین آپ (شاہ عبدالعزیز) کا تھا۔ آپ کی وفات کے وقت قریب ایک لاکھ روپیہ نقد اور دیگر قیمت سامان آپ کی ملکیت تھا۔ چند ہزار روپے اپنے نو اسوں شاہ محمد اسحق شاہ محمد یعقوب کو اور اے سفر حج و عمرہ دیئے اور چند ہزار روپے اپنی بیوی و بچوں اور دیگر ماہیہم اسم تعزیت (ذبح وغیرہ) کے لیے دینا کو دیئے۔ (ملخص از مقالات طریقت مطبوعہ نعتیہ ص ۲۷)

حلقہ اعظم میں آیا کرتے تھے۔ شاہ رفیع الدین اور شاہ عبدالقادر آپ کے دست و بازو تھے۔ جب تک یہ دونوں بھائی زندہ رہے آپ سکون سے لے کر اللہ تعالیٰ ان حضرات پر اپنی خاص رحمتیں نازل فرمائے۔

۵۔ وقتے ظاہر شد کہ روح مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واپس بیت آنجناب متوجہ حال فقیر و جمیع اطراف فقیر است و نیز روشن شد کہ نور الہی در عالم اجسام بہر دو قسم ظہوری نماید۔ ظہور تشریحی و ظہور تکوینی۔ ظہور تشریحی بر ضبط قواعد کلیہ تشریحیہ است و ظہور تکوینی مبنی بر اقامت مصلحت کلیہ بغیر مراعات قواعد کلیہ، علمے کہ متعلق بہ اول باشد علم ظاہر است، و علمے کہ متعلق ثانی است علم باطن است، باجملہ بہ حسب نور تکوینی و علم باطن ہیچ احد سے بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ائمہ اثنا عشر رضی اللہ عنہم قوی تر نیست گویا ملا، اعلیٰ کہ بنائے احکام عالم بر آہنا است از اعظم الفرق اند بہ حسب نسبت او بدیشان متوجہ شدن تریاقے مجرب است۔ (ص ۱۱۴) ترجمہ ص ۱۱۴

یعنی۔ ایک مرتبہ ظاہر ہوا کہ روح مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور اپنی بیت مبارک آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم اس فقیر کے حال پر اور اس کے تمام اطراف پر متوجہ ہے اور واضح طور پر معلوم ہوا کہ عالم اجسام میں اللہ تعالیٰ کا نور و طرح کا ظاہر ہوتا ہے ایک تشریحی ظہور اور دوسرا تکوینی ظہور تشریحی ظہور کی اساس شریعت کے قواعد کلیہ کے ضبط اور استحکام پر ہے اور تکوینی ظہور کی اساس قواعد کلیہ کی مراعات کے بغیر، مصاحح کلیہ کے قائم رکھنے پر ہے، وہ علم جس کا تعلق پہلے نور (تشریحی) سے ہے وہ علم ظاہر ہے اور وہ علم جس کا تعلق دوسرے نور تکوینی سے ہے وہ علم باطن ہے۔ خلاصہ کلام یہ ہے کہ نور تکوینی اور علم باطن کی لہ نیست راہست نمودن و در وجود آوردن۔ نیست کوہست کرنا (دوسرے وجود میں لانا)

رُو سے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد اثنا عشری ائمہ سے زیادہ قوت والا کوئی نہیں ہے یہ حضرات گویا کہ ملا اعلیٰ کا ایک بہت با عظمت فریق ہے جس پر اس عالم کا استحکام اور مضبوطی ہے۔ جو نسبت ان حضرات کی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے اس کی وجہ سے ان حضرات کی طرف متوجہ ہونا محرب تریاق ہے یعنی اکسیر اعظم ہے۔

تشریح۔ اس میں کوئی کلام نہیں ہے جیسا کہ حضرت امام احمد کی روایت کردہ حدیث میں ہے کہ نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اہل بیت اہلار کی محبت حضرت نوح علیہ السلام کی کشتی کی طرح ہے جو اس میں بیٹھا وہ طوفان سے بچا اور جو نہ بیٹھا وہ ہلاک ہوا۔ حضرات صحابہ کا احترام برقرار رہا اور اخادذ صحیحہ کی مشعل ہاتھ میں رہی۔ وہ اللہ کے لطف و کرم سے قیامت کے لرزہ خیز واقعات اور دوزخ کے درکات سے (گہرائیوں سے) محفوظ رہے گا جیسا کہ امام رازی نے لکھا ہے اور ملا علی قاری نے مرقات میں نقل کیا ہے، جو عاجز نے خلاصہ پیش کیا ہے۔ اللہ کے فضل و کرم سے یہ مبارک جماعت جو نجات کی کشتی میں بیٹھی ہے اہل سنت و جماعت کی ٹولی ہے۔ واللہ اعلم بالصواب

حضرت ایشان فرمودند کہ شب عرس حضرت شیخ ابو الرضا محمد قدس سرہ در مقبرہ شان ہنگامہ و سردی و بہ مردمان شوقی و وجدی بود۔ در مسجد خویش بعد عشاء نشسته بودم کہ یک پارہ نور آوردند و گفتند کہ آئینہ در آں جاذوق و شوق و کرامات توجہ روح مبارک شان بود، ہمہ مرکب شدہ این صورت گرفتہ کہ ارسال یافته و در ہاں اثنا نفس ناطقہ و اسریان در تمام عالم ظاہر شد و واضح ساختند کہ آں نور تابع از آں منبع است اگرچہ از انجام رسول ہم است۔ (صفت) ترجمہ صفحہ ۱۲۹

یعنی حضرت نے فرمایا۔ حضرت شیخ ابوالرضا محمد قدس سرہ کے عرس کی رات کو ان کے مقبرہ میں لوگوں کی بھیڑ اور نغمہ سرائی کا ہنگامہ برپا تھا لوگ اپنے شوق اور وجد میں مصروف تھے میں عشاء کے بعد اپنی مسجد شریف میں بیٹھا تھا کہ نور کا ایک ٹکڑا میرے پاس لایا اور کہا گیا کہ وہاں پر ذوق و شوق اور روح مبارک کی کرامات کا جو کچھ ظہور ہوا ہے وہ سب مل کر اس صورت میں ہونگے، ہیں جو آپ کو ارسال کیا گیا ہے، اسی دوران میں نفس ناطقہ کا اثر تمام عالم میں ظاہر ہوا اور یہ بات واضح کی گئی کہ وہ نور اسی منبع کا تابع ہے اگرچہ وہاں سے بھیجا بھی گیا ہے۔

تشریح۔ اس ملفوظ سے ثابت ہے کہ آپ کے محترم چچا کا بھی عرس ہوا کرتا تھا اور محفل سماع و سرود منعقد ہوا کرتی تھی اور لوگوں پر ذوق و شوق طاری ہوتا تھا اور آپ کے محترم چچا کی روح کی کرامات (اور برکات) انوار کا ظہور ہوا کرتا تھا اور وہ محفل نورانی ہوا کرتی تھی۔ شاہ دہلی اللہ کو اس احتفال پر کوئی اعتراض نہ تھا بلکہ آپ کو اس سے مشاہدات و فیوضات روحانی حاصل ہوتے تھے۔

۱۔ اتفاق چنانہ افتاد کہ قبل ازاں شب وقت خواجہ محمد امین و خواجہ ابوالنیر بہ طبع دو ابرائے آنجناب مستقول شدند و دریں باب اہتمام تمام بہ کار بردند و وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ سابق

۱۔ حضرت اقدس نے اپنے والد ماجد کی چشم دید روایت حضرت مجدد اہل ثانی کے پسر رشید حضرت خواجہ باقی باللہ نقشبندی کے عرس کا حال جس میں توالی کا بھی بندوبست ہوتا تھا نیز حضرت اقدس نے اپنے استاد شیخ ابراہیم گردی مدنی کا شدت ذوق سماع اور اس کے فوائد نفاس العارفین صفحہ ۸۴ و ۸۵ میں لکھے ہیں۔ تقی انور

ازیں مدتے دراز شد کہ یکبارگی در خانہ ما چیزے از طعام بہ دیر میسر آمدہ
 بود و میان نور اللہ متصدی سر انجام بعضے اسباب آں شدہ بودند، بنا بر آں
 نماز مغرب پیش از جماعت ادا کردہ آں را سر انجام دادند پس نماز شاں بہ
 جناب الہی بہ محل قبول رسیدہ بود ہم چنین امروز عمل اس ہر دو عزیزاں
 قبول گشتہ۔ (ص ۱۲۲) ترجمہ ص ۱۵۱

یعنی۔ اس سے پہلے ایسا اتفاق ہوا تھا کہ خواجہ محمد امین اور خواجہ
 ابوالخیر بڑے اہتمام سے رات کے وقت (حضور کی) دعا پکانے میں مصروف
 ہو گئے تھے (اس کام کی وجہ سے جماعت ان سے فوت ہو گئی تھی) حضرت نے
 رات کو فرمایا، اس واقعہ سے ایک زمانہ پہلے ایک مرتبہ ہمارے گھر میں
 کھانے کا سامان دیر سے میسر آیا، میاں نور اللہ (بڈھانوی) بعض چیزوں
 کی فراہمی میں ساعی (کوشاں) ہوئے تھے اور اس (حضرت اقدس اور آپ
 کے اہلیت کی خدمت کی) وجہ سے انہوں نے مغرب کی نماز جماعت سے
 پہلے پڑھ لی تھی اور پھر کام کے پورا کرنے میں مصروف ہو گئے تھے۔ ان کی
 نماز بارگاہ الہی میں قبول ہو گئی تھی۔ اسی طرح آج کے عمل میں ان دونوں
 عزیزوں کی نماز قبول ہو گئی ہے۔

تشریح۔ جماعت سست ہو کہہ ہے بلا عذر چھوڑنا باز پرس کا سبب ہے
 خواجہ محمد امین ولی اللہی اور خواجہ ابوالخیر اور ان سے پہلے میاں نور اللہ
 سے جماعت فوت ہو گئی تھی۔ حضرت شاہ ولی اللہ کو کشف کے ذریعہ معلوم
 ہوا کہ ان تینوں سے باز پرس نہ ہوگی، ان تینوں کو ان کا اخلاص کام آیا۔
 (بہ حالت اعتکاف در ماہ رمضان) شب بست و نہم نادر کیفیتے داشت
 کہ بہ جز شوق و وجد و انجذاب چیزے دیگر اگنجائش نہ بود، بہ تقریبے بعضے

نغمہ کے طیبہ کہ در جوار آن مکان اتفاق افتاده بود نیز، ہیج آن کیفیت
 شدہ بودند، باجملہ تمام شب بہ ہمیں رنگ گزشت زثلث اخیر وقت
 حضرت ایشان بہ فایت خوش بود، از شوق و ذوق سرتاپا امتلاک عظیم
 داشت، دستی و جوش از ہر بن موسے مبارک می تراوید، و اثرے عجیب در
 تشریف آن دوران حضور در گرفتہ بود، در آن وقت نغمہ سرایت حافظ شیرازی
 تا زمینخانہ سے نام و نشان خواہد بود سراخاک رہ پیرمغان خواہد بود
 آغازید ازاں آواز پر سوز و گداز دل و جگر ہر یک می پاشید، ہر کس از دنیا
 بے اختیار می خواست کہ خود را پروانہ دار بران سمیع الہی ندا سازد الخ۔

(۱۲۳) ترجمہ ص ۱۵۲

یعنی۔ اعتکاف کی حالت میں رمضان کی انتیسویں رات کو آپ پر
 تا در کیفیت طاری ہوئی کہ شوق، وجد اور جذبہ کے سوا کسی شے کی گنجائش نہ
 تھی، متصل مکان میں اتفاقی طور پر کوئی خوشی تھی اور وہاں اچھے گانے ہو رہے
 تھے اور ان کی آواز آرہی تھی، اس سے شوق و محبت کی آگ اور بھڑکی اور
 اسی کیفیت میں ساری رات بسر ہوئی۔

تہائی رات باقی تھی، آپ خوش تھے اور ذوق و شوق میں از سرتاپا
 ڈوبے ہوئے تھے، مستی اور جوش آپ کے ہر بن موسے ٹپک رہا تھا کہ گانے
 والے نے حافظ شیراز کا عشق و محبت میں ڈوبا ہوا شعر پڑھا جس کا مطلب
 کچھ ایسا ہے۔

جب تک میخانہ معرفت اور شراب محبت کا نام و نشان باقی ہے
 ہمارا سراساقی نغمخانہ دست کی راہ کی مٹی بنے گا۔

یہ عاشقانہ اور ستانہ شعر اور پھر پڑھنے والے کی پر سوز و گداز آواز نے

ہم میں سے ہر ایک کا دل اور جگر پاش پاش کر دیا، اس وقت جتنے جان نشا
وہاں موجود تھے سب کی تمنا تھی کہ اس نورانی شمع (حضرت آندلس) پر
اپنے کو پروانے کی طرح فدا کر کے خاکستر ہو جائیں، رحمۃ اللہ علیہم اجمعین
تشریح۔ شیخ محمد عاشق رحمہ اللہ کے اس بیان سے صاف طور پر ظاہر ہو
کہ حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ نہ ملائے خشاک تھے اور نہ صوفی خشک
علم ظاہر میں اگر بے مثل و بے بدل تھے علم باطن میں اچھی مثال "وَفِي ذَاكَ
أَنْجَشَةُ لَا تَكْسِرُ الْقَوَارِيرَ" کے تھے۔

حضرت انجشہ کا واقعہ

| | |
|--|---|
| قصہ حادی جناب انجشہ | کردہ نقل آں راجعاً از نیا |
| انجشہ حادی خواں کا قصہ | بہترین لوگوں کی ایک جماعت نے نقل کیا ہے |
| آں حادی خواں جناب مصطفیٰ | از رجز خواندے بہ صورت زیراً |
| آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا وہ حادی خواں | نرم اور نمکین آواز سے رجز پڑھتا تھا |
| اشتر بے چارہ زان صوت جمیل | مست گشتہ تیز رفتے زیر بار |
| بے چارہ اونٹ اس حسین آواز سے | بوجھ میں دبا ہوا مست ہو کر تیز چلتا |
| در سفر بارے حادی آغاز کرد | بود سرور نیز بر ناقہ سوار |
| ایک مرتبہ سفر میں اس نے حادی شروع کی | سر عالم صلی اللہ علیہ وسلم بھی انہی پر سوار تھے |
| خواندستانہ بہ نوع پاک دل | ذکر پاکش ماند شیریں یادگار |
| اس پاک دل نے مست ہو کر اس طرح حادی پڑھی | کہ اس کا پاک ذکر یادگار بن گیا |
| جو جناب مصطفیٰ شورش بدید | کاں بہ زنگ برق گشتہ شعلہ بار |
| جب جناب مصطفیٰ نے اس کے شعروں کو دیکھا | کہ وہ بجلی کی طرح شعلے پر سار، سو ہیں |
| گفت لَا تَكْسِرُ الْقَوَارِيرَ | سینہ آراتانہ سوز اند شرار |

فرمایا اے انجشہ فیشیوں کو نہ توڑ
 خوش نصیب است آن کہ سکر و انبساط
 وہ خوش نصیب ہو جو سکر اور انبساط کو
 درہ الفت بہ عزم و صدق تام
 پوسے عزم اور سچائی کے ساتھ محبت کی راہ میں
 چشم پر غم آہ پر سوزشس بود
 اس کی آنکھ نمناک اور دل پر سوز ہو
 ہرزماں از شوق مستیہا کند
 ہر لحظہ شوق سے مستیاں کرے
 ذکر پاکش دارے لہا است زید
 لے زید اس کا پاک ذکر دلوں کی دوا ہے
 اس کے عشق کی آگ جہنم کی سپر ہوگی
 افسوس ایسے فردا کمل و بے مثال کو آہل آہوا نے وہابیہ کے
 عقائد کا علم بردار ظاہر کیا ہے۔ آپ کے صاحبزادے اور آپ کے ماہوں
 کے صاحبزادے آپ کے رفیق دہنوس، آپ کے خلیفہ اعظم جناب شیخ محمد عاشق
 آپ کے مسلک پر ترجمان اہل سنت و جماعت تھے۔ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین
 ۹ آگاہی احمد، ایں فرزند ان کہ لطف الہی ایشاں را بہ اعطا کردہ است
 ہمہ سعدارانہ، نوعی از مالکیت بر ایشاں ظہور خواہد کرد لیکن تدبیر غیب
 تقاضہ می کند کہ دو شخص دیگر پیدا شوند کہ در مکہ و مدینہ سالما احیائے علوم دین
 نمایند وہاں جاوطن اختیار کنند، از طرف ما در نسبت ایشاں بہ ما متکمن باشد
 زیرا کہ آدمی زادہ بہ وطن ما در میلان طبعی دارد، انتقال جماعہ کہ وطن والدہ
 ایشاں متکمن باشد بہ سرزمینے بالطبع مستحیل است مگر بہ سبب قسر قاسر۔
 (۲۳۸-۲۳۹) ترجمہ سال ۳۱۱

یعنی۔ اللہ تعالیٰ نے اپنے لطف سے یہ اولاد جو مجھ کو عنایت کی ہے،
 سب نیک بخت ہیں اور ان پر ایک طرح کی فرشتگی کا ظور ہوگا اور غیبی
 تدبیر کا تقاضہ ہے کہ وہ افراد اور پیدا ہوں جو سالہا سال مکہ اور مدینہ میں
 علوم دین کی ترویج کریں اور وہیں کی وطنیت اختیار کر لیں ماں کی طرف
 سے ان کا رشتہ مجھ سے ہوگا۔ ایسی جماعت جس کا تعلق والدہ کے وطن سے
 ہو، وطن کو چھوڑنا مشکل کام ہے مگر یہ کہ کوئی بہت جدوجہد کرے۔

تشریح۔ آپ کے تین صاحبزادوں کا قیام دہلی میں تھا۔ شاہ عبدالعزیز
 شاہ رفیع الدین اور شاہ عبدالقادر۔ یہ تینوں حضرات بہ ظاہر بشر اور
 بہ باطن فرشتہ تھے، عاجز کے پردادا حضرت شاہ احمد سعید فرمایا کرتے
 تھے کہ یہ تینوں بھائی علم کے سمندر تھے اور تفسیر کلام الہی میں شاہ
 عبدالعزیز اللہ کی آیات میں سے ایک آیت تھے، تینوں بھائی صاحب
 نسبت و کشف صحیح تھے اور شاہ عبدالقادر کا کشف نہایت عمدہ تھا
 انھوں نے بارہ سال تک مجاہدہ اور اس طریقہ کے بعض خلفاء سے استفادہ
 کیا تھا۔ ان اور حضرت شاہ عبدالعزیز کے نواسے شاہ محمد اسحاق اور شاہ
 محمد یعقوب مع متعلقین داد اولاد اور اپنے دامادوں اور ان کے اہل و خیال
 اور مع دوسرے رفقا کے ۱۲۵۸ھ کو حرمین محترمین ہجرت کر گئے اور
 وہاں سالہا سال علوم دین پڑھاتے رہے اور آخر وہاں کی پاک مٹی
 میں بیوند ہو گئے۔ رحمۃ اللہ علیہما۔

شاہ ولی اللہ کی وفات ۱۱۶۶ھ میں ہوئی ہے ان کی وفات کے
 بیاسی سال کے بعد یہ واقعہ ظاہر ہوا۔ سید صدیق حسن خاں نے اپنی کتاب
 "اتحاف النبلا" مطبوعہ نظامی کانیپور در ۱۲۰۰ھ کے صفحہ ۴۳۰-۴۳۱

میں القول الجلی کی عبارت نقل کر کے لکھا ہے۔ "مصدق این آگاہی ظاہر
 وجود ہر دو نواسہ شاہ عبدالعزیز دہلوی است، مولوی محمد اسحاق و محمد
 یعقوب کہ ہجرت از دہلی کردہ در مکہ اقامت نمودند و سالہا بہ احیائے
 روایت حدیث بہ اہل عرب و عجم پرداختند۔ یعنی اس آگاہی کا مصداق
 بہ ظاہر شاہ عبدالعزیز دہلوی کے دو نواسے مولوی محمد اسحاق اور محمد یعقوب
 ہیں جو دہلی سے ہجرت کر کے مکہ میں مقیم ہوئے اور برسوں اہل عرب اور عجم
 کو حدیث کی روایت کی۔ یہ ہے اَلْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ کی ایک مثال
 نواب صدیق حسن خاں (بھوپالی) کے پاس القول الجلی کا نسخہ تھا اور وہ
 اس کو مستند سمجھتے تھے وہ حضرت شاہ ولی اللہ کے کشف کے قائل ہو گئے
 باوجودیکہ وہ اہل حدیث کے امیر اور غیر تقلدین اور وہابیوں کے اپنے
 عہد میں امام تھے۔

عنا روزے بہ شیخ عبدالعزیز کہ خلف الصدق ظاہر اذ باطن حضرت
 ایشان اندر ضمن بعض تقریبات فرمودند کہ حضرت قبلہ گاہ ماچوں ازیں
 عالم انتقال نمودند عمر ماثل ہمیں عمر شما بود و میاں اہل اللہ یعنی برابر خورد
 بہ سن رفیع الدین بودند پس ما بر مزار شریف اکثر اوقات متوجہ بہ روحانیت
 ایشان می نشستیم پس راہ حقیقت بر ما کشا وہ شد۔ پس ازیں حکایات
 تنبیہ بر قرب ارتحال خویش کردند۔

روزے فرزندان گرامی را بہ بشارات نواختند و بہ شیخ عبدالعزیز خطاب
 نمودہ فرمودند کہ فرزندم شیخ محمد را نسبتے مع اللہ مانند نسبت شاہ حسین۔
 فلاں کہ معلم فرمودند و از خاطر برفت۔ خواہد شد و نام تو در ملا اعلیٰ حجۃ اللہ
 است و نام رفیع الدین ابو العجائب اعنی تفسیر عناصر وے را باشد کہ ہرچہ

از زبان اور آید صورت وقوع گیر و نام عبدالقادر معین الحق کہ حجۃ اللہ
 راب مال یا بہ نوع دیگر اعانت نماید پس شیخ عبدالعزیز عرض فرمودند کہ آیا
 ما را ولایت نہ خواہد بود فرمودند نہ ہمیدہ یہ کہ حجۃ اللہ جارحہ الہی می باشد
 در اتمام مراد دے تعالیٰ۔ احمد شد در ہر یک از ایشان آثار این بشارات
 ظاہر و باہر است (صلا ۲) ترجمہ صلا حصہ دوم

یعنی ایک دن بعض تقریبات کے دوران اپنے فرزند شیخ عبدالعزیز
 سے جو ظاہر اور باطناً آپ کے خلف صدق ہیں فرمایا کہ ہمارے والد ماجد
 جب دنیا سے آخرت کو منتقل ہوئے ہماری عمر تمہاری اس عمر کی طرح تھی
 اور میرے چھوٹے بھائی میاں اہل اللہ کی عمر رفیع الدین کی سی عمر تھی۔ میں
 آپ کے مزار شریف پر آپ کی روحانیت کی طرف متوجہ ہو کر بیٹھا کرتا تھا
 پھر مجھ پر راہ حقیقت کھلی۔ ان حکایات کے بعد آپ نے آگاہ کیا کہ میری
 رحلت کا زمانہ قریب آ گیا ہے۔

ایک دن آپ نے اپنے چار فرزندان گرامی کو بشارات عظیمہ سے نوازا
 آپ نے شیخ عبدالعزیز سے فرمایا، میرے فرزند شیخ محمد کو اللہ سے نسبت فلاں
 شاہ حسین۔ آپ نے بیان فرمایا تھا جو میرے ذہن سے اتر گئی ہے۔ کی
 نسبت کی طرح ہوگی۔ اور تمہارا نام ملا علی میں حجۃ اللہ ہے اور رفیع الدین
 کا نام ابوالعجائب ہے۔ ان کو عناصر کی تسخیر حاصل ہوگی جو بات کہیں گے
 وہ ہوگی اور عبدالقادر کا نام معین الحق ہے، وہ مال سے یا دوسرے طریقہ
 سے حجۃ اللہ (شیخ عبدالعزیز) کی مدد کریں گے یہ سن کر شیخ عبدالعزیز نے
 آپ سے کہا کہ کیا ولایت مجھ کو نہ ملے گی۔ آپ نے فرمایا۔ تم سمجھے نہیں
 حجۃ اللہ اللہ تعالیٰ کا آلہ ہے۔ وہ اس سے مراد کی تکمیل کراتا ہے۔

محمد عاشق نے کہا ہے۔ الحمد للہ سب میں بشارات کے آثار صاف طور پر ظاہر ہیں۔

تشریح۔ اس مبارک قطعہ میں دو واقعات کا بیان ہے۔

پہلے واقعہ میں شاہ ولی اللہ نے اپنے فرزند دوم شاہ عبدالعزیز کے فرمایا کہ حضرت والد ماجد کی وفات کے وقت میری عمر اتنی تھی جتنی اب تمہاری عمر ہے۔ میں ان کے مزار شریف کے پاس ان کی روحانیت کی طرف متوجہ ہو کر بیٹھا کرتا تھا تا آنکہ راہ حقیقت مجھ پر کھلی۔

افسوس ہے اب مدعیان سنت و اصحاب توحید کے نزدیک یہ عمل شرک میں داخل ہے۔ حضرت شاہ ولی اللہ کو جو نعمت ملی اس کی ابتدا ان کے والد ماجد کی مرقد مبارک سے ہوئی اور اس کا اتمام سردار دو عالم صلی اللہ علیہ وسلم کے روضہ مبارک پر ہوا، وہ روضہ مقدسہ جس کے زیارت، سراسر سعادت کا شوق امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق کعبہ اجار کو دلا رہے ہیں۔

دوسرے واقعہ میں شاہ ولی اللہ نے اپنے صرف چار صاحبزادوں (شیخ محمد، شیخ عبدالعزیز، شیخ رفیع الدین، شیخ عبدالقادر کو بشارات سے نوازا ہے اور جناب شیخ محمد عاشق نے لکھا ہے کہ بشارات کے آثار صاف طور پر ثابت ہیں لہ

علاچوں سلخ محرم سنۃ ست و سبعمین بعد الألف و مائتہ

لہ حضرت اقدس کی وفات کے وقت آپ کے صاحبزادگان کی عمریں علا شیخ محمد تقریباً ۲۹ یا ۳۰ سال علا شیخ عبدالعزیز ۱۶ سال چھ ماہ علا شیخ رفیع الدین ۱۳ سال علا شیخ عبدالقادر تقریباً ۹ سال علا شیخ عبدالغنی ۵ سال تھیں۔

رسید کہ از عمر شریف سال شصت و دوم شروع شدہ بود وقت صبح
 روز شنبہ مرزا جان جانان کہ از شاہی طریقہ نقشبندیہ احمدیہ اندابارا
 خویش بہ عیادت آمدند خلوت ساختند کہ بہ جز چند کس از مخصوصان کہ
 اس بندہ ہم طفیلی شان بود، دیگرے نہ بود، پس حلقہ مراقبہ شد و قریب
 نیم پاس ہم ہماں صحبت ماند۔ بعد ازاں چون مجلس مراقبہ منقضی شد
 مرزا رخصت خواستند ازاں وقت حال مزاج شریف متغیر گشت پس
 ازاں آٹا فانا آثار انتقال ظہور نمودند تا کہ وقت ظہر ہماں روز طائر روح
 پاک شان بہ عالم قدس طیران نمود و بہ رفیق اعلیٰ پیوست۔

(ص ۲۶۳) ترجمہ ص ۶ حصہ دوم

یعنی۔ جب ۱۱۶۶ھ کے محرم کی آخری تاریخ ہوئی اور آپ کی
 عمر کا باسٹھواں سال شروع ہو گیا تھا۔ ہفتہ کے دن مرزا جان جانان
 جو کہ طریقہ نقشبندیہ احمدیہ کے شاہیر میں سے ہیں اپنی جماعت کے
 ساتھ عیادت کے لیے آئے، خلوت کی محفل ہوئی، چند مخصوص افراد
 کے علاوہ کوئی نہ تھا، یہ بندہ مخصوص افراد کا طفیلی تھا یعنی محفل میں
 شریک تھا۔ تقریباً آدھ گھنٹہ مراقبہ کی محفل رہی پھر مرزا نے رخصت
 طلب کی۔ اس وقت سے شاہ ولی اللہ کے مزاج شریف میں تغیر ہوا
 اور کھنڈہ بہ کھنڈہ موت کے آثار ظاہر ہونے شروع ہو گئے چنانچہ اسی دن ظہر
 کے وقت طائر روح پاک نے عالم قدس کو پرواز کی اور رفیق اعلیٰ
 سے جا ملا۔ قَدْ مَنَّ اللَّهُ بِرَّاهِ وَ تَوَرَّضَ بِرَّيْحَهُ۔

تشریح۔ آپ کی وفات ظہر کے وقت، ہفتہ کے دن ۳۰ ماہ محرم محرم
 ۱۱۶۶ھ مطابق ۲۱ اگست ۱۷۶۲ء کو دہلی میں ہوئی اور اپنے والد ماجد

کے پہلو میں مدفون ہوئے۔ انا للہ وانا الیہ راجعون۔
جناب محمد عاشق نے حضرت میرزا کا ذکر کیا ہے اس سلسلہ میں
ان کا مختصر ذکر کیا جاتا ہے۔

آپ کا اسم گرامی شمس الدین حبیب اللہ جانِ جاناں ہے اور منظر
آپ کا تخلص ہے۔ آپ کے والد ماجد کا نام میرزا جان ہے آپ کا
نسب محمد بن حنفیہ کے واسطے سے حضرت علی کرم اللہ وجہہ تک ۲۸ واسطوں سے
پہنچتا ہے۔ چونکہ آپ کے جدِ اعلیٰ نے سلاطین تیموریہ کی بیٹی سے
شادی کرنی تھی میرزا کا خطاب پایا اور دربار کے امرا میں ان کا شمول
ہوا۔

لفظ میرزا کی اصل امیرزادہ ہے۔ کثرت استعمال سے میرزا اور پھر
مرزا ہو گیا۔

آپ کی ولادت گیارہ رمضان ۱۱۱۳ھ یا ۱۱۱۳ھ کی ہے۔ آپ کے
احوال شاہ غلام علی نے مقامات منظری اور کمالات منظری میں اور شاہ
نعیم اللہ نے بشارات منظریہ اور معمولات منظریہ میں تفصیل کے ساتھ لکھے ہیں
مقامات منظری مطبع احمدی ۱۲۶۹ھ کے صفحہ ۳۲ میں حضرت شاہ
ولی اللہ کا ارشاد نقل کیا ہے کہ

”مجھ کو اللہ نے ایسا صحیح کشف عنایت کیا ہے کہ روئے زمین کی حالت
مجھ سے پوشیدہ نہیں ہے، سب کچھ ہاتھ کی، تھیلی کی لکیروں کی طرح مجھ پر عیاں
ہے۔ اس وقت حضرت میرزا جانِ جاناں کا مثل کسی ملک اور کسی شہر میں
نہیں ہے، جس کو مقامات کے سلوک کی آرزو ہو ان کی خدمت میں حاضر ہو۔
یہ لکھ کر حضرت شاہ غلام علی نے لکھا، یہ آپ کے فرمانے کے بہ موجب

حضرت شاہ ولی اللہ کے اصحاب استفادہ کے لیے آپ کے پاس آئے۔ اور لکھا ہے حضرت شاہ ولی اللہ خطوط میں آپ کو ان القاب سے یاد کرتے تھے۔
 "متع اللہ المسلمین بافادات فیما لطریقة الاحمدیة و

روی ریاض الطریقة بتوجہات نفسه الزکیة آمین۔"
 اور خدائے عزوجل آن قیم طریقه احمدیہ و داعی سنن نبویہ را دیدہ گاہ داشتہ
 مسلمین را متع و مستفید گردانا و اور خدائے عزوجل آن قیم طریقه احمدیہ
 خصوصاً و طریقه صوفیہ عموداً و آن متعلی بہ انواع فضائل و فوائد را دیدہ گاہ
 سلامت داشتہ انواع برکات برکاتہ انام مفتوح گردانا و

معمولات منظری کے مقدمہ کے اخیر میں سماع خاں کا بیان لکھا ہے کہ
 میں شیخ محمد علی حزیں کے پاس رہتے میں ایک بلنہ جگہ بیٹھا تھا۔ ناگاہ
 حضرت میرزا گھوڑے پر سوار اس راستے سے گزرے شیخ محمد علی حزیں
 نے دریافت کیا یہ جو ان کون ہے۔ کسی نے کہا یہ حضرت میرزا جان جانان ہیں
 محمد علی حزیں نے کہا: چشم بد دور ہمہ دانی و ہمہ جانی۔"

حضرت میرزا حضرت شاہ ولی اللہ کی بہت قدر کرتے تھے۔ سچ ہی اصحاب
 کمال ہی اہل کمال کی قدر کرتے ہیں کلمات طبیبات کے صفحہ ۸۳-۸۴ میں آپ کا
 مکتوب شریف ہے۔ اس میں حضرت شاہ ولی اللہ کے معانی تحریر فرمایا ہے
 (ترجمہ) حضرت شاہ ولی اللہ محدث رحمہ اللہ نے نیا طریقه بیان کیا ہے
 اور اسرار و معارف اور علوم کی بارگیوں کی تحقیق میں آپ کا خاص طرز ہے
 ان کمالات اور ان تمام علوم کے ہوتے ہوئے آپ علماء ربانیوں میں سے ہیں
 محقق صولیوں میں جو علم ظاہر اور علم باطن کے جامع ہوئے ہیں اور جنہوں نے
 علم کو کا بیان کیا ہے آپ کا مثل چند ہی افراد ہوئے ہیں۔"

فیوض البحرین مطبوعہ ۱۳۰۷ھ کے صفحہ ۶۳ میں ہے۔

میں ائمہ اہل بیت کی طرف متوجہ ہوا۔ میں نے ان کا ایک خاص طریقہ پایا اور وہی اصل ہے اولیاء کے طریقوں کا، میں اس اصل کا بیان کرتا ہوں اور ان منضمات (جو اس سے ملے ہیں) کا بیان بھی کرتا ہوں جو اولیاء اللہ کے طریقوں میں ہوئے ہیں اور وہ اصل یہ ہے کہ "یادداشت" کی طرف التفات رکھی جائے۔ الخ

عاجز کہتا ہے طریقہ نقشبندیہ کی اصل طریقہ خواجگان ہے اور اس طریقہ کے سرکردہ حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی متوفی ۵۷۵ھ ہیں آپ کو حضرت خضر سے فوائد حاصل ہوئے ہیں آپ کے آٹھ ارشادات ہیں جو ان کے طریقہ کی اساس ہیں: ۱۔ ہوش دردم ۲۔ نظر بر قدم ۳۔ سفر در وطن ۴۔ خلوت در انجمن ۵۔ یاد کرو ۶۔ بازگشت ۷۔ نگاہ داشت ۸۔ یادداشت۔

حضرات خواجگان کے نزدیک ذوق اور وجدان کی رود سے دوام آگاہی حاصل ہونے کا نام "یادداشت" ہے۔ حضرت شاد ولی اللہ نے اس اصل کو حضرات ائمہ اہل بیت کے طریقہ کا اصل قرار دیا ہے۔

سلام از مار سد بر جان ایشان الہی از تو رحمت بے کراں باد

۱۲ (از قسم دوم) فرمودند از درویشے اگر میل سلطنت و رغبت حکومت سر بزندانیں رغبت بہ الہام حق ظاہر نماید کہ برائے اعلا کلمۃ اللہ بودہ است قبول نہ باید کرد سخن اور معتبر نہ باید داشت کہ مفتون تسویل نفس و شیطان شدہ

۱۳ یہ کشف چونکہ قسم دوم کتاب القول اجملی میں ہے، بلفظہ پینہ لائبریری کے نسخہ میں صفحہ ۲۴ پر ہے جس کا عکس میرے پاس آ گیا ہے۔ ۱۴ تسویل شیطان کالوگوں کے نفس میں گناہوں کو آراتہ کرنا۔ سخن آرائی و افترا (غیبات وغیرہ)

امت، زیرا کہ وجود سلطنت در ادیائے امی امت بہ الہام حق و تنظیم امت
 ملت صورت نہ یافتہ مگر در حضرت امام مہدی کہ در آخر زمان پیدای شوند
 کہ قیام میں ہر دو ام بہ الہام الہی خواہند شد و غیر ایشان ہر کہ مدعی امی معنی شود
 حکم بہ سلطان اد باید کرد کہ میل او از سرفسانیت است کہ ایچ اصل نہ دارد (۲۴۲)
 یعنی۔ آپ نے فرمایا اگر کسی درویش سے سلطنت کی خواہش اور حکومت
 کی رغبت ظاہر ہو اور وہ اس رغبت کو الہام حق کہہ کر بیان کرے کہ اللہ کے
 کلمہ کی سر بلندی کے واسطے ہے۔ قبول نہ کیا جائے کیوں کہ یہ ہر اباح نفس و
 شیطان کا بنایا ہوا ہے اس امت میں اللہ کے الہام سے ملت کے تنظیم
 کے لیے اولیاء اللہ میں سے ہوا حضرت امام مہدی کے جو کہ آخر زمان میں
 بیدار ہوں گے کسی اور کے لیے انتخاب اور قیام کی گنجائش نہیں ہے حضرت
 امام مہدی ان دونوں کاموں کو کریں گے یعنی اعلاء کلمۃ اللہ اور تنظیم
 امت (ملت) ان کے علاوہ جو بھی اس کا دعویٰ کرے اس کی غلط روی کا حکم
 کیا جائے۔ کیوں کہ اس کا یہ فعل ازراہ نفسانیت ہے اور اس کی
 کوئی اصل نہیں ہے۔

تشریح۔ حضرت شاہ ولی اللہ کا یہ کشف اور بیان بڑا اہم اور غور
 طلب ہے۔ آپ کے کلام کا خلاصہ یہ ہے کہ ادیائے حق اور اللہ کے
 برگزیدہ افراد میں سے اگر کوئی دعویٰ کرے کہ مجھ کو الہام ہوا کہ مسلمانوں
 کا امیر بنوں اور اسلام کی خدمت کروں تو سمجھ لو کہ اس کو اپنے کشف اور الہام
 کے سمجھنے میں مغالطہ ہوا ہے۔ یہ کام آخر در میں حضرت امام مہدی کریں گے
 اس مکاتفہ میں شاہ ولی اللہ کے دو الفاظ مدار بحث و تحقیق ہیں۔
 ایک لفظ درویش ہے اور دوسرا لفظ الہام ہے۔ درویش خدائیدہ

کو کہتے ہیں یعنی وہ نیک بندہ جس کی لُو خدا سے لگ گئی ہو اور امام دل میں اچھے خیال کے آنے کو کہتے ہیں۔ اب "مکتوبات سید احمد شہید" کے مکتوب ۲۶ میں اس عبارت کو ملاحظہ کریں جو صفحہ ۱۴۸ میں ہے۔

"مصلحت وقت چنانہ اقتضا کر دکہ اقامت این رکن رکین اسلام بدون نصب امام بہ وجہ مشروع صورت نہ می بند و بنا علیہ بہ تاریخ دوازدهم جمادی الثانیہ ۱۲۴۲ ھ ہجری مقدس بہ اتفاق مشاہیر سادات کرام و علمائے اعلام و مشائخ عظام و صاحبزادگان ذوی الاحترام و خو انین ذوی الاحترام و جمہیر خواص و عوام از اہل ایمان و اسلام بہ بیعت امانت بردست این جانب واقع گردید و بہ روز جمعہ خطبہ بہ نام این جانب خواندہ شد ہر چند این خاکسار ذرہ بے مقدار بہ حصول این مرتبہ منیف اولاً بہ اشارات غیبی و الہامات لاریبی ہمیشہ بود شاخ

اور اس کا ترجمہ صفحہ ۱۵۲ میں لکھا ہے یہ ہے

"مصلحت وقت کے مدنظر یہ تھی کہ اس رکن اعظم جہاد کا قائم رہنا شریعت کی رو سے بغیر امام کے تقرر کے ممکن نہیں تھا۔ اس لیے ہر جمادی الثانیہ ۱۲۴۲ ھ مقدس کو مشاہیر کرام، مشائخ عظام اور قابل احترام شہزادوں اور صاحبانِ حشمت و خوانین اور تمام خاص و عام مسلمانوں کے اتفاق رائے سے امانت کی بیعت اس عاجز کے ہاتھ پر تکمیل پائی اور جمعہ کے روز میرا نام خطبہ میں پڑھا گیا

۱۵ اس کے بعد ہی حضرت سید احمد شہید اپنے خطوط میں اپنے کو "امیر المؤمنین" لکھنے لگے رسول (احمدی) دیوبند کے جلیل القدر عالم مولانا عبد اللہ سندھی تو عقیدت میں غلو کے اس مقام تک پہنچ گئے کہ وہ تو حضرت سید صاحب کو "امام معصوم" بھی لکھ گئے ہیں یہ اہل سنت و جماعت کے عقیدہ کے قطعاً خلاف ہے۔ (الرحیم جوری صفحہ ۶۵، ۱۹۵۱۶)

اس خاکسار ذرہ بے مقدار کو اس بلند مرتبہ کے حاصل ہونے کی بشارت
غیبی اشارے اور الہام کے ذریعہ جن میں شک و شبہ کی کوئی گنجائش نہیں
پہلے ہی دی گئی تھی۔

ایسے الہامات و اشارات کو جو مرہون سلطان خیال ہوں حضرت امام
ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ (مکتوب ۲۹۱ از دفتر اول میں) معلول
قرار دیتے ہیں، کاش درویش جناب سید اور ان کے رفقاء کا حضرت
شاہ ولی اللہ کے اس ارشاد سر اسرار کو پہلے ہی ملاحظہ فرمائیے۔ شاہ
ولی اللہ کی وفات کے ۶۶ سال بعد آپ کا یہ کشف ثابت ہوا۔ اگر سید
صدیق حسن خاں اس مکاشفہ کا بھی ذکر کر دیتے تو بہتر ہوتا۔
مولانا عبید اللہ سندھی نے "حزب امام ولی اللہ کی اجمالی تاریخ کا مقدمہ"
کے صفحہ ۱۶۵ میں لکھا ہے۔

جس دن سے امیر شہید افغانوں کے امیر بنے اسی وقت سے بغاوت
کی چنگاری اس اجتماع میں چمکتی رہی اگر معاملہ ہمارے ہاتھ میں ہوتا تو
ہم افغانوں کا امیر بناتے اور اسے امیر شہید کے بورڈ کا ایک ممبر بنادیتے
مولانا سندھی نے جو رائے لکھی ہے، درست رائے ہے ہو سکتا ہے کہ انہوں
نے یورپ اور روس وغیرہ کے دور میں "ہمفرے جاسوس" کی رپورٹ پڑھ لی
ہو جس کو جرمنی کی حکومت نے چھپوایا تھا اور پھر اس کا ترجمہ دوسرے ملک
میں چھپا اور اب پاکستان میں "ہمفرے کے اعترافات" کے نام سے

۱۰ حضرت سید احمد کی ولادت سے ۲۵ سال قبل اور آپ کے رفیق خاص عالم اجل
مولانا اسماعیل کی ولادت سے، ۱۰ سال قبل حضرت اقدسؒ اس عالم فانی سے انتقال
فرما چکے تھے۔

بھیجا ہے کہ کس طرح انگریزوں نے محمد بن عبدالوہاب نجدی کو سلطنت عثمانیہ کو
 کمزور کرنے کے لیے تیار کیا اور پھر محمد بن سعود امیر نجد کو اس بات پر آمادہ
 کیا کہ وہ محمد بن عبدالوہاب کے باطل عقائد کی حمایت کرے اور نجد کا بادشاہ
 بنے۔ چنانچہ ۱۱۴۳ھ میں محمد بن سعود نے وہابی مذہب اختیار کیا۔ مذہبی ہوں
 میں وہ ابن عبدالوہاب کا مطیع ہوا۔ اور آج تک یہی کیفیت ان دونوں گھراؤ
 کی ہے۔

۱۳۷۰ جوں آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در فتح مکہ مصاریح کعبہ را گرفتہ
 ایستادند و جامعہ از صناید قریش را کہ در باب ایذاے آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم سعی بلیغ داشتند و سینہائے ایشان بہ عداوت پر بود دیدند کہ ہم
 جمع شدہ ایستادہ اند فرمودند چہ می گوئید گفتند می گوئیم کہ آنت اٹخ کریم
 فرمودند شاید ارادہ می کنید قصہ یوسف را گفتند آری فرمودند من ہم
 می گویم لا تثریب علیکم الیوم یفرض اللہ لکم میں کلمہ گفتن ہاں بو
 وغل و تسد از دلہارفت۔ ہماں عرض تحفہ حادثہ پیدا شد۔ از باب
 لطف و صفا کہ خرق عادت باشد بلاشک۔ و اصل این خرق عادت قوت
 زہرہ بود کہ از میان نفس نفیس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جوش زدہ قوائے
 زہرہ را کہ در نفوس ایشان کافرہ بودند در بیجان آورد و ہر دو با ہم طرفہ
 تعالج نمودند و طرفہ انجذابے در روح و راحت و بیہجے و سرورے بہ طور
 رسید و ہم چنین: ہب بن عمر بہ قصد کشتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا بر بعض امور معینہ مطلع ساختند، در ضمن
 این مطلع ساختن طرفہ قوت زہرہ از نفس حضرت برآمد و بر نفس ہب
 شر صفت رسید و رعونت را بہ کلی سوخت۔ وہم چنین شامہ مرزبانی قصہ زہرہ

زوجہ ابی سفیان۔ اینہا ہمہ قوت زہرہ است کہ از نفس صاحب دولت برآید
 بہ نفوس دیگران می رسد و قوائے کامنہ ایشان را در ہیجان می آرد و
 طلسمی طرفہ بہ نمودی رسد، ہم چنین در بدر قوت مرتیخہ مزوجہ بہ دو جذبان
 از قوت شمسیہ مزوج شدہ از نفس نفیس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر جو شد
 و غائب را مسخر خود گردانید و رعب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ سیر یک ماہ
 منتشر گردانید، و ہم چنین روز حجۃ الوداع قوت مشتری با قوت شمسیہ و
 قوت قمر و قوت زہرہ و قوت زحل و قوت عطارد در ہم آمیخت۔ من
 کل واحدٍ منہا جزءٌ واحدٌ۔ تا آن کہ یک چیز شد۔ در عالم تحفہ تنجیمی
 و تالیفی و فرمانی و تشریحی منتشر گردانید۔ (ص ۳۶۱-۳۶۲)

یعنی فتح مکہ کے دن جب رسول اللہ علیہ وسلم بیت اللہ شریف کے
 دروازے کے پتوں کو پکڑ کر کھڑے ہوئے اور قریش کے سربراہ آوردہ لوگوں
 کی ایک جماعت آپ کے سامنے کھڑی تھی جنہوں نے آپ کی ایذا رسانی
 میں پوری کوشش کی تھی اور جن کے سینے آپ کی عداوت سے بھرے ہوئے
 تھے۔ آپ نے ان سے فرمایا۔ تم کیا کہتے ہو۔ انہوں نے کہا، ہم کہتے ہیں
 أنت آخ کریم، آپ کرم کرنے والے بھائی ہیں۔ آپ نے فرمایا شاید
 تمہارا مقصد یوسف کا قصہ دہرانا ہے۔ پھر آپ نے فرمایا۔ میں بھی کہتا
 ہوں۔ لَاتَشْيِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْقِبُ اللَّهُ لَكُمْ۔ کچھ الزام نہیں تم
 پر آج بخشنے اللہ تم کو، اس بات کے سننے ہی سارا مکر و حسد ان کے
 دلوں سے نکل گیا، فتح مکہ کا مقصد یہی خرق عادت کا تحفہ تھا جو لطف
 و صفا کے طریقے سے بلا شک ظاہر ہوا۔ اس خرق عادت کی اصل زہرہ کی
 قوت تھی جو آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے نفس نفیس سے جوش مار کر

نکلی اور اس نے زہرہ کی ان قوتوں کو نفوس اہل مکہ میں کا فرانہ پوشیدہ تھیں
ہیجان میں ڈال دیا۔ پھر دونوں نے باہم مل کر عجب معالجہ کیا اور کیا ہی
عمدہ و اعلیٰ انجذاب و خوشی و راحت و مسرت کا ظہور ہوا۔

ایسا ہی معاملہ وہب بن عمر کے ساتھ پیش آیا جب وہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کے قتل کرنے کے ارادہ سے آیا۔ آن حضرت نے اس کو بعض معینہ
امور رضیہ رازہ سے آگاہ کیا۔ آپ جب ان امور کا بیان فرما رہے تھے
آپ کے نفس مبارک سے زہرہ کی قوت نکلی اور چنگاری کی طرح وہب کے
نفس پر گری اور وہب کی رعونت اور خباثت یکسر جل گئی۔

اسی طرح کا قصہ شامہ مرزبانی اور ہند زوجہ ابوسفیان کا ہے یہ
سب قوت زہرہ کی کارستانی ہے کہ صاحب دولت کے نفس سے نکلتی ہے
اور دوسروں کے چھپے ہوئے قورا کو ہیجان میں ڈال کر انوکھا طلسم
دکھاتی ہے

اسی طرح بدر کے دن گرنے والی قوت اپنے سے دگنی آفتابی قوت
سے گھل مل کر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے نفس نفیس سے جوش مار کر نکلی
اور غائب کو اپنا مطیع کر لیا اور ایک ہینہ کی مسافت تک آپ کا رعب
طاری کر دیا۔

اسی طرح حجۃ الوداع کے دن مشری کی قوت۔ آفتابی قوت، ماہتابی قوت
زہرہ کی قوت، زحل کی قوت، عطارد کی قوت سے گھل مل گئی۔ کُلُّ وَاحِدٍ
منہا جزء واحد۔ ان میں سے ہر ایک کا ایک ایک جزء یہ سب مل کر ایک نئے
ہو گئیں اور اس نے تمام عالم میں مسخر کرنے، مالوت کرنے حکم نافذ کرنے
اور ایک شریعت کا تحفہ پھیلا دیا۔

تشریح۔ حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی حقیقی وابتگی طریقت میں
 سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ سے ہے یوں اجازت دیگر سلاسل میں بھی ہے۔
 حضرت مجدد قدس سرہ کے زمانے تک سلسلہ نقشبندیہ کے مدارج کا بیان
 ولایت کبریٰ تک ہوا تھا۔ حضرت مجدد قدس سرہ نے نہایت اہمیت تک اس
 کا بیان کیا، اور آپ نے بیان کیا کہ انسان کی تخلیق میں عالم امر اور عالم خلق
 کے اجزا شامل ہیں۔ عالم امر کے اجزا نورانی ہیں اور وہ انسان کے سینہ
 میں میکن ہیں۔ یہ نورانی اجزا ہماری کوتاہیوں اور گناہوں کی وجہ سے اپنی
 نورانیت کھو بیٹھتے ہیں۔ اور جب خوش نصیب بندہ اللہ کی یاد میں مصروف
 ہوتا ہے یہ اجزا اپنی نورانیت حاصل کر لیتے ہیں اور جب وہ خوش نصیب
 مراقبہ کرتا ہے تو یہ نورانی اجزا پرواز کر کے اپنے اصول تک پہنچتے ہیں
 جو عالم امر میں ہیں۔ آپ نے پانچ نورانی اجزا کا بیان کیا ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کو نیا طریقہ حضرات اکہ اہل بیت اطہار
 رضی اللہ عنہم سے ملا ہے۔ اس نئے سلسلہ کا تفصیلی بیان عاجز کی نظر سے نہیں
 گزرا ہے۔ آپ کے اس مبارک مکتوب سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ ان پانچ
 نورانی طاقتوں کے علاوہ دوسری نورانی طاقتوں کے اجزا سے بھی انسان
 کے سینہ کو محلی اور محلی قرار دیتے ہیں۔ سورہ حم السجدہ کی آیت ۵۲ میں
 اللہ تعالیٰ نے فرمایا ہے۔ سَتَرْنَاهُمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ۔
 ہم دکھادیں گے ان کو اپنی آیات انقوں میں اور ان کے نفسوں میں۔
 دلائل قدرت میں سے جو کچھ عالم کبیر میں جو اس کا نمونہ انسان کا جسم ہے
 نے فلک راست تسلیم نہ ملک را حاصل
 آن چه در ستر سویدار بنی آدم هست

کچھ پہلے کتاب "القول الجلی" پر ایک مقالہ ندیم حیدر علوی کا کوری کا
 دہلی کے "مجلہ قاری" میں چھپا تھا۔ ایک مولوی صاحب نے اس کو پڑھ کر عاجز
 سے کہا۔ حضرت شاہ ولی اللہ نے نجوم اور تاثیرات کو اکب کا بیان کیا ہے
 اور یہ کچھ مناسب نہیں۔ حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کا یہ مکتوف بعض دیگر
 فضلا کی نظر سے بھی گزرا اور انھوں نے اس مکتوف (نیز بعض دیگر مکتوفات)
 کے حذف کرنے کا مشورہ دیا۔ اس سلسلہ میں عاجز کے پاس ایک مفتی صاحب کا
 مکتوب آیا اور انھوں نے عاجز سے اس سلسلہ میں استفسار کیا۔ عاجز نے تحریر کیا
 کہ کسی کی تالیف میں کمی بیشی کا تصرف ناجائز ہے۔ اللہ تعالیٰ نے اپنے کلام
 پاک میں کئی جگہ اس قبیح فعل کی برائی بیان کی ہے۔ انوس ہے مولانا اسماعیل
 کے پیردان اس کام میں بہت آگے بڑھ گئے ہیں۔ حضرت شاہ ولی اللہ حضرت
 شاہ عبدالعزیز کی تحریرات و مکتوبات، حضرت شاہ عبدالقادر کا ترجمہ قرآن
 اور دوں کی کتابیں، حضرت مجدد الف ثانیؒ ان کی اولاد، حضرت شاہ غلام
 علی، حضرت شاہ علم ابشرائے بریلوی اور دیگر اکابرین کے احوال میں خوب
 ہی تحریفات کر کے محمد بن عبد الوہاب نجدی اور مولانا اسماعیل کا ہمنوا سب
 کو قرار دیا ہے اللہ تعالیٰ اس کتاب القول الجلی کو ان لوگوں سے محفوظ رکھے
 اور یہ کتاب بلا کسی تصرف کے چھپے۔ بنا بریں اس سلسلہ میں عاجز چہ کھ
 لکھتا ہے۔

غلامہ ابو عبد اللہ محمد بن احمد انصاری قرطبی متوفی دو شنبہ ۹ شوال ۶۷۱ھ
 نے ابی تفسیر الجبامع لاحکام القرآن میں قائمہ بترات امر
 کے بیان میں لکھا ہے۔ قال القشیری۔ اجمعوا علی ان المواد الملائکة
 وقال الماوردی فیہ قولان احدہما الملائکة قالہ الجمہور

والقول الثانی ہی الکواکب السبعہ حکاہ خالد بن معدان
 عن معاذ بن جبل۔ قشیری نے کہا ہے اتفاق کیا ہے علماء نے کہ
 المذہباتِ امراء سے مراد فرشتے ہیں اور ماوردی نے کہا ہے کہ المذہبات
 کے بیان میں دو قول ہیں۔ ایک قول میں وہ ملائکہ ہیں اور یہ جمہور کا قول
 ہے اور دوسرے قول میں وہ سات سیارے ہیں اس قول کو خالد بن معدان
 نے حضرت معاذ بن جبلؓ سے بیان کیا ہے۔ علامہ قرطبی نے یہ بھی لکھا ہے
 کہ اس قول کو قشیری نے اپنی تفسیر میں لکھا ہے۔ اللہ تعالیٰ نے تدبیر عالم
 کا تعلق کثرت کے ساتھ نجوم کی حرکات سے وابستہ کر دیا ہے۔ اگرچہ تدبیر
 کرنے والا اللہ ہی ہے چونکہ یہ کام نجوم کے سپرد کر دیا گیا ہے اس لیے
 نجوم کو مذہبات فرما دیا ہے یعنی تدبیر کرنے والیاں۔

علامہ سید ابوالفضل شہاب الدین محمود آلوسی نے تفسیر روح المعانی
 ج ۲۸۳ میں والنازعات غرقا سے فالمدہباتِ امراء تک
 کا بیان اس طرح کیا ہے کہ ان آیات کا تعلق سیارات سے ہے۔ لکھا
 ہے کہ حسن و قتادہ و آخفش و ابن کیسان و ابو عبیدہ نے والنازعا
 غرقا کا حمل نجوم پر کیا ہے۔ اور ابن عباس و حسن و قتادہ و آخفش
 نے والناشطاتِ نشطا کا حمل نجوم پر کیا ہے اور حسن و قتادہ
 نے والسباحاتِ سبحا کا حمل نجوم پر کیا ہے اور المذہباتِ امراء
 کا حمل نجوم پر معاذ فرشتے مزی ہے۔ تدبیر کی نسبت کواکب کی
 طرف مجازی ہے۔

علامہ سید محمد امین معروف بہ ابن عابدین نے رسالہ سئل الحسام
 الہندی میں جو کہ ان کے مجموعہ رسائل کے دوسرے حصہ میں ہے لکھا ہے

قال الامام مرغینانی صاحب الہدایۃ فی کتابہ مختارات النوازل واما علم النجوم فهو فی نفسه حسن غیر مذموم یعنی ہدایہ کے مولف امام مرغینانی نے اپنی کتاب مختارات النوازل میں لکھا ہے کہ علم نجوم فی نفسه اچھا علم ہے اور وہ مذموم نہیں ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ کے بیان سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ کے نزدیک سیارات کی قوتِ فعّالہ نورانی طاقت ہے۔ اور ان نورانی طاقتوں سے انسان کا سینہ معمور ہے اور وہ پاک نفوس کہ جن کے سینے آماجگاہِ تجلیات و انوار ہیں ان طاقتوں سے بہ حکم الہی کام لیتے ہیں۔ آپ کے بیان پر کوئی ایراد وارد نہیں ہوتا، اسرار و معارف کا اظہار آخر وقت تک اللہ کے نیک بندے کرتے رہیں گے ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء۔

۱۴۔ از قسم سوم۔ خدمت ایشان روز عرس محذوم جمال الدین قدس سرہ در موضع پھلاودہ بہ زیارت قبر ایشان رفتند، در آنجا اثر وحام بسیار بود و زمان کثیر اجوم آوردہ قبر ایشان را تقبیل می کردند، خدمت ایشان آں جا قدرے توقف نمودہ از مقبرہ برآمدہ بیرون آں نشستہ و فرمودند تا شخصے بہ قیہ حیات می باشد ہر چہند یا بحق می کند در ان ترقیات می نماید اما بہ سبب علاوہ جسمانیہ از بشریہ ناسوتیہ خلاصی ادر ابا لکلیہ میرنیت و چون ازیں عالم انتقال نمود آں ہنگام از بشریت بالکلیہ نجات حاصل می شود و صفت لاهوت غالب می گردد و ابتدا مسجود می شود

(ص ۳۸۷)

یعنی۔ حضرت محذوم جمال الدین قدس سرہ کے عرس کے دن آنجا موضع پھلاودہ آپ کی قبر شریف کی زیارت کے لیے تشریف لے گئے

ہاں بہت بھڑکتی تھی۔ آپ کی قبر شریف کے چومنے میں کثرت سے لوگ
 مصروف تھے۔ آپ نے تھوڑی دیر وہاں توقف کیا پھر مقبرہ سے باہر
 آکر بیٹھ گئے اور فرمایا۔ جب تک انسان زندہ رہتا ہے جس قدر بھی
 وہ اللہ کی یاد کرتا ہے اس کو ترقیات حاصل ہوتی ہیں اور جسمانی
 تعلق کی وجہ سے بشریت اور عالم اجسام کی بندھنوں سے پوری طرح
 چھٹکارا نہیں پاسکتا، اور جب وہ اس جہاں سے رخصت ہو جاتا ہے
 اس وقت اس کو بشریت کے عوارض سے پوری طرح نجات حاصل
 ہو جاتی ہے اور اس پر لاہوتی صفت غالب آجاتی ہے لہذا لوگ اس
 کی طرف بھٹکتے ہیں۔“

تشریح۔ حضرت نے اس مبارک ملفوظ میں ناسوت اور لاہوت
 کے الفاظ استعمال کیے ہیں ناسوت عالم اجسام کا نام ہے جس وقت
 روح جسم میں داخل ہوتی ہے اور ناسوتی کا آغاز ہوتا ہے اور
 پھر جب خوش نصیب بندہ اپنے بولی جل شانہ کی یاد کرتا ہے اور
 تجلیات اسماء الہیہ سے محظوظ ہوتا ہے وہ مقام ملکوت پر فائز
 ہوتا ہے اور جب مرتبہ صفات میں اس کو قنایت حاصل ہوتی
 ہے مقام جبروت حاصل کرتا ہے اور جب وہ خوش نصیب
 ذات بحت الہی کی تجلیات کی آماجگاہ بنتا ہے، مقام لاہوت
 حاصل کرتا ہے اور جب تک روح کا تعلق جسم سے رہتا ہے وہ اسی
 مقام کو بہ تمام درجات حاصل نہیں کر سکتا۔ اور جب اس کی روح نفس
 تن سے پرواز کر جاتی ہے وہ عالم قدس کے مزے لیتی ہے اِنَّ الْمُتَّقِينَ
 فِيْ جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ مِّنْ مَّوْءِدٍ عِندَ الْمَلِكِ مُقْتَدِرٍ“

میں ایسے خوش نصیبوں کا بیان ہے۔ جَعَلَنَا اللهُ مِنْهُمْ جُودًا
 ڈروالے ہیں۔ باغوں میں ہیں اور نہروں میں، پیٹھے سچی بیٹھک میں
 نزدیک بادشاہ کے جس کا سب پر قبضہ ہے۔

اس لفظوں میں حضرت نے "لِذَا سَجُودِي تُشَوِّدُ" فرمایا ہے اس
 سجدیت کے سمجھنے کے لیے دو مبارک صحیح حدیثوں کو نظر میں رکھنا ضروری
 ہے لہذا عاجزان کا ترجمہ لکھا ہے۔

مشکات کے باب ذکر اللہ والتقرب الیہ میں بخاری سے روایت ہے
 کہ ابو ہریرہ نے کہا کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ فرماتا ہے
 اللہ تعالیٰ جو شخص میرے کسی دلی سے دشمنی رکھتا ہے اس کو میں
 لڑائی سے خبردار کر دے تاہوں اور میرا بندہ کسی شخص سے بھی جو مجھ
 کو بہت محبوب ہے میرا قرب نہیں یا سکتا جو کہ وہ میرے عائد کردہ
 فرض سے پاتا ہے اور میرا بندہ ہمیشہ نوافل کے ذریعہ میرا قرب حاصل
 کرتا رہتا ہے یہاں تک کہ میں اس سے محبت کرنے لگتا ہوں اور جب
 مجھ کو اس سے محبت ہو جاتی ہے تو میں اس کی وہ سماعت ہو جاتا ہوں
 جس سے وہ سنتا ہے اور وہ بینائی ہو جاتا ہوں جس سے وہ دیکھتا ہے اور
 وہ ہاتھ ہو جاتا ہوں جس سے وہ گرفت کرتا ہے اور وہ پاؤں ہو جاتا ہوں
 جس سے وہ چلتا ہے۔ اگر مجھ سے وہ طلب کرے البتہ میں اس کو دوں گا
 اور اگر وہ مجھ سے پناہ چاہے البتہ میں اس کو پناہ دوں گا۔ الخ

مشکات کے الْحَبِّ فِي اللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ میں مسلم کی ابو ہریرہ سے
 روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اللہ تعالیٰ جب کسی بندے
 سے محبت کرتا ہے وہ جبریل کو بلا کر کہتا ہے۔ مجھ کو فلاں بندہ سے محبت ہے

تم اس سے محبت کرو۔ چنانچہ چربی کو اس سے محبت ہوتی ہے اور پھر وہ آسمان میں منادی کرتے ہیں کہ اللہ کو نفلانے سے محبت ہے تم سب اس سے محبت کرو چنانچہ آسمان والے اس سے محبت کرتے ہیں ثُمَّ يُدْخِلُكُمْ فِي الْأَرْضِ فِي الْأَرْضِ يَغْرُزُ فِيهَا فِي مَقَابِلِهَا رُكَّهْدَى جاتی ہے آخر

یعنی زمین پر رہنے والوں کے دلوں میں اس کی محبت پیدا ہوتی ہے خود بخود دل اس کی طرف مائل ہوتے ہیں سورہ مریم کے آخر میں
 ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات صیجعل لهم الرحمن ودا
 جو یقین لائے اور کی ہیں نیکیاں ان کو دے گا رحمان محبت : یعنی اللہ ان سے محبت کرے گا، یا ان کے دل میں اپنی محبت پیدا کرے گا یا خلق کے دل میں ان کی محبت پیدا کرے گا۔ اللہ تعالیٰ کے وہ برگزیدہ نیک بندے جو اللہ تعالیٰ کے محبوب بنتے ہیں اور جن کا سنا، دیکھنا، بکرونا، چلنا سب اللہ کے واسطے ہوتا ہے۔ ایسے برگزیدہ بندوں کی محبت اللہ تعالیٰ عوام کے دلوں میں ڈالتا ہے پھر عوام کے دل خود بہ خود اس کی طرف جھکتے ہیں، یہی ہے شان سجودیت جو نسانی اللہ ہونے کی وجہ سے ادباً اللہ کو حاصل ہوتی ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ باکمال عالم دین اور بلند مرتبہ شیخ طریقت ہوئے ہیں حضرت میرزا اجان جانان منظر قدس اللہ اسرارہا ان کے متعلق فرماتے ہیں : آپ کا مثل چند ہی افراد ہوئے ہیں :
 ایسے حضرات کے اقوال کو ان طریقوں سے حل کرنا ضروری ہے جو حضرات مشائخ کے طریقے ہیں۔



علامہ اہل مفتی عنایت احمد کاکڑی متوفی ۱۲۷۹ھ نے حضرت شاہ ولی اللہ کے متعلق کیا خوب فرمایا ہے۔ آپ کے الفاظ کو زہرہ انخواطر نے عربی میں نقل کیا ہے اس کا مہنوم اس طرح ہے۔
 شاہ ولی اللہ کی مثال سحر طوبی کی طرح ہے کہ تَنَّهُ اُن کے گھر میں ہو اور اس کی شاخیں تمام مسلمانوں کے گھروں تک پہنچی ہوئی ہیں بلکہ کاکڑی گھر اور ٹھکانا ایسا نہیں جہاں اس کی ٹہنی نہ پہنچی ہو۔ اکثر لوگوں کو خبر نہیں کہ اس ٹہنی کی جڑ کہاں ہے۔

یعنی ہندوستان میں جو علم دین پھیلا ہے اللہ تعالیٰ نے اس کا ذریعہ آپ کی مبارک ذات کو کیا ہے شیخ محمد محسن صدیقی تریپٹی نے "الیاغ الجنبی" کے آخر میں لکھا ہے کہ میں نے دو مرتبہ علامہ عبدالحق فاروقی خیر آبادی کو کہتے سنا ہے جب کہ انہوں نے حضرت شاہ ولی اللہ کی کتاب "ازالة الخفایا" کا مطالعہ کیا۔ ایک مجمع کو مخاطب کر کے آپ نے فرمایا (عاجز ترجمہ لکھتا ہے) "جس شخص نے یہ کتاب تصنیف کی ہے وہ علم کا ایسا بحر و خاں ہے جس کا ساحل نظر نہیں آتا اور اُن پر اعتراض کرنے والا جاہلوں میں سے ایک ایسا غبی جاہل ہے جس کے سمجھنے کی توقع نہیں کی جا سکتی، یادہ اُن انعامات پر حسد کر رہا ہے جو اللہ تعالیٰ نے ان پر کئے ہیں۔"

اللہ تعالیٰ بقول الجلی کے اس ترجمہ کو بہ وجہ احسن طبع کرائے اور پھر اصل فارسی نسخہ اہل علم اور ارباب کمال کے سامنے آئے اور حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی باطنی بلند پروازی اور علو منزلت کا علم

سب کو ہو۔

حضرت میرزا کا ارشاد آپ کا مثل چند ہی افراد ہوں ہیں
حقیقت امر کا اظہار کرتا ہے عاجز آپ کو متنبی کے اس شعر کا مصداق
پاتا ہے۔

مَضَّتِ الْقُرُونُ وَمَا أُنْبِئُ بِمَثَلِهِ وَلَقَدْ آتَى فَعَجَزُونَ عَنْ نَظْرِ أَبِيهِ
زمانے گزے وہ ان جیسا نہ لاسکے، اور وہ آئے تو ان کا مثل لانے سے قاصر ہو
قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّهُ وَخَوْرَصِرَعِيهِ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَاؤَ آخِرًا۔

ابو الحسن زید فاروقی
درگاہ حضرت شاہ ابوالخیر
شاہ ابوالخیر مارگ دہلی

جمعہ ۲ ربیع الآخر ۱۴۰۷ھ
۵ دسمبر ۱۹۸۶ء

آگاہی

اس کتاب ”القول الجلی فی ذکر آثار الولی“ کے جملہ حقوق منیجر
کتب خانہ انوریہ واقع تکیہ شریف، کاکوری ضلع لکھنؤ کے حق میں محفوظ
ہیں۔ کوئی صاحب ان کی اجازت کے بغیر طبع کرنے کا ارادہ نہ کریں۔

طباعت: بار اول بہ اجازت جناب منیجر صاحب

۱۴۰۹ھ ۱۹۸۹ء

کتاب کا نام: القول الجلی فی ذکر آثار الولی

صفحات: ۵۶۰

مصنف: مولانا شاہ محمد عاشق پھلتی

کتابت: مخطوطہ ۱۲۲۹ھ ۱۸۱۳ء

مہتمم: ابوالنصر انس فاروقی

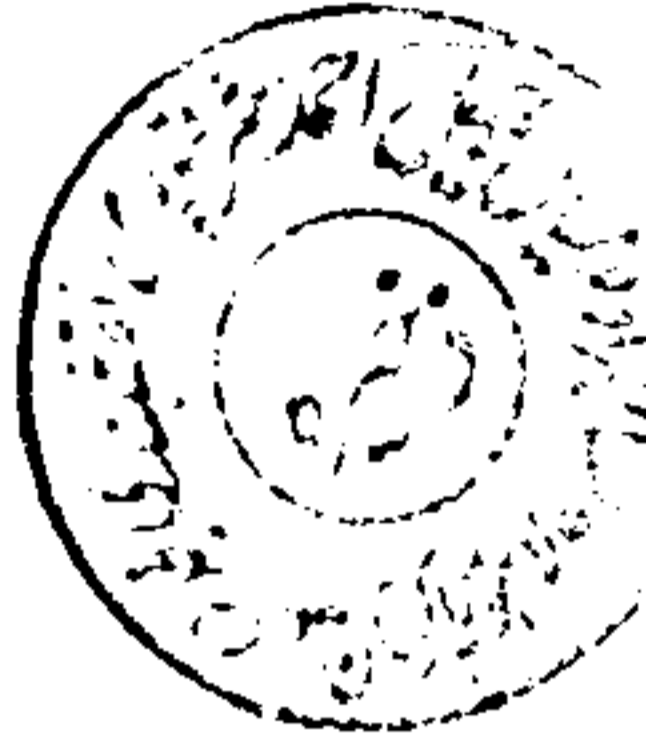
معاون: محمد ادریس قریشی ۲۴۰۰ کوچہ میر ہاشم شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

طابع: شاہ ابوالخیر اکادمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

تعداد: ایک ہزار

قیمت: تین روپے

(نعمانی آفسٹ پریس دہلی)



حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی کی مطبوعات

- ۱ مقاماتِ اخیر (سوانح حیات ابوالخیر) فارسی - آفسٹ قیمت ۶۰ روپے
- ۲ مقاماتِ خیر (سوانح ہادی کامل شاہ ابوالخیر) طبع جدید مع اضافہ - اُردو - آفسٹ ۲۶x۲۰ ۷۵ روپے
- ۳ مقاماتِ خیر (سوانح ہادی کامل شاہ ابوالخیر) طبع قدیم - اُردو ۳۰ روپے
- ۴ حضرت مجدد اوران کے ناقدین اُردو - آفسٹ ۲۴ روپے
- ۵ بزمِ خیر از زید در جواب بزمِ جمشید اُردو - آفسٹ ۱۵ روپے
- ۶ علامہ ابن تیمیہ اور ان کے ہم عصر علماء اُردو - آفسٹ ۱۵ روپے
- ۷ مولانا اسماعیل اور تقویۃ الایمان - اُردو - آفسٹ ۱۵ روپے
- ۸ مجموعہ خیر البیان فی مولد سید الانس والجان - خیر المورِد، نظم شامل - اُردو - آفسٹ ۲۴ روپے
- ۹ مدارج الخیر، طریقہ نقشبندیہ مجددیہ ما ۱۵ روپے
- ۱۰ المجموعۃ السنیۃ (ردرواقض از حضرت مجدد فارسی المقدّمۃ السنیۃ از شاہ ولی اللہ و مکتوب بہ محمد امین) ۱۵ روپے
- ۱۱ تاریخ القرآن از مفتی عبداللطیف رحمانی - اُردو - آفسٹ ۲۴ روپے
- ۱۲ معمولاتِ خیر از مولانا محمد نعیم اللہ خیالی اُردو - آفسٹ ۱۵ روپے
- ۱۳ مسئلہ ضبطِ ولادت - طبع جدید - اُردو - آفسٹ ۱۲ روپے
- ۱۴ فیصلہ پنج مسئلہ ۶ روپے - خیر المقال ۲ روپے
- ۱۵ سوانح حیات سید عارفین شاہ بلال - اُردو - آفسٹ ۳ روپے
- ۱۶ عرفانیاتِ باقی - حضرت خواجہ باقی باللہ کا فارسی کلام ۱۰ روپے
- ۱۷ مونس الارواح - شاہ جہاں کی بیٹی جہان ارا بیگم کا رسالہ مشائخِ چشت کے حال میں ۶ روپے
- ۱۸ منہج الابرار فی السلام علی الانبیاء والرّضا عن الابرار ۲ روپے
- ۱۹ زیارتِ خیر الانام - شفا السقام کا ترجمہ کیا جا رہا ہے۔

۲۰ امام الأئمہ حضرت امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ - زیر تالیف

۲۱ القول الجلی فی ذکر آثار الوئی - فارسی قلمی نسخہ کا آفسٹ سائز ۲۶x۲۰ ۳ روپے

۲۲ وحدۃ الوجود از بحر العلوم مع بیان وحدۃ الشہود - آفسٹ ۱۲ روپے

درگاہِ حق شاہ ابوالخیر شاہ ابوالخیر مارگ - دہلی - ۶

حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی کی مطبوعات

- ۱ مقاماتِ اخیر (سوانح حیات ابوالخیر) فارسی - آفسٹ قیمت ۶۰ روپے
- ۲ مقاماتِ خیر (سوانح ہادی کامل شاہ ابوالخیر) طبع جدید مع اضافہ - اُردو - آفسٹ ۲۶x۲۰ ۷۵ روپے
- ۳ مقاماتِ خیر (سوانح ہادی کامل شاہ ابوالخیر) طبع قدیم - اُردو ۳۰ روپے
- ۴ حضرت مجدد اوران کے ناقدین اُردو - آفسٹ ۲۴ روپے
- ۵ بزمِ خیر از زید در جواب بزمِ جمشید اُردو - آفسٹ ۱۵ روپے
- ۶ علامہ ابن تیمیہ اور ان کے ہم عصر علماء اُردو - آفسٹ ۱۵ روپے
- ۷ مولانا اسماعیل اور تقویۃ الایمان - اُردو - آفسٹ ۱۵ روپے
- ۸ مجموعہ خیر البیان فی مولد سید الانس والجان - خیر المورِد، نظم شامل - اُردو - آفسٹ ۲۴ روپے
- ۹ مدارج الخیر، طریقہ نقشبندیہ مجددیہ ما ۱۵ روپے
- ۱۰ المجموعۃ السنیۃ (ردرواقض از حضرت مجدد فارسی المقدّمۃ السنیۃ از شاہ ولی اللہ و مکتوب بہ محمد امین) ۱۵ روپے
- ۱۱ تاریخ القرآن از مفتی عبداللطیف رحمانی - اُردو - آفسٹ ۲۴ روپے
- ۱۲ معمولاتِ خیر از مولانا محمد نعیم اللہ خیالی اُردو - آفسٹ ۱۵ روپے
- ۱۳ مسئلہ ضبطِ ولادت - طبع جدید - اُردو - آفسٹ ۱۲ روپے
- ۱۴ فیصلہ پنج مسئلہ ۶ روپے - خیر المقال ۲ روپے
- ۱۵ سوانح حیات سید عارفین شاہ بلال - اُردو - آفسٹ ۳ روپے
- ۱۶ عرفانیاتِ باقی - حضرت خواجہ باقی باللہ کا فارسی کلام ۱۰ روپے
- ۱۷ مونس الارواح - شاہ جہاں کی بیٹی جہان ارا بیگم کا رسالہ مشائخِ چشت کے حال میں ۶ روپے
- ۱۸ منہج الابرار فی السلام علی الانبیاء والرّضا عن الابرار ۲ روپے
- ۱۹ زیارتِ خیر الانام - شفا السقام کا ترجمہ کیا جا رہا ہے۔
- ۲۰ امام الأئمہ حضرت امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ - زیرِ تالیف
- ۲۱ القول الجلی فی ذکر آثار الوئی - فارسی قلمی نسخہ کا آفسٹ سائز ۲۶x۲۰ ۳ روپے
- ۲۲ وحدۃ الوجود از بحر العلوم مع بیان وحدۃ الشہود - آفسٹ ۱۲ روپے

درگاہِ حق شاہ ابوالخیر شاہ ابوالخیر مارگ - دہلی - ۶